



# زمینہ جاتمعہ شناسی



اقتباس ا. ح. آریان پور

نشر نهم

# زمینهٔ جامعه‌شناسی

# زمینه جامعه‌شناسی

تألیف  
آگ برن و نیم کوف

اقتباس  
۱. ح. آریان پور



تهران، ۲۵۳۵



- نفر اول: ۱۳۴۴  
نفر ششم با تجدید نظر: ۱۳۵۲  
نفر هفتم: ۱۳۵۳  
نفر هشتم: ۱۳۵۳  
نفر نهم: ۱۳۵۴



شرکت سهامی کتابهای جیبی  
خیابان شاهرخ، شماره ۳۰۶-۳۰۸

---

بাহمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

---

این کتاب در یازده هزار نسخه در چاپخانه پارت به طریق افست چاپ  
و در چاپخانه سپهر صحافی شده است  
همه حقوق محفوظ است



# فهرست

توضیح

ذ - س

## مقدمه

- |       |                                       |
|-------|---------------------------------------|
| ۱-۱۵  | ۱. شناخت                              |
| ۱۶-۲۴ | ۲. روش‌های شناخت جامعه                |
| ۲۵-۴۳ | ۳. اصطلاحات و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی |
| ۴۴-۵۹ | ۴. جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا  |

## بخش اول. جامعه‌شناسی علمی

- |       |                                  |
|-------|----------------------------------|
| ۶۳-۷۵ | سبب اول. پایگاه علمی جامعه‌شناسی |
|       | I. در تاریکخانه قرون وسطی        |
|       | II. آغاز علوم اجتماعی            |
|       | III. علم چیست                    |
|       | IV. مختصات علم                   |
|       | V. اعتبار علمی جامعه‌شناسی       |

- |       |                              |
|-------|------------------------------|
| ۷۶-۸۹ | فصل د. م. مختصات جامعه‌شناسی |
|       | I. دامنه جامعه‌شناسی         |
|       | II. تحقیق در جامعه‌شناسی     |

## بخش دوم. بنیاد جامعه

- فصل سوم. روابط اورگانیزم انسانی و جامعه ۹۳-۱۰۶
- I. تأثیر اورگانیزم در رفتار انسانی
  - II. نژاد گرایی
  - III. تسلط جامعه بر اورگانیزم
- فصل چهارم. روابط محیط طبیعی و جامعه ۱۰۷-۱۱۶
- I. تأثیر محیط طبیعی در جامعه
  - II. نادرستی جغرافیاگرایی
  - III. تسلط جامعه بر محیط طبیعی
- فصل پنجم. جامعه و فرهنگ آن ۱۱۷-۱۳۳
- I. ظهور انسان ابزار ساز و سخنور
  - II. فرهنگ جامعه
  - III. فرهنگ شناسی
  - IV. فرهنگ اسکیموها

## بخش سوم. رفتار گروهی

- فصل ششم. گروه اجتماعی ۱۳۷-۱۵۳
- I. مفهوم و انواع گروه
  - II. یکانگی گروهی
  - III. پویایی گروهی
- فصل هفتم. همنوایی گروهی ۱۵۴-۱۷۱
- I. جامعه پذیری
  - II. فرهنگ پذیری
  - III. تسلط اجتماعی
  - IV. مدارای اجتماعی
- فصل هشتم. رفتار جمعی ۱۷۲-۱۹۴
- I. چگونگی و انواع رفتار جمعی
  - II. جمع

- .III. جماعت
- .IV. عامه و عقیده عمومی
- .V. آوازه‌گری
- .IV. تأثیر فرهنگ در رفتار جمعی
- .VII. تسلط بر رفتار جمعی

۱۹۵-۲۱۹

**فصل نهم. طبقه‌بندی جامعه**

- .I. نقش اجتماعی
- .II. پایگاه اجتماعی
- .III. طبقه اجتماعی
- .IV. پیدایش طبقه اجتماعی
- .V. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در زندگی انسان
- .VI. تحرك اجتماعی

**بخش چهارم. شخصیت**

۲۲۳-۲۳۷

**فصل دهم. زمینه اجتماعی شخصیت**

- .I. تبیین تفاوت‌های شخصیت‌ها
- .II. نیازهای جامعه‌زاد انسان
- .III. قوام گرفتن شخصیت
- .IV. انعکاس فرهنگ در شخصیت

۲۳۸-۲۵۲

**فصل یازدهم. تنوع شخصیت**

- .I. سنخ‌های شخصیت
- .II. عوامل سازنده شخصیت
- .III. بستگی تحول شخصیت به تحول فرهنگ

۲۵۳-۲۷۲

**فصل دوازدهم. انحراف شخصیت**

- .I. کج‌روی اجتماعی
- .II. بستگی کج‌روی‌ها به جامعه
- .III. بنیادهای اجتماعی کج‌روی‌ها
- .IV. مبارزه با کج‌روی‌های اجتماعی

## بخش پنجم. بوم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

## فصل سیزدهم. اجتماعات انسانی ۲۷۵-۲۹۲

- I. مفاهیم اصلی بوم‌شناسی انسانی
- II. تطور اجتماع
- III. شهرنشینی
- IV. ساخت شهر
- V. دشواری‌های شهرنشینی در عصر حاضر

## فصل چهاردهم. توزیع جمعیت ۲۹۳-۳۰۷

- I. مفاهیم اصلی جمعیت‌شناسی
- II. کوچ در صد سال اخیر
- III. انبوهی جمعیت در عصر حاضر
- IV. تبیین انبوهی جمعیت

## فصل پانزدهم. حرکت طبیعی جمعیت ۳۰۸-۳۲۳

- I. افزایش زایش
- II. کاهش مرگ
- III. دراز شدن عمر
- IV. افزایش جمعیت
- V. دشواری‌های ناشی از افزایش جمعیت

## بخش ششم. سازمان‌های اجتماعی

## فصل شانزدهم. سازمان‌بندی جامعه ۳۲۷-۳۴۲

- I. مفهوم سازمان اجتماعی
- II. رده‌بندی سازمان‌های اجتماعی
- III. نهاد اجتماعی
- IV. مؤسسه اجتماعی
- V. جنبه طبقه‌ای سازمان‌های اجتماعی

## فصل هفدهم. سازمان‌های اقتصادی ۳۴۳-۳۶۷

- I. دوره گردآوری خوراک

- II. دوره تولید خوراك
- III. دوره تولید ماشینی

**فصل هیجدهم. سازمان‌های حکومتی** ۳۶۸-۳۸۳

- I. نبودن حکومت در جامعه ابتدائی
- II. عناصر حکومت در جامعه ابتدائی
- III. حکومت در جامعه، متمدن
- IV. مختصات حکومت در عصر حاضر
- V. کارکردهای جدید سازمان‌های حکومتی
- VI. طبقه حاکم

**فصل نوزدهم. جنگ** ۳۸۴-۴۰۱

- I. بنیاد ستیزه گروهی
- II. ستیزه گروهی در جامعه انسانی
- III. بستگی جنگ به صنعت
- IV. تأثیر جنگ در جامعه
- V. جنگ در عصر حاضر
- VI. لزوم حیاتی صلح

**فصل بیستم. خانواده** ۴۰۲-۴۲۴

- I. انواع خانواده
- II. زناشویی
- III. خانواده در دوره تولید خوراك
- IV. خانواده در دوره تولید ماشینی
- V. مختصات خانواده جدید
- VI. نا استواری زناشویی در عصر حاضر
- VII. خانواده سالم
- VIII. آینده خانواده

**فصل بیست و یکم. دین** ۴۲۵-۴۴۱

- I. جادو
- II. آغاز دین
- III. دین‌های پر دامنه

VI. عقب‌نشینی دین در عصر حاضر  
 V. آینده دین

**فصل بیست و دوم. روابط متقابل سازمان‌های  
 اجتماعی**

۴۴۲-۴۵۵

- I. مفهوم روابط متقابل
- II. نتایج روابط متقابل
- III. تغییر کارکردهای سازمان‌ها در عصر حاضر

**بخش هفتم. پویایی اجتماعی**

**فصل بیست و سوم. نوآوری اجتماعی**

۴۵۹-۴۷۵

- I. بستگی نوآوری به فرهنگ
- II. پخش فرهنگی
- III. چگونگی تأثیر نوآوری در جامعه
- IV. دور اجتماعی
- V. اهمیت نوآوری مادی

**فصل بیست و چهارم. ناسازگاری اجتماعی**

۴۷۶-۴۹۶

- I. پویایی فرهنگی
- II. جامعه پویا و جامعه ایستا
- III. ایست‌گرایی
- IV. پرافتادگی فرهنگی
- V. بی‌سامانی اجتماعی

**فصل بیست و پنجم. بازسازی جامعه**

۴۹۷-۵۱۱

- I. لزوم بازسازی
- II. جنبش‌های اصلاحی
- III. جنبش‌های انقلابی
- IV. نظام‌های تاریخی

**فصل بیست و ششم. تکامل اجتماعی**

۵۱۲-۵۳۷

- I. نادرستی رأی منکران تکامل اجتماعی

خ

II. تبیین تکامل اجتماعی  
III. رهبری تکامل اجتماعی

۵۳۹-۵۸۵

واژه‌نامه

۵۸۷-۶۰۲

موضوع‌نامه

۶۰۳-۶۰۶

نام‌نامه

پیوست (جزوه‌ای رایگان در ۴۶ صفحه همراه کتاب)



## توضیح

از زمانی که مفهوم و کلمه «جامعه‌شناسی» به وسیله استاد گرانمایه، آقای دکتر غلامحسین صدیقی به ایران آورده شد و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی به قلم شیوای آقای دکتر یحیی مهدوی انتشار یافت، بیش از بیست سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه‌مکتایی جامع به فارسی نوشته نشده است. در ۱۳۲۸ برای تنظیم چنین کتابی آغاز پژوهش کردم. به برکت این پژوهش، در ۱۳۳۱ در آستانه دستاویز: رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ و از آن پس مقالات جامعه‌شناختی بسیار منتشر شدند و کتاب ناچیز حاضر که البته دستخوش محدودیت‌های فراوان است، فراهم آمد.

در این گردآوری از تازه‌ترین اکتشافات علوم اجتماعی سود جسته و به کتاب‌های فراوان رجوع کرده‌ام. اما بسیاری از آمارها و پیکرها و مددک‌ها را مستقیماً از آثار آگ برن (W. F. Ogburn) و نیم کوف (M. F. Nimkoff) مخصوصاً *Sociology* که اولین چاپ آمریکایی آن به سال ۱۹۴۰ و نخستین چاپ انگلیسی آن در ۱۹۴۷ با عنوان *A Handbook of Sociology*



انتشار یافت، و نیز از آثار چایلد (V. G. Childe) و مکد-آی ور (R. M. MacIver) و گورویچ (G. Gurvitch) و مور (W. E. Moore) و بکر (H. Becker) و بارنز (H. E. Barnes) و سوروکین (P. A. Sorokin) و دیگران گرفته‌ام. الزاماً اصطلاحات فارسی نوی در این کتاب به کار رفته‌اند. برای آن که مفهوم هریک از اصطلاحات نو درست روشن باشد، هر اصطلاحی به همراهی معادل انگلیسی آن ذکر شده است، و از این گذشته، همه اصطلاحات با ترتیبی الفبایی در پایان کتاب آمده و اصطلاحات مهم در «مقدمه» سوم مورد تعریف و تشریح قرار گرفته‌اند. بیشتر این اصطلاحات از فرهنگ فلسفه و علوم انسانی که در ظرف پانزده سال گذشته برای دانشگاه تهران فراهم کرده‌ام، نقل شده‌اند، و بخشی از این واژه‌ها مورد بحث و تصویب «کمیسیون اصطلاحات علمی» که به وسیله «مؤسسه تحقیق در ادبیات و زبان‌های ایرانی» وابسته به دانشکده ادبیات تهران تشکیل شد و مرکب از آقای دکتر علی اکبر سیاسی و آقای بدیع الزمان فروزان‌فر و آقای سعید نفیسی و آقای ابراهیم پورداود و آقای دکتر محمد معین و آقای دکتر حسین نصر و آقای دکتر جعفر سجادی و ا. ح. آریان‌پور بود، واقع شده است.

بر ذمه دارم که از اعضای دانشمند «کمیسیون اصطلاحات علمی» و نیز از خانم دکتر سیمین رجالی و آقای عبدالله انوار و آقای دکتر احمد فردید و آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی و آقای دکتر شاپور راسخ و آقای دکتر احسان نراقی و آقای دکتر علی محمد کاردان و آقای دکتر جواد مشکور و آقای دکتر ابوالحسن جلیلی و آقای دکتر مهدی محقق و آقای دکتر بهرام فره‌وشی و آقای دکتر محمد خوانساری و آقای دکتر منوچهر

ز

خدایار محبی و آقای داریوش شایگان که با کمیسیون همکاری داشتند، سپاسگزاری کنم.

به اقتضای امانت، باید متذکر شوم که برخی از واژه‌های این کتاب و نیز فرهنگ فلسفه و علوم انسانی را از محققان و نویسندگان دیگر فرا گرفته‌ام:

آقای احمد آرام با همکاری آقای مهندس صفی اصفیا و آقای دکتر حسین گل گلاب و آقای دکتر غلامحسین مصاحب و آقای دکتر مصطفی مقربی: «بوم» در برابر Habitat و «بوم شناسی» در برابر Ecology.

آقای جلال آل احمد: «لایه اجتماعی» در برابر Social stratum.

آقای دکتر منوچهر امیری: «مادر سالاری» در برابر Matriarchy.

مرحوم ملک الشعرای بهار: «سبک» در برابر Style

و «آوازه‌گری» در برابر Propaganda.

آقای دکتر پرویز خانلری: «ایستا» در برابر Static.

آقای نجف دریا بندی: «ارتباط توده‌گیر» در برابر

Mass communication

آقای دکتر شاپور داسخ و آقای دکتر جمشید بهنام: «تحرک»

در برابر Mobility و «فرزندمداری» در برابر Filocentrism.

آقای دکتر علی اکبر سیاسی: «احساس» در برابر

Sensation و «ادراک» در برابر Perception و «عاطفه» در

برابر Emotion و «غریزه» در برابر Instinct و «هوش» در

برابر Intelligence.

آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: «پیش داوری» در

برابر Prejudice و «رأی جویی» در برابر Polling.  
 آقای دکتر غلامحسین صدیقی: «جامعه شناسی» در برابر  
 Sociology و «ساخت» در برابر Structure و «نهاد اجتماعی»  
 در برابر Social institutin.

آقای دکتر محمود صناعی: «پر خاشگری» در برابر  
 Aggression.

آقای احسان طبری: «تاریک اندیشی» در برابر Obscu-  
 rentism و «توده» در برابر Mass و «دنباله نوی» در برابر  
 Followism.

آقای دکتر حمید عنایت: «شهروند» در برابر Citizen.  
 مرحوم محمد علی فروغی: «جز خود» در برابر Non-ego.  
 مرحوم احمد کسروی: «آرمان» در برابر Ideal.  
 آقای دکتر صادق کیا: «خانواده ستاکی» در برابر Stem

family.  
 آقای دکتر یحیی مهلوی: «تبیین» در برابر Explanation  
 و «مجرد» در برابر Immaterial.

آقای سعید نفیسی: «گروه به خواست» در برابر Volun-  
 tary group و «گروه راست برخوردار» در برابر Direct-  
 contact group.

آقای دکتر محسن هشترودی. «ماهواره» در برابر  
 Sputnik.

آقای ربیع مشفق همدانی: «گروه دومین» در برابر  
 Secondary group و «گروه نخستین» در برابر Primary  
 group.

مرحوم دکتر محمد باقر هوشیار: «جهان بینی» در برابر

س

Weltanschauung و «سائقه» در برابر Drive.

آقای دکتر محمود هومن: «شیدایی» در برابر Mania.  
رواست که از آقای میرزاده اعتمادی و آقای هرمز وحید و  
آقای علی اکبر تحویلدار و آقای فیروز شیروانلو و آقای مصطفی  
اسلامیه که زحمت تهیه پیکرها و چاپ مطالب کتاب را برعهده  
داشته‌اند، تشکر کنم.

بی گمان تذکرات خوانندگان فرهنگ پژوه موجب بهبود  
نشرهای آینده این کتاب ناچیز خواهد شد.  
باشد که برکنار از تصرفات زمانه و لغزش‌های چاپی، با  
بهای ارزان در دست رس مردم قرار گیرد.

۱. ح. آریان پور

تهران، مرداد ۱۳۴۲

### توضیح نشر ششم

ششمین نشر زمینه جامعه‌شناسی که معضمن  
تجدید نظر اندکی در برخی از مفاهیم و اصطلاحات  
است، با نظارت صمیمانه آقای کریم امامی و آقای  
هرمز وحید صورت گرفته است.  
بدین وسیله از ایشان و نیز از آقای عباس  
کارآموزیان و آقای اصغر مهرپرور سپاسگزاری  
می‌کنم.

۱. ح. آریان پور

تهران، تیر ۱۳۵۲

# مقدمه اول

## شناخت

---

انسان که جزئی از هستی بی کران است، به ناگزیر وابسته سایر اجزای هستی است و با آنها ارتباط دائم دارد. اگر هستی بدون انسان را طبیعت بنامیم، می توانیم بگوییم که انسان و طبیعت تجانس دارند و همواره متقابلاً در یک دیگر نفوذ می کنند. در جریان زندگی هر انسان، روابط پیچیده فراوانی میان او و محیط (که شامل طبیعت و سایر انسانهاست) برقرار می شوند. این روابط که انسان را به طبیعت و انسانهای دیگر پیوند می دهند، چون در اورگانسیم (بدن) انعکاس یابند، ذهن (mind) نام می گیرند.

اورگانسیم انسان در آغاز کار تنها قادر به فعالیت‌هایی ساده است. این فعالیت‌های ساده که همانا بازتاب‌های فطری (inborn reflexes) یا مسامحتاً کش‌های غریزی‌اند، نسبت به دگرگونی‌های زندگی فرد انسان، ثابت می نمایند. با این همه در جریان زمان‌دراز، به اقتضای محیط، کمابیش دگرگونی می پذیرند. تصادم اورگانسیم و محیط به تغییر هر دو می انجامد: محیط با کار انسانی تغییر می کند، و انسان به تحریک محیط، تکامل می یابد و بازتاب‌های فطری را به صورت بازتاب‌های شرطی (conditioned)

(reflexes) یا کنش‌های غیرغریزی در می‌آورد. آگاهی (consciousness) یا شناخت (cognition) نتیجه این کنش‌هاست.

الف. مراحل شناخت

آگاهی یا شناخت دو مرحله دارد: مرحله شناخت حسی و مرحله شناخت منطقی.

در مرحله شناخت حسی تحریک‌های محیط از طریق حواس بر اورگانیزم تأثیر می‌گذارند: تحریک محیط نخست به صورتی مبهم در مغز انعکاس می‌یابد و احساس (sensation) نام می‌گیرد و سپس به صورتی مشخص در می‌آید و ادراک (perception) می‌گردد. انسان بر اثر ادراک، به وجوه یک نمود جزئی پی می‌برد. ادراک با قطع تحریک خارجی، از میان می‌رود، ولی اثر آن موجد نگار یا تصویر ذهنی (mental image) می‌شود. نگارهای ذهنی اگر به اقتضای تحریک‌های بعدی محیط، به صورت اصیل خود تجلی کنند، یادآوری (recollection) دست می‌دهد، و اگر با سیمایی دگرگون رخ نمایند، تخیل (imagination) پیش می‌آید.

اورگانیزم همواره در برابر ادراکات و نیز در برابر نگارهای ذهنی واکنش می‌کند و حالتی که در عرف روان‌شناسی عاطفه (emotion) نام دارد، به خود می‌گیرد.

در مرحله شناخت منطقی ادراک‌ها یا نگارهای ذهنی که نماینده صریح نمودهای جزئی جهان بیرونی هستند، به سبب برخورد با ادراکات یا نگارهای ذهنی پیشین، مقایسه و سنجیده و رده‌بندی می‌شوند. پس عناصر خصوصی و استثنائی ادراک یا نگار به کنار می‌روند و عناصر اصلی و مهم آن تمرکز می‌یابند. در نتیجه، ادراک یا نگار جزئی و سطحی که متعلق به یک نمود معین و حاکی از ظواهر آن نمود است، به یاری نگارها یا ادراک‌های پیشین، تعمیم می‌پذیرد، تحت نامی عام در می‌آید و ذات یا ماهیت آن نمود و

نظایر آن را نمایش می‌دهد. ادراک یا نگار ذهنی پس از طی این جریان، مفهوم (concept) نامیده می‌شود. از برخورد و گسترش مفهوم‌ها در وهله اول، حکم (judgement) و در وهله دوم، استنتاج (reasoning) فراهم می‌آید. حکم گویای روابط نسبتاً دور و ژرف واقعیت است، و استنتاج از جمع شدن حکم‌های متعدد و حصول حکمی وسیع‌تر به دست می‌آید (استقراء)؛ و این حکم وسیع‌تر به سبب شباهت‌هایی که به احکام سابق ذهن دارد، مشمول آن احکام می‌شود، و بدین وسیله دقت و صراحت یا روشنی بیشتری می‌یابد (قیاس). بنابراین استقراء (رسیدن از نمودهای جزئی به مفهوم کلی) و قیاس (شامل کردن مفهوم کلی بر مصادیق آن) در هر استنتاجی دخیل‌اند و از يك ديگر جدایی ندارند.

پس از استنتاج، اورگانيسم جهتی معین به خود می‌گیرد و به اصطلاح «اراده می‌کند»، و بر اثر آن، به فعالیت می‌پردازد. در این صورت می‌توان گفت که عمل آغاز و پایان شناخت است، و حیات ذهنی حد فاصل این دو است.

### ب. شناخت تدریجی و شناخت ناگهانی

مرحله اول شناخت - شناخت حسی - معمولاً به مرحله دوم - شناخت منطقی - می‌انجامد. ولی در زندگی روزانه در بسا موارد، بین مرحله اول و مرحله دوم شناخت فاصله می‌افتد، یا اساساً شناخت از مرحله اول در نمی‌گذرد. از این گذشته جریان‌های هر مرحله با شدت و سرعت یکسانی طی نمی‌شوند. ادراک گاهی به تندی و گاهی به کندی دست می‌دهد. زمانی عاطفه شدت می‌گیرد و زمانی ادراک بر عاطفه چیرگی می‌ورزد. جریان‌های شناخت گاهی به‌طور منظم و متوالی طی می‌شوند و گاهی در یکی از آنها وقفه یا توقفی روی می‌دهد. ممکن است کسی پس از ادراک يك نمود، از استنتاج بازماند و دیرزمانی بعد ناگهان در خواب یا بیداری نتیجه‌گیری کند. بر همین شیوه ممکن است کسی در موردی به سرعت

جریان‌های گوناگون شناخت مسئله‌ای غامض را درنوردد و به حل آن نائل آید، حال آن که در مواردی دیگر، از عهده چنین کاری برنیاید. تاریخ علم و هنر در این زمینه نمونه‌های بسیار عرضه داشته است: تارتینی (Tartini)، آهنگ ساز ایتالیایی قرن هیجدهم صورت نهائی آهنگ معروف خود، «سونات شیطان» را درخواب تنظیم کرد، و آرخی مه‌دس (Archimedes)، دانشمند یونانی سده سوم پیش از مسیح بقتاً در گرما به کشف قانون علمی بزرگی توفیق یافت.

شناخت ناگهانی - خواه معلول سرعت عمل استثنائی باشد، خواه نتیجه غائی تفکرات پیشین - به نظر کسانی که طبعی کرامت بین یا معجزه‌جو دارند، کاری خارق‌العاده است. این گونه مردم شناخت را دو گونه می‌دانند: یکی شناخت «عقلی»، دیگری شناخت «اشراقی» یا «شهودی». به گمان اینان، شناخت عقلی نتیجه احساس و ادراک و استتاج است، و شناخت اشراقی یا شهودی شناختی دفعی و از عالم حس برکنار است و تنها بهمدد عبادت یا ریاضت دستی‌دهند، غافل از آن که شناخت دفعی وجهی از شناخت تدریجی است، با این تفاوت که یا مراحل مقدماتی آن به سرعت روی می‌دهند یا بین مقدمات و نتیجه نهائی آن فاصله می‌افتد.

#### پ شناخت ادراکی و شناخت عاطفی

نکته‌ای که از لحاظ بحث کنونی ما اهمیت دارد، این است که هر شناختی دارای دو عنصر ادراکی و عاطفی است. شناخت چون معلول تصادم اورگانیزم و محیط است، به ناگزیر از هر دو نقشی برمی‌دارد: هم از نمودهای بیرونی خبر می‌دهد و هم نمودار حالانی درونی است. ادراک انعکاس واقعیت خارجی است، و عاطفه از واکنش انسان در مقابل ادراک پدید می‌آید و نشانه زنده بودن و فعال بودن اورگانیزم انسان است. عواطف می‌رسانند که ذهن منفعل نیست، و روابط ذهنی انسانی از تصاویری مرده و



ماشینی فراهم نمی‌آیند. اورگانیزم در برابر هر ادراک، واکنشی می‌کند و با این واکنش، دستخوش عاطفه‌ای می‌شود. عاطفه که مبین رابطهٔ جدیدی بین اورگانیزم و محیط است، وابستهٔ ادراک است. ادراک یعنی انعکاس تحریک خارجی پیوسته با عاطفه یعنی واکنش اورگانیزم در مقابل تحریک خارجی همراه است: آنچه ادراک می‌شود، الزاماً در اورگانیزم تغییری پدید می‌آورد و به عاطفه می‌انجامد. عاطفه‌ای که بر ما دست می‌یابد، ضرورتاً با ادراکی همراه است. پس شناخت، در هر حال هم ادراکی است، و هم عاطفی. تنها نسبت این دو در موارد متفاوت فرق می‌کند. گاهی عاطفه بر ادراک غالب می‌آید، و گاهی برعکس. عاطفهٔ صد درصد «عمیق» وجود ندارد، زیرا عاطفه‌ای که بر کنار از عامل ادراکی باشد، قابل دریافت نیست. ادراک کاملاً «خالص» یا «خارجی» نیز هرگز میسر نمی‌شود، زیرا ادراک هنگامی رخ می‌نماید که محرکی خارجی با اورگانیزم برخورد کند و بر آن تأثیر گذارد و از آن متأثر شود.

بر روی هم، شناخت حسی به مراتب بیش از شناخت منطقی با عواطف آمیخته است. زیرا انسان در میان نمودهای محسوس جزئی محاط است و با آنها بستگی دائم دارد، و از این رو ادراکاتی که از نمودهای محسوس جزئی برمی‌گیرد، برای او پرمعنی و با ارزش و ملازم عواطف‌اند، حال آن که مفاهیم انتزاعی کلی به دشواری می‌توانند موضوع عواطف او قرار گیرند.

ت. ملاک شناخت: حقیقت

چون شناخت ناشی از برخورد انسان و محیط است، چگونگی شناخت هر کس در هر موردی بسته به چگونگی برخورد او با محیط است. در این صورت هر کس به تناسب آزمایش‌های زندگانی خود یعنی برخوردهایی که با محیط می‌کند، به درجه‌ای از شناخت نایل می‌آید. شناخت یکی به درجه‌ای می‌رسد که عرفاً

آن را «صحيح» می‌خوانند، و شناخت دیگری به درجه‌ای می‌رسد که به صفت «سقیم» متصف می‌شود. همچنین چه بسا که شناخت کسی نسبت به يك امر «درست‌تر» از شناخت دیگری است نسبت به همان امر.

از کلمات «صحيح» و «سقیم» و «درست‌تر» برمی‌آید که شناخت را می‌توان سنجید. برای سنجش شناخت از دیرگاه میزان یا ملاکی به کار برده‌اند. این ملاک که حقیقت (truth) نام گرفته است، تطابق شناخت است با هستی یا واقعیت (reality). شناختی که موافق نظام هستی باشد، در خور صفت «حقیقی» است، و معرفتی که از واقعیت به دور باشد، شناخت «سقیم» یا دور از حقیقت است. بنابراین حقیقت یکی از صفات یا کیفیات شناخت است.

می‌دانیم که تمام هستی در تغییر و تکاپوی دایم است. انسان که شناسنده واقعیت است، همواره در تحول است، و محیط که موضوع شناخت انسان است، هر لحظه دگرگون می‌شود. چون فاعل شناخت (انسان) و موضوع شناخت (محیط) هر دو در تغییرند، رابطه آن دو که شناخت باشد، بريك حال نمی‌ماند؛ و در نتیجه، حقیقت که صفت شناخت است، نمی‌تواند کیفیتی ثابت و معین باشد. همچنان که هستی جاودانه در کار دگرگونی است، حقیقت‌ها نیز دگرگون می‌شوند. در مورد هر نمود واحد، آنچه دیروز حقیقت بود، امروز جای خود را به حقیقتی دیگر می‌دهد، و آنچه امروز حقیقت است، فردا مبدل به حقیقتی بزرگ‌تر خواهد شد. پس حقیقت همراه با پویایی (دینامیسم) درنگ‌ناپذیر واقعیت، پیوسته در جریان آفرینش است، و این آفرینش البته در زمان واقع می‌شود. زمان دو وجه دارد: گذشته و آینده، و ما که همواره در مقطع این دو قرار داریم، نقطه جدایی گذشته و آینده را اکنون می‌خوانیم، و می‌کوشیم تا در زمان حال، به یاری حقایق گذشته، حقایق آینده را پیش‌بینی کنیم و پیش از گام برداشتن، راه خود را ببینیم و هموار سازیم. در این صورت، حقیقت زمان

دارد. حقیقت بی‌زمان پوچ و موهوم است. حقیقت انعکاس هستی پویا و جریانی تکاملی است.

### ث. انواع شناخت

شناخت منظم در تاریخ انسان به دو صورت اصلی نمایان شده است: شناخت علمی و شناخت هنری. این دو شناخت به شناختی دیگر - شناخت فلسفی - می‌انجامند.

۱. شناخت علمی: هر کس در زندگی خود به مدد حواس، با محیط روبه‌رو می‌شود و با ادراکات پراکنده‌ای که از نمودهای پیرامون خود می‌گیرد، مرحله اول شناخت را طی می‌کند و تا اندازه‌ای به شناسایی هستی نائل می‌آید. چنین شناختی که وسیله لازم حیات عملی است، ساده و سطحی و جزئی است و جنبه عاطفی نیرومندی دارد. ولی انسان می‌تواند با طی مرحله دوم شناخت، ادراکات خود را به صورت مفهوم درآورد و شناخت خود را عمق و وسعت بخشد و به واقعیت نزدیک‌تر کند. چنین شناختی که سخت مقرون به واقعیت است، علم (science) خوانده می‌شود. هدف علم مانند هدف سایر فعالیت‌های انسانی، غلبه بر واقعیت و تسهیل زندگی انسان است. علم یعنی شناخت قوانین واقعیت، انسان را قادر به پیش‌بینی و تنظیم نقشه می‌کند و بر واقعیت چیره می‌گردد. چون شناختن واقعیت فقط با تجربه یعنی مداخله در واقعیت میسر می‌شود، همه علوم - علوم ریاضی و فیزیکی و زیستی و اجتماعی - مبتنی بر تجربه دقیق‌اند. در این صورت، می‌توان گفت که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه.

در این شك نیست که تجربه علمی نیازمند تبیین (explanation) است، و بدین سبب، طرز تفکر یا فلسفه عالمان نیز در تجارب آنان دخالت می‌ورزد. بنابراین، باید بگوئیم که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای يك فلسفه.

می‌دانیم که شناخت انسانی در هر مورد دو وجه جدایی‌ناپذیر دارد: وجه ادراکی و وجه عاطفی. وجه ادراکی خبر از محیط می‌دهد، و وجه عاطفی نمایشگر حالات درونی اورگانیزم است. شناخت علمی به ناگزیر شامل هر دو وجه است: ادراک محض نیست، بلکه جنبه عاطفی نیز دارد. با این وصف، شناخت علمی چون از شناخت حسی دور و بر مفاهیم انتزاعی استوار است، از لحاظ عاطفی قوی نیست. عالم می‌کوشد تا آنجا که می‌تواند، محیط را بر کنار از کیفیات درونی اورگانیزم بسنجد و بشناسد. به عبارت دیگر، علم جنبه کمی واقعیت را مورد تأکید قرار می‌دهد. بنابراین می‌توان در تعریف علم چنین گفت: شناخت واقعیت از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کمیت.

میان وجه ادراکی و وجه عاطفی شناخت نسبتی برقرار است، و این نسبت در مورد همه علوم یکسان نیست، چنان که جنبه ادراکی علوم ریاضی از دیگر علوم بیش تر است. ولی هیچ علمی نیست که سراسر بر کنار از جنبه عاطفی یعنی مستقل از حالات اورگانیزم باشد. حتی علوم ریاضی که «ادراکی ترین» یا انتزاعی ترین علم‌ها به شمار می‌روند، فعالیت‌هایی انسانی هستند و البته به حیات درونی یا عاطفی مانیز بستگی دارند.

علم مانند هر شناخت دیگر در جریان زمان، به تناسب نیازمندی‌های انسان دگرگون می‌شود و بر اثر افزایش تجارب نسل‌ها، پیوسته دقت و وسعت بیشتری می‌یابد. پس علم نوعی شناخت نسبی یا متغیر است. اما شناسایی علمی در عمل برواقعیت منطبق می‌شود. پس در عین نسبی بودن، حقیقی و معتبر و مطلق است. به بیان دیگر، علم تا آن‌درجه که در عمل با واقعیت تطبیق می‌کند، مطلق است.

علم و عمل لازم و ملزوم‌اند. مقتضیات عملی متغیر حیات همواره انسان را به شناخت‌های جدید می‌کشاند، و شناخت‌های جدید سبب دگرگونی مقتضیات عملی می‌شوند.

۲. شناخت هنری : چنان که در بیان علم ذکر شد، اگر برای دریافت واقعیت پا به مرحله شناخت منطقی گذاریم و به لفظ دیگر، برجبه ادراکی شناخت تأکید ورزیم، به شناخت علمی دست می‌یابیم و با کمیت سروکار پیدا می‌کنیم. حال اگر در مرحله اول شناخت یعنی شناخت حسی درنگ کنیم و جنبه عاطفی شناخت را مورد تأکید قرار دهیم، به شناخت هنری می‌رسیم. همچنان که دانشمند با تکیه بر مفاهیم کلی انتزاعی، واقعیت بیرونی را تا حد امکان از حالات اورگانیزم انتزاع می‌کند و به زبانی کمی باز می‌گوید، هنرمند، با تکیه بر نگارهای جزئی ذهنی، واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی تجرید می‌کند و به زبان کیفی گزارش می‌دهد. بنابراین، در کار هنری نظام واقعیت درونی بیش از قوانین واقعیت بیرونی مورد توجه است، و برعکس آن، در کار علمی واقعیت بیرونی بیش از واقعیت درونی مورد تأکید قرار می‌گیرد.

با این وصف، هنرمند مانند دانشمند، جوایای شناخت منطبق بر واقعیت است، و همچنان هدفی جز تسخیر واقعیت ندارد. شناخت هنری مانند شناخت علمی مستلزم تجربه است، و تجارب هنرمند نیز از زمینه فلسفی او رنگ می‌گیرند. در نتیجه می‌توان هنر را چنین تعریف کرد: نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه، به اتکای يك فلسفه با تأکید بر کیفیت.

نسبت عاطفه به ادراک در همه هنرها یکسان نیست، چنان که جنبه عاطفی موسیقی از سایر هنرها بیشتر است. اما بی‌گمان هیچ هنری نیست که يك سره از واقعیت بیرونی بیگانه باشد، و نه علمی هست که از واقعیت درونی هیچ خبری ندهد. حتی موسیقی که «عاطفی‌ترین» هنرهاست، خود نسبت به اورگانیزم عاملی بیرونی است و ناچار به واقعیت خارجی بستگی دارد. هنر صد در صد عمیق یا درونی (subjective) - اگر اساساً یافت شود فورمولی است از فعالیت بدنی که در اندرون اورگانیزم روی می‌دهد و

هرگز بر ما معلوم نمی‌شود. علم صد در صد خالص یا بیرونی (objective) هم - اگر اصلاً ممکن باشد - معادله‌ای است از حرکاتی متشتت که به‌هیچ‌روی نمی‌تواند مورد‌گرایش ماقرار گیرد. هنر مانند علم، موافق مقتضیات زندگی انسان، تحول می‌پذیرد و در هر زمانی شناخت جدیدی به دست می‌دهد. این شناخت جدید نیز به نوبه خود مقتضیات عملی جدیدی را ایجاد می‌کند و به تغییر زندگی اجتماعی می‌انجامد. هنرمند و دانشمند، هر دو، واقعیت را تغییر می‌دهند. دانشمند در پرتو واقعیت درونی، واقعیت بیرونی را کشف می‌کند. هنرمند در سایه واقعیت بیرونی، واقعیت درونی را می‌شناسد. هر دو کاشف حقیقت‌اند: یکی حقیقت علمی را می‌جوید، دیگری حقیقت هنری یا زیبایی را خواستار است. انسان در عمل با دگرگون کردن محیط، آن را می‌شناسد، و بر اثر شناسایی آن، خود دگرگون می‌شود. چون دگرگون شد، بانظری نو به پیشباز محیط می‌رود و در آن دگرگونی‌های جدیدی پدید می‌آورد و به شناخت‌های جدیدی نایل می‌آید، و بار دیگر خود دگرگون می‌شود. دانشمند به کشف چگونگی دگرگونی‌های جدیدی که بر اثر عمل انسانی در واقعیت‌ها پدیدار می‌شوند، همت می‌گمارد، و هنرمند به شناسایی امیدها و آرزوها یا امکانات تازه‌ای که دگرگونی‌های جدید در انسان برمی‌انگیزند، می‌پردازد. دانشمند با شناختن واقعیت بالفعل موجود - آنچه هست - انسان‌ها را برای برخورد با حوادث فردا آماده می‌کند. هنرمند با شناختن واقعیت بالقوه - آنچه باید باشد - مسیر فعالیت‌های امروز انسان‌ها و راه برآوردن امکانات و انتظارات انسانی را پیش‌بینی و تعیین می‌کند.

انسان برخلاف سایر جانوران، در طی زندگی عملی، واقعیت را تغییر می‌دهد، و با تغییر واقعیت، آن را می‌شناسد، و با شناسایی قوانین آن، راه غلبه بر آن را می‌یابد و از جبر قهار طبیعی می‌رهد. پس کار انسانی که مایه شناخت است، وسیله کسب

حریت است. کار علمی انسان‌ها بر جبر بیرونی مسلط می‌گرداند، و کار هنری او را با ضرورت درونی دمساز و در نتیجه بر آن چیره می‌کند. در این صورت، علم بیان آزادی انسان است در دنیای ادراکات، و هنر نغمه حریت انسان است در جهان عواطف. هنر در عالم نظر، شخصیت فاعل شناسایی (انسان) را از قوام یا نظامی فعال برخوردار می‌کند، و در عالم عمل، موضوع شناسایی (واقعیت خارجی) را سازمان یا نظم می‌بخشد. علم در عالم نظر، شخصیت فاعل عمل (انسان) را تحت نظامی ادراکی در می‌آورد و در عالم عمل، سازمانی ادراکی بر موضوع عمل (واقعیت خارجی) تحمیل می‌کند. هم‌نوایی یا همزیستی علم و هنر از این جاست که فاعل عمل همان فاعل شناسایی است، و موضوع عمل همانا موضوع شناسایی. همین هم‌نوایی یا همزیستی علم و هنر است که به فلسفه امکان وجود می‌دهد.

۳. شناخت فلسفی: همه ما در جریان زندگی بر اثر مجموع ادراکات و عواطفی که می‌یابیم، دارای بینشی کلی که شامل همه شناخت‌های ماست، می‌شویم. این بینش کلی یا جهان‌بینی (Weltanschauung) را می‌توان فلسفه خواند. واژه «فلسفه» تحریفی است از کلمه یونانی فیلسوفی یا (philosophia) به معنی «دانش دوستی». ولی در تاریخ علم، این کلمه را در معنای مجموع معارف یک فرد یا یک گروه یا یک جامعه یا یک دوره به کار برده‌اند.

هر انسانی - چه بخواهد، چه نخواهد - برای خود جهان - بینی یا فلسفه‌ای دارد، و چگونگی فلسفه او بسته به چگونگی شناخت‌های او یا بروی هم بسته به مقتضیات زندگی اوست. چون هر گونه شناختی کمابیش از واقعیت خبر می‌دهد، فلسفه هر کس تا اندازه‌ای حقیقی یا درست است. با این همه، معمولاً درست‌ترین فلسفه‌ها از آن فیلسوفان‌اند. در تاریخ انسان‌کسانی که آگاهی‌های خود را به دقت سنجیده‌اند و جهان‌بینی خویشان را بر شناخت‌های

بسیار درست استوار کرده‌اند، فیلسوف نام گرفته‌اند. کار فیلسوفان همواره تنظیم و تعمیم آگاهی‌های علمی و هنری موجود بوده‌است، با این تفاوت که در روزگاران پیشین، فلسفه نه تنها به تعمیم یافته‌های علوم و هنرها می‌پرداخت، بلکه عملاً وظیفه علوم و هنرها را عهده‌دار بود. فیلسوف هم در رشته‌های متفاوت علم و هنر کار می‌کرد و هم نتایج تحقیقات خود را تعمیم می‌داد و فلسفه می‌ساخت. اما پس از عصر رنسانس اروپا که دامنه شناخت گسترده شد و تخصص علمی پیش آمد، رفته رفته علوم استقلال یافتند، و از آن پس تنها وظیفه تعمیم علوم و هنرها برای فیلسوف به‌جا ماند، چنان‌که امروز برخلاف پیش، فلسفه نه‌جامع علوم و نه علم‌العلوم یا فوق علوم است. شناخت فلسفی کنونی آن شناختی است که از آمیختن و عمومیت دادن آگاهی‌های علمی و هنری زمان ما به دست می‌آید و برای دریافت طبیعت و مقام و مسیر جامعه انسانی ضرورت دارد.

به طوری که می‌دانیم، هیچ فردی نیست که فلسفه‌ای نداشته باشد. پس برخلاف پندار عموم، مسئله این نیست که آیا دارای فلسفه‌ای باشیم یا نباشیم؛ مسئله این است که تاچه پایه می‌توانیم فلسفه خود را درست بدانیم و بدان تکیه کنیم. فلسفه مطلوب فلسفه‌ای است که از آخرین اکتشافات علوم و هنرهای زمان ما ناشی شده باشد. فیلسوف این عصر کاری ندارد جز این که به یاری علوم و هنرهای گوناگون، ینش کلی درستی فراهم آورد و مردم را به تصحیح جهان‌بینی‌های خود برانگیزد و بدین وسیله موجب بهبود زندگی اجتماعی شود.

شناخت فلسفی چون جامعیت دارد، هم واقعیت درونی و هم واقعیت بیرونی را در برمی‌گیرد. به لفظ دیگر، هم متضمن شناسایی علمی است و هم شامل شناسایی هنری. وجوه کمی و کیفی واقعیت که در علم و هنر از یک دیگر جدا می‌شوند، در فلسفه وحدت می‌یابند. شناخت‌های نمودهای واقعیت - فرد، جامعه، طبیعت - که به نیروی علم و هنر فراهم می‌آیند، متشتت و نسبتاً کم دامنه



هستند. چون این شناخت‌ها به کمک تخیل منطقی، مرتبط و منظم شوند و تعمیم یابند، شناخت فلسفی دست می‌دهد.

شناخت فلسفی در زندگی انسان اهمیت فراوان دارد. زیرا از يك سو، راهنمای عمل انسانی است و از سوی دیگر، علم و هنر را رهبری می‌کند. هر کس موافق فلسفه خود، راه و رسم حیات خود را برمی‌گزیند و به فعالیت می‌پردازد، و هنرمند و دانشمندی به تناسب شناسایی فلسفی خود، به جهان می‌نگرد و کائنات را تبیین می‌کند. پس شناسایی فلسفی همچون روشی است که هم مسیر زندگی فرد متعارف را معین می‌کند و هم هنرمند و دانشمند را در جست‌وجوی مجهولات و پرکردن فواصل معلومات مدد می‌دهد.

فلسفه در همان حال که خود زاده شناخت‌های علمی و هنری است، علم و هنر را به پیش می‌راند. همچنان که علوم و هنرها به پیش می‌روند و به اکتشافات جدیدی نائل می‌آیند، تعمیم‌های جدیدی لزوم می‌یابند و فلسفه‌های نوی فراهم می‌شوند، و فلسفه‌های جدید همچنان که قوام می‌گیرند، علوم و هنرها را به حوزه‌های ناشناخت تازه‌ای می‌کشانند و موجب اکتشافات نوی می‌شوند. پس، هر چه فلسفه خصوصی دانشمند یا هنرمند حقیقی‌تر باشد، شناخت علمی یا هنری او ژرف‌تر و بارورتر خواهد بود.

### ج. پیوندهای فلسفه و علم و هنر

فلسفه محصول علم و هنر است. علم شناختی است مبتنی بر مفاهیم کلی و دارای جنبه ادراکی قوی. هنر شناختی است مبتنی بر نگار-های جزئی و دارای جنبه عاطفی قوی. هنر برخلاف علم، واقعیت درونی را بیش از واقعیت بیرونی مورد توجه قرار می‌دهد. هنر مؤید علم است، زیرا شناخت عاطفی جدید محرك شناخت ادراکی جدید است. علم پشتیبان هنر است، زیرا شناخت علمی جدید، عواطف تازه‌ای به بار می‌آورد. این دو به يك دیگر پیوسته‌اند و باهم پیش می‌روند، زیرا هر دو به منظور نهائی واحدی، در آغوش جامعه پرورده می‌شوند.

شناخت‌ها گاه با يك ديگر گرد می‌آیند. مثنوی جلال‌الدین بلخی و کمندی الهی دان‌ته شامل‌عنصری از علم و فلسفه‌اند، و داستان جنگ و صلح تالمن‌توی و خوشه‌های خشم استین‌بك (Steinbeck) جامعه‌شناسی محسوب می‌شوند. ناصرخسرو قبادیانی شاعر و نویسنده و مورخ و فیلسوف است. لئوناردو دا وین‌چی نگارگر و پیکر تراش و معمار و مهندس و کالبدشناس و ریاضی‌دان است. بر روی هم در عصر او - عصر رونسانس اروپا - هنر از تخیل علمی سرشار است. در اعصار بعد نیز وضع کمابیش بر همین منوال است.

دانشمند و هنرمند، هر دو در جامعه به سر می‌برند و موافق مقتضیات آن، جهت‌یابی می‌کنند: نیازهای‌زمان خود را درمی‌یابند و سپس هر يك در حوزه خود، درصدد کشف وسیله رفع آن نیازمندی‌ها برمی‌آیند.

دانشمند و هنرمند، هر دو بر میراث فرهنگی جامعه خود و احياناً جامعه‌های ديگر تکیه دارند. این میراث شامل سنن علمی و هنری و فلسفی و دینی و فنی و جز این‌هاست. هر دو می‌کوشند که به مدد این میراث، راهی به‌منظور خود بگشایند.

همه عناصر سنن در اختیار دانشمند و هنرمندند. ولی هر يك به بعضی از آن عناصر حاجت و نظر دارند. مثلاً دانشمند می‌تواند بر عناصر دینی و هنری سنن تأکید نورزد، و هنرمند قادر است که عناصر علمی سنن را مورد تأکید قرار ندهد. بز روی هم، بیشتر عناصری که مورد نظر هنرمند قرار می‌گیرند، مربوط به زندگی عمومی هستند، ولی دانشمند بر عناصر تخصصی تکیه می‌کند.

بر اثر برخوردی که دانشمند و هنرمند با میراث فرهنگی می‌یابند، گشایشی دست می‌دهد، راهی برای حصول مقصود آنان پیدا می‌شود، اندیشه‌ای در ذهن آنان طلوع می‌کند.

با آن که کار دانشمند از لحاظ کلی به کار هنرمند می‌ماند، اندیشه هر يك در قالب‌هایی خاص می‌ریزد. دانشمند در قالب مفهوم می‌اندیشد، و هنرمند به وساطت نگار یا تصویر ذهنی فکر می‌کند.

و این مهم‌ترین تفاوت آن‌دو به‌شمار می‌رود. این تفاوت به تفاوت - های دیگری منجر می‌شود. مفهوم، اندیشه‌ای فشرده است مشتمل بر وجوه مشترك افراد يك نمود، و از این رو کلی است. تصویر اندیشه‌ای ساده است مشتمل بر يك فرد معین، و از این رو جزئی است. مفهوم انتزاعی و خشك است و تصویر حسی و عاطفی است. مفهوم همواره کلی است و شامل افراد جزئی. تصویر همیشه جزئی است و مایه وزمینه مفهوم کلی ....

هنرمند و دانشمند، هر دو برای بیان اندیشه خود - تصویر جزئی و مفهوم کلی - از شیوه‌ها و وسایل صوری‌ای که در اختیار آنان هستند، سود می‌جویند. از میان شیوه‌ها و وسایل پیشین جامعه خود، برخی را مناسب می‌یابند و موافق منظور خود، آن‌ها را دگرگون می‌کنند و به این ترتیب، شیوه‌ها و وسایل تازه‌ای بر موارد گذشته‌گان می‌افزایند.

دانشمند و هنرمند می‌کوشند تا با شیوه‌ها و وسایلی که فراهم می‌آورند، اندیشه خود را باروشن‌ترین و رساترین صورت‌نمایش دهند. دانشمند بزرگ طوری مفهوم کلی خود را طرح می‌کند که شامل همه موارد جزئی شود، و هنرمند بزرگ تصویر جزئی خود را چنان می‌پرورد که نماینده تام و تمام همه امثال آن باشد.

شناخت دانشمند شناخت منطقی است. از این رو بیان او هم منطقی است - انتزاعی است، تبیینی است. شناخت هنرمند شناختی حسی است. از این رو بیان او هم حسی است - مردم‌پسند است، تشریحی است.

## مقدمهٔ دوم

### روش‌های شناخت

---

علوم به تناسب گونه‌گونی نمودهای هستی، به دسته‌هایی تقسیم شده‌اند. اگر علوم ریاضی را زمینه یا بنیاد علوم دیگر بشماریم، طبقه‌بندی علوم چنین خواهد شد:

الف. علوم فیزیکی (physical sciences) یا علوم ماده بی‌جان. از این جمله‌اند فیزیک شناسی و شیمی شناسی و زمین شناسی و اخترشناسی.

ب. علوم زیستی (biological sciences) یا علوم ماده جاندار. از این جمله‌اند زیست‌شناسی و تن‌کارشناسی. (فیزیولوژی) و گیاه‌شناسی و جانورشناسی.

پ. علوم اجتماعی (social sciences) یا علوم انسانی. از این جمله‌اند تاریخ‌شناسی و اقتصاد شناسی و روان شناسی و جامعه شناسی.

دسته‌اول در پی قوانین حرکات گوناگون ماده بی‌جان است، دسته دوم جوای قوانین حرکات متنوع ماده جاندار است، و دسته سوم قوانین حرکات بخشی از ماده جاندار را که انسان نام دارد و همواره به‌صورت اجتماعی زیست می‌کند، می‌جوید.

این هر سه دسته از آن جا که به جلوه‌های واقعییتی یگانه ناظرند، بایک دیگر ارتباط دارند، و از آن جا که علم هستند، با متودولوژی (methodology) کمابیش یکسانی هستی را می‌کاوند. واژه متودولوژی که مفهوم لغوی آن روش شناسی است، به دو معنی به کار می‌رود:

اول. بررسی روش (method) های تحقیق علمی.

دوم. مجموع روش‌های هر علم.

متودولوژی در معنی اول، وسیله‌ای است که محقق را از گمراهی و کج‌اندیشی باز می‌دارد و او را در رسیدن به حقیقت، یاری می‌کند. از این رو متودولوژی شاخه‌ای از منطق یعنی فن درست اندیشیدن محسوب می‌شود. متودولوژی در معنی دوم شامل تعدادی روش است.

مجموع فعالیت‌هایی که رسیدن به مقصدی رامیسر می‌گرداند، روش نامی گیرد. در این صورت روش علمی مجموع فعالیت‌هایی است که محقق را به علم یعنی قوانین واقعیت رهبری می‌کند. روش‌های علمی مانند خود علوم متعددند، و هر روشی تا اندازه‌ای به کشف قوانین علمی مدد می‌دهد. محقق در هر موردی مناسب‌ترین روش را برمی‌گزیند. مناسب‌ترین روش آن است که دقیق‌تر از روش‌های دیگر، قوانین واقعیت را عرضه می‌دارد. با این همه، تمام روش‌های علمی از یک جهت به یک دیگر می‌مانند: همه بر تجربه استوارند. تجربه آغاز و انجام کار علمی و زمینه روش‌های علمی است.

چون زمینه هر تجربه‌ای یک سلسله اعمال و احکام ذهنی است، افکار یا به لفظ دیگر، فلسفه محقق نیز در کار او مؤثر است. به این معنی که محقق با فلسفه شخصی خود به موادی که از تجربه می‌گیرد، نظام و شکل و معنی می‌دهد. کار محقق وقتی نتیجه بخش خواهد بود که نه تنها به تجربه‌هایی وسیع دست زند، بلکه افکار یا فلسفه خصوصی او نیز صحیح یعنی مبتنی بر اصول علمی باشد. روش

درست از آن محقق است که بر تجربه‌هایی وسیع و فلسفه‌ای علمی دست داشته باشد.

### الف. مراحل تحقیق علمی

روش‌های علمی متضمن اعمال یا مراحل متعددی هستند. بر روی هم می‌توان مراحل را که محقق از آغاز کار تا کشف واقعیت می‌پیماید، چنین دانست:

۱. تشخیص مسئله.
۲. تجربه ابتدائی.
۳. طرح گمانه یا فرضیه.
۴. تجربه وسیع برای واریسی گمانه.
۵. کشف قانون.
۶. تنظیم نگرش یا نظریه.

۱. تشخیص مسئله: محقق در آغاز کار با مسئله‌ای مواجه می‌شود و حدود آن را تعیین می‌کند.

۲. تجربه ابتدائی: محقق برای حل مسئله، دست به تجربه (experience) می‌زند یا به مطالعه تجربه‌هایی که از دیگران برای او مانده‌اند، می‌پردازد. تجربه مجموع مداخلات انسان است در واقعیت.

۳. طرح گمانه یا فرضیه: بر اثر مطالعه‌ها یا تجربه‌های مقدماتی، نمودهایی مورد توجه محقق قرار می‌گیرند. ولی این نمودها با یک دیگر ارتباطی ندارند، و راه حل مسئله را به دست نمی‌دهند. از این رو محقق به نیروی خیال سنجیده خود، به طور موقت آنها را به یک دیگر می‌پیوندد و به آنها نظام می‌بخشد. در نتیجه، راه حل موقت به دست می‌آید. این راه حل یا تبیین موقت مسئله گمانه یا فرضیه (hypothesis) خوانده می‌شود.

۴. تجربه وسیع برای واری‌گمانه: گمانه‌ای که تجربه در پی نداشته باشد، پوچ و بی ارزش است، همچنان که تجربه بدون گمانه فاقد ارتباط و معنی و نتیجه است. از این رو محقق که در ابتدا برای هدایت تجارب خود، از خیال سود می‌جوید، در این مرحله به قصد تشخیص صحت یا سقم گمانه خود، آن را با تجربه‌های وسیعی مورد سنجش قرار می‌دهد.

تجربه‌شامل فعالیت‌های گوناگونی مانند مشاهده، آزمایش، تجزیه، ترکیب، اندازه‌گیری، تعریف، آمارگیری، مقایسه و طبقه‌بندی است.

مشاهده (observation) ادراک دقیق نمودهاست با حواس و ابزارهای علمی. مشاهده یا فعال است یا منفعل. مشاهده منفعل یا ساده معاینه نمودهاست در شرایط وجودی آن‌ها با حداقل مداخله. مشاهده فعال یا مشاهده آزمایشی معاینه نمودهاست در شرایطی مصنوعی که به وسیله محقق فراهم می‌آیند. در هر علمی برای مشاهده فعال، شیوه‌های مخصوص وجود دارند.

آزمایش (experimentation) نوعی تجربه است که با دقت تمام صورت می‌گیرد تا دقایق نمودها را آشکار گرداند. تجزیه تحویل یک نمود است به عناصر سازنده آن. ترکیب ساختن یک نمود است از عناصر آن.

اندازه‌گیری تعیین درجه تغییر نمودهاست. برخی از دانشمندان شیوه‌هایی برای سنجش مثبت تغییرات نمودها ابتکار کرده‌اند. از این قبیل اند فرن سیس بی‌کن و استوارت میل. تعریف جمع آوردن مشخصات اساسی یک نمود است در یک جمله به طوری که آن جمله شامل تمام افراد مورد تعریف باشد و از شمول بر افراد دیگر ممانعت کند.

آمارگیری صورت دقیق شمارش متعارف و مقدمه طبقه‌بندی است. محقق از مشاهده عده زیادی نمود مثبت موارد مثبت و منفی و تنوع نتایج و استثناها، روابطی میان نمودها برقرار می‌کند و به

لفظ دیگر، آمار می گیرد. آمارگیری وقتی لزوم می یابد که نتوان نمودها را به حد کفایت تجزیه کرد و در شرایط متفاوت مورد مطالعه قرار داد. بنابراین، محقق در مواردی که بتواند نمودی را با وسایل دیگر کشف کند، به آمارگیری متوسل نمی شود. مثلاً سابقاً که علم نجوم پیشرفت کافی نکرده بود، برای پیش بینی خسوف و کسوف، ناگزیر از گرفتن آمار خسوف و کسوف و نگاه داری جدول های مخصوصی بودند. ولی امروز که قوانین خسوف و کسوف به دست آمده اند، دیگر کسی به گرفتن آمار خسوف و کسوف نمی پردازد.

مقایسه برابر نهادن نمودهاست. مقایسه وابسته تجزیه است. تجزیه نمودها مغایرتها و شباهت های آنها را معلوم می کند و مقایسه را میسر می گرداند. مقایسه همچنان که نتیجه تجزیه است، به نوبه خود منجر به تجزیه های جدید و دقیق تری می شود. شباهت یا مغایرت نمودها درجاتی دارد. اگر شباهت نمودها زیاد باشد، تعمیم نمودها و طبقه بندی آنها امکان می یابد.

طبقه بندی مبتنی بر تعریف و مقایسه و متضمن تقسیم نمودهاست به دسته های متفاوت، به طوری که نمودهای هر دسته بایک دیگر متشابه و از نمودهای سایر دسته ها متغایر باشند. طبقه بندی وقتی میسر می شود که نمودها سخت به یک دیگر بمانند، و بتوان آنها را افراد یک طبقه بایک مورد کلی شمرد.

۵. کشف قانون: آخرین مرحله شناخت علمی کشف قانون (law) است. اگر گمانه با تجربه تأیید شود به صورت قانون علمی درمی آید. قانون علمی بیان روابط و وجوه کلی واقعیت است و آزمایش های گذشته را به صورتی فشرده عرضه می دارد و در نتیجه، انسان را در پیش بینی حوادث آینده و کشف قوانین دیگر واقعیت رهبری می کند.

۶. تنظیم نگرش یا نظریه: نظریه یا نگرش (theory) از تعمیم



چند قانون علمی حاصل می‌شود. اگر بتوان چند قانون علمی را به یکدیگر مربوط کرد و تعمیم داد، نگرش فراهم می‌شود و عده زیادی از نمودهای متفاوت را تبیین می‌کند. هر نگرش در میان نمودهای گوناگون هستی‌نظمی برقرار می‌کند، در کثرت وحدت می‌یابد، و راه علم و عمل را روشن می‌گرداند. علم‌اگر فاقد نگرش باشد، چیزی جز گزارش‌هایی از نمودهای نامرتبط یا مجزا نخواهد بود و ارزش نظری و عملی قابل‌نیخواهد داشت.

#### ب. روش‌های خاص علوم اجتماعی

اشاره شد که تحقیق علمی مشتمل است بر شش مرحله یا فعالیت - تشخیص مسئله، تجربه مقدماتی، گمانه‌سازی، تجربه وسیع، کشف قانون و وضع نگرش. همه علم‌ها در این شش مرحله یا فعالیت شریک‌اند. ولی روش‌های آن‌ها مخصوصاً در مرحله تجربه کاملاً یکسان نیستند. بر روی هم تجربه در علوم گوناگون به دو صورت در می‌آید: برخی از علوم مانند فیزیک‌شناسی و شیمی‌شناسی سخت بر آزمایش تکیه می‌کنند، و بعضی مانند زمین‌شناسی و تاریخ‌شناسی مشاهده را مورد تأکید قرار می‌دهند. بنا بر این در مرحله تجربه، دو گونه روش به وجود می‌آیند: روش‌های آزمایشی (experimental methods) و روش‌های مشاهده‌ای (observational methods).

۱. روش‌های آزمایشی: این روش‌ها اساساً به علوم فیزیکی و زیستی تعلق دارند و از این رو از بحث کنونی ما خارج‌اند.

۲. روش‌های مشاهده‌ای: این روش‌ها اصلاً از آن علوم اجتماعی هستند و به دو بخش اصلی منقسم می‌شوند:

اول. روش‌های توصیفی (descriptive methods).

دوم. روش‌های سندی (documentary methods).

روش‌های توصیفی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده

مستقیم نموده‌ها صورت می‌گیرند، و روش‌های سندی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده غیرمستقیم نموده‌ها به عمل می‌آیند.

علوم اجتماعی بیش‌تر با روش‌های مشاهده‌ای به تحقیق دست می‌زنند، ولی برخی از آن‌ها مانند روان‌شناسی و مردم‌شناسی از روش‌های آزمایشی نیز سخت سود می‌جویند. برخی از علوم اجتماعی چون تاریخ‌شناسی معمولاً با روش‌های سندی یعنی مشاهده غیرمستقیم به تحقیق می‌پردازند، و بعضی چون جامعه‌شناسی بیش‌تر با روش‌های تشریحی یعنی مشاهده مستقیم تحقیق می‌کنند.

روش‌های توصیفی: روشی که برای مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه (technique) است. وسیله: وسیله‌های مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی بسیار متعددند. مصاحبه (interview) و پرسش‌نامه (questionnaire) و نمونه‌گیری (sampling) و اسناد خصوصی و ابزارهای سنجش علمی از آن جمله‌اند. مصاحبه ملاقاتی است سنجیده که بین محقق و فرد یا افراد مورد نظر او صورت می‌گیرد و معمولاً محقق را به خوبی با وضع فرد یا افراد مطلوب آشنا می‌کند. پرسش‌نامه‌برگی است شامل پرسش‌هایی سنجیده که درباره مسئله مورد تحقیق فراهم آمده‌اند. محقق پرسش‌نامه را نزد فرد یا افرادی که مورد نظر او هستند، می‌فرستد، و از پاسخ‌های آنان به وضع مسئله مورد تحقیق حکم می‌کند. نمونه‌گیری وسیله‌ای است که باعث تسهیل تحقیق می‌شود، به این معنی که محقق به جای بررسی همه مصادیق مسئله مورد نظر خود، برخی از آن‌ها را که نمونه بقیه به‌شمار می‌آیند، برمی‌گزیند و به مطالعه آن‌ها می‌پردازد. اسناد خصوصی با آن که جزو وسایل روش تحقیق سندی هستند، در روش تحقیق توصیفی نیز به کار می‌آیند، زیرا محقق با مطالعه نامه‌ها و سرگذشت فرد یا افرادی که مورد مشاهده او قرار گرفته‌اند، بصیرتی ژرف‌تر می‌یابد. وسایل سنجش علمی ابزارهایی هستند که محقق گاهی برای اندازه‌گیری مختصات و

واکش‌های فرد یا افراد مورد تحقیق خود استعمال می‌کند. شیوه: روش مشاهده مستقیم شامل دوشیوه اصلی است. یکی شیوه‌ای است که موجب تشریح کلی وضع موجود نمودی وسیع می‌شود. این شیوه که وجه کمی نموده‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد، انواع سرشماری را دربر می‌گیرد. پیمایش یا زمینه‌یابی (survey) یا وضع پژوهی یا مطالعه وضع (status study) یا مطالعه توصیفی (descriptive study) نام‌هایی هستند که به وجوه کمایش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. وسیله‌های اصلی این شیوه پرسش‌نامه و نمونه‌گیری هستند. تکنیک دیگر شیوه‌ای است که موجب توصیف دقیق جریان گذشته و حال نمودی معین می‌شود. این شیوه که بر جنبه کیفی نموده‌ها تأکید می‌ورزد، به منزله نوعی زندگی‌نامه (بیوگرافی) است. سرگذشت پژوهی (case study) یا سرگذشت کلوی (case analysis) یا سرگذشت پژوهی تاریخی (case history) یا مطالعه تکوینی (genetic study) نام‌هایی هستند که به وجوه کمایش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. اگر این گونه بررسی در مورد حالات روانی انسان صورت گیرد، آن را روان‌نگار (psychograph) می‌خوانند. وسیله‌های اصلی این شیوه مصاحبه و اسناد خصوصی و وسایل سنجش علمی هستند.

روش‌های سندی: روشی که برای مشاهده غیرمستقیم نموده‌های اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه است. وسیله: وسیله‌های مشاهده غیرمستقیم نموده‌های اجتماعی بسیار متعددند. از این گونه اندک‌الاهای کهن، ساختمان‌های باستانی، افسانه‌ها و ترانه‌ها و امثال و آیین‌های قومی و مخصوصاً کتاب‌ها و نامه‌ها و سایر اسناد.

شیوه: روش مشاهده غیرمستقیم نموده‌های اجتماعی متضمن شیوه‌های گوناگونی است برای تدارک اسناد لازم و کافی و سنجش اصالت و صحت آن‌ها و معنی کردن و تفسیر آن‌ها. این شیوه‌ها محقق را بر آن می‌دارند که مسموحات و شایعات را نا دیده گیرد، اسناد

اصیل متعدد راجست وجو کند، از روی چگونگی خط و جنس کاغذ و تاریخ و امضاء و سبک و مطالب سند به درجه صحت آن پی برد، هر سندی را در پرتو تمدن عصر و جامعه‌ای که خاستگاه آن است، معنی کند، دقت و صداقت و فهم نویسنده سند را بسنجد، و اسناد را بایک دیگر مقایسه کند و کمایش به واقعیت‌های گذشته برسد.



## مقدمه سوم

# اصطلاحات و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی

---

انسان از آغاز ظهور خود تاکنون برای زیستن و به‌زیستن به تولید (production) پرداخته است. تولید کوششی است برای فراهم آوردن چیزهایی که در طبیعت به شکل دلخواه انسان وجود ندارند.

چون تولید نیازمند ابزار یعنی وسیله کار است، انسان به ناگزیر دست به ابزارسازی (tool-making) زده است.

در هنگامه پیش از تاریخ، تولید و نیز ابزارسازی دشواری بسیار داشته و از این روان‌سازانها را به زندگی مشترک کشانیده، و زندگی مشترک، سخن گفتن را ضرور گردانیده است.

بر اثر ابزارسازی و سخن‌گویی، تغییرات عمیقی در زندگی بیرونی و درونی انسان پدید آمده‌اند، چندان که انسان ابزار ساز (homo faber) یا انسان سخن‌گو (homo loquax)، انسان اندیشه‌ورز (homo sapiens) نیز گردیده است.

تولید مشترک دو وجه دارد: نیروهای مولد (productive forces) و روابط تولید (production relations). نیروهای مولد نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و از عملی که انسانها

به وسیله ابزارهای خود بر طبیعت می کنند، ناشی می شوند؛ و روابط تولید روابطی هستند که در جریان عمل انسانها بر طبیعت، بین آنان برقرار می گردند و چگونگی توزیع افزارهای کار و عواید تولید را درین انسانها نمایش می دهند.

تولید مشترك در هر زمانی موافق چگونگی دو وجه خود، وضع معینی می یابد. این وضع که زاده ترتیب اجزاء و جوه دو گانه است، ساخت اقتصادی (economic structure) نام دارد.

ساخت اقتصادی ایجاب می کند که روابط ایدئولوژیک (ideological relations) یا ایدئولوژی (ideology) رسمی معینی زندگی انسانها را فرا گیرد. ایدئولوژی رسمی مجموعه ای است از افکار شامل علم و هنر و فلسفه و معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و جز اینها که به تناسب ساخت اقتصادی فراهم می آیند و روابط تولید را تأیید می کنند. لزوم این افکار و مصالح اقتصادی انسانها را بر می انگیزد که دستگاهها یا مؤسساتی برپا دارند و به وسیله آنها در حفظ ساخت اقتصادی و تحقق ایدئولوژی خود بکوشند.

چون ساخت اقتصادی زمینه روابط فکری و مؤسسات انسانی است، می توان آن را شالوده (base) یا زیرساخت (infra-structure) نامید، و روابط فکری و مؤسسات انسانی را روساخت (super-structure) خواند.

ساده ترین عنصر زندگی مشترك انسانی کنش اجتماعی (social act) است. کنش اجتماعی سلسله حرکات بارزی است که يك انسان برای حصول هدفی نسبت به انسان دیگر صورت می دهد. کنش اجتماعی متضمن برخورد اجتماعی (social contact) است. برخورد اجتماعی نخستین تأثیر بدنی یا روانی است که انسانی در انسانی می گذارد. در نتیجه تأثیری که يك انسان در انسان دیگر می گذارد و تحریک (stimulus) خوانده می شود، تغییر یا به اصطلاح، پاسخ (response) یا واکنشی (reaction) در انسان دوم پدید می آید.

بر اثر دوام کنش اجتماعی ضرورتاً تحريك متقابل اجتماعی (social interstimulation) روی می‌دهد. به این معنی که يك انسان محرك انسان دیگر می‌گردد و پاسخی در او برمی‌انگیزد، و نیز دومی به‌نوبه خود، اولی را برمی‌انگیزاند و به پاسخی وا می‌دارد؛ و به این ترتیب جریانی از دو سو فراهم می‌آید و ادامه می‌یابد.

تحريك متقابل اجتماعی به ارتباط متقابل اجتماعی (social intercommunication) منجر می‌شود. ارتباط متقابل اجتماعی ارتباطی است که به‌صورت‌های گوناگون مانند تقلید و سخن‌گفتن و تلقین درمی‌آید و تجارب انسان‌ها را از یکی به دیگری انتقال می‌دهد.

بر اثر ارتباط متقابل اجتماعی، کنش‌های اجتماعی يك انسان با کنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری که در پیرامون او هستند، می‌آمیزند و از این آمیزش، کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) به بار می‌آیند. کنش‌های متقابل اجتماعی کنش‌هایی اجتماعی هستند که بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان نوعی هماهنگی به‌وجود می‌آورند.

بدین شیوه انسان‌ها از دم‌زادن به‌زندگی مشترك یا به‌اصطلاح به جامعه زیستی (sociation) یا جامعه‌جویی (sociality) یا، جامعه دوستی (sociability) می‌گیرند.

از این‌جاست که انسان هیچ‌گاه فرد (individual) به‌شمار نمی‌رود، بلکه انسان که اصالتاً انسان اقتصادی (homo oeconomicus) است، در همه‌حال انسان اجتماعی (homo politicus) یا جامعه‌زی (socius) یا شخص (person) شمرده می‌شود.

کنش‌های متقابل اجتماعی بردوگونه‌اند: کنش‌های متقابل پیوسته (associative interactions) و کنش‌های متقابل گسسته (dissociative interactions).

کنش‌های متقابل پیوسته کنش‌های مقابلی هستند که در جهت

یگانه‌ای صورت می‌گیرند، و کنش‌های متقابل گسته‌کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند.

همکاری (cooperation) و مانند‌گردی (assimilation) از انواع کنش متقابل پیوسته، و سبقت‌جویی (competition) و رقابت (rivalry) و ستیزه (conflict) از انواع کنش متقابل گسته هستند.

همکاری یکی بودن مساعی دو یا چند شخص است برای حصول هدفی معین، و مانند‌گردی یکی شدن دو یا چند شخص است از جهات بسیار. مهم‌ترین جلوه‌مانند‌گردی فرهنگ‌پذیری (acculturation) و جامعه‌پذیری (socialization) است. فرهنگ‌پذیری هماهنگ شدن شخص است با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی، و جامعه‌پذیری همگام شدن شخص است با موازین زندگی اجتماعی.

سبقت‌جویی کوششی است که شخص برای وصول به هدفی که مورد نظر دیگری نیز هست، مبدول می‌دارد. رقابت کوششی است که شخص برای پس انداختن دیگری از وصول به هدفی که مورد نظر هر دو آنان است، بذل می‌کند. ستیزه رقابتی است آمیخته با خشونت.

معمولاً آمیختن کنش‌های متقابل پیوسته و گسته به همسازی (accommodation) کشانیده می‌شود. همسازی کوششی است برای رفع اختلاف کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسته یا رفع اختلاف اشخاص یا عاملان آن کنش‌ها.

همسازی به صورت‌های گوناگون در می‌آید. از آن جمله است فرمان‌فرمایی (superordination) که ضرورتاً با فرمان‌برداری (subordination) همراه است. این نوع همسازی مستلزم تسلط یکی از دو طرف اختلاف است بر دیگری. صورت دیگر همسازی، سازش (compromise) یعنی نزدیک شدن دو طرف اختلاف است به یک‌دیگر. صورت دیگر همسازی توافق (conciliation) یعنی



سازشی باطنی و کمابیش کامل است. اگر توافق پس از اختلافی شدید یا طولانی روی دهد، آشتی (reconciliation) نامی گیرد. وقتی که فرمان فرمایی و سازش و توافق دست ندهد، ممکن است دو طرف اختلاف به ناگزیر وجود يك ديگر را تحمل کنند. این تحمل متقابل مدارا (tolerance) خوانده می‌شود. در مواردی که همسازی باکوشش دو طرف اختلاف میسر نگردد، میانجی‌گری (mediation) و داوری (arbitration) لزومی یابد. میانجی‌گری کوشش کس یا کسانی است برای نزدیک کردن دو طرف اختلاف به يك ديگر؛ و داوری حکمی است که کس یا کسانی به درخواست دو طرف اختلاف، برای رفع اختلاف آنان صادر می‌کنند. صورت کامل همسازی سازگاری (adjustment) است. سازگاری همسازی‌ای است که باخواست و آگاهی شخص صورت می‌گیرد.

از همسازی‌کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، گروه اجتماعی (social group) می‌زاید. گروه اجتماعی به دو یا عدة بیش‌تری انسان که کنش‌های متقابلی بین آنان روی می‌دهد، اطلاق می‌شود. گروه‌های اجتماعی را از جهات بسیار رده‌بندی کرده‌اند. برخی از این رده‌ها را نام می‌بریم.

بعضی از گروه‌های اجتماعی با خواست و آگاهی اشخاص به وجود می‌آیند و سلسله‌مراتب (hierarchy) معینی دارند، و برخی بر اثر گردآمدن خود به خودی اشخاص ایجاد می‌شوند و مبتنی بر سلسله‌مراتب و نقشه‌قبلی نیستند. نوع اول را گروه ارادی (voluntary group) یا گروه رسمی (formal group) و نوع دوم را گروه غیرارادی (nonvoluntary group) یا گروه غیررسمی (informal group) می‌نامند. دستگاه‌های حکومتی و بازرگانی نمونه‌های نوع اول و اکثر آبادی‌ها و شهرها نمونه‌های نوع دوم‌اند.

برخی از گروه‌های اجتماعی عمری کوتاه و بعضی عمری دراز دارند. نوع اول را گروه گذران (ephemeral group)، و نوع

دوم را گروه پایدار (permanent group) می‌خوانند. گروهی شخص که برای تماشای حادثه‌ای گرد می‌آیند، از نوع اول، و گروهی که در یک سرزمین سکونت می‌گیرند، از نوع دوم‌اند. انسان‌ها همواره و مخصوصاً در آغاز زندگی، خود به‌خود به برخی از گروه‌های کوچک مانند خانواده و گروه همبازی پیوند می‌خورند و با تمام وجود خود در فعالیت‌های این گونه گروه‌ها شرکت می‌جویند. اما در مواردی انسان‌ها با خواست و آگاهی به برخی از گروه‌های بزرگ مانند دستگاه‌های اداری و بازرگانی و صنعتی می‌پیوندند و فقط بخشی از فعالیت‌های خود را در حوزه آن‌ها صورت می‌دهند. گروه‌های نوع اول را گروه نخستین (primary group) یا گروه اصلی (original group)، و گروه‌های نوع دوم را گروه دومین (secondary group) یا گروه فرعی (derived group) می‌گویند.

برخی از گروه‌ها با گروه‌های پیرامون خود هماهنگی می‌کنند و برخی مخالفت می‌ورزند. اولی‌ها گروه همسازی (accommodation group) و دومی‌ها گروه هم‌سبزی (conflict group) نام دارند. سازمان‌های یک اداره از گروه‌های همسازی، و حزب‌ها و فرقه‌های دینی از گروه‌های هم‌سبزی شمرده می‌شوند.

در بعضی گروه‌ها اشخاص مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند، و در برخی دیگر تماس مستقیمی بین اشخاص روی نمی‌دهد، چنان‌که اعضای خانواده و گروه همبازی معمولاً با یک دیگر در تماس‌اند و سهام‌داران یک شرکت معمولاً معاشرتی با یک دیگر ندارند. گروه‌های نوع اول به وسیلهٔ جامعه‌شناسان گوناگون گروه رویاروی (face-to-face group) و گروه راست برخورد (direct-contact group) و گروه هم‌نشین (group in presence) و گروه حضوری (group with presence) خوانده شده‌اند، و گروه‌های نوع دوم گروه نارویاروی (non-face-to-face group) و گروه ناراست برخورد (indirect-contact group) و گروه

ناهنشین (group in absence) و گروه غیر حضوری (group without presence) و گروه غیابی (group with absence) نام گرفته‌اند. گروه‌هایی هم هستند که اعضای آنها فقط گاه‌گاهی مستقیماً با یکدیگر برخورد می‌کنند. این نوع را گروه تناوبی (intermittent group) نامیده‌اند. یک اداره بزرگ نمونه آن است. معمولاً هر گروهی در نظر اعضای خود سیمایی آشنا و آرامش‌بخش دارد، ولی برای اعضای گروه‌های دیگر اجنبی و ناهنجار است. این امر سبب خودممداری گروهی (group egocentrism) یا گروه‌ممداری (group centrism) می‌شود. به این معنی که معمولاً هر کس گروه خود را درون‌گروه (in-group) یا گروه خودی (we-group) می‌شمارد و می‌پسندد، و گروه‌های دیگر را برون‌گروه (out-group) یا گروه بیگانه (they-group) یا گروه غیر (other-group) محسوب می‌دارد و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد.

گروه‌ها را می‌توان از لحاظ اعضای آنها به گروه‌عضویت (membership group) و گروه راهنمایی (reference group) نیز تقسیم کرد. گروه‌عضویت گروهی است که شخص عضو مسلم آن است، و گروه راهنمایی گروهی است که شخص در قضاوت و عمل از آن الهام می‌گیرد و آن را مبنای راهنمایی (frame of reference) خود تلقی می‌کند. در موارد بسیار گروه‌عضویت شخص گروه راهنمایی او نیز هست. نمونه گروه‌عضویت خانواده است، و نمونه گروه راهنمایی حزب سیاسی است.

هر گروه اجتماعی دارای ساخت اجتماعی (social structure) معین است. ساخت اجتماعی گروه زاده‌ترتیبی است نسبتاً ثابت که بین اجزاء گروه برقرار شده است.

هر گروه اجتماعی دارای اجزایی است که پاره-گروه (part-group) یا خرده-گروه (sub-group) نام دارند. کنش‌های متقابل اعضای یک گروه اجتماعی و خرده-گروه

های آن ایجاب می کنند که گروه دستخوش تحرك یا پویایی گروهی (group dynamism) گردد، و بر اثر آن، اعضای گروه در زندگی يك دیگر سختدخنه کنند و به يك دیگر وابسته شوند و گروه بروحلت دست یابد. نفوذ متقابل گروهی (group interpenetration) یا اتکاء متقابل گروهی یا وابستگی متقابل گروهی (group interdependence) و یگانگی گروهی (group integration) از این رهگذر فرا می آیند.

از تجانسی که به این طریق در رفتار اعضای گروه ظاهر می شود، رفتار مشترکی که ناشی از کشش های متقابل دوتن یا عده ای بیشتر است و رفتار گروهی (group behavior) نام دارد، پدیدار می گردد.

وجهی از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر واکنش های دورانی (circular reactions) یا کشش های متقابل دورانی (circular interactions) استوار است، رفتار جمعی (collective behavior) نامیده می شود.

واکنش دورانی یا کشش متقابل دورانی واکنشی است که بر اثر تحریکی در کسی پدید می آید و سپس محرک کسان دیگر می شود و واکنشی در آنان به وجود می آورد، و آن گاه واکنش این کسان در شخص نخستین مؤثر می افتد و واکنش شدیدتری در او برمی انگیزد، و پس از آن واکنش شدید شخص نخستین در آن کسان دیگر تأثیر می کند و به واکنش شدیدتری منجر می شود، و به این طریق همواره بر شدت واکنش متجانس آن اشخاص می افزاید. به بیان دیگر، واکنش دورانی به واگیری اجتماعی (social contagion) می انجامد، یعنی بر اثر چنین واکنشی، اعضای گروه به سرعت و با شدتی افزاینده رفتار عاطفی يك دیگر را فرا می گیرند و در نتیجه، از نوعی تجانس عاطفی برخوردار می شوند.

گروهی که دستخوش رفتار جمعی واقع گردد، جمع (collective) نام می گیرد. جمع گروهی است که به اقتضای وضع

یا حادثه‌ای خود به خود به وجود می‌آید و بر اثر واکنش‌های دورانی و واگیری اجتماعی، دارای رفتار عاطفی متجانسی می‌شود. جمع انواع فراوان دارد. ولی هیچ‌یک از این انواع به اهمیت جماعت (crowd) نیستند. جماعت جمعی است پرتجانس مرکب از اشخاصی که معمولاً در یک جا گرد می‌آیند و با یکدیگر ربط (rapport) می‌یابند و به جنب و جوش (milling) می‌افتند. ربط رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را به یکدیگر پیوند می‌دهد، به طوری که آنان بی‌اختیار بایکدیگر هماهنگ می‌شوند. جنب و جوش رفتار عاطفی صریحی است که بر اثر ربط اشخاص روی می‌دهد.

جماعت بر چند گونه است:

جماعت تصادفی (casual crowd) یا جماعت کنجکاو (curiosity crowd) که تصادفاً و برای تماشای حادثه یا چیزی تشکیل می‌شود و یگانگی کافی ندارد.

جماعت نمایشی (expressive crowd) که دست به تظاهراتی مانند آواز و رقص و فریاد و گریه می‌زند و یگانگی کافی دارد.

جماعت مجذوب (orgiastic crowd) که دستخوش شور و جذبه است و یگانگی فراوان دارد. برخی از جماعت‌هایی که عهده‌دار شعائر دینی می‌شوند یا جماعت‌هایی که در جشن‌های بزرگ ملی به نشاط می‌پردازند، از این گونه‌اند.

جماعت منظم (organized crowd) که از نظم و یگانگی فراوان برخوردار است. حاضران یک مجلس سخنرانی یا کنسر جماعت نسبتاً منظمی تشکیل می‌دهند.

جماعت فعال (active crowd یا acting crowd) یا (mobile crowd) یا غوغا (mob) که با خشونت برای وصول به هدفی تلاش می‌ورزند. سلطه موقت چنین جماعتی را غوغا سالاری (mobocracy یا ochlocracy) نامیده‌اند.

یکی از انواع جماعت که با سایر انواع جماعت فرق

بسیار دارد و از این رو می‌توان آن را جمعی مستقل از جماعت به شمار آورد، جماعت ناهمجا (noncontiguous crowd) یا عامه (unassembled crowd) است. جماعت نا-همجا یا عامه جمعی است کم‌تجانس مرکب از افرادی که معمولاً در يك جا گرد نمی‌آیند، ولی به سبب مصالح مشترك خود، با يك دیگر ارتباط پیدا می‌کنند و موجد عقیده عمومی (public opinion) و وفاق عمومی (public consensus) می‌شوند. مقصود از عقیده عمومی قضاوتی است که مورد قبول عامه باشد، و منظور از وفاق عمومی عقیده‌ای است سخت دامن‌دار و ریشه‌دار. عامه ورزشکار یا عامه سینمارو یا عامه کتاب‌خوان از نمونه‌های عامه یا جماعت ناهمجا هستند.

توده (mass) و دسته (gang) و گله انسانی (human herd) را هم می‌توان در شمار عامه دانست.

توده جمعی است وسیع با تجانس و ربط فراوان و معمولاً ناخرسند و پرخاشگر. معمولاً همه اعضای يك توده با يك دیگر تماس نزدیک ندارند، ولی گاهی قسمت بزرگی از يك توده در جایی مجتمع می‌شوند. توده‌ای که اعضای آن در يك محل گرد می‌آیند، توده همجا (contiguous mass یا assembled mass)، و خلاف آن توده ناهمجا (noncontiguous mass یا unassembled mass) خوانده می‌شود. بیکاران يك شهر یا محرومان يك کشور نمونه‌هایی از توده‌اند. کلمه توده‌ها (masses) برای اکثریت فرودست يك شهر یا يك کشور یا جهان اطلاق می‌گردد.

دسته جمعی است نسبتاً پایدار که معمولاً برای مصالحی منحصر به خود و کم‌ایش مخل مصالح عمومی تشکیل می‌شود. دسته از جماعت فعال با دوام‌تر، و از جماعت مجنوب استوارتر است. نمونه دسته جمعی از دزدان یا قاچاقچیان است.

گله انسانی جمعی انسان است که مانند حیوانات، بدون تأمل و نظم و به شیوه‌ای کورانه موافق رفتار رهبر یا رهبران خود، رفتار

می‌کند. جمعی که دیوانه‌وار بر سر سیاه پوستی می‌ریزد و او را «لینچ» می‌کند، گله‌ای انسانی است.

باری، در مواردی که گروه دارای سازگاری فراوان باشد، یگانگی گروهی سبب می‌شود که انتظامی استوار بین اجزای گروه برقرار شود. این انتظام که انسجام گروهی (group solidarity) یا به هم پیوستگی گروهی (group cohesion) نامیده می‌شود، به ما اجازه می‌دهد که سخن از نظم گروهی (group order) گوئیم، گروه را واحدی منظم بدانیم و سازمان (organization) بخوانیم. هر گروه منظم یا سازمان به اقتضای سازگاری خود، دارای هماهنگی گروهی (group harmony) یا تعادل گروهی (group equilibrium) یا توازن گروهی (group balance) است.

گروهی وسیع شامل سازمان‌های متعدد و مرکب از کثیری زن و مرد و کودک که در طی زمانی دراز از اتکالی متقابل اجتماعی و نظم گروهی بهره‌مند باشد، جامعه (society) خوانده می‌شود. جامعه‌ای که وابسته محلی معین و از جامعه‌های دیگر کمابیش بی‌نیاز باشد، اجتماع (community) نام می‌گیرد.

سازمان‌های اجتماعی (social organizations) یعنی سازمان‌های وابسته‌یک جامعه بردوگونه‌اند: سازمان رسمی (formal organization) و سازمان غیررسمی (informal organization). سازمان غیررسمی آن است که بر اثر گردآمدن خود به خودی انسان‌ها ایجاد شود و مبتنی بر سلسله مراتب و نقشه قبلی نباشد. سازمان رسمی آن است که مطابق نقشه قبلی به وجود آید و دارای سلسله مراتب معین باشد. گروهی کودک که برای بازی گردمی‌آیند، نمونه سازمان غیر رسمی هستند، و مؤسسات اجتماعی (social associations) و شاید نهادهای اجتماعی (social institutions) از سازمان‌های رسمی به‌شمار می‌روند.

مؤسسه اجتماعی سازمانی است که کارکرد اجتماعی (social function) معین یعنی یک رشته کنش اجتماعی منظم بر

عده دارد. انجمن‌ها و شرکت‌ها از جمله مؤسسات اجتماعی هستند. نهاد اجتماعی در یک معنی، مؤسسه‌ای است بسیار پایدار که کارکرد اجتماعی آن برای جامعه بسیار پراهمیت است. سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و دینی و خانوادگی از این جمله‌اند.

همچنان که سازمان‌های اجتماعی از نظم برخوردارند، کارکرد آنها نیز معمولاً به صورتی منظم است. رسم‌های اجتماعی (social customs) و میثاق‌های اجتماعی (social conventions) و آداب اجتماعی (social manners) و تشریفات اجتماعی (social ceremonies) و شعائر اجتماعی (social rituals) و مناسک اجتماعی (social rites) و شیوه‌های قومی (folkways) و سنت‌های اجتماعی (social traditions) و اخلاق اجتماعی (social morals) و قانون‌های اجتماعی (social laws) و مقررات اجتماعی (social regulations) نمونه‌های کارکرد اجتماعی منظم هستند.

رسم اجتماعی کارکرد اجتماعی معینی است که بر اثر تکرار منظم برخی از کنش‌های متقابل اجتماعی فراهم می‌آید و مفید فایده‌ای است. رسمی که با توافق قسمتی از جامعه برقرار گردد، میثاق اجتماعی نام می‌گیرد. بعضی از رسم‌های اجتماعی که فقط برای خوش آمد دیدن دیگران صورت می‌پذیرند، آداب اجتماعی نام دارند. تشریفات اجتماعی رسم‌های مخصوصی هستند که در موارد نادر معینی اجرا می‌شوند. شعائر اجتماعی یا مناسک اجتماعی تشریفات هستند دارای قدمت و اهمیت فراوان. شیوه‌های قومی به رسم‌های گوناگون کهنی که در زندگی روزانه اکثریت جامعه راه دارند، اطلاق می‌شوند. رسم‌های ریشه‌دار عمومی که به اقتضای کهنگی خود از حرمت اجتماعی برخوردارند، سنت اجتماعی نام می‌گیرند. اخلاق اجتماعی نام رسم‌های اجتماعی مهمی است که جامعه نقض آنها را سخت ناپسند می‌شمارد. قانون اجتماعی رسمی است که جامعه با خواست و آگاهی به وجود می‌آورد و برای شکنندگان آن کیفرهایی پیش‌بینی می‌کند. مقررات اجتماعی رسم-



های نسبتاً کم اهمیتی هستند که جامعه باخواست و آگاهی برقرار می‌گرداند.

رفتار جمعی نوظهوری که به قدر رسم اجتماعی تثبیت نشده باشد، مداجتماعی (social fashion) نام می‌گیرد. یکی از مدهای اجتماعی جامعه‌های غربی در قرن بیستم اعتنای بسیاری از جوانان است به هنرهای واقع‌گریز.

مد اجتماعی پرشور و زودگذر را هوس اجتماعی (social fad) یا رسم دروغین (pseudo-custom) خوانند. رواج ناگهانی و کم‌دوام جست و خیزی که رقص «راک اند رول» نام دارد، نموداری از هوس اجتماعی است.

هوس اجتماعی شدیدی که شخص را همواره وسوسه کند، جنون اجتماعی (social craze) خوانده می‌شود. جنون اجتماعی صورت‌های گوناگون دارد - از جنون جدول حل کردن برخی از روزنامه خوانان تا جنون زهد فروشی برخی از گروه‌های دینی. هوس اجتماعی پردوامی که با عواطف عمیقی آمیخته باشد، سیدایی اجتماعی (social mania) نام دارد. نمونه آن رفتار متعصبانه است که محض امری که تازگی دارد، خواب و خوراک خود را فراموش می‌کنند.

رفتار جمعی وحشت‌آلود پریشانی که بر اثر احساس خطر پدید آید، هراس اجتماعی (social panic) نامیده می‌شود. هراس اجتماعی تمام‌مذهبن را به سرعت فرا می‌گیرد و شخص را به تلاش‌های ناگهانی ناسنجیده برمی‌انگیزد. نمونه آن رفتار جمعی است که در سینمانشته‌اند و ناگهان بر اثر حادثه‌ای مانند آتش‌سوزی، دیوانه‌وار یا وحشیانه به درها هجوم می‌برند.

به این ترتیب سازمان‌های اجتماعی جامعه به اقتضای کار کردهای خود، موازین یا هنجارهای اجتماعی (social norms) معینی برای اعضای جامعه فراهم می‌آورند. هر یک از اعضای جامعه به سبب مقتضیات عمومی جامعه، ناگزیر از آن‌اند که خود را بر هنجارهای

اجتماعی منطبق کنند و از این رو اشخاص به هنجار (normal) یا جامعه پذیر (socialized) یا فرهنگ پذیر (acculturated) گردند. شخصی که از انطباق خود بر جامعه یا به اصطلاح از همنوایی اجتماعی (social conformity) عاجز آید، در وهله اول نابهنجار (abnormal) و در وهله دوم کج رو یا منحرف (deviate یا deviant) شمرده خواهد شد.

سازمان‌های جامعه بر اثر هماهنگی اجتماعی، بایک‌دیگر مناسباتی دارند. جامعه محض این مناسبات یا بستگی‌های متقابل اجتماعی یا روابط متقابل اجتماعی (social interrelationships)، نظم اجتماعی (social order) یا نظام اجتماعی (social system) نیز خوانده شده است.

مجموع عناصر عینی و ذهنی که در سازمان‌های اجتماعی جریان می‌یابند و از نسلی به نسلی منتقل می‌شوند، میراث اجتماعی (social heritage) یا میراث فرهنگی (cultural heritage) یا فرهنگ (culture) نام دارد.

هر فرهنگی مرکب از اجزاء یا ویژگی‌های فرهنگی (culture traits) فراوانی است. ویژگی‌های فرهنگی بایک‌دیگر می‌آمیزند و واحدهایی بزرگ‌تر به نام مجموعه فرهنگی (culture complex) می‌آفرینند.

بستگی‌های متقابل اجتماعی اقتضا می‌کنند که در یک فرهنگ معین، ویژگی‌های فرهنگی یا مجموعه‌های فرهنگی در عین جدایی، نوعی تناسب یا هیئت (configuration) داشته باشند و صورت بندی‌هایی که انگاره‌های فرهنگی (culture patterns) یا مدل‌های فرهنگی (culture models) نامیده می‌شوند، به بار آورند.

بر روی هم می‌توان فرهنگ را به دو بخش کرد: فرهنگ مادی (material culture) و فرهنگ معنوی (spiritual culture) یا فرهنگ غیرمادی (non-material culture). فرهنگ مادی به آن بخش از میراث اجتماعی که شامل ساخت اقتصادی یا «زیر-

ساخت» جامعه است، می‌گویند. فرهنگ معنوی شامل روساخت جامعه یعنی علم و هنر و فلسفه و معتقدات و مؤسسات اجتماعی است. جامعه و فرهنگ آن در عین وحدت، دستخوش کثرت‌اند. زیرا عضوهای جامعه از لحاظ نقش اجتماعی (social role) و پایگاه اجتماعی (social status) برابر نیستند.

نقش اجتماعی کار معینی است که به شخص سپرده می‌شود، و پایگاه اجتماعی ارزشی است که جامعه برای نقش اجتماعی قائل است. هر کس در زندگی اجتماعی خود، چند نقش و چند پایگاه دارد. پایگاه اجتماعی زاینده آب روی اجتماعی (social reputation) و وجاهت اجتماعی (social popularity) است.

پایگاه‌های اجتماعی عضوهای جامعه سبب می‌شوند که عضوهای جامعه در قشر (stratum) هایی گردآیند، و به اصطلاح قشر بندی اجتماعی (social stratification) صورت گیرد.

از پیوند قشرهای کمابیش مشابه جامعه، واحد بزرگ‌تری فراهم می‌شود و طبقه اجتماعی (social class) نام می‌گیرد. طبقه اجتماعی گروه نسبتاً پایداری است که اعضای آن در تولید و بهره برداری از ثروت اجتماعی پایگامی کمابیش یکسان دارند. بر روی هم در هر دوره از زندگی يك جامعه متمدن دو طبقه اصلی می‌توان یافت: طبقه بهره‌کش (exploiting class) یا طبقه حاکم (ruling class) یا طبقه تن‌آسان (leisure class) در مقابل طبقه بهره‌ده (exploited class) یا طبقه رنج‌بر (toiling class).

معمولاً دوام نقش‌هایی که شخص برعهده می‌گیرد، سبب تثبیت پایگاه (status fixing) او می‌شود.

انتقال شخص از يك پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر تحرك اجتماعی (social mobility) یا انتقال اجتماعی (social shifting) خوانده می‌شود.

تحرك اجتماعی بردو گونه است: تحرك افقی (horizontal mobility) و تحرك عمودی (vertical mobility).

تحرك افقی انتقال از يك پایگاه است به پایگاه دیگر بدون تغییر ارزش اجتماعی. تبدیل يك شغل به شغل مشابه یا تغییر دین یا ملیت نمونه‌هایی از تحرك افقی هستند.

تحرك عمودی انتقال از يك پایگاه است به پایگاه دیگر با تغییر ارزش اجتماعی در این صورت تحرك عمودی دو وجه دارد: صعود اجتماعی (social ascending یا social climbing) که متضمن ترقی پایگاه است، و نزول اجتماعی (social descending یا social sinking) که متضمن تنزل پایگاه است.

مهم‌ترین نمونه تحرك عمودی تحرك طبقه‌ای (class mobility) است. هر کودکی به‌هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، دارای نوعی آگاهی طبقه‌ای (class consciousness) می‌شود و در ایده‌آل‌ولوژی طبقه‌ای (class ideology) خاصی شریک می‌گردد، و نیز موافق پایگاه اجتماعی طبقه خود، بر امکانات معینی برای کار و کلمبایی دست می‌یابد. با این‌همه از بستگی ابتدایی انسان به يك طبقه لازم نمی‌آید که شخص همواره در طبقه اصلی خود بماند. ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی خود ببرد و به طبقه دیگری پیوندد و به عبارت دیگر، از تحرك طبقه‌ای سود بجوید.

جامعه‌ها از لحاظ تحرك طبقه‌ای بر سه گونه‌اند:

جامعه باز (open society) یا نظام طبقه‌ای باز (open-class system) که در آن تحرك طبقه‌ای دشواری چندانی ندارد. جامعه باز چون دارای تحرك بسیار است، جامعه پویا (dynamic society) نیز خوانده می‌شود.

جامعه بسته (closed society) یا نظام طبقه‌ای بسته (closed-class system) که در آن تحرك طبقه‌ای بسیار دشوار است. جامعه بسته چون تحرك چندانی ندارد، جامعه نیمه‌ایستا (semi-static society) نام می‌گیرد.

جامعه کاستی (caste society) یا نظام طبقه‌ای منفصل

(caste system) که در آن تحرك طبقه‌ای تقریباً محال است. جامعه کاستی چون بی‌حرکت است، جامعه ایستا (static society) نیز نام دارد.

جامعه‌های انسانی در جریان تاریخ خود به تدریج از صورت جامعه کاستی و جامعه بسته درمی‌آیند و جامعه باز می‌گردند. به بیان دیگر، انسان‌ها از جامعه با طبقه (class society) به جامعه بی‌طبقه (classless society) می‌گرایند.

در هر جامعه‌ای هر یک از سازمان‌های اجتماعی با سازمان‌های دیگر نوعی سازگاری دارد، و اگر سازگاری سازمان‌ها و مخصوصاً سازگاری نیروهای مولد و روابط تولید بیش از اندازه معینی کاهش یابد، جامعه دستخوش بحران (crisis) یا آشفتگی (chaos) می‌گردد، و اگر سازگاری سازمان‌های جامعه به شدت روبه زوال رود، نظم اجتماعی جای خود را به بی‌نظمی (disorder) می‌دهد و بی‌سازمانی (disorganization) رخ می‌نماید.

مقدمه بی‌نظمی یا بی‌سازمانی اجتماعی پیدایش يك نمودنو یا تغییر يك نمود کهنه یا به اصطلاح، نوآوری اجتماعی (social innovation) است. در نتیجه نوآوری اجتماعی، در بعضی از سازمان‌های جامعه دگرگونی اجتماعی (social change) روی می‌دهد و بر اثر آن، سازمان‌های دیگر دستخوش پس‌افتادگی اجتماعی (social lag) می‌شوند، و به این ترتیب سازگاری اجتماعی از میان می‌رود.

بستگی‌های متقابل اجتماعی ایجاب می‌کنند که دگرگونی‌های ناشی از نوآوری از سازمانی به سازمانی منتقل شوند. تغییر هر سازمانی به نوبه خود در سازمان‌های دیگر انعکاس می‌یابد و به اصطلاح، دور اجتماعی (social vicious circle) روی می‌دهد. این دور اجتماعی همواره سازگاری اجتماعی را برهم می‌زند و جامعه را دستخوش کم‌سازگاری اجتماعی (social maladjustment) یا ناسازگاری اجتماعی (social)

(unadjustment) می‌کند.

جامعه محض بازسازی (reconstruction) یعنی یافتن سازمانی نو و باز یافتن سازگاری خود، به تلاش‌های منظم گوناگونی مانند اصلاح اجتماعی یا رفورم اجتماعی (social reform) و مهندسی اجتماعی (social engineering) و مخصوصاً انقلاب اجتماعی (social revolution) می‌پردازد. اصلاح اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن تدریجی سازمان اجتماعی نو، مهندسی اجتماعی یا نقشه‌کشی اجتماعی (social planning) کوشش سنجیده محدودی است برای فراهم آوردن پاره‌ای تغییرات اجتماعی معین. انقلاب اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن ناگهانی سازمان اجتماعی نو.

مهم‌ترین عامل بازسازی جامعه انقلاب اجتماعی است. انقلاب اجتماعی قیامی است خشن و سریع که معمولاً به وسیله یک طبقه اجتماعی نو خاسته بر ضد صاحبان امتیازات اجتماعی یعنی طبقه حاکم صورت می‌گیرد. به این ترتیب هرگونه شورشی انقلاب اجتماعی نیست. شورشی که طبقه حاکم بر ضد تلاش انقلابی طبقه نو برپا می‌کند، ضد انقلاب (counter-revolution) نام دارد. شورش گروه‌هایی از طبقه حاکم بر ضد گروه‌های دیگر طبقه حاکم، کودتا (coup d'état) یا انقلاب کاخی (palace revolution) خوانده می‌شود، و کودتای بی‌حاصل، پوچ (putsch) نام می‌گیرد. در جریان زمان، بر اثر تکامل روزافزون نیروهای مولد، دگرگونی روابط تولید لازم می‌آید. ولی طبقه بهره‌کش چنین دگرگونی را به زیان خود می‌یابد و به دفاع روابط تولید دیرینه همت می‌گمارد و تاجایی که می‌تواند، مانع تغییر آن‌ها می‌شود. در نتیجه بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدنا سازگاری به وجود می‌آید، و بر اثر شدت یافتن این ناسازگاری، طبقه نومی که در پرتو تکامل نیروهای تولیدی نضج گرفته است، بر ضد طبقه بهره‌کش موجود که نماینده روابط تولید دیرینه است، انقلاب می‌کند.

انقلاب‌های اجتماعی بزرگ به سقوط طبقه اجتماعی کهنه و قوام طبقه اجتماعی نو می‌انجامد و بدین شیوه ساخت اقتصادی و روساخت آن را دگرگون می‌کند.

در بسیاری از جامعه‌های متمدن از آغاز تاریخ آنها تا این اواخر سه ساخت اقتصادی پدید آمده‌اند. از این رو می‌توان از سه دوره اقتصادی دم زد و در هر دوره دو طبقه اجتماعی—یکی طبقه بهره‌کش و دیگری طبقه بهره‌دم—شناخت:

دوره تولید برده‌داری (slavery) با طبقه بردگان (slaves) و طبقه برده‌داران (slave-owners).

دوره تولید زمین‌داری (feudalism) با طبقه رعایا (serfs) و طبقه زمین‌داران (land-owners).

دوره تولید سرمایه‌داری (capitalism) با طبقه کارگران صنعتی (proletariat) و طبقه سوداگران صنعتی (bourgeoisie). انقلاب‌های اجتماعی سبب می‌شوند که سازمان‌های اجتماعی بهبود یابند و با سهولت و دقت و اطمینان بیش‌تری از اجرای کار—کرد خود—که همانا رفع نیازمندی‌های انسانی است—برآیند. بدین سبب می‌توان جامعه‌ها را عرصه گسترش اجتماعی (social development) یا ترقی اجتماعی (social progress) یا تکامل اجتماعی (social evolution) شمرد.



## مقدمهٔ چهارم

# جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا

---

به سبب آن که جامعه‌شناسان بیشتر کشورها پیرو نظام‌های جامعه‌شناختی آمریکایی هستند، نگاهی به جامعه‌شناسی آمریکایی ضروری است.

آمریکاییان از قرن نوزدهم به این سو، به اقتضای تحولات سریع جامعهٔ خود و نیز به الهام اروپا، لزوم جامعه‌شناسی را دریافتند، و در آن قرن و قرن بعد اندیشمندانی مانند مورگان (H.L. Morgan)، جورج (H. George)، پرینگتون (V. L. Parrington)، پیرد (Ch. A. Beard)، آدامس (H. Adams)، پری (A.L. Perry)، وبلن (Th. B. Veblen)، هال (G.S. Hall)، دیویی (J. Dewey)، و مید (G. H. Mead) کمابیش از دیدگاه جامعه‌شناسی به اجتماعات انسانی نگریستند.<sup>۱</sup>

الف. کانون‌های جامعه‌شناسی آمریکایی

جامعه‌شناسی آمریکایی در قرن بیستم قوام یافت، و بیشتر

---

1. H.W.Odum: *American Sociology*, New York, 1951, Ch.2



جامعه‌شناسان به خدمت دانشگاه‌ها درآمدند، چندان که دانشگاه‌ها را باید مراکز مهم جامعه‌شناسی آمریکایی دانست. در وهله اول دو دانشگاه کالومبیا و شیکاگو، و در وهله دوم دانشگاه‌های ویس کانسین و میشیگان و ویل و پین سیلوی نیا و براون در این زمینه پیشرفت کردند. سپس دانشگاه‌های دیگر مخصوصاً مینه‌سوتا و کارولینای شمالی و نورث وسترن (North Western) و هاروارد و کالی‌فورنیا و کالی‌فورنیا جنوبی و واشینگ‌تون به این علم رغبت نمودند.<sup>۱</sup> برخی از جامعه‌شناسان این دانشگاه‌ها را نام می‌بریم:

در دانشگاه کالومبیا،

- گی‌دینگز (F. H. Giddings)،
- تنی (A. A. Tenney)،
- چدوک (R. E. Chaddock)،
- آگ‌برن (W. F. Ogburn)،
- رایس (S. A. Rice)،
- هن‌کینس (F. H. Hankins)،
- مک‌ایور (R. M. MacIver)،
- ای‌بل (Th. Abel)،
- لیند (R. S. Lynd)،
- شل‌تینگ (A. V. Schelting)،
- والر (W. Waller) و
- اس‌ترن (B. J. Stern).

در دانشگاه شیکاگو،

- اسمال (A. W. Small)،

---

1. H. Becker & H. E. Barnes : *Social Thought*,  
Washington D. C. Vol. II, 1952, pp. 976-990.

هن درسون (G. R. Henderson)،  
 وین سنت (G. E. Vincent)،  
 تامس (W. I. Thomas)،  
 پارک (R. E. Park)،  
 هیز (E. C. Hayes)،  
 الوود (Ch. A. Ellwood)،  
 جی لت (J. M. Gillette)،  
 فریس (E. Faris)،  
 برجس (E. W. Burgess)،  
 ویرت (L. Wirth) و  
 اس توفر (S. Stouffer).

در دانشگاه ویسکانسین:

راس (E. A. Ross)،  
 گی لین (J. L. Gillin)،  
 یانگ (K. Young)،  
 مکورمیک (Th. C. McCormick)،  
 بکر (H. Becker)،  
 گوئر (Ch. Gower) و  
 لین تون (R. Linton).

در دانشگاه میشیگان،

کولی (Ch. H. Cooley)،  
 مکنزی (R. D. McKenzie)،  
 همیل تون (W.N. Hamilton)،  
 انجل (R. C. Angell)،  
 وود (A. E. Wood)،  
 دیردورف (N. R. Deardorff)،

کار (L. J. Carr)،  
 لوری (H. L. Lurie) و  
 بین (R. Bain).

در دانشگاه ییل،

سام‌نر (W. G. Sumner)،  
 کلر (A. G. Keller)،  
 دی‌وی (M. R. Davie)،  
 لی‌برن (J. G. Leyburn)،  
 مرداک (G. P. Murdock)،  
 اس‌وین (D. Swaine)،  
 دالرد (J. Dollard)،  
 دی‌ویس (J. Davis) و  
 بارنز (H. E. Barnes).

در دانشگاه پن‌سیل‌وی‌نیا،

کل‌سی (C. Kelsey)،  
 باسرد (G. H. S. Bossard)،  
 سلین (Th. Sellin)،  
 یانگ (D. Young) و  
 کروفرد (W. R. Crawford).

در دانشگاه براون،

دی‌لی (J. Q. Dealey) و  
 وارد (L. F. Ward).

در دانشگاه مینه‌سوتا :

چی‌پین (F. S. Chapin)،

برنرد (LL. Bernard)،  
 ویلی (M. Willey)،  
 والیس (W. D. Wallis)،  
 ولد (G.B. Vold)،  
 اشمید (C. Schmid) و  
 کرک پتدیک (C. Kirkpatrick).

در دانشگاه کارولینای شمالی:

اودوم (H. A. Odum)،  
 جانسون (G. B. Johnson)،  
 گرووز (E. R. Groves) و  
 وانس (R. P. Vance).

در دانشگاه نورث وسترن،

تاد (A. J. Todd)،  
 الیوت (Th. D. Eliot)،  
 مورر (E. R. Mowrer)،  
 بایرن (W. Byron) و  
 بیلی (W. F. Bailey).

در دانشگاه هاروارد،

سوروکین (P. Sorokin)،  
 زیمرمن (C. C. Zimmerman)،  
 ویلسون (E. B. Wilson) و  
 پارسونز (T. Parsons).

در دانشگاه کالیفورنیا،

لووی (R. Lowie)،

کروبر (A. L. Kroeber) و  
تگرت (F. J. Teggart).

در دانشگاه کالی‌فورنیا جنوبی،  
بوگاردوس (E. S. Bogardus).

در دانشگاه واشینگ‌تون،  
وولستون (H. B. Woolston).

### ب. شاخه‌های جامعه‌شناسی آمریکایی

چنان‌که بکر و بارنز می‌نویسند، از میان شاخه‌های جامعه‌شناسی، نه شاخه توجه جامعه‌شناسان آمریکایی را به‌خود جلب کرده‌اند. این‌ها شاخه به ترتیب اهمیتی که در ایالات متحده دارند، چنین‌اند: روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی کمی، بوم‌شناسی (ecology)، جامعه‌شناسی فرهنگی، دردشناسی اجتماعی (social pathology)، جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی تحلیلی، جامعه‌شناسی تاریخی، و فلسفه جامعه‌شناسی.<sup>۲</sup>

ذیلاً به این‌ها بخش و نمایندگان هر یک اشاره‌ای می‌کنیم:

۱ روان‌شناسی اجتماعی باتکیه بر جنبه روانی فعالیت‌های اجتماعی انسان، مناسبات اجتماعی را مورد پژوهش قرار می‌دهد. این علم در ایالات متحده آمریکا رواج فراوان دارد، و اکثر جامعه‌شناسان بر اثر تعالیم وارد و گی‌دینگز و سام‌نر و کولی و دیگران، و به الهام برخی از نظام‌های روان‌شناسی، مخصوصاً رفتارگرایی (Behaviorism) و روان‌کاوی در آن زمینه به تحقیق می‌پردازند. از این‌ها زمره‌اند تامس، یانگ، برنرد، الیوت، فریس، بوگاردوس،

---

۲. بکر و بارنز: همان، ص ۹۹۱-۹۹۰.

الوود، آل پورت (F. H. Allport)، گرووز، بین، فولسم (J. K. Folsom)، لابی بر (R. T. La. pierre)، مارکی (J. F. Markey) کروگر (E. T. krueger) ركلس (W. C. Reless)، کلاین برگ (O. Klineberg)، مم فرد (M. Mumford)، لهوین (K. Lewin)، هورنای (K. Horney)، فروم (E. Fromm)، موره نو (J. L. Moreno) و کاردی نر (A. Kardiner).

۳. جامعه‌شناسی کمّی به تقلید علوم فیزیکی و زیستی، از لحاظ کمّی به روابط اجتماعی می‌نگرد و آنها را با معادلات و فورمول‌های ریاضی باز می‌نماید. تقریباً همه جامعه‌شناسان آمریکایی به جامعه‌شناسی کمّی گرایش دارند، ولی آگ برن، رایس، لوند برگ (G. A. Lundberg)، چدوک، مکورمیک، بین و استوفر بیش از دیگران پای بند محاسبات ریاضی هستند.

۳. بوم‌شناسی و نیز جامعه‌شناسی شهری و روستایی بسیار رایج‌اند. در ایالات متحد آمریکا بر اثر تحول شدید اقتصادی و انتقال سریع جامعه روستایی به جامعه شهری، این گونه بررسی‌ها لزوم و اهمیت فراوان یافته‌اند. مکن‌زی، کوین (J. A. Quinn)، یانگ (E. F. Young)، ویور (W. Weaver)، استای نر (J. F. Steiner)، شا (C. Shaw) از بوم‌شناسان نام‌دارند؛ و سوروکین، زی‌مرمن، آن‌درسون (N. Anderson)، لیندهمن (E. C. Lindeman)، سیمز (N. L. Sims)، یانگ (K. Young)، گی لین، بلومن‌تال (A. Blumenthal)، کارپن‌تر (N. Carpenter) و پارک و برجس و مور (W. E. Moore) در جامعه‌شناسی شهری و روستایی تبعات بسیار کرده‌اند.

۴. جامعه‌شناسی فرهنگی به تحریک مردم‌شناسی، در زمینه فرهنگ‌های اقوام گوناگون پژوهش می‌کند. بواس (F. Boas)، گولد‌دن

وایزر (A. A. Goldenweiser)، سایپر (E. Sapir)، بنهدیکت (R. Benedict)، مید (M. Mead)، ردفیلد (R. Redfield)، لووی، کروبر، کلاکن (G. Kluckhohn)، لین‌تون، لیبون (J. G. Leyburn)، اودوم، والیس، وانس و میردل (G. Myrdal) نمایندگان آن‌اند.

۵. دردشناسی اجتماعی به موضوع فقر و جنایت و گرفتاری‌های خانوادگی و بیماری‌های روانی می‌پردازد. در این زمینه محققان فراوانی وجود دارند. الیوت (M. Elliott)، مریل (F. Merrill)، کوین (S. A. Queen)، بون هوفر (W. R. Bodenhafer)، هارپر (E. B. Harper)، باسرد و دی‌ویس از آن جمله‌اند.

۶. بررسی جمعیت و وضع اقلیت‌ها به سبب اهمیتی که برای جامعه صنعتی و نامتجانس ایالات متحده آمریکا دارد، مورد اعتنای جامعه‌شناسان است. گی دینگز، بی‌بر (R. E. Baber)، فیرچایلد (H. P. Fairchild)، دابلین (L. I. Dublin)، پرل (R. Pearl)، هن‌کینس، سوروکین، هایمز (N. E. Himes)، روی‌تر (E. B. Reuter)، جنینگز (H. S. Jennings) در موضوع جمعیت، و پارک، میلر، (H. A. Miller)، دوبوآ (W. B. Dubois)، فری‌زی‌یر (E. F. Frazier) و ویرت در موضوع اقلیت‌ها بررسی کرده‌اند.

۷. جامعه‌شناسی تحلیلی یا نظام‌پذیر (Systematic) پژوهش نظری دامنه‌دار و عمیقی است درباره جامعه و قواعد عمومی آن. این علم در ایالات متحده آمریکا چندان مورد رغبت نیست، و فقط در این اواخر اندک قوامی یافته است. راس، ال‌وود، برنرد، سوروکین، تامس، مک‌ای‌ور، پارک، برجس، روی‌تر، دوسن (C. A. Dawson)، گتیس (W. E. Gettys)، هیلر (E. T. Hiller)، ای‌بل، هاوس (F. N. House)، ویرت، بوگاردوس، یونک (E. E. Eubank)،

اسپیکمن (N. J. Spykman)، مرتون (R. K. Merton)، پارسونز  
اندکی بدان توجه نموده‌اند.

۸. جامعه‌شناسی تاریخی یعنی بررسی جامعه‌ها در پهنه طولانی  
زمان و کشف قوانین عمومی در ایالات متحد آمریکا مطمح نظر  
نیست، و تحقیقات تاریخی تگرت، سوروکین، شاتول (J. T. Shotwell)،  
ترنر (F. J. Turner)، بارنز، بکر (C. Becker)، داد (S. C. Dodd)  
و تامپسون (J. W. Thompson) بازار پر رونقی ندارند.

۹. فلسفه جامعه‌شناسی یعنی تعمق درباره روش‌ها و مبانی جامعه‌  
شناسی، مانند جامعه‌شناسی تحلیلی و جامعه‌شناسی تاریخی به  
ندرت مورد توجه قرار گرفته‌اند، و تبعاتی که به وسیله کسانی مانند  
مک‌ایور، ای‌بل، سوروکین، کروفرد، هاوس، وال وود در این  
زمینه صورت پذیرفته‌اند، بسیار ناچیزند.

پ. مختصات جامعه‌شناسی آمریکایی و تبیین آن‌ها  
از آنچه گذشت، چند نتیجه به دست می‌آیند:

۱. جامعه‌شناسان آمریکایی و نیز آثار آنان بسیار فراوان‌اند.

۲. جامعه‌شناسان آمریکایی در چند دانشگاه متمرکز شده‌اند.

۳. جامعه‌شناسی آمریکایی به شاخه‌های بسیار تقسیم شده و سخت  
پاره‌پاره است.

۴. روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی کمی به مراتب بیش از  
سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی مورد اعتنای جامعه‌شناسان آمریکایی



هستند، و جامعه‌شناسی تحلیلی و جامعه‌شناسی تاریخی و فلسفه جامعه‌شناسی به ندرت مطمح نظر قرار گرفته‌اند.

برای دریافتن مختصات جامعه‌شناسی آمریکایی، باید آن را در پرتو مشخصات جامعه‌آمریکایی تبیین کرد. اوضاع هر جامعه به طور مستقیم و غیر مستقیم در ذهن اعضای جامعه و از آن جمله، دانشمندان منعکس می‌شوند. دانشمندان، معمولاً بی‌آن که خود بدانند، مشاهدات و تجارب علمی خود را در قالب مقولاتی که در جریان زندگی از جامعه خویش گرفته است، می‌ریزد و راه و رسم واقعیت را موافق زمینه فکری خود تبیین می‌کند. برتراند راسل در این باره سخن خوشی دارد. می‌گوید: دانشمندان حتی در آزمایشگاه‌ها، مطابق مقولات جامعه خود به جانوران آزمایشی می‌نگرند و از این رو خصایص اجتماعی خود را در آن‌ها می‌یابند، چنان‌که مثلاً جانوران آزمایشگاه‌های آمریکایی، مانند آمریکاییان، به شدت تکاپو و هیاهو می‌کنند و در ضمن حرکت و معمولاً به تصادف، به راه و چاه پی می‌برند، در صورتی که جانوران آزمایشگاه‌های آلمانی، مانند آلمانیان، آرام و گوشه‌گیرند و معمولاً با تأمل و تفکر خود، راه از چاه بازمی‌شناسند<sup>۴</sup>

جامعه‌شناسان آمریکایی، همانند سایر دانشمندان ایالات متحد آمریکا، خواه ناخواه در قالب مقولات جامعه خود می‌اندیشند. اینان با آن که از جامعه‌شناسان اروپایی، مخصوصاً کنت (Comte) و لوپله (Le Play) و تارد (Tarde) و دورکیم (Durkheim) فرانسوی، اسپنسر (Spencer) و هوبهاوس (Hobhouse) و وسترمارک (Westermarck) و گینسبرگ (Ginsberg) انگلیسی، و مارکس و وبر (Weber) و زیمل (Simmel) و تونیس (Tönnies) آلمانی الهام گرفته‌اند، دانسته یا ندانسته، موافق محیط اجتماعی خود اندیشیده و به نظریه‌های خود رنگی محلی داده‌اند، بدان‌سان که به

4. B. Russell: *Philosophy*, London, 1927, pp. 29-30.

راستی می‌توان به وجود نوعی جامعه‌شناسی صرفاً آمریکایی اعتقاد کرد، و آن را مانند آسمان خراش و هالیوود مختص ایالات متحد آمریکا دانست. ۵

جامعه‌آمریکایی در قرن بیستم بر اثر تکامل تولید صنعتی دچار دگرگونی ژرف دامنه‌داری شده‌است. این دگرگونی وجوه فراوان دارد، ولی فقط چهار وجه آن از لحاظ بحث کنونی ماقابل توجه‌اند: ۱. زرق و برق و عظمت صوری در همه شئون اجتماعی به چشم می‌خورند.

۲. تمرکز سرمایه و انحصار اقتصادی بر جامعه حاکم‌اند.

۳. عدم تجانس و آشفتگی در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی هویدا هستند.

۴. فرهنگی کاسبانه برقرار است و مصالح مغنوی حیات را در سایه منافع صوری قرار می‌دهد.

این مختصات چهارگانه درست در جامعه‌شناسی آمریکایی انعکاس یافته‌اند. چنان‌که اشاره شد، جامعه‌شناسی آمریکایی اولاً از لحاظ شماره محقق و کار تحقیقی بسیار پرمایه است، ثانیاً تقریباً در انحصار چند دانشگاه است، ثالثاً به صورتی مصنوعی تجزیه و متلاشی شده است، رابعاً شاخه‌های عملی آن بیش از شاخه‌های نظری مورد توجه قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که عظمت صوری جامعه در جامعه‌شناسی به صورت کثرت محقق و کار تحقیقی جلوه کرده است، انحصار اقتصادی با انحصار علمی همراه شده

---

5. R. E. L. Faris: «American Sociology», G. Gurvitch & W. E. Moore: *Twentieth Century Sociology*, New York, 1945, P. 538.

است، آشفتگی اجتماعی به‌پیشانی جامعه‌شناسی کشیده شده‌است، و زندگی کاسبانه و دست‌به‌دهان جامعه، جامعه‌شناسی را اسیر بررسی‌های کوچک عملی کرده و از تبعات نظری وسیعی که متضمن نتایج بزرگ دوراند، بازداشته است.

نظام فلسفی مصلحت‌گرایی (pragmatism) آمریکایی که نتیجه نهائی زندگی کاسبانه است، در جامعه‌شناسی به شکل نوعی عین‌گرایی (objectivism) ماشینی ظاهر می‌کند. بیشتر جامعه‌شناسان آمریکایی باور دارند که می‌توانند مستقیماً به وسیله حواس خود با «اعیان خارجی» روبه‌رو شوند و بدون مداخله زمینه ذهنی خود، آنها را دریابند. از این‌رو روش‌ها و فنونی برای مشاهده مستقیم و ثبت و ضبط مشاهدات خود ترتیب می‌دهند، و از هر گونه تبیین یا تفسیر روی می‌گردانند، غافل از آن که هیچ واقعیتی بدون مداخله ذهن و تبیین و تفسیر آن، معنی‌دار و قابل ادراک نمی‌شود، و هیچ کس نیست که بدون وساطت دنیای ذهنی خود، جهان را بنگرد و بشناسد. غفلت اینان از جنبه ذهنی علم سبب می‌شود که معتقدات نسنجیده و تعصبات دیرین خود را به جای نظریه یا فلسفه‌ای سنجیده، مبنای داوری قرار دهند و محسوسات خود را در پرتو آنها تبیین و تفسیر کنند و به خطا افتند.

اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی بر اثر این «عین‌گرایی» ناروا از هر گونه تحقیق نظری و تعقل فلسفی می‌رمند و به طرزی اسف‌آور از مسائل فلسفی روش‌شناسی (methodology) و شناخت‌شناسی (epistemology) که هیچ‌کدام را از آنها گزیر نیست، رخ می‌تابند.<sup>۶</sup> از این‌جاست که جامعه‌شناسان آمریکایی با ایدئولوژی‌های فلسفی و سیاسی دشمنی می‌ورزند.<sup>۷</sup> از این‌جاست که مثلاً مرتون جامعه‌شناسان را از انتخاب مسائل وسیع نظری نهی می‌کند.<sup>۸</sup> از این‌جاست که

۶. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱-۹۹۰. ۷. فریس: پیشین، ص ۴۴۹-۵۴۸.

8. R. K. Merton : *Social Theory and Social structure* ,  
Glencoe, Ill., 1949, p. 9.

جامعه‌شناسی تحلیلی و تاریخی و حتی مبانی نظری محدودی که پارک و برجس و تامس و زنانیکی و سوروکین و مک‌ایور برای خود ترتیب می‌دهند، مورد اعتنای پیروان آنان قرار نمی‌گیرند.<sup>۹</sup> از این جاست که اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی علم جامعه را به صورتی مصنوعی و مبالغه‌آمیز منقسم و مثله می‌کنند.<sup>۱۰</sup> از این جاست که روان‌شناسی اجتماعی جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی را در سایه جنبه روانی آن، از نظر دور می‌دارد،<sup>۱۱</sup> جامعه‌شناسی که‌تی جنبه‌های کیفی زندگی اجتماعی را نادیده می‌گیرد،<sup>۱۲</sup> و دردشناسی اجتماعی بر جنبه ایستای شخصیت انسان تکیه می‌کند و جنبه پویای آن را خوار می‌شمارد، و در نتیجه، فرد تحول‌گرای تندرو را «منحرف» یا «بیمار» می‌خواند.<sup>۱۳</sup> باز از همین جاست که جامعه‌شناسی تاریخی قفر و عقیم می‌ماند،<sup>۱۴</sup> و مخصوصاً نظام جامعه‌شناسی دانش- (wissenssociologie) این علمی‌ترین شاخه جامعه‌شناسی مغرب‌زمین در ایالات متحد رونقی نمی‌یابد، و حتی کسانی که بدان می‌پردازند، آن را از زمینه فلسفی آن جدا می‌کنند و به صورت بررسی‌های سطحی محدودی مانند بررسی افکار عمومی و بررسی گرایش‌های عمومی درمی‌آورند.<sup>۱۵</sup> بررسی‌هایی برای تعیین این نکته که مردم فکرمی‌کنند که چه می‌خواهند، نه این که واقعاً چه می‌خواهند.<sup>۱۶</sup> همچنان که نظام فلسفی مصلحت‌گرایی به سبب نادرستی خود، مردم را از شناخت عمیق واقعیت بازمی‌دارد و به خیال‌بافی

۹. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۰. ۱۰. همان، ص ۹۹۱.

۱۱. همان، ص ۹۹۱. ۱۲. همان، ص ۹۹۲.

13. C. W. Mills : «The Professional Ideology of Social Pathologists», *American Journal of Sociology*, 1943, 49, pp. 165-180.

۱۴. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۶. ۱۵. مرتون: پیشین،

ص ۲۰۱-۲۰۲.

16. R. L. Ackoff: «Scientific Method and Social science», R. C. Christman (edt.): *Soviet Science*, New York, 1925, p. 55.

می‌کشاند، جامعه‌شناسی عینی هم به‌جای رسانیدن مردم به قوانین واقعیت عینی، آنان را به‌زرفنای ذهن خود می‌کشاند. عین‌گرایی مبالغه‌آمیز آمریکایی که در دهه‌های اخیر همراه بانفوذ اقتصادی ایالات متحده آمریکا به‌جامعه‌های دیگر سرایت کرده است، بدان سبب که از ترجمانی واقعیت ناتوان است، به ضد خود، به ذهن-گرایی (subjectivism) کشانیده می‌شود. دانشمند می‌خواهد که واقعیت را «عیناً» و بدون مداخله ذهن خود بشناسد. از این رو از نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی می‌گریزد، و با این عمل از یک سو از میان جنبه‌های بی‌شمار واقعیت، صرفاً جنبه کمی آن را مورد توجه قرار می‌دهد، مکانیک‌گرایی (mechanicist) می‌گردد و تصویر بسیار ناقصی از واقعیت فراهم می‌آورد؛ و از سوی دیگر به جای آن که برای روشنگری یافته‌های کمی خود، از قدرت روشنی بخش نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی سود جوید، یافته‌های کمی را در زمینه مقولات ذهنی خود که مسلماً با تعصبات بسیار آمیخته‌اند، تبیین می‌کند و به اسارت انگارگرایی (idealism) درمی‌آید.

از آنچه گفته شد، برمی‌آید که مکانیک‌گرایی و انگارگرایی وابسته یک‌دیگرند، و از این رو دو قطب اصلی جامعه‌شناسی آمریکایی یعنی جامعه‌شناسی کمی و روان‌شناسی اجتماعی هم با وجود اختلافات ظاهری خود، همانندی دارند و به اصطلاح، سروته یک کر باس‌اند. جامعه‌شناسی کمی از میان جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی فقط یک جنبه - جنبه کمی - آن را می‌بیند و عرضه می‌کند، ۱۷ و روان‌شناسی اجتماعی باتکیه بر زمینه‌روانی مناسبات اجتماعی، از عوامل عینی و اصیل جامعه غفلت می‌ورزد. ۱۸ اولی زندگی اجتماعی را فعالیت‌هایی ماشینی که در معادلاتی ریاضی می‌گنجد، می‌شمارد،

17. E. W. Burgess: «Research Methods in Sociology»,  
G. Gurvitch & W. E. Moore: *Twentieth Century  
Sociology*, New York, 1945, P. 35.

۱۸. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱.

و دومی آن را تجلی مستقیم روان یافتند و با فطرت یا غرایز مرموزی که از سنجش و محاسبه برکنارند، می‌دانند. بدین شیوه، یکی جامعه رابا مقولات ریاضی علم فیزیک تبیین می‌کند، جامعه‌شناسی را به صورت شاخه‌ای از علم فیزیک درمی‌آورد، گرفتار فیزیک‌گرایی (physicism) می‌شود؛ و دیگری جامعه را نشئه روان یا اورگانیزم می‌خواند، جامعه‌شناسی را جزو روان‌شناسی یا زیست‌شناسی می‌کند، و در مقابل روان‌شناسی‌گرایی (psychologism) یا زیست‌شناسی‌گرایی (biologism) می‌افتد.

اما هیچ علمی علم نیست مگر آن که برای خود موضوع و مقولاتی خاص داشته باشد. پس جامعه‌شناسی تا زمانی که از مقولات علم فیزیک و زیست‌شناسی و روان‌شناسی نرهد، علم به شمار نخواهد رفت و پاسخ‌گوی مشکلات اجتماعی نخواهد بود. فقط هنگامی که جامعه‌شناسان از فیزیک‌گرایی و روان‌شناسی‌گرایی و زیست‌شناسی‌گرایی آزاد شوند، علم جامعه‌شناسی طلوع خواهد کرد. جامعه‌شناسی آمریکایی در موارد بسیار، دنباله‌رو و مقلد علم فیزیک و روان‌شناسی و زیست‌شناسی است.<sup>۱۹</sup> از این رو استواری علمی ندارد. از طرفی محدود به موضوعات کوچک و ساده روزانه است.<sup>۲۰</sup> و از مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات طبقه‌ای و ستیزه اجتماعی و تحولات تاریخی بازمانده است؛<sup>۲۱</sup> و از طرف دیگر از انحراف و سهو نصیب فراوان دارد، چنان که ده و تو (B. DeVoto) به تقلید فیلسوف فاشیست ایتالیایی، پاره‌تو (Pareto)، به افسانه‌سازی افتاده، و فرانک (W. Frank) علم را فروخته و عرفان خریده است.<sup>۲۲</sup> همچنین محققان پر آوازه‌ای چون هن کینس و هایمز و فیرچایلد و باسرد و سوروکین خرافه کهنسالی را زنده کرده و اعلام داشته‌اند که ذهن اعضای طبقات بالای جامعه کامل‌تر از ذهن اعضای طبقات پایین است، و چون «بالاها» کمتر از «پایین‌ها»

۱۹. همان، ص ۹۹۱. ۲۰. همان، ص ۹۹۰. ۲۱. فریس؛  
پیشین، ص ۵۵۸-۵۵۹. ۲۲. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۶-۹۹۷.

زاد ورود می‌کنند، نژادانسان همواره رو به انحطاط می‌رود و جامعه به فساد می‌گراید<sup>۲۳</sup>

محققان آمریکایی وضع کنونی جامعه‌شناسی آمریکایی را زاده عوامل مختلفی می‌دانند. اودوم از خودخواهی و تک روی جامعه-شناسان آمریکایی می‌نالد و می‌نویسد که با وجود فراوانی نوشته‌های اجتماعی و وفور انجمن‌ها و کنگره‌های جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان بایک دیگر تماس کافی نمی‌گیرند و به ندرت آثار یک دیگر را می‌خوانند و مورد انتقاد قرار می‌دهند.<sup>۲۴</sup> به نظر فریس، علت نارسایی جامعه‌شناسی آمریکایی این است که بعد از جنگ جهانی اول، جامعه‌شناسی به ناگهان لزوم و اهمیت یافت، و دانشگاه‌ها برای تأسیس بخش جامعه‌شناسی خود، هر مدعی ناآزموده‌ای را استخدام کردند و بر کرسی نشانند.<sup>۲۵</sup> بکر و بارنز اعلام می‌دارند که چون تحقیقات علمی نظری یا پر دامنه دشوارند، جامعه‌شناسان تن آسان به بررسی‌های ساده و ماشینی «عینی» اکتفا می‌ورزند - و این است علتی از علل پریشانی جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا.<sup>۲۶</sup>

اما می‌توان گفت که این عوامل هیچ یک عامل اصلی محدودیت‌های جامعه‌شناسی آمریکایی نیستند. علت اصلی چنین است: هر جامعه‌ای که کمالی در برابر خود نمی‌بیند و به آینده خوشی امیدوار نیست، به ناگزیر نسبت به سیر تاریخ و تکامل اجتماعی شکاک یا بیمناک می‌شود. در چنین جامعه‌ای اکثر دانشمندان از طرح دورنماهای پر دامنه تاریخی که یادآور آینده تیره جامعه ایشان‌اند، می‌پرهیزند و در مقابل، به بررسی‌های کم دامنه‌ای که به‌زمان حال و حفظ وضع موجود مربوط باشند، می‌پردازند، چنان که جامعه‌شناسان ایالات متحد آمریکا چنین می‌کنند.

۲۳. همان، ص ۹۹۵. ۲۴. اودوم: پیشین، ص ۴۶۰-۴۵۹. ۲۵. فریس: پیشین، ص ۵۵۱-۵۵۲. ۲۶. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۰-۹۹۱.

## بخش اول

---

### جامعه‌شناسی علمی

---

می‌خواهیم بدانیم که تاریخ اندیشی عتیق چگونه از میان رفت و زمینه روشن‌اندیشی علمی چگونه فراهم شد، چگونه بررسی رویدادهای جامعه‌انسانی به صورت علم درآمد، و علم با چه روش‌هایی دست می‌دهد و چه مختصاتی دارد.

می‌خواهیم بدانیم که علوم اجتماعی کدام‌اند، موضوع‌های «جامعه‌شناسی» و «مردم‌شناسی» و «تاریخ‌شناسی» و «اقتصادشناسی» و «سیاست‌شناسی» و جز این‌ها چیستند، و دامنه و استقلال هر یک تا چه پایه است، و چگونه می‌توان در زمینه این علوم تحقیق کرد و به کشف واقعیت‌های اجتماعی نائل آمد.



## فصل اول

# پایگاه علمی جامعه‌شناسی

### ۱. در تاریخ خانه قرون وسطی

اگر سده‌ای چندپیش از این زاده می‌شدیم، موافق مقتضیات عصر خود، باور می‌داشتیم که هر چه در جامعه می‌گذرد زاده‌مشیتی آسمانی است و بحران‌ها و گرفتاری‌های اجتماعی عذاب‌هایی هستند که از آسمان بر ما نازل می‌شوند، و ما را غیر از تسلیم و رضا چاره‌ای نیست. اگر در آن روزگاران به‌دارالعلمی می‌رفتیم، از علم جامعه و سایر معارف علمی کنونی اثری نمی‌دیدیم و درمی‌یافتیم که مدعیان دانش برای تبیین واقعیت‌ها، به عللی بیرون از طبیعت چنگ می‌زنند و مثالی‌سامانی اجتماعی را به‌قهر خدا نسبت می‌دهند. بر همین شیوه به جای تبیین علمی حالات روانی انسان، کردارهای گوناگون انسانی را معلول آمیزش چهار عنصر – آتش و باد و آب و خاک – می‌دانند. آنان را از علم حیات نیز بی‌بهره می‌یابیم، زیرا برای باز نمودن حیات، به عوامل موهوم توسل می‌جویند و مثلاً زندگی موجودات زنده را نشئه جانی مرموز می‌شمارند.

در اروپای عصر میانه برنامه‌های دارالعلم‌ها فقط مرکب از هفت درس بود: دستور زبان و فن بلاغت و علم منطق و علم حساب و علم هندسه و علم نجوم و فن موسیقی. استادان آن عصر به واقعیت

عینی توجهی نمی نمودند و گمان می بردند که حکیمان و قدیسان کهن همه شناختنی‌ها را شناخته‌اند و چیزی برای حل و کشف باقی نگذاشته‌اند. از این رو به‌هنگام تدریس آن هفت درس، با اصرار تمام، یافته‌های پیشینیان را به اذهان طلاب علم تحمیل می کردند. این وضع قرن‌ها دوام آورد. اما از اواخر عصر میانه، جامعه‌ها در پرتو تکامل صنعت، تکانی خوردند، و مبشران عصر جدید به فروافکندن بت‌های کهن پرداختند. در سده دوازدهم راجر بی کن (Roger Bacon) محققان را ندا در داد که از سلطه احکام جزمی برهید و یوغ سنت‌گذاران و سنت‌پرستان را درهم شکنید. در سده شانزدهم فرنسیس بی کن (Francis Bacon)، مانند بسا پژوهندگان دیگر به اندرز راجر بی کن عمل کرد.

## ۱۱. آغاز علوم اجتماعی

بر اثر تحولات اجتماعی گوناگون، دنیای تاریک عصر میانه فرو ریخت و جهان نوی که به تجدد و تکامل روزافزون اعتقاد دارد، پدید آمد. جهان نو جهان کوش و تجربه بود، جهان علم بود. پس، معارف انسانی یکایک از مدارس گورآسای قرون وسطی گریختند، و در آغوش آزمایشگاه‌ها و حوزه‌های عمل پرورش یافتند و به صورت علوم معتبر جدید درآمدند. این تحول از چهارصدسال پیش آغاز شد. در ابتدا، علوم طبیعی از شبکه خیال‌بافی‌های مقدسی که فلسفه الهی یا فلسفه اولی نام داشت، جدا شدند و به سرعت در عرصه تجربی خود پیش ناختند. سپس علوم دیگر به نوبت از تاریک‌خانه فلسفه لاهوتی سر بر آوردند.

سرانجام زمان استقلال علوم اجتماعی فرا رسید. فیلسوفان عصر جدید، با آن که مسائل اجتماعی را در چارچوب نظام‌های فلسفی مورد بررسی قرار می‌دادند، رفته رفته دریافتند که برای حل این مسائل نیز می‌توان به تجربه دست زد و روش‌های علمی رابه

کار بست. در نتیجه، علمی که جامعه‌شناسی (sociology) نام گرفت و محور سایر علوم اجتماعی شد، به بار آمد. این علم از تلاش‌های بسیاری از متفکران و مصلحان اجتماعی جدید، مخصوصاً آغازگران جهان‌بینی تاریخی قرن نوزدهم بهره برد. از میان بنیادگذاران جامعه‌شناسی، به ذکر نام سه تن اکتفا می‌کنیم:

اوگوست کنت (Auguste Comte)، فیلسوف فرانسوی در سال ۱۸۴۲ با انتشار دوره فلسفه اثباتی (Cours de Philosophie Positive) استقلال جامعه‌شناسی را اعلام داشت. اوگوست کنت جامعه‌شناسی را علمی دانست که بر تجربه استوار است و از اکتشافات سایر علوم سود می‌جوید. کنت جامعه‌شناسی جدید را بنیاد نهاد، ولی مجال آن نداشت که در باره روش‌های تحقیق آن به بررسی پردازد.

هربرت اس‌پنسر (Herbert Spencer)، حکیم انگلیسی در ۱۸۷۶ نخستین جلد تحقیق عظیم خود، اصول جامعه‌شناسی (Principles of Sociology) را منتشر کرد. اس‌پنسر به نظریه تکامل طبیعی و اجتماعی معتقد بود و از این رو کوشید تا با آگاهی‌های اجتماعی وسیعی که در باره اقوام گوناگون جهان به دست آورد، نظریه تکامل اجتماعی را به اثبات رساند. ولی کسانی چون فرنسیس گالتون (Francis Galton) مدعی شده‌اند که در فلسفه اجتماعی او خیال بیش از واقعیت راه دارد.

لس‌تر وارد (Lester Ward)، فیلسوف آمریکایی در ۱۸۸۲ کتاب جامعه‌شناسی پویا (Dynamic Sociology) را انتشار داد. مانند کنت و اس‌پنسر، جامعه‌های انسانی را در جریان تکامل درنگ‌ناپذیر یافت و به تبیین تکامل و کشف قوانین آن همت گماشت. ولی او نیز چون کنت و اس‌پنسر، از حدود تنظیم مفاهیم اصلی پا فراتر نگذاشت و نتوانست فلسفه اجتماعی خود را به صورت نظریه‌ای علمی درآورد.

### III. علم چیست

پیش از این گفتیم که تحقیقات اجتماعی از نیمه سده نوزدهم به این سو نظامی علمی یافتند و سرانجام جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی را به بار آوردند. اینک باید ببینیم که علم (science) چیست و ملاک‌های آن کدام‌اند. چنان که می‌دانیم، علم نامی است که به بخشی از شناخت یا معرفت (knowledge) ما داده‌اند. اما به کدام بخش؟ به آن بخشی که هستی یا واقعیت را دقیقاً تشریح می‌کند. چنین معرفتی تا سرحد امکان از حدس و خیال و آرزو برکنار است. معرفتی که زاده فرض یا حدس یا تخیل یا توهم باشد، درست برواقعیت‌ها منطبق نمی‌شود و علم به‌شمار نمی‌آید. علم یا معرفت علمی ما از ادراکات دقیقی که واقعیت‌ها به ما می‌دهند، تشکیل می‌شود و سخت از دستیاز عواطف برکنار است.

علم معرفتی است که از اتفاق و احتمال به‌دور است و به قطعیت نزدیک است. سایر انواع معرفت از این قاطعیت بهره‌قابلی ندارند. حقایق علمی در جریان زمان اعتبار خود را از دست نمی‌دهند، حال آن‌که سایر معارف در طی زمان دگرگون می‌شوند، و چه بسا که معتقدات معزز یک دوره، در دوره دیگر به صورت خرافات درمی‌آیند.

علم با روش‌های خاصی به دست می‌آید. روش‌های علوم گوناگون یکسان نیستند، ولی همه آن‌ها از تجربه سود می‌جویند. برخی از علوم مانند فیزیک شناسی و شیمی شناسی و زیست شناسی می‌توانند به آسانی در زمینه واقعیت‌های مورد نظر خود، به تجربه بپردازند. بعضی از علوم مانند تاریخ شناسی به طور غیر مستقیم و به کمک مدارک، واقعیت‌های مربوط به خود را می‌شناسند. پاره‌ای از علوم و از آن جمله ریاضیات ظاهراً تجربی نیستند، ولی از طرفی مفاهیم اصلی خود را از تجربه می‌گیرند و از طرف دیگر، به نحوی از انحاء به تجربه کشیده می‌شوند.

تجربه علمی شایسته‌ترین وسیله برای شناخت واقعیت‌هاست. می‌توان صحت یا سقم هر نظری را با تجربه علمی تعیین کرد. علوم عصر ما به‌مدد تجربه، پرده از روی بسیاری از عقاید نادرست پیشینیان برداشته و خطای آن‌ها را معلوم کرده‌اند.

علم چون زبان واقعیت‌هاست، انسان را از پیچ و تاب و فراز و نشیب هستی آگاه می‌گرداند و راه حل مشکلات را به او می‌نماید. علم سبب می‌شود که افراد و اجتماعات انسانی، خود و سایر عناصر هستی را به درستی بشناسند و در صحنه زندگی از بی‌تکلیفی و خودبینی و تعصب و خیال‌پردازی ایمن مانند معمولاً مردم نسبت به خود، بیش از حد لازم خوش بین‌اند و خود را بهتر از آنچه هستند، می‌پندارند، چنان‌که بسیاری از سوداگران بلند پرواز با چنان خوش بینی مفرطی به آینده می‌نگرند که دست به

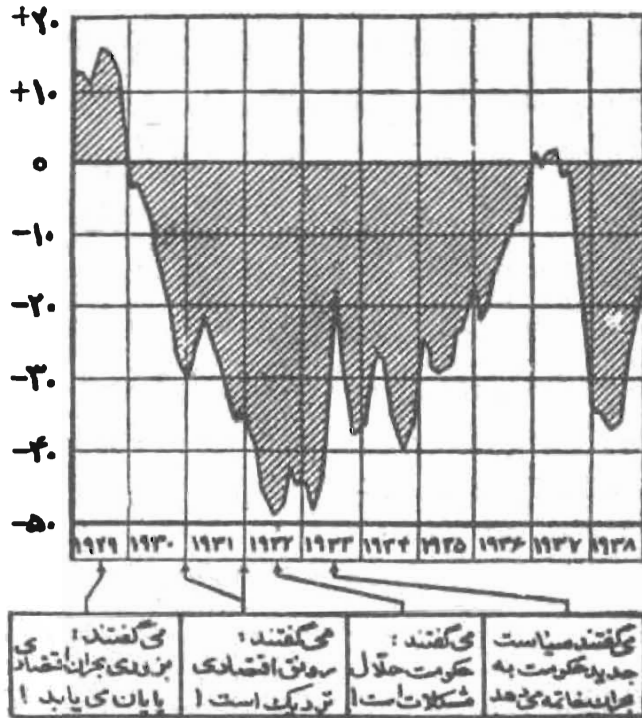
بیکر ۱. عقاید غیر علمی



زیاده‌روی می‌زنند و به ورشکستگی کشانیده می‌شوند. در حدود ۱۹۳۰ که ایالات متحد آمریکا دچار بحران اقتصادی خطرناکی شده بود، سرمایه‌دارانی که هستی خود را در مهلکه می‌دیدند، چنان پریشان شدند که به جای یافتن چاره واقعی، به خیالبافی پرداختند. گروهی از اینان به اقتضای خود فریبی، باور داشتند که بحران خود به‌خود خاتمه می‌یابد، و گروهی دیگر از شدت پریشانی، هر روز پیشنهاد ناروایی برای رفع بحران به حکومت تقدیم می‌داشتند، به

طوری که هر روز تقریباً سیصد پیشنهاد به حکومت می‌رسید.<sup>۱</sup>

بیکر ۲



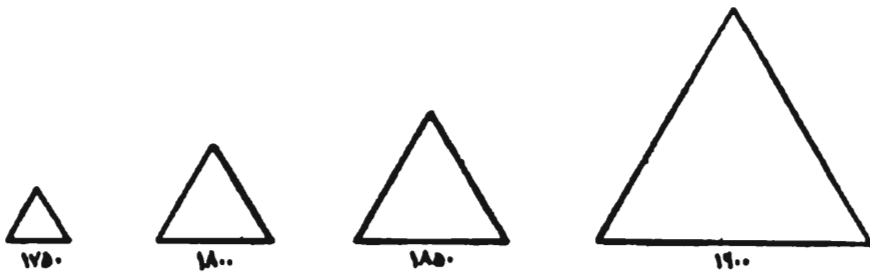
هر علمی در جریان زمان، تکامل می‌یابد، قانون‌های جدیدی کشف می‌کند، قوانین پیشین را عمق و وسعت بیشتری می‌بخشد، و از آمیختن قوانین، نگرش‌های نوی فراهم می‌آورد. از این تکامل مداوم نباید چنین نتیجه گرفت که اکتشافات علمی ثبات ندارند و در خور اعتبار نیستند. قوانین جدیدمکمل قوانین قدیم‌اند و واقعیت را عمیق‌تر و کامل‌تر نمایش می‌دهند. نگرش‌های نو نیز چنین‌اند و معمولاً از حیث دقت و شمول، از نگرش‌های پیش از خود در می‌گذرند و با قدرت بیش‌تری واقعیت را تبیین می‌کنند. از میان چند نگرش آن نگرشی که در عمل، بیشتر صدق کند، نگرش‌های

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, 3 rd. ed., Boston, 1958, P. 6.

دیگر را پس می‌زند و بر اذهان چیرگی می‌ورزد. مثلاً درباره‌ی علت بزه‌کاری اطفال چند نگرش وجود دارد:

نگرش اول: بزه‌کاری اطفال معلول نقص عصبی است.  
 نگرش دوم: بزه‌کاری اطفال معلول اختلال روانی است.  
 نگرش سوم: بزه‌کاری اطفال معلول تقلید از بزه‌کاران است.  
 نگرش چهارم: بزه‌کاری اطفال معلول محیط نامناسب است.  
 از این میانه، آن نگرشی که در حیات اجتماعی تأیید شود و بتواند عملاً از بزه‌کاری کودکان بکاهد، بر نگرش‌های دیگر ترجیح دارد و بیش از آنها صحیح شمرده می‌شود.

بر اثر گسترش و افزایش دائمی قانون‌ها و نگرش‌های علمی، همواره از نادانی و ناتوانی انسان می‌کاهد. تاریخ هر یک از علوم، این تکامل روز افزون را به‌خوبی عرضه می‌دارد. شیمی‌شناسی را نمونه می‌آوریم: این علم از ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۰ سخت و وسعت یافته و از جهل و ضعف انسان کاسته است.



پیکر ۳. وسعت هر سه گوشه دامنه علم شیمی را در سالی که زیر آن سه گوشه ثبت شده است، نمایش می‌دهد.

در کتاب امثال سلیمان به نکته جالبی برمی‌خوریم: «چهار چیز هستند که بدان‌ها دانایستیم: شیوه عقاب در هوا، شیوه مار بر تخته سنگ، شیوه کشتی در میان دریا، و شیوه مرد با زن.»  
 بر اثر تکاملی که از عصر نگارش امثال سلیمان تاکنون نصیب علم شده است، اکنون نه تنها دانایان ما، بلکه هر فرد متعارف، به حد کفایت این چهار «شیوه» را می‌داند.

علم همچنان که پیوسته خود را گسترده و پیچیده می‌کند، هستی را هم دگرگون و بارور می‌گرداند. علم به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم بر عمل ناظر است. حتی اگر عالم برای خود هدفی عملی برنگزیند، باز علم غایتی عملی دارد و به تغییراتی عملی می‌انجامد، چنان که در عصر جدید محققان غربی در نواحی گوناگون زمین بررسی‌هایی کردند و خواه ناخواه با این بررسی‌ها به حکومت‌های استعمارگر اروپایی یاری دادند.

#### IV. مختصات علم

از آنچه در باره علم گفتیم، می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم: علم معرفتی است منظم که باروش‌هایی معین به‌دست می‌آید و قوانین یا روابط پایدار واقعیت‌ها را بیان می‌کند.

۱. علم معرفتی است منظم: علم برخلاف يك دائرةالمعارف یا مجموعه علمی، شامل آگاهی‌هایی پراکنده درباره واقعیت‌ها نیست، بلکه هر علمی برای خود نظامی دارد و آگاهی‌هایی را که کشف می‌کند، موافق نظام خود، به يك دیگر می‌پیوندد و به تنظیم و طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازد. نظام علم سبب می‌شود که آگاهی‌های علمی همواره با يك دیگر بیامیزند و منجر به کشف قوانین جدید و بسط قدرت پیش‌بینی انسان شوند.

۲. علم باروش‌های معین به‌دست می‌آید: معرفت علمی به تصادف فراهم نمی‌شود، بلکه باروش‌هایی منظم و سنجیده به وجود می‌آید. از این رو معرفت علمی متعلق و مختص به فرد یا افرادی معین نیست. هر کس که مبادی و روش‌های علمی را بیاموزد و به کار ببندد، می‌تواند علم را دریابد. روش‌های علوم گوناگون یکسان نیستند، ولی چنان که در مقدمه دیده‌ایم، به‌طور کلی تحقیق علمی مشتمل بر چند مرحله



است. محقق در مرحله نخست با مسئله‌ای برخورد می‌کند. در مرحله دوم برای حل مسئله دست به تجربه یا مطالعه تجربه‌های دیگران می‌زند. در مرحله سوم موافق تجربه‌ها و آگاهی‌های خود، در مورد مسئله و راه حل آن، گمانه‌ای یا فرضیه‌ای می‌سازد. در مرحله چهارم به قصد تشخیص صحت یا سقم گمانه خود، آن را مورد تجربه قرار می‌دهد. در مرحله پنجم گمانه‌ای را که در تجربه تأیید شده باشد، به صورت قانون علمی در می‌آورد. در مرحله ششم از آمیختن چند قانون علمی، نگرش یا نظریه‌ای ترتیب می‌دهد و با تبیین بخش وسیعی از واقعیت، انسان‌دا نظراً و عملاً بر جهان مسلط می‌گرداند.

۳. علم قوانین واقعیت‌ها را بیان می‌کند: چنان که هم اکنون بیان شد، معرفت علمی مبین قوانین یا روابط پایدار واقعیت‌هاست. قانون علمی معتبرترین و مسلم‌ترین تکیه‌گاه انسان است. هیچ اندیشه‌ای دقیق‌تر و درست‌تر از قانون علمی نیست، و هیچ حقیقتی مانند قانون علمی، مورد وفاق مردم اقالیم و اعصار گوناگون قرار نمی‌گیرد.

با این وصف قوانین علمی همواره در جریان تطوّرند. هر قانونی در عین حال که انعکاس معتبر واقعیت است، به مرور زمان تکامل می‌یابد و وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود و هستی را به وجهی رساتر باز می‌نماید.

## V. اعتبار علمی جامعه‌شناسی

صفات سه‌گانه علم در جامعه‌شناسی نیز دیده می‌شود.

۱. جامعه‌شناسی انتظام علمی دارد: در جریان این کتاب خواهیم دید که جامعه‌شناسی از همان انتظامی که در همه علوم راه دارد، برخوردار است، و از این جهت، برخلاف آگاهی‌های اجتماعی

پراکنده‌ای که در دسترس همگان‌اند، پیوسته گسترش و عمق بیشتری می‌یابد و منجر به پیش‌بینی و کشف قوانین تازه می‌شوند. با این همه نباید انتظار داشت که علم جوان جامعه‌شناسی از لحاظ انتظام علمی به پایه‌علوم کهنسالی چون فیزیک‌شناسی یا شیمی‌شناسی برسد.

۳. جامعه‌شناسی مبتنی بر روش‌های علمی است: مسلماً هر علمی برای خود روش‌هایی خاص دارد، و جامعه‌شناسی هم از روش‌های اختصاصی بی‌بهره نیست. ولی همه علوم و از آن جمله جامعه‌شناسی در جریان تحقیق خود مراحل معینی را با اندکی تفاوت طی می‌کنند.

جامعه‌شناس در بادی امر، به‌انکای اطلاعات و تجارب موجود، برای حل مسئله‌ای، فرضیه‌ای ترتیب می‌دهد. آن‌گاه برای اطمینان از درستی یا نادرستی فرضیه خود، در حوزه عمل به تجربه دست می‌زند، و اگر تجربه را مؤید آن یابد، آن را معتبر می‌شمارد و قانون می‌خواند. سپس از تعمیم آن قانون، نظریه‌ای فراهم می‌آورد و واقعیت‌های وسیعی را با آن بیان می‌کند و راه عمل و تغییر هستی اجتماعی را نشان می‌دهد.

اما در جامعه‌شناسی تجربه به‌ندرت در محیط مصنوعی آزمایشگاه صورت می‌گیرد. آزمایشگاه اصلی جامعه‌شناسی همانا جامعه است. محقق علوم فیزیکی یازیستی در مرحله تجربه، در واقعیت‌های مورد نظر خود تصرف می‌کند و سپس به مطالعه و ثبت نتایج مداخلات خود می‌پردازد. ولی محقق جامعه‌شناسی به‌جنبه انفعالی تجربه یعنی مشاهده تأکید می‌ورزد، و معمولاً به جای مداخله در جریان امور اجتماعی — که معمولاً از قدرت او خارج است — سیر امور اجتماعی را مورد مشاهده قرار می‌دهد، مشابهاً و مغایرت‌های جامعه‌ها را می‌سجد و به این شیوه واقعیت اجتماعی را درمی‌یابد. یک محقق داروشناس برای دریافت خاصیت یک دارو، در

آزمایشگاه خود، آن دارو را به گروهی از جانوران می‌خوراند و در صورت لزوم، کیفیت و کمیت دارو را تغییر می‌دهد و واکنش جانوران را در برابر آن تغییرات مطالعه می‌کند. اما یک محقق جامعه‌شناس برای دریافت تأثیر مقدار درآمد خانواده‌ها در تعداد فرزندان آنها نمی‌تواند عده‌ای خانواده را در آزمایشگاه جای‌دهد و به میل خود، درآمد آنها را بیش و کم گرداند و مدت چند سال این آزمایش را دنبال کند و نتیجه را ببیند. پس به ناگزیر به مشاهده زندگی عده فراوانی از خانواده‌ها می‌پردازد و از درآمد آنها و شماره فرزندانشان آمار می‌گیرد.

چون موضوع جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی است، و این گونه مسائل الزاماً به زندگی محقق بستگی دارند، معمولاً تحقیقات علوم اجتماعی بیش از تحقیقات علوم دیگر با تمایلات و تعصبات و سوابق ذهنی محقق ارتباط می‌یابند، و از این رو، هیچ‌گاه بایستی طرفی صورت نمی‌گیرند. با این وصف قانون‌های اجتماعی چون برواقیت مبتنی هستند، و نگرش‌های اجتماعی تا آن‌جا که برواقیت منطبق می‌شوند، مانند قوانین و نگرش‌های علوم دیگر، اعتبار دارند.

۳. جامعه‌شناسی قوانین علمی به دست می‌دهد: جامعه‌شناسی چون دارای نظام و روش‌هایی علمی است، به ناچار به کشف قوانین حیات اجتماعی نائل می‌آید. تاکنون جامعه‌شناسان توانسته‌اند قوانین بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی را کشف کنند و مورد بهره‌برداری قرار دهند.

برخی از قوانین اجتماعی مانند قوانین فیزیکی، عمومیت دارند. از این قبیل است قانون بستگی اخلاق یک جامعه یا گروه به مقتضیات زندگی عملی آن. به این معنی که در جریان زندگی یک جامعه یا گروه، عواملی که موافق زندگی آن جامعه یا گروه‌اند، نیک و اخلاقی و مقدس به‌شمار می‌روند، و خلاف آنها بد و گناه

محسوب می‌شود.

اما همه قوانین اجتماعی از چنین عمومیتی بهره ندارند. بسیاری از قوانین اجتماعی دستخوش محدودیت زمانی و مکانی هستند و فقط در گروه‌های خاص یا دوره‌های معین صدق می‌کنند. از این گونه است قانون بستگی زندگی شهری به کاهش تولیدمثل. این قانون می‌رساند که کودک زایی در روستاها بیش از شهرها روی می‌دهد. ولی این قانون در همه اعصار و جوامع صادق نیست، بلکه فقط در جامعه‌های نسبتاً پس مانده مانند اروپای قرون وسطی و مشرق زمین کنونی راست می‌آید.

در پرتو همین قوانین علمی است که جامعه شناسی مانند سایر علوم، از قدرت پیش‌بینی برخوردار می‌شود و می‌تواند حوادثی مانند افزایش جمعیت، پیروزی حزبی، بحران اقتصادی و شورش و انقلاب را پیش‌گویی کند.



## نتیجه

۱. پس از دوره رنسانس اروپا، بت‌های فکری کهن‌سال از اعتبار افتادند، و روشن‌اندیشی علمی رواج گرفت.
۲. روشن‌اندیشی علمی در سده نوزدهم شامل تحقیقات اجتماعی نیز شد و آن‌ها را به صورت «علم» جامع درآورد.
۳. «علم» شناختی منظم است، و این انتظام، بسط اطلاعات جدید و اکتشافات روزافزون را تسهیل می‌کند.
۴. علم با «روش»‌های معینی مشتمل بر «تشخیص مسئله» و «تجربه ابتدائی»، و «گمانه‌سازی» و «تجربه وسیع» و «کشف قانون» و «تنظیم نظریه» فراهم می‌آید.
۵. علم قوانین واقعیت را کشف و بیان می‌کند، و به این ترتیب راه غلبه بر واقعیت را به انسان نشان می‌دهد.
۶. علوم اجتماعی مانند سایر علوم از انتظام برخوردارند، بر روش‌های علمی استوارند، و قوانین واقعیت‌های اجتماعی را به دست می‌دهند.

## فصل دوم

### مختصات جامعه شناسی

---

هنگامی می توان چیزی را به درستی شناخت که با دامنه و حدود آن آشنا بود. از این رو در این فصل موضوع جامعه شناسی و مرزها و مناسباتی را که با علوم دیگر دارد، بررسی می کنیم.

#### I. دامنه جامعه شناسی

موضوع جامعه شناسی: جامعه شناسی علمی است که زندگی اجتماعی را مورد بررسی قرار می دهد. بنابراین موضوع جامعه شناسی زندگی اجتماعی است.

مقصود از زندگی اجتماعی، در وهله اول زندگی اجتماعی انسان، و در وهله دوم زندگی اجتماعی برخی از جانوران عالی مانند شنپانزه و بعضی از حشرات مانند زنبور عسل و مورچه است. در این صورت دو نوع جامعه شناسی وجود دارد: جامعه شناسی انسانی و جامعه شناسی حیوانی. با این وصف معمولاً کلمه جامعه شناسی بر جامعه شناسی انسانی دلالت می کند.

موضوع جامعه شناسی انسانی یعنی زندگی اجتماعی محصول

روابطی است که افراد انسانی را به یکدیگر پیوند می‌دهند. برخی از این روابط بر اثر فایده یا لزومی که دارند، در جریان نسل‌ها دوام می‌آورند و تدریجاً صورت‌هایی نسبتاً ثابت و منظم به خود می‌گیرند. مثلاً در هر جامعه‌ای تعارف و تهنیت با نظام معینی همراه‌اند، و مراسم زادن و زناشویی و مردن دارای انتظامی هستند. از این رو می‌توان گفت که روابط اجتماعی بر اثر تکرار و تثبیت، از نوعی نظم با سازمان (organization) برخوردارند، و هر فردی از دم تولد تا لحظه مرگ در آغوش سازمان‌های اجتماعی به سر می‌برد. در این صورت موضوع جامعه‌شناسی سازمان‌های اجتماعی است. جامعه‌شناسی برعهده دارد که جریان فراهم آمدن و دگرگون‌شدن و درهم شکستن سازمان‌های متفاوت جامعه را دنبال کند و قانون‌هایی را که بر آنها حاکم‌اند، دریابد.

مرزهای جامعه‌شناسی: علوم اجتماعی را می‌توان به علوم اجتماعی خاص و علوم اجتماعی عام بخش کرد.

۱. علوم اجتماعی خاص حوزه‌های معینی از جریان‌های اجتماعی را می‌کاوند، چنان‌که اقتصادشناسی (economics) به جریان‌های تولید و توزیع کالا، سیاست‌شناسی (politics) به امور حکومتی، و حقوق‌شناسی (science of law) به قانون‌گذاری و اجرای قانون می‌پردازد، و روان‌شناسی اجتماعی یا به طور کلی روان‌شناسی انسانی حالات روانی فرد را در جامعه مورد تحقیق قرار می‌دهد.

۲. علوم اجتماعی عام به یاری علوم اجتماعی خاص، جریان‌های عمومی جامعه و روابط سازمان‌های گوناگون زندگی اجتماعی را کاوش می‌کنند. این علوم مشتمل‌اند بر مردم‌شناسی (anthropology) و تاریخ‌شناسی (historiology) یا علم تاریخ (science of history) و جامعه‌شناسی. این سه علم از یکدیگر مستقل نیستند. بر روی هم می‌توان گفت که مردم‌شناسی علم زندگی اجتماعی انسان است در مراحل ابتدائی، جامعه‌شناسی علم زندگی

اجتماعی است به طور کلی و با تکیه بر سازمان‌های اجتماعی، و تاریخ‌شناسی علم زندگی اجتماعی است به طور کلی و با تکیه بر تقسیمات زمانی و مکانی.

مردم‌شناسی با مطالعه آثار انسان‌های نخستین و زندگی جوامع ابتدائی، درصدد شناخت جریان تطورات زیستی و اجتماعی انسان برمی‌آید و شامل دو بخش است: مردم‌شناسی جسمانی (physical anthropology) یا مردم‌شناسی بدنی (somatic anthropology) و مردم‌شناسی اجتماعی (social anthropology) یا مردم‌شناسی فرهنگی (cultural anthropology) یا مسامحتاً قوم‌شناسی (ethnology). وظیفه مردم‌شناسی جسمانی شناخت و طبقه‌بندی گروه‌های انسانی است از لحاظ بدنی و جغرافیایی، و شاخه‌های آن عبارت‌اند از نخستی‌شناسی (primatology) یا بررسی میمون‌های عالی و انسان ابتدائی، زیست‌سنجی انسانی (human biometrics) یا تشریح کمی اختصاصات حیاتی انسان، و مردم‌سنجی (anthropometry) یا تشریح کمی مختصات بدن انسان. کار مردم‌شناسی اجتماعی یا مردم‌شناسی فرهنگی یا مسامحتاً، قوم‌شناسی، بررسی منشاء انسان و سیر جامعه‌های ابتدائی است. مردم‌شناسی اجتماعی شاخه‌های متعدد دارد. از آن جمله اند باستان‌شناسی (archeology) یا بررسی جامعه‌های پیش از تاریخ، قوم‌نگاری (ethnography) یا تشریح مختصات یکایک جامعه‌های ابتدائی، زبان‌شناسی (linguistics) یا بررسی و تجزیه اصوات و لغات و قواعد زبان‌های دوهزار و هفتصد گانه بشری، و تکامل‌شناسی (science of evolution) که به وسیله سنگواره‌ها، منشأ و تکامل انسان را مورد تحقیق قرار می‌دهد.

تاریخ‌شناسی حوادث اجتماعی جامعه‌ها را یکایک و مطابق توالی زمانی آنها دنبال می‌کند. همچنان که حوادث اجتماعی بسیار متنوع‌اند، تاریخ‌شناسی نیز تنوعاتی دارد: تاریخ‌شناسی سیاسی، تاریخ‌شناسی اجتماعی، تاریخ‌شناسی اقتصادی، تاریخ-



شناسی دینی، تاریخ شناسی علمی و تاریخ شناسی هنری....  
جامعه‌شناسی حوادث اجتماعی جامعه‌ها را بدون توجه به مکان و زمان آن‌ها می‌کاود و بامقایسه و طبقه‌بندی سازمان‌های اجتماعی، به کشف و پیش‌بینی قوانین تحولات جامعه‌ها نایل می‌آید. در واقع جامعه‌شناسی عهده‌دار وظیفه‌ای است که در گذشته به صورتی ناقص به وسیله فلسفه تاریخ اجرا می‌شده است.

علوم اجتماعی عام و شاخه‌های آن‌ها با وجود تفاوت‌هایی که دارند، دارای مرزهای مشخصی نیستند. مردم‌شناسان اجتماعی گاهی علم خود را علم انسان (science of man) می‌خوانند و جامع-ترین علم اجتماعی می‌شمارند و تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی را مشمول آن می‌دانند، و گاهی مردم‌شناسی فرهنگی و قوم‌شناسی را از مردم‌شناسی اجتماعی تفکیک می‌کنند. برخی از مردم‌شناسان برای مردم‌شناسی جسمانی موضوعی بسیار محدود قابل می‌شوند و آن را معادل مردم‌سنجی محسوب می‌دارند. ولی برخی دیگر مردم‌شناسی جسمانی را چندان می‌گسترند که زیست‌شناسی انسانی را هم دربر می‌گیرد. همچنین برخی از محققان، علم تاریخ را اعم از مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌انگارند، و بسیاری از جامعه‌شناسان، علم خود را جامع تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی می‌پندارند. از این گذشته محققان این سه علم در کار یک دیگر مداخله می‌کنند و هم به یک دیگر یاری می‌رسانند. گاهی مردم‌شناسان جامعه‌های متمدن را نیز مورد بررسی قرار می‌دهند، و جامعه‌شناسان مستقیماً به جامعه‌های ابتدائی می‌پردازند، و تاریخ‌شناسان، مانند جامعه‌شناسان به کشف قانون‌های کلی جامعه‌های انسانی همت می‌گمارند. در بسا موارد مردم‌شناسی از قوانین جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی الهام می‌گیرد، تاریخ‌شناسی از اکتشافات شاخه‌های متعدد مردم‌شناسی مخصوصاً باستان‌شناسی سود می‌جوید، و جامعه‌شناسی مواد مورد لزوم خود را از مردم‌شناسی و تاریخ‌شناسی دریافت می‌دارد.

بر همین شیوه، علوم اجتماعی عام و خاص نیز از يك ديگر بی‌نیاز و برکنار نیستند. از طرفی علوم اجتماعی خاص پا برزمینه علوم اجتماعی عام دارند و در پرتو آنها، راه خود را آسان‌تر می‌یابند و سریع‌تر پیش می‌روند. از طرف دیگر علوم اجتماعی عام از اکتشافات علوم اجتماعی خاص بهره می‌گیرند. به این سبب است که این دو دسته علم اجتماعی در موارد بسیار با يك ديگر تلاقی می‌کنند، چنان‌که جامعه‌شناسی به‌هنگام بررسی نکاتی مانند رفتار فرد، حالات روانی فردی را مورد تأکید قرار می‌دهد و وارد خطه روان‌شناسی می‌شود.

بخش‌های جامعه‌شناسی: بنا بر آنچه ذکر شد، جامعه‌شناسی یکی از علوم اجتماعی عام است و سازمان‌های اجتماعی را بدون تقید به زمان و مکان آن‌ها بررسی می‌کند و بر قوانین کلی تحولات اجتماعی انسان دست می‌یابد. این علم در راه خود از یابوری علوم اجتماعی دیگر مخصوصاً تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی و روان‌شناسی برخوردار می‌شود، و به نوبه خود، به آن‌ها مایه و الهام می‌دهد. به شرحی که خواهیم دید، سازمان‌های اجتماعی با آن‌که وابسته يك ديگر و دارای تأثیراتی متقابل هستند، بريك ديگر نفوذی برابر ندارند، و معمولاً سازمان‌های اقتصادی بیش از سازمان‌های دیگر در جامعه تأثیر می‌گذارند. از این رو جامعه‌شناسی در همان حال که همه سازمان‌های اجتماعی را بررسی می‌کند، روابط متقابل سازمان‌های اقتصادی و سایر سازمان‌ها را موضوع اصلی خود می‌شمارد و مورد تأکید قرار می‌دهد.

جامعه‌شناسی را می‌توان مطابق هدف و موضوع و روش آن به بخش‌هایی تقسیم کرد:

۱. جامعه‌شناسی از لحاظ هدف مستقیم خود، بر دو گونه است: جامعه‌شناسی نظری (theoretical sociology) و جامعه‌شناسی عملی (practical sociology) یا جامعه‌شناسی اعمالی (applied)

(sociology). جامعه‌شناسی نظری جویای کشف قوانین سازمان‌های اجتماعی است، و جامعه‌شناسی اعمالی خواستار بهره‌برداری از اکتشافات جامعه‌شناسی نظری است. جامعه‌شناسی اعمالی در این ایام اهمیت یافته و در فعالیت‌های عملی اجتماعی مانند اصلاح اجتماعی (social reform) و انقلاب اجتماعی (social revolution) و مهندسی اجتماعی (social engineering) مورد استفاده واقع شده است.

۲. جامعه‌شناسی از لحاظ موضوع به شاخه‌های بسیار تقسیم می‌شود. جامعه‌شناسی اقتصادی، جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی پرورشی، جامعه‌شناسی صنعتی، جامعه‌شناسی اداری، جامعه‌شناسی هنری، جامعه‌شناسی معرفتی، جامعه‌شناسی دینی، جامعه‌شناسی شهری، جامعه‌شناسی روستایی و جز این‌ها. همچنین می‌توان جامعه‌شناسی را از لحاظ حدود موضوع آن بر دو گونه دانست: جامعه‌شناسی بزرگ (macrosociology) که جویای قوانین تطور عمومی جامعه‌هاست، و جامعه‌شناسی خرد (microsociology) که موضوعش شناخت راه و رسم برخی از گروه‌های جامعه است.

۳. جامعه‌شناسی از لحاظ روش تحقیق خود، بخش‌هایی دارد. از این قبیل اند جامعه‌شناسی تاریخی (historical sociology) که به‌استناد اکتشافات علم تاریخ، به کشف قانون می‌پردازد، و جامعه‌سنجی (sociometry) که با بیانی کمی روابط اجتماعی انسانی را تشریح می‌کند.

## II تحقیق در جامعه‌شناسی

چنان‌که در فصل گذشته اشاره شد، روش‌های تحقیق جامعه‌شناسی اساساً با روش‌های علوم دیگر فرقی ندارند. از این‌رو محقق اجتماعی با همان روش‌هایی که در حوزه‌های علوم دیگر به کار می‌روند،

به تحقیق می‌پردازد، و فقط معدودی شیوه‌های اختصاصی برای خود ترتیب می‌دهد.

بر روی هم در کار محقق اجتماعی چند نکته زیرین درخور اهمیت بسیار است.

مشخص کردن مسئله : در هر علمی باید مسئله مورد تحقیق کاملاً مشخص و دارای حدود معلومی باشد. اگر مسئله مشخص نباشد، محقق نمی‌تواند از عهده حل آن برآید. مثلاً اگر بخواهیم به این مسئله که «آیا نفوذ خانواده‌کاهش می‌یابد» پاسخ گوئیم، خود را به در دسر بزرگی انداخته‌ایم. زیرا این مسئله به هیچ روی مشخص نیست : آیا مقصود از «نفوذ خانواده» چیست - آیا مقصود نفوذ پدر و مادر است بر فرزندان، یا نفوذ پدر و مادر و فرزندان است بر یکی از فرزندان، یا مقصود نفوذ اعضای خانواده‌ای است بر خانواده‌های دیگر یا بر جامعه؟ چه نوع خانواده‌ای مورد نظر است؟ خانواده‌های کدام جامعه یادوره‌ای؟ ... اگر بخواهیم مسئله ماقابل حل شود، باید آن را مثلاً به چنین صورتی در آوریم: «آیا در طی پنج سال اخیر نفوذ پدران و مادران طبقه کارگر شهر ما در رفتار فرزندان آنان بیشتر شده است یا کمتر؟»

همچنین اگر پرسیم که «آیا جمعیت هند به شدت افزایش می‌یابد یا نه؟»، سؤال ماقابل قبول یا رد نخواهد بود. زیرا کلمه «به شدت» معنای روشنی ندارد و میزان معینی به دست نمی‌دهد. از این گذشته مسئله ما محدود به زمان معینی نیست، حال آن که افزایش جمعیت هند در همه سال‌ها به یک نسبت روی نمی‌دهد. صورت صحیح این مسئله چنین است: «آیا در ده سال اخیر چقدر بر جمعیت هند افزوده است؟» یا «آیا راست است که از ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۴، چهل و هفت میلیون تن بر جمعیت هند اضافه شده است؟»

انتخاب ملاک: بارها چنین اتفاق افتاده است که چند محقق با روش

علمی یگانه‌ای به موضوع یگانه‌ای نگریسته‌اند، ولی به سبب تفاوت ملاک‌های خود، به نتایج متفاوتی رسیده‌اند. مثلاً ممکن است که پژوهش دو محقق در باره انسان نئاندرتال (Neanderthal) به دو تعریف متفاوت منجر شود: یکی اعلام دارد که انسان نئاندرتال دارای پیشانی سرایشیب و سرپهن و چانه پس رفته و چهره پیش آمده‌ای است، و دیگری ابلاغ کند که این انسان مغزی بزرگ و شانه و سینه‌ای پهن و دندان‌هایی نیرومند و ابروهای برآمده دارد. این تعریف‌ها هر دو درست‌اند، زیرا برواقعیت وجود انسان نئاندرتال منطبق می‌شوند. ولی تعریف اول حاصل کار محقق است که مختصات میمونی را ملاک سنجش قرار داده است، و تعریف دوم نتیجه کار پژوهنده‌ای است که انسان نئاندرتال را با مشخصات انسان جدید سنجیده است.

بنابراین در مطالعات اجتماعی باید هشیار بود که نتایج بررسی هر محقق به ملاک‌های او بستگی دارد و در هر مورد، از میان چند ملاک، آن ملاکی که به کار بستن آن، واقعیت را با عمق و وسعت بیشتری نمایش دهد، صحیح‌تر و مناسب‌تر است.

نمونه‌گیری: پژوهندگان جامعه و نیز محققان دیگر نمی‌توانند برای شناخت یک موضوع، همه مصداق‌های آن را مطالعه کنند. از این رو تنها برخی از مصداق‌ها را به عنوان نمونه برمی‌گزینند و به مطالعه آن‌ها اکتفا می‌ورزند. مثلاً برای دانستن نظر جوانان یک شهر نسبت به سینما، می‌توان به جای رجوع به یکایک جوانان شهر، فقط به تعدادی از آنان مراجعه کرد.

بی‌گمان جامعه‌شناس باید از مصداق‌های موضوع مورد نظر خود چنان نمونه‌گیری (sampling) کند که نمونه‌های او تنوعات مصداق‌ها را دربرگیرند. محقق که نظر جوانان شهر را در باره سینما خواستار است، باید بکوشد که تنها جوانان وابسته به طبقه اجتماعی یا دسته سنی معینی را برنگزیند، بلکه نمونه‌هایی از همه انواع خانواده‌ها و صنف‌ها و طبقه‌ها و دسته‌های سنی انتخاب کند.

جست و جوی علل: چون واقعیت‌ها هیچ‌گاه از یک‌دیگر مستقل و جدا نیستند، شناخت هر واقعیتی مستلزم شناخت روابطی است که میان آن واقعیت و واقعیت‌های دیگر برقرار است. روابط واقعیت‌ها سبب می‌شوند که بین آن‌ها فعل و انفعال‌هایی که مهم‌ترین آن‌ها رابطه علت است، روی دهند.

مراد از علت این است که تغییر (variation) يك یا چند عامل موجب تغییراتی در يك یا چند عامل دیگر شود. به عبارت دیگر علت رابطه‌ای است بین دو متغیر (variable) یا دو عده متغیر، به طوری که تغییرات یکی در دیگری انعکاس یابد. یکی از دو متغیر به اعتبار تغییری که در متغیر دیگر به وجود می‌آورد، علت خوانده می‌شود، و آن دیگری به مناسبت تغییری که می‌پذیرد، معلول نام می‌گیرد. ولی پوشیده نیست که معلول هم به نوبه خود، علت می‌گردد و عوامل دیگر و حتی علت خود را دگرگون می‌کند. در زمینه علت - خواه رابطه علتی يك دارو با بدن انسان باشد، خواه رابطه علتی مقدار درآمد خانواده با تعداد فرزندان - رعایت چند نکته ضرورت دارد.

اولاً هنگامی که می‌خواهیم تأثیر علتی متغیری را بر متغیر دیگر بشناسیم، باید از مداخله متغیرهای دیگری که با آن دو همراه اند، جلوگیری کنیم. به این معنی که باید در سراسر جریان مطالعه، این گونه عوامل را ثابت نگه داریم. مثلاً اگر می‌خواهیم که تأثیر فشار را در برخی از فعل و انفعال‌های شیمیائی دریابیم، باید عواملی مانند حرارت را در سراسر جریان مطالعه تثبیت کنیم.

ثانیاً تغییر معلول ناشی از تغییر علت است، و در این صورت رابطه علت و رابطه بین دو متغیر است. پس هیچ‌گاه يك عامل ثابت (constant) نمی‌تواند موجد یا مبین تغییرات باشد. مثلاً اگر بگوییم که تحولات يك جامعه معلول آب و هوا و سایر عوامل جغرافیایی آن است، به خطای روییم. زیرا عوامل جغرافیایی نسبتاً ثابت هستند و در طی هزاران سال چندان تغییری نمی‌کنند،

حال آن‌که جامعه معمولاً در جریان قرن‌ها از مراحل متفاوتی می‌گذرد. همچنین اگر بخواهیم اندیشه متغیر انسانی را به‌اعتبار غریزه یا فطرت تبیین کنیم، کشتی به‌خشکی می‌رانیم. زیرا اندیشه همواره در تغییر است، ولی غریزه یا فطرت از ثبات نسبی فراوانی برخوردار است.

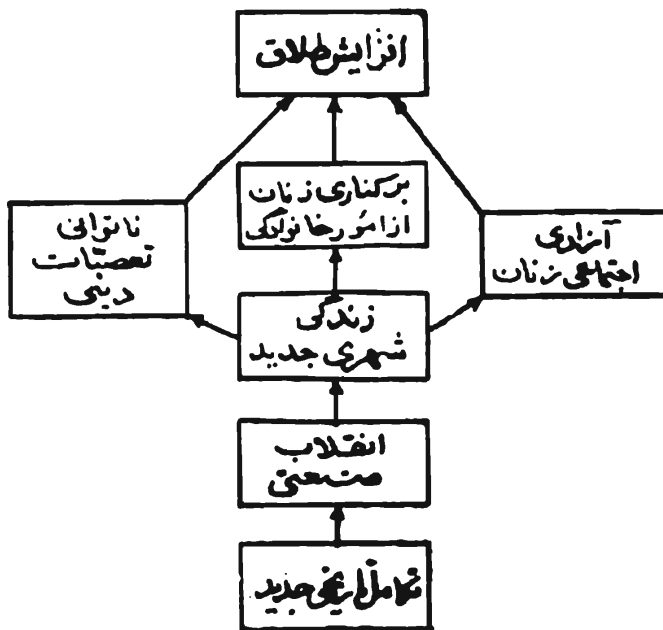
ثالثاً با آن‌که معمولاً تغییرات علت و معلول همزمان هستند، نمی‌توان در هر موردی تغییر همگام (concurrent variation) یا تغییر همزمان (simultaneous variation) دو عامل را تغییر علی شمرد. چه بسا دو عامل در یک زمان دگرگون می‌شوند. ولی بایک‌دیگر ارتباط علی ندارند. گفته‌اند که چون در مواردی بحران اقتصادی با حوادثی طبیعی مانند پیدایش لکه بر کره خورشید مقارن بوده است، بحران‌های اقتصادی معلول حوادث طبیعی هستند. همچنین چون زمانی در ایالات متحد آمریکا افزایش مصرف آبجو با افزایش عواید معلمان مقارن داشت، برخی از کوتاه‌نظران گفته‌اند که دومی علت اولی است. ولی تردید نیست که حوادث طبیعی نمی‌توانند علت بحران اقتصادی باشند، و افزایش حقوق قلیلی از اعضای جامعه با افزایش سریع مصرف آبجو ارتباطی ندارد. بحران اقتصادی معلول عوامل گوناگون اجتماعی است، و افزایش حقوق معلمان و مصرف آبجو، هر دو زاده عاملی ثالث یعنی بهبود اقتصادی جامعه‌اند.

رابعاً نمودهای هستی وابسته یک‌دیگرند، و بنابراین بسیاری از امور اجتماعی، مخصوصاً در جامعه‌های پیچیده متمدن زاده علل متعدّدند. متأسفانه مردم ساده‌اندیش خوش دارند که هر حادثه را به یک علت منتهی گردانند و مثلاً تمول فراوان برخی از جامعه‌های سره‌ایه‌دار را صرفاً معلول سوداگری مشروع به‌شمار آورند، و دیکتاتوری هیتلری را یگانه علت جنگ جهانی دوم محسوب دارند. محقق باید به همه عواملی که در پیدایش یا دگرگونی یک معلول مؤثرند توجه نماید و چونی و چندی تأثیر هر یک را معین کند.

خامساً هر علتی خود معلول علت یا علت‌هایی است، و از این جهت حتی در موردی که يك معلول مستقیماً زاده علت‌یگانه‌ای باشد، باز باید به وجود سلسله‌ای از علل قائل شد. به بیان دیگر هر معلولی وابسته يك رشته یا حتی چند رشته علت است، وابسته زنجیر علل است. زنجیر علل چنان‌که از نامش برمی‌آید، شامل حلقه‌های متعددی است، و همه حلقه‌ها در کار زنجیر دخالت دارند.

بنابراین محقق باید در بررسی هر معلولی، همه حلقه‌های زنجیر علل را مورد توجه قرار دهد و علت‌های دور را هم مانند علت‌های نزدیک به حساب آورد. محقق باید حلقه‌های عللی را آن قدر دنبال کند که به مهم‌ترین حلقه‌های یعنی زمینه اصلی تغییرات معلول برسد. مثلاً محقق که در باره موضوع افزایش طلاق در جامعه‌های متمدن پژوهش می‌کند، باید سراسر زنجیر علل طلاق را در نظر گیرد، از علت‌های نزدیک به علت‌های دور منتقل شود و سرانجام به زمینه اصلی آن راه برد. می‌توان گفت که در جامعه‌های متمدن غربی زنان بر اثر تحصیل آزادی اجتماعی و سستی گرفتن تعصبات دینی از

بیکر ۴. زنجیر علل افزایش طلاق





چار دیواری خانه بیرون آمده‌اند و در عرصه جامعه عهدمدار کارهای گوناگون شده‌اند. از این رو به قدر زنان پیشین به خانه‌داری و فرزندزایی راغب نیستند و به کارهای خانوادگی نمی‌پردازند. در نتیجه خانواده چنان که باید، استوار نیست و به آسانی متلاشی می‌شود. ولی این علل خود معلول زندگی شهری عصر جدیدند، و زندگی شهری عصر جدید معلول انقلاب صنعتی است، و انقلاب صنعتی معلول تکامل تاریخی جامعه است. بررسی همه این علل برای دریافت افزایش طلاق ضرورت دارد.

بیان مفاهیم جامعه‌شناسی: محقق باید مفاهیمی را که بر اثر تحقیق در می‌یابد، با دقت هرچه تمام‌تر بیان کند. زیرا اگر چنین نکند، دیگران درست به مفاهیم او پی‌نخواهند برد، و در نتیجه آن، بسط علم میسر نخواهد بود.

لزوم بیان دقیق سبب شده است که در هر علمی اصطلاحات و علائم معلومی به کار رود و زبان مخصوصی به وجود آید. علوم اجتماعی هم از این اصل برکنار نیستند. فقط چون این علوم با مسائل زندگی روزانه سروکار دارند، بسیاری از مصطلحات آنها همان الفاظی هستند که مردم متعارف در جریان زندگی خود استخدام می‌کنند، و این امر نیز تفهیم و تفهم مفاهیم اجتماعی را دشوار گردانیده است. در نتیجه محقق علوم اجتماعی برای آن که بتواند با واژه‌های مأنوس مردم، مفاهیم دقیق را باز نماید، باید نخست هر مفهومی را به دقت تعریف کند، و سپس واژه معینی را بدان مفهوم اختصاص دهد و در سراسر تحقیق خود، آن واژه را در آن معنی به کار برد.

در حوزه تحقیق سوء استعمال کلمه یعنی استعمال کلمه در غیر معنی اصلی خود به ابهام و تاریک اندیشی می‌انجامد. مثلاً کلمه «دموکراسی» (مردم - سالاری) چون گاهی به معنی برابری مردم از لحاظ حقوق سیاسی، گاهی به معنی برابری مردم

از لحاظ اقتصادی و گاهی به معنی جامعه بی طبقه استعمال می شود، ابهام یافته است.  
بنابراین تردیدی نیست که یکی از لوازم تحقیق علم اجتماعی استعمال کلمات دقیق است.

## نتیجه

۱. علوم اجتماعی علومی هستند که به مطالعه زندگی اجتماعی می‌پردازند، مانند جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی و روان‌شناسی و اقتصادشناسی و سیاست‌شناسی و حقوق‌شناسی. این علوم همه به یک دیگر مرتبط‌اند.
۲. جامعه‌شناسی علم زندگی اجتماعی است به طور کلی، و چون عناصر زندگی اجتماعی انتظام یا «سازمان» دارند، جامعه‌شناسی علم سازمان‌های اجتماعی است.
۳. تاریخ‌شناسی علم زندگی اجتماعی است در حدود زمانی و مکانی معین؛ مردم‌شناسی مطالعه آثار انسان‌های نخستین و جامعه‌های ابتدائی است؛ روان‌شناسی مخصوصاً روان‌شناسی اجتماعی شناخت تأثیرات زندگی اجتماعی در افراد است؛ اقتصادشناسی علم تولید و توزیع، سیاست‌شناسی علم حکومت، و حقوق‌شناسی علم وضع و اجرای قانون است.
۴. در جریان تحقیقات اجتماعی باید مسئله مورد نظر را دقیقاً مشخص کرد، برای سنجش آن موازینی بسیار معتبر به کار برد، به نمونه‌گیری دست زد، به تعلیل پرداخت و نتایج را با الفاظی دقیق بیان کرد.

## بخش دوم

---

### بنیاد جامعه

---

می‌خواهیم بدانیم که قوام «جامعه» به چیست و چگونه می‌توان پیدایش و سیر آن را تبیین کرد، چرا عوامل اورگانیک مانند غرایز و خصایص ارثی و مختصات نژادی از عهده تبیین جامعه بر نمی‌آیند، و چرا «زیست‌شناسی گرای» و «نژاد‌گرایی» باطل‌اند، و چرا باید کلید فهم جامعه را در محیط زندگی انسان جست.

می‌خواهیم بدانیم چرا «محیط طبیعی» با وجود تأثیراتی که در اورگانیزم و نژاد و جامعه دارد، مفتاح زندگی اجتماعی نیست، و «جغرافیا‌گرایی» با چه اشتباهاتی همراه است، و چگونه جامعه از محیط طبیعی مستقل و بر آن مسلط است.

می‌خواهیم بدانیم چرا باید برای فهم زندگی انسانی محیط طبیعی را رها کنیم و به تحلیل «محیط اجتماعی» انسان پردازیم. می‌خواهیم بدانیم که ظهور انسان و تطور زندگی گروهی چگونه صورت گرفتند، «جامعه» و «فرهنگ» چگونه پدید آمدند، و «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیرمادی» و «ویژگی فرهنگی» و «مجموعه فرهنگی» و «انگاره فرهنگی» و «حوزه فرهنگی» چه معنی‌هایی دارند.

## فصل سوم

# روابط اورگانیزم انسانی و جامعه

---

انسان موجودی است که اورگانیزم یا بدنی جاندار دارد و در محیطی مرکب از چیزهای گوناگون به صورت اجتماعی زیسته است. جامعه (society) نامی است که به تمام مناسبات زندگی اجتماعی انسان داده شده است. همه ما همواره در جامعه به سر برده ایم، و از این روست که وجود جامعه را بدیهی می‌گیریم و در باره معنی و منشاء رفتار اجتماعی خود تأملی نمی‌کنیم - تأملی که آغاز کار جامعه‌شناسی است.

برای شناخت جامعه در بادی امر باید دید که رفتار اجتماعی چگونه فراهم می‌آید: آیا معلول اورگانیزم است یا از عواملی دیگر برمی‌خیزد.

### I. تأثیر اورگانیزم در رفتار انسانی

ما انسانها از جهت‌های بسیار به جانوران دیگر می‌مانیم.

مانند آنها زاده می شویم، می خوریم، می خواهیم، می آمیزیم و زادورود می کنیم. همه فعالیت های ما و جانوران دیگر به وسیله اورگانیزم های انسانی و حیوانی پدید می آیند. از این رو باید پذیرفت که رفتار فردی و رفتار جمعی ما از نفوذ اورگانیزم برکنار نیستند.

اورگانیزم مرکب از اندام های متعدد است و به اقتضای ساخت (structure) خود یعنی روابطی که میان اندام ها برقرارند، فعالیت های انسانی را مقید می کنند. مسلماً اگر انسان با بدنی پوشیده از فلس یا پر یا پشم انبوه زاده می شد، لباس به وجود نمی آمد، و نیز اگر انسان چنان که دی (Day) نشان داده است،<sup>۱</sup> دارای مختصات بدنی مورچه یا سگ یا گوسفند بود: بی گمان جامعه های انسانی نمی توانستند به صورتی که هستند، باشند. چون ساخت بدن انسان در چگونگی زندگی او دخیل است، هر گونه تغییر اورگانیک به نحوی از انحاء در رفتار انسانی انعکاس می یابد. مثلاً بیماری شدید اورگانیزم مخصوصاً در دوره کودکی، آثاری پایدار در شخصیت انسان به جا می گذارد. تغذیه اورگانیزم نیز در زندگی آن مؤثر است. ویتامین ب ۱۲ رشد را تسریع می کند، و فقدان ویتامین ب ۲ به نایبایی می انجامد. فلوئور (fluor) آب و پتی پالین (ptyaline) ناشی از ویتامین ب ۱ و تریپتوفان (tryptophane) که از اسیدهای آمینه است و از مواد پروتوئیدی به دست می آید، فساد دندان را به تعویق می اندازند. افزایش یکی از هورمون های غده صنوبری رشد را سرعت می بخشد، و یکی دیگر از هورمون های این غده باعث تسریع بلوغ جنسی است.

در باره تأثیر مواد غذایی در حالات روانی آزمایش های فراوانی صورت گرفته اند، و معلوم شده است که مثلاً فقدان ویتامین ب ۱ (تیالمین—thialmine) به پشیمانی و بدبینی می کشد، و

1. C. Day: *This Simian World*, 1920.

افزایش غذاهایی که فسفر و پوتاسیوم دارند، بدن را از اندوختن کلسیوم باز می‌دارد، و از این رو افسردگی و تلخی به بار می‌آورد.

## II. نژادگرایی

تأثیرات گوناگون اورگانیک در رفتار انسانی برخی از محققان و مخصوصاً محققان کهنه‌پرست را بر آن داشته‌اند که در اهمیت این گونه تأثیرات بمبالغه‌گرایند. اینان گفته‌اند که فعالیت‌های حیاتی انسان و نیز سایر جانوران به وسیله مکانیسم‌های ساخته و پرداخته‌ای که به حکم وراثت، از نسلی به نسلی انتقال می‌یابند، صورت می‌گیرند. گفته‌اند که برخی از این مکانیسم‌ها عمومی هستند و همه نوع انسان را در بر می‌گیرند و غریزه نامیده می‌شوند، و بعضی به صورت استعداد خاصی در انحصار نژاد معینی درمی‌آیند، و از این رو باید وجوه اشتراک جامعه‌های انسانی را بامکانیسم‌های عام (غریزه‌ها)، و اختلافات گروه‌ها را بامختصات نژادی (استعدادها) تبیین کرد. به این ترتیب محققان سابق‌الذکر مختصات نژادی انسان را کلید تبیین اختلافات اجتماعی و تطورات جامعه می‌شمارند.

برای آن که مختصات نژادی و چگونگی تأثیر آنها در زندگی اجتماعی شناخته شوند، بررسی دو موضوع مقدماتی یعنی موضوع غریزه و موضوع وراثت ضرورت دارد.

### الف. غریزه

برخی از روان‌شناسان و زیست‌شناسان مانند فروید و مک دوگال (McDougall) خوی اجتماعی انسان را به فطرت او نسبت داده‌اند و مختصات زندگی اجتماعی را زاده فعالیت‌های غریزی معینی دانسته‌اند. باور داشته‌اند که غریزه قوه مرموزی است که به وساطت اورگانیک در زندگی همه جانداران درکار است، و جانور به اقتضای غرایز خود، همواره بی‌آن که بسنجد و بداند، به

فعالیت‌های مشخص و یک نواختی که برای بقای او لازم‌اند، می‌پردازد. به عقیده اینان، انسان نیز غرایزی دارد، و یکی از آن‌ها غریزه گروه‌جویی است.

برای دریافت بی‌اعتباری تبیین غریزی زندگی انسانی باید به یاد آورد که روان‌شناسی غریزه‌گرای (instinctivist) دیرگامی است که مانند وجه افراطی روان‌شناسی محیط‌گرای (enviro-mentalist) از اعتبار افتاده است. بیشتر روان‌شناسان کنونی بر آن‌اند که هیچ‌گاه رفتار بسیار پیچیده و گوناگون انسانی را نمی‌توان به اعتبار یک یا چند مکانیسم ثابت و یک نواخت غریزی تبیین کرد، چنان‌که غریزه لانه‌سازی پرندگان نمی‌تواند از عهده تبیین تحولات و تنوعات خانه‌سازی انسان‌ها برآید. از این‌رو باید پذیرفت که غرایز انسانی - بر فرض که وجود داشته باشند - برخلاف غرایز حیوانات دیگر، بسیار سست و قابل انعطاف‌اند و موافق‌انگیزه‌های بی‌شمار محیط، عامل هزاران گونه فعالیت متفاوت می‌شوند. به راستی تغییرپذیری (variability) زندگی انسانی با ثبات زندگی غریزی نمی‌سازد. زیست‌شناسان نشان داده‌اند که اورگانیسم و زندگی مورچه از پنجاه میلیون سال پیش تا کنون تغییری نکرده‌اند، حال آن‌که انسان و زندگی او در ظرف چند صد هزار سال بارها دگرگون شده‌اند. بنابراین باید گفت که تبیین غریزی زندگی انسانی کاری نادرست و بی‌حاصل است.

### ب. وراثت

کسانی که برای باز نمودن همانندی‌ها و ناهمانندی‌های رفتار اشخاص و تجانس و عدم تجانس زندگی جامعه‌ها به نظریه وراثت توسل می‌جویند، اعلام می‌دارند که فرد یا گروه انسانی مطابق خصایصی بدنی و روانی که از پدران خود به ارث برده است، رفتار می‌کند، و از این‌رو، کلید رفتار اجتماعی انسان را باید در خصایص ارثی او جست. گروهی از اینان در این راه چنان تند



می‌روند که مختصات اجتماعی افراد انسانی را صرفاً به ساختمان بدن او نسبت می‌دهند. برخی از مدعیان سنخ‌شناسی (typology) از این زمره‌اند. مثلاً در سنخ‌شناسی شلدن (Sheldon)، فرد باریک‌پیکر، غیر اجتماعی، و فرد فربه پیکر، اجتماعی به‌شمار می‌رود.<sup>۱</sup>

در این‌که انسان مانند جانوران دیگر، برخی از مختصات نیاکان خود را به ارث می‌برد، تردیدی نیست. ولی اکثر زیست‌شناسان و روان‌شناسان کنونی تأثیر وراثت انسانی را بسیار محدود می‌دانند. مطابق نظر اینان، وراثت به‌تنهایی قادر به تبیین وجوه اشتراك و اختلاف افراد انسانی نیست. زیرا از يك سو هر فردی خصایص بالقوه بسیار متنوعی از سلسله نیاکان خود به ارث می‌برد، ولی فقط برخی از این خصایص در او به صورتی بالفعل و بارز درمی‌آیند. عدم تظاهر سایر خصایص او را نمی‌توان بدون توجه به عوامل محیطی تبیین کرد. از سوی دیگر ادراکات و عواطف و سایر حالات روانی به‌منزله روابطی هستند که بین اورگانیکسم و عوامل محیطی برقرار می‌شوند، و بدیهی است که تبیین آن‌ها بدون توجه به عوامل محیطی امکان نمی‌یابد.

بنابراین وراثت در عالم انسانی هرچند نیرومند باشد، باز عاملی مستقل و مطلق العنان نیست و نمی‌تواند مصدر و مبین اشتراکات و اختلافات افراد انسانی محسوب شود. نظریه وراثت شاید برای تبیین زندگی حیوانی کافی باشد، ولی عامل مبین زندگی انسانی را باید در محیط او یافت.

#### پ. نژاد

کلمه نژاد (race) به معنی گروه بزرگی از افراد انسانی

---

1. W. H. Sheldon & S. S. Stevens: *The Varieties of Temperament*, New York, 1942.

است که بین اعضای آن شباهت‌های بدنی گوناگونی مانند شباهت قد و شکل و حجم جمجمه و رنگ مو و پوست موجود باشد. اما معمولا مردم متعارف و برخی از مدعیان علم این کلمه را در معنی کلمه قوم (ethnos یا folk) یعنی گروهی از مردم که زبان یا آداب و رسوم یا به طور کلی مقتضیات اجتماعی مشترکی دارند، به کار می‌برند و در نتیجه دچار بحث‌های پوچی می‌شوند، چنان که يك محقق گمراه به سبب شباهتی که میان فرهنگ اسکیموهای معاصر و انسان دوره ماگدالنی (Magdalenian) می‌بیند، این دو را از نژاد یگانه‌ای می‌شمارد.<sup>۱</sup>

اگر کلمه نژاد را در معنی دقیق خود استعمال کنیم، آن‌گاه از سه نژاد اصلی می‌توانیم نام ببریم:

۱. نژاد سیاه که اعضای آن پوستی تیره رنگ و مویی پیچیده دارند. سیاه پوستان نواحی گوناگون عالم و نیز مردم ملانزی (Melanesie) از این نژادند.

۲. نژاد زرد یا مغولی که اعضای آن پوستی مایل به زرد و مویی سیاه و بی‌پیچ دارند. زرد پوستان آسیای شرقی و نواحی دیگر از این نژادند. سرخ پوستان قاره آمریکا هم گروه کثیری از زرد پوستان‌اند که بین ده و پانزده هزار سال پیش به آمریکا کوچیده و دگرگونی یافته‌اند.

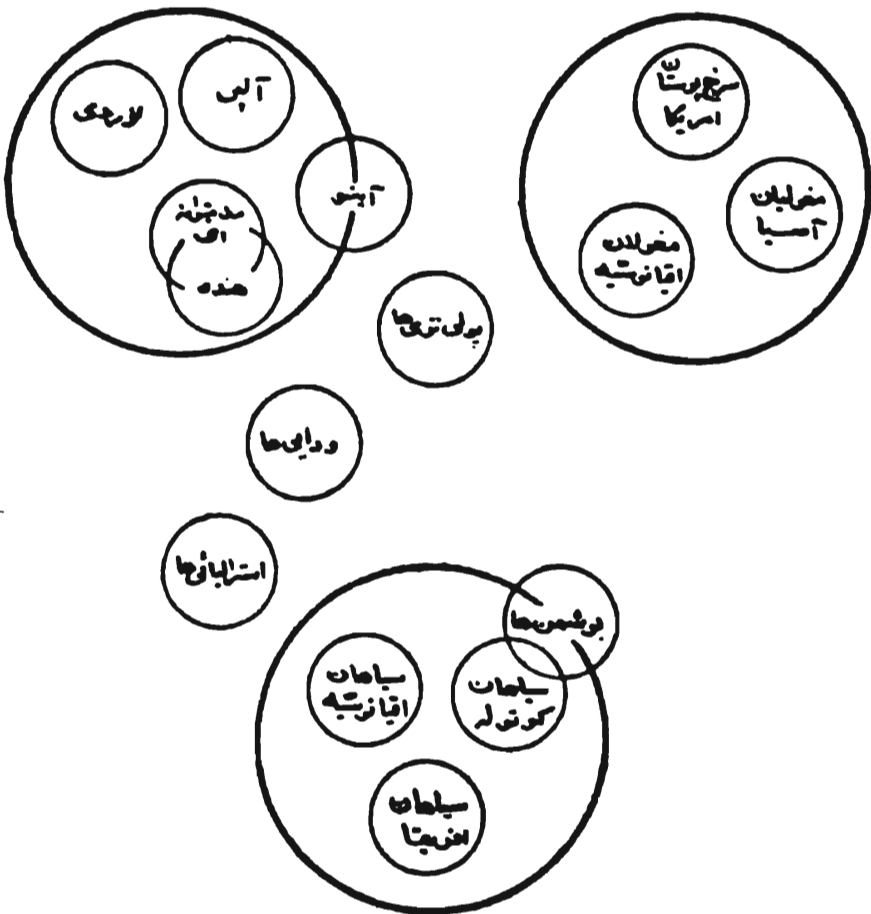
۳. نژاد سفید که شامل سایر گروه‌های انسانی است. برخی از محققان بر آن‌اند که نژاد سفید نژادی مستقل نیست، بلکه از تحول نژاد زرد پدید آمده است، چنان که قوم‌هایی مانند قوم ژاپونی آینی (Ainu) و بومیان استرالیا نیز شاخه‌های دیگری از نژاد زردند. بر روی هم باید متوجه بود که هیچ‌گاه نمی‌توان نژادها را واحدهایی کاملا محدود و مستقل دانست. برخی از قوم‌ها مانند قوم

---

1. W. J. Sollas: *Ancient Hunters and Their Modern Representatives*, 2nd. ed., London, 1915, Ch. 12.

آی نو و قوم بوش من (Bushman) دارای مختصات نژاد واحد نیستند، و قوم‌هایی مانند مردم پولی‌نزی (Polynesie) و بومیان استرالیا دقیقاً به‌هیچ یک از نژادهای سه‌گانه تعلق ندارند. از طرف دیگر هر نژادی شامل نژادهای فرعی متعدد می‌شود، چنان که نژاد سفید دارای شاخه‌های آلپی (Alpine) و نوردی (Nordic) و مدیترانه‌ای (Mediterranean) و هندو است. بیکر ۵ نژادها و شاخه‌های اصلی و فرعی و میانجی آنها را نمایش می‌دهد.

بیکر ۵. نژادها و شاخه‌های اصلی و فرعی و میانجی آنها



برخی از محققان نژادها را از لحاظ تکامل عمومی بدن و تکامل ذهن متفاوت یافته‌اند. باید دعوی اینان و اعتبار آن را بررسی کرد.

تکامل عمومی بدن: گفته اند که نژاد سفید بیش از دو نژاد دیگر تکامل یافته است، و سفید پوستان از لحاظ شکل سر و زیادتیی حجم آن و وزن مغز از دیگران ممتازند، و مخصوصاً نمودار جمجمه (cephalic index) آنان از نمودار جمجمه اعضای نژادهای دیگر بیشتر است. نسبت عرض جمجمه به طول آن ضربدر عدد ۱۰۰ را نمودار جمجمه گویند، و کسی که نمودار جمجمه او بیش از ۸۰ باشد، گردسر (brachicephalic) است، و آن که نمودار جمجمه اش کمتر از این است، درازسر (dolichocephalic) شمرده می شود.

اما رابطه نژاد و تکامل بدن مطلقاً قابل قبول نیست:

۱. افراد اقوام اسکیمو با آن که از لحاظ اندازه اعضای بدن، بیش از سفید پوستان به میمون می مانند، بازسری بزرگ تراز سر سفید پوستان دارند.

۲. بدن سفید پوستان بیش از بدن اعضای نژادهای دیگر مو دارد، و از این رو آیا باید گفت که سفید پوست کمتر از زرد پوست و سیاه پوست از میمون دور شده است؟

۳. همه تنوعات سر و مغز در بین اعضای هر نژادی یافت می شوند.

۴. تفاوت هایی که از لحاظ سرو مغز بین اعضای يك نژاد وجود دارند، از تفاوت های سر و مغز افراد نژادهای گوناگون شدید ترند.

۵. به تجربه معلوم شده است که شکل جمجمه یا نمودار جمجمه افراد يك نژاد در جریان زمان ثابت نمی ماند. این نکات به ما اجازه می دهند که از لحاظ سر و مغز هیچ نژادی را تکامل یافته تر از نژادهای دیگر نشماریم.

تکامل ذهن: برخی از محققان گروهی از مردم سفید پوست و زرد پوست و سیاه پوست را مورد آزمایش قرار داده اند و چنین نتیجه

گرفته‌اند که ذهن سفیدپوست از ذهن‌های اعضای نژادهای دیگر فعال‌تر و توان‌تر است. مثلاً بنا بر یک آزمایش که با آزمون (test) های هوشی صورت گرفته است، میانگین ضریب هوشی (intelligence quotient) سفیدپوستان به ۱۰۰ می‌رسد، در صورتی که میانگین ضریب هوشی زردپوستان ۹۹، و میانگین ضریب هوشی سرخ‌پوستان ۷۵ است.<sup>۱</sup> اما اکثر هوش‌آزمایان معترف‌اند که این گونه تفاوت‌ها حاکی از تفاوت‌های طبیعی اعضای نژادهای متفاوت نیستند. معمولاً محققان با آزمون‌هایی که موافق اوضاع زندگی سفیدپوستان فراهم شده‌اند، افراد نژادهای دیگر را که در محیط‌های متفاوتی به بارآمده‌اند، می‌آزمایند و از این رو به نتایج نادرستی می‌رسند.

از تجارب روان‌شناس نام‌دار آمریکایی، اوتو کلاین برگ (Otto Klineberg) درباره هوش سیاه‌پوستان ایالات متحد آمریکا چنین دریافت می‌شود که تفاوت هوشی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان ایالات متحد صرفاً تفاوتی اجتماعی است. کلاین برگ دریافته است که سیاه‌پوستان شمال ایالات متحد هوشمندتر از سیاه‌پوستان جنوبی هستند، زیرا شمالی‌ها بیش از جنوبی‌ها به آموزش و پرورش و سایر مظاهر تمدن آمریکایی دسترس دارند. کلاین برگ همچنین نشان داده است که ضریب هوشی سیاه‌پوستان با تعداد سال‌های تحصیل آنان رابطه مستقیم دارد.<sup>۲</sup>

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. مرزهای قاطعی نژادها را از یک دیگر جدا نمی‌کنند.
۲. تفاوت‌های نژادها تفاوت‌های ساده بدنی هستند، و تأثیر قابل‌ی در ذهن ندارند.
۳. تفاوت‌های نژادی پایدار و جاویدان نیستند، بلکه موافق

1. T. R. Garth: *Race Psychology*, New York, 1931, P.83.

2. O.Klineberg: *Negro Intelligence and Selective Migration*, New York, 1935.

مقتضیات محیط، تغییر می پذیرند.

در گذشته محققانی مانند گال تون (Galton) باور داشته اند که مشخصات زندگی هر جامعه ای انعکاس اختصاصات اورگانیک مردمی است که آن جامعه را تشکیل داده اند، یا به بیان دیگر، زندگی هر جامعه از خصایص نژادی موروثی مردم آن سرچشمه می گیرد. گال تون معتقد بود که جامعه بلندپایه یونان باستان محصول صفات نژادی اقوامی است که در شبه جزیره و جزایر یونان گرد آمده اند. اما خصایص نژادی اعضای يك جامعه در سیر و تکامل آن جامعه تأثیر قابلی ندارند. اکثر جامعه های انسانی در طی سده ها و هزاره ها دستخوش فراز و نشیب های متعدد شده و مراحل متفاوتی را پیموده اند. ولی نژاد مردمی که آن جامعه ها را به وجود آورده اند، چندان تغییری نکرده است. همچنین جامعه های متفاوت بسیاری هستند که اعضای همه آنها به نژاد یگانه ای تعلق دارند، چنان که مردم جامعه های گوناگون اروپا به نژاد واحدی تعلق دارند. برخلاف پندار بسیاری از گذشتگان، چگونگی يك جامعه را نمی توان بامختصات نژادی اعضای آن تبیین کرد. نمی توان گفت که شکل یا حجم سرافراد يك قوم با هوش یا دانایی یا تمدن آن قوم نسبت مستقیم دارد. بسیاری از اقوام سرخ پوست آمریکا از لحاظ ساختمان بدن از يك دیگر سخت متفاوت اند، ولی پایگاه های اجتماعی آنها چندان متفاوت نیستند. افراد قوم مایا (Maya) گرد سر هستند و نمودار متوسط جمجمه آنان ۸۴ است، و اعضای قوم اینکا (Inca) دراز سرند و میانگین نمودار جمجمه آنان از ۷۹ در نمی گذرد. ولی هردو قوم در گذشته جامعه های بسیار پیچیده ای به بار آوردند. همچنین جامعه های برخی از اقوام سرخ پوست کالی - فورنیا و نیز جامعه های سرخ پوستان تی به را دل فوئه گو (Tierra del Fuego) بسیار ساده اند، در صورتی که سرخ پوستان کالی فورنیا مانند قوم مایا، گرد سرند، و سرخ پوستان تی به را دل فوئه گو چون قوم اینکا، سرهایی دراز دارند.

یکی از عوامل روانی که انسان را در سنجش نمودها بی مدارا و ناشکیب می کند، تعصب یا پیش داوری است. پیش داوری چنان که از ترکیب لغوی آن، برمی آید، تمایلی است سخت عاطفی که فرد یا گروه را بر آن می دارد که غرق خویشتن خویش شود، از واقعیات غفلت ورزد و در قضاوت های خود سخت گیر و جامد باشد. معمولاً اکثر اعضای یک گروه مخصوصاً یک گروه ابتدائی نسبت به گروه های دیگر با پیش داوری می نگرند. عواملی مانند

پیکر ۶. تعصب قومی آمریکا بیان

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
زبان	پول	پول	پول	پول	پول	پول
۹۳٫۷	۹۵٫۷	۹۷٫۳	۹۸٫۴	۹۸٫۹	۹۹٫۶	۱۰۰
۹۰٫۱	۹۲٫۴	۹۲٫۶	۹۲٫۴	۹۲٫۵	۹۲٫۶	۹۲٫۶
۸۶٫۹	۹۳٫۳	۹۳٫۱	۹۳٫۶	۹۳٫۱	۹۳٫۱	۹۳٫۱
۷۸٫۱	۸۱٫۱	۹۱٫۶	۹۲٫۸	۹۳٫۳	۹۳٫۳	۹۳٫۳
۷۲٫۶	۸۱٫۷	۸۸	۸۹٫۵	۹۱٫۴	۹۲	۹۲
۷۰٫۰	۸۳٫۴	۸۶٫۱	۸۶٫۸	۸۷٫۴	۸۸٫۴	۸۸٫۴
۶۷٫۸	۸۵٫۳	۸۸٫۱	۹۰٫۲	۹۲٫۷	۹۳٫۸	۹۳٫۸
۶۰٫۸	۷۲٫۳	۸۰	۸۱٫۴	۸۵	۸۶٫۴	۸۶٫۴
۵۴٫۱	۵۷	۷۸٫۷	۸۳٫۶	۸۷٫۲	۸۹٫۲	۸۹٫۲
۴۹٫۷	۶۶٫۲	۷۵٫۳	۷۹٫۵	۸۷	۸۶٫۴	۸۶٫۴
۴۸٫۳	۶۳٫۱	۷۴٫۶	۷۸	۸۶٫۳	۸۶٫۳	۸۶٫۳
۴۴٫۲	۵۵٫۷	۷۳٫۲	۷۶٫۷	۸۶٫۱	۸۶٫۱	۸۶٫۱
۴۱	۵۶	۶۵٫۱	۶۲	۸۰٫۳	۸۰٫۳	۸۰٫۳
۳۵	۵۲٫۲	۶۵٫۵	۷۱٫۴	۸۰٫۱	۸۰٫۱	۸۰٫۱
۲۷٫۶	۴۱٫۸	۵۲٫۱	۵۸	۸۱٫۶	۸۱٫۶	۸۱٫۶
۱۶٫۱	۲۵٫۴	۳۶٫۱	۳۵٫۳	۵۱٫۲	۵۱٫۲	۵۱٫۲
۱۵٫۸	۲۷٫۷	۳۱	۳۴٫۳	۴۵٫۱	۴۵٫۱	۴۵٫۱
۱۴٫۶	۲۹٫۷	۳۴٫۷	۳۶٫۷	۴۱٫۳	۴۱٫۳	۴۱٫۳
۱۱	۲۲	۲۸٫۳	۳۷٫۸	۳۷٫۷	۳۷٫۷	۳۷٫۷
۱۱	۱۱٫۶	۲۸٫۳	۳۳٫۳	۳۳٫۳	۳۳٫۳	۳۳٫۳
۱۰٫۱	۱۷٫۵	۲۸٫۹	۳۲٫۹	۳۰٫۷	۳۰٫۷	۳۰٫۷
۸٫۵	۱۶٫۲	۳۳٫۸	۳۸٫۳	۳۱٫۶	۳۱٫۶	۳۱٫۶
۸٫۵	۱۶٫۸	۲۷٫۸	۳۲٫۲	۳۰٫۲	۳۰٫۲	۳۰٫۲
۸٫۲	۱۶٫۴	۲۱٫۱	۲۶	۲۷٫۴	۲۷٫۴	۲۷٫۴
۸٫۱	۲۷٫۷	۳۳٫۴	۳۶٫۶	۳۳	۳۳	۳۳
۷٫۸	۲۰	۲۵٫۵	۳۰٫۴	۲۸٫۳	۲۸٫۳	۲۸٫۳
۶٫۹	۱۳٫۳	۱۶٫۶	۱۹٫۷	۲۱٫۹	۲۱٫۹	۲۱٫۹
۶٫۱	۱۸	۱۸٫۷	۲۰٫۱	۲۵٫۳	۲۵٫۳	۲۵٫۳
۵٫۹	۱۷٫۷	۱۵	۲۵٫۲	۲۵٫۲	۲۵٫۲	۲۵٫۲
۴٫۳	۱۳٫۸	۱۸	۲۱	۲۱٫۱	۲۱٫۱	۲۱٫۱
۴٫۳	۱۰٫۴	۱۲	۱۰٫۴	۲۰٫۲	۲۰٫۲	۲۰٫۲
۳٫۸	۱۱٫۵	۱۲٫۳	۱۷٫۱	۲۰٫۴	۲۰٫۴	۲۰٫۴
۳٫۳	۱۲٫۱	۱۳	۱۶٫۳	۲۳٫۳	۲۳٫۳	۲۳٫۳
۱٫۶	۱۵٫۲	۱۶٫۵	۲۰٫۵	۲۴٫۵	۲۴٫۵	۲۴٫۵
۱٫۱	۹٫۱	۱۱٫۸	۱۶٫۸	۱۷٫۵	۱۷٫۵	۱۷٫۵
۱٫۴	۱۰	۱۱٫۷	۱۶	۱۵٫۸	۱۵٫۸	۱۵٫۸
۱٫۱	۱۱٫۸	۱۱٫۷	۱۶	۱۵٫۸	۱۵٫۸	۱۵٫۸
۱٫۱	۱۰٫۶	۱۱٫۶	۱۶	۱۵٫۸	۱۵٫۸	۱۵٫۸
۱٫۱	۱۰٫۴	۱۱٫۸	۱۶	۱۵٫۸	۱۵٫۸	۱۵٫۸
۱٫۱	۸٫۸	۱۲	۱۶	۱۵٫۸	۱۵٫۸	۱۵٫۸

این جدول نشان می دهد که ۱۷۲۵ تن از مردم ایالات متحده آمریکا به چه نسبت (درصد) با اقوام متفاوت موافق هستند.

الفت به محیط مانوس یا حفظ منافع و امتیازات گروهی سبب می‌شوند که اینان همچنان که گروه خود یا به اصطلاح جامعه‌شناسی، گروه خودی (we-group) یا درون‌گروه (in-group) را دوست می‌دارند و می‌ستایند، گروه‌های دیگر یا به اصطلاح، گروه‌های بیگانه (they-groups) یا برون‌گروه‌ها (out-groups) را خوار یا دشمن دارند و بر اثر این حال در سنجش و ارزش‌گذاری کارهای گروه خود و گروه‌های دیگر به تعصب گرایند و نسبت به بیگانگان همدرد و بردبار نباشند.

روشن است که این خودپرستی گروهی یا به اصطلاح، این خودمداری گروهی (group-egocentrism) در اوضاع و احوال مختلف، به صورت‌های گوناگون تجلی می‌کند. قوم‌مداری (ethno-centrism) و خاک‌پرستی (chauvinism) و نژادمداری (race-centrism) یا نژادگرایی (racism) از این جمله‌اند. نژادگرایی در پهنه زمان و مکان بارها تظاهر کرده و قوم‌ها و ملت‌های بسیار را دربر گرفته است. از یونانیان باستان که جز خود را «بربری» می‌خواندند و یهودیان کهن که دیگران را به تحقیر «اجنبی» می‌نامیدند تا نژادگرایان سفید پوست عصر حاضر که در آلمان به جان یهود افتادند و در ایالات متحد آمریکا سیاه پوستان را به چهار میخ پیداد کشیدند.

با این همه برخلاف ادعای نژاد پرستان، هیچ نژادی را نمی‌توان پاک و مستقل از نژادهای دیگر دانست، نژاد عامل مقوم شخصیت فرد یا زندگی گروهی نیست، و نژادگرایی بنیادی علمی ندارد و صرفاً از تعصب‌های بهیمی‌زاده می‌شود.

### III. تسلط جامعه بر اورگانسیم

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که انسان با آن که یکی از جانوران است، سخت از آنها فاصله گرفته است، چندان که نمی‌توان



زندگی انسانی را مانند زندگی حیوانی، محصول مستقیم فعل‌های غریزی و تابع وراثت و خصایص نژادی دانست. با وجود تأثیری که اورگانیزم در رفتار انسان و در نتیجه، در زندگی انسانی دارد، مختصات اورگانیک انسان شدیداً وابسته مقتضیات محیط اوست، و زیست‌شناسی‌گرایی (biologism) یعنی نظر کسانی که مقولات زیستی را به حوزه علوم اجتماعی می‌کشانند و می‌خواهند زندگی اجتماعی را امری اورگانیک بشمارند، کاملاً برخطاست. محیط زندگی نه تنها زمینه تظاهر و تحقق امکانات اورگانیک است، بلکه قدرت تغییر مختصات اورگانیک را هم دارد. مثلاً در قرن حاضر بر اثر بهبود تغذیه و توسعه بهداشت و اصلاح سایر عوامل محیطی، بسیاری از مردم جامعه‌های متمدن سخت از تندرستی برخوردار شده‌اند، و در نتیجه بر بلندی قامت آنان افزوده است.

حاصل سخن این است که محیط زندگی انسان به قدری در او نفوذ دارد که بسیاری از مقتضیات اورگانیزم او را دگرگون می‌کند. خوی اجتماعی و سایر اشتراکات و نیز اختلافات افراد و گروه‌های انسانی مستقیماً از ساخت اورگانیک صادر نمی‌شوند، بلکه زاده تغییراتی هستند که تحریکات محیط اجتماعی بر اورگانیزم عارض گردانیده‌اند.

## نتیجه

۱. فرایز که مکانیسم‌های نیاموخته ثابتی برای رفع نیازمندی‌های حیاتی جانوران هستند، از عهده تبیین رفتار اجتماعی انسان بر نمی‌آیند.
۲. وراثت خصایص گذشتگان با آن که عامل بزرگ زندگی حیوانی است، در زندگی انسانی اهمیت چندانی ندارد.
۳. تفاوت‌های نژادی از طرفی آن چنان که می‌نمایند، بارز و قاطع نیستند، و از طرف دیگر نمی‌توانند تفاوت‌های ذهنی افراد و گروه‌ها و نیز تحولات اجتماعی را تبیین کنند.
۴. «نژادگرایی» نوعی تعصب گروهی است و بنیاد علمی ندارد.
۵. اورگانیسم زمینه رفتار انسانی است، ولی قادر به تبیین زندگی اجتماعی نیست، و از این رو «زیست‌شناسی گرایی» باطل است.
۶. کلید تبیین منحنیات و تحولات جامعه را باید در محیط زندگی انسان‌ها جست.

## فصل چهارم

### روابط محیط طبیعی و جامعه

---

#### I. تأثیر محیط طبیعی در جامعه

گفته‌اند که محیط طبیعی انسان چگونگی اورگانیزم و خصایص نژادی و زندگی اجتماعی را تعیین می‌کند. برخی از مردم مخصوصاً آنانی که تفاوت‌های نژادی گروه‌های انسانی را مورد تأکید قرار می‌دهند، برآن‌اند که اولاً تفاوت‌های اجتماعی محصول جبری تفاوت‌های نژادی هستند، و ثانیاً مقتضیات طبیعی موجب نژادهای گوناگون انسان می‌شوند. بطلان نکته اول را در فصل پیش دریافتیم، و اکنون به نکته دوم می‌پردازیم.

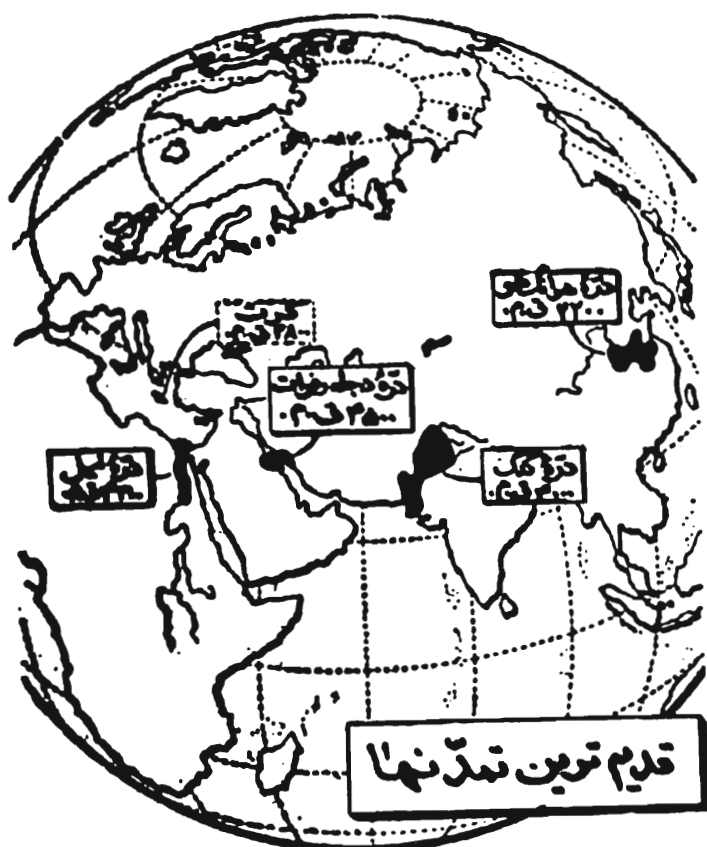
مسلماً نژادهای انسانی از تأثیر عوامل طبیعی برکنار نیستند. هر یک از گروه‌های انسانی از دیرباز به اقتضای اوضاع جغرافیایی پیرامون خود تغییراتی کرده‌اند، و بر اثر این تغییرات، توانسته‌اند با محیط جغرافیایی خود سازگار شوند و به زندگی ادامه دهند. فشردگی یا خسته‌های پوست مردم آفریقای استوایی که باعث تیرگی رنگ آنان شده است، معلول مجاهدتی است که بدن‌های آنان برای

مقاومت در برابر آفتاب استوایی مبذول داشته‌اند. تنگی سوراخ-های بینی افراد نژاد اسکیمو نتیجه طبیعی واکنشی است که به تحریک سرمای شدید قطبی، در بدن آنان پدید آمده است، زیرا تنگی منخرین سبب می‌گردد که جریان هوا به آرامی به ریه‌ها برسد و در راه خود، اندکی گرم شود.

گروهی از مردم به اتکای این گونه آگاهی‌ها گمان می‌برند که هر کس در زندگی خود، همواره با تغییرات محیط طبیعی تغییر می‌کند، و در این صورت رفتار فردی و اجتماعی انسان تابع محیط طبیعی است. تردیدی نیست که عواملی مانند سردی و گرمی و خشکی و رطوبت در زندگی روزانه انسانی مؤثرند. بسیاری از مردم مخصوصاً کشاورزان در بهار شور بیش‌تری دارند، و شهرنشینان چون به روستاها و کوهستان‌ها می‌روند، احساس آرامش می‌کنند. اما برخی از محققان به‌مبالغه می‌گیرند و سراسر زندگی اجتماعی و پیدایش و نمو و زبول تمدن‌ها را به عوامل طبیعی مخصوصاً عوامل جغرافیایی نسبت می‌دهند. می‌دانیم که جامعه‌های بزرگ قدیم مانند مصر و بین‌النهرین و چین و هند در کنار رودهای پرآبی چون نیل و دجله و فرات و هوانگ‌هو و سند پدید آمدند. این را هم می‌دانیم که کوهستان‌های سردسیر اساساً تمدن‌پرور نیستند، و نواحی گرمسیر برای پرورش تمدن مناسب‌ترند. اما آیا به اتکای اینگونه آگاهی‌ها می‌توانیم حکم کنیم که زندگی اجتماعی انسان معلول محیط طبیعی اوست، و مشخصات و تحولات هر جامعه به وسیله عوامل طبیعی تعیین می‌شوند؟

می‌توان پذیرفت که عوامل طبیعی مخصوصاً عواملی که دیر زمانی دوام آورند، در چگونگی زندگی فرد و جامعه مؤثر می‌افتند، و انسان هرچه ابتدائی‌تر باشد، بیش‌تر می‌تواند عناصر محیط طبیعی را در خود منعکس کند. جامعه‌های پیش از تاریخ به طرزی بارز داغ مختصات محیط جغرافیایی خود را برجین دارند. در اعصار گذشته در سرزمین‌های سرسبز گروه‌های انسانی خود به‌خود به

دامداری کشیده شدند و به اقتضای زندگی پرحرکت شبانی، حیاتی ساده و خشن که زمامش به دست مردان جنگی بود، به بار آوردند، در صورتی که ساکنان دره‌های پر آب کشتکاری پیش گرفتند و جامعه‌های ساکن و پیچیده روستایی و شهری را بنیاد نهادند. همچنین در جامعه‌های ابتدائی وسایل زندگی بامختصات محیط جغرافیایی آن جامعه‌ها رابطه‌ای مستقیم داشتند، چنان که مردم کوهستان‌ها در غارها سکونت گرفتند، و مردم جنگل نشین برفراز درختان خانه کردند. بر همین شیوه هر گروهی به تناسب مواد و منابعی که در پیرامون خود یافت، دست به ابزارسازی زد. مردم کوه نشین وسایل زندگی خود را از سنگ ساختند، حال آن که جنگل نشینان بیشتر از چوب سود جستند. مصریان باستان، گیاه بومی خود، بردی



پیکر ۷. ۳. آهواره‌های تمدن

(پاپی روس) را برای خط نوشتن به کار بردند، و مردم بین‌النهرین قدیم برای این منظور از گسل چسبنده رود فرات لوحه ساختند. ساکنان دیرین اروپای شمالی گوزن را که در آن نواحی فراوان بود، مورد استفاده قرار دادند، و اروپاییان جنوبی اسب را که در جنوب به آسانی به دست می‌آمد، به کار گرفتند. اسکیموهای قطب شمال با برف فراوان آن سامان، خانه بنا کردند و بومیان جزایر ساموآ (Samoa) از پوست بعضی از درختان پیرامون خود لباس بافتند.

مداخلات محیط جغرافیایی در زندگی انسان سبب شده‌اند که برخی از محققان در اهمیت عامل جغرافیایی مبالغه ورزند و زندگی انسانی را معلول مقتضیات جغرافیایی دانند. مثلاً هان‌تینگ تون در کتاب خود به نام اقلیم و تمدن<sup>۱</sup> برای نمایش بستگی جامعه انسانی به محیط جغرافیایی، دو نقشه جالب توجه به‌هم‌عرضه داشته است. یکی از این دو نقشه نشان می‌دهد که در برخی از نواحی معتدل نیمکره شمالی اقوامی به‌سر می‌برند که از لحاظ تندرستی و نیرومندی بر اقوام دیگر برتری دارند؛ و به وسیله نقشه دیگر آگاه می‌شویم که جامعه‌های بزرگ انسانی در همین نواحی معتدل پدید آمده‌اند.

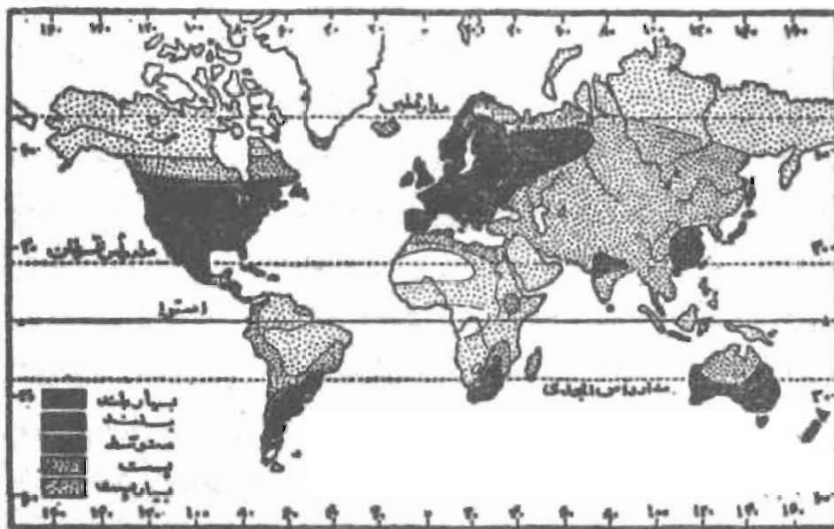
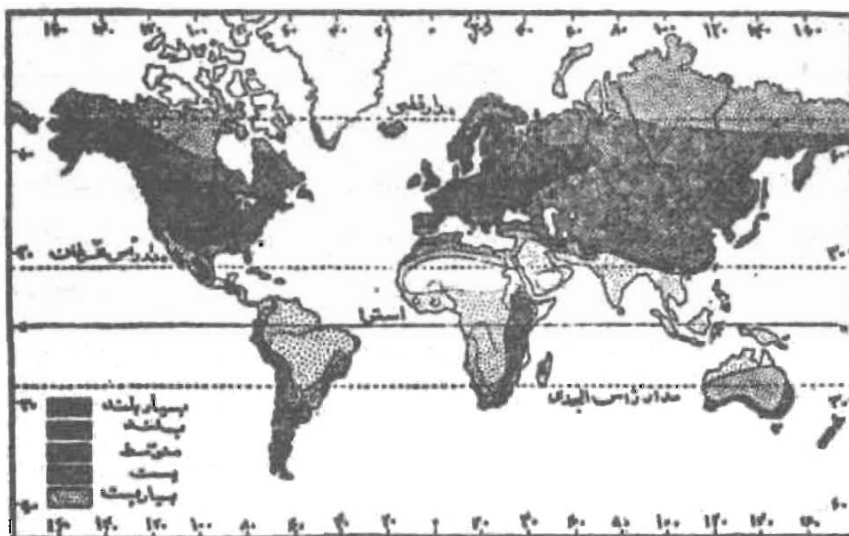
## II. نادرستی جغرافیاگرایی

جغرافیاگرایی (geographism) یعنی تبیین زندگی انسانی با عوامل جغرافیایی از لحاظ علمی درست نیست. با وجود کوششی که امثال هان‌تینگ تون برای مربوط دانستن محیط جغرافیایی و زندگی انسان مبذول داشته‌اند، با اندکی دقت می‌توان نادرستی این نظر را دریافت.

---

1. Ellsworth Huntington: *Climate and Civilization*, New Haven, 1924, P. 295.

پیکر ۸. نقشه‌های هان‌لینگ‌تون



چه بسا که در منطقه جغرافیایی یگانه‌ای دو یا چند قوم یا نژاد مختلف زیست می‌کنند. مثلاً در سرزمین نروژ هم به افراد کوتاه و نسبتاً تیره رنگ لب (Lapp) برمی‌خوریم و هم با افراد بلند بالا و روشن پوست نورس (Norse) روبرو می‌شویم. بسیاری از نواحی متمدن کنونی مانند سوئد و نروژ و دانمارک در دوره‌های پیشین متمدن نبودند، در صورتی که آب و هوای آنها از دیرباز

ثابت مانده است. در میان مردم ابتدائی کتونی به اقوامی برمی خوریم که از لحاظ منابع و موادی که برای تعالی جامعه لازم اند، غنی هستند، و با این وصف از آنها سودی نمی جویند، چنان که قوم اونا (Ona) که در نواحی سردسیر آمریکای جنوبی به سر می برد، برخلاف قوم اسکیمو، برای خود پوشاک و پناهگاه نمی سازد، حال آن که بیش از اسکیموها به منابع و مواد لازم برای ساختن خانه و جامه دسترس دارد. از اینها گذشته بسیاری از اقوامی که در ناحیه جغرافیایی یگانه‌ای زیست می کنند، زندگی یکسانی ندارند. دو قوم سرخ پوست هوپی (Hopi) و ناواهو (Navaho) که در جنوب غربی ایالات متحد آمریکا ساکن اند، از حیث زندگی اجتماعی متفاوت اند. مثلاً سرخ پوستان هوپی کشاورزند و در خانه‌های بلند چند آشکویی به سر می برند، در حالی که سرخ پوستان ناواهو به شبانی عمر می گذارند و در کلبه‌های يك آشکویی پست زندگی می کنند. همچنین برخلاف پندار کسانی که زندگی انسانی را وابسته آب و هوای معتدل می دانند، برخی از جامعه‌های معتبر در مناطق نامعتدل به بار آمده‌اند. قوم مایا (Maya) از این زمره است. این قوم توانست در اقلیم استوایی آمریکای مرکزی تمدن گرانمایه‌ای که به تمدن مصر باستان شباهت فراوان داشت، به وجود آورد، برای خود هرم‌هایی عظیم بسازد، گاه شماری دقیقی ترتیب دهد و بر مفهوم صفر و برخی دیگر از مفاهیم انتزاعی که حتی بر یونانیان و رومیان کهن مجهول بودند، دست یابد.

ساختمان بدن انسانی چنان است که انسان می تواند کمابیش با تحولات محیط طبیعی سازگار گردد. در برخی از نواحی زمین مانند سویس و کوهستان‌های آمریکای مرکزی، یود که مایه اصلی غده تیروئید است و کاهش آن باعث بیماری غمباد (گواتر) می شود، کمیاب است. با این وصف، قرن‌هاست که مردم این نواحی مانند مردم نواحی یودخیز به سلامت زندگی می کند.



### III. تسلط جامعه بر محیط طبیعی

به راستی باید گفت که محیط طبیعی نیروهای خود را به گروه‌های انسانی عرضه می‌کند، ولی هر گروه موافق مقتضیات خویش، بخشی از آن نیروها را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. باستان‌شناس نام‌دار انگلیسی، گوردون چایلد در آثار فراوان خود، اقتدار عظیم عوامل اجتماعی را نشان داده است. مخصوصاً در دو کتاب معروف انسان خود را می‌آفریند<sup>۱</sup> و در تاریخ چه روی داد<sup>۲</sup> می‌رساند که جامعه انسانی نه تنها امکانات طبیعی اعضای خود را در قوالب معینی می‌ریزد و به آنان تشخص می‌بخشد، بلکه محیط طبیعی را هم به صورتی که موافق وضع خود باشد، درمی‌آورد. از این رو طبیعتی که گروه‌های انسانی را احاطه کرده است، طبیعت پاک و دست‌نخورده نیست، طبیعتی است که کم‌ابیش رنگی انسانی به‌خود گرفته است، طبیعتی است اجتماعی یا انسانی. ما امروز به اقتضای نیازمندی‌های اجتماعی خود، جنگل‌های ناسودمند را برمی‌چینیم، کوه‌های مزاحم را با خاک یکسان می‌سازیم، مسیر رودهای سرکش را می‌گردانیم، باتلاق‌ها و دریاچه‌های آسیب‌رسان را خشک می‌کنیم، تاریکی و سردی و گرمی و میغ و مه را از میان برمی‌داریم، سرزمین‌های پراکنده و دورافتاده زمین را بارها و وسایل ارتباطی خودیگانگی می‌بخشیم و جنگل و دریاچه و باران مصنوعی به وجود می‌آوریم. همه این‌ها مداخلاتی هستند که جامعه‌های انسانی در محیط طبیعی می‌کنند - مداخلاتی که در همه جا حتی در نواحی استوایی و قطبی انسان را از زنجیرهای طبیعت می‌رهانند و به آزادی و کامیابی می‌رسانند. برای فهم این نکته کافی است که به تغییرات دایمی جغرافیای جوامع متمدن توجه کنیم.

1. V. Gordon Childe: *Man Makes Himself*, 1940.

2. —————: *What Happened in History*, 1942.

البته عوامل طبیعی در فعالیتهای اورگانیک انسانی مثلا دم زدن و فشارخون و ترشح غدهها تغییراتی پدید می آورند و حتی آنها را دچار اختلال می کنند. ولی معمولا گروههای انسانی برای نفی عوامل نامناسب طبیعت راههایی می یابند، چنان که در سالهای اخیر در بسیاری از شهرها برای جبران کمبود یود طبیعی، مقداری یود در آب آشامیدنی حل می کنند یا بانمک طعام می آمیزند. همچنین جامعهها با وسایلی مانند لباس، بدن را در مقابل ترکاز سرما و گرما و عوامل طبیعی دیگر مجهز می کنند.

گروههای انسانی همچنان که با تقویت بدن، از قدرت عوامل طبیعی می کاهند، با مداخله در محیط طبیعی و انسانی گردانیدن (humanization) طبیعت، مزاحمتهای عوامل طبیعی را فرو می نشاند. انسان متمدن به قدری بر محیط طبیعی خود مسلط شده است که دیگر تحولات طبیعی از قبیل شب و روز و توالی فصول در زندگی او تأثیر مهمی نمی گذارند. جامعه است که همه وجوه زندگی انسانی و حتی چگونگی ودانیه تأثیر عوامل طبیعی را تعیین می کند. جامعه است که علی رغم نیروهای محیط طبیعی، شخص را به فعالیت های مطلوب معینی برمی انگیزد و فعالیت های انسانی را از یوغ عوامل طبیعی آزاد می گرداند. طرز کار یک کارگر صنعتی یا تولید اقتصادی یک شهر متمدن وابسته کاهش یا افزایش سرما و گرما و باد و باران نیست. عواملی که جریان کار انسانی را تند یا کند می گردانند و تولید جامعه را بالا و پایین می برند، عوامل اجتماعی هستند - از عرضه و تقاضا و رقابت تا اختلاف طبقاتی و بحران اقتصادی و جنگ. آب و هوا برخلاف مشهور، نمی تواند شیوه زندگی انسان را معین کند. مثلا آب و هوای استوایی به خودی خود تأثیر معینی در فکر و عمل انسان نمی گذارد، بلکه موافق مقتضیات زندگی اجتماعی، نتایج متفاوتی پدید می آورد: گاهی بر فعالیت انسان می افزاید، گاهی از حدت آن می کاهد و گاهی اصلا تغییری در آن نمی دهد.

باید پذیرفت که عوامل طبیعی در فعالیتهای انسانی تأثیری

عمیق ندارند و نمی‌توانند مبین زندگی فردی و اجتماعی یا رفتار بدنی و روانی انسان شوند، و بنابراین محیط طبیعی در عرصه زندگی اجتماعی عاملی قاطع و تعیین‌کننده نیست، بلکه خود زیر سلطه جامعه قرار دارد.



## نتیجه

۱. «محیط طبیعی» در خصایص نژادی مؤثر است.
۲. محیط طبیعی در چگونگی فعالیت اورگانسیم دخالت دارد.
۳. محیط طبیعی در جامعه‌ها مخصوصاً جامعه‌های ابتدائی تأثیر می‌کند.
۴. ولی هیچ‌یک از این تأثیرات عمیق نیستند، و از این رو «جغرافیا گرای» یعنی تبیین امور با مقولات محیط طبیعی نادرست است.
۵. جامعه با وجود بستگی‌های خود به محیط طبیعی، از آن مستقل است.
۶. جامعه بر محیط طبیعی تسلط دارد، و تسلط آن دم افزون است.

## فصل پنجم

# جامعه و فرهنگ آن

---

در دو فصل گذشته دیده‌ایم که اورگانیزم و محیط طبیعی انسان با وجود قدرت پر دامنه خود، در حوزه زندگی انسانی عواملی تعیین کننده و قاطع نیستند و نمی‌توانند از عهده تبیین رفتار انسان بر آیند. اورگانیزم زمینه همه افعال فردی و اجتماعی انسان است، اما تعیین کننده آن‌ها نیست. محیط طبیعی انسان را از هر سو احاطه کرده است، ولی زاینده رفتار او محسوب نمی‌شود. حال که اورگانیزم و محیط طبیعی از تبیین رفتار انسانی کوتاه آمدند، ناگزیر از آنیم که برای باز نمودن رفتار انسانی به محیط اجتماعی انسان یعنی جامعه، یعنی روابطی که بین انسان‌ها به وجود آمده‌اند، رجوع کنیم.

### I. ظهور انسان ابزار ساز و سخن‌ور

چنان که به تفصیل در کتاب‌های مربوط به تکامل طبیعی آمده است، جانوری که انسان از او برخاست، جانوری درخت‌دزی بود، و فقط گاه گاهی از درختان فرود می‌آمد و پا به خاک می‌نهاد.

در جریان یخ‌بندانها بر اثر امواج سرما، بسیاری از جنگل‌ها خشکیدند و جانوران بسیار یا از میان رفتند یا به نواحی گرمسیر شتافتند. ولی آن جانور درخت‌زی چون کمابیش با زندگی روی زمین خو گرفته بود، توانست پس از خشکیدن درختان، روی خاک به سر برد و باریشه‌های خوراکی تغذیه کند. ضرورت زندگی او را بر آن داشت که تنها بر دوپا راه رود و دست‌ها را برای تحصیل غذا یا دفاع به کار برد. پس تدریجاً قامتش راست و انگشتان دست‌هایش دقیق و سلسله اعصابش پیچیده شد، و در نتیجه، قدرت ابزارسازی یافت. ناتوانی او و دشواری ابزارسازی و کارهای حیاتی دیگر از آغاز او را به همکاری و زندگی گروهی کشانید، و ضرورت همکاری، او را به جست‌وجوی وسیله‌ای برای هماهنگ کردن فعالیت‌های گروهی برانگیخت، و بر اثر آن، زبان-نخست زبان حرکتی (gesture language) و سپس زبان صوتی-فراهم آمد.

بدیهی است که این تطورات عظیم در ظرف چند دهه یا سده روی نداد. ده‌ها هزار سال گذشت تا حیوان درخت‌زی نخستین تکامل کرد و چیزی انسان-گونه (near-man) شد.

ابزارسازی و سخن‌وری مناسبات انسان‌ها و نیز قدرت تفکر را بسط دادند. به برکت ابزارسازی بود که قسمت بزرگی از دسترنج هر نسلی به صورت ابزار به نسل بعد انتقال یافت و در جریان این انتقال، افزایش پذیرفت. تکلم نیز باعث شد که اولاً تفکر انتزاعی انسانی میسر شود، و ثانیاً هر نسلی بتواند آموخته‌های خود را به نسل بعد منتقل کند. چون دستگاه عصبی انسان بسیار پیچیده است و نیز چون دوره بستگی کودک به مادر-که نخستین و مهم‌ترین دوره یادگیری است، بسیار دراز است - کودک انسانی مرتبه‌ها پیش از بچه سایر حیوانات از ممنوعان خود می‌آموزد و به وسیله آموخته‌های خود، بردشواری‌های زندگی غالب، می‌آید. تجربه‌نشان داده است که یادگیری در زندگی حیوانات عالی، مقامی والا دارد. مثلاً معلوم شده است که بچه‌گر به اگر پیش از چهار

ماهگی طرزشکار موش را ببیند و بیاموزد، بعداً صیادی ماهرمی شود و بیش از گربه‌های آموزش نیافته موش می‌گیرد. فیل واسب و سنگ و برخی از میمون‌ها نیز قدرت یادگیری دارند. ولی هیچ جانوری از این حیث به گرد انسان نمی‌رسد.

انسان چهار امتیاز دارد: گروه‌جوست، ابزار می‌سازد، سخن می‌گوید و می‌اندیشد. از این‌رو او را انسان جامعه‌زی (homo Politicus) و انسان ابزار ساز (homo faber) و انسان سخن‌ور (homo loquax) و انسان اندیشه‌ورز (homo sapiens) نامیده‌اند.

چنان‌که گفته شد، انسان‌ها به وسیله زبان و ابزارها به یکدیگر پیوند می‌خورند. بر این سخن باید افزود که از این پیوند، گروه (group) و جامعه (society) پدید آمدند. گروه واحدی است مرکب از دو یا چند تن که بایکدیگر ارتباط دارند، و جامعه گروه وسیع و پردوامی است مرکب از کثیری مرد وزن و کودک که وجوه اشتراك فراوانی دارند و برای بقا و استمرار خود همکاری می‌کنند و سازمان‌های متعدد به وجود می‌آورند. جامعه با آن‌که وابسته افراد است، چیزی است غیر از افراد خود. جامعه نتیجه روابطی است که بین افراد برقرار می‌شوند. هیچ‌یک از افراد، جامعه را خلق نمی‌کنند. جامعه از روابط بین افراد پدید می‌آید. جامعه یا شبکه روابط انسانی بر اثر جبر زندگی انسانی فراهم می‌آید و چون فراهم آمد، ضرورتاً به عنوان عاملی مستقل، در همه اعضای خود مؤثر می‌افتد و همه را تغییر می‌دهد. جامعه حاصل جمع عددی افراد نیست، بلکه واحدی است با کیفیتی مستقل، کلی است متمایز از اجزای خود. وجود کمی آن ناشی از وجود افراد است، ولی وجود کیفی آن از افراد استقلال دارد.

از این‌جاست که جامعه بخشی از محیط طبیعی نیست، و قوانین جغرافیایی از عهده تبیین آن بر نمی‌آیند. از این‌جاست که جامعه معلول اورگانیزم نیست و با قوانین عالم اورگانیک تبیین

نمی‌شود. جامعه - چه کوچک، چه بزرگ - دارای کیفیات مستقل و قوانین مخصوص است. شناخت آن با شناخت محیط جغرافیایی یا شناخت اورگانیزم انسانی میسر نمی‌شود. برای شناخت آن باید در تحولات خود آن تأمل کرد، نظامات خود آن را دریافت و به قوانین خود آن پی برد. محیط جغرافیایی و اورگانیزم انسانی در زندگی جامعه دخیل‌اند، ولی سیر جامعه تابع حرکاتی است که از ذات آن برمی‌خیزند. طبیعت سد راه جامعه می‌شود، اما جامعه به راه خود می‌رود. افراد زاده می‌شوند و می‌میرند، ولی جامعه همچنان ادامه می‌یابد. عناصر کمی جامعه همواره تغییر می‌کنند، ولی کیفیت جامعه به این آسانی‌ها تغییر نمی‌پذیرد.

## II. فرهنگ جامعه

جامعه به وسیله میراث اجتماعی (social heritage) یا میراث فرهنگی (cultural heritage) یا فرهنگ (culture) خود به اورگانیزم‌های انسانی نظام می‌بخشد و افراد را به رنگ خود درمی‌آورد و ناگزیر از رفتارهایی معین می‌کند. از این رو با وجود آمد و رفت نسل‌ها، فرهنگ جامعه برقرار می‌ماند، و استمرار جامعه حفظ می‌شود. کلمه فرهنگ معنی بسیار وسیعی دارد. تایلر (Tylor) فرهنگ را در معنی دانش و عقاید و هنرها و اخلاق و رسوم و سایر یافته‌های اجتماعی انسان به کار برد.<sup>۱</sup> اما در عصر ما فرهنگ بر ابزارها و رسوم و معتقدات و علوم و هنرها و سازمان‌های اجتماعی دلالت می‌کند. انسان به وسیله فرهنگ جامعه خود، موجودی اجتماعی می‌گردد، با مردم پیرامون خود از هزاران جهت هماهنگی می‌یابد و از مردم جامعه‌های دیگر از صدها جهت متفاوت می‌شود.

1. E. B. Tylor: *Primitive Culture*, New York, 7th ed., 1924, P.1.

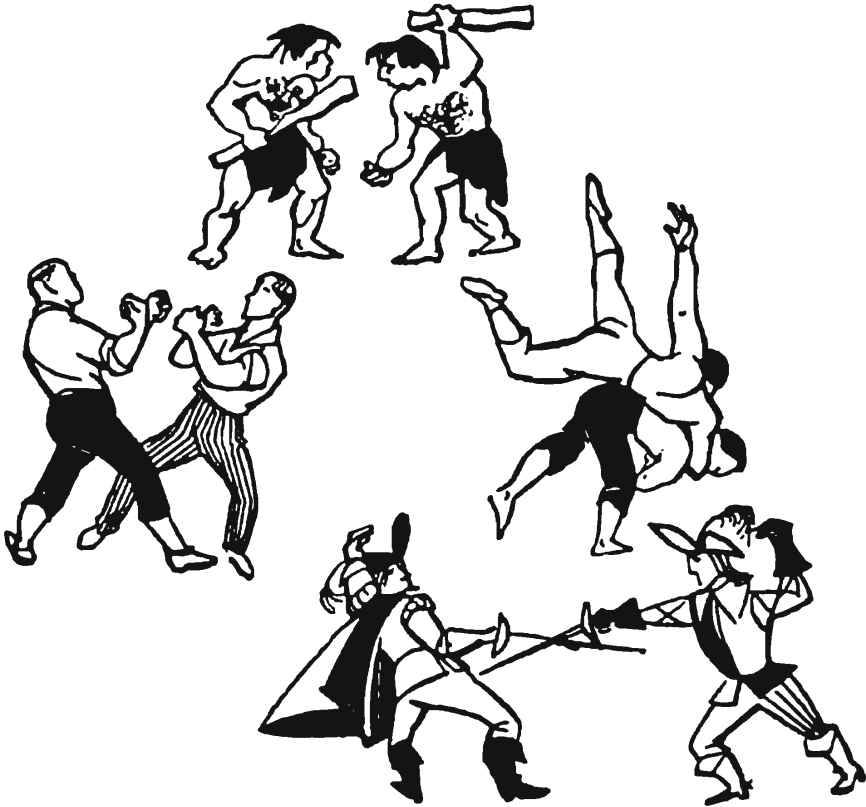


بر اثر بسط میراث فرهنگی جامعه است که تکامل جامعه ممکن می‌شود و انسان از سایر حیوانات ممتاز می‌گردد. حیوانات عالی و از آن جمله انسان همکاری و تقلید و جنگ می‌کنند و در ضمن این فعالیت‌ها راه و رسم زندگی را می‌آموزند. ولی حیوانات غیر انسانی این‌گونه فعالیت‌ها را به اقتضای غرایز خود صورت می‌دهند. انسان از فرهنگ خود الهام می‌گیرد و عمل می‌کند. فرهنگ منحصر به انسان است. حیوانات نه ابزار می‌سازند، نه قدرت یادگیری فراوان دارند، و نه می‌توانند آموخته‌های خود را به نسل بعد منتقل کنند. در نتیجه از میراث اجتماعی یا فرهنگ محروم‌اند.

فرهنگ مبین رفتار انسانی و فراز و نشیب‌های زندگی اجتماعی است. ولی زندگی حیوانی با وراثت اورگانیک تبیین می‌شود. حیوانات غیر انسانی از طریق بدن خود، از نسل‌های پیش ارث می‌برند، و انسان به وساطت فرهنگ از مرده‌ریگ اسلاف خود نصیب می‌برد. میراث حیوانی میراثی بدنی است، و میراث انسانی میراثی اجتماعی است. میراث بدنی به دشواری افزایش می‌یابد، ولی میراث اجتماعی همواره در کار دگرگونی و گسترش است. هر یک از انواع حیوانی رفتاری کمابیش ثابت دارند، ولی رفتار نوع انسان هیچ‌گاه یکسان نیست. مثلاً هر یک از انواع حیوانی در مواردی معین و به صورتی مشخص می‌جنگند، اما رفتار جنگی انسانی نه عمومیت دارد و نه یکسان است. در فرهنگ برخی از جامعه‌ها مانند جامعه آمریکاییان کوای کر (Quaker) و سرخ‌پوستان زونی (Zuni) و اسکیموها، جنگجویی رواجی ندارد، حال آن‌که سرخ‌پوستان کرو (Crow) مانند رومیان باستان برای جنگیدن زندگی می‌کنند.

گفته‌اند که فرهنگ‌های جامعه‌های گوناگون وجوه مشترکی دارند، و این وجوه مشترك از طبع انسانی تراوش می‌کنند. بی‌گمان جامعه‌های متفاوت در کارهایی از قبیل ابزارسازی و دادوستد و

## پیکر ۹. تفاوت‌های فرهنگی



زدخورد در فرهنگ آداب و شیوه‌هایی خاص دارد.

همکاری و زناشویی و مهمان‌نوازی و آشپزی و زمان‌سنجی و آرایش و معاشرت و رقص و هنر آفرینی و افسانه‌سازی و جادوگری و بازی و آموزش و پرورش و پاداش‌دادن و کیفر بخشیدن اشتراك دارند. اما باید گفت که این وجوه مشترك بسیار کلی‌اند، و محتوا و مفهوم آن‌ها نزد صاحبان فرهنگ‌های متفاوت یکسان نیستند. از این گذشته وجوه مشتركی که در فرهنگ‌جامعه‌های متفاوت موجودند از طبع انسانی نمی‌تراوند، بلکه همانندی جامعه‌ها موجود وجوه مشترك می‌شوند. مثلاً خوی اجتماعی انسان‌ها زاده فطرت مشترك انسانی نیست، زاده روابطی است که الزاماً انسان‌ها را به يك ديگر پیوند می‌دهند.

فرهنگ‌های ما نه از «طبع تغییر ناپذیر انسانی» سرچشمه گرفته‌اند و نه از محیط طبیعی زاییده‌اند. این جامعه‌های ما هستند

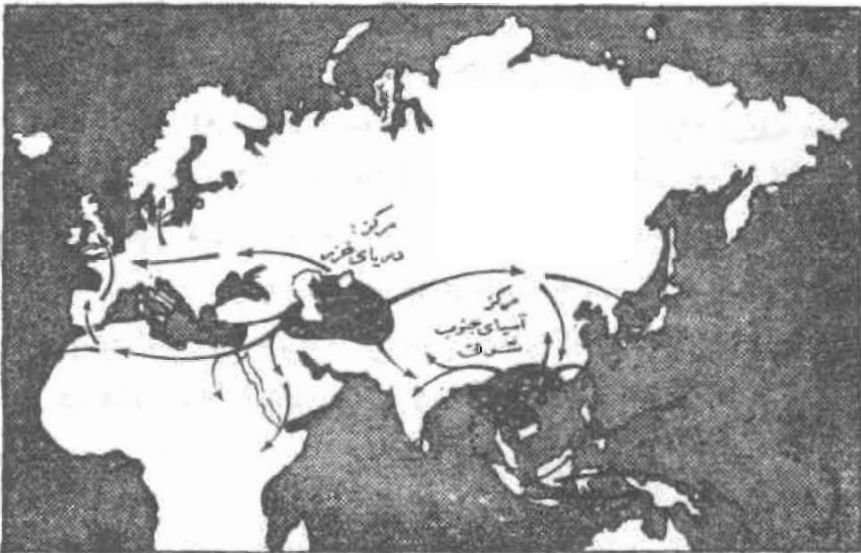
که به ما طبعی اجتماعی و تغییر پذیر بخشیده‌اند و محیط طبیعی و اورگانیزم را به زیر سلطه ما آورده‌اند. ما می‌توانیم با هر نوع سرزمین و آب و هوایی بسازیم، ولی خرس قطبی قادر به تحمل گرمای نواحی استوایی نیست و فیل آفریقایی در نواحی قطبی از پای در می‌آید. انسان تغذیه را کاری تفتنی می‌گرداند، به صرف مواد غیرلازم و حتی زیان بخشی مانند الکل می‌پردازد، اما حیوان همیشه غذای مورد حاجت خود را می‌جوید و به قدر اشتها می‌خورد.

فرهنگ عصاره زندگی اجتماعی است و در تمام افکار و امیال و الفاظ و فعالیت‌های ما منعکس می‌شود. از این رو انطباق طبیعی (natural adaptation) که شرط اصلی زندگی حیوانی است، در عالم انسانی اهمیت خود را از دست می‌دهد. مقتضیات محیط طبیعی جبراً اورگانیزم‌های حیوانی را دگرگون می‌کنند، و این دگرگونی باعث انطباق آن‌ها بر طبیعت می‌شود. ولی انسان به اتکالی فرهنگ خود، از یوغ طبیعت می‌رهد و به جای آن که در مقابل تحریکات محیط طبیعی، دستخوش تغییرات اورگانیک شود، طبیعت را موافق حال خود، تغییر می‌دهد. آنچه برای انسان ضرورت دارد، سازگاری اجتماعی (social adjustment) است، به این معنی که باید با عمد و وقوف، رفتار خود را با فرهنگ جامعه سازگار کند. انسانی که با فرهنگ جامعه خود سازگار باشد، به سهولت زندگی خواهد کرد، و جامعه‌ای که از سازگاری بهره‌ور گردد، همواره از انطباق خود بر طبیعت بی‌نیازتر خواهد شد.

### III. فرهنگ شناسی

فرهنگ‌های زمین بسیار گوناگون‌اند، و شناخت آن‌ها کاری است دشوار. نخستین فرهنگ‌ها در آغاز دوره پارینه سنگی (Paleolithic) یعنی در حدود پانصد هزار سال پیش به وجود

آمدند. در دوره نوسنگی (Neolithic) که انسان آغاز کشاورزی کرد، فرهنگها در همه جا مخصوصاً در نواحی بار خیز منطقه خزر و آسیای جنوب شرقی سخت تکامل کردند و به سرزمینهای دور دست رسیدند و از آن پس همواره دامنه و پیچیدگی و گوناگونی بیش تری یافتند و با سرعتی روز افزون پخش شدند.<sup>۱</sup> از میان فرهنگهای جامعههای متعدد انسانی، آنهایی که از شرایط مناسبی برخوردار بوده اند، همواره گسترش یافته و از مراحل چندی گذشته اند. از این رو می توان گفت که فرهنگهای انسانی بر روی هم مسیری تکاملی داشته اند. جامعه شناسان و مردم شناسان و تاریخ شناسان با آن که در تبیین جریان تکامل فرهنگها دقیقاً همدستان نیستند، در طبقه بندی مراحل تکامل فرهنگی کمابیش يك زبان اند و چنان که پس از این خواهیم دید، از توالی فرهنگهای دوره گرد آوری خوراك (food-gathering) و دوره تولید خوراك (food-production) و دوره تولید ماشینی



پیکر ۱۰. ظهور و سیر فرهنگ در دوره نوسنگی

1. C. S. Coon: *The Story of Man*, New York, 1954, P. 120.

(mechanical production) دم می‌زنند.  
 اجمالا می‌توان گفت که تکامل فرهنگ در هزاره‌های نخستین  
 همانند تکامل طبیعی، بسیار کند بود، و اسی در هزاره‌های اخیر  
 سرعت گرفت، و در پرتو آن ابداعات انسانی روزافزون شد.  
 اگر تمام دوره پانصد هزار ساله تکامل انسان را دوازده  
 ساعت بینگاریم، جدول زیرین به‌دست خواهد آمد:  
 نیم شب: عصر انسان میمونی.  
 یازده صبح: عصر انسان نئاندرتال (Neanderthal).  
 یازده و چهل دقیقه: عصر انسان کرومان یون (Cro-Magnon).  
 یازده و پنجاه و هفت دقیقه: دوره طلایی یونان.  
 یازده و پنجاه و نه دقیقه و نیم: آغاز علوم جدید.

برای شناخت هر جامعه یا دوره شناخت فرهنگ آن جامعه  
 یا دوره ضرورت دارد. بدون فرهنگ‌شناسی (culturology)  
 به‌هیچ روی نمی‌توان تطورات جامعه‌ها را تبیین کرد. بدین سبب  
 محققان علوم اجتماعی مخصوصاً مردم‌شناسان کوشیده‌اند که  
 برای تجزیه و تبیین فرهنگ‌ها شیوه‌ها و مقوله‌های نتیجه‌بخشی  
 ابتکار کنند. با این شیوه‌ها و مقوله‌ها شناختن فرهنگ‌های جامعه-  
 های ابتدائی موجود کار دشواری نیست، ولی شناختن فرهنگ‌های  
 جامعه‌های ابتدائی فراموش شده نسبتاً دشوار است.  
 از لحاظ فرهنگ‌شناسی، فرهنگ هر جامعه دو جنبه متمایز  
 دارد: مادی و غیر مادی.

فرهنگ مادی (material culture) شامل وسایلی است که  
 به‌دست اعضای پیشین جامعه ساخته شده و برای اعضای حاضر  
 به ارث مانده‌اند. فرهنگ غیر مادی (non-material culture) یا  
 فرهنگ مجرد (immaterial culture) یا فرهنگ معنوی  
 (spiritual culture) شامل رسوم و معتقدات و علوم و هنرهای  
 است که عمداً به‌وسیله زبان و خط فراگرفته می‌شوند.

## پیکر ۱۱. زمان پیدایش عوامل مهم زندگی اجتماعی

صخره‌های سنگی ۰۲۰۵۰۰	صخره‌های ۰۳۰۰۰	صخره‌های ۰۲۰۰۰	صخره‌های ۰۳۰۰۰	صخره‌های ۰۳۰۰۰	صخره‌های ۰۳۰۰۰	صخره‌های ۰۳۰۰۰
						آتش
						ابزارهای سنگی
						دسته چوبی
						ابزارهای استخوان
						پیکرنگاری و کهنه کاری
						ظهور دین
						ابزارهای سنگی مسطح
						تبر و کمان
						سفالگری
						رزم کردن سنگ
						رزم کردن گاو
						رزم کردن اسب
						بانگ
						پهل
						خیش
						سی
						آب
						مخترع
						خط
						گاه شماری
						فلزگردازی
						چاپ
						اسلحه آتشی
						شیشه
						منولاد
						نوردی برست
						علم طبیعی
						ماشین بخار
						وسایل ارتباطی بی سیم
						موتور احتراق داخلی
						موتور صنعتی
						لاصق رادیو

در این جدول افزایش دم افزون ابداعات به خوبی ملاحظه می شود.

اما هم فرهنگ مادی و هم فرهنگ غیرمادی مشتمل بر اجزای بی شماری هستند که هر یک مستقل کار کرد (function) معینی صورت می دهند. از کار کرد یک مداد یا یک کارد یا یک کلاه یا یک اتومبیل تا کار کرد یک فکر یا یک کلمه یا یک قصه. چون هر یک از اجزای فرهنگ به منزله وجوه اختصاصی فرهنگ هستند، می توان آنها را ویژگی های فرهنگی (culture traits) خواند. معمولا تعدادی از ویژگی های فرهنگی گرد می آیند و یک واحد پیچیده تر به نام مجموعه فرهنگی (culture complex) به وجود می آورند. صنایع ماشینی و فردگرایی (individualism) و

يك زنی (monogamy) در شمار مجموعه های فرهنگی مغرب زمین هستند.

اما فرهنگ با آن که از ویژگی های بسیار گوناگون ترکیب شده است، باز فاقد وحدت نیست. فرهنگ همانند جامعه ای که از فرهنگ بهره برداری می کند، پاسخ گوی نیازهای گوناگون انسانی است، و همچنان که نیازهای انسانی با يك دیگر ارتباط و تناسب دارند، فرهنگ و جامعه نیز در عین کثرت، از وحدت برخوردارند. اجزای هر فرهنگ موافق ترتیب یا هیئت یا پیکر-بندی (configuration) معین، به يك دیگر پیوسته اند، و انتظامی میان آنها برقرار است. این انتظام که در همه مجموعه های مختلف فرهنگ منعکس می شود، مدل فرهنگی (culture model) یا انگاره فرهنگی (culture pattern) نام گرفته است.

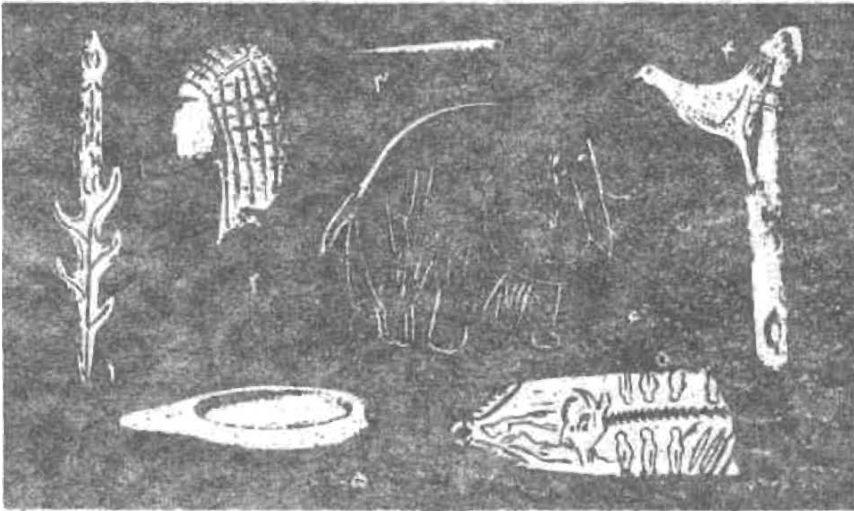
به این شیوه هر فرهنگی مدل ها یا انگاره های معین دارد و به وسیله آنها از فرهنگ های جوامع و ادوار دیگر باز شناخته می شود. انگاره های فرهنگی ایجاب می کنند که فرهنگ دارای وحدت باشد و حوزه فرهنگی (culture area) مشخصی به وجود آورد.

اگر فجایع طبیعی یا اجتماعی عظیم پیش نیابند، فرهنگ پیوسته گسترش می یابد و پیچیده می گردد. حوادث خطیری که فرهنگ را متزلزل می کنند، معمولاً باعث از هم گسستن مجموعه های فرهنگی و دگرگونی انگاره فرهنگی می شوند، ولی به ویژگی های فرهنگی آسیب نمی رسانند. بسیاری از محققان به فرهنگ های پیچیده جامعه های شهری، تمدن (civilization) می گویند.

مردم شناسان و جامعه شناسان و تاریخ شناسان مجاهدت ورزیده اند تا با شیوه ها و مقولات خاص فرهنگ شناسی و از روی ابزارهایی که از جامعه های پیشین مانده اند، به فرهنگ آنها پی ببرند. چون ابزار سازی مهم ترین و حیاتی ترین فعالیت انسانی

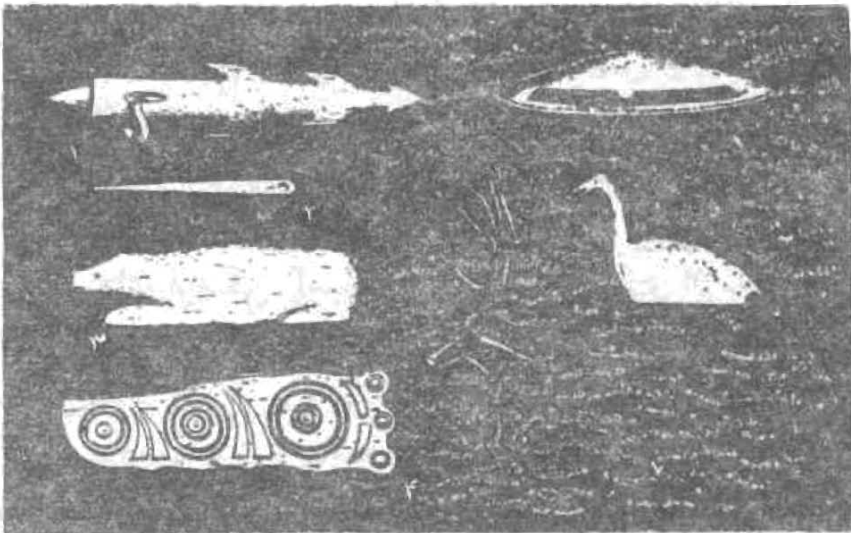
است، می‌توان پذیرفت که انسان در هر دوره حداکثر تلاش را برای بهبود ابزارهای خود مبذول داشته، و از این رو همه امکانات

پیکر ۱۲. دست-ساخت‌های انسان‌های کرومان یون



۱. زوبین خاردار ۲. کندیس زن ۳. سوزن استخوانی ۴. زوبین افکن  
۵. چراغ سنگی ۶. پیکر ماموت ۷. حکاکی بر استخوان

پیکر ۱۳. دست-ساخت‌های اسکیموها



۱. زوبین خاردار ۲. سوزن ۳. کندیس خرس ۴. حکاکی بر چوب  
۵. چراغ ۶. کندیس پرنده ۷. پیکر گوزن



فرهنگ او در ابزار سازی انعکاس یافته‌اند. بنا براین باید ابزارهای هر دوره را روشن‌ترین نمودارهای فرهنگ آن دوره شمرد، و فرهنگ‌ها را از روی تکامل ابزار سازی آنها سنجید و مقایسه کرد. مثالی می‌آوریم: اکثر ابزارهایی که از انسان کرومان یون مانده‌اند، شباهت تامی به ابزارهای قبایل اسکیمو دارند، و به‌طوری که از پیکرهای ۱۲ و ۱۳ برمی‌آید، فرهنگ مادی انسان‌های کرومان یون سخت به فرهنگ مادی اسکیموها می‌ماند. پس می‌توان حکم کرد که فرهنگ‌های غیر مادی آنها هم کمابیش یکسان بوده‌اند، و بنا براین شناخت فرهنگ اسکیموها وسیله شناخت فرهنگ انسان کرومان یون است. شناخت مستقیم مجموعه‌های فرهنگی انسان‌های کرومان یون ابدأ میسر نیست، زیرا این انسان‌ها در دوره میانه سنگی (Mesolithic) یعنی در فاصله دو دوره پارینه سنگی و نو سنگی می‌زیسته‌اند و پنجاه تا ده هزار سال با ما فاصله دارند. شناخت آنان فقط به‌طور غیر مستقیم میسر است. در این صورت آشکار می‌شود که بررسی جامعه‌های ابتدائی موجود که تعداد آنها از چند صد درمی‌گذرد، از جهات بسیار فایده‌ و لزوم دارد.

برای آن که از تجزیه و تبیین فرهنگ يك جامعه ابتدائی نمونه‌ای به‌دست دهیم، اختصاراً از فرهنگ اسکیموها یاد می‌کنیم.

#### IV. فرهنگ اسکیموها

اسکیموها قوم ابتدائی دور مانده‌ای هستند که در سرزمین‌های پهناور قطب شمال پراکنده‌اند. اینان به اقتضای محیط خود فرهنگ ساده ولی کارآمدی به‌بار آورده‌اند. این فرهنگ با آن که در طی هزاران سال تغییر قابل‌ی نکرده است، برای رفع نیازمندی‌های اسکیموها کافی است. مختصات مادی و غیر مادی فرهنگ اسکیموها چنین‌اند:

فرهنگ مادی: اسکیموها با پوست جانوران برای خود جامه و کفش و زورق و سورتمه می‌سازند و جامه خود را بانقش و نگار می‌آرایند و زینت افزارهای ساده‌ای فراهم می‌آورند. با برف کلبه‌هایی محکم و آسایش بخش بنا می‌کنند و برای دخول نور، پنجره‌هایی که با قطعات یخ پوشیده می‌شوند در دیوارهای کلبه ترتیب می‌دهند و برای جلوگیری از ذوب بدنه، آن را به وسیله پوست جانوران عایق پوش می‌کنند. سقف کلبه به شکل گنبد است، و گفتمنی است که بنای گنبد دشواری فراوان دارد و حتی رومیان باستان از ساختن آن عاجز بودند. مهارت اسکیموها در کلبه‌سازی به پایه‌ای است که يك فرد به تنهایی در ظرف ساعاتی معدود برای خانواده خود کلبه‌ای برپا می‌دارد.

اسکیمو برای جست و جوی خوراك به سفرهای دراز می‌رود و فواصل طولانی را با سورتمه یا زورق می‌پیماید. گرگ را رام می‌کند و برای کشیدن سورتمه پرورش می‌دهد. زورق او سرتاسر به استثنای محل نشستن سرنشین، پوششی از پوست نفوذ ناپذیر دارد و از این رو اگر واژگون شود، آب به آسانی در آن راه نمی‌یابد.

اسکیموها برای جنگ با گرگ‌ها و جانوران دریایی، سلاح‌ها و دام‌های شگرفی ساخته‌اند. یکی از آن سلاح‌ها زوین خارداری است که به ریسمانی متصل است. چند کیسه پرباد که چیزی جز مثانه جانوران نیستند، و نیز شیء طبل مانندی به سر دیگر ریسمان بسته شده‌اند. وقتی که فرد اسکیمو زوین خاردار را به سوی جانوری دریایی مثلاً يك گراز ماهی پرتاب و جانور را زخمی می‌کند، معمولاً جانور بی‌درنگ به هلاکت نمی‌رسد، بلکه به جنب و جوش می‌افتد و چه بسا که دور می‌شود و زوین را هم با خود می‌برد. اما کیسه‌های پرباد روی آب می‌مانند و تعقیب و گرفتاری جانور را ممکن می‌گردانند، و نیز شیء طبل مانند مثل يك چتر نجات در مقابل جریان هوا و آب مقاومت می‌کند و از سرعت جانور زخمی می‌کاهد.

فرهنگ غیر هادی: اسکیموها به ماده-خدایی به نام سدنا (Sedna) اعتقاد دارند و برآن‌اند که سدنا با پدر خود در قعر دریاها به سر می‌برد و برد دریاها مسلط است. سدنا چون به خشم بیفتد، دریاها را توفانی می‌کند و جانوران را از انسان دریغ می‌ورزد.

نیروهای لاهوتی دیگری هم که اینوا (inua) خوانده می‌شوند، وجود دارند، و این‌ها هستند که آنگاکوت (angakut)ها یا کاهنان را قدرت اعجاز می‌بخشند. اسکیموها کاهنان خود را بسیار بزرگ می‌شمارند و برای درمان بیماری و رفع قحطی و نظایر این‌ها به آنان رجوع می‌کنند. برای مراسم جادویی خود، کلبه‌های بزرگی می‌سازند و به نام پرسشش نیروهای لاهوتی، به رقص و ترنم می‌پردازند. جانوران را وابسته نیروهای لاهوتی می‌دانند و از این جهت پس از صید آن‌ها، مراسمی به جای می‌آورند. مثلاً هنگام بریدن و پاک کردن لاشه خوک آبی، همه کارها را متوقف می‌کنند و پس از کشتن گراز ماهی سه روز دست به کار نمی‌زنند. همه و مخصوصاً زنان موظف‌اند که در پاره‌ای موارد از خوردن گوشت خام و شرکت در جشن‌ها خودداری نمایند، و قانون‌هایی برای مجازات متخلفان وجود دارند.

مرد رئیس خانواده است و انحرافات جنسی زن را سهل نمی‌گیرد. ولی اگر مهمانی بر او وارد شود، همچنان که به او خوراک و پناهگاه می‌دهد، زن خود را موقتاً به او وا می‌گذارد. رضایت زن نیز برای این مهمان‌نوازی ضرور است، و امتناع مهمان از قبول زن، نوعی اهانت است. اعضای پیر و ناتوان خانواده در مواردی داوطلب مردن می‌شوند و بر اثر آن، یا بی‌خبر سر به یابان می‌گذارند یا از کسان خود می‌خواهند که آنان را ترك گویند. به هنگام قحطی معمولاً هر خانواده‌ای اعضای ناتوان خود را رها می‌کند.

اسکیموها پر خاشگر و تند خو و جنگی نیستند و برای رفع اختلافات خود، شیوه‌های بدیعی به کار می‌برند. از آن جمله شیوه حل و فصل برخی از اختلافات خانواده‌هاست. اگر یکی از اعضای

يك خانواده ازعضو خانواده ديگري آسيبي ببيند، دو خانواده تن به مبارزه دل پذيرى مى دهند. به اين معنى كه در حضور ديگران به مشاعره مى پردازند، و برنده مشاعره برنده مبارزه است! ترانه هاى كه هر يك از دو طرف ترنم مى كنند، بالبديهه به وسيله خود آنان ساخته مى شود، و داورى بر عهده حاضران است.

معمولا چند خانواده اسكيمو در جوار يك ديگر به سر مى برند و در خوراك و اموال شريك يك ديگرند. از مالكيت خصوصى خبرى نيست. حكومت مشخصى ندارند، و امور گروهى به وسيله كاهنان و صيادان برجسته رتق و فتق مى يابند. جنسيت ملاك تقسيم كار است: مردان مشتركاً به شكار مى روند و خانه مى سازند، و زنان تهيه خوراك و پوشاك را برعهده دارند. همه از سلامت فراوان برخوردارند و افسردگى و اندوه نمى شناسند.<sup>۱</sup>

---

1. K. Rasmussen: *The People of the Polar North*, London, 1908.

## نتیجه

۱. انسان از تکامل طبیعی جانوران دیگر به وجود آمد.
۲. انسان‌ها به حکم ضرورت از آغاز به افزارسازی و سخن‌گویی و نوآموزی پرداختند و جامعه تشکیل دادند.
۳. «جامعه» گروه وسیع پردوامی است مرکب از افرادی که برای بقا و استمرار خود همکاری می‌کنند و سازمان‌های متعددی به وجود می‌آورند.
۴. آنچه جامعه می‌آفریند و به انسان‌ها وا می‌گذارد، «فرهنگ» نام دارد.
۵. همچنان که حیوانات دیگر ناگزیر از «انطباق» بر طبیعت‌اند، انسان باید با فرهنگ جامعه «سازگار» شود.
۶. «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیر مادی» جامعه با آن که از «ویژگی‌های فرهنگی» و «مجموعه‌های فرهنگی» مرکب شده‌اند، باز دارای «انکاره‌های» معین هستند و «حوزه فرهنگی» مشخصی به وجود می‌آورند.
۷. فرهنگ‌های انسانی در اعصار ابتدائی بسیار کند پیشرفت می‌کردند، ولی در عصر جدید با سرعتی عظیم گسترده می‌شوند.

## بخش سوم

---

### رفتار گروهی

---

می‌خواهیم بدانیم که «رفتار گروهی» چگونه و دارای چه عناصری است، و «گروه» چگونه به وجود می‌آید و چه انواعی دارد، «یگانگی گروهی» و مقولات ملازم آن چه مختصاتی دارند، و چگونه «سبقت جویی» و «رقابت» و «همسئزی» به یگانگی گروهی لطمه می‌زنند و «سازگاری» را لازم می‌آورند.

می‌خواهیم «هنجار»های گروهی مانند «رسم‌ها» و «مبتاق‌ها» و «آداب» و «تشریفات» و «شعائر» و «مناسک» و «شیوه‌های قومی» و «سنت‌ها» و «اخلاق» و «قوانین» و «مقررات» را بشناسیم و ببینیم که شخص چگونه «جامعه‌پذیر» و «فرهنگ‌پذیر» می‌شود و چگونه با نادیده گرفتن هنجارها، «نا به‌هنجار» و «کج‌رو» به شمار می‌رود، و جامعه برای تأمین «تسلط اجتماعی» یعنی تحمیل هنجارهای خود چه وسایلی به کار می‌برد و چگونه موجب «فشار اجتماعی» می‌شود، و چرا «مدارای اجتماعی» پیش می‌آید.

می‌خواهیم به شناخت «رفتار جمعی» نائل آییم و وجوه مشخص آن را دریابیم، صورت‌های گوناگون رفتار جمعی مانند «هوس اجتماعی»، «مد اجتماعی»، «جنون اجتماعی»، «شیدایی

اجتماعی» و «هراس اجتماعی» را بشناسیم، با «جمع» و اقسام آن آشنا شویم، به مختصات «جماعت» و «عامه» پی ببریم، کیفیت «عقیده عمومی» را دریافت کنیم، مساعی متنوع سودجویان را برای جلب عقاید عمومی مورد بحث قرار دهیم، و به مشخصات «آوازه‌گری» پردازیم.

می‌خواهیم «نقش» و «پایگاه» اعضای گروه را بررسی کنیم، عوامل مؤثر در هر یک را بشناسیم و بدانیم که چرا «پایگاه طبقه‌ای» از سایر پایگاه‌ها پر اهمیت‌تر است، «طبقه اجتماعی» چگونه پیدا می‌شود و چه مختصاتی دارد، و چرا «تحرك طبقه‌ای» در «جامعه باز» و «جامعه بسته» و «جامعه کاستی» به يك نسبت امکان‌نمی‌یابد.

## فصل ششم

# گروه اجتماعی

---

### I. مفهوم و انواع گروه

گروه یا گروه اجتماعی (social group) که صورت کامل آن جامعه است، واحدی اجتماعی است مرکب از دو تن یا عده بیش‌تری انسان که بر اثر کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) به یکدیگر پیوند خورده باشند. کنش‌های متقابل اجتماعی افعالی هستند که بین دو تن یا عده بیش‌تری انسان در می‌گیرند و در آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند. کنش‌های متقابل اجتماعی بر ارتباط متقابل اجتماعی (social intercommunication) استوارند، و ارتباط متقابل اجتماعی مستلزم این است که دو تن یا عده بیش‌تری انسان برای یکدیگر منشاء تأثیر شوند و حالات روانی خود را با وسایلی به یکدیگر انتقال دهند. تکلم و تلقین و تقلید از عوامل ارتباط متقابل اجتماعی هستند. تلقین تأثیری است کم‌ابیش عاطفی و بی‌واسطه که شخصی در شخصی می‌گذارد، و تقلید رفتاری است کم‌ابیش عمدی که مطابق نمونه‌ای معین صورت می‌گیرد.



در این صورت گروه اجتماعی عده‌ای انسان است که بر اثر ارتباط متقابل، تن به کنش‌های متقابل می‌دهند. کنش‌های متقابل اجتماعی که مبنای کنش‌های همانند اعضای گروه یا رفتار گروهی (group behavior) هستند، بر دو گونه‌اند: کنش متقابل پیوسته (associative interaction) و کنش متقابل گسسته (dissociative interaction). کنش‌های متقابل پیوسته کنش‌های متقابلی هستند که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند، و کنش‌های متقابل گسسته کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند.

همکاری (cooperation) و مانند گردی (assimilation) از انواع کنش متقابل پیوسته، و سبقت جویی (competition) و رقابت (rivalry) و همستیزی (conflict) از انواع کنش متقابل گسسته هستند.

همکاری یکی بودن مساعی دو یا چند شخص است برای حصول هدفی معین، و مانند گردی یکی شدن دو یا چند شخص است از جهات بسیار. مهم‌ترین جلوه مانند گردی فرهنگ پذیری (acculturation) و جامعه‌پذیری (socialization) است. فرهنگ پذیری هماهنگ شدن شخص است با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی، و جامعه‌پذیری همگام شدن شخص است با موازین زندگی اجتماعی.

سبقت جویی کوششی است که شخص برای وصول به هدفی که مورد نظر دیگری نیز هست، مبذول می‌دارد. رقابت کوششی است که شخص برای پس انداختن دیگری از وصول به هدفی که مورد نظر هر دو آنان است، بذل می‌کند. همستیزی رقابتی است آمیخته با خشونت.

هر گروه عهده‌دار کار کرد (function) یا وظیفه‌ای است، و تازمانی که آن وظیفه دارای لزومی اجتماعی باشد، دوام می‌آورد. بر روی هم کارکرد گروه‌های انسانی برآورنده دو نیاز اصلی هستند:

۱. برخی از گروه‌ها برای آن تشکیل می‌شوند که نیازمندی‌هایی را که افراد به تنهایی از عهده رفع آن‌ها بر نمی‌آیند، بر آورند، چنان که احتیاج فرد به تولیدمثل و تشکیل خانواده، گروه خانوادگی را فراهم می‌آورد.

۲. برخی از گروه‌ها بدان سبب به وجود می‌آیند که برداشته فعالیت اجتماعی بپذیرند و زندگی انسانی را پرمایه‌تر کنند. مثلاً کنسریا مسابقه فعالیت‌های خوشایندی هستند که به وسیله گروهی انسان تدارک می‌شوند و به هیچ روی به صورت انفرادی تحقق نمی‌یابند. بر روی هم همان طور که فرهنگ‌های انسانی تدریجاً گسترده‌تر می‌شوند، این‌گونه گروه‌ها نیز از لحاظ کمی و کیفی افزایش می‌یابند.

جامعه‌شناسان برای تسهیل تحلیل امور اجتماعی، گروه‌های اجتماعی را از جهات گوناگون تقسیم کرده‌اند. برخی از این تقسیمات را نام می‌بریم:

بعضی از گروه‌های اجتماعی با آگاهی افراد انسانی به وجود می‌آیند و دارای سلسله مراتب معینی هستند، و بعضی خود به خود بر اثر گرد آمدن افراد ایجاد می‌شوند و مبتنی بر مراتب و نقشه قبلی نیستند. نوع اول را گروه ارادی (voluntary group) یا گروه رسمی (formal group)، و نوع دوم را گروه غیر ارادی (nonvoluntary group) یا گروه غیررسمی (informal group) می‌نامند. سازمان‌های اداری و تجارتي نمونه نوع اول، و اکثر آبادی‌ها و شهرها نمونه نوع دوم‌اند.

افراد انسانی در آغاز زندگی، خود به خود در برخی از گروه‌های کوچک مانند خانواده و گروه همبازی عضویت می‌یابند و با تمام وجود خود در فعالیت‌های این‌گونه گروه‌ها شرکت می‌جویند. اما بعداً موافق مصالح زندگی با آگاهی به برخی از گروه‌های بزرگ‌مانند سازمان‌های اداری و تجارتي و صنفی می‌پیوندند و قسمتی از فعالیت‌های خود را متوجه آن‌ها می‌کنند. گروه‌های

نوع اول را گروه نخستین (primary group)، و گروه‌های نوع دوم را گروه دومین (secondary group) می‌گویند. در بعضی از گروه‌ها افراد مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند، و در برخی دیگر تماس مستقیمی بین افراد روی نمی‌دهد، چنان‌که اعضای خانواده و گروه همبازی معمولاً با یک دیگر در تماس‌اند، و سهام‌داران یک شرکت معمولاً معاشرتی با یک دیگر ندارند. گروه‌های نوع اول، گروه رویاروی (face-to-face group) و گروه‌های نوع دوم، گروه نارویاروی (non-face-to-face group) نام گرفته‌اند.

معمولاً هر گروهی در نظر اعضای خود سیمایی آشنا و آرامش‌بخش دارد، ولی برای اعضای گروه‌های دیگر اجنبی و ناخوشایند است. این امر سبب خودمرداری گروهی (group egocentrism) یا گروه‌مداری (group centrism) می‌شود، به این معنی که معمولاً هر کس گروه خود را درون‌گروه (in-group) می‌شمارد و می‌پسندد و گروه‌های دیگر را برون‌گروه (out-group) محسوب می‌دارد و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد.

می‌توان گروه‌ها را به گروه‌عضویت (membership group) و گروه راهنمایی (reference group) نیز تقسیم کرد. گروه‌عضویت گروهی است که شخص علناً عضو آن است، و گروه راهنمایی گروهی است که شخص در قضاوت و عمل از آن الهام می‌گیرد و آن را مبنای راهنمایی (frame of reference) خود تلقی می‌کند. در موارد بسیار گروه‌عضویت شخص گروه راهنمایی او نیز هست.

## II. یگانگی گروهی

آمیختگی کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته اعضای گروه منجر به همسازی گروهی (group accommodation)

می‌شود. همسازی گروهی کوششی است برای رفع اختلاف‌کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته یا رفع اختلاف اشخاص یا عاملان آن‌کنش‌ها. همسازی گروهی به‌پاره‌گروه‌های هر گروه امکان می‌دهد که با وجود اختلاف‌های گوناگون خود، بریگانگی یا همزیستی (coexistence) دست یابند.

گروه‌ها از لحاظ همسازی، یکسان نیستند. هر گروه موافق وضع خود، تا حدی وجوه دو گانه همسازی را مورد تأکید قرار می‌دهد. مثلاً سرخ پوستان کواکی‌یوتل (Kwakiutl) به هنگام ستیزه تا مرحله چیرگی قطعی به‌ستیزه ادامه می‌دهند. سرخ پوستان زونی (Zuni) مانند چینیان باستان به آشتی گرایش دارند. می‌گویند که در چین باستان اگر بین دو تن نزاعی در می‌گرفت، آن دو با کسانی دیگر به چای خانه‌ای می‌رفتند و به چای نوشی و مباحثه مشغول می‌شدند. سرانجام آن‌کس که به‌داوری تماشاگران، گناهکار به‌شمار می‌رفت، پول چای همه را می‌پرداخت و به‌غائله پایان می‌داد.<sup>۱</sup>

در عصر ما جامعه‌های متمدن به‌مرحله‌ای از تکامل رسیده‌اند که هم در داخل و هم درخارج خود سخت به‌همزیستی می‌گرایند. امید آن‌هاست که با تعدیل ثروت و رفع تبعیض اجتماعی و فرو نشاندن تعصب بتوان در اندرون هر جامعه و نیز در میان جامعه‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز (peaceful coexistence) را ممکن گردانید.

همسازی گروهی اگر با خواست یا آگاهی اشخاص صورت پذیرد، سازگاری گروهی (group adjustment) نام می‌گیرد. به بیان دیگر سازگاری که صورت کامل همسازی است به کوشش‌هایی که اعضای گروه عمداً برای ایجاد تعادلی بین خود

---

1. L. Yutang: *The Importance of Living*, New York, 1937, P. 44.

و گروه مبذول می‌دارند، و نیز به تعادلی که حاصل چنین کوششی است، اطلاق می‌شود. هر گروه انسانی به سبب آن که مجموعه‌ای یگانه است و به هدف‌هایی مشترك یا عده‌ای مطلوب گروهی (group desideratum) ناظر است، ضرورتاً نیازمند سازگاری است.

سازگاری گروهی از آن جهت که تعادلی میان اجزای مختلف گروه پدید می‌آورد، زایندهٔ انتظام (orderliness) نسبتاً پایداری که اصطلاحاً سازمان (organization) نام دارد، می‌شود. سازمان مستلزم کاهش ستیزه‌گرایی به حداقل است، چندان که اجزای گروه با یکدیگر یگانگی یابند و انتظام کافی بین آنها پدید آید.

معمولاً برای تأمین سازگاری گروهی باید کنش‌های متقابل پیوسته مخصوصاً همکاری مورد تأکید گروه قرار گیرند. از این رو جامعه‌شناسان در باره سازگاری و مخصوصاً همکاری گروهی دست به تحقیقات دامنه‌دار زده‌اند. از آن جمله است دورکم (Durkheim)، جامعه‌شناسی فرانسوی که انواع همکاری گروهی را تشریح کرده است. مطابق دریافت او، در جامعه‌های ابتدایی کارهای گروهی تنوع چندانی ندارند، و از این رو همه اعضای گروه تقریباً در همه کارها شرکت و همکاری می‌کنند. ولی در جامعه‌های متمدن در نتیجه پیدایش تخصص، تقسیم کار صورت می‌گیرد، و بر اثر آن اعضای گروه در دسته‌های متفاوت گرد می‌آیند، و هر دسته‌ای کار معینی را به سود همگان برعهده می‌گیرد. در واقع در جامعه ابتدایی هر فردی خود به خود، رفتار دیگران را سرمشق قرار می‌دهد و در هر کار به طرز ماشینی از دیگران تقلید می‌کند. اما در جامعه متمدن هر فرد یا دسته به کار مستقلی می‌پردازد و در عین استقلال، هوشیار است که کار او مکمل کار دیگران است. بنابراین همکاری در جامعه ابتدایی همکاری خود به خودی، و همکاری در جامعه متمدن همکاری آگاهانه و همراه با میل و اراده است.

رفتار اعضای يك گروه سازگار از نوعی وحدت که یگانگی گروهی (group integration) یا به هم پیوستگی گروهی (group cohesion) خوانده شده است، بهره دارد. دورکم یگانگی گروهی شدید را انسجام گروهی (group solidarity) نامیده و رسانیده است که هر گروهی که از همکاری خود به خودی برخوردار باشد، دارای انسجام ماشینی (mechanical solidarity) خواهد بود، و گروهی که بر همکاری آگاهانه دست یابد، انسجام اورگانیک (organic solidarity) خواهد داشت.

یکی از یاران دورکم به نام مارسل موس (Marcel Mauss) - همان جوانمردی که پس از مرگ دورکم و هوپر (Hubert) و هرتس (Hertz) و برخی دیگر از همکارانش، تحقیقات خود را ناتمام رها کرد و به تکمیل و تنظیم و نشر آثار آنان پرداخت - مفهوم یگانگی گروهی را مورد تدقیق بیش تر قرارداد. بررسی های دورکم و موس در این باره برای جامعه شناسی سخت سودمند افتادند، و اکنون بسیاری از رویدادهای زندگی اجتماعی با مفهوم یگانگی ماشینی و یگانگی اورگانیک تبیین می شوند. علت این که در مواردی فعالیت مشترک افراد یا گروه ها به نتیجه مطلوب نمی رسد، این است که همکاری این افراد یا گروه ها جنبه ماشینی دارد و با آگاهی و شوق همراه نیست. در ایالات متحد آمریکا سیاه پوستانی که در خانه های سفید پوستان خدمت می کنند، البته با آقاها و خانم های سفید پوست خود نوعی همکاری دارند، ولی این همکاری چون با شوق و رغبت همراه نیست، موجب یگانگی اورگانیک نمی شود. همکاری سیاه پوستان و سفید پوستان وقتی به یگانگی اورگانیک می انجامد که با احساس برابری و دوستی همراه باشد.

یگانگی گروهی معلول عوامل گوناگون است، ولی دو عامل

از این عوامل اهمیت بیشتری دارند:

۱. مصالح اقتصادی مشترك: عوامل اقتصادی یعنی عواملی که به فرهنگ مادی یا مصالح اصلی زندگی بستگی دارند، شالوده زندگی انسانند. همه مردم محتاج نان و آب و جفت و لباس و خانه‌اند و بدون این وسایل نمی‌توانند استمرار زندگی خود را تأمین کنند و به فعالیت‌های گوناگونی که در فرهنگ غیر مادی انعکاس می‌یابند، پردازند.

بنابراین در هر گروه انسانی مهم‌ترین پیوندهای افراد از مصالح اقتصادی مشترك می‌زاید، و هر چه این مصالح مشترك بیش‌تر باشند، بستگی افراد به يك‌ديگر بیش‌تر، و یگانگی گروهی شدیدتر خواهد بود. تأثیر اشتراك اقتصادی گروه به قدری است که حتی می‌توان عامل دوم یگانگی گروهی یعنی وفاق گروهی را وابسته اشتراك اقتصادی دانست.

۲. وفاق گروهی: اشتراك اعضای گروه در زمینه فرهنگ غیر مادی اجماع یا وفاق گروهی (group consensus) نام دارد. بی‌گمان هرگاه اعضای گروه از لحاظ افکار و امیال و رسوم و جزاین‌ها به حد کفایت هماهنگ نباشند، گروه بر یگانگی کافی دست نخواهد یافت. وفاق گروهی دو جنبه اصلی دارد: روح گروهی (esprit de corps) و دلگرمی گروهی (group morale). روح گروهی بستگی‌های متجانس اعضای گروه است به‌زندگی گروه، و دلگرمی گروهی امید و اعتماد اعضای گروه است به پیشرفت و پیروزی گروه. بنابراین وفاق با جنبه‌های دوگانه خود، سبب نزدیکی و دوستی یا به هم پیوستگی اعضای گروه می‌شود.

جامعه‌شناسان درباره تأثیر وفاق گروهی در زندگی گروه پژوهش‌های بسیار کرده‌اند. مثلاً از بررسی دارالتادیب‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید هنگام دسته‌بندی افراد، از علائق خصوصی آنان غافل نشد. زیرا در مواردی که سرپرستان دارالتادیب‌ها بدون توجه به علائق افراد، آنان را دسته‌بندی کنند و هر دسته را در اتاقی جای

دهند، اختلافات بزرگی بین اعضای هر دسته پدید می‌آیند. مطالعه روابط کارگران کارخانه‌ها هم نشان داده است که دوستی کارگران با یک‌دیگر باعث تسریع و بهبود کار می‌شود. بر روی هم به اثبات رسیده است که وفاق اعضای یک گروه بردامنه همکاری آنان و یگانگی گروهی می‌افزاید، و تشدید همکاری و یگانگی گروهی نیز وفاق اعضای گروه را شدت می‌بخشد.

یگانگی گروهی که بیشترزاده اشتراك اقتصادی و وفاق فکری اعضای گروه است، به وسیله عواملی حفظ و تشدید می‌شود. از این عوامل اندک کوچکی گروه و روابط نخستین و تجانس گروهی.

۱. کوچکی گروه: هر یک از گروه‌های اجتماعی به تناسب نقشی که برعهده گرفته‌اند، وسعت معینی دارند و نمی‌توانند از حد معینی کوچک‌تر و از حد معینی بزرگ‌تر باشند. بنابراین نباید برای همه گروه‌ها کوچکی یا بزرگی واحدی در نظر گرفت. بر روی هم می‌توان گفت که در هر نوع گروه، آن که محدودتر باشد، از یگانگی بیش‌تری برخوردار است. علت نیز این است که در یک گروه کوچک به سبب اندک بودن شماره اعضا، تماس و همکاری و وفاق با سهولت بیش‌تری دست‌می‌دهند. وقتی که عده اعضای یک گروه زیاد باشد، روابط آنان سخت متنوع و متعدد خواهند بود، و کثرت روابط، از امکان وحدت گروه خواهد کاست. اگر گروهی تنها مرکب از دو تن («الف» و «ب») باشد، فقط یک رابطه «الف-ب» در آن برقرار خواهد بود. اما اگر فرد ثالث «ج» بر آن افزوده شود، سه رابطه «الف-ب» و «الف-ج» و «ب-ج» در آن به وجود خواهند آمد. اگر عده اعضای گروه به چهار برسد، تعداد روابط گروهی به شش خواهد زد، و اگر عده اعضا به پنج برسد، تعداد روابط ده خواهد شد. بر همین شیوه اگر روابط گوناگون هر یک از افراد یا اجزای گروه را با افراد یا اجزای دیگر گروه به حساب آوریم، درمی‌یابیم که بر اثر افزایش اعضای گروه، روابط



گروهی به نسبت تصاعدی بزرگی افزایش می‌پذیرد. از این مطالب برمی‌آید که گروه هر چه کوچک‌تر باشد، روابط داخلی کمتری را ایجاب می‌کند، و محدودیت روابط داخلی گروه سبب می‌شود که تشتت کمتری در گروه راه‌یابد، و از این جاست که جامعه‌های کوچک ابتدائی بیش از جامعه‌های وسیع متمدن از یگانگی گروهی برخوردارند.

۴. روابط نخستین: هر چه روابط داخلی گروه یعنی روابط بین اعضای گروه نزدیک‌تر باشد، آن گروه بیشتر از عهده حفظ و تقویت یگانگی خود برخوردار خواهد آمد. برای تشخیص روابط نزدیک ناگزیر از توضیحی هستیم.

می‌دانیم که جامعه‌شناسان گروه‌ها را از جهتی به دو بخش می‌کنند: گروه‌های نخستین و گروه‌های دومین. روابطی که بین اعضای گروه‌های نخستین به وجود می‌آیند، روابط نخستین (primary relations) نام دارند، و روابط اعضای گروه‌های دومین، روابط دومین (secondary relations) نام می‌گیرند. رابطه نخستین رابطه‌ای است عمیق و دامنه‌دار که تمام شخصیت فرد را زیربال می‌گیرد، و رابطه دومین آن است که فقط شامل بخشی از شخصیت فرد می‌شود. معمولاً روابطی که کودک را به اعضای خانواده او می‌پیوندند یا روابطی که دو دوست بسیار صمیمی را به یکدیگر پیوند می‌دهند، از نوع روابط نخستین‌اند، و سایر روابط از نوع روابط دومین. از این توضیحات برمی‌آید که اعضای گروه‌های نخستین با یکدیگر روابط نزدیکتری دارند. و از این رو این گونه گروه‌ها بیش از گروه‌های دومین قادر به نگهداری و تحکیم یگانگی خود هستند. جوامع صنعتی کنونی برخلاف جوامع کشاورزی قدیم، کمتر مجالی برای پرورش روابط نخستین فراهم می‌آورند و در نتیجه به قدر جامعه‌های فلاحی دارای یگانگی نیستند و اعضای خود را از دلگرمی و آرامش و صفایی که در جوامع کهن سال وجود داشتند، بهره‌مند

نمی‌گردانند.

۴. تجانس گروهی: هنگامی که فرهنگ يك گروه در جریان زمان از لحاظ مصالح اقتصادی و سنن و سایر جلوه‌های فرهنگ، تجانس یابد، یگانگی گروهی ریشه‌دارتر می‌شود. بدین جهت باید گفت که تجانس گروهی (group homogeneity) شرط یگانگی گروه‌هاست. از خانواده‌گرفته تا کشور و امپراتوری.

عوامل گوناگونی می‌توانند تجانس گروهی را از میان ببرند. از این جمله‌اند تحولات اجتماعی سریع و رشد اقتصادی نا متعادل و هجوم یا مهاجرت جمعی کثیر به يك جامعه.

عدم تجانس گروهی (group heterogeneity) معمولاً باعث تشدید اختلافات گروهی و تعارض منافع مردم می‌شود و به پریشانی اجتماعی می‌انجامد. جنگ داخلی ایالات متحده آمریکا اساساً از عدم تجانس اجتماعی ایالات صنعتی شمالی و ایالات فلاحتی جنوبی برخاست. عوامل گوناگون دیگر و از آن جمله مهاجرت دائم اقوام مختلف نیز سبب شدند که این جامعه هیچ‌گاه به حد کفایت تجانس گروهی نیابد. به این علت است که پریشانی در زندگی اجتماعی ایالات متحده سخت راه دارد، و مثلاً حیات خانوادگی آمریکایی بسیار متزلزل است، چنان که در ۱۹۵۰، ۲۳/۱ درصد ۱۰۰ زناشویی‌ها به طلاق انجامید، حال آن که مثلاً در سوئد که تجانس گروهی بیش‌تری وجود دارد، این نسبت در همان سال از ۱۴/۸ تجاوز نکرد.<sup>۱</sup>

معمولاً خانواده‌هایی که از سرزمین خود می‌کوچند و به سرزمین جدیدی می‌روند، مدت‌ها دچار عدم تجانس گروهی می‌شوند. این گونه خانواده‌ها در فاصله ترك جامعه خود و الفت با جامعه جدید،

---

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Technology and the Changing Family*, Boston, 1955, p. 217.

الزاماً گرفتار بی‌گروهی (de-grouping) می‌شوند و چند گاهی شدیداً از اختلاف فرهنگ گروهی پیشین و فرهنگ گروه جدید آسیب می‌بینند. از این جاست که بین مهاجران و مردم خانه به‌دوش احتمال طلاق و بزه‌کاری بسیار است.

یگانگی گروهی حد معینی ندارد. برخی گروه‌ها بیش از گروه‌های دیگر از یگانگی نصیب می‌برند، چنان‌که یگانگی خانواده از یگانگی بسا گروه‌های دیگر شدیدتر است. همچنین یگانگی یک گروه از همه لحاظ به یک اندازه نیست، چنان‌که ممکن است یک خانواده از جهت علائق مالی به خوبی یگانه باشد، ولی از جهت علائق قلبی چنین نباشد.

### III. پویایی گروهی

چون زندگی گروهی نتیجه کنش‌های متقابل گروهی است، و این کنش‌ها نیز بعضی پیوسته و برخی گسسته‌اند، هیچ گروهی به سازگاری تام نائل نمی‌آید. همچنان‌که کنش‌های متقابل پیوسته باعث همکاری اعضای گروه و سازگاری گروهی می‌شوند، کنش‌های متقابل گسسته، اعضای گروه را به کژسازگاری (maladjustment) یا ناسازگاری (unadjustment) می‌کشاند و به ستیزه‌کاری می‌انجامد.

در برابر همکاری که فعالیتی است برای حصول هدف‌های مشترك گروهی، ستیزه‌کاری فعالیتی است مانع وصول به هدف‌های مشترك گروهی. در مقابل همکاری که نمودار وجوه اشتراك اعضای گروه است، ستیزه‌کاری از اختلافاتی که بین افراد یا اجزای گروه وجود دارند، خبر می‌دهد.

کمتر گروهی هست که دارای اجزا یا به اصطلاح پاره-گروه (part-group) یا خرده-گروه (sub-group) نباشد و از لحاظ مصالح اقتصادی و وفاق فرهنگی يك دست و يك داستان باشد. از این

رو اعضای گروه یا خرده-گروه‌های آن با وجود یگانگی کلی خود، در موارد بسیار ناگزیر از کناره‌گیری یا تک روی یا زدوخورد می‌شوند. در این صورت باید گفت که ستیزه‌کاری برخلاف همکاری که ملازم یگانگی گروهی است، گروه‌رادچار جدایی (segregation) می‌کند و به پریشانی گروهی یا نایگانگی گروهی (group disintegration) می‌کشاند.

به این ترتیب در اندرون هر گروه انواع کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته-همکاری، مانند گردی، سبقت‌جویی، رقابت، ستیزه-کاری ... در جریان‌اند. این کنش‌ها که جریان‌هایی با جهت و کیفیت معین هستند، پویای گروهی (group processes) خوانده می‌شوند، و تحرك پیچیده‌ای که بر اثر آن‌ها در گروه به وجود می‌آید، پویایی گروهی (group dynamism) نام می‌گیرد.

پویای گروهی متنوع گروهی مخصوصاً همکاری و ستیزه‌کاری در سراسر زندگی گروهی راه دارند. ولی برای سهولت کار می‌توان آن‌ها را سه گونه دانست:

۱. جریان همکاری و ستیزه‌کاری گروه‌ها با یکدیگر.
  ۲. جریان همکاری و ستیزه‌کاری پاره-گروه‌ها با یکدیگر.
  ۳. جریان همکاری و ستیزه‌کاری پاره-گروه‌ها با گروه.
- هر يك از این سه جریان برای خود موازین و اصولی دارند و نمی‌توان همه را به طرزی یکسان تبیین کرد. مثلاً ممکن است دو گروه با يك دیگر در ستیزه باشند، ولی برخی از اعضای دو گروه با يك دیگر دوستی و همکاری کنند. به هنگام جنگ جهانی اول پسران خواننده معروف بین‌المللی، بانوشومانهاينك (Schumann-Ileink) که خود در ایالات متحد آمریکا ساکن بود، در ارتش ایالات متحد و ارتش آلمان خدمت می‌کردند و با وجود برادری، بر ضد يك دیگر می‌جنگیدند.<sup>۱</sup>

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 144.

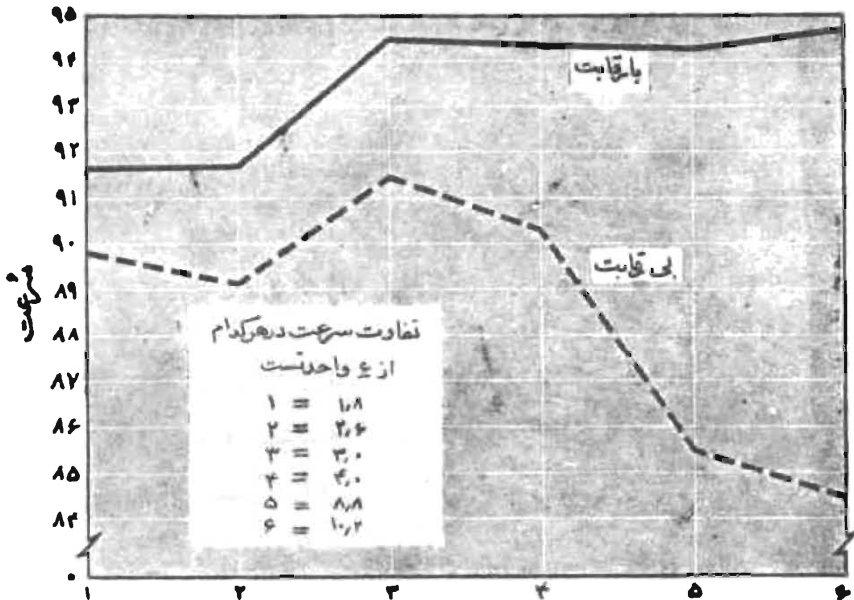
در موارد بسیار ستیزه کاری يك گروه با گروه ديگر نه تنها به یگانگی داخلی آنها لطمه ای نمی زند، بلکه بر قوت آنها می افزاید، و به اصطلاح جامعه شناسی، ضدیت بین گروه ها (inter-group opposition) باعث همکاری درونی گروه (intra-group cooperation) می شود، چنان که مثلاً جنگ کشور «الف» با کشور «ب» در برخی موارد مخصوصاً در موردی که کشور «الف» به نیرو و پیروزی خود مطمئن باشد، وفاق و یگانگی آن را شدت می بخشد.

می توان گفت که ستیزه کاری اعضای گروه به یگانگی آن لطمه می زند، و همکاری آنان بر یگانگی گروهی می افزاید. در این باره پژوهش های گوناگونی صورت گرفته اند. از آن جمله در يك آموزشگاه به دانش آموزان يك کلاس گفتند که نمره درس هر کس از روی کار مشترك کلاس داده می شود، و به دانش آموزان کلاس مشابهی اعلام کردند که نمره درس هر کس بسته به طرز کار فردی اوست. در پایان دوره تحصیلی معلوم شد که دانش آموزان کلاسی که ناگزیر از همکاری بودند، بیش از دانش آموزان کلاسی که با يك ديگر همکاری نداشتند، هماهنگ و صمیمی و یگانه اند.<sup>۱</sup>

کنش های متقابل گسسته - سبقت جویی، رقابت، همستیزی - با آن که برای یگانگی گروهی زیان بخش هستند، بر سرعت و شدت فعالیت های اعضای گروه می افزایند. در پیکر ۱۴ مشاهده می شود که يك دسته كودك در جریان شش آزمون (تست)، هنگامی که با يك ديگر به رقابت می پردازند، سریع تر از زمانی که در صدد رقابت نیستند: کار می کنند.<sup>۲</sup>

- 
1. M. Deutsch: «The Effects of Cooperation and Competition...», *Human Relations*, 2, 1949, pp. 129-152, , 199-231.      2. J. B. Maller: *Cooperation and Competition*, New York, 1929, p. 25.

## بیکر ۱۴



معمولا رقابت و ستیزه کاری اعضای گروه به یگانگی گروهی زیان می‌رسانند، اما سبقت جوئی در بسا موارد برای یگانگی گروهی و نیز تکامل گروه سودمند است. فرد در حین سبقت جوئی تمام توجه خود را به هدف خود معطوف می‌دارد و برای حصول آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد. ولی کسی که به رقابت می‌پردازد، تنها به تحصیل سریع مطلوب اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا گذشته از تحصیل مطلوب، مانع از رسیدن افراد دیگر به آن شود. از این رو سبقت جوئی و رقابت با آن که هر دو مسابقه به شمار می‌روند، فرق فاحش دارند. سبقت جوئی جریانی است غیر شخصی و معمولا غیر عمدی، ولی رقابت جریانی است شخصی و عمدی. اولی باعث پیشرفت فرد و تکامل گروه است. دومی اگر به پیشرفت فرد منجر شود، پیشرفت افراد دیگر و نیز پیشرفت گروه را به خطر می‌اندازد. اولی در موارد بسیار با همکاری منافاتی ندارد، دومی در اکثر موارد به ستیزه کاری می‌انجامد. سبقت جوئی

معمولاً مخل وفاق گروهی و یگانگی گروه نیست، ولی رقابت  
مخصوصاً در مواردی که با موفقیت همراه نباشد، به سهولت به  
نقض مبانی وفاق گروهی و تزلزل گروه کشیده می‌شود.



## نتیجه

۱. گروه از «کنش‌های متقابل» دویا عده بیش‌تری انسان به وجود می‌آید و باعث تسهیل زندگی اعضای خود می‌شود.
۲. بعضی از کنش‌های متقابل «پیوسته» هستند مانند «همکاری» و «مانند‌گردی»، و برخی از کنش‌ها «گسسته» اند مانند «سبقت‌جویی» و «رقابت» و «همستیزی».
۳. گروه دارای انواعی است مانند «گروه رسمی» و «گروه غیر رسمی»، «گروه نخستین» و «گروه دومین»، «گروه رویاروی» و «گروه نارویاروی»، «گروه عضویت» و «گروه راهنمایی».
۴. «همسازی گروهی» کوششی است که برای هماهنگ‌کردن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته صورت می‌پذیرد.
۵. «سازگاری گروهی» نوعی همسازی است که باخواست یا آگاهی روی می‌دهد.
۶. گروه بر اثر سازگاری خود، از «یکگانگی» برخوردار است.
۷. «یکگانگی گروهی» اساساً زاده «مصالح اقتصادی مشترك» و «وفاق گروهی» است.
۸. گروه هرچه کوچک‌تر و متجانس‌تر و مبتنی بر روابط نزدیک‌تری باشد، یکگانگی بیشتری خواهد داشت.
۹. بر اثر کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، جریان‌های پیچیده‌ای در گروه پدید می‌آیند، و بر اثر آن‌ها «پویایی گروهی» دست می‌دهد.



## فصل هفتم

### همنوایی گروهی

---

#### I. جامعه‌پذیری

محیط اجتماعی (sociosphere) - خواه يك گروه كوچك باشد، خواه يك جامعه بزرگ-واحدی يك دست و ثابت نیست. چنان که می‌دانیم، هر گروه دارای اجزائی است که پاره-گروه یا خرده-گروه نامیده شده‌اند. این اجزا مخصوصاً كوچك‌ترین آن‌ها که فرد انسانی باشد، ثبات دائم ندارند، بلکه همواره تغییر می‌پذیرند. افرادی از میان می‌روند و افرادی زاده می‌شوند و جای رفتگان را می‌گیرند. از این رو گروه انسانی برای آن که بتواند سازمان خود را حفظ کند و به زندگی خود ادامه دهد، ناگزیر از آن است که پیوسته افراد جدید را با خود همساز (accommodated) گرداند و برای زندگی گروهی آماده کند. همنوایی گروهی (group conformity) نتیجه نهائی این همسازی است.

همنوایی گروهی دارای مراتبی است. می‌توان این مراتب را به دو مرتبه عمده تحویل کرد: مرتبه ساده و صوری و مرتبه پیچیده و ژرف. اولی جامعه‌پذیری (socialization) و دومی

فرهنگ‌پذیری (acculturation) خوانده می‌شود. جامعه‌پذیری همنوایی فرد است با هنجارهای گروهی. هنجار گروهی (group norm) رفتار گروهی معینی است مبتنی بر يك یا چند ارزش گروهی (group value)، و ارزش گروهی به هر نمودی گویند که بیش و کم مورد اعتنای گروه باشد. به بیان دیگر هنجار گروهی رفتاری است که به سبب اعتنایی که گروه بدان دارد، در خور حرمت و رعایت است و انگاره زندگی به شمار می‌رود.

هر يك از اعضای جدید گروه به حکم جامعه‌پذیری، رفتار خود را موافق مقتضیات گروه در می‌آورد و دانسته یا ندانسته راه و رسم زندگی گروهی را می‌پذیرد و به کار می‌بندد. پس جامعه‌پذیری جریانی است که فرد را عملاً با زندگی گروهی همساز می‌کند. فرد جامعه‌پذیر (socialized) کسی است که بر اثر همناشدن با هنجارهای گروهی، وظایف گروهی را پذیرفته و راه‌های همکاری را شناخته و بدین سبب دارای رفتاری گروه‌پسند شده است.

جریان جامعه‌پذیری به دو صورت پیش می‌رود:

۱. گاهی گروه عمداً به جامعه‌پذیر کردن فرد می‌پردازد، چنان‌که خانواده و مدرسه آگاهانه هنجارهای زندگی گروهی را به کودک می‌آموزند.
  ۲. گاهی زندگی گروهی خود به‌خود فرد را جامعه‌پذیر می‌گرداند، چنان‌که رفتار پدران و مادران، بی آن‌که خود آنان متوجه باشند، سرمشق رفتار کودکان می‌شود.
- هنجارهای گروه‌های بزرگ یا جامعه‌ها بسیارند. برخی از آنها را نام می‌بریم:

۱. رسم‌های اجتماعی: رسم اجتماعی (social custom) رفتاری است که بر اثر تکرار فراوان و تثبیت‌کنش‌های متقابل اجتماعی

فراهم می‌آید، همچنان که از تکرار فراوان و تثبیت فعل‌های فردی، عادت (habit) زاده می‌شود. هر رسمی دست‌کم در نخستین مراحل پیدایش خود، وسیله رفع يك یا چند نیاز اجتماعی است. یکی از رسم‌های بسیاری از جامعه‌ها این است که مرد به خواستگاری زن می‌رود.

۲. میثاق‌های اجتماعی: رسمی که با توافق قسمتی از جامعه برقرار شود، میثاق اجتماعی (social convention) نام می‌گیرد. چنین است تصمیم مردم يك شهر برای عدم استفاده از نیروی برق به سبب گرانی هزینه آن.

۳. آداب اجتماعی: برخی از رسم‌های اجتماعی که برای خوشامد دیگران صورت می‌گیرند، آداب اجتماعی (social manners) خوانده می‌شود. از این گونه‌اند آداب غذا خوردن.

۴. تشریفات اجتماعی: برخی از رسم‌های اجتماعی که به موارد رسمی معین اختصاص دارند، تشریفات اجتماعی (social ceremonies) نام دارند. تشریفات‌پذیرایی‌های رسمی از این گونه‌اند.

۵. شعائر اجتماعی: بعضی از تشریفات اجتماعی که دارای قدمت و اهمیت فراوان‌اند، شعائر اجتماعی (social rituals) یا مناسک اجتماعی (social rites) نام می‌گیرند. شعائر اعیاد دینی از این قبیل‌اند.

۶. شیوه‌های قومی: برخی از رسم‌های اجتماعی کهن که به يك گروه فرهنگی پرتجانس یعنی يك قوم (folk) تعلق دارند و به وسیله قاطبه مردم مراعات می‌شوند، شیوه‌های قومی (folkways) نام می‌گیرند. سحرخیزی از شیوه‌های قومی جامعه‌های کشاورزی است.

۷. سنت‌های اجتماعی: رسمی دقیق و معتبر و عمومی که از دیرباز مانده باشد، سنت اجتماعی (social tradition) خوانده می‌شود، چنان‌که بزرگ داشت آب و آتش و بعضی دیگر از مظاهر طبیعت از سنن جامعه‌های کشاورزی‌اند.

۸. اخلاق اجتماعی: به رسوم اجتماعی مهمی که جامعه نقض آن‌ها را سخت ناپسند شمارد، اخلاق اجتماعی (social morals) یا رسوم اخلاقی (mores) گویند. در بسیاری از جامعه‌ها احترام نهادن به سالخوردگان رسمی اخلاقی است.

۹. قوانین اجتماعی: رسمی که جامعه با خواست یا آگاهی به وجود آورد و برای نقض آن کیفری پیش‌بینی کند، قانون اجتماعی (social law) نامی گیرد. قانون‌هایی که در مجالس قانون‌گذاری جامعه‌ها وضع می‌شوند، از این جمله‌اند.

۱۰. مقررات اجتماعی: رسم‌هایی که جامعه با خواست یا آگاهی به وجود می‌آورد ولی دارای کلیت و اهمیت قانون اجتماعی نیستند، مقررات اجتماعی (social regulations) خوانده می‌شوند. از این گونه‌اند مقررات اتوموبیل رانی در شهرهای جدید.

همنوایی شخص باهنجارهای اجتماعی که مایه جامعه‌پذیری است، دو جنبه دارد: مجاب شدن (conviction) یا همنوایی عمقی و اجابت کردن (compliance) یا همنوایی سطحی. همنوایی سطحی شخص را بر آن می‌دارد که فقط به قصد حفظ ظاهر، در رعایت هنجارها بکوشد. ولی همنوایی عمقی فرد را به قبول باطنی هنجارها برمی‌انگیزد. جامعه‌پذیری وقتی تام و تمام است که فرد به درونی کردن (internalization) هنجارهای اجتماعی پردازد، و این هم در صورتی امکان می‌یابد که بین فرد و جامعه وفاق کافی

برقرار باشد. در جامعه‌های پرشور و شرکنونی، هم‌نوایی عمقی نادر است، و معمولاً هم‌نوایی به صورتی سطحی و به حکم اجبار، تحقق می‌پذیرد. مثلاً بسیاری از مردم با آن که عملاً با نظام اجتماعی هم‌نوایی می‌ورزند، با آن هم‌نوایی عمقی ندارند.

هر گاه اعضای جامعه در ننگه داشت و بزرگداشت هنجارهای خود مبالغه ورزند، جامعه دستخوش خودمداری گروهی- (group egocentrism) یا گروه‌مداری (group centrism) یا قوم-مداری (ethnocentrism) می‌شود و در نتیجه هنجارهای فرهنگ خود را مطلق و بی‌چون و چرا می‌شمارد و به جامعه‌های دیگر که هنجارهایی متفاوت دارند، با تحقیر می‌نگرد. این تعصب که بر بسیاری از جامعه‌ها مستولی بوده است، در عصر حاضر روبه زوال می‌رود. در دنیای کنونی جامعه‌های متمدن تدریجاً به شناسایی یک‌دیگر نایل آمده و با فرهنگ‌های متفاوت یک‌دیگر آشنا شده‌اند. از این رو اگر منافع آنان مداخله نکنند، هنجارهای فرهنگ خود را مانند هنجارهای فرهنگ‌های بیگانه نسبی و متغیر می‌انگارند. به بیان دیگر مطلق‌گرایی فرهنگی (cultural absolutism) مبدل به نسبی‌گرایی فرهنگی (cultural relativism) می‌شود. در عصر حاضر گروه‌هایی که نمی‌توانند با هنجارهای جامعه خود هم‌نوایی کنند، به اقتضای تبلیغات جامعه‌های دیگر، شیفته آن جامعه‌ها می‌شوند و بیگانه‌مداری (xenocentrism) را جانشین قوم-مداری می‌کنند.

جامعه‌ای که گرفتار قوم-مداری شود، در نتیجه احترام مبالغه‌آمیزی که به فرهنگ رسمی خود می‌گذارد، نسبت به فرهنگ‌های خارجی و حتی نسبت به فرهنگ‌های فرعی اقلیت‌های جامعه خود، بدبین و بی‌اعتنا خواهد شد و خواهد کوشید که هنجارهای خود را بر گروه‌های داخلی و جامعه‌های خارجی تحمیل کند. مسلماً چنین کوششی که امپریالیسم فرهنگی (cultural imperialism) نام گرفته است، اعضای فرهنگ‌های فرعی داخلی را به رنج و

نرمیدی و پرخاشگری (aggression) خواهد کشانید و جامعه‌های دیگر را به سبزه بر خواهد انگیخت.

اگر اشخاص به طرزی معتدل با هنجارهای اجتماعی هنوایی بیابند، سازگاری اجتماعی به خوبی تأمین خواهد شد و نوعی یگانگی اجتماعی که یگانگی هنجاری (normative integration) نامیده شده است، به بار خواهد آمد. ولی اگر اشخاص نتوانند با هنجارها هنوا شوند، سازگاری و یگانگی گروهی به خطر خواهند افتاد.

عوامل گوناگونی از هنوایی فرد و جامعه جلومی گیرند. از آن جمله اند تضادهای هنجارهای اجتماعی با یکدیگر. اگر هنجارهای اجتماعی با یکدیگر هماهنگ نباشند، فرد از قبول آنها باز می ماند، و یگانگی اجتماعی به مخاطره می افتد.

## II. فرهنگ پذیری

اگر جریان جامعه پذیری عمیقاً صورت گیرد و دوام آورد، افراد جامعه از مشابتهای فراوانی برخوردار خواهند شد. به بیان دیگر اعضای جدید جامعه در جریان جامعه پذیری، رفته رفته در زندگی مشترك جامعه خود سهم می شوند، راه و رسم آن را می آموزند، خود را با آن سازگاری گردانند و سرانجام با سایر اعضا همانندی می یابند. به این ترتیب همتایی اجتماعی (social syncretism) یا مانند گردی فرهنگی (cultural assimilation) یا فرهنگ پذیری (acculturation) رخ می نماید.

فرهنگ پذیری جریانی است که فرد را عمیقاً و از جهات فراوان با فرهنگ جامعه همانند می کند، چنان که جامعه پذیری جریانی است که فرد را اندکی با هنجارهای اجتماعی سازگار می گرداند. هر کدک از لحظه ای که چشم به جهان می گشاید، بی اختیار در جریان فرهنگ پذیری قرار می گیرد، و هر شخص بالنی

که از جامعه‌ای به جامعه‌ای می‌کوچد و با فرهنگ نوی مواجه می‌شود. مجدداً خود را ناگزیر از فرهنگ پذیری می‌یابد. فرهنگ-پذیری در مورد كودك نوزاد جریانی ساده است و يك سودارد. به این معنی که فرهنگ به آرامی سلطه خود را بر او تحمیل می‌کند و او را با سایر اعضای جامعه هم رنگ می‌گرداند. اما يك شخص بالغ که به جامعه تازه‌ای می‌کوچد، بدان سبب که رنگ فرهنگی معینی به خود گرفته است، نمی‌تواند مانند كودك به آسانی با مقولات فرهنگی جدید برخورد کند. از این رو فرهنگ‌پذیری در مورد شخص بالغ جریانی پیچیده است و دو سودارد: از يك سو فرهنگ جدید سلطه خود را در او استوار می‌سازد، و از سوی دیگر فرهنگ پیشین او در فرهنگ نو تغییراتی به وجود می‌آورد.

هر گروه مرکب از پاره-گروه‌ها یا خرده-گروه‌های متعدد است، و هر فرهنگ شامل عده‌ای پاره-فرهنگ (part-culture) یا خرده-فرهنگ (sub-culture) است. پاره-فرهنگ‌ها مانند پاره-گروه‌های يك جامعه همچنان که با يك دیگر وجوه مشترکی دارند، گرفتار اختلافاتی نیز هستند. تا زمانی که وجوه اشتراك بر اختلافات غالب باشند، یگانگی فرهنگی محفوظ می‌ماند، ولی چون اختلافات بر اشتراکات افزونی گیرند، یگانگی فرهنگی متزلزل می‌شود، و پربشانی در فرهنگ جامعه راه می‌یابد.

یکی از کنش‌هایی که در چنین اوضاعی از اعضای گروه یا جامعه سر می‌زند، گسستن از گروه یا جامعه مألوف و پیوستن به گروه یا جامعه دیگر است. چون بی‌گروهی (de-grouping) با مفروضات زندگی انسانی نمی‌سازد، فردی که به جامعه خود پشت می‌کند، ناچار است که با شتاب به عضویت جامعه دیگری درآید و فرهنگ آن را فراگیرد. این هم مستلزم دو گونه فعالیت است:

۱. طرد فرهنگ پیشین یا به اصطلاح، فرهنگ مادری (parent culture).

۲. کسب فرهنگ جدید یا به اصطلاح، فرهنگ میزبان

(host culture).

این دو گونه فعالیت سراسر زندگی اجتماعی شخصی را که به جامعه تازه‌ای می‌پیوندد، دربر می‌گیرد. مثلاً مهاجری که می‌خواهد زبان جامعه جدید خود را بیاموزد، باید به موازات فراگرفتن آن، مقولات زبان جامعه سابقش را فراموش کند، چنان‌که جوانی که از کار آزاد خود دست می‌کشد و به ارتش می‌پیوندد. باید هم عادات نظامی را بیاموزد و هم عادات دیرین خود را پس زند.

در هر حال شخص نوآمده مجبور است که در آغاز کار، خود را با فرهنگ میزبان هم‌نوا کند و با آن نوعی یگانگی هنجاری یابد. ولی بدیهی است که جریان فرهنگ‌پذیری منحصر به یگانگی هنجاری نیست. فرد نوآمده ممکن است با وجود مراعات هنجارهای جامعه میزبان، از لحاظ مصالح اقتصادی و عواطف خصوصی با آن جامعه یگانه نباشد. بر روی هم تا زمانی که فرد نوآمده با پذیرش اجتماعی (social acceptance) جامعه جدید مواجه نشود، جریان فرهنگ‌پذیری او درست تحقق نمی‌یابد. مقصود از پذیرش اجتماعی این است که جامعه جدید از شخص نوآمده استقبال کند، او را به همکاری بخواند و امتیازاتی برای او قائل شود.

به این علت است که اقلیت سیاه‌پوست ایالات متحد آمریکا با آن که شدیداً با هنجارهای اجتماعی اکثریت سفیدپوست سازگار شده‌اند، باز عمقاً با فرهنگ آمریکایی یگانگی ندارند. و نیز به همین علت است که ایالات متحد آمریکا کمتر توانسته است از مهمان‌کردن اعضای جامعه‌های دیگر سودی ببرد. از جنگ جهانی دوم به این سو مدیران حکومت ایالات متحد آمریکا به قصد آن که مردم جوامع گوناگون را به فرهنگ آمریکایی متمایل گردانند، هر ساله عده‌ای از یگانگان را به خاک خود می‌خوانند و چندگاهی از آنان پذیرایی می‌کنند. ولی چون جامعه آمریکایی قلباً و عمقاً این یگانگان را مورد توجه قرار نمی‌دهد و ضمناً مدت مسافرت آنان کوتاه است، این گونه مهمان معمولاً فقط هنجارهای سطحی جامعه آمریکایی را فرا-



می‌گیرند. و با فرهنگ آن به هیچ روی یگانگی نمی‌یابند. شخص نو آمده چون نمی‌تواند تمام سوابق فرهنگی خود را نفی کند، همچنان که مقولات فرهنگ میزبان را می‌آموزد، موافق مقولات فرهنگ مادری خود در آن‌ها مد اخلاقی می‌کند. در نتیجه هیچ‌گاه فرهنگ میزبان را تماماً نمی‌رباید و به اندرون آن راه نمی‌برد، بلکه فقط پا به حول و حوش آن می‌گذارد، و از این جهت انسان حاشیه نشین (marginal man) خوانده می‌شود.

در چنین موارد فرهنگ پذیرنده جریانی دوسوست: هم فرهنگ میزبان در فرهنگ پیشین فرد تأثیر می‌گذارد و هم فرهنگ مادری در فرهنگ میزبان مؤثر می‌افتد، با این تفاوت که تأثیر فرهنگ مادری در فرهنگ میزبان چندان بارز نیست. سیاه‌پوستانی که به آمریکا آمده و در فرهنگ‌های غربی آن قاره مستهک شده‌اند، به نوبه خود آثاری در آن فرهنگ‌ها به جا نهاده‌اند، چنان که موسیقی جاز آمریکایی نشئه فرهنگ قدیم سیاه‌پوستان است. همچنین به شرحی که لین تن (Linton) می‌نویسد، مهاجران ایتالیایی آمریکا با آن که در فرهنگ آمریکایی غرق شده‌اند، به نوبه خود ارمغان‌های کهن فراوانی - از اوپرا گرفته تا خوراک اسپاگتی (spaghetti) - به فرهنگ وطن جدید خود تقدیم یا تحمیل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

نمونه کامل جریان فرهنگ پذیرنده می‌تواند در کشور نو بنیاد اسرائیل مشاهده کرد. در این کشور که صدها هزار تن از مردم جامعه‌های دیگر گرد آمده‌اند، دست کم رسوم و زبان‌های شصت قوم گوناگون با یکدیگر برخورد کرده و دگرگون شده‌اند. آمیختن این مظاهر فرهنگی نامتجانس مجال‌های شگرفی برای پژوهش‌های اجتماعی فراهم آورده است.

ارتباطات گوناگون جامعه‌های متمدن با یکدیگر سبب شده‌اند که در عصر جدید فرهنگ‌های متنوعی با یکدیگر بیامیزند و جامعه‌ها

1. R. Linton: *The Study of Man*, New York, 1936, p. 335.

از يك گرایي فرهنگي (cultural monism) به چند گرایي فرهنگي (cultural pluralism) کشانیده شوند. استقلال فرهنگ‌ها همیشه، مخصوصاً در عصر جدید به دشواری محفوظ مانده است. جامعه‌ای که به اقتضای امپریالیسم فرهنگی در صدد تحمیل فرهنگ اختصاصی خود بر جامعه‌های دیگر بر آید، سخت به زحمت می‌افتد و با مقاومت شدید روبرو می‌شود. در نیمه اول قرن نوزدهم اکثریت مردم ایالات متحد آمریکا که برای خود فرهنگ کمابیش مستقلی ایجاد کرده بودند، فرهنگ‌های اقلیت‌ها را مورد تحقیر و فشار قرار دادند. پس مقاومت شدیدی در اقلیت‌ها ظاهر شد، و از آن جمله اقلیت آیرلندی ایالت باس تون لجوجانه در حفظ فرهنگ پیشین خود کوشیدند و مدارس و مطبوعات مخصوصی برای خود به وجود آوردند.

### III. تسلط اجتماعی

چنان که می‌دانیم، شرط بقای جامعه یگانگی اجتماعی است. جامعه نازمانی که یگانگی دارد، به عنوان يك واحد کمابیش مستقل به زندگی خود ادامه می‌دهد. از این رو هر جامعه می‌کوشد که همواره اعضای جدید خود را در ضمن جریان جامعه پذیری. با موازین مقبول جامعه که هنجارهای اجتماعی خوانده می‌شود، هم‌نوا کند. باز به همین سبب است که هر جامعه همنوایی اجتماعی (social conformity) را فضیلت، و ناهم‌نوایی اجتماعی (social nonconformity) را رذیلت می‌شمارد و نیز اعضای همساز هنجار جوی خود را به هنجار (normal) می‌خواند و گرامی می‌دارد. و اعضای ناهم‌ساز هنجار شکن را ناهنجار (abnormal) یا کج - رو (deviant) می‌نامد و مورد تحقیر و احیاناً مجازات قرار می‌دهد. اگر کسی بخواهد آزادی عمل خود را به جایی برساند که لطمه‌ای متوجه یگانگی گروه شود، جامعه با وسایل گوناگون راه

را بر او سد می‌کند و می‌کوشد که جبراً او را از ناهمنوایی باز دارد. مفهوم تسلط اجتماعی یا کنترل اجتماعی (social control) از این جا برمی‌خیزد.

تسلط اجتماعی در عرف جامعه شناسان دو معنی دارد. اول. مجموع عوامل محسوس و نامحسوس که يك گروه اجتماعی به قصد حفظ یگانگی خود، در راه جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری اشخاص به کار می‌برد

دوم. مجموع مواعی که گروه اجتماعی به قصد جلوگیری افراد از کج‌روی اجتماعی (social deviation) در راه آنان به وجود می‌آورد - و این معنی است که ما بدان نظر داریم.

تسلط اجتماعی به دو صورت در می‌آید:

الف. تسلط اجباری (coersive control) که صریحاً و مستقیماً و به وسیله دستگاه‌های حکومتی اعمال می‌شود. دادگستری و پلیس از عوامل تسلط اجباری هستند.

ب. تسلط اقناعی (persuasive control) که به طور غیر مستقیم از اشخاص و گروه‌های اجتماعی ناشی می‌شود. تلقین و ستایش و نکوهش و سرزنش از عوامل تسلط اقناعی هستند.

تسلط اجتماعی با نوعی فشار همراه است. فشاری که جامعه برای اعمال سلطه خود بر مردم به کار می‌برد، فشار اجتماعی (social pressure) نام گرفته است. فشار اجتماعی اعضای جامعه را و می‌دارد که با جامعه هم‌نوا شوند، به این معنی که تن به پاره‌ای کارها بدهند، و برخی کارها را ممنوع یا تابو (taboo) بشمارند و ارتکاب نکنند.

فشار اجتماعی معمولاً به سه صورت ظاهر می‌شود:

۱. فشار بدنی: کتک، شکنجه بدنی و....
  ۲. فشار روانی: تفتیح، تحقیر و....
  ۳. فشار اقتصادی: محرومیت‌های مالی و مقامی و....
- این سه نوع فشار در موارد بسیار با يك ديگر همراه‌اند.

مثلاً زندانی شدن معمولاً هم ملازم محدودیت بدنی ( محدودیت غذایی و حرکتی) است، هم با فشار روانی و هم با محرومیت‌های اقتصادی همراه است. بر روی هم فشارهای اجتماعی اهمیت اجتماعی شخص را پایین می‌آورند و در موارد بسیار او را متوجه خطای خود می‌کنند و به جبران مافات بر می‌انگیزند.

وجوه گوناگون فشار اجتماعی در زندگی همه کس - خرد و بزرگ و روستایی و شهری - راه دارند. هر کس در خانه به وساطت پدر و مادر و برادر و خواهر خود اندکی با فشار اجتماعی آشنایی شود و سپس در خارج خانه مستقیماً و صریحاً فشارهای گوناگون را در می‌یابد. کودک در خانه جز نزدیکان معدود خود ناظر و ناقدی ندارد. ولی در آموزشگاه با ده‌ها کودک همنشین است. از این رو اگر در آموزشگاه مرتکب خطایی شود و مثلاً به هنگام غذا خوردن، یک سیب زمینی را از روی میز غذا بردارد و به پایین پرت کند، ده‌ها تن با نگاه و حرکات چهره و سخن اعتراض آمیز خود او را زیر فشار قرار می‌دهند، در صورتی که در خانه اولاً این همه معترض وجود ندارند، و ثانیاً مهر خانوادگی در بسامواری از اعتراض دیگران جلومی‌گیرد. گاهی فشار اجتماعی چنان بر فرد هنجار شکن گران می‌آید که نسبت به جامعه احساس عداوت می‌کند و یک سره از همنوایی سر می‌پسند. بنابراین باید فشار اجتماعی با شرایط معینی همراه باشد. در این مقام به دو شرط مهم اشاره می‌کنیم:

۱. اگر شخص هنجار شکن به جامعه خود دلبستگی داشته باشد، با آن که از فشار اجتماعی آزرده می‌شود، به دشمنی جامعه بر نمی‌خیزد، بلکه در صدد جبران ناهنجاری خود بر می‌آید، همچنان که کودک معمولاً بر اثر توبیخ یا مجازات معتدلی که پدر و مادرش بر او روا می‌دارند، اصلاح می‌شود.

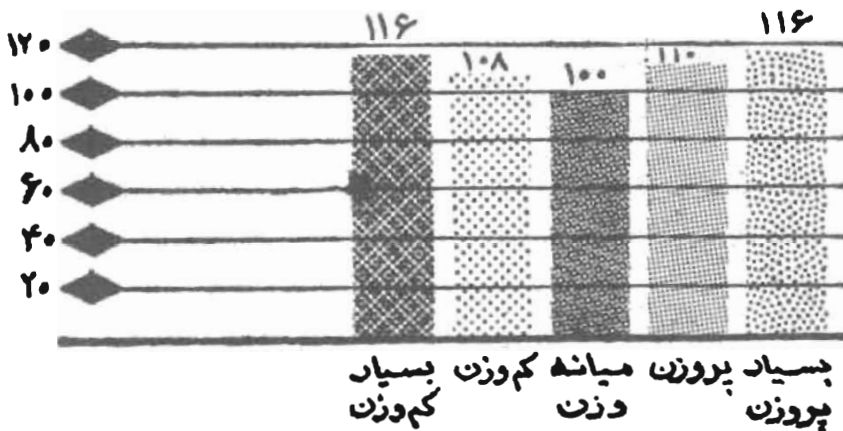
۲. هر چه یگانگی جامعه بیشتر باشد، نظم اجتماعی بهتر برقرار می‌شود و هنجارها مورد احترام بیشتری قرار می‌گیرند. در جامعه‌های بسیار یگانه پیشین فشارهای اجتماعی سخت‌مؤثر بودند،

و هنجار شکنی به ندرت روی می‌داد. فرد بر اثر فشار اجتماعی، از تند روی یا کند روی منصرف می‌شود و حتی المقدور با اکثریت جامعه همگامی می‌کند. از این رو می‌توان گفت که فشارهای اجتماعی مانند فشارهای طبیعی (natural pressures) عواملی هستند بیانه‌رو و اعتدال‌جو که افراد افراطی و تفریطی را یا با افراد میانه حال هماهنگ می‌گردانند یا آنان را از میان برمی‌دارند.

در عالم حیوانات معمولاً افراد متوسط بیش از دیگران با فشارهای طبیعی کنار می‌آیند و در مقابل مخاطرات دوام می‌آورند. در يك مورد که جمع کثیری از گنجشکان يك بیشه‌زار به وسیله توفان به هلاکت رسیدند، دانشمندی از مطالعه گنجشکان مرده دریافت که عموماً از لحاظ وزن و قوت از گنجشکان بزرگ یا کوچک‌اند. چنان که از پیکر ۱۵ برمی‌آید، این نکته در مورد زندگی اورگانیک

پیکر ۱۵

### نسبت مرگ در بین صاحبان وزن‌های مختلف



این نمودار نشان می‌دهد که از میان جمع کثیری از اشخاص چهل و پنج ساله به پایین، امکان مرگ افراد پر وزن و کم وزن بیش از امکان مرگ افراد میانه است.

H. C. Bumpus: *Biological Lectures*, Boston, 1899, pp. 209-226.

انسان نیز صدق می‌کند.

جامعه مانند طبیعت، حافظ افراد میانه‌حال است و تا جایی که بتواند با وسایل گوناگون - از طعنه و تمسخر و سرزنش و دشنام تا زندان و اعدام - از پیدایش اشخاص بی‌اعتدال جلوگیری می‌کند. ولی مخالفت جامعه با اشخاص بی‌اعتدال به شدت مخالفت طبیعت با افراد استثنائی نیست، زیرا جامعه برخلاف طبیعت، معمولاً اشخاص استثنائی را نابود نمی‌کند، بلکه می‌کوشد که آنان را به صورت مردم به‌نجار میانه‌گزین درآورد.

چون هنجارهای اجتماعی برخلاف هنجارهای طبیعی، در همه جامعه‌ها یکسان نیستند، فشار اجتماعی در هر جامعه در قالب‌هایی خاص ریخته می‌شود. مثلاً فرهنگ بسیاری از جامعه‌های جدید دزدی را امری ممنوع و در خور مجازات می‌داند، در صورتی که فرهنگ برخی جامعه‌ها مانند فرهنگ اسپارت باستان، جوانان را به دزدی تشویق می‌کرد. در اکثر جامعه‌های متمدن زناشویی با محارم ممنوع است، اما در برخی جامعه‌ها مانند مصر باستان، خانواده‌های اشرافی برای حفظ اصالت خود، ازدواج برادر و خواهر را تجویز می‌کردند. برای انسان متمدن کنونی تصور آدم خواری نفرت‌آور است، در صورتی که اعضای قبیله چم (Cham) در آنام جگو دشمنان خود را با لذت فراوان می‌خوردند و گمان می‌برند که با این عمل بر شجاعت دشمن مرده دست می‌یابند. ما قتل انسان را جرم می‌دانیم، اما اسپارتیان قدیم کودکان ناتوان را بی‌پروا به قتل می‌رسانیدند، و اسکیموها کشتن پسران را روا می‌دانند. در جامعه‌های صنعتی کنونی زن و مرد کمابیش برابر و در همه کارها شریک‌اند، در صورتی که یک قرن پیش در همان جامعه‌ها زنان دخالتی در امور اجتماعی نداشتند، و هنجارهای زنانه سراسر از هنجارهای مردانه متفاوت بودند. بنابراین فشار اجتماعی با آن که در همه جامعه‌های انسانی وجود دارد، در هر زمان و مکانی در جهات معینی اعمال می‌شود، و هنجارهای فرهنگی این جهات را تعیین می‌کنند.

## IV. مدارای اجتماعی

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بی‌هنجاری (anomie) یا normlessness) مطلق را بپذیرد. ولی نابه‌هنجاری (abnormality) و کج روی را تا حدود معینی که برای حیات اجتماعی مخاطره‌آمیز نباشند، تحمل می‌کند. چنین تحملی را مدارای اجتماعی (social tolerance) خوانده‌اند.

اما مدارای جامعه با اعضای استثنائی یا منحرف نامحدود نیست. در هر جامعه انحرافات اجتماعی برای خود مراتبی دارند: برخی قابل اغماض‌اند، و بعضی مستوجب کیفرند. از میان عواملی که حدود مدارا را تعیین می‌کنند، سه عامل مهم‌ترند: مقتضیات اجتماعی، نفوذ شخص هنجارشکن و چگونگی هنجار.

۱. مقتضیات اجتماعی: این مطلب را تحت سه عنوان - سنن اجتماعی و دوره بحران و وضع گروهی - مطالعه می‌کنیم.

سنن اجتماعی: درجه مدارای هر جامعه با هنجار شکنان بسته به سنن آن جامعه است. در جامعه‌ای که سنن اجتماعی با مدارا سخت موافق باشند، مدارا دامنه وسیعی می‌یابد، چنان‌که در جریان جنگ سرد کنونی انگلیس به حکم سنن مدارا آمیز خود، حزب کمونیست را تحمل می‌کند، در صورتی که ایالات متحد آمریکا، پیشتازی کمونیسم را خطری مهلك می‌شمارد و از شدت دغدغه دچار نوعی هیستری - هیستری ضد کمونیست (anti-communist hysteria) می‌شود.

دوره بحران: معمولاً جامعه‌ها در دوره‌های بحرانی خود نسبت به برخی از هنجارها که در آن هنگام اهمیت حیاتی دارند، سختگیر و نسبت به بقیه سهل‌گیر می‌شوند. مثلاً جامعه‌هایی که در کام جنگ فرو می‌روند، تندروهای سیاسی را به هیچ‌روی نمی‌بخشایند، ولی در عوض با نابه‌هنجاری‌های اخلاقی از جمله ناروایی‌های جنسی

مدارا می‌کند.

وضع گروهی: همه گروه‌های اجتماعی به يك نسبت با نابهنجاری‌ها کنار نمی‌آیند. از طرفی گروه‌های متجانس کوچک کمتر از گروه‌های نامتجانس بزرگ با اعضای خود مدارا می‌کنند. مثلاً شهر بیشتر از روستا اشخاص منحرف و متخلف را با اغماض می‌نگرد، و خانواده بیش از گروه‌های بزرگ‌تر نسبت به اعضای هنجارشکن خود سخت می‌گیرد. از طرف دیگر در عصر حاضر دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی به مراتب بیش از خانواده و دستگاه دینی با نابهنجاری‌ها درمی‌افتند. محققان دریافته‌اند که مؤسسات اقتصادی نا حدود وسیعی زندگی اعضای جوامع صنعتی را کنترل می‌کنند، و حتی این‌گونه مؤسسات در چگونگی همسرگزینی کارمندان خود نیز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم مؤثر می‌افتند.

۲. نفوذ شخص هنجارشکن: این مطلب دو نکته مهم را در برمی‌گیرد: ارزش اجتماعی و حرفه شخص.

ارزش اجتماعی شخص: هر قدر شخص در گروه خود ارجمندتر باشد، می‌تواند با شجاعت و قدرت بیشتری به شکستن هنجارها پردازد، و جامعه هم نسبت به انحرافات او سهل‌گیرتر خواهد بود. مثلاً شاگردان يك کلاس انحرافات يك معلم توانا و محبوب را نا چیزتر از انحرافات يك معلم متوسط یا ضعیف می‌شمارند و با سهولت بیشتری اغماض می‌کنند.

حرفه شخص: جامعه نسبت به برخی حرفه‌ها سخت حساس است، و از این روصاحبان آن حرفه‌ها را بادقت و وسواس می‌پاید، چنان‌که بدمستی يك معلم یا يك قاضی یا يك دین‌یار (روحانی) به هیچ وجه برای جامعه متمدن قابل تحمل نیست.

۳. چگونگی هنجارها: چون همه هنجارهای جامعه اهمیت یکسانی ندارند و واکنش‌های جامعه در مقابل نقض هنجارهای متفاوت،



متفاوت است. جامعه برای هنجارهای مهم اخلاقی ارزش عظیمی قائل است و بدین سبب نمی‌تواند با ناقضان آنها مدارا کند. در بسیاری از جامعه‌ها بنا بر یکی از هنجارهای اخلاقی مهم، زناشویی با عده‌ای از نزدیکان، ناروا و در خور مجازات شدید است. پس کمتر کسی پا بر این هنجار می‌گذارد.

## نتیجه

۱. هر يك از اعضای جامعه ناگزیرند که مقتضیات زندگی اجتماعی را فراگیرند و به اصطلاح «جامعه پذیر» و «فرهنگ پذیر» شوند.
۲. این کارها سبب «همنوایی» شخصی با «هنجاری‌های اجتماعی» و ماندگی او به فرهنگ جامعه می‌شوند، و کسی که از همنوایی اجتماعی بازماند، «نا به‌هنجار» یا «کج رو» به‌شمار می‌آید.
۳. جامعه برای جلوگیری از کج روی اعضای خود، دست به فعالیت‌هایی که «تسلط اجتماعی» خوانده می‌شوند، می‌زند.
۴. تسلط اجتماعی یا به‌طور مستقیم یا به‌طور غیرمستقیم اعمال می‌شود. نوع اول را «تسلط اجباری» و نوع دوم را «تسلط اقناعی» گویند.
۵. نتیجه تسلط اجتماعی، «فشار اجتماعی» است، و فشار اجتماعی به‌صورت‌گوناگون بدنی و روانی و اقتصادی تظاهر می‌کند.
۶. در جامعه‌هایی که یگانگی اجتماعی شدت داشته باشد و افراد به زندگی اجتماعی سخت وابسته باشند، فشار اجتماعی نتیجه‌بخش‌تر است.
۷. در هر جامعه چگونگی فشار اجتماعی و نیز «مدارای اجتماعی» بسته به مقتضیات فرهنگی است.

## فصل هشتم

### رفتار جمعی

---

#### I. چگونگی و انواع رفتار جمعی

رفتار جمعی (collective behavior) یکی از انواع رفتار گروهی است. رفتار گروهی رفتار مشترکی است مبتنی بر کنش‌های متقابل دو یا عده‌ای بیش‌تر. وجهی از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر واکنش‌های دورانی (circular reactions) یا کنش‌های متقابل دورانی (circular interactions) استوار است، رفتار جمعی خوانده می‌شود.

واکنش‌های دورانی یا کنش‌های متقابل دورانی واکنش‌هایی هستند که بر اثر تحریک‌هایی در کسی پدید می‌آیند و سپس محرك کسان دیگر می‌شوند و واکنش‌هایی در آنان به وجود می‌آورند، و آن‌گاه واکنش‌های این کسان در شخص نخستین مؤثر می‌افتند و واکنش‌های شدیدتری در او برمی‌انگیزند و پس از آن، واکنش‌های شدید شخص نخستین در کسان دیگر تأثیر می‌کنند و به واکنش‌های شدیدتری می‌انجامند، و به این طریق همواره بر شدت واکنش‌های متجانس اشخاص می‌افزاید. در این صورت باید گفت که کنش‌های

متقابل دورانی به واگیری اجتماعی (social contagion) منجر می‌شود، به این معنی که بر اثر این کنش‌ها، اعضای گروه به سرعت و با شدتی دم افزون، رفتار یکدیگر را فرامی‌گیرند و بر نوعی تجانس دست می‌یابند.

بنا بر این رفتار جمعی را چنین می‌توان تعریف کرد: رفتاری است عاطفی که بر اثر وضع یا حادثه‌ای از شخص یا اشخاصی سر می‌زند و بر اثر واگیری اجتماعی به دیگران منتقل می‌شود و در نتیجه گروه کمایش متجانسی به وجود می‌آورد.

رفتار جمعی انواع بسیار دارد. برخی از انواع شدید آن مانند مد اجتماعی و هوس اجتماعی و جنون اجتماعی و شیدایی اجتماعی و هراس اجتماعی را به اختصار شرح می‌دهیم:

۱. مد اجتماعی: رفتار جمعی مکرری که به قدر رسم اجتماعی تثبیت نشده باشد، مد اجتماعی (social fashion) نام می‌گیرد. یکی از مدهای اجتماعی جامعه‌های غربی اعتای بسیاری از جوانان است به هنرهای واقع ستیز (anti-realist) قرن بیستم.

۲. هوس اجتماعی: مد اجتماعی پرشور و زود گذر را هوس اجتماعی (social fad) یا رسم دروغین (pseudo-custom) خوانند. رواج ناگهانی و کم دوام جست و خیزی که رقص راک اند رول (Rock-and-roll) نام دارد، نموداری از هوس اجتماعی است.

۳. جنون اجتماعی: هوس اجتماعی شدیدی که همواره شخص را وسوسه کند، جنون اجتماعی (social craze) خوانده می‌شود. جنون اجتماعی صور گوناگون دارد - از جنون جدول حل کردن برخی از روزنامه‌خوانان تا جنون سختگیری دینی برخی از گروه‌های اجتماعی.

۴. شیدایی اجتماعی: هوس اجتماعی پردوامی که با عواطف عمیقی

آمیخته باشد. شیدایی اجتماعی (social mania) نام دارد. نمونه آن رفتار متجددانی است که محض يك امر نوظهور خوشایند، خواب و خوراك را بر خود حرام می‌کنند.

۵. هراس اجتماعی: رفتار جمعی وحشت آلود و بی‌هدفی که بر اثر احساس خطر پدید آید، هراس اجتماعی (social panic) نامیده می‌شود. هراس اجتماعی تمام ذهن را به سرعت فرا می‌گیرد و فرد را به تلاش‌های بیهوده و دیوانه‌وار برمی‌انگیزد. برای توضیح این نوع رفتار جمعی به ذکر چند مثال مبادرت می‌کنیم.

روز سی‌ام اکتبر ۱۹۳۸ یکی از ایستگاه‌های رادیو در نیویورک ناگهان با آب و تاب خبر داد که موجوداتی از کره مریخ به زمین یورش آورده‌اند. مردم این خبر را که مبتنی بر داستان جنگ دنیاها (The War of the Worlds) نوشته ولز (H. G. Wells) انگلیسی بود، جدی گرفتند و هراسان از خانه‌ها بیرون ریختند و حتی دیوانه‌وار از شهرها گریختند.<sup>۱</sup>

چند سال بعد نمایش حقیقت‌نمای مشابهی از رادیو شهر کی‌تو (Quito) در کشور اکوآتور پخش شد. این رادیو خبر داد که موجودات غریبی از کره مریخ به زمین ریخته‌اند و به سرعت به شهر کی‌تو نزدیک می‌شوند. مردم شهر به چنان وحشتی افتادند که اکثراً سراسیمه خانه‌ها را رها کردند و در خیابان‌ها توده شدند. جمع کثیری لباس زیر بر تن داشتند و جمعی نیم برهنه بودند. گردانندگان رادیو به محض آن که از هراس عمومی خبردار شدند، نمایش را قطع کردند و در صدد تسکین مردم برآمدند. ولی مردم چنان پریشان و خشمگین بودند که به مرکز فرستنده رادیو حمله بردند، درها و پنجره‌ها را شکستند، عمارت را آتش زدند و

1. H. Cantril & Others: *The Invasion from Mars*, Princeton, N. J., 1940.

شش تن را کشتند.<sup>۱</sup>

در پانزدهم ژانویه ۱۹۵۵ دود و مه غلیظی آسمان شهر لندن را فراگرفت و با آن که فقط ده دقیقه دوام آورد، باز چنان مردم را به هراس انداخت که صدای زاری و دعا از هر سو بلند شد، و جمعی پایان دنیا را اعلام کردند.<sup>۲</sup>

## II. جمع

جمع (collectivity) گروهی از افراد انسانی است که دستخوش رفتار جمعی باشند. چون جمع زاده رفتار جمعی است، می‌توان در تعریف آن چنین گفت: گروهی که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای، خود به خود فراهم می‌آید و بر اثر کنش‌های متقابل دورانی یا واگیری اجتماعی، دارای رفتاری متجانس می‌شود. پیدایش جمع بدین ترتیب است: وضع یا حادثه‌ای پیش می‌آید، برخی از اشخاص متفرق از آن متأثر می‌شوند و بی اختیار به شیوه‌ای کمابیش یکسان در مقابل آن واکنشی عاطفی می‌کنند. رفتار عاطفی هر یک به دیگری منتقل می‌شود و با شدتی بیش‌تر به خود او باز می‌گردد. بر اثر این غلیان عاطفی یا عاطفه جمعی (collective feeling)، رفتار عاطفی مشترك و متجانسی از همه آن اشخاص سر می‌زند.

جمع دارای مختصات چندی است:

۱. جمع معمولاً خود به خود فراهم می‌آید و از این رو در شمار گروه‌های غیر رسمی است. با این وصف ممکن است جمع مقدمه و منشاء برخی از گروه‌های رسمی شود. بدین جهت می‌توان آن را شالوده اجتماعی گروه‌های دیگر به شمار آورد. مثلاً ممکن است يك ميٲينگ عمومي يعني يك جمع غير رسمي موجود يك

1. *New York Times*, February 13, 1949.

2. *Jacksonville Times-Union*, January 17, 1955.

حزب یعنی يك گروه رسمی شود.

۲. جمع معمولاً گروهی زودگذر است. ناگهان به تحریک وضع یا حادثه‌ای به وجود می‌آید و پس از دگرگونی آن وضع یا حادثه از میان می‌رود، چنان‌که جمع تماشاگران يك حادثه خیابانی به زودی در هم می‌شکند.

۳. برخی از انواع جمع مستلزم گردآمدن افرادند، ولی برخی دیگر گرد آمدن یا حضور افراد را ایجاب نمی‌کنند. مثلاً جمعی که جنازه‌ای را مشایعت می‌کنند، شامل اشخاصی است که کنار يك دیگر قرار گرفته‌اند، اما جمعی که در انتخابات پارلمانی يك شهر شرکت می‌کند و به افراد معینی رأی می‌دهد، شامل اشخاصی است که اکثراً هیچ‌گاه در يك مکان گرد نیامده و با يك دیگر برخورد مستقیم نداشته‌اند.

۴. جمع معمولاً ترکیب ثابتی ندارد، به این معنی که افراد آن به سرعت تغییر می‌کنند: برخی از اعضای جمع از آن می‌گسلند، و اعضای جدیدی به آن می‌پیوندند. مثلاً همه اعضای جمعی که برای تماشای حادثه‌ای گرد می‌آیند، در تمام مدت حادثه باقی نمی‌مانند، بلکه برخی بی‌کار خود می‌روند و جای خود را به نوآمده‌گان می‌سپارند.

۵. جمع معمولاً از تجانس عاطفی شدیدی که به منزله یگانگی گروهی آن است، برخوردار است. بر اثر این تجانس عاطفی شدید است که در مواردی اعضای آن به‌طور موقت فردیت خود را از یاد می‌برند، و با جذب و شور، مطابق مقتضیات مشترك جمع عمل می‌کنند. نمونه تجانس جمعی را می‌توان در رفتار خشن و بی‌پروای جمعی سفید پوست که مشترکاً به لینچ کردن (lynching) فردی سیاه پوست می‌پردازند، مشاهده کرد.

### III. جماعت

جمع انواع فراوان دارد. ولی هیچ يك از این انواع به اهمیت جماعت (crowd) نیستند.

جماعت جمعی است پرتجانس مرکب از افرادی که معمولاً در يك جا گرد می آیند و با يك دیگر ربط (rapport) می یابند و به جنب و جوش (milling) می پردازند. ربط رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چندتن را سخت به يك دیگر می پیوندد، به طوری که آنان بی اختیار با يك دیگر هماهنگ می شوند. جنب و جوش رفتار عاطفی شدیدی است که بر اثر ربط روی می دهد. رابطه عاشق و معشوق و نیز رابطه شخص خواب‌انگیز (hypnotizer) و شخص خواب‌پذیر (hypnotized) در جریان خواب‌گونه (hypnosis) نمونه‌های ربط هستند، و کف‌زدن و فریاد کشیدن بی اختیار تماشا-گران سیرك از جلوه‌های جنب و جوش‌اند. در این صورت جماعت گروه متجانس کم‌دوامی است که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای خود به خود به وجود می آید و بر اثر کنش‌های متقابل دورانی یا واگیری اجتماعی، دارای رفتاری مشترك می شود و با ربط کافی به جنب و جوش می پردازد.

جماعت و رفتار آن از دیر باز توجه محققان را به خود جلب کرده‌اند. ولی نادرند محققانی که در این باره نظری روشنی بخش آورده باشند. لو بون (Le Bon) معتقد بود که جماعت بر اثر غلبه «روح جمعی» بر «روح فردی» فراهم می آید، و پیروان فروید گفته‌اند که انسان گاهی بر اثر شدت و کثرت ازدگی (repression) های عاطفی، زمام خود را رها می کند و به کارهایی ناسنجیده، و از آن جمله رفتار جمعی می پردازد. به نظر اکثر جامعه‌شناسان کنونی باید تشکیل جماعت و رفتار خود به خودی آن را با مفهوم تلقین باز نمود.

می‌دانیم که انسان به سبب آن که از روز زادن تا دم مرگ



وابسته انسان‌های دیگر است و نمی‌تواند بدون مساعدت و موافقت اطرافیان خود به آسودگی زندگی کند، نسبت به دیگران حساس است و می‌کوشد که توجه و موافقت آنان را به سوی خود کشد. تلقین پذیری از این‌جا پدید می‌آید و باعث می‌شود که وقتی جمعی به تحریک عامل یا عواملی مشترك گرد می‌آیند، متقابلاً در یک دیگر تأثیر کنند: حادثه‌ای روی می‌دهد، و «الف» و «ب» و «ج» و «د» که نسبت به آن حادثه عواطف کمابیش مشابهی دارند، مجتمع می‌شوند. آن‌گاه «الف» از «ب» و «ج» و «د» تأثیر برمی‌دارد، و به نوبه خود در آنان تأثیر می‌گذارد و مجدداً از آنان متأثر می‌شود و در آنان تأثیر می‌کند. ادامه این جریان منجر به تجانس و تشدید عواطف آنان می‌شود و آنان را به صورت جمع متجانس پرشوری در می‌آورد. در نتیجه ربط پدید می‌آید، و جمع چون تنی واحد آغاز جنب‌وجوش می‌کند. در جریان این جنب‌وجوش چون هر کس تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرد و به نوبه خود در دیگران تأثیر می‌گذارد، هیجان‌های کمابیش مشابهی که به صورت فریاد و کف زدن و مشت‌گره کردن و احیاناً یورش و خراب‌کاری تظاهر می‌کنند، در جمع به وجود می‌آیند.

بنابراین می‌توان گفت که تجانس عاطفی ضامن بقای جماعت است. اگر تجانس عاطفی جماعت از میان برود، جماعت از هم می‌گسلد، و اگر شخصی عاطفه جمعی جماعت را نپسندد، نمی‌تواند بدان پیوندد و با آن هم‌نوا شود. بدین سبب جماعت‌های سفید پوستانی که در برخی از استان‌های کشور ایالات متحد آمریکا بر ضد سیاه پوستان تشکیل می‌شوند، هیچ‌گاه از همکاری یا کمک افراد سیاه پوست یا افراد سفید پوستی که مخالف تعصبات نژادی هستند، نصیب نمی‌برند.

تماس مستقیم افراد جماعت در پیدایش تجانس عاطفی جماعت سخت مؤثر است. از این رو پیدایش جماعت معمولاً مستلزم گرد آمدن افراد است. ولی در جامعه‌های صنعتی کنونی که

وسایلی مانند روزنامه و کتاب و رادیو و تلویزیون، ارتباط توده گیر (mass communication) را آسان گردانیده و اشخاص و گروه‌های جدا افتاده را با یکدیگر مربوط کرده‌اند، جماعت‌هایی نیز که وحدت مکانی نداشته باشند، تحقق پذیرند.

می‌توان گفت که جماعت در اشخاص سه تغییر مهم پدید می‌آورد:

۱. درهم شکستن فردیت: استغراق شخص در جماعت چنان او را از خود بی‌خود می‌کند که موقتاً از مقتضیات خصوصی خود غافل، و به اصطلاح دچار بی‌فردیتی (de-individuation) می‌شود.

۲. کنش خود به خودی: شخص بی‌فردیت بی‌اختیار موافق مصالح جماعت رفتار می‌کند و حتی ندانسته پا بر بسیاری از هنجارهای اجتماعی می‌گذارد.

۳. احساس ایمنی: شخص بر اثر شکستن مرزهای فردیت و استغراق در جماعت، خود را دارای قدرتی عظیم می‌پندارد، اعتماد به نفس فوق‌العاده می‌یابد و عمیقاً احساس ایمنی می‌کند. عواملی که باعث حفظ جماعت و تحکیم تجانس آن می‌شوند، فراوان‌اند. از این میان سه عامل مهم را نام می‌بریم:

۱. تمکین به رهبران: همچنان که خواب‌انگیزی (هیپ‌نوتیسم) نیازمند تمکین خواب پذیر به خواب‌انگیز است، دوام و تجانس جماعت نیز مستلزم تمکین اعضای جماعت است به پیشاهنگان یا رهبران جماعت.

۲. وسعت جماعت: هرچه عده اعضای جماعت بیشتر باشد، سلسله روابطی که هر یک از اعضا را به دیگران پیوند می‌دهد، دامنه دارتر

و پیچیده‌تر خواهد شد و بر بستگی عاطفی اشخاص و تجانس جمع خواهد افزود.

۳. نظم: هر چه نظم خود به خودی جماعت بیشتر باشد، فردیت‌ها با سهولت بیشتری در جمع مستهلك می‌شوند. از این‌رو رهبران جماعت‌ها می‌کوشند که رفتاری منظم و موزون در جماعت‌ها به‌وجود آورند، و برای این منظور از شعارهای يك نواخت و حرکات موزون و سخنان مسجع و شعر و آواز و حتی رقص سود می‌جویند. آدولف هیتلر یکی از رهبرانی است که برای تسخیر جماعات از همه این عوامل سود جست.

جماعت صورت‌های گوناگون دارد. از این جمله اند جماعت تصادفی و جماعت نمایشی و جماعت مجنوب و جماعت منظم و جماعت فعال و جماعت همجا و جماعت ناهمجا یا عامه.

۱. جماعت تصادفی (casual crowd) یا جماعت کنجکاو (curiosity crowd) که تصادفاً و برای تماشای حادثه‌ای تشکیل می‌شود و یگانگی کافی ندارد.

۲. جماعت نمایشی (expressive crowd) که دست به تظاهراتی مانند آواز و رقص و فریاد و گریه می‌زند و یگانگی کافی دارد.

۳. جماعت مجنوب (orgiastic crowd) که دستخوش شور و جذبه است و یگانگی فراوان دارد. برخی از جماعت‌هایی که عهده‌دار شعائر دینی می‌شوند یا جماعت‌هایی که در جشن‌های بزرگ ملی به نشاط می‌پردازند، از جماعت‌های مجنوب‌اند.

۴. جماعت منظم (organized crowd) که از نظم و یگانگی فراوان برخوردار است. حاضران يك مجلس سخنرانی یا کنسر جماعت نسبتاً منظمی به شمار می‌روند.

۵. جماعت فعال (active crowd یا acting crowd) یا غوغا (mob) که برای رسیدن به هدف خود خشونت می‌ورزد.

۶. جماعت همجا ( assembled یا contiguous crowd ) که اعضای آن در مجاورت يك ديگر قرار می گیرند و موجب تجانس عاطفی و جنب و جوش بسیار می شوند، در مقابل جماعت نا همجا ( unassembled یا non-contiguous crowd ) یا عامه ( public ) که معمولا میان اعضای آن تماسی مستقیم نیست، و از این رو از تجانس عاطفی کم بهره است.

#### IV. عامه و عقیده عمومی

در شهرهای بزرگ کنونی جمعی از مردم که دارای مصالح مشترك نسبتاً پایداری هستند، به راه‌های غیر مستقیم گوناگون به يك ديگر پیوند می خورند و واحد اجتماعی بزرگی پدیدمی آورند. این واحد اجتماعی بزرگ که به سبب پراکندگی اعضای خود، جنبه عاطفی شدیدی ندارد ولی بر اثر مصالح پایدار و ارتباطات فکری آن اعضا، دارای جنبه ادراکی قوی است، همانا جماعت ناهمجا یا عامه است.

در جامعه‌های ساده ابتدائی عامه یا جماعت ناهمجا وجود ندارد، اما در جامعه‌های متمدن که مردم به تناسب منافع مادی و معنوی خود، به بخش‌های گوناگون تقسیم می شوند، جماعت‌های ناهمجا متنوع به وجود می آیند. از این قبیل اند عامه ورزش کار، عامه سینمارو، عامه کتاب خوان، عامه سیاسی، عامه سهام‌داران يك شرکت، عامه رأی دهندگان يك شهر و عامه مشترکان يك روزنامه. حاصل نهایی فعالیت‌های جماعت ناهمجا یا عامه عقیده عمومی ( public opinion ) و وفاق عمومی ( public consensus ) است. از این رو برای شناسایی راه و رسم این نوع جماعت که در جامعه‌های کنونی اهمیت فراوانی دارد، باید موضوع عقیده عمومی و وفاق عمومی را مورد تدقیق قرار داد.

چنان که می دانیم، واقعه یا چیزی که مورد اعتنای جامعه قرار

گیرد، ارزش اجتماعی نام دارد. ارزش اجتماعی انگیزه گرایش‌های اجتماعی (social attitudes) می‌شود. گرایش‌های اجتماعی تمایلاتی کلی هستند که در فرد به وجود می‌آیند و ادراکات و عواطف و افعال او را درجه‌ها معینی به جریان می‌اندازند. گرایشی که با عواطف بسیارشدیدی همراه باشد عقده (complex) خوانده می‌شود، و گرایشی که جنبه ادراکی آن ضعیف باشد ولی سخت ریشه دار و استوار شده باشد، تعصب یا پیش-داوری (prejudice) نام می‌گیرد. در هر مورد از آمیختن گرایش‌های اجتماعی گوناگون، عقیده عمومی ناشی می‌شود. عقیده عمومی قضاوتی است مورد قبول عامه که هم جنبه عاطفی و هم جنبه ادراکی دارد و از تعصب نیز برکنار نیست. عقیده عمومی اگر به شدت تعمیم یابد و ریشه‌دار شود، به صورت اجماع یا وفاق عمومی در می‌آید.

اهمیت روز افزون عقاید عمومی در زندگی جامعه‌های صنعتی سبب شده است که سازمان‌های حکومتی و غیر حکومتی خواهان آگاهی از وضع عقاید عمومی باشند و برای سنجش آن تدابیری کنند. فن رأی جویی (polling) و سایر فنونی که برای کاوش عقاید عمومی فراهم آمده‌اند، زاده این تدابیرند. برخی از کارشناسان اجتماعی بر آن‌اند که به وسیله این فنون می‌توان از عقاید مردم آگاهی یافت و این آگاهی را در تحولات و مبارزات اجتماعی مورد استفاده قرار داد. اما برخی دیگر از کارشناسان اجتماعی به این فنون و نتایج آن‌ها خوش بین نیستند و می‌گویند که فنون سنجش عقاید عمومی ناقص و نارسایند و از عهده دریافت عقاید عمومی بر نمی‌آیند. عقاید عمومی امور کیفی پیچیده‌ای هستند، حال آن‌که این فنون برای شمارش و طبقه بندی امور ساده کمی‌شایستگی دارند.

بی‌گمان عقیده عمومی یکی از عوامل مهم زندگی اجتماعی است و بدین سبب باید مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گیرد. در این هم‌تردیدی نیست که برخی از جامعه‌شناسان، بیهوده می‌خواهند

که همه امور کیفی انسانی را با وسایل کمی بسنجند و بیان کنند و از این رو به فکر تدارک شیوه‌های نتیجه بخش‌تری برای سنجش امور اجتماعی نمی‌افتند، در صورتی که تکامل جامعه‌شناسی مستلزم ابداع این گونه شیوه‌هاست.

در جامعه‌های صنعتی جدید چون عقاید عمومی نفوذ عمیقی دارند، گروه‌های مختلف اجتماعی مخصوصاً گروه‌های رسمی می‌کوشند که با وسایل گوناگون عقاید عمومی را با عقاید خود همساز کنند. تخصص طلبی عصر حاضر ایجاب کرده است که برای این منظور مؤسسات بسیار متشکل و مجهزی که در جامعه شناسی گروه فشار یا گرو، تحمیل (pressure group) خوانده می‌شوند، به وجود آیند. این گروه‌ها همواره با شیوه‌های متفاوت تلاش می‌ورزند که یا عقاید عمومی را با مقاصد خود موافق گردانند یا عقاید مطلوب خود را بر عامه جامعه تحمیل کنند. به بیان دیگر گروه‌های فشار کوشا هستند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در عقاید عمومی راه یابند.

وسایل روا یا ناروایی که گروه‌های فشار برای تسلط بر عقاید عمومی به کار می‌برند، بسیار متنوع‌اند. در این جا از چهار وسیله که عمومیت و اهمیت بیش‌تری دارند، نام می‌بریم:

۱. تدابیر اقتصادی: گروه‌های فشار با دادن وام یا هدیه یارشوه، جمع‌های انسانی مورد نظر را به فرمان خود می‌آورند.

۲. تدابیر حقوقی: گروه‌های فشار مجاهد می‌ورزند که خواست‌های آنها به وسیله قوانین و مقررات اجتماعی بر مردم تحمیل شوند. پس با وسایل گوناگون در سازمان‌های وضع و اجرای قانون رخنه می‌کنند. در جامعه‌های غربی مخصوصاً ایالات متحد آمریکا این گروه‌ها علناً اعضای مجالس قانون‌گذاری را زیر فشار قرار می‌دهند. گروه‌های تحمیل‌گری که لویی ایست (lobbyist) نام

دارند، از این زمره‌اند.

۳. تدابیر تخریبی: گروه‌های فشار در نهان یا آشکار برای درهم شکستن مقاومت مردم و ربودن عقاید عمومی، به خراب‌کاری و انهدام سازمان‌ها و جماعت‌های مخالف همت می‌گمارند.

۴. تدابیر تبلیغی: گروه‌های فشار با وسیله ماهرانه‌ای که تبلیغ یا آوازه‌گری (propaganda) نام دارد، به دزدیدن یا دگرگون کردن یا ساختن عقاید عمومی می‌پردازند.

## V. آوازه‌گری

چون آوازه‌گری در عصر حاضر دامنه پهناوری یافته و یکی از عوامل مهم اجتماعی شده‌است، به ناگزیر باید توجه بیشتری بدان مبذول داشت.

آوازه‌گری یا تبلیغ فعالیتی است برای دگرگون کردن عقاید عمومی از راه‌هایی غیر مستقیم و احياناً پنهانی با وسایلی مانند زبان و خط و تصویر و نمایش و جزاین‌ها. آوازه‌گری را باید با ارشاد (indoctrination) فرق گذاشت. ارشاد جریانی است که مفاهیم روشن و منظمی به مردم می‌دهد، ولی آوازه‌گری جریانی است که مفاهیم روشن و تاریک را با یکدیگر می‌آمیزد و به‌وجهی خوشایند در می‌آورد و به مردم عرضه می‌کند. ارشاد منجر به شناخت ادراکی می‌شود، ولی هدف آوازه‌گری انگیزختن عواطف و آماده کردن مردم برای قبول عقایدی معین است. آوازه‌گر به وسیله آمیختن حقیقت با دروغ، نمودها را به‌صورتی جلوه می‌دهد که باعث تمکین مردم به خواست‌های او می‌شود. آوازه‌گر از تلقین پذیری انسان سود می‌جوید و نیت خود را به مردم تحمیل می‌کند. حتی گاهی مقاومت روانی مردم را یک‌سره در هم می‌شکند

و به اصطلاح، دست به مغزشویی (brain-washing) می‌زند. قدرت آوازه‌گری در مواردی بسیار عظیم می‌شود. از طرفی به سبب آن که تلقین پذیری انسان به هنگام پریشانی و بی‌آرامی بیش‌تر می‌شود، آوازه‌گری در زمان بحران مؤثرتر می‌افتد. از طرف دیگر چون بسیاری از مردم به آوازه‌گری خوش‌بین نیستند، نفوذ آوازه‌گری وقتی به حد اعلی می‌رسد که بنیاد آن بر مردم معلوم نباشد. اگر جامعه بداند که فلان آگهی روزنامه‌ای یارادیویی یا تلوویزیونی مستقیماً از طرف فلان مؤسسه سودجو منتشر می‌شود، با بی‌اعتمادی به آن می‌نگرد. از این رو آوازه‌گری مؤثر آن است که به صورت نوعی راهنمایی یا اندرز باشد و بدون جنجال صورت گیرد. در جنگ جهانی اول حکومت انگلیس برخلاف حکومت آلمان، دست به این نوع آوازه‌گری زد و توانست آرام ایالات متحد را برای شرکت در جنگ آماده کند.<sup>۱</sup> همچنین به طوری که از تحقیقات رسمی حکومت ایالات متحد آمریکا بر می‌آید، گروه‌هایی از سرمایه‌داران بزرگ این کشور از دیرباز عقاید سودجویانه خود را از طریق آوازه‌گری آرام و غیر مستقیم به مردم تحمیل کرده‌اند. اینان به وسیله کارگزاران خود در نوشتن بسیاری از کتاب‌های درسی دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها دخالت ورزیده و بدین شیوه توانسته‌اند عقاید خصوصی خود را به عنوان حقایق علمی بی‌چون و چرا به‌خورد دانش‌آموزان و دانش‌جویان دهند و مثلاً چنین وانمود کنند که مالکیت خصوصی (private ownership) حرمتی ابدی دارد و هرگونه مالکیت عمومی (public ownership) یا مالکیت دولتی (state ownership) زیان‌بخش و خطرناک است.<sup>۲</sup>

1. J. D. Squires: *British Propaganda at Home and in the United States from 1914 to 1917*, Cambridge Mass. 1935. 2. C. D. Thomson: *Confessions of the Power Trust*, New York, 1932, Chs. 39 & 40.



- آوازه‌گران ماهر در رعایت چند اصل زیرین می‌کوشند:
۱. آوازه‌گر از زبان گوینده یا نویسنده یا فرد معتبری که مورد احترام جامعه است، مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد.
  ۲. آوازه‌گر دقیقاً می‌داند که با مردم مورد خطاب خود چگونه سخن گوید و چه بگوید.
  ۳. آوازه‌گر آگاه است که هر موضوعی را به کدام يك از گروه‌های اجتماعی عرضه کند.
  ۴. آوازه‌گر خواست خود را بر اثر تکرار، در ذهن مردم می‌نشانند، ولی در عین حال کاری نمی‌کند که تکرار باعث ملال و نفرت مردم شود.
  ۵. آوازه‌گر از میان حقایق گوناگونی که به موضوع مورد نظر او مربوط است، فقط آنهایی را که به سود خود می‌یابد، برمی‌گزیند و به جامعه اعلام می‌دارد و بدین ترتیب مردم ساده‌دل را قانع می‌کند که ادعای او حقیقت صرف است. تجربه نشان داده است که چنین ادعاهایی به آسانی مورد قبول مردم ساده‌دل قرار می‌گیرند. با این همه چون اندیشمندان نسبت به هر امری که به عنوان حقیقت مطلق و کمال محض عرضه شود، شکاک و بدبین هستند، آوازه‌گر موفق باید هم حقایق موافق و هم حقایق مخالف مدعای خود را اعلام کند تا در مردم دقیق‌اندیشمند نیز مؤثر افتد.
  ۶. آوازه‌گر موضوع مورد نظر خود را امری به‌هنگار و خوب و قهرمانی و مقدس جلوه می‌دهد و خلاف آنرا نابه‌هنگار و زشت و شیطانی می‌شمارد. در جریان جنگ جهانی اول حکومت‌های انگلیس و آمریکا برای برانگیختن عداوت و نفرت مردم نسبت به حکومت آلمان، مردم آن سرزمین را «وحشی»، و امپراتور آن کشور را «سگ درنده» می‌خواندند.<sup>۱</sup>
  ۷. آوازه‌گر برای تأیید مدعای خود، به اقوال افراد مشهور

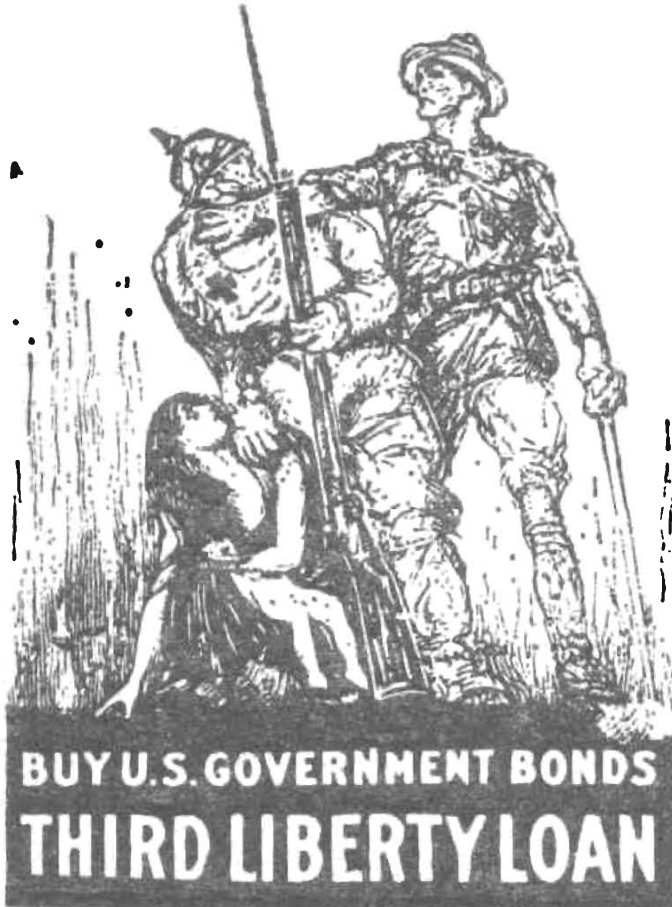
1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 217.

استناد می‌جوید.

۸. آوازه‌گر مطالب را طوری تنظیم می‌کند که نظر کودکان و نوجوانان را به‌خود کشد. زیرا اینان اولاً با سهولت بیشتری شکار آوازه‌گری می‌شوند، و ثانیاً در مزاج بزرگ‌تران سخت نفوذ دارند.

۹. آوازه‌گر سعی می‌کند که صحت قسمتی از مدعای خود را بیکر ۱۶. زشت‌نمایی دشمن

## HALT the HUN!



بالای این پیکر که در جریان جنگ جهانی اول برای تشویق مردم به خریدن اوراق وام ملی ایالات متحده آمریکا منتشر شده است، شعار «جلوی وحشیان را بگیرید» به چشم می‌خورد.

عملابه اثبات رساند. پس از جنگ اخیر، مردم جامعه‌های گوناگون بر اثر تحولات نامنتظری که در جهان دیدند، نسبت به درستی تبلیغات حکومت‌های غربی به شک افتادند. از این رو آوازه‌گری این حکومت‌ها سخت بی‌تأثیر و عقیم شد، چندان که ایزن‌هاثر، رئیس جمهوری ایالات متحد آمریکا در هفدهم دسامبر ۱۹۵۵ اعلام کرد: «بزرگ‌ترین جنگی که در پیش داریم جنگی است برای تسخیر اذهان انسان‌ها.»<sup>۱</sup> در نتیجه حکومت‌های غربی درصدد برآمدند که در کشورهای خارجی تبلیغات خود را کمابیش با عمل همراه کنند. از آن جمله ایالات متحد آمریکا با تنظیم و اجرای نقشه مارشال (Marshall Plan) و برنامه اصل چهارم (Point Four Program) درصدد برآمد که تبلیغات رادیویی صدای آمریکا (Voice of America) و مراکز اطلاعاتی یک‌صد و پنجاه‌گانه خود را نتیجه‌بخش گردانند.<sup>۲</sup>

چنان که دیده‌ایم، آوازه‌گری با همه اهمیتی که در زندگی اجتماعی معاصر دارد، از ضرر و خطر خالی نیست. آوازه‌گری اگر شدت یابد، عقاید عمومی را که نتیجه بحث و انتقاد معتدل است، از کار می‌اندازد، ذهن مردم را به قبول آرای خداوندان جامعه بر می‌انگیزد، و جامعه‌ها را اسیر هیجان می‌کند و به صورت جماعت‌های عاطفی آشفته حال درمی‌آورد.

می‌توان گفت که از آغاز جنگ سرد (cold war) تا کنون مردم ایالات متحد آمریکا بر اثر آوازه‌گری حکومت و عوامل دیگر، دستخوش نگرانی و ترس بیهوده و عواطف مزاحم دیگری شده‌اند، چندان که در موارد بسیار انتظام دیرین جامعه آمریکایی از میان رفته، عامه مردم استان‌ها و شهرهای متفاوت به صورت جماعت‌های عاطفی درآمده و به‌پست‌ترین رفتارهای جمعی گراییده‌اند. رفتارنا به‌هنجار غیرمنطقی حتی از مقامات حکومتی این کشور نیز سر می‌زند، چنان

1. *Tampa Tribune* December 17, 1955.

۲. آگ برن ولیم کوف: پیشین، ص ۲۱۸-۲۱۷.

که در يك مورد، حکومت بدون توجه به آزادی انسانی و بدون هیچ گونه مدرک قابل قبول، به وطن دوستی چند صد تن از کارمندان خود بدگمان شد و آنان را باخشونت تام معزول و تعقیب کرد.<sup>۱</sup> عوامل چندی از دامنه و تأثیر آوازه گری می کاهد. برخی از این عوامل را ذکر می کنیم:

۱. آوازه گر برای ایجاد گرایش معینی در مردم دست به کار تبلیغ می زند. ولی معمولاً در جریان تبلیغ، گذشته از گرایشی که مورد نظر آوازه گر بوده است، گرایش یا گرایش های دیگری هم در مردم پدید می آید. پس گرایش مورد نظر در نتیجه ملازمت با گرایش های دیگر شدت کافی نمی یابد. در جنگ جهانی دوم حکومت ایالات متحد توانست با آوازه گری سنجیده ای مردم را از فجایع استبداد هیتلری آگاه و متفرو و خشمگین گرداند. ولی همین بیان فجایع سبب شد که مردم برای دستگاه هیتلر قدرتی دوزخی قائل شوند و به هر اس افتند.

۲. آوازه گر با تحریف حقایق و آرایش آنها، عواطف مردم را برمی انگیزد و آنان را از قضاوت صحیح بازمی دارد. اما بسیاری از جریان های اجتماعی مثلاً آموزش و پرورش مردم را با واقعیت ها آشنا می کنند، آنان را به تفکر منطقی می کشانند و به این شیوه از قدرت آوازه گر می کاهند. پژوهش های متعدد به اثبات رسانیده اند که معمولاً مردم آگاه اندیشمند کمتر از مردم کم فرهنگ اسیر آوازه گری می شوند.

۳. آوازه گر برای ایجاد گرایشی که خود به خود در جریان زندگی واقعی در مردم پدید نیامده است، به فعالیت می پردازد، و از این برمی آید که فعالیت او به نحوی از انحاء با واقعیت اجتماعی سازگار نیست و در این صورت نمی تواند عمیقاً مردم را دگرگون کند. ادعاهایی که عملاً و علناً با جریان واقعیت سازگار نباشند، دیر

1. A. Yarmolinsky (ed.) *Case Studies in Personnel Security*, Washington D.C., 1955.

یا زود از نظرها می‌افتند. تبلیغاتی که در جنگ جهانی اول از طرف حکومت‌های فرانسه و انگلیس و ایالات متحد آمریکا بر ضد حکومت آلمان صورت گرفت، وقتی درست تأثیر بخشید و روحیه مردم آلمان را خراب کرد که ارتش آلمان عملاً رو به ضعف رفت و وضع داخلی آلمان به‌وخامت گرایید.

۴. آوازه‌گر با استفاده از وسایل گوناگون مانند کتاب و روزنامه و رادیو و تله‌ویزیون و سینما و منبر، مردم را تبلیغ-باران می‌کند و مقاومت ذهنی آنان را از میان می‌برد. حال اگر عواملی برای حمایت مردم در میان باشد و از درهم شکستن مقاومت آنان جلوگیری کرد، کار آوازه‌گر به دشواری پیش خواهد رفت. از این سبب می‌توان هر گونه آوازه‌گری را با تبلیغ متقابل یا پاد-آوازه‌گری (counter-propaganda) بی‌تأثیر یا کم‌تأثیر گردانید.

## VI. تأثیر فرهنگ در رفتار جمعی

رفتاری که از يك جمع سر می‌زند خواه ناخواه تابع مقتضیات فرهنگی جامعه‌ای است که آن جمع بدان تعلق دارد. در فرهنگ هر جامعه مرزهایی برای فعالیت افراد و گروه‌ها معین شده است، و معمولاً اکثر مردم از آن مرزها فراتر نمی‌روند. از این رو رفتار جمعی در عین حال که نسجیده است و به تحریک عواطف صورت می‌گیرد، باز در قوالب فرهنگی معینی می‌ریزد. مثلاً در ایالات متحد آمریکا فرهنگ به جمع امکان می‌دهد که به پاره‌ای کارهای زیان‌بخش دست بزنند. در صورتی که در جامعه‌های اروپایی چنین کارهایی مجاز نیستند. در انگلیس جمعی که در خارج شهر به گردش یا استراحت می‌پردازند، به ندرت گردش‌گاه خود را آلوده یا خراب می‌کنند، حال آن‌که در ایالات متحد آمریکا آلودن و ویران کردن گردش‌گاه به منزله بخشی از تفریحات جمع است. در سال ۱۹۴۹ پس از یکی از ایام تعطیل، پارک‌ها و دریاکنارهای شیکاگو

به قدری آلوده بودند که ناگزیر در حدود شش صد رفتگر به کار مشغول شدند و ۱۱۵ تن زباله گرد آوردند.<sup>۱</sup>

رفقار جمعی در انگلیس و آمریکا معمولاً با خشونت بسیار همراه است. در این دو جامعه چه بسا جماعت‌های فعال که به کشتار کشیده می‌شوند، در صورتی که در فرانسه جماعت فعال به ندرت دست به آدم‌کشی می‌زند، و این امر شاید زاده آن باشد که قوانین و دین فرانسویان (منه‌ب کاتولیک) آدم‌کشی را جرمی بسیار بزرگ شمرده‌اند.<sup>۲</sup> در ایالات متحد آمریکا جمع می‌تواند در مواردی به حکم سنن فرهنگی جامعه، به کارهای بسیار وحشیانه مبادرت کند. از این قبیل اند یورش جمعی پسران دانشجو به خوابگاه دختران دانشجو و هجوم جمعی از نژادگرایان بر سر سیاه‌پوستان و سایر اقلیت‌های مطرود جامعه آمریکایی.

یورش پسران به خوابگاه دختران که در اصطلاح دانش‌جویان، یورش زیرجامه (panty raid) خوانده می‌شود، بازمانده یکی از رسوم برخی از اقوام ابتدائی است. در بسیاری از دانشگاه‌های ایالات متحد آمریکا پسران کراً به‌طور جمعی به خوابگاه‌های دختران دانش‌جو یورش می‌برند و ظاهراً می‌کوشند تا یکی از لباس‌های زیر دختران را به‌غنیمت برند. در یکی از حملاتی که پسران دانشگاه کالی‌فورنیا در شب ۱۶ مه ۱۹۵۶ به خوابگاه‌های دختران دانش‌جو کردند، ۳۰۰۰ تن شرکت داشتند. در این حمله که ساعت‌ها به‌طول کشید و پلیس را ناگزیر از مداخله کرد، پسران دانش‌جو به‌زور داخل خوابگاه‌ها شدند. بانوان سرپرست خوابگاه‌ها را کتک‌زدند، با دختران گلاویز شدند، لباس‌های آنان را دریدند، اسباب اتاق‌ها را خرد کردند، چیزهای گرانبها را دزدیدند و بر روی

۱. آک برن و لیم کوف : پیشین، ص ۲۰۴.

2. R. La Piere : *Collective Behavior*, New York, 1938, P.548.

هم، بیش از ۱۲۰۰۰ دلار خسارت وارد آوردند.<sup>۱</sup> هجوم بر اقلیت‌ها مخصوصاً بر اقلیت سیاه‌پوست یکی دیگر از تظاهرات جمعی مردم ایالات متحد آمریکا است. این گونه تهاجمات که معمولاً با شکنجه بی‌گناهان همراه است و کلاً به زجر کشی یا لینچ می‌انجامد، در نظر عوام الناس مجازاتی است که باید به دست خود آنان در حق اقلیت‌های مطرود صورت پذیرد.

## VII. تسلط بر رفتار جمعی

تلقین‌پذیری در همان حال که یکی از عوامل مهم زندگی گروهی است، در مواردی به صورت عاملی مزاحم در می‌آید و انسان‌ها را به صورت جمع‌هایی بی‌بند و بار و خطرناک در می‌آورد. برای جلوگیری از تشکیل انواع مخرب جمع و بسی‌خطر کردن رفتار جمعی، باید تلقین‌پذیری انسانی را تحت نظامی عقلی در آوریم. باید افراد را چنان پرورانیم که صرفاً به تحریک عواطف خود، زیر نفوذ دیگران قرار نگیرند، و بتوانند با بصیرت و سنجش، ترکازی عواطف و تلقین‌پذیری ناب‌جا را فرو نشانند.

به قصد حصول این مقصود باید افراد را از کودکی به تفکر انتقادی و مباحثه‌خوداد و با منطق علم آشنا کرد. تجربه نشان می‌دهد که شخص اگر با تفکر انتقادی و منطق علم مانوس باشد، در مقابل تلقین عاطفی به‌خوبی مقاومت می‌ورزد. در ایالات متحد آمریکا مشاهده شده است که دانش‌جویانی که از لحاظ سن یا هوش یا کلاس بالاتر از دیگران اند، کمتر از آنان به جمع‌های مخرب می‌پیوندند، و اکثر افراد جماعت‌های فعالی که دست خود را به لینچ کردن سیاه‌پوستان می‌آلایند، مردمی درس‌نخوانده و نتراشیده و نخراشیده‌اند.<sup>۲</sup>

1. *Daily Californian*, May 17, 1958.

2. A. F. Raper : *The Tragedy of Lynching*, Chapel Hill, N.C., 1933, P. 11.

خوشبختانه همچنان که جامعه‌های انسانی از مرحله زندگی روستایی به مرحله زندگی شهری می‌گرایند، تحقق این آرمان آسان‌تر می‌شود. در شهرهای صنعتی از يك سو شخص از یوغ سنت‌های جمعی که محور زندگی روستایی هستند، آزاد می‌شود و می‌تواند در برابر حوادث، موافق مقتضیات عقلی، تأمل ورزد و تصمیم بگیرد. از سوی دیگر جامعه صنعتی با بسط و ترویج علوم، زمینه را برای تفکر انتقادی و عمل منطقی هموار می‌کند. از این گذشته مبارزه گروهی منظم بر ضد گروه‌های فشار و نیز سودجویان و قدرت‌طلبانی که در نهان‌آنها را اداره می‌کنند، برای بی‌خطر کردن رفتار جمعی و سلامت و ایمنی جامعه ضرورت حیاتی دارد.





## نتیجه

۱. «رفتار جمعی» وجهی است از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر «واکنش‌های دورانی» یا «کنش‌های متقابل دورانی» استوار است
۲. «مد اجتماعی» و «هوس اجتماعی» و «جنون اجتماعی» و «شیدایی اجتماعی» و «هراس اجتماعی» از انواع شدید رفتار جمعی هستند.
۳. «جمع» گروهی است که به اقتضای حادثه‌ای خود به خود به وجود می‌آید و بر اثر کنش‌های متقابل دورانی یا «واگیری اجتماعی» دارای رفتاری متجانس می‌شود.
۴. «جماعت» جمعی است پرتجانس مرکب از افرادی که بایک‌دیگر «ربط» می‌یابند و به «جنب و جوش» می‌پردازند.
۵. «عامه» یا «جماعت ناهم‌بجار» جمعی است کم‌تجانس مرکب از افرادی که به سبب مصالح مشترک خود، با یک‌دیگر ارتباط برقرار می‌کنند و موجد «عقیده عمومی» و «وفاق عمومی» می‌شوند.
۶. برخی از گروه‌های اجتماعی برای تأمین منافع خود می‌کوشند که به وسیله «گروه‌های فشار» بر عقاید عمومی دست‌یابند.
۷. رایج‌ترین تدبیر گروه‌های فشار «آوازه‌گری» یعنی تسخیر عقاید عمومی به طرق غیرمستقیم است.
۸. باید با ترویج علم و مبارزه با گروه‌های فشار، از ترکناز آوازه‌گری جلوگیری کرد و راه رفتارهای جمعی مزاحم را سد کرد.

## فصل نهم

### طبقه‌بندی جامعه

---

#### I. نقش اجتماعی

جامعه سازمانی است مرکب از گروه‌های متفاوتی که هر یک عهده‌دار فعالیت‌های معینی هستند. از این رو هر جامعه‌ای—گذشته از آن که در چه مرحله‌ای از تکامل خود باشد— دارای تقسیمات متعدد است. به بیان دیگر تفکیک اجتماعی (social differentiation) در هر جامعه‌ای واقع می‌شود.

مهم‌ترین وجه تفکیک اجتماعی تقسیم افراد است از لحاظ نقش اجتماعی (social role) و نیز پایگاه اجتماعی (social status). فعالیت معینی که بر عهده یکی یا بعضی از اعضای یک گروه نهاده شده باشد، نقش اجتماعی خوانده می‌شود. در جامعه‌های کنونی چون معمولاً یک شخص به چند گروه بستگی دارد، و فعالیت او نیز در هر گروه از یکی درمی‌گذرد، هر یک از اعضای جامعه دارای نقش‌های اجتماعی متعدد می‌شوند، و نقش‌های هر کس مجموع فعالیت‌هایی هستند که او در گروه‌های مربوط به خود ایفا می‌کند. مثلاً یک مرد یا زن معمولاً وابسته چند گروه اصلی

است: وابسته يك يا چند خانواده، يك صنف، يك طبقه، يك حزب، يك برزن، يك شهر، يك کشور .... از این گذشته گاهی تقلید یا همدردی هم شخص را بر آن می‌دارد که خود را به جای دیگران گذارد و موقتاً جزو گروه‌های دیگر شمارد و نقش‌های اعضای آنها را بر عهده گیرد.

همه نقش‌هایی که به وسیله يك فرد صورت می‌گیرند، مستقیماً به وسیله جامعه مقرر نمی‌شوند، به این معنی که هر کس خود نیز در این مورد مداخله و ابتکاری کند. از این رو نقش‌های اجتماعی بر دو نوع‌اند: نقش‌های محول و نقش‌های محقق.

۱. نقش محول: نقش‌هایی که جامعه برای هر کس تعیین می‌کند، اصطلاحاً نقش محول (assigned role) خوانده می‌شود.

۲. نقش محقق: البته هر کس ناگزیر از آن است که نقش‌های محول خود را بردوش گیرد و کمابیش به انجام رساند. اما معمولاً هیچ کس در چارچوب نقش‌های محول خود باقی نمی‌ماند، بلکه موافق امکانات خود و همکاری یا ضدیت دیگران، در نقش‌هایی که بدو محول شده‌اند، دخالت می‌ورزد، و علاوه بر این نقش‌های جدیدی برای خود تعیین می‌کند. به این ترتیب نقش‌هایی که عملاً به وسیله فرد اجرا می‌شوند، با نقش‌های محول او تفاوت می‌یابند. چنین نقش‌هایی را نقش محقق (achieved role) می‌نامند. چنان که خواهیم دید، امکانات همه اعضای يك جامعه برای اجرای نقش‌های محقق خود برابر نیستند.

در جامعه‌های متجانس (homogeneous) یعنی جامعه‌هایی که گروه‌ها تنوع زیاد ندارند و بین هنجارهای آنها اختلاف چندانی نیست، نقش‌های گوناگونی که بر عهده يك شخص می‌افتند، کمتر دستخوش تعارض می‌شوند. در جامعه متجانس ابتدایی يك مرد قادر است که هم به نام پدر خانواده خود، اعضای آن را مورد

محبت قرار دهد و هم به نام نماینده مسئول جامعه، آنان را به مجازات رساند، و اعضای خانواده هم به آسانی به وظیفه‌های دوگانه او تمکین می‌کنند. در جامعه نامتجانس (heterogeneous) یعنی جامعه‌ای که بر اثر تحولات گوناگون، دارای گروه‌های متنوعی شده است، هنجارهای گروه‌ها با یکدیگر تفاوت دارند. از این رو در بسا موارد نقش‌هایی که گروه‌های متفاوت برای فرد تعیین می‌کنند، با یکدیگر سازگار نیستند. پس مشکل ستیزه نقش‌ها (role conflict) پیش می‌آید. مقصود از ستیزه نقش‌ها این است که اجرای یک نقش با اجرای نقش یا نقش‌های دیگری که بر عهده شخص است، مغایرت می‌یابد. مثلاً در جامعه‌های متمدن کنونی شخصی که می‌خواهد در فعالیت‌های شغلی یا سیاسی چهره‌ای درخشان باشد، ناگزیر است که دامنه فعالیت‌های خانوادگی خود را محدود کند و چه بسا از مصالح زن و فرزند خویش غفلت ورزد.

ستیزه نقش‌های اجتماعی گاهی از آشفتگی مناسبات اعضای جامعه سرچشمه می‌گیرد. معمولاً بین آشنیزها و پیشخدمت‌های رستوران‌های عمومی اختلافاتی وجود دارند، زیرا از طرفی آشنیزهای رستوران‌ها از لحاظ نقش اجتماعی، بالاتر از پیشخدمت‌ها هستند، و از طرف دیگر نقش آنان ایجاب می‌کند که به امر ونهی پیشخدمت‌ها سرفروند آورند.

در هر جامعه نقش‌های اجتماعی موافق موازینی معین بین اعضای جامعه تقسیم می‌شوند. قدیم‌ترین موازین تقسیم نقش‌های اجتماعی سن و جنسیت‌اند. ولی در این مورد وضع اجتماعی شخص بیش از سن و جنسیت اهمیت دارد.

۱. سن و جنسیت: در هر جامعه، مخصوصاً جامعه ابتدایی مقتضای هر یک از ادوار عمر فعالیت معینی است. در بسیاری از جامعه‌ها دست کم هفت دسته سنی وجود دارند: نوزادان، پسران، دختران، مردان بالغ، زنان بالغ، پیرمردان، پیر زنان. در بیشتر جامعه‌ها

مرحله بلوغ از دو مرحله قبل و بعد آن درست مشخص نیست. ولی در جاهایی مانند پولی نه‌زی مرحله بلوغ کاملاً از مرحله کودکی و مرحله بزرگی مشخص است، و اشخاص نوبالغ هم از فعالیت‌های خردسالان و هم از فعالیت‌های بزرگسالان معاف‌اند. اینان اوقات خود را صرف معاشقه و آشنایی با مقتضیات جامعه می‌کنند و به همین دلیل برخلاف نوجوانان جوامع متمدن، ناگهان بر اثر قبول مسئولیت‌های متعدد اجتماعی، دچار پریشانی نمی‌شوند.

در بسیاری از جامعه‌ها انتقال از یک مرحله عمر به مرحله دیگر با حادتهای مهم همراه است و مثلاً به مناسبت رسیدن پسران و دختران به حد بلوغ، مراسمی که در عرف مردم شناسان، شعائر گذر (rites of passage) نام دارند، اجرا می‌شوند. تحول بلوغ در جامعه‌های متمدن چندان مورد توجه نیست. با این همه در این جامعه‌ها نیز افراد بالغ از لحاظ آموزش و پرورش و قوانین کیفری از خردسالان متمایزند، و معمولاً کودکان و نوجوانان گروه‌های مستقلی شمرده می‌شوند و در کارهای سالمندان مداخله نمی‌کنند.

۲. وضع اجتماعی شخص: نقش‌هایی که شخص بر عهده می‌گیرد، نه تنها با وضع سنی و جنسی او تناسب دارند، بلکه با وضع اجتماعی او نیز متناسب‌اند. چه بسا توانگرزادگان که با گروهی از کارگزاران همجنس و همسن هستند، ولی با وجود این همانندی جنسی و سنی، از لحاظ نقش اجتماعی، سخت از کارگزاران متفاوت‌اند. خواهیم دید که وضع اجتماعی شخص به مراتب بیش از وضع سنی و جنسی او در نقش‌های اجتماعی او مؤثر می‌افتد.

## II. پایگاه اجتماعی

ارزش‌گذاری یعنی تعیین ارزش یک چیز، و ارزش یک چیز وقتی به دست می‌آید که نسبت آن با چیزهای دیگر معلوم شود و به

بیان دیگر رتبه بندی (ranking) صورت گیرد. هر کس به هنگام برخورد با سایر اعضای جامعه، موافق موازین خود، دیگران و پایگاه‌های آنان را می‌سنجد و برای هر یک ارزش یا اهمیتی قائل می‌شود. اگر اعضای یک گروه در تعیین ارزش یک تن یا یک گروه یا تعیین نقش‌های دیگران کمابیش همداستان باشند، گوییم که به ارزش‌گذاری اجتماعی (social valuation) پرداخته‌اند.

هنگامی که یک نقش اجتماعی مورد ارزش‌گذاری اجتماعی قرار گیرد، پایگاه اجتماعی (social status) آن نقش معلوم می‌شود. پایگاه اجتماعی ارزشی است که یک گروه بر یک نقش اجتماعی می‌نهد. هر جامعه مطابق مقتضیات خود نقش‌های اجتماعی را رتبه بندی می‌کند. از این رو در هر جامعه برخی از نقش‌ها مهم‌تر از نقش‌های دیگر به‌شمار می‌روند و پایگاه اجتماعی والاتری دارند. چون هر کس عهده‌دار نقش‌های گوناگون است، پایگاه‌های اجتماعی متعددی را هم احراز می‌کند. در جامعه‌های ساده قدیم بین پایگاه‌های متفاوت یک شخص نوعی تجانس وجود دارد، چنان که یک فرد ساده در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی فردی ساده و کم‌اعتبار است. ولی در جامعه‌های متمدن، مخصوصاً جامعه متمدنی که دستخوش تحول شدید باشد، معمولاً بین پایگاه‌های یک شخص اختلافاتی به‌وجود می‌آیند. مثلاً یک شخص ممکن است در گروه دانشمندان پایگاهی شامخ داشته باشد، ولی مورد احترام گروه صاحبان سرمایه یا گروه سیاست‌بازان قرار نگیرد.

مفهوم پایگاه اجتماعی معمولاً با دو مفهوم اجتماعی دیگر - آبروی اجتماعی (social reputation) و وجاهت اجتماعی (social popularity) - همراه است. چنان که می‌دانیم، پایگاه اجتماعی نتیجه ارزشی است که جامعه بر یک نقش اجتماعی می‌نهد، حال اگر جامعه به‌جنبه شخصی یک نقش اجتماعی یعنی فضایل و کارآمدی ایفاکننده آن نقش ناظر باشد، مفهوم آبروی اجتماعی پیش می‌آید، و اگر جامعه به‌تأثیرخوش یا ناخوشی که ایفاکننده

نقش بر اعضای جامعه می‌گذارد، تأکید ورزد، مفهوم و جاهت اجتماعی مطرح می‌شود. به عبارت دیگر پایگاه اجتماعی نتیجه ارزش‌گذاری عمومی جامعه است نسبت به نقش اجتماعی، آبدوی اجتماعی از مختصات و طرزکار ایفاکننده نقش می‌زاید، و جاهت اجتماعی زاده عواطف جامعه است نسبت به شخص ایفاکننده نقش. همان طور که دو نوع نقش اجتماعی - نقش محول و نقش محقق - وجود دارند، پایگاه اجتماعی نیز بردو گونه است: پایگاه محول و پایگاه محقق.

۱. پایگاه محول: پایگاه معینی که جامعه برای نقش معینی مقرر می‌دارد، پایگاه محول (assigned status) خوانده می‌شود.

۴. پایگاه محقق: هر کس علی‌رغم نقش‌های محول خود، عملاً نقش‌های دیگری برای خود مقرر می‌دارد، و در نتیجه در مقابل پایگاه‌های محول خویش، حائز پایگاه‌های دیگری هم می‌شود. این گونه پایگاه‌ها پایگاه محقق (achieved status) نام گرفته‌اند.

### III. طبقه اجتماعی

چون هر نقشی متضمن پایگاه اجتماعی معینی است، نقش‌هایی که عضو جامعه برعهده می‌گیرد، اگر دیرگاهی دوام آورند و او را از پرداختن به نقش‌های دیگر باز دارند، موجب تثبیت پایگاه (status fixing) او می‌شوند.

بر اثر تثبیت پایگاه‌های اجتماعی افراد، گروه‌های متعددی که هر يك مرکب از اشخاص کمابیش هم پایگاه هستند، به وجود می‌آیند، و جامعه به واحدهای چندی تقسیم می‌شود. این گونه واحدها در همه جامعه‌های متمدن حتی آن‌هایی که آهنگ برانداختن مالکیت خصوصی کرده‌اند، وجود دارد. مثلاً در هر يك از مزارع

اشتراکی کشور اسرائیل که کيب بو تز (Kibbutz) خوانده می‌شوند، با آن که مالکیت خصوصی برقرار نیست و همه اشخاص به سود جامعه کار می‌کنند و از لحاظ ثروت و طرز زندگی برابرند، باز سه واحد اجتماعی به چشم می‌خورند: کشاورزان تازه‌کار، کشاورزان کار آزموده و مدیران، و البته دو واحد اخیر از اعتبار و اهمیت بیشتری برخوردارند.

در جامعه متمدن هر کس دارای پایگاه‌های متعدد است. ولی مؤثرترین پایگاه شخص پایگاه طبقه‌ای (class status) است، و سایر پایگاه‌های شخص کمابیش به این پایگاه بستگی دارند. مقصود از پایگاه طبقه‌ای پایگاهی است که شخص به سبب عضویت در یکی از طبقات اجتماعی (social classes) احراز می‌کند.

جامعه‌شناسان برای تعریف و تعیین طبقات اجتماعی ملاک‌های گوناگونی به کار می‌برند. گروهی از آنان فقط شغل را ملاک تعیین طبقات اجتماعی می‌شمارند. گروهی دیگر عوامل اجتماعی متعدد مانند مقدار منبع درآمد و وضع و محل سکونت را وسیله تعیین طبقات اجتماعی قرار می‌دهند. گروهی دیگر بر آن‌اند که طبقه اجتماعی هر کس را باید از روی تصویری که خود از خود دارد یا نظری که دیگران نسبت به او دارند، معین کرد.

هیچ يك از این سه نظر قابل قبول نیست. زیرا اولاً حاصل رده‌بندی افراد از لحاظ شغل، صنف (corporation) است، و طبقه و صنف را نمی‌توان یکی دانست. ثانیاً بخش‌بندی افراد از لحاظ عوامل اجتماعی متعدد الزاماً به نتایج متفاوتی منجر می‌شود، و معلوم نیست که کدام عامل را باید ملاک طبقه دانست. ثالثاً رده‌بندی افراد از روی قضاوت خود آنان یا رأی دیگران، جنبه عینی و اعتبار علمی ندارد. بنابراین چنین ملاک‌هایی به کار طبقه‌بندی اجتماعی نمی‌آیند و نمی‌توان به اتکال آن‌ها، به مفهوم تاریخی طبقه که به وسیله فیلسوفان اجتماعی—از ارسطو تا مارکس—روشن شده است، رسید. در نتیجه برای تعریف طبقه و تفکیک طبقات از یک دیگر



باید مانند فیلسوفان اجتماعی قرن گذشته، بر عامل مالکیت، مخصوصاً مالکیت وسایل تولید و قدرت ناشی از آن و نفرت یا ستیزه‌ای که بر اثر مالکیت در میان مردم می‌افتد، تأکید کرد. بر این سیاق طبقه اجتماعی گروه نسبتاً وسیع و پایداری است مرکب از زنان و مردان و کودکان که از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید، دارای وضعی کمابیش یکسان‌اند. از این‌رو، هر طبقه با وجود تعارضات داخلی خود، با طبقه‌های دیگر در اختلاف و کشمکش است، و مطابق پایگاهی که از لحاظ تولید اقتصادی دارد، از اهمیت و قدرت معینی برخوردار می‌شود، و نیز مطابق اهمیت و قدرت خود به جهان می‌نگرد و بر فرهنگ خاصی دست می‌یابد.

بر روی هم اختصاصات چندی طبقه اجتماعی را از سایر گروه‌های اجتماعی مشخص می‌کند:

۱. بستگی طبقه به تولید جامعه: اعضای هر طبقه با وجود اختلافاتی که ضرورتاً با یک‌دیگر دارند، از لحاظ مالکیت ابزارهای کار و چگونگی دخالت در تولید اجتماعی (تولید کردن یا از تولید دیگران سود بردن) دارای پایگاهی کمابیش یگانه‌اند. بدین ترتیب در هر یک از دوره‌های اجتماعی به دو طبقه اصلی برمی‌خوریم: طبقه بهره‌کش (exploiting class) که صاحب ابزارهای کار و عواید تولید است، و طبقه بهره‌ده (exploited class) که گرچه از مالکیت ابزار کار بهره‌ای نمی‌برد، بار تولید را بردوش می‌کشد.

۲. فرهنگ اختصاصی طبقه: مشابهات زندگی اعضای یک طبقه سبب می‌شوند که ادراکات و عواطف و خواست‌های کمابیش مشابهی در آنان پدید آیند و منجر به سنت‌ها یا فرهنگی اختصاصی شوند. از این‌رو می‌توان گفت که هر طبقه در آغوش فرهنگ عمومی جامعه، برای خود یک پاره-فرهنگ یا خرده-فرهنگ که فرهنگ

طبقه‌ای (class culture) خوانده می‌شود، به باریمی آورد. فرهنگ طبقه‌ای از زندگی، مخصوصاً تفکر خاص طبقه که آگاهی طبقه‌ای یا شعور طبقه‌ای (class consciousness) نام دارد، برمی‌خیزد.

۳. جدایی طبقات اجتماعی: طبقات اجتماعی مخصوصاً در جامعه‌های فلاحتی قدیم که دستخوش ثبات و تحجرند، از یکدیگر کاملاً مشخص و جدا هستند و نمی‌توانند به آسانی با یکدیگر اختلاط کنند. طبقات مختلف به وسیله موانع طبقه‌ای (class barriers) از یکدیگر فاصله می‌گیرند، و در نتیجه بین آنها فاصله اجتماعی (social distance) به وجود می‌آید. از این رو اعضای طبقه‌های مختلف به آسانی نمی‌توانند با یکدیگر کنش متقابل اجتماعی داشته باشند. جدایی طبقات اجتماعی به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌کند، چنان‌که در بسا موارد، اعضای دو طبقه مختلف معمولاً دور از یکدیگر در مرحله‌هایی مجزا به سر می‌برند، با یکدیگر معاشرت نمی‌کنند و مخصوصاً از زناشویی با یکدیگر محروم‌اند.

۴. تعارض داخلی طبقه: هر طبقه در همان حال که واحدی متجانس می‌نماید و دارای واقعیت اجتماعی مستقل و فرهنگی اختصاصی است، از تعارض داخلی (internal antagonism) برکنار نیست. هر طبقه گروه‌ها یا به اصطلاح قشر (stratum)‌های متعددی را زیر بال می‌گیرد، و اختلافات این قشرها باعث تعارضات داخلی طبقه می‌شوند. تعارضات داخلی طبقه معمولاً هنگامی که طبقه رو به زوال می‌رود، با شدت بیشتری ظاهر می‌کنند.

۵. نشانه‌های طبقه‌ای: فرهنگ‌های اختصاصی طبقات اجتماعی سبب می‌شوند که اعضای هر طبقه دارای نشانه‌های مشخصی باشند و مثلاً به طرز مخصوصی لباس بپوشند، بالحن خاصی سخن گویند و اصطلاحات ویژه‌ای به کار برند و در رعایت سنتی اختصاصی بکوشند.

۶. وسعت فراوان طبقه: طبقه معمولاً از سایر گروه‌های جامعه وسیع‌تر است، و حتی گاهی از مرزهای يك جامعه نیز فراتر می‌رود؛ در هر يك از جامعه‌های اروپای قرون وسطی، طبقه زمین‌دار (feudal) آن قدر که از سایر طبقات جامعه خود متفاوت بود، با زمین‌داران جامعه‌های دیگر تفاوت نداشت. از این‌رو می‌توان گفت که در آن عصر يك طبقه کمابیش متجانس اکثر جامعه‌های اروپا را زیربال گرفته بود.

۷. دوام طبقه: طبقه گروهی سست و زودگذر نیست، و تا زمانی که تحولات عمیقی در ایزارسازی و تولید اجتماعی روی ندهند، متلاشی نمی‌شود.

#### IV. پیدایش طبقه اجتماعی

در مراحل ابتدائی تکامل اجتماعی یعنی هنگامی که فرهنگ جامعه به حد کفایت پیچیده نشده و ثروت کافی به دست نیامده و مالکیت خصوصی رواج نگرفته است، از گروه‌های طبقه‌ای و موانع و محدودیت‌های آنها خبری نیست. در این گونه جامعه‌ها پایگاه طبقه‌ای سرنوشت افراد را معین نمی‌کند، بلکه هر کس می‌تواند موافق سن و جنسیت و سایر مختصات بدنی و روانی خود، به فعالیت پردازد و حائز نقش‌ها و پایگاه‌هایی شود. امکانات اجتماعی تقریباً برای همه اعضای جامعه یکسان‌اند. در مقابل جامعه با طبقه (class society) بعدی، چنین جامعه‌ای را جامعه بی‌طبقه (classless society) می‌نامند. البته در جامعه بی‌طبقه هم افراد از حیث اعتبار اجتماعی، اختلافاتی با يك دیگر دارند. ولی این اختلافات معلول بستگی فرد به يك گروه اجتماعی نیستند، بلکه از عواملی شخصی مانند مهارت یا شجاعت یا مردم‌داری ناشی می‌شوند.

در دوره‌های پیشین جامعه‌های بی طبقه فراوان وجود داشته‌اند. امروز نیز در بسیاری از جامعه‌های ابتدایی مانند جامعه ساکنان جزیره آندامان (Andaman) و مردم شوشون (Shoshone) و تی‌ی‌ی‌را دل فوئه گو (Tierra del Fuego) طبقه اجتماعی یافت نمی‌شود. همچنین در جوامع سرخ‌پوست شمال ری‌یو گراند (Rio Grande) به ندرت اثری از تمایزات طبقه‌ای در میان است، و تنها قوم کواکی‌یوتل (Kwakiutl) را که شامل سه بخش اشراف و عوام و بردگان است، باید مستثنی دانست.<sup>۱</sup>

همچنان که اوضاع و احوال ابتدایی انسان جامعه بی طبقه را ایجاد می‌کند، تغییر این اوضاع و احوال نیز به انهدام جامعه بی طبقه می‌انجامد. پیچیده شدن فرهنگ و افزایش ثروت و تحکیم و توسعه مالکیت خصوصی تدریجاً گروه‌های قلیلی از اعضای جامعه را توانگر و بر ازارهای تولید مسلط و از قاطبه مردم ممتاز می‌گردانند و پایه سازمان طبقه‌ای جامعه را می‌نهند.

کولی (Cooley)، جامعه‌شناس آمریکایی عوامل مؤثر در تمایزات طبقاتی را چنین برمی‌شمارد:<sup>۲</sup>

۱. عدم تجانس قومی در جامعه: اگرچند قوم نامتجانس ابتدایی در مجاورت یکدیگر ساکن باشند، به ناگزیر به سبب تعصبات ابتدایی، با تحقیر و نفرت یکدیگر را می‌نگرند و به هجوم و جنگ و اسیرگیری دست می‌زنند. تفوق جنگی قوم فاتح بر مغلوبان به مرور ایام به صورت تفوق پایدار طبقه‌ای درمی‌آید.

۲. عدم ارتباط گروه‌های اجتماعی: دوری و بی‌خبری اعضای

1. G. Landtman: *Origin of the Inequality of the Social Classes*, Chicago, 1938, Chs. 1-6.

2. C. H. Cooley: *Social Organization*, New York, 1929, p.217ff.

گروه‌های اجتماعی از یک دیگر باعث تشدید جدایی آن‌ها و پیدایش فرهنگ‌های فرعی متفاوت می‌شود و کار تفوق طبقه‌ای را آسان می‌گرداند.

۳. کندی تحرک اجتماعی: جامعه‌هایی که دیرگامی در یک مرحله بمانند یا به کندی تغییر کنند، مجال‌هایی فراهم می‌آورند تا اختلافات طبقه‌ای موجود تثبیت و ریشه‌دار و پردامنه شوند. اما جامعه‌های پر تحول مثلاً جامعه‌های صنعتی جدید در جریان دگرگونی‌های خود، بسیاری از تمایزات طبقه‌ای دیرین را زایل می‌کنند. از زمانی که کشور هند به صورتی کمابیش صنعتی درآمده است، تمایزات طبقه‌ای قدیم آن به سستی گراییده‌اند. مثلاً اعضای برخی از گروه‌های مطرود طبقه پایین که خود و اموال و حتی سایه‌شان در طی سه‌هزار سال نجس شمرده شده‌اند، اکنون در نواحی صنعتی با گروه‌های اجتماعی دیگر اندکی معاشرت می‌کنند.

نمونه‌های ساده جامعه با طبقه در برخی از قبایل ابتدایی آفریقا و پولی‌نزی به چشم می‌خورند، ولی نمونه‌های کامل آن را باید در جامعه‌های متمدن جست. مثلاً جامعه متمدن روم باستان مرکب از سه طبقه - بردگان و عوام و اشراف - بود، و اروپای قرون وسطی سه طبقه - رعایا و زمین‌داران و پیشه‌وران - را در بر می‌گرفت.

چنان‌که اشاره شد، در جامعه‌های صنعتی کنونی مرزهای طبقه‌ای مانند حدود طبقه‌ای جامعه‌های کشاورزی گذشته، قاطع و مشخص نیستند. از این رو برخی از محققان به خطا چنین پنداشته‌اند که جامعه صنعتی مثلاً ایالات متحد آمریکا از رده‌بندی طبقه‌ای آزاد است. ولی واقع این است که این جامعه‌ها نیز مانند جامعه‌های پیشین ساختمانی طبقه‌ای دارند. فقط مردم آن‌ها بر اثر عواملی مانند تولید فراوان کالاهای مصرفی و بهبود مختصر زندگی طبقه پایین و تبلیغات دامنه‌دار حکومت‌ها، از تمایزات طبقه‌ای خود غافل شده‌اند، چنان‌که بسیاری از اعضای طبقه پایین به سبب غفلت از

پایگاه طبقه‌ای خود یا در نتیجه آگاهی طبقه‌ای دروغین یا شعور طبقه‌ای کاذب (false class consciousness) که بر آنان دست یافته است، خود را مرفه و جزو گروه‌های طبقه بالا یا متوسط می‌شمارند. بنا بر يك پیمایش اجتماعی (social survey) که در این باره صورت گرفته است، ۷۰٪ ۴ درصد مردم ایالات متحد آمریکا خود را جزو طبقه متوسط می‌دانند، در صورتی که حداقل ۵۰ درصد مردم آن کشور درآمد سالانه‌ای کمتر از ۱۰۰۰ دلار دارند و به سختی معیشت می‌کنند.<sup>۱</sup>

با وجود تصور نادرستی که اعضای طبقه پایین ایالات متحد از وضع طبقه‌ای خود دارند، باز در آن‌جا نیز ترکیب طبقه‌ای جامعه واقعی‌تری انکارناپذیر است، زیرا موانع طبقه‌ای عملاً میان گروه‌های انسانی فاصله انداخته‌اند، و همان‌طور که جامعه‌شناسان آمریکایی معلوم داشته‌اند، اکثر جوانان آمریکایی به ندرت می‌توانند پا از گلیم پدران خود فراتر بکشند و حتی به حرفه‌ای جز حرفه آنان پردازند. پیکر ۱۷ نشان می‌دهد که از میان فرزندان کارگران ساده ایالات متحد آمریکا فقط عده قلیلی می‌توانند از پایگاه شغلی پدران خود فاصله قابلی بگیرند.<sup>۲</sup>

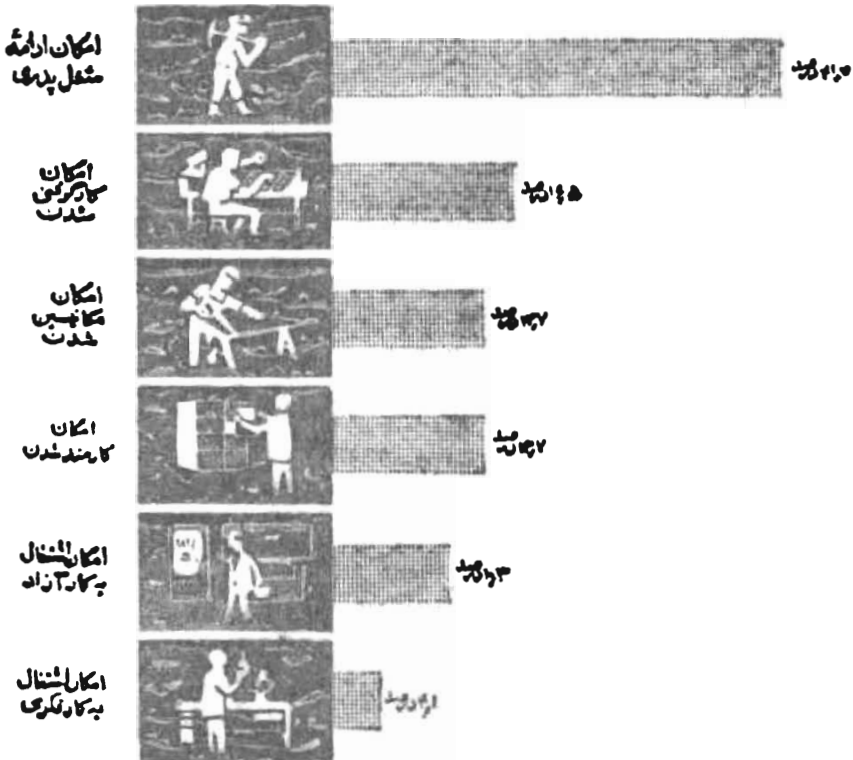
از این گذشته رفتاری که مردم ایالات متحد آمریکا با يك دیگر می‌کنند، حاکی از اختلافات طبقه‌ای آنان است. محققان از مطالعه مناسبات پسران و دختران دبیرستانی يك گروه كوچك آمریکایی دریافته‌اند که آنان در معاشرت با يك دیگر پای‌بند تمایزات طبقه‌ای هستند. به این معنی که ۶۱ درصد آنان صرفاً با اعضای طبقه خود معاشرت می‌کنند، و ۳۵ درصد با اعضای طبقه نزدیک به طبقه خود محشور می‌شوند، و هیچ‌گونه میعادگذاری یا معاشرتی بین پسران و دخترانی که به دو طبقه پایین و بالای جامعه

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 189.

۲. همان، ص ۱۸۰.

تعلق دارند، صورت نمی‌گیرد.۱.

بیکر ۱۲. امکانات کارگرزادگان برای گریز از شغل بدی



## ۷. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در زندگی انسان

پایگاه طبقه‌ای از جهات بسیار در زندگی افراد تأثیر می‌کند. تأثیرات طبقه را در زندگی فرد از دو منظر می‌توان مطالعه کرد - از منظر امکان‌های زندگی (life-chances) و از منظر سبک زندگی (life-style).

الف. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در امکان‌های زندگی

اعضای هر طبقه اجتماعی از لحاظ امکان‌های زندگی با اعضای طبقات دیگر تفاوت‌هایی دارند. مقصود از امکان‌های زندگی

مجموع توانایی‌های يك فرد یا يك گروه است برای برخورداری از مزایای زندگی، همچون کار دلپذیر و درآمد کافی و آسایش و رشد و عافیت و امنیت و آزادی. معمولاً آنانی که از امکانات اجتماعی بیشینه بهره را می‌برند، اعضای طبقه متفرد جامعه‌اند، و کسانی که از امکانات ناچیزی برخوردارند، اعضای طبقه پایین جامعه هستند. امکان‌های زندگی را می‌توان شامل چند عنصر اصلی دانست. از این گونه‌اند امکان زنده ماندن، امکان حفظ سلامت، امکان تحصیل علم، امکان درستکار ماندن، امکان تحصیل قدرت و امکان احراز مقام‌های شامخ.

۱. امکان زنده ماندن: اعضای طبقه بالا و طبقه متوسط جامعه در سایه قدرت مالی فراوان خود بیش از اعضای طبقه پایین امکان زنده ماندن دارند. در این مورد پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته‌اند. از آن جمله است پیمایش دقیقی که وودبری (Woodbury) در باره مرگ نوزادان ایالات متحد آمریکا صورت داده است. در نتیجه این پیمایش، معلوم شده است که در هفت شهر از شهرهای ایالات متحد شماره مرگ نوزادان در سال اول عمر با درآمد خانواده آنان نسبت معکوس دارد؛ و خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آنها از ۴۵۰ دلار تجاوز نمی‌کند، تقریباً سه بار بیش از خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آنها به ۱۲۵۰ دلار می‌رسد، نوزادان خود را از دست می‌دهند.<sup>۱</sup>

امکان زنده ماندن در زمان جنگ نیز از تأثیر پایگاه طبقه‌ای بر کناره‌نیست. اعضای طبقه پایین که عموماً فاقد آموزش کافی و تمول و نفوذند، درازت‌ش‌ها به صورت سر بازساده خنثت می‌کنند و به هنگام جنگ، به ناگزیر پیشاپیش دیگران به مقابله خطرات می‌شاهند،

1. R. M. Woodbury: «Infant Mortality in the United States», *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 188, November 1936, pp. 102-104.



و از این رو گروه گروه تلف می‌شوند. از آمار کشتگان ایالات متحد آمریکا در جنگ کره چنین برمی‌آید که از میان هر ۱۰۰۰ ر. کشته، ۱۴۶۰ تن از کسانی بوده‌اند که درآمد سالیانه آنها به ۲۵۰۰ دلار نمی‌رسیده است، حال آن‌که فقط ۴۶۰ کشته از صاحبان درآمد سالیانه‌ای معادل ۵۵۰۰ دلار و بیشتر بوده‌اند.<sup>۱</sup>

#### پیکره ۱۸. پیمایش اجتماعی و ودبری در باره مرگ نوزادان



۲. امکان حفظ سلامت: اعضای طبقه بالا و متوسط به سبب زندگی آسوده‌تر و دسترسی بیشتر به پزشک و دارو، بیش از اعضای طبقه پایین از عهده حفظ سلامت خود برمی‌آیند. آمار نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ در ایالات متحد آمریکا یک بیستم مردان خانواده‌های بی‌نوا، علیل و ازکار افتاده بودند، در صورتی که فقط یک سی و سوم مردان خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آن‌ها

1. A.J. Mayer and Th. F. Hault : «Social Stratification and Combat Survival», *Social Forces*, 34, December 1955, pp. 155-159.

به ۱۰۰۰ دلار می‌رسید، قادر به کار نبودند، و در خانوادگی‌های توانگر از میان هر ۲۵۰ مرد، تنها یک تن علیل و از کار افتاده وجود داشت.<sup>۱</sup>

درآمد متوسط	در هر ۱۰۰۰۰ تن
کمتر از ۲۵۰۰ دلار	۱۴٫۶
۲۵۰۰-۳۹۹۹	۱۰٫۸
۳۰۰۰-۳۴۹۹	۹٫۱
۳۵۰۰-۳۹۹۹	۸٫۶
۴۰۰۰-۴۴۹۹	۷٫۵
۴۵۰۰-۴۹۹۹	۶٫۶
۵۰۰۰-۵۴۹۹	۵٫۸
بیش از ۵۵۰۰	۴٫۶

بیکر ۱۹. کشتگان آمریکایی  
جنگ کره و درآمد آنان

با آن که مردم مرفه بر اثر بی‌کاری و تناسانی، بیش‌تر از مردم زحمت‌کش دچار اختلال سبک یا روان‌نژندی (psychoneurosis) می‌شوند، اختلال شدید یا روان‌پریشی (psychosis) در بین اکثریت رنج‌بر جامعه فراوان‌تر است، چنان‌که اکنون نهم بیمارانی اسکی‌زوفرنی (Schizophrenia) ایالت آمریکایی نی‌یو هاون (New Haven) به اعماق جامعه تعلق دارند.<sup>۲</sup>

چگونگی درمان‌های ناخوشی‌های روانی افراد نیز به پایگاه طبقه‌ای آنان بستگی دارد. معمولاً روان‌نژندان طبقه بالا برای درمان خود به وسایل و روش‌های روانی مخصوصاً روان‌کاوی که وقت و پول فراوان لازم دارد، متوسل می‌شوند، ولی بیمارانی طبقه متوسط به درمان‌های سریع جسمی می‌پردازند، و درمندان طبقه پایین هیچ وسیله‌ای برای درمان خود ندارند، مگر آن‌گاه که به مرحله دیوانگی خطرناک رسند و الزاماً به بیمارستان راه یابند.

۳. امکان تحصیل علم: چون در اکثر کشورها تأمین وسایل تحصیل

1. The National Health Survey 1935-1936, Bulletin No.2: *Illness and Medical Care in Relation to Economic Status*, Washington D.C. 1938.

۲. همان، ص ۱۶۷.

علم مخصوصاً در مراتب علمی بالا آسان و کم هزینه نیست. فرزندان طبقه پایین به آسانی نمی‌توانند درس بخوانند و به دبیرستان و دانشگاه برسند. در ایالات متحد آمریکا هزینه آموزش عالی بسیار گزاف است، و جوانان طبقه پایین به ندرت امکان آن دارند که فارغ از غم نان و آب، تمام وقت خود را صرف تحصیل علم کنند. در سال ۱۹۵۰ از میان جوانان دبیرستان دیده‌ای که در ایالت مینه‌سوتا به دانشگاه‌ها پیوستند، ۶۷ درصد به خانواده‌های سوداگر و اداره‌رو، و ۲۶ درصد به خانواده‌های نسبتاً مرفه کارگر تعلق داشتند.<sup>۱</sup>

۴. امکان درستکارماندن: فقر مالی و فشار اجتماعی و محرومیت از دانش عواملی هستند که اعضای طبقه پایین را به کج‌روی و بزه‌کاری می‌کشاند.

اعضای طبقه بالا و طبقه متوسط حتی هنگامی که مرتکب تخلف و تباه‌کاری شوند، می‌توانند در سایه مزایای اجتماعی خود، از انگشت‌نمایش شدن بگریزند و از مجازات خود بکهند. تأمین ضامن و وجه‌الضمان و استخدام و کیل ورزیده و پرداخت جریمه مالی جزو وسایلی هستند که صاحبان زور و زر برای فرار از زندان و تبرئه خود به کار می‌برند. از این جاست که بسیاری از مردم از شنیدن کلمه «بزه‌کار»، خود به خود فردی بدلباس و پریشان‌حال را در نظر می‌آورند و به دشواری می‌توانند سیاه‌کاری‌های جنایتکاران خوش ظاهر مراتب بالای جامعه را باور کنند.

۵. امکان تحصیل قدرت: اعضای هر طبقه به تناسب اهمیت اجتماعی طبقه خود، از اقتدارات اجتماعی بهره می‌برند. تردید نیست که چون طبقه بالا بسیاری از اقتدارات را در انحصار خود دارد، کودکانی که در آن طبقه زاده می‌شود بیش از کودکانی که در طبقه

1. D. Wolfle : *America's Resources of Specialized Talent*, New York, 1954, p. 160.

متوسط یا طبقه پایین چشم می‌گشاید، مجال کسب قدرت دارد. در هر جامعه صاحبان قدرت یا به قول برخی از محققان، برگزیدگان (elites) به مراتب بالای جامعه بستگی دارند.

۶. امکان احراز مقام‌های شامخ: از آنچه گذشت، به خوبی برمی‌آید که چگونگی پایگاه‌ها و نیز نقش‌هایی که فرد معینی را دست می‌دهند، عمدتاً به وسیله پایگاه طبقه‌ای او تعیین می‌شود، و از این رو اعضای طبقه پایین به دشواری می‌توانند بر مقام‌های شامخ اجتماعی دست یابند.

ب. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در سبک زندگی  
چون طبقه واحد اجتماعی وسیعی است که رابطه کمابیش ثابتی با تولید اجتماعی دارد و با وجود تعارضات داخلی خود، دیرگامی با فرهنگی اختصاصی دوام می‌آورد و از واحدهای اجتماعی یا طبقات دیگر جدایی می‌گیرد، می‌توان هر طبقه را دارای سبک زندگی معینی دانست.

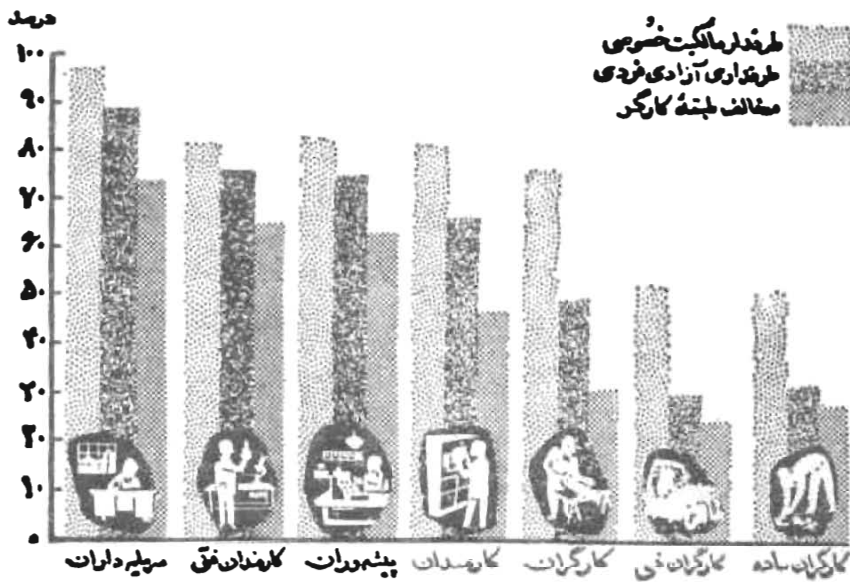
اعضای هر یک از طبقات اجتماعی به حکم سبک زندگی طبقه خود، به طرز معینی به جهان می‌نگرند و رفتار می‌کنند. مثلاً عشق-ورزی یا مناسبات جنسی اعضای هر طبقه تجلیات خاصی دارد، و این نکته‌ای است که به وسیله محقق معروف معاصر، کینزی (Kinsey) دقیقاً تشریح شده است.<sup>۱</sup> اختلافات طبقه‌ای در طرز کودک‌پروری و تشکیل خانواده نیز به خوبی محسوس است. بز روی هم طبقه متوسط و طبقه بالادرتربیت اطفال خود بیش از طبقه پایین سخنگیری می‌کنند و بیش تر در بند پاکیزگی و نظم و ادب و حفظ ظاهرند.

باید پذیرفت که برخلاف پندار گذشتگان، یک جامعه دارای

1. A. C. Kinsey & Others: *Sexual Behavior in the Human Male*, Philadelphia, 1948.

يك جهان‌بینی متجانس نیست، بلکه هر يك از طبقات جامعه برای خود جهان‌بینی مخصوصی دارند و با موازین خاصی نمودهای هستی را ارج‌گذاری می‌کنند. سن‌ترز او هالب و اکس<sup>۲</sup> و سایر پژوهندگان که درباره روان‌شناسی طبقات اجتماعی پژوهش کرده‌اند، این نکته را با شواهد فراوان روشن گردانیده‌اند. اینان نشان داده‌اند که گروه‌های مختلف جامعه نسبت به موضوع‌های مهم اجتماعی مانند مالکیت خصوصی و آزادی فردی و تقویت طبقه کارگر به هیچ‌روی همداستان نیستند. اعضای طبقه بالا عموماً از مالکیت خصوصی و آزادی فردی دفاع، و با تقویت طبقه کارگر

پیکر ۲۰. نظر گروه‌های مختلف نسبت به موضوع‌های مهم اجتماعی



مخالفت می‌کنند، در صورتی که رفتار اعضای طبقات دیگر چنین نیست.

چگونگی اعتبار‌گذاری (prestige ranking) هر کس

1. R. Centers: *The Psychology of Social Classes*, Princeton, N.J., 1949.
2. M. Halbwachs: *La Classe Ouvrière et les Niveaux de Vie*, Paris, 1913.

نیز به پایگاه طبقه‌ای او بستگی دارد، یعنی اعتباری که شخص برای خود و دیگران قائل است، بسته به پایگاه طبقه‌ای اوست. هر کس از طرفی موافق وضع طبقه خود، از کودکی خود می‌گیرد که برای اعضای هر یک از طبقات اجتماعی ارزش معینی بشناسد و به طرز معینی با آنان رفتار کند. از طرف دیگر مطابق رفتاری که اعضای سایر طبقات با او می‌کنند، به ارزش اجتماعی خود پی می‌برد و به همان نسبت به خود حرمت می‌گذارد و اعتماد به نفس می‌یابد.

## VI. تحرك اجتماعى

انتقال يك شخص يا يك گروه از يك پایگاه اجتماعى به پایگاه اجتماعى دیگر تحرك اجتماعى (Social mobility یا social shifting) خوانده می‌شود.

تحرك اجتماعى بر دو گونه است:

۱. تحرك افقى (horizontal mobility): انتقال از يك پایگاه است به پایگاهی کمابیش همانند. تبدیل يك شغل به شغل مشابه یا تغییر دین یا ملیت نمونه‌هایی از تحرك افقى هستند.

۲. تحرك عمودى (vertical mobility): انتقال از يك پایگاه است به پایگاهی کمابیش ناهمانند. در این صورت تحرك عمودى دو وجه دارد: صعود اجتماعى (social ascending یا social climbing) که متضمن ترقى پایگاه است، و نزول اجتماعى (social descending یا social sinking) که متضمن تنزل پایگاه است.

مهم‌ترین نمونه تحرك عمودى، تحرك طبقه‌ای (class mobility) است، و مقصود از آن انتقال از يك طبقه اجتماعى است به طبقه اجتماعى دیگر. هر کودکی به‌هنگام زادن ضرورتاً به

طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، صاحب نوعی شعور طبقه‌ای می‌شود، و نیز موافق پایگاه اجتماعی آن طبقه، امکاناتی برای رشد و کسب سعادت می‌یابد. ولی از بستگی ابتدایی فرد به يك طبقه لازم نمی‌آید که فرد همواره در طبقه اصلی خود بماند. به عبارت دیگر ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی خود ببرد و به طبقه دیگری بپیوندد.

از لحاظ تحرك طبقه‌ای به سه نوع جامعه برمی‌خوریم:

۱. جامعه باز (open society) یا نظام طبقه‌ای باز (open-class system): در چنین جامعه‌ای تحرك طبقه‌ای دشواری چندانی ندارد.

۲. جامعه بسته (closed society) یا نظام طبقه‌ای بسته (closed-class system): در چنین جامعه‌ای تحرك طبقه‌ای بسیار دشوار است.

۳. جامعه کاستی (caste society) یا نظام طبقه‌ای منفصل (caste system): در چنین جامعه‌ای تحرك طبقه‌ای تقریباً محال است.

در جامعه‌های باز و بسته شخص می‌تواند تا اندازه‌ای از حیث پایگاه‌های اجتماعی و حتی پایگاه طبقه‌ای پایین و بالا رود. ولی در جامعه کاستی تقریباً هیچ‌گونه تغییر پایگاه امکان پذیر نیست.

جامعه‌های کشاورزی پیشین اکثراً از نوع جامعه بسته، و جوامع صنعتی کنونی از نوع جامعه بازند. جامعه کاستی در اعصار بسیار کهن فراوان بوده است، و هنوز هم جلوه‌های آن در برخی از کشورهای موجود مانند هند و سیلان یافت می‌شوند. در هند از دیرباز طبقات اجتماعی به صورت کاست درآمده‌اند، چنان که هنوز

هم جامعه عملاً منقسم به چند کاست است. کاست‌های جامعه هندی به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از کاست روحانی (برهمن)، کاست جنگی (کشاتری یا - Kshatriya)، کاست کشاورز و سوداگر (وی‌شی یا - Vaishya) و کاست پیشه‌ور و کارگر (سودرا - Sudra). گذشته از این کاست‌ها، گروه‌های مطرودی هم وجود دارند به نام هاری‌جان (Harijan). این گروه‌ها با آن‌که یک ششم جمعیت هند را تشکیل می‌دهند، اجنبی (outcaste) و نجس به‌شمار می‌روند. هر یک از کاست‌ها به دسته‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند و مشاغل معینی را تعهد می‌کنند و سنت‌های خاصی دارند. برخوردها و روابط اعضای هر کاست با اعضای کاست‌های دیگر، مخصوصاً با گروه‌های نجس‌مقید به محدودیت‌های فراوانی هستند. خروج از کاست و زناشویی عضو یک کاست با اعضای کاست‌های دیگر با آن‌که از

پیکر ۲۱. روابط مردم در جامعه کاستی



یک زمیندار هندی، هنگام پرداخت دستمزد به کارگرانی که به گروه‌های مطرود تعلق دارند، پول را در برگی می‌گذارد و به سوی آنان می‌افکند، تا مبادا دستش با دست‌های آنان برخورد کند.



لحاظ قوانین کنونی هند میسرند، در عمل به آسانی تحقق نمی پذیرند. جامعه سیلان نیز همانند جامعه هند است، با این تفاوت که در این جا حدود و ثغور کاست ها به آن اندازه سخت و صلب نیستند. برخی از محققان بر آن اند که ایالات متحد آمریکا نیز جامعه ای کاستی است. زیرا این جامعه بر محور سفید سالاری (alboocracy) می گردد، و سفیدپوستان آن به شدت خود را از اقلیت های سیاه پوست و سرخ پوست و زرد پوست دور می گیرند و در حفظ فواصل اجتماعی کوشش می ورزند.<sup>۱</sup>

---

1. J. Dollard: *Caste and Class in a Southern Town*, New Haven, Conn 1937;  
O. C. Cox: *Caste, Class and Race*, New York, 1948.

## نتیجه

۱. افراد و گروه‌های اجتماعی هر يك نقش‌های اجتماعی، و «پایگاه‌های اجتماعی» معینی دارند
۲. «نقش اجتماعی» فعالیت معینی است برعهده فرد یا گروه
۳. «پایگاه اجتماعی» ارزشی است که جامعه بر نقش اجتماعی می‌نهد.
۴. سن و جنسیت و مخصوصاً وضع اجتماعی افراد ملاک تقسیم نقش‌ها هستند.
۵. از میان پایگاه‌های متعدد هر فرد یا گروه اجتماعی، «پایگاه طبقه‌ای» اهمیت بیشتری دارد.
۶. «طبقه اجتماعی» گروه نسبتاً وسیع و پایداری است که اعضای آن از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید، دارای وضعی کما بیش یکسان‌اند.
۷. با پیشرفت فرهنگ و افزایش ثروت و تحکیم و توسعه مالکیت خصوصی، تمایزات طبقه‌ای آفازشدند.
۸. در جامعه‌های با طبقه کنونی، «امکان‌های زندگی» و «سک زندگی» هر کس اساساً زاده پایگاه طبقه‌ای اوست.
۹. «تحرك طبقه‌ای» یعنی تغییر پایگاه طبقه‌ای در همه جامعه‌ها برابر نیست.
۱۰. جامعه‌ای که تحرك طبقه‌ای را نسبتاً به آسانی ممکن گرداند، «جامعه باز» خوانده می‌شود.
۱۱. جامعه‌ای که تحرك طبقه‌ای را به دشواری تحقق بخشد «جامعه بسته» نام دارد.
۱۲. جامعه‌ای که به هیچ روی تحرك طبقه‌ای نپذیرد، «جامعه کاستی» نام می‌گیرد.

## بخش چهارم

---

### شخصیت

---

می‌خواهیم بدانیم که محیط اجتماعی چگونه به اورگانیزم انسانی سازمان می‌دهد و موجد «شخصیت» می‌شود، چگونه شخصیت از نقش‌هایی که دیگران نسبت به فرد ایفا می‌کند و نقش‌هایی که به او وا می‌گذارند، سرچشمه می‌گیرد، و چرا عوامل عینی بیش از عوامل انتزاعی، یا فرهنگ مادی بیش از فرهنگ غیر مادی در شخصیت مؤثر می‌افتد.

می‌خواهیم «سنخ‌های شخصیت» یا «تپ‌های شخصیت» را بشناسیم، بستگی آن‌ها را به مقتضیات جامعه دریابیم، و آگاه شویم که چرا در هر جامعه‌ای همه سنخ‌های شخصیت وجود دارند، و در هر سنخی عناصری از سنخ‌های دیگر هست، و نیز چگونه اختلافات اجتماعی مخصوصاً اختلافات طبقه‌ای شخصیت‌های اعضای يك جامعه را متفاوت می‌گردانند، و چرا خانواده و «گروه همالان» در شخصیت تأثیری ژرف می‌گذارند، و چگونه دگرگونی «ویژگی‌های فرهنگی» به دگرگونی «ویژگی‌های شخصیت» می‌کشد.

می‌خواهیم «نابه‌نجاری‌های شخصیت» و «کج‌روی‌های اجتماعی» را که حاصل ناهمنوایی فرد با جامعه است، تشخیص

دهیم، مختصات و انواع آنها را مطالعه کنیم، و به تضادهای اجتماعی- تضاد فرهنگ با مقتضیات اورگانیک و تضادهای درونی فرهنگ - و تأثیر آنها در شخصیت پی بریم، و لزوم پیشگیری و درمان کج روی‌های اجتماعی را دریابیم.



## فصل دهم

# زمینه اجتماعی شخصیت

---

### ۱. تبیین تفاوت‌های شخصیت‌ها

گفته‌اند که هر جامعه اورگانیزم‌های اعضای خود را تحت سازمان معینی درمی‌آورد و به اصطلاح، افراد را واجد انواع معینی از شخصیت (personality) می‌کند. گفته‌اند که با وجود عواملی که بین شخصیت‌های افراد یک جامعه جدایی می‌افکنند، اعضای هر جامعه در زمینه شخصیت دارای همانندی‌هایی هستند، و از این جاست که انگلیسی آرام به آسانی از فرانسوی پرشور متمایز است، و آلمانی پرخاشگر با ایتالیایی خون‌گرم یکسان نیست و ژاپونی قانون‌شناس با کره‌ای گردنکش فرق دارد. همچنین کرارا از جنگ پرستی سرخ پوستان ماندان (Mandan) و آرامش‌دوستی سرخ-پوستان زونی (Zuni) و فزون‌جویی قبیله مانو (Manu) و کناره‌گیری و رخوت قوم بالی (Bali) سخن رفته است.

باید دید که علت این تفاوت‌ها چیست. بسیاری از اندیشمندان گذشته چون درباره زمینه اجتماعی شخصیت انسان و چگونگی پیدایش آن آگاهی کافی نداشتند، آن تفاوت‌ها را معلول تفاوت‌های

بدنی و جغرافیایی می‌دانستند. می‌گفتند که عناصر شخصیت هر کس به حال کمون در فطرت او وجود دارند. و فطرت او هم خداداد است. می‌گفتند که نطفه شخصیت هر کس در ساختمان بدنی او، مخصوصاً در اعصاب یا در غده‌های او نهفته است. و ساختمان بدنی و از آن جمله اعصاب و غده‌ها نیز مادرزاد است. می‌گفتند که شخصیت‌های اعضای گروه‌های انسانی انعکاس عواملی هستند که از محیط طبیعی، مخصوصاً محیط جغرافیایی برمی‌خیزند و در اورگان‌های طبیعی، چنان که در فصل‌های پیشین ملاحظه شد، این سخنان سراسر ناروا و غیرعلمی هستند و نمی‌توانند از عهدہ تبیین تفاوت‌های فردی و جمعی انسانی برآیند و مثلاً برسانند که چرا دو قوم آلمانی و ژاپنی با وجود جدایی نژادی، از لحاظ تکامل صنعتی به یکدیگر می‌مانند.

کسانی که شخصیت انسان را انعکاس فطرت فردی یا خصایص نژادی او می‌پنداشتند، بر آن بودند که شخصیت هر کس اساساً از ذات غریزی فرد سرچشمه می‌گیرد و در تمام دوره زندگی او کمایشن ثابت می‌ماند و فقط اندکی از محیط طبیعی و اجتماعی متأثر می‌شود. اما اکنون بیشتر زیست‌شناسان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان دریافته‌اند که شخصیت پیچیده و پرتنوع انسانی را نمی‌توان به استناد معدودی غریزه تبیین کرد، و باید برای شناخت شخصیت هر کس، عوامل گوناگون زندگی، مخصوصاً محیط اجتماعی او را مورد مطالعه قرار داد. نظریه غرایز برای روشن کردن رفتار جانوران پست مناسب است، و مثلاً فعالیت‌های موسمی موران و زنبوران را کمایشن باز می‌نماید. اما قادر به تبیین بسیاری از فعالیت‌های جانوران عالی نیست.

رفتار انسانی چندان پیچیده و جوراجور و دگرگونی پذیر است که به هیچ روی نمی‌توان آنرا به عده‌ای مکانیسم نهادی یا موروثی ثابت و عمومی نسبت داد. از این گذشته انسان برخلاف اکثر جانوران، با ساز و برگ غریزی ساخته و پرداخته‌ای زاده

نمی‌شود. از این رونمی تواند بدون یآوری دیگران نیازهای حیاتی خود را بر آورد و در نتیجه، به حکم ضرورت، به صورتی اجتماعی به سر می‌برد و ناتوانی غریزی خود را با توانی که زندگی اجتماعی به او می‌بخشد، جبران می‌کند. انسان برخلاف جانوران دیگر، محکوم طبیعت یا اسیر فطرت خود نیست، بلکه توانایی آن‌ها دارد که با گسترش تجربه‌های خود یا بهره‌برداری از تجربه‌های دیگران، افق زندگی خود را بگسترند، شخصیت خود را تغییر دهد و همواره تکامل یابد. آنچه جانوران پست را قادر به حیانت ذات می‌کند، فطرت غریزی آن‌هاست. ولی آنچه حیات انسانی را میسر می‌گرداند، رفتار گروهی مخصوصاً یادگیری است، و هیچ حیوانی نیست که به اندازه انسان انعطاف پذیر و یادگیر باشد و بتواند به آسانی تجربه‌های مترکم گروه خود را بیاموزد و از آزمایش‌های خود درس بگیرد. این امتیازات به انسان امکان می‌دهد که حتی با بنیه یا بدنی ضعیف و علیل، صاحب شخصیتی بزرگ شود. جوانی آمریکایی به نام کریستی براون (Christy Brown) با آن که تقریباً فلج کامل بود و نیروی سخن‌گویی هم نداشت، توانست به راهنمایی مادر هوشمندش، درس بخواند و به وسیله انگشتان پای چپش که تنها عضو فعال او بود، کاتب و نقاشی کند و شهرت و اعتباری به دست آورد.<sup>۱</sup>

## II. نیازهای جامعه‌زاد انسان

انسان جانوری است که لزوماً در جامعه پرورش می‌یابد و هیچ‌گاه از جامعه جدایی نمی‌گیرد. کودکانی که از دم‌زادن از حمایت اعضای جامعه بهره‌ور نشوند یا می‌میرند یا در مواردی استثنایی، به وسیله حیوانات دیگر پرورده و مانند آن‌ها می‌گردند. کسانی که از جامعه می‌گریزند و گوشه‌انزوا می‌گیرند، هیچ‌گاه

1. W. F. Ogburn and M. F. NimKoff : *Sociology*, Boston, 1958, P. 250.

کاملاً از جامعه جدا نیستند، زیرا موارث اجتماعی را به صورت خاطره با خود دارند و الزاماً از دریچه فرهنگ جامعه پیشین خود به جهان می‌نگرند.

دوره رشد انسان نسبت به جانوران دیگر، بسیار دراز است. از این رو نوزاد انسانی دیرزمانی به دیگران تکیه می‌کند و به مدد آنان زنده می‌ماند و پرورده و پخته می‌شود. انسان در میان شبکه روابط متقابل جامعه به سر می‌برد و در ضمن فعل‌های متقابلی که بین او و دیگران روی می‌دهند، میراث‌های جامعه را به خود می‌کشد و در نتیجه، جامعه‌پذیر و فرهخته می‌شود.

رابطه‌های متقابلی که فرد را به افراد دیگر و به فرهنگ جامعه پیوند می‌دهند، از هر سو فرد انسان را در میان می‌گیرند و به او هیتی اجتماعی می‌بخشند. فرد در سراسر عمر خود در میان شبکه این روابط زیست می‌کند، به فراخور تغییرات آنها، تغییر می‌پذیرد و همواره از جامعه سرمشق و الهام می‌گیرد. اما تأثیر جامعه در فرد در نخستین دوره زندگی - کودکی - قاطع‌تر است. کودک در آغاز زندگی اعتنای خاصی به انسان ندارد. اما بر اثر تأثیر عظیمی که انسان‌ها در او می‌گذارند، به تدریج وابسته انسان می‌شود. آزمایش نشان داده است که کودکان در طی نخستین دو هفته زندگی صدای خش‌خش کاغذ یا صدای برخورد ظرف‌های چینی را بیش از صدای انسانی مورد توجه قرار می‌دهند، در هفته سوم به يك نسبت به صدای انسانی و صداهای غیر انسانی توجه می‌نمایند و از آن پس همواره صدای انسانی را بر صداهای دیگر ترجیح می‌دهند.<sup>۱</sup> کودک درمی‌یابد که اطرافیان او نیازهای او را بر می‌آورند و بدو آسایش و خوشی می‌بخشند. پس به ایشان

---

1. H. Hetzer & B. Tudor-Hart : «Die Frühsten Reaktionen auf die menschliche Stimme», *Soziologische und Psychologische Studien über das erste Lebensjahr*, 1927, pp. 107-124.



متماثل می‌شود و رفته رفته به موجودات دیگری که به اطرافیان او می‌مانند، گرایش می‌یابد و احساس می‌کند که به موجودات همانند خود سخت وابسته و نیازمند است. بدین ترتیب در مقابل نیازهای ابتدائی او یعنی نیازهای اورگانیک، نیازهای جدیدی که صرفاً از زندگی اجتماعی می‌زاینند و نیازهای جامعه زاد (sociogenic) خوانده می‌شوند، به وجود می‌آیند.

### III. قوام گرفتن شخصیت

برخلاف پندار بسیاری از فیلسوفان کهن، کودک در دم زادن هیچ‌گونه اندیشه‌ای در باره خود (ego) و همچنین در باره جز خود (non-ego) ندارد. کودک در نتیجه روابط متقابلی که بین او و محیط برقرار می‌شوند، نخست تصویرهای مبهم و نامشخصی از اشیای پیرامون برمی‌دارد و سپس به حدود اشیای پی می‌برد و بر اثر آن، درمی‌یابد که اعضای بدن او از سایر اشیای جدا و به یکدیگر پیوسته‌اند. و نیز می‌آموزد که هر چیز و از آن جمله، بدن او نامی دارد. پس به مدد نام‌ها، تدریجاً استقلال اشیای را استنباط می‌کند و ضمناً از استقلال شخص خود آگاه می‌شود و به تقلید دیگران، ضمیر «من» را به کار می‌برد. چنان‌که کولی (Cooley) و بین (Bain) و پیاژه (Piaget) و دیگران دریافته‌اند استعمال کلمه «من» آغاز پیدایش شخصیت و حاکی از آگاهی کودک است نسبت به وجود انسانی خود در میان سایر انسان‌ها.

در همان زمان که کودک با محیط خود مرتبط می‌شود و تصوراتی از «خود» می‌یابد، مردم پیرامون او در ضمن تکاپوی خویش، او را هم مانند هر چیز دیگر مورد داوری و ارزش‌گذاری قرار می‌دهند و داوری و ارزش‌گذاری خود را در ضمن نقش‌هایی که نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او می‌گذارند، آشکار می‌گردانند. این داوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های عملی یعنی

نقش‌هایی که دیگران نسبت به کودک ایفا می‌کنند یا به او وامی‌گذارند، مسیر و حدود فعالیت‌های کودک را معین می‌کند. به این معنی که کودک مطابق کنش‌های موافق یا مخالفی که از دیگران می‌بیند و کنش‌هایی که خود متقابلاً نسبت به آنان صورت می‌دهد، به وجود خود سازمان می‌بخشد.

قضاوت اطرافیان کودک نسبت به او در نقش‌هایی که در برابر او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که بدو وامی‌گذارند، نمایان می‌شود و سپس در وجود کودک انعکاس می‌یابد و «خود» او را می‌سازد. همه کنش‌ها و واکنش‌های گوناگونی که دیگران در مقابل کودک می‌کنند، و از آن جمله، واکنش‌های لفظی آنان یعنی سخنانی که به کودک می‌گویند، «خود» او را قوام می‌بخشند. به این شیوه کودکی که مثلاً همواره مورد تحقیر یا اعتراض دیگران قرار می‌گیرد، معمولاً صاحب شخصیتی حقیر می‌شود، و بر خلاف او، کودکی که از دیگران مهربانی یا احترام می‌بیند، خود را بزرگ می‌شمارد و بزرگوارانه رفتار می‌کند.

بر روی هم کودک بر اثر مجموع نقش‌هایی که نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به خود او وامی‌گذارند، شخصیت معینی می‌یابد. و نیز مطابق این نقش‌ها که قضاوت‌های دیگران را نسبت به او نمایش می‌دهند، در باره شخصیت خود به داوری می‌پردازد. کودک از مجموع نقش‌های اجتماعی خود و اطرافیان، به وجود خود پی می‌برد و تصویری از آن به دست می‌آورد. به بیان دیگر خودآگاهی (self-consciousness) کودک نتیجه آگاهی اوست نسبت به داوری‌هایی که دیگران در باره او می‌کنند. از آن جا که دیگران و داوری‌های آنان برای کودک، خارجی هستند، «خود» نیز که محصول آن داوری‌هاست، نزد او امری خارجی جلوه می‌کند. کودک «خود» را مانند موضوعی خارجی مورد توجه قرار می‌دهد و در باره آن به قضاوت می‌پردازد، با «خود» سخن می‌گوید، و «خود» را سرزنش یا ستایش می‌کند و به رخ دیگران می‌کشد.

کودک در میان شبکه نقش‌هایی که دیگران نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وا می‌گذارند، از لحاظ پرورش شخصیت، چند مرحله را می‌پیماید. جورج مید (George Mead) در این مورد از سه مرحله نام می‌برد:<sup>۱</sup>

۱. مرحله تقلید کورانه: کودک در سال دوم عمر که کمابیش متوجه جدایی خود از دیگران می‌شود، به تدریج می‌تواند تا حدی خود را به جای دیگران گذارد و کورانه نقش‌های دیگران را تقلید کند. ولی در این مرحله به هیچ روی متوجه معنی کارهای خود یا دیگران نیست. کودکانی که به تقلید بزرگ‌تران، روزنامه به دست می‌گیرند و ادای روزنامه‌خوان‌ها را درمی‌آورند، در این مرحله‌اند.

۲. مرحله بازی فردی: کودک در سال سوم عمر به خوبی می‌تواند «خود» را باز شناسد، از «خود» های دیگر تفکیک کند و آنرا مانند امری خارجی مطمح نظر قرار دهد. کودک می‌آموزد که از دیده دیگران به «خود» بنگرد و به همان شیوه‌ای که دیگران با او رفتار می‌کنند، نسبت به «خود» رفتار کند. از این رو همچنان که در ضمن بازی‌های فردی، عهده‌دار نقش‌های متفاوتی می‌شود، بر «خود» های متعددی دست می‌یابد: مادر می‌شود و به «خود» مهربانی می‌کند، پدر می‌شود و به «خود» نهیب می‌زند، دکاندار می‌شود و به «خود» کالا می‌فروشد....

۳. مرحله بازی گروهی: کودک در این مرحله مشترکات اشخاص پیرامون خود را در می‌یابد و در نتیجه به جای تکرار نقش‌های اشخاص متفاوت، موافق مطالبات کلی گروه خود، نقش معینی بر عهده می‌گیرد. در چنین وضعی برای او تنها یک واحد کلی، یک

1. G.H. Mead: *Mind, Self and Society*, 1934. Chicago, pp 135-226.

واحد‌گروهی وجود دارد. پس دیگر از دیده اشخاص متفاوت به خود نمی‌نگرد و برای خود، نقش‌های متعدد قائل نمی‌شود، بلکه از دیدگاه مشترك گروه، خود را مورد توجه قرار می‌دهد و بر اثر آن، به يك «خود» واحد می‌رسد و موافق آن، به شیوه یگانه‌ای رفتار می‌کند.

در این مرحله بازی‌های جمعی پیش می‌آیند. کودک به‌هنگام بازی جمعی به جای مراعات انتظارات خصوصی همبازی‌هایش، قواعد عمومی بازی را مراعات می‌کند. به عبارت دیگر از منظر کلی بازی (ونه از دیده يكايك بازیکنان) به‌خود می‌نگرد و بازی می‌کند.

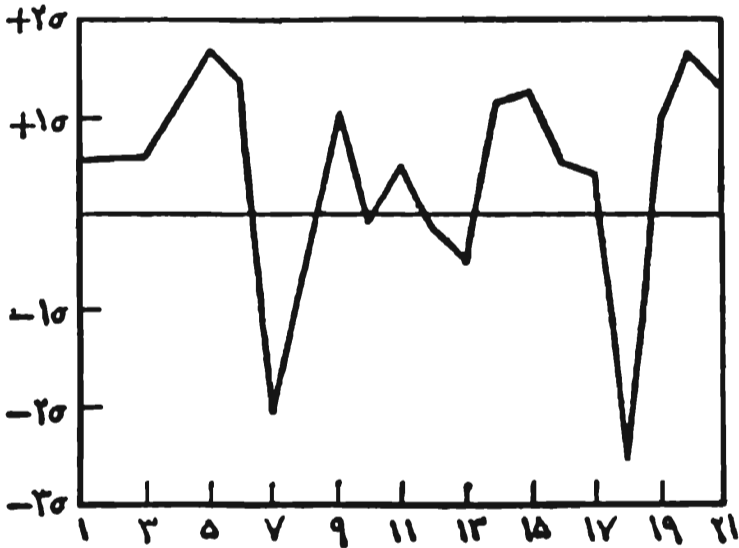
بنابر آنچه گذشت، باید پذیرفت که شخصیت یا «خود» نمودی مادرزاد و ثابت نیست. جامعه به وسیله نقش‌هایی که نسبت به فرد ایفا می‌کند و نقش‌هایی که بر عهده فرد می‌گذارد، بدو شخصیت می‌بخشد. شخصیت نمودی اجتماعی، و تابع روابط محیط زندگی شخص است، و از این رو موافق تغییر روابط اجتماعی، دگرگونی می‌پذیرد و ویژگی (trait) های متفاوتی می‌یابد. شخصیتی که در يك مورد مثلا با ویژگی صداقت یا امانت ظاهر می‌کند، چه بسا که در موارد دیگر از این ویژگی عاری می‌شود. در ضمن يك تحقیق درست‌کاری دختری را در بیست و يك مورد متفاوت سنجیدند. چنان‌که از پیکر ۲۲ برمی‌آید، معلوم شد که دختر در مواردی سخت درست‌کار (مثبت)، و در مواردی بسیار نادرست (منفی) است.<sup>۱</sup>

کولی می‌گوید که «خود» هر کس انعکاس رفتارهای اطرافیان او، و مانند تصویری است که از خارج در آینه می‌افتد. به همین جهت کولی دم از خود آینه‌ای (looking-glass self)

---

1. H. Hartshorne & Others: *Studies in the Organization of Character*, New York, 1930, p. 291.

پیکر ۲۲. نمودار درستکاری و نادرستی يك دختر



می‌زند. ۱. وی معتقد است که آگاهی هر کس نسبت به خود زاده سه عامل - دو عامل تصویری و یک عامل عاطفی است:

۱. تصور شخص از جلوه‌ای که او نزد دیگران دارد.  
 ۲. تصور شخص از قضاوتی که دیگران درباره جلوه او می‌کنند.

۳. عاطفه خصوصی خوش یا ناخوش شخص. (مثلاً نخوت یا حقارت) نسبت به آن جلوه.

در موارد بسیار، تصویری که شخص از خود دارد بر تصویری که دیگران از «خود» او دارند، منطبق نمی‌شود، زیرا عواطف او مداخله می‌کنند و بر اثر آن‌ها، تصویری که او از جلوه خویش نزد دیگران دارد و نیز تصویری که او از قضاوت دیگران درباره آن جلوه دارد، از واقعیت دور می‌شود. بدین علت است که اکثر مردم معمولاً شخصیت خود را عالی‌تر از آنچه هست، می‌دانند.

1. Ch. H. Cooley: *Human Nature and the Social Order*, New York, 1922, pp. 183-185.

#### IV. انعکاس فرهنگ در شخصیت

امور عینی پیش از اموراتزاعی بر فرد نقش می گذارند. از این رو کودک پیش از آن که از جریان های فرهنگ غیرمادی جامعه تأثیر بردارد، با فرهنگ مادی جامعه یعنی با اشیا و اشخاصی که هر يك در زندگی اجتماعی معنی و ارزشی دارند، مرتبط می شود. فرهنگ غیرمادی و از آن جمله مفهوم های انتزاعی مانند علم و هنر و اخلاق و دین مورد توجه کودک خردسال نیستند. آنچه به آسانی در حوز- فهم و فعالیت اومی گنجد، اشیا و اشخاص اند. تحقیقی که درباره جمعی از کودکان نواحی شمال شرقی ایالات متحد آمریکا صورت گرفته است، نشان می دهد که اطفال سفیدپوست آن سامان تا سن شش بدون اکراه با اطفال سیاه پوست بازی می کنند و از آن پس از آنان روی برمی تابند. معنی این تغییر رفتار این است که کودکان مورد بحث تا شش سالگی صرفاً تحت تأثیر جریان های عینی زندگی هستند، ولی پس از آن سن با جریان های انتزاعی فرهنگ غیرمادی جامعه خود آشنا می شوند و ضمن آن به اختلافات نژادی پی می برند.<sup>۱</sup>

تردید نیست که شخصیت هم از شبکه روابط عینی و هم از شبکه روابط انتزاعی جامعه متأثر می شود. ولی چون دوره تأثیر روابط عینی از دم تولد آغاز می شود، روابط عینی نخستین و مهم ترین عوامل سازنده شخصیت انسان اند. کودک دیرزمانی پیش از آن که فرهنگ غیرمادی را بشناسد و ارزش های انتزاعی را دریابد، با اشیا و گوناگون و مادر و پدر و خواهر و برادر و همالان خود برخورد می کند و خواه ناخواه موافق این برخوردها و پیوندهایی که از آنها ناشی می شوند، از واقعیت های محیط تأثیر برمی دارد. تأثیر اشیا و اشخاص در کودک و واکنش های او در برابر اشیا و اشخاص

1. M. E. Goodman: *Race Awareness in Young Children*, Reading, Mass., 1952.

ادراکت و عواطف معینی در او پدید می آورند و پایه شخصیت او را می نهند. اما پس از این مرحله کودک در نتیجه رشد اورگانیزم و ادامه یادگیری، با فرهنگ غیرمادی جامعه خود ارتباط می یابد و از آن متأثر می شود. بدین ترتیب فرهنگ غیرمادی هم در شخصیت او رخنه می کند و آن را می پرورد.

مطابق عوامل دوگانه‌ای که شخصیت انسان را می سازند، می توان گفت که شخصیت هر کس دو وجه دارد: یکی وجه نسبتاً ژرف و پنهانی و استواری که از روابط عینی دوره کودکی نشته می گیرد، و دیگری وجه نسبتاً هویدا و کمابیش متغیری که به انگیزه عوامل انتزاعی زندگی تحقق می پذیرد. از تحقیقی که درباره جمعی کودک ده تا هیجده ساله آمریکایی صورت گرفته است، چنین بر می آید که اعضای هر جامعه از لحاظ نخستین وجه شخصیت کمابیش یکسانند، ولی از لحاظ وجه دوم بسیار متفاوت‌اند. توضیح این که کودکان در ابتدا بدون توجه به اختلافات طبقه‌ای خود، بایکدیگر مرآمده و بازی و کار می کنند و بر اثر آن، رفتاری کمابیش همانند می یابند، ولی بعداً به تدریج به اختلافات اجتماعی پی می برند و مطابق مقتضیات طبقه‌ای خود، دارای امیال و افکار و عادات گوناگونی می شوند.<sup>۱</sup> به بیان دیگر کودک از زمانی که در مسیر جریان‌های فرهنگ غیرمادی قرار می گیرد و آن‌ها را می پذیرد، خواه ناخواه موافق آن جریان‌ها، تغییر می کند و دارای امیال و افکار و عادات معینی می شود. در نتیجه شخصیت او نمایشگر هر دو جنبه فرهنگ است، و ویژگی‌های شخصیت (personality traits) او برویژگی‌های فرهنگ (culture traits) منطبق می شوند.

برای روشن کردن این نکته، تأثیر هر یک از جوه دوگانه فرهنگ را جداگانه شرح می دهیم:

1. R. J. Havighurst: «Social Class and Personality Structure», *Sociology and Social Research*, 36, July-August 1952, p. 355-363.

۱. تأثیر فرهنگ مادی: هر کس از واقعیت‌های عینی مخصوصاً واقعیت‌های عینی پیرامون خود به شدت تأثیر برمی‌دارد. مثلاً در جامعه‌های جدید چون وسایل دقیقی مانند ساعت و سرعت‌سنج و کیلومتر شمار اختراع شده‌اند، مردم دانسته یا ندانسته، نسبت به زمان و مکان حساسیت یافته‌اند و مسافتات و اوقات را به دقت اندازه‌گیری و تعیین می‌کنند، در صورتی که در جامعه‌های ابتدائی از این دقت اثری نیست، و مردم برای تعیین مسافت و وقت به موازین مبهمی متوسل می‌شوند و مثلاً مانند مردم کشورهای فلاحتی برای تعیین فاصله می‌گویند: «آن قدر که صدای آدم به آنجا می‌رسد» یا «به قدر برد يك گلوله» یا «مسافتی که می‌توان در ضمن دود کردن يك سیگار طی کرد». در جامعه‌هایی که انسان وسایلی برای نگهداری آب سالم و استفاده از آن به وجود می‌آورد، پاکیزگی یکی از ویژگی‌های اصلی شخصیت می‌شود. در جامعه ابتدایی اسکیموها، معمولاً آب را از ذوب کردن برف و یخ به دست می‌آوردند، و چون برای این کار وسایل مناسبی ندارند، در صرف آب امساک می‌کنند و به شست و شویی اعتنائی می‌نمایند. اقوام اروپای قرون وسطی نیز چنین بودند و در نتیجه، سنت پاکیزگی یونانی و رومی را خوش نداشتند. از این رو اروپاییانی که در جنگ‌های صلیبی شرکت کردند، چندان ناپاکیزه بودند که مسلمین را مشتم می‌کردند.<sup>۱</sup> برکناری اروپاییان از آب و شست و شو تا قرن‌های شانزدهم دوام آورد و زنان پس با پیشرفت فرهنگ صنعتی جدید و اختراع وسایل نظافت از میانه برخاست.

بسیاری از ویژگی‌های دیگر شخصیت را هم می‌توان زاده فرهنگ مادی جامعه دانست. مثلاً در جامعه‌های ابتدائی نواحی مسکونی، کوچک و دور از يك دیگرند، و از این گذشته، راه‌ها خطرناک‌اند، و وسایل ارتباطی سریعی وجود ندارند. از این رو

1. A. L. Kroeber: *Anthropology*. New York, 1940, pp. 600 ff.

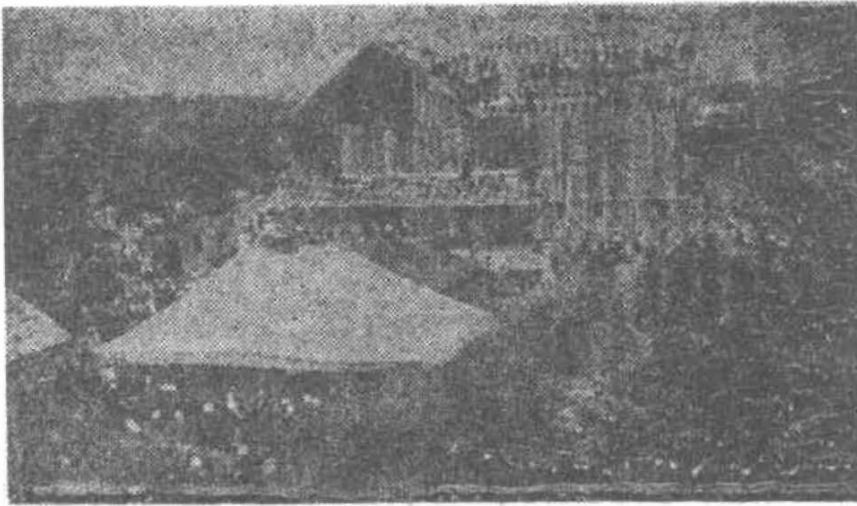


لازم می‌آید که هر کس از بیگانه پذیرایی کند، و مهمان نوازی رواج یابد و یکی از ویژگی‌های مطلوب شخصیت شود. همچنین در جامعه‌های کشاورزی چون زن در خانه شوهر سکونت می‌گیرد و وظیفه‌خوار شوهر است، به ناگزیر از او فرمان می‌برد، و اطاعت زن از شوهر جزو ویژگی‌های شخصیت زن می‌شود.

۲. تأثیر فرهنگ غیرمادی: شخصیت از عوامل فرهنگ غیر مادی مانند دین و اخلاق و فلسفه و علم و هنر نیز تأثیر برمی‌دارد. در سایه مقتضیات فرهنگ غیرمادی بود که اسپارتیان قدیم، ستیزه خواه و جنگ‌جو به بار می‌آمدند، و آتنیان با وجود مین پرستی شدید خود، به جای جنگ، زیبایی و هنر را مطلوب خود می‌گردانیدند. همین عامل است که مردم دهکده مولار بوند (Mollar Bund)، واقع در نزدیکی شهر دهلی نو را به کارهایی خطرناک مانند بازی با مار و امی دارد، و سرخ‌پوستان زونی را به همکاری و رفاقت می‌کشاند و سرخ‌پوستان کوآکی یوتل (Kwakiutl) را به سبقت‌جویی و رقابت برمی‌انگیزد. اعضای قبیله کوآکی یوتل که در نواحی شمال غربی اقیانوس آرام زندگی می‌کند، سخت در برتری می‌کوشند. در نظر آنان، فرد متشخص کسی است که مال فراوان داشته باشد و بی‌دریغ صرف کند. یک شخص برجسته چون بخواهد رقیب یا دشمن خود را گوشمال دهد، به بخشش‌گری یا پوت‌لاچ (potlach) می‌پردازد. مقصود از پوت‌لاچ این است که فرد برجسته رقیب یا دشمن خود را به مهمانی می‌خواند و به او هدایای نفیس می‌دهد. رقیب یا دشمن ناگزیر از قبول هدایاست، ولی برای حفظ شرافت خود در برابر رقیب باید در ظرف یک سال هدایایی معادل دو برابر هدایایی که گرفته است، به رقیب پیشکش کند. در قبیله زونی مالکیت خصوصی و تفوق و تسلط مورد اعتنا نیستند. افراد با یک‌دیگر کار می‌کنند و همکاری را بزرگ‌ترین فضیلت می‌شمارند. رفتار کودکان زونی در دبستان‌هایی که از طرف حکومت ایالات

متحد برای آنان تأسیس شده‌اند، بسیار حیرت‌آور است، اینان در کارهای کلاسی به هیچ‌روی به رقابت نمی‌پردازند و مثلاً در جلسه امتحان کتبی کودکانی که پیش از دیگران کار خود را به پایان رساند، احساس ناراحتی می‌کند و آن‌قدر می‌نشیند تا کار دیگران نیز به پایان رسد! این وضع در میان اعضای فرقه آمیش (Amish) نیز دیده می‌شود. این فرقه در ایالات متحد آمریکا به سر می‌برد، و اعضای آن به اقتضای عقاید دینی خود (فرهنگ غیر مادی)، به صورتی کمابیش اشتراکی زندگی می‌کنند. در نتیجه، کودکانی که در میان آنان پرورش می‌یابند، ضرورتاً با اشتراک مساعی و یگانگی انسانی خومی گیرند و به شخصیتی موافق فرهنگ فرقه آمیش می‌رسند.

پیکر ۲۳. زندگی اشتراکی فرقه آمیش



همه زنان سرگرم تهیه خوراک عمومی هستند، و همه مردان به ساختن ابزار مشغول‌اند.

### نتیجه

۱. «شخصیت» پرتنوع انسانی را نمی‌توان به استناد فطرت و نژاد و طبیعت تبیین کرد.
۲. انسان برخلاف بسیاری از جانوران دیگر، از دم زادن دارای «نیازهای جامعه‌زاد» است، و بدون یاری دیگران نمی‌تواند زندگی کند.
۳. کودک در نتیجه نقش‌هایی که دیگران نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وامی‌گذارند، شخصیت مبینی می‌یابد.
۴. شخصیت سازمانی است که به اقتضای عوامل اجتماعی در اورگانیزم پدید می‌آید.
۵. همه عواملی که در زندگی فرد پیش می‌آیند، در شخصیت او موثر می‌افتند. ولی بر روی هم، عوامل عینی بیش از عوامل انتزاعی و «فرهنگ مادی» بیش از «فرهنگ غیرمادی» در شخصیت تاثیر می‌گذارند.

## فصل یازدهم

### تنوع شخصیت

---

#### I. سنخ‌های شخصیت

می‌توان گفت که هر جامعه‌ای موافق مقتضیات فرهنگی خود، شخصیت‌های افراد را مطابق سنخ‌ها یا تیپ (type)‌های معینی می‌پرورد. جامعه‌شناسان مانند حکیمان گذشته، برای شخصیت تیپ‌های متعدد شناخته‌اند. ولی اینان برخلاف حکیمان پیشین که تیپ‌ها را معلول فطرت یا ساخت اورگانیزم می‌دانستند، پیدایش و چگونگی رشد هر تیپ را در زمینه اجتماعی آن می‌جویند.

یکی از مردم‌شناسان که به سنخ‌شناسی (typology) کشیده شده است، خانم روت بنهدیکت (Ruth Benedict) است. وی ازدو تیپ - تیپ پرشور و تیپ خوددار - نام می‌برد و به تقلید نیچه، از نام خدایان یونان باستان سود می‌جوید و سنخ پرشور را سنخ دی‌یونوسوسی (Dionusos، خدای باده‌گساری)، و سنخ خوددار را سنخ آپولونی (Apollon، خدای هنر و عالم غیب) می‌خواند. اعضای تیپ پرشور، جسور و بی‌آرام‌اند و به مصالح خصوصی خود

تکیه می کنند، ولی اعضای تیپ خوددار، کم جوش و خروش و ملایم و اجتماعی هستند. سرخ پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) - قبایل سوز (Sioux) و کرو (Crow) و داکوتا (DaKota) و بلک فوت (Blackfoot) - از تیپ اول‌اند، و سرخ پوستان نواحی جنوب غربی و از آن جمله قبیله زونی (Zuni) از تیپ دوم‌اند.<sup>۱</sup>

کاردی‌نر (Kardiner) و لین‌تون (Linton) به دو سنخ رسیده‌اند. یکی سنخی که با زندگی اجتماعی سازگار است، و دیگری سنخی که سازگار نیست. به نظر این دو باید مبنای سازگاری را در تربیت خانوادگی جست. سازگاری یا ناسازگاری فرد بسته به شیوه‌هایی است که جامعه برای تربیت کودکان مقرر داشته است. کاردی‌نر و لین‌تون جامعه‌ها یا فرهنگ‌ها را از لحاظ پرورش کودک به دودسته منقسم می‌کنند: آن‌هایی که در کودک پروری خشن یا مسامحه‌کارند، و آن‌هایی که به حد کفایت از کودک مراقبت می‌کنند. وضع جامعه‌های نوع دوم برای پرورش انسان سازگار مساعد است، ولی وضع جامعه‌های نوع اول معمولاً موجب ناسازگاری شخصیت می‌شود.<sup>۲</sup>

پژوهش‌های دیگر نیز نظر کاردی‌نر و لین‌تون را تأیید می‌کنند. تحقیقی که درباره اعضای ۷۵ جامعه ابتدائی صورت گرفته است، نشان می‌دهد که اکثر جامعه‌های ابتدائی در کودک پروری ملایمت می‌ورزند، و از این رو کودکان آن‌ها شخصیتی متین و آرام می‌یابند.<sup>۳</sup> در میان سرخ‌پوستان ناواهو (Navaho) مادران به خوبی از کودکان پرستاری می‌کنند و به حد کفایت آنان را مورد نوازش قرار می‌دهند.

- 
1. R. Benedict: *Patterns of Culture*, Boston, 1934.
  2. A. Kardiner & Others: *The Individual and His Society*, New York, 1939.
  3. J. W. M. Whiting & I. L. Child: *Child Training and Personality*, New Haven, Conn., 1953.

به همین سبب کودکان دارای شخصیت‌هایی محکم و مطمئن می‌شوند.<sup>۱</sup> اما در جزایر مارکیز (Marquises) که زنان از وظایف مادری گریزان‌اند و بسیاری از امور تربیتی را به مردان وامی‌گذارند، کودکان شخصیت‌هایی متزلزل و پردغدغه دارند، و دغدغه و تزلزل آنان در بزرگی به صورت خرافه‌پرستی مبرم درمی‌آید.<sup>۲</sup> در جزیره آلور (Alor) نیز پرورش خانوادگی به وضعی ناهنجار است و کودکان را گرفتار شخصیت‌هایی ناسازگار می‌کند.<sup>۳</sup> همین وضع در جزیره بالی (Bali) هم مشهود است.<sup>۴</sup>

نکته‌ای که در خور توجه بلیغ است، این است که سنخ‌های شخصیت مقولاتی کاملاً مستقل و جامد نیستند، همچنان که هنجارها یا انگاره‌های فرهنگ‌ها نیز یک‌سره از یک‌دیگر جدایی ندارند. هر یک از سنخ‌های شخصیت مشتمل بر عناصری از سنخ‌های دیگرند، همان‌طور که فرهنگ‌ها نیز دارای عناصری مشترک‌اند. از این گذشته تقریباً همه سنخ‌های شخصیت درهمه جامعه‌ها وجود دارند، ولی هر جامعه به برخی از سنخ‌ها رغبتی بیشتری ورزد.

## II. عوامل سازنده شخصیت

می‌توان به وسیله فرهنگ جامعه هم تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای جامعه‌های متفاوت را باز نمود و هم از عهده تبیین تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای یک جامعه واحد برآمد. برای این منظور باید سه‌گونه نفوذ اجتماعی را در نظر گرفت: نفوذ مستقیم فرهنگ

1. D. Leighton & C. Kluckhohn: *Children of the People*, Cambridge, Mass., 1947.

۲. کاردی‌نر: پیشین.

3. C. DuBois: *The People of Alor*, Minneapolis, 1944.

4. G. Bateson & M. Mead: *Balinese Character*, New York, 1942.

در شخصیت، نفوذ غیر مستقیم فرهنگ در شخصیت، و نفوذ گروه‌های راهنمایی در شخصیت.

۱. نفوذ مستقیم فرهنگ: فرهنگ بارز يك جامعه در همان حال که کلیت دارد و همه اعضای جامعه را در بر می‌گیرد و شخصیت‌های آنان را می‌سازد، تأثیر يك سانی بر شخصیت‌های اعضای جامعه نمی‌گذارد. زیرا فرهنگ نیز مانند جامعه، در عین یگانگی دارای بخش‌هایی است. همچنان که هر جامعه شامل گروه‌های متفاوت می‌شود، هر فرهنگ نیز عده‌ای فرهنگ فرعی را زیر بال می‌گیرد. پس گروه‌های مهم يك جامعه در همان حال که مشمول فرهنگی یگانه هستند، هر يك فرهنگ فرعی خاصی دارند و از آن تأثیراتی عمیق بر می‌دارند. به بیان دیگر جامعه هم شامل جریان‌های فرهنگی عمومی و هم شامل جریان‌های فرهنگی خصوصی است، و بنا بر این شخصیت‌های همه اعضای جامعه نمی‌توانند یکسان باشند. اعضای هر يك از گروه‌های فرعی موافق مقتضیات فرهنگ فرعی خود، به جهان می‌نگرند و در روابط اجتماعی سهیم می‌شوند. از این رو به تناسب فرهنگ‌های فرعی متفاوتی که در يك جامعه وجود دارند، سنخ‌های شخصیتی متفاوتی به وجود می‌آیند. در این صورت نمی‌توان هر جامعه را دارای يك سنخ کلی دانست و دم از سنخ‌های وسیعی مانند «سنخ شخصیت انگلیسی» یا «سنخ شخصیت آمریکایی» زد.

به طوری که می‌دانیم، فرهنگ‌های فرعی یا خرده-فرنگ‌ها اساساً زاده طبقه‌های اجتماعی هستند. طبقه‌های يك جامعه با وجود زمینه یگانه خود، از يك دیگر مستقل‌اند و بر اثر اختلافات عظیمی که میان آنها برقرارند، زاینده فرهنگ‌هایی متفاوت می‌شوند. بنابراین برای دریافت اختلاف شخصیت‌های يك جامعه باید اختلافاتی را که بین طبقه‌های اجتماعی و نیز در اندرون هر طبقه وجود دارند، مورد مطالعه قرار داد.

در ایالات متحد آمریکا مادران طبقه پایین برخلاف اکثر مادران طبقه بالا و طبقه میانه، شخصاً به کودکان خود شیر می‌دهند و دیرگاهی به‌دقت از آنان نگهداری می‌کنند. در نتیجه اعضای طبقه پایین سالم‌تر و با انضباط‌تر از اعضای طبقات دیگر می‌گردند. افزون بر این زندگی خشن طبقه پایین اعضای آن را جسور و صریح به بار می‌آورد. از این روجوانان این طبقه با صراحت تمایلات خود را بروز می‌دهند، در صورتی که بسیاری از جوانان طبقات دیگر، مخصوصاً طبقه میانه خوددار و ظاهر سازند، و به این سبب دچار انحرافات روانی می‌شوند. فقر و فشار ایجاب می‌کنند که اعضای طبقه پایین همواره در تلاش معاش باشند و کمتر به خیال‌بافی و تفنن بگرایند. اما اعضای طبقه‌های دیگر به علت رفاه خود، مجال خیال پروری و تفنن‌طلبی دارند و به دنبال عشق‌های ناسالم و تفریحات نابه‌منجار می‌روند. مردم جسور و صریح طبقه پایین از آن جهت که کمتر از طبقات دیگر در بند ظاهر سازی و برآزندگی اجتماعی (social poise) هستند، با وجود فقر و فشار اقتصادی، زندگی را آسان می‌گیرند و در نتیجه کمتر به تزلزل شخصیت و اختلالات روانی گرفتار می‌آیند، حال آن‌که طبقه خودساز و مقام‌پرست متوسط به شدت اسیر پریشانی‌های روانی است. اعضای طبقه پایین جامعه بر اثر فشارهای زندگی بی‌پروا و تندرو هستند، در صورتی که اعضای طبقه‌های دیگر مخصوصاً اعضای طبقه متوسط معمولاً محافظه‌کار و بزدل‌اند.

نفوذ طبقه اجتماعی بسیار پدیده‌دانه است و از جهات گوناگون در زندگی اجتماعی منعکس می‌شود و در شخصیت افراد تصرف می‌کند. شغلی که فرد برمی‌گزیند (و البته تابع امکانات طبقه‌ای اوست) دیر یا زود در شخصیت او تغییراتی به وجود می‌آورد، چنان که یک معلم یا قاضی یا روحانی درست‌کار به مقتضای شغل خود، دارای شخصیتی می‌شود که باشخصیت یک بازیگر یا افسر ارتش یا پیشه‌ور فرق دارد.



۲. نفوذ غیرمستقیم فرهنگ: شخصیت‌های اعضای هر طبقه با آن که بر اثر نفوذ مستقیم فرهنگ خاص طبقه، همانند هستند، تفاوت‌هایی نیز دارند. برای باز نمودن این گونه تفاوت‌ها باید از مفهوم نفوذ غیر مستقیم فرهنگ جامعه سود جست. توضیح این که هر فردی از لحاظ اورگانیک دارای صفاتی خصوصی است. یکی قامتی بلند دارد و دیگری قامتی کوتاه، یکی آبی چشم است و دیگری سیاه چشم، یکی پر مو است و دیگری کم مو.... این صفات خصوصی مستقیماً در شخصیت صاحبان خود تأثیری نمی‌گذارند: بلندی یا کوتاهی قد یا پرمویی یا کم‌مویی به‌خودی خود در ساختن شخصیت‌دخالتی ندارند. ولی جامعه از آن سبب که برای قامت و موورنگ پوست و سایر مختصات اورگانیک هنجارهایی دارد، نسبت به اورگانیزم هر کس داوری و ارزش‌گذاری خاصی می‌کند. مثلاً در جامعه‌ای که اکثر اشخاص بلندقد باشند، شخص کوتاه‌قد بر هنجار قد جامعه منطبق نخواهد شد، و در این صورت در نظر دیگران ارزش او از این لحاظ از ارزش بلندقدان کمتر خواهد بود. پس اولاً کوتاهی قد سبب می‌شود که شخصیت اجتماعی او لطمه‌خورد؛ و ثانیاً چون قضاوت یا ارزش‌گذاری دیگران عملاً در شخصیت او مؤثر می‌افتد، خود نیز وقتی که به این ناهنجاری پی‌برد، به شخصیت خود با تحقیری کم یا زیاد خواهد نگرست و در نتیجه از امکانات تکامل خود خواهد کاست. همین‌گونه است تأثیر زیبایی شخص در شخصیت او. زنی که موافق هنجارهای جامعه، زیبا به‌شمار رود، با تحسین و استقبال دیگران روبه‌رو می‌شود. پس خود نیز با اعتماد فراوان به‌خود خواهد نگرست و عملاً شخصیت استواری خواهد یافت.

۳. نفوذ گروه‌های راهنمایی: برخی از گروه‌ها مخصوصاً گروه‌های کوچکی که فرد را احاطه کرده‌اند، بیش از بقیه در زندگی او مؤثر می‌افتد و مورد اعتنای او قرار می‌گیرند. از این رو فرد خواه ناخواه، چنین گروه‌هایی را سرمشق خود می‌گرداند و با موازین آن‌ها به

سنجش امور و اشیاء می پردازد. این گونه گروه‌ها را گروه راهنمایی (reference group) می خوانند، و هنجارهای آنها را که مرجع و ملاک سنجش فرد به شمار می روند، مبنای راهنمایی (reference frame of) می نامند.

در جامعه ساده ابتدائی گروه راهنمایی معمولاً از گروه عضویت (membership group) یعنی گروهی که شخص عملاً جزء لاینفک آن است، مستقل نیست. به این معنی که هر کس چنان به گروه یا گروه‌هایی که در آنها عضویت دارد، مقید و وفادار است که کاملاً به آنها تکیه می کند و هنجارهای آنها را مبنای راهنمایی خود قرار می دهد. ولی پیچیدگی جامعه متمدن مانع این بستگی عمیق است. در نتیجه چه بسا افراد که عضو گروه «الف» اند، و گروه «ب» یا گروه «ج» را گروه راهنمای خود می گردانند. به همین سبب در جامعه‌های کنونی امکان آن هست که یک فرد جزو چند گروه عضویت و وابسته چند گروه راهنمایی باشد، و شخصیت او هم از گروه‌های عضویت متأثر شود و هم زیر نفوذ گروه‌های راهنمایی قرار گیرد.

در این صورت برای تبیین تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای يك جامعه متمدن، باید گذشته از گروه‌های عضویت افراد، گروه‌های راهنمایی و مبنای آنها را هم به حساب آورد و فراموش نکرد که ممکن است شخصی از طبقه اجتماعی «الف» برخاسته باشد، اما دانسته یا ندانسته از طبقه اجتماعی «ب» الهام گیرد.

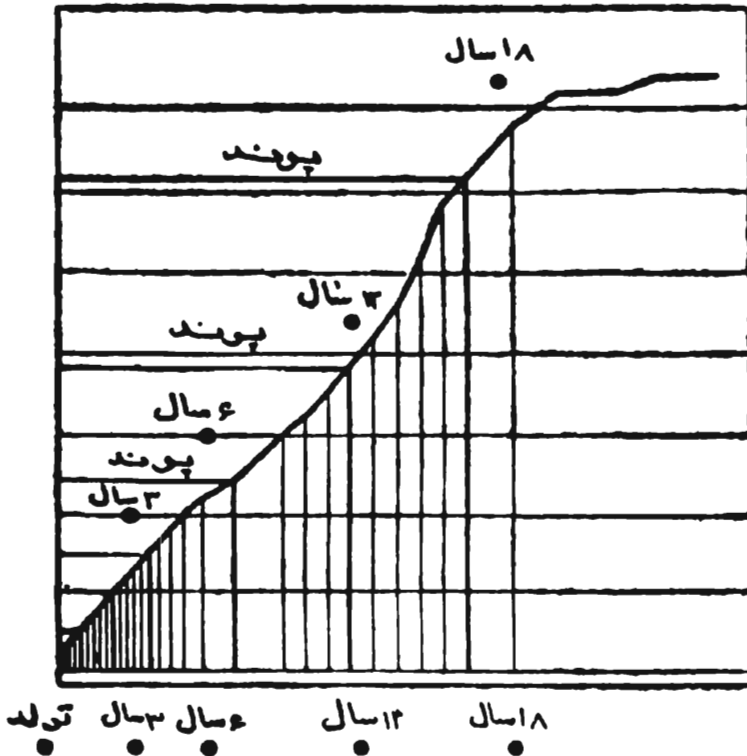
معمولاً نخستین گروه‌های راهنمایی هر کس مرکب از کسانی هستند که در مدارج نخستین عمر مورد احترام و تحسین او واقع می شوند، و گروه‌های راهنمایی بعدی او کسانی را در بر می گیرند که به صورتی او را به زیر سلطه خود می آورند. از پژوهشی که درباره کثیری از نوجوانان فیلا دلفیا و ال میرا (Elmira) صورت گرفته است، چنین بر می آید که گروه‌های راهنمایی اکثر آنان به ترتیب از این اشخاص تشکیل شده‌اند: پدران و مادران، همالان، معلمان،

برادران و خواهران، عموها و دایی‌ها و عمه‌ها و خاله‌ها، پدر بزرگها و مادر بزرگها، دوستان خانوادگی و رهبران اجتماعی.<sup>۱</sup>  
 از میان گروه‌های راهنمایی، دو گروه نخستین یعنی خانواده و گروه همالان تأثیر بسیار ژرفی در شخصیت به جا می‌گذارند.

خانواده: این گروه هم‌کانون محبت و احترام است هم مرکز انضباط و اقتدار. پس بیش از گروه‌های دیگر در کودک تأثیر می‌گذارد و به زودی گروه راهنمایی او می‌گردد. کودک بر اثر محبت شورانگیز و اقتدار آرامش بخشی که در خانواده می‌بیند، می‌کوشد تا هر چه بیشتر با آن هم‌نواپی کند. از این رو خواه ناخواه هنجارهای آن را می‌پذیرد و اعضای آن را مورد تقلید قرار می‌دهد. خانواده گذشته از آن که برای کودک نخستین گروه راهنمایی محسوب می‌شود، نخستین گروه عضویت او نیز هست و به این مناسبت آسان‌تر و سریع‌تر از گروه‌های بعدی در شخصیت او رخنه می‌کند. تأثیر خانواده در شخصیت اعضای کم‌سال خود بسیار عمیق است. زیرا او در گانیسم انسان در پنج- شش سال آغاز عمر با سرعت بی‌نظیری رشد می‌کند و قوام می‌یابد. سرعت فراوان رشد بدنی کودک را از پیکر ۲۴ می‌توان دریافت. ۲ در این نمودار رشد بدنی کودک از هنگام زادن تا هیجده سالگی نشان داده شده است. خطوط افقی نماینده ده درصد افزایش وزن بدن است، و خطوط عمودی نمودار زمان‌هایی است که برای این افزایش‌های ده درصدی لازم می‌آید. چنان که ملاحظه می‌شود، هر چه بر سن کودک می‌افزاید، زمانی که برای ده درصد افزایش وزن لازم است، بیش‌تر می‌شود. برای نشان دادن شدت رشد ذهنی کودک پیکر ۲۵ را از یکی

1. B. C. Rosen ; «The Reference Group Approach to Parental Factor...», *Social Forces*, 34, December 1955, pp. 137-144.
2. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 282,

## پیکر ۲۴. رشد بدنی در کودکی



از کتاب‌های روان‌شناس مشهور، گهزل (Gesell) نقل می‌کنیم. ۱. در این پیکر فاصله بین هر دو خط عمودی نشانه وقفه‌ای است که از لحاظ رشد ذهنی پیش می‌آید. چنان‌که (از راست به چپ) ملاحظه می‌شود، تدریجاً وقفه‌های رشد طولانی‌تری می‌شوند.

## پیکر ۲۵



یکی از نتایج سودمند روان‌کاوی فروید این است که محققان

1. A. Gesell: *The Mental Growth of the Pre-school Child*, New York, 1925, p. 18.

و مردم متعارف را با تأثیر عظیمی که حوادث کودکی و زندگی خانوادگی در شخصیت انسان دارند، آشنا کرد. پیش از رواج روان‌کاوی، اکثر پرورشکاران برای پنج-شش سال اول عمر اهمیتی به سزا قائل نبودند، و اکثر زندگی‌نامه‌نویسان در تشریح وقایع زندگی قهرمانان خود نامی از این دوره نمی‌بردند. حکیمان گذشته اکثر آنچه اهمیت حوادث سال‌های نخستین عمر را از نظر دور می‌داشتند، قادر به تبیین شخصیت انسان و تحولات و تنوعات آن نبودند و از این جهت برای ارضای خود و دیگران به مفاهیمی غیر علمی متوسل می‌شدند و ادعا می‌کردند که هر کس به هنگام تولد، مختصات ساختمانی فطری یا موروثی معینی دارد، و شخصیت او به وسیله همان مختصات فطری نظام می‌گیرد.

در پنجاه سال اخیر درباره اهمیت دوره کودکی و تأثیر روابط خانوادگی در شخصیت کودک پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته‌اند. به‌تکای این‌ها می‌توان گفت که انسان اگر در کودکی مورد محافظت مبرم خانواده قرار گیرد، شخصیتی آرام و فرمان‌بردار خواهد یافت. ولی اگر از محافظت کافی بی‌بهره ماند، آماده کج‌روی و بزه‌کاری خواهد شد. همچنین اگر در خانواده شادمانی به‌سربرد، به احتمال بسیار دارای شخصیتی متعادل خواهد شد و اگر بعداً به عوامل مزاحمی برخورد نکند، خود خانواده سعادت‌مندی تشکیل خواهد داد.

یکی از پیمایش‌های اجتماعی (social surveys) که درباره رفتار اخلاقی جمع‌کثیری از کودکان صورت گرفته است، نکات زیرین را به دست داده است:<sup>۱</sup>

۵۵٪ کودکان اخلاق پدر و مادر خود را سرمشق قرار می‌دهند.

- 
1. H. Hartshorne & M. A. Day: «Testing the Knowledge of Right and Wrong», *Religious Education*, 21, October 1926, pp. 539-554.

۳۵٪ کودکان اخلاق دوستان خود را سرمشق قرار می‌دهند.  
 ۱۴٪ کودکان اخلاق رهبران محیط خود را سرمشق قرار  
 می‌دهند.

سه صدم درصد کودکان اخلاق معلمان خود را سرمشق قرار  
 می‌دهند.

در ۱۹۳۲ در یکی از خانواده‌های روستایی آمریکایی زنی  
 کودن که با پلد پیر خود می‌زیست، دارای دختری نامشروع به نام  
 آنا شد و به دستور پدر پیر، کودک را از همه کس مخفی نگاهداشت.  
 روزها خود دنبال کار می‌رفت و دختر را در اتاقی ویران تنها  
 می‌گذاشت. از این رو دختر از رشد بدنی و روانی محروم ماند،  
 به طوری که در شش سالگی پیکری بسیار کوچک و نحیف داشت  
 و مستقلاً قادر به راه رفتن و سخن گفتن و حتی غذا خوردن نبود.  
 تصادفاً در ۱۹۳۸ کسانی به وجود کودک پی بردند و او را به  
 پرورش گاهی انتقال دادند. پس پرورش کاران در صدد تربیت کودک  
 برآمدند و پس از رنج‌های فراوان توانستند راه رفتن و اندکی  
 سخن گفتن و غذا خوردن و شست و شو به او بیاموزند. متأسفانه  
 دخترک در ۱۹۴۲ مرد، و کار پرورش کاران ناتمام ماند. ولی همین کار  
 ناتمام دو نکته را به خوبی روشن کرد:

الف. محیط خانوادگی نامناسب مانع رشد شخصیت انسانی  
 است.

ب. به وسیله محیط اجتماعی مناسب می‌توان حتی شخصیتی  
 ناتوان و پس مانده را بهبود بخشید.<sup>۱</sup>

گروه همالان: گروهی که پس از خانواده نفوذ عظیمی در شخصیت  
 دارد، گروه همالان (peer group) است. این گروه مرکب از اعضای

1. K. Davis: «Extreme Social Isolation of a Child»,  
*American Journal of Sociology*, 45, January 1940,  
 pp. 554-585.

خانواده‌های همتراز است. نمونه‌های آن جرگه اجتماعی (social clique) و گروه همبازی یا بازی-گروه (play group) اند. جرگه اجتماعی مرکب است از افرادی برابر و صمیمی که به قصد معاشرت گرد می‌آیند، و بازی گروه مرکب است از افرادی که به صورتی غیررسمی گرد می‌آیند و با یک دیگر بازی می‌کنند.

شاید بتوان گفت که تأثیر گروه همالان در کودک ملایم‌تر و سالم‌تر از تأثیری است که خانواده در او می‌گذارد، زیرا این گروه که مرکب از جمعی همسال و همبازی است برخلاف خانواده، از پس عواطف شدید به عضو خود نمی‌نگرد و نسبت به او با محبت فراوان رفتار نمی‌کند. از این رو قضاوت اعضای گروه همالان در باره یک دیگر از قضاوت پدر و مادر در باره کودک بی‌غرضانه‌تر و درست‌تر است، و کودک می‌تواند از روی داوریهایی که آنان نسبت به او می‌کنند و درکش‌ها و واکنش‌های آنان منعکس می‌شود، واقعیت وجود خود را بشناسد و راه صحیح سبقت‌جویی و پیشرفت را بیابد.

کودک در دوره بلوغ بیش از هر زمان دیگر تحت تأثیر گروه همالان قرار می‌گیرد. زیرا در این دوره است که کودک از اتکای خود به خانواده می‌کاهد و به ناگزیر در صدد یافتن تکیه‌گاه‌های دیگری که مهم‌ترین آن‌ها گروه‌های همالان‌اند، بر می‌آید. در جریان یک پیمایش اجتماعی از ۳۲۲ آمریکایی یازده ساله تا بیست و چهار ساله خواسته شد که نظرهای خود و پدران و مادران و رفقایشان را درباره نقش اجتماعی زن بیان کنند. پاسخ‌های اینان آشکار گردانید که کودکان نابالغ همانند پدران و مادران خود می‌اندیشند و افراد بالغ از گروه‌های همالان خود سرمشق یا الهام می‌گیرند.<sup>۱</sup>

خانواده‌هایی که به جامعه جدیدی می‌کوچند و کودک خود را در آنجا می‌پرورند، به آسانی نمی‌توانند در کودک مؤثر افتند.

۱. آکبرن و بیم کوف، پیشین، ص ۲۵۳.

زیرا چنین خانواده‌ها حامل فرهنگ‌هایی هستند که با فرهنگ پیرامون کودک تفاوت یا احیاناً تضاد دارند. در چنین مواردی گروه همالان با قدرت بیش‌تری شخصیت کودک را می‌سازد.

همچنین خانواده‌هایی که در دوره‌های بحرانی به‌سر می‌برند و جامعه آن‌ها در کار تحول عمیق است، نمی‌توانند شخصیت کودکان را موافق هنجارهای فرهنگی خود بسازند. زیرا آن هنجارها بر اثر بحران اجتماعی، استواری و نفوذ خود را ازدست داده‌اند. در این موارد نیز گروه‌های همالان جای خانواده را می‌گیرند و بنیاد شخصیت کودک را می‌نهند.

### III. بستگی تحول شخصیت به تحول فرهنگ

از آنچه در این فصل و فصل پیشین گذشت، روشن می‌شود که تحول شخصیت بسته به تحول زندگی اجتماعی است، و اگر خواهان تغییر ویژگی‌های شخصیت باشیم، اساساً باید در صدد دگرگون کردن ویژگی‌های فرهنگ بر آییم.

کهنه‌پرستانی که شخصیت را معلول اورگانیزم می‌شمارند، به ناگزیر تحول عمقی آن را ممکن نمی‌دانند، زیرا در نظر آنان، اورگانیزم ذاتی ثابت دارد، و ثبات آن موجب ثبات شخصیت می‌شود. اما علوم اجتماعی می‌رسانند که شخصیت زاده جامعه است و با تغییر جامعه، تغییر می‌کند. البته تغییر جامعه کاری آسان نیست، ولی، هرچه باشد، از تغییر اورگانیزم انسانی سهل‌تر و عملی‌تر است.

بی‌گمان اورگانیزم زمینه شخصیت و همه فعالیت‌های انسانی است. ولی اورگانیزم ماده خامی است که به وسیله اوضاع و احوال اجتماعی تشخص یا نظام می‌یابد. اورگانیزم امکانات عظیمی دارد و برای قبول صورت‌های گوناگونی آماده است. جامعه بخشی از امکانات اورگانیزم را مورد استفاده قرار می‌دهد و



موافق مقتضیات خود، آن را متعین و مشخص می کند. هر کس با امکانات ادراکی و عاطفی دامنه دار و متنوعی زاده می شود. این امکانات ادراکی و عاطفی، چنان که از معنی کلمه «امکان» برمی آید، سرمایه ای بالقوه اند و به هیچ روی صورتی بالفعل و نظامی متحقق ندارند، ولی به تدریج در برابر مطالبات محیط اجتماعی از قوه به فعل می آیند و در قوالب معینی می ریزند. جامعه است که به یک تن ادراکاتی علمی می دهد و ادراکات دیگری را به خرافات می آلاید. جامعه است که یکی را اسیر عاطفه عداوت می گرداند و عاطفه محبت را بر دیگری چیره می گرداند. و باز همانا جامعه است که عداوت یکی را متوجه ابنای نوع خود می کند و عداوت دیگری را به سوی موانع طبیعی و اجتماعی نوع انسان می کشاند.

انسان از لحاظ خصایص اصلی اورگانیک در همه اعصار و اجتماعات تاریخی یکسان بوده است، ولی از لحاظ خصایص اجتماعی، صور متفاوتی به خود گرفته است. زن در همه جا ساختمان بدنی معینی دارد، اما بنا بر تحقیقات دامنه دار مرگرت مید (Margaret Mead)، جامعه های گوناگون زنان را به صورت های گوناگون در آورده اند و از او انتظارات متفاوتی داشته اند. ۱. اورگانسیم انسانی هر چه باشد، در دست توانای جامعه می گردد و مطابق الزامات اجتماعی، تشخیص می یابد. جامعه به قدری نیرومند است که می تواند از امکانات یک اورگانسیم ضعیف به حداکثر بهره برداری کند و شخصیت توانایی بسازد، یا اورگانسیم نیرومندی را به گوشه گیری و ریاضت و حتی خودکشی سوق دهد و امکانات عظیم طبیعی او را عاطل گذارد.

---

1. M. Mead: *Sex and Temperament in Three Primitive Societies*, New York, 1935.

## نتیجه

۱. گفته اند که هر جامعه موافق مقتضیات فرهنگی خود، «سنخ»ها یا «تیپ»های شخصیتی معینی به بار می آورد.
۲. اما اولاً در هر جامعه تقریباً همه سنخهای شخصیت یافت می شوند، و ثانیاً هر سنخی عناصری از سایر تیپها در خود دارد.
۳. تفاوت های شخصیت های يك جامعه را باید ناشی از اختلافات اجتماعی مردم، مخصوصاً اختلافات طبقاتی دانست.
۴. اختصاصات اورگانیک افراد معمولاً به نسبت اهمیتی که برای جامعه دارند، در شخصیت آنان تأثیر می گذارند.
۵. تأثیری که «گروه های راهنمایی» مخصوصاً خانواده و «گروه همالان» در شخصیت های افراد می گذارند، بسیار ژرف و دامنه دار است.
۶. تحولات فرهنگ جامعه به طور مستقیم یا غیرمستقیم باعث تحول شخصیت های اعضای جامعه می شوند.

## فصل دوازدهم

### انحراف شخصیت

---

#### I. کج روی اجتماعی

می‌دانیم که هم‌نوایی شخص با جامعه باعث سازگاری اجتماعی می‌شود، و ناهم‌نوایی شخص و جامعه مانع سازگاری اجتماعی و منشاء رفتاری است که از نظر جامعه ناروا به‌شمار می‌رود. این را هم می‌دانیم که مراد از هم‌نوایی اجتماعی مراعات هنجارهای اجتماعی و منظور از ناهم‌نوایی اجتماعی نقض هنجارهای اجتماعی است؛ و بنابراین کسانی که با جامعه هم‌نوا باشند به‌هنجار شمرده می‌شوند، و آنان که هم‌نوایی ندارند، نابه‌هنجار نام می‌گیرند. از میان اشخاص نابه‌هنجار، کسی که رفتار نابه‌هنجارش زودگذر نباشد و دیدگاهی دوام‌آورد، کج‌رو یا منحرف، و رفتار او کج‌روی اجتماعی یا انحراف اجتماعی خوانده می‌شود. کج‌روی یا انحراف اجتماعی مفهومی بسیار وسیع دارد و مشتمل بر انواع رفتار نابه‌هنجار است. بر روی هم می‌توان کج‌روی‌های اجتماعی را (که در این معنی با بی‌نظمی‌های روانی (mental disorders) یا بیماری‌های روانی (mental diseases) یکی هستند) به سه بخش

بزرگ منقسم کرد: روان‌رنجوری (psychopathy) و روان -  
نژندی (psychoneurosis) و روان‌پریشی (psychosis).

۱. روان‌رنجوری شامل رفتارهای نابهنجاری است که با آن که برای جامعه خوشایند نیستند، معمولاً نزد عامل آن‌ها یعنی شخص روان‌رنجور (psychopath) ناپسند و زیان بخش شمرده نمی‌شوند. انحراف جنسی و اعتیاد به مواد مسکرومخدر و تن‌فروشی و دزدی و آدم‌کشی و کاستی‌های روانی (mental deficiencies) از انواع روان‌رنجوری به‌شمار می‌روند. چون جامعه علت اصلی این‌گونه رنجوری‌هاست، بهتر آن است که روان‌رنجوری را جامعه‌رنجوری (sociopathy) بنامیم.

۲. روان‌نژندی مشتمل است بر رفتارهای نابهنجاری که هم‌جامعه را خوش نمی‌آیند و هم معمولاً برای شخص روان‌نژند (psycho-neurotic) خوشایند نیستند. نوراس‌تنی (Neuras-thenia) و پسیکاس‌تنی (psychasthenia) و هیس‌تری (hysteria) از انواع آن‌اند. روان‌نژندی سبب می‌شود که هم‌نواایی فرد و جامعه به‌دشواری صورت پذیرد.

۳. روان‌پریشی بر رفتارهای نابهنجار شدیدی که فرد را يك‌سره از محیط خود می‌گسلد و هم‌نواایی اجتماعی را ناممکن می‌گرداند، اطلاق می‌شود. پاره‌زی (paresis) و اسکیزوفرنی (schizophrenia) و جنون‌شیدایی-افسردگی (manic-depressive) از انواع آن‌اند.

رنجوری‌ها و نژندی‌ها و پریشی‌های روانی از ناسازگاری فرد با جامعه سرچشمه می‌گیرند و نشانه‌های نابهنجاری شخصیت به‌شمار می‌روند. بنابراین برای پروردن شخصیت سالم و به‌هنجار باید علل رنجوری‌ها و نژندی‌ها و پریشی‌های روانی را از میان برداشت. تقریباً همه رنجوری‌های روانی از عللی اجتماعی مانند بی‌نواایی و ستم‌دیدگی برمی‌خیزند. ولی نژندی‌ها و پریشی‌های روانی تنها از علل اجتماعی نمی‌زایند، و از این‌رو برای شناخت

آنها باید عوامل گوناگونی را مورد تحلیل قرار داد. بر روی هم روان‌نژندی و روان‌پریشی از لحاظ علت‌های خود، به دو بخش می‌شوند: عضوی (اورگانیک-organic) و کارکردی (functional).

نژندی یا پریشی روانی اگر صرفاً معلول عیب یا فسادهایی یا بعضی از اعضای بدن باشد، عضوی نام می‌گیرد. پریشی‌های عضوی گاهی ارثی هستند (مانند برخی از انواع صرع) و گاهی از محیط صادر می‌شوند (مانند برخی جنون‌های ناشی از ابتلاء به سیفلیس). نژندی یا پریشی روانی اگر صرفاً با فساد یا عیب اعضای بدن همراه نباشد و فقط از روی نقص کارکردهای اعضا شناخته شود، کارکردی نام دارد.

برخی از زیست‌شناسان نژندی‌ها و پریشی‌های کارکردی را زاده‌گسسته شدن یا آشفته شدن روابط اعضا یا دستگاه‌های بدن می‌انگارند، و بعضی دیگر آنها را انواع مجهولی از نژندی‌ها و پریشی‌های عضوی می‌دانند. با آن که هر گونه نژندی و پریشی روانی به نحوی از انحاء به محیط اجتماعی مربوط می‌شود، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بررسی روان-نژندی و روان-پریشی عضوی را به زیست‌شناسان وا می‌گذارند، و خود فقط روان-نژندی و روان-پریشی کارکردی را مورد توجه قرار می‌دهند.

پوشیده نیست که نژندی روانی و پریشی روانی تفاوت کیفی قاطعی ندارند. ظریفان در بیان مشابهت نژندی و پریشی گفته‌اند که به نظر شخص روان-پریش دو با دو می‌شود پنج، حال آن که شخص روان-نژند می‌داند که دو با دو می‌شود چهار، ولی از این نکته ناراحت است!

بر روی هم سه عامل در ایجاد روان-نژندی و روان-پریشی کارکردی و نیز در ایجاد روان-رنجوری دخیل‌اند: زمینه ارثی، آزمایش‌های وخیم کودکی و حوادث خطیر زندگی.

۱. زمینه ارثی: با آن که تاکنون علل عضوی معینی برای نژندی‌ها و پریشی‌های کارکردی شناخته نشده‌اند، باید پذیرفت که هر کس بنا بر وراثت بدنی، دارای بنیه یا مقاومت بدنی محدودی است، و آنان که از این حیث ناتوان‌تر باشند، زودتر دچار نژندی و پریشی روانی می‌شوند. بدین سبب است که در بسا موارد اعضای يك خانواده که زمینه ارثی تقریباً یکسانی دارند به بیماری اسکی-زوفره‌نی گرفتار می‌آیند. این نکته را پیمایش‌های اجتماعی فراوان به اثبات رسانیده و معلوم کرده‌اند که هر چه درجه قرابت يك شخص سالم با يك شخص اسکی‌زوفره‌نیک بیش تر باشد، درجه امکان ابتلای او به این بیماری نیز بیش تر خواهد بود.

البته بیماری اسکی-زوفره‌نی صرفاً مرضی موروثی نیست، ولی زمینه‌ای که می‌تواند آن را پیرو راند، ارثی است. از این رو با تأمین محیط سالم می‌توان از پیدایش آن جلوگیری کرد و حتی کسانی را که زمینه‌ای مستعد دارند، از آن مصون نگه داشت. چنان که از پژوهش‌های گوناگون برمی‌آید، اگر دو کودک توأم را که برای ابتلای به اسکی‌زوفره‌نی دارای زمینه ارثی کمابیش یکسانی هستند، در محیط‌هایی متفاوت پرورش دهند، خطر ابتلا ۵۰ درصد کاهش می‌یابد، به این معنی که فقط یکی از آن دو دچار بیماری می‌شود و دیگری که محیط پرورشی مناسب‌تری دارد، مصون می‌ماند.

۲. آزمایش‌های وخیم کودکی: رویدادهای خانوادگی ناروا و هر گونه روابط ناخوشایند که میان پدر و مادر و فرزندان برقرار شوند، کودک را به نژندی‌ها و پریشی‌های روانی می‌کشانند. گروه‌های همالان نیز می‌توانند با برقراری مناسباتی ناروا، اعضای خود را به کج‌روی‌ها سوق دهند. اعتنان کردن به کودک یا لوس کردن او یا دور داشتن او از دیگران باعث می‌شود که کودک خود را در شمار انسان‌های متعارف نیاورد، از همسالانش کناره‌گیری کند، شیوه‌های زندگی اجتماعی را نیاموزد و با دیگران کنار نیاید و در نتیجه اسیر

شخصیتی نابهنجار یا منحرف شود.

بزرگ‌ترین نشانه‌مقدمه اسکی‌زوفرنی گوشه‌گیری است. کودکانی که تنها و برکنار از نوازش دیگران پرورش یابند، برای قبول اسکی‌زوفرنی آمادگی می‌یابند، چنان‌که زندانیان مجرد به آسانی دچار حالات اسکی‌زوفرنیک می‌شوند. برخلاف اینان، اشخاص مردم‌دار به ندرت بدان گرفتار می‌آیند.

۳. حوادث خطیر زندگی: شخص بالغ با آن‌که کمتر از کودک در معرض تأثیر عوامل ناروای خانوادگی است و بهتر از او از عهده حفظ خود و مقاومت در برابر حوادث خطیر برمی‌آید، بیش از کودک در معرض خطر نژندی‌ها و پریشی‌های روانی است، چندان‌که دوره بروز اسکی‌زوفرنی اساساً از بیست تا سی سالگی است. این امر زاده سه‌علت اصلی است: اولاً شخص بالغ در عرصه رقابت و مبارزه اجتماعی گرفتار کشاکش‌های روانی بزرگ می‌شود. ثانیاً شخص بالغ به‌قدر کودک از پشتیبانی دیگران برخوردار نیست. ثالثاً شخص بالغ به حکم بلوغ خود، از کارهای کودکانه مانند گریستن و ناسزا گفتن و قهر کردن و عریضه کشیدن خودداری می‌ورزد، و از این‌رو ناراحتی‌های روانی او زودده نمی‌شوند و به‌ناگزیر به اختلال روانی می‌انجامند.

فشارهای زندگی چون از اندازه معینی— که در مورد اشخاص متفاوت یکسان نیست— در گذرند، شخص را به کشاکش یا ستیزه روانی دچار می‌کنند. شخصی که از لحاظ زمینه ارثی و آزمایش‌های کودکی برای قبول بیماری‌های روانی مستعد باشد، به‌زودی بر اثر فشارهای زندگی دستخوش کشاکش می‌شود.

پیمایش‌های اجتماعی متعددی که در طی دو جنگ جهانی در باره سربازان صورت گرفته‌اند، نشان می‌دهند که شخص در زمان جنگ بیش از زمان صلح دچار اختلال روانی می‌شود. معمولاً مردم در زمان جنگ— چه در جبهه نبرد، چه در پشت جبهه— ناگزیر

از تحمل فشارهای گوناگون‌اند و از این‌رو زودتر از زمان صلح به کشاکش روانی می‌افتند. خشونت جنگ نیز بردامنه اختلالات روانی می‌افزاید. انسان متمدن کنونی برخلاف اقوامی مانند اسپارتیان باستان، برای زندگی مسالمت‌آمیز به بارمی‌آید. ولی به هنگام جنگ باید ناگهان به ددی شکاری مبدل شود. مسلماً این تغییر ناگهانی اعصاب او را به شدت می‌فشارد و نامنظم می‌گرداند. از این گذشته شخص که در زمان صلح کمابیش از استقلال فردی آزادی فکری و عملی برخوردار است، در زمان جنگ اجباراً دست از استقلال و آزادی خود می‌کشد و به انضباط خشن نظامی تن در می‌دهد. این تحول نیز دیر یا زود در شخصیت او منعکس، و موجود کشاکش و ناخوشی‌های روانی می‌شود. بالاتر از این انضباط نظامی مانع از آن است که سر باز با وسایلی مانند گریستن و درد دل گفتن و ابراز ترس کردن، از ناراحتی روانی خود بکاهد. در حین جنگ جهانی اخیر سربازان فرانسوی کمتر از سربازان انگلیسی و آمریکایی به ناخوشی‌های روانی مبتلا شدند، زیرا فرهنگ فرانسوی به قدر فرهنگ‌های انگلیسی و آمریکایی سر باز را پای‌بند انضباط نمی‌کند و از ابراز عواطف او جلونمی‌گیرد.<sup>۱</sup>

بر روی هم عامل مهمی که می‌تواند مردم را در ابراز فشارهای زندگی نیروبخشد و به ایستادگی وادارد، شور اجتماعی است. وطن‌دوستان یا جامعه‌پرستانی که به هدف‌ها یا آرمان‌های عالی پای‌بند هستند، می‌توانند از جذب به آرمان‌های خود مددگیرند و بدین شیوه با شکیبایی به استقبال مخاطرات بشتابند و از فشار آن‌ها آسیبی نبینند.

---

1. S. A. Stouffer & Others: *The American Soldier*, Princeton, N. J., Vol. 2, 1949, Ch. 9.



## II. بستگی کج روی‌ها به جامعه

چنان که فرانتس الکساندر (Franz Alexander) روان‌کاو گفته است، هر شخص کج‌رو به‌منزله جهانی است مستقل که برای خود سرگذشت یا تاریخی خاص دارد، و بدون شناخت آن سرگذشت یا تاریخ، هیچ‌گاه شناخته نمی‌شود.<sup>۱</sup> این سخن با آن که درست است، تام نیست. باید گفت که هر شخص کج‌رو در همان حال که برای خود مختصاتی دارد، وابسته فرهنگی است، و بدون شناخت آن فرهنگ، شناخته نخواهد شد. به عبارت دیگر کج‌روی‌های فردی از حوزه نفوذ فرهنگ جامعه بیرون نیستند.

تحقیقی که درباره سلامت قوم هوت‌ری (Huttery) صورت گرفته است، شاهد این مدعا است. این قوم که اکنون مرکب از ۸۵۴۲ تن است و در داکوتا و مونتانا و برخی از نواحی کشور کانادا به‌سر می‌برد، اصلاً آلمانی و پیرو مذهب آناباپتسم (Anabaptism) است. معتقدات اختصاصی این قوم سبب شده‌اند که اعضای آن‌خود را از اعضای اقوام دیگر جدا بگیرند و در عوض، نسبت به یک‌دیگر به‌شدت مهربان و دلسوز باشند. زندگی آنان بسیار ساده است. به کشاورزی می‌پردازند، تفنن و تجمل و نیز مدارج عالی آموزش و پرورش را بیهوده می‌دانند و به‌صورتی کم‌ابیش اشتراکی زندگی می‌کنند. قوم هوت‌ری در تابستان ۱۹۵۱ مورد تحقیق قرار گرفت، و بر اثر آن معلوم شد که فقط ۱۹۹ تن یعنی  $\frac{۱}{۴۳}$  آنان از نوعی روان‌نژندی یا روان‌پریشی رنج می‌برند، واسکی-زوفره‌نی که در اجتماعات دیگر بسیار فراوان است، در بین آنان تقریباً روی نمی‌دهد. محققان در تبیین این نمود چنین گفتند که اینان

---

1. F. Alexander: «Psychoanalysis and Social Disorganization», *American Journal of Sociology*, 42, May 1937, p.p. 781-795.

چون زندگی اشتراکی صمیمانه‌ای دارند و گرفتار رقابت و ستیزه و نگرانی و تنهایی مبرم نیستند، درمقابل مخاطرات زندگی به خوبی ایستادگی می‌ورزند و از بیماری‌های روانی و نیز بزه کاری و خودکشی مصون می‌مانند.<sup>۱</sup>

پژوهش‌هایی که در اجتماعات گوناگون صورت پذیرفته‌اند معلوم کرده‌اند که زندگی اجتماعی در پیدایش بیماری‌های روانی و کمیت و کیفیت آن‌ها تأثیر قابل دارد. ما اکنون آگاهیم که محیط کم جنجال روستاها برای ایجاد جنون اسکی زوفره‌نی، و محیط پر بهاموی شهرها برای ایجاد جنون شیدایی و افسردگی مناسب است. همچنین می‌دانیم که پرورش ناروای خانوادگی در پیدایش بیماری‌های روانی مؤثر است. معمولاً ایرلندی‌ها از سخت‌گیری مادر، و ایتالیایی‌ها از سخت‌گیری پدر، و یهودیان از محبت زیاد مادر، و آمریکاییان از رقابت شدید برادر و خواهر دچار اختلال می‌شوند.<sup>۲</sup> پیش از این دیده‌ایم که پایگاه طبقه‌ای افراد نیز در چگونگی ابتلاآت روانی آنان دخیل است. مطالعه احوال کسانی که در شهر نیو هاون (New Haven) به بیمارستان‌ها یا آسایش‌گاه‌ها یا پزشک‌خانه‌های روانی رجوع می‌کنند، نشان می‌دهد که در طبقات بالا (۳/۱ درصد جمعیت شهر) به نسبت یک درصد روان‌پریشی وجود دارد، ولی در طبقه‌های پایین (۱۷/۸ درصد جمعیت) ۳۶/۸ درصد افراد روان‌پریش هستند. از این گذشته بیماری‌های ملایم معمولاً در میان اعضای طبقه بالاشیوع دارند، و روان‌پریشی خطرناک اسکی زوفره‌نی در طبقات پایین ۱۱/۲ بار بیش از طبقات بالاست.<sup>۳</sup>

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, pp. 309-311.

۲. همان، ص ۲۱۱.

3. A. B. Hollingshead und F. C. Redlich: «Social Class and psychiatric Disorders», *Inter-relations Between The Social Environment and Psychiatric Disorders*, New York, 1953.

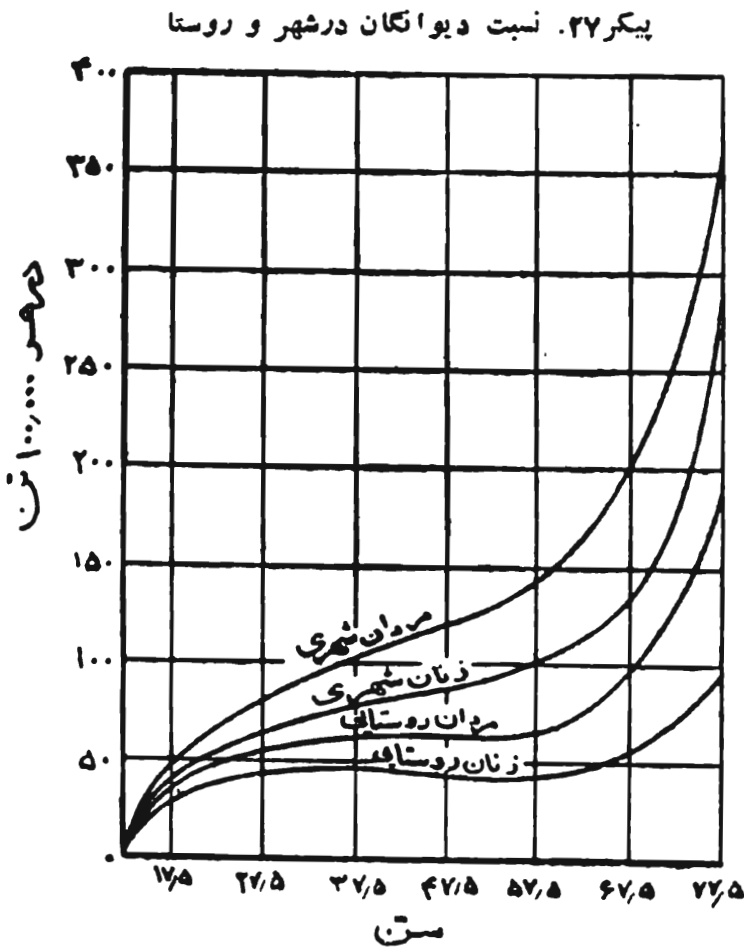
از پژوهش‌های دیگر هم حقایقی از همین گونه به دست آمده‌اند: در شهرهای پر آشوب صنعتی مخصوصاً در نواحی فقیرنشین یعنی کانون‌های فقر و بی‌کاری و ناکامی، بیماری‌های روانی بی‌داد می‌کنند. نسبت دیوانگان شهری از نسبت دیوانگان روستایی بیشتر است. مردان یا زنانی که بر اثر طلاق، از خانواده خود گسیخته‌اند، بیش از مجردان، به بیماری‌های روانی گرفتار می‌آیند، و مجردان در این زمینه از متأهلان پیش‌ترند.

پیکر ۳۶. نسبت بیماران روانی در طبقات اجتماعی موناگون

طبقه اجتماعی	روان‌درستان		روان‌چساران	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد
I .....	۳۵۸	۳.۱	۱۹	۰.۰
II .....	۹۲۶	۸.۱	۱۳۱	۰.۷
III .....	۲,۵۰۰	۲۲.۰	۲۶۰	۱۳.۲
IV .....	۴,۲۵۶	۳۸.۰	۷۵۸	۳۸.۶
V .....	۲,۰۲۷	۱۸.۸	۷۲۳	۳۵.۸
جدول	۳۴۵	۳.۰	۷۲	۳.۷
جمع .....	۱۱,۴۲۲	۱۰۰.۰	۱,۹۶۳	۱۰۰.۰

در این جدول مقصود از اشخاص «مجهول» کسانی هستند که با بگناه طبقه‌ای آنان درست روشن نیست.

چون فرهنگ‌ها هر یک هنجارهایی خاص دارند و به اعتبار آن هنجارها رفتار اشخاص را می‌سنجند و آنان را ارزش‌گذاری و رده‌بندی و نام‌گذاری می‌کنند، کج‌روی‌های اجتماعی در همه جامعه‌ها یکسان نیستند. در جامعه‌های جدید حمله‌صرع نوعی بیماری روانی و نابه‌هنجار و ناپسند شمرده می‌شود. اما همین حمله در اکثر جامعه‌های ابتدایی حاکی از صحت کامل و قدرت فوق‌انسانی است. در بسیاری از جامعه‌های ابتدایی اگر کسی بخواهد که شخصیت یا اهمیت اجتماعی خود را به رخ دیگران مخصوصاً رقیبان و دشمنان خود بکشد، مراسم بخشش‌گری (potlach) برپا می‌شود و شخص به خودنمایی و



خودستایی کودکانه و بخشش دیوانه‌وار و تخریب و انهدام اموال خود می‌پردازد. این رفتار که از لحاظ فرهنگ‌های جدید، نابه‌نجار و از تظاهرات روان-پریشی پارانوئیا (paranoia) است، در فرهنگ‌های ابتدایی کاملاً به‌نجار و شایسته به‌شمار می‌آید. در جامعه‌هایی که جنسیت در تعیین نقش‌ها و پایگاه‌های اجتماعی شخص مؤثر است، اگر پسر با دختران محشور شود یا به‌شیوه‌ای زنانه رفتار کند، جامعه او را نابه‌نجار می‌خواند، اما در اجتماع قوم آراپش (Arapesh) یا موندوگومور (Mundugumor) و بسیاری از اجتماع‌های ابتدایی دیگر که زن و مرد در اکثر کارها متساویاً سهم‌اند، چنین کسی نابه‌نجار به‌شمار نمی‌رود.

بنابراین هیچ‌گاه نباید از یاد برد که همه انحرافات اجتماعی نسبی‌اند و برای اعضای فرهنگ‌های متفاوت و حتی اعضای فرهنگ‌های فرعی یک جامعه معنی و اعتبار واحدی ندارند. بر این سخن باید افزود که برخی از هنجارها یا ارزش‌ها مانند ممنوعیت ازدواج با محارم از شمول فراوانی برخوردارند و در انحصار یک یا چند فرهنگ نیستند.

### III. بنیادهای اجتماعی کج‌روی‌ها

بسیاری از نابه‌هنجاری‌های شخصیت و کج‌روی‌های اجتماعی را می‌توان معلول ناسازگاری‌هایی که بین جامعه و اورگانیزم یا بین شئون گوناگون جامعه پدید می‌آیند، دانست.

۱. ناسازگاری جامعه با اورگانیزم: می‌دانیم که جریان جامعه-پذیری مستلزم تحمیل پاره‌ای قیده‌است بر اورگانیزم. این را هم می‌دانیم که اورگانیزم انسانی بر اثر شکل‌پذیری فراوان خود، برای قبول تحمیلات زندگی اجتماعی آمادگی دارد. اما اگر تحمیلات زندگی اجتماعی بسیار شدید یا ناگهانی باشد، بیم آن می‌رود که اورگانیزم را از جریان طبیعی خود منحرف گرداند و به کج‌روی و ناخوشی کشاند. هنجارهایی فرهنگی که مانع فعالیت‌های طبیعی اورگانیزم شوند، گرفتاری‌های بسیار به بار می‌آورند. اعضای قوم مانو (Manu) که در گینه‌نو به سر می‌برند، موافق هنجارهای فرهنگی خود، عشق جنسی را پست و شیطانی می‌شمارند، و فقط گاهی به منظور تولید مثل به آمیزش جنسی تن می‌دهند. از این رو دستخوش محرومیت‌ها و زردگی‌ها و اختلالات روانی فراوان هستند، در صورتی که بومیان جزایر تروبری‌یاند (Trobriand) که عشق جنسی را با شوق و ذوق می‌پذیرند، به ندرت به چنان بلیاتی دچار می‌شوند.

۴. ناسازگاری‌های درونی جامعه: اگر در جامعه‌ای هنجارهای متضاد حاکم باشند، بی‌گمان اعضای جامعه گرفتار کشاکش نیروهای مخالف می‌شوند و به روان‌نژندی و روان‌پریشی گرفتار می‌آیند. تعارض هنجارهای فرهنگی جدید با هنجارهای قدیم - که معمولاً در دوره‌های بحران اجتماعی تجلی می‌کنند - اختلاف هنجارهای فرهنگی فرعی یعنی اختلاف هنجارهای طبقات محکوم با هنجارهای فرهنگ اصلی جامعه (هنجارهای طبقه حاکم) از جمله عواملی هستند که افراد را سرگشته و پریشان حال می‌گردانند.

در ایالات متحد آمریکا اختلاف فرهنگ اصلی آمریکایی با فرهنگ خاص فرقه مورمون (Mormon) اعضای فرقه مورمون را گرفتار اختلافات بسیار کرده است. مثلاً می‌گساری در فرهنگ اصلی ایالات متحد ناروا نیست، ولی در فرهنگ خصوصی مورمون اکیداً ممنوع است. از این رو بسیاری از مورمون‌ها بر اثر این ناسازگاری، نژند یا پریشان می‌شوند، و در نتیجه آن از بسا هنجارها درمی‌گذرند و باده‌گسارانی دوآتشه از کار درمی‌آیند.

بسیاری از جامعه‌شناسان آمریکایی تأیید می‌کنند که انواع ناسازگاری‌ها یا تضادها به شدت در ارکان زندگی آمریکایی رخنه کرده‌اند، به طوری که به قول مرگرت مید (Margaret Mead)، حتی خانواده آمریکایی هم از وحدت کافی برخوردار نیست. ۱. بدیهی است که این تضادها در شخصیت کودکان منعکس می‌شوند. در ایالت آمریکایی ویسکانسین، زندگی ۱۶۵ کودک با روش سرگذشت پژوهی (case study) مورد مطالعه دقیق قرار گرفت، و معلوم شد که رفتار خانواده‌های آن ایالت با کودکان خود رفتاری پر تضاد است. به این معنی که مثلاً مادر در صدد مجازات کودک برمی‌آید، ولی پدر مانع مادر می‌شود، یا بزرگ‌تران در خانه

---

1. M. Mead : *The South Seas*, New York, 1939, pp. 202-203.

خود بچه را لوس می‌کنند، ولی در مهمانی‌ها از او انضباط می‌خواهند.<sup>۱</sup> در ایالات متحد آمریکا بر اثر ناسازگاری‌های اجتماعی، روان رنجوری‌ها و روان‌نژندی‌ها و روان‌پریشی‌ها همواره دامنه‌ای گسترده‌تر می‌یابند و به‌نو به خود بر شدت و وسعت ناسازگاری‌ها می‌افزایند. نوجوانان آمریکایی عموماً دستخوش کشاکش یا ستیزه‌روانی می‌شوند، زیرا در آستانه بلوغ معمولاً در مقابل دو عامل ناسازگار قرار می‌گیرند: جامعه آمریکایی به‌وساطت خانواده، از یک‌سو خواهان آن است که شخص نو‌بالغ برپای خود قائم شود و از تکفل خانواده بیرون آید، و از سوی دیگر از او توقع دارد که مانند گذشته مطیع و تسلیم<sup>۲</sup> پدر و مادر و معلم باشد. کلرن هورنای (Karen Horney)، روان‌کاو معاصر اعلام می‌دارد که انسان آمریکایی از قبول بیماری روانی ناگزیر است، زیرا به هر سوره می‌کند، خود را در کام نیروهای متناقض می‌یابد: مثلاً جامعه از طرفی از او انسان‌دوستی و محبت عام می‌خواهد و از طرفی او را به فرد-گرایی و خودپرستی شدید می‌کشاند؛ جامعه او را به اشتراک‌مساعی می‌خواند و در عین حال او را به سودجویی فردی و رقابت خشونت‌آمیز برمی‌انگیزد؛ جامعه می‌خواهد او را واقع‌بین و روشن‌اندیش گرداند، اما به‌وسیله تبلیغات دروغین گوناگون او را از روشن‌بینی و واقع‌گرایی بازمی‌دارد؛ جامعه به اقتضای تولید اقتصادی روزافزون خود نیازها و خواست‌های او را افزایش می‌دهد، ولی وسایل کافی برای برآوردن نیازها و خواست‌های او در اختیارش نمی‌گذارد.<sup>۲</sup>

بر اثر این اوضاع هنجارهای جامعه آمریکایی سخت به پریشانی افتاده‌اند، چندان که باز شناختن و برشمردن هنجارهای

1. W. H. Sewell and Others: «Relationships Among Child Training Practices», *American Sociological Review*, 20 April 1955, pp. 137-148.

2. K. Horney : *The Neurotic Personality of Our Time*, 1937, New York, Ch. 15.

مقبول ایالات متحد تقریباً ناممکن است، و از این رو جامعه‌شناسان آمریکایی در تعیین خواسته‌ها یا ارزش‌های وطن خود همداستان نیستند - و این نکته‌ای است که به‌خوبی از پیکر ۲۸ برمی‌آید. ستون‌های سه‌گانه این جدول شامل سه مجموعه از ارزش‌های اجتماعی هستند که به وسیله سه جامعه‌شناس بلندآوازه آمریکایی -

پیکر ۲۸. ارزش‌های جامعه‌آمریکایی

فطر ۳ کلاکون	فطر ویلی یمس	فطر ۳ لیب
کوشش و خوش بینی (مستلزم اخلاق و خردگرایی) فردگرایی	کار و کامیابی اخلاق مصلحت‌اندیشی تکامل	فعالیت شخصی ابتکار عملی تفکر ماشینی تحرك
(مستلزم تربیت انسان متوسط و تکیه بر مصلح فردی) تحول خواهی	آسایش اقتصادی برابری آزادی همنوایی اجتماعی	نازه جویی خوش بینی فردگرایی رقابت
لذت جویی توجه به امور حسی ساده‌گویی شوخی بزرگ منشی	علم و خرد میهن دوستی ناسیونال لیستی دموکراسی شخصیت فردی تفوق نژادی و قومی	جوان‌مردی خدمات اجتماعی درست‌کاری برازندگی اجتماعی قدرت تفریح لیاقت عشق وجدان شخصی



کلاکون (Kluckhohn)<sup>۱</sup> و ویلی یمس (Williams)<sup>۲</sup> و گی لین (Gillin)<sup>۳</sup> - فراهم شده‌اند. هر يك از این سه بر آن است که ارزش‌های مختار جامعه آمریکایی از مجموعه اوپرون نیستند. اما از مقایسه سه مجموعه چنین دریافت می‌شود که اولاً این مجموعه‌ها با يك دیگر مطابقت نمی‌کنند، و ثانیاً در هر يك عناصری ناسازگار وجود دارند. در عصر حاضر جامعه آمریکایی همانند بسیاری دیگر از جامعه‌های غربی، سلامت خود را از دست داده است. سودجویی فردی و رقابت کاسبانه و گسیختن علائق خانوادگی، انسان آمریکایی و اروپایی را در چنگال تنهایی و بی‌کسی و حشتناکی که جلوه‌های نهایی آن آشوب‌گرایی (anarchism) اجتماعی و هیچ‌گرایی (nihilism) هنری و فلسفی و بیماری اسکی‌زوفرنی است، گرفتار کرده‌اند. از این رو می‌توان این جامعه‌ها را بر روی هم بیمار شمرد.

#### IV. مبارزه با کج‌روی‌های اجتماعی

برای تأمین سلامت جامعه باید با کج‌روی مبارزه کرد. ولی به هیچ‌روی نباید منحرفان را مورد نفرت و خصومت قرار داد و در صدد آزار یا نابودی آنان برآمد. زیرا منحرفان نه تنها گناهی ندارند، بلکه خود قربانیان ستم‌دیده جامعه‌اند. در سده‌های پیشین

---

1. C. & F. Kluckhohn: «American Culture...», L. Bryson & Others (eds.): *Conflicts of Power in Modern Culture*, New York, 1947.

2. R. M. Williams : *American Society*, New York, 1951.

3. J. Gillin: «National and Regional Cultural Values in the United States», *Social Forces*, 34, 1936, pp. 108-110.

کج‌روان به شدت منفور جامعه بودند، و از این رو چون کسی گرفتار نوعی انحراف می‌شد، دیگران به جای آن که او را بیمار بشمارند و مورد دلسوزی قرار دهند، با بیزاری و دشمنی با او مواجه می‌شدند و او را از خود می‌رانند. پس منحرفان همواره در کتمان انحراف خود می‌کوشیدند و بر اثر این کتمان، امکان بهبود را از خود می‌گرفتند.

نفرت گذشتگان از کج‌روان حاکی از تصور نادرستی بوده که آنان از فرهنگ و هنجارهای فرهنگی داشتند. گذشتگان مانند سام‌نر (Sumner)، جامعه‌شناس آمریکایی، معتقد بودند که فرهنگ هر قوم در جریان زمان تکامل یافته و به کامل‌ترین صورتی که ممکن است، درآمده است، و بدین سبب کسی که هنجارهای فرهنگی را زیر پا گذارد، چنان است که کمال مطلق را لگدمال کند؛ و بنابراین سزاوار بیزاری و خواری و آزار است.<sup>۱</sup> اینسان برخلاف ما، در نمی‌یافتند که فرهنگ واحدی نام و بی‌نقص نیست و چه بسا که تعادل جنبه مادی و جنبه غیرمادی خود را از دست می‌دهد و زندگی اجتماعی را دچار ناسازگاری می‌کند. هرگاه فرهنگ غیر مادی از فرهنگ مادی عقب ماند، افرادی توانند به آسانی واقعیت تحول‌پذیر حیات را برهنجارهای ثابت و مزاحم تطبیق دهند، پس گرفتار کج‌روی می‌شوند، چنان که در جامعه‌های جدید مغرب‌زمین تضاد ناشی از تحول اقتصادی و ثبات روابط اجتماعی، نابه‌هنجاری‌های فراوانی در عرصه زندگی اجتماعی پدید آورده است.

در این صورت انحراف اجتماعی نه تنها در خور نفرت نیست، بلکه برعکس، شایسته رحمت است. شخص منحرف یعنی کسی که نتوانسته است موافق هنجارهای اجتماعی رفتار کند، گناهی ندارد. گناه از آن جامعه‌ای است که نتوانسته است فرهنگ خود را متعادل گرداند. به راستی جامعه باید به جای آن که بر کج‌روان خود خشم آورد، خود را مستول و مقصرداند و در برابر کج‌روان احساس

۱. آگ برن ولیم کوف : پیشین، ص ۳۲۵.

شرمساری کند و با تمام نیرو در رفع انحرافها بکوشد. مبارزه با انحرافات اجتماعی مانند مبارزه با بیماریها، از دو راه میسر است، یکی از راه درمان و دیگری از راه پیش گیری.

۱. درمان کج رویها: جامعه باید برای درمان کج رویها از آخرین وسایلی که علم فراهم آورده است، سود جوید. بدبختانه در جامعه های کنونی چنین وسایلی در اختیار همگان نیستند. از پژوهش هایی که در نیویورک صورت گرفته اند، معلوم شده است که بسیاری از بیماران روانی آن ایالت به آسانی نمی توانند به روان پزشکی رجوع کنند. از این رو معمولاً پس از آن که به ترتیب نزد دوستان و خویشاوندان خود و دارو فروش و کافه دارو کشیش و معتمد محل و اشخاص بی صلاحیت دیگر اظهار ناراحتی و چاره جویی می کنند، گذارشان به روان پزشکی می افتد، و در این فاصله چه بسا که درد آنان خطرناک تر می شود.<sup>۱</sup>

بیمارستانها و آسایش گاه های روانی کنونی به استثنای تعدادی قلیل، برای پذیرایی و درمان بیماران آمادگی کافی ندارند. این مؤسسات معمولاً بیمار را در اوضاع و احوالی که از زندگی واقعی برکنار و متفاوت اند، قرار می دهند. پس بیمار که وضع خود را با وضع متعارف یکسان نمی بیند، احساس دورماندگی و تنهایی می کند، و مسلماً چنین احساسی برای کسی که به علت ناهماهنگی خود با جامعه بیمار شده است، بسیار زیان بخش است.

بیمارستانها و آسایش گاهها باید به صورت نمونه کوچک جامعه بزرگ در آیند و بیماران را از همه مجال های زندگی اجتماعی بهره ور کنند. تجربه نشان داده است که بسیاری از بیماران روانی اگر چند گاهی در محیط اجتماعی سالم و خوشایندی به سر برند و تن به آزمایش های حیاتی جدیدی دهند، خود به خود شفا می یابند.

1. E. L. Koos: *Families in Trouble*, 1946.

آسایش گاه یا بیمارستان روانی باید بیمار را در محیط زندگی فعال و پرتنوعی قرار دهد و او را به آزمایش‌های نوی برانگیزد و با کارهای تازه‌ای آشنا کند. بیماری که در دوره درمان به کاری دلپذیر پردازد، بر اثر جذب به کار، از بیماری خود و خیال بافی‌های بیماری‌انگیز غافل می‌شود و به این شیوه زودتر بهبود می‌یابد. گذشته از این چه بسا که کارنوی می‌آموزد و با دلگرمی و امید آسایش گاه یا بیمارستان را ترک می‌گوید و زندگی نوی را آغاز می‌کند.

از این جاست که آمیختن درمان‌های روانی با کار یا به اصطلاح کاردرمانی (work therapy) رفته رفته در جامعه‌ها مخصوصاً در اتحاد جماهیر شوروی رواج می‌یابد، و به اقتضای آن، علم پزشکی و روان‌شناسی و بهداشت روانی به جامعه‌شناسی پیوند می‌خورند.

۲. پیش‌گیری کج‌روی‌ها: در عصر ما پیش‌گیری مهم‌تر از درمان است. در حوزه کج‌روی‌های اجتماعی هم این اصل صادق است. اکثر جامعه‌شناسان بر آنند که برای مبارزه با کج‌روی‌ها باید زمینه اجتماعی آن‌ها را از میان برداشت، و برای حصول این منظور رعایت دواصل را ضروری دانند: اصل اول سالم کردن محیط اجتماعی کودکان یعنی خانواده است، و اصل دوم سالم کردن محیط اجتماعی همگان یعنی جامعه است.

برای سالم کردن محیط خانواده باید به دو کار دست زد. از سویی خانواده، مخصوصاً مادر باید با مراقبت خردمندانه و دوستانه خود کودک را از احساس ایمنی و اطمینان برخوردار کند. مراعات ماشین‌وار دستورهای بچه‌داری یا مهرورزی و نوازش مبرم یا جلوگیری از «شیطنت» و تظاهر عواطف کودک‌کاری درست نیست. خانواده باید فرزند دوستی را با مصلحت‌بینی پیوند دهد و در عین حال که نیازها و خواست‌های کودک را برمی‌آورد، به او انضباط بیاموزد. از سوی دیگر خانواده باید در جریان پرورش کودک، خود از وضعی استوار برخوردار باشد و احساس ایمنی و اطمینان کند و

بتواند از سرفرصت و با وسایل کافی کودک را پرورد. این نکته ما را به اصل دوم- سالم کردن محیط جامعه- می‌کشاند. بدون سلامت جامعه بزرگ، سلامت خانواده و هیچ سازمان اجتماعی دیگر میسر نمی‌شود. بنابراین جامعه‌های بیمار کنونی باید بی‌درنگ درصدد علاج خود برآیند و با زوددن عواملی مانند سودجویی فردی و رقابت خصومت‌آمیز و اجحاف طبقه‌ای، سازگاری و تعادل از کف رفته را به خود بازگردانند. اصلاحات محدود مانند تغییر روش آموزش یا مبارزه با پاده‌گساری و بیماری‌های آمیزشی یا تأسیس باشگاه و انجمن با آن‌که بی‌تأثیر نیستند، از عهده سالم کردن محیط جامعه بر نمی‌آیند.

## نتیجه

۱. کسی که نتواند شخصیت خود را بر «هنجارهای اجتماعی» منطبق کند، «کچرو» یا «منحرف» شمرده می‌شود.
۲. کچروی‌های اجتماعی سه‌گونه‌اند؛ «روان رنجوری» و «روان-نژندی» و «روان‌پریشی».
۳. کچروی‌های اجتماعی حتی آن‌هایی که زاده نقصی بدنی هستند، از مقتضیات اجتماعی متأثرند.
۴. تضاد فرهنگ جامعه با مقتضیات اورگانیک و تضادهای درونی فرهنگ از مهم‌ترین علل کچروی‌های اجتماعی به‌شمار می‌روند.
۵. کچروان اجتماعی نه تنها درخوردن نفرت و عداوت نیستند، بلکه در شمارستمدیدگان جامعه‌اند.
۶. برای مبارزه با کچروی‌های اجتماعی در وهله اول باید جامعه را به‌صورتی درآورد که امکان کچروی از میان رود، و در وهله دوم باید برای درمان کچروان موجود، از همه وسایلی که به برکت علم پدید آمده‌اند، سود جست.

## بخش پنجم

### بوم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

می‌خواهیم بدانیم که «اجتماع» چیست و «اجتماع‌شناسی» یا «بوم‌شناسی انسانی» چه علمی است، «پویش‌های بومی» از قبیل «هجوم» و «تراکم» و «تمرکز» و «جدایی‌گزینی» و «پی‌آبی» چگونه در جریان پیدایش اجتماعات دوره «گردآوری خوراک» و دوره «تولید خوراک» رخ می‌نمایند، اجتماعات روستایی و شهری بر چه منوال‌اند، «وابسته‌شهر» و «شهرک» و «شهر» و «میانین-شهر» و «اب‌شهر» کدام‌اند، و «ساخت‌شهر» - چه «ساخت‌متمرکز» و چه «ساخت‌قطاعی» و «ساخت چند هسته‌ای» - چگونه است، شهرها چگونه تکامل کرده‌اند، و دشواری‌های آن‌ها و راه حل آن دشواری‌ها چیستند.

می‌خواهیم بدانیم که «جمعیت‌شناسی» چیست، «جمعیت» و «توزیع جمعیت» و «ترکیب جمعیت» و «حرکت جمعیت» و «انبوهی جمعیت» چه معنی‌هایی دارند، چگونه برخی از اجتماعات انبوه می‌شوند، چه عوامل طبیعی و اجتماعی در جمعیت مؤثرند، چرا برخی از گروه‌ها تن‌به کوچ می‌دهند، و «بروند کوچی» و «دروند کوچی» چگونه روی می‌نمایند.

می‌خواهیم بدانیم که «افزایش طبیعی» جمعیت چگونه روی می‌دهد و چه تغییرهایی در «ترکیب جمعیت» پدید می‌آورد، تکامل جامعه با افزایش زایش و کاهش مرگ و دراز شدن عمر چه رابطه‌ای دارد، دشواری‌های افزایش جمعیت از چه مقوله‌اند و چگونه از میان می‌روند.





## فصل سیزدهم

# اجتماعات انسانی

---

### I. مفاهیم اصلی بوم‌شناسی انسانی

اجتماع (Community) محور بوم‌شناسی است. ولی پژوهندگان در تعریف آن همداستان نیستند، و این نکته‌ای است که یک جامعه‌شناس پس از تحلیل ۹۴ تعریف، بدان رسیده است.<sup>۱</sup> با این همه در زبان بسیاری از محققان واژه «اجتماع» بر زندگی منظم گروهی که در محلی سکونتی نسبتاً بادوام دارند، اطلاق می‌شود. ده‌ها و شهرها از انواع اجتماع‌اند. بنابراین اگر جامعه (society) یعنی شبکه روابط یک گروه انسانی را با زمینه جغرافیایی آن در نظر بگیریم، به مفهوم اجتماع می‌رسیم.

گردآمدن موقت گروهی انسان در جایی که محل سکونت متعارف آن نیست، موجب اجتماع نمی‌شود، چنان‌که گروه دانش‌آموزان حاضر در یک دبستان یا دبیرستان معمولاً اجتماع نام نمی‌گیرد، و نیز هیئت یا انجمنی که گاه به‌گاه برای کاری معین

---

1. G. A. Hillery: «Definitions of Community».

*Rural Sociology*, Vol. 20, New York, 1955, p. 119.

تشکیل می‌شود و به‌زودی از هم می‌گسلد. اجتماع به‌شمار نمی‌رود. با این‌وصف اجتماع مرزهای معینی ندارد، و می‌توان هم از اجتماع يك محله و يك قبیله و يك ملت دم زد و هم از اجتماع ملل یا اجتماع بین‌المللی یا اجتماع جهانی. همچنین می‌توان از صر مسامحه يك گروه دانشجو را که دیرگاهی به‌طور شبانه‌روزی در دانشگاهی به سر می‌برد و بیش‌تر نیازهای خود را در محیط دانشگاه برمی‌آورد، اجتماع نامید. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که اجتماع دارای وسعتی معین نیست. يك اجتماع بزرگ مثلاً اجتماع جهانی می‌تواند عده‌ای اجتماع کوچک مانند اجتماع کشوری و اجتماع شهری و اجتماع روستایی را دربرگیرد.

بوم‌شناسی (ecology) شاخه‌ای است از زیست‌شناسی که زندگی گیاهان و جانوران را در زمینه محیط رشد یا بوم (habital) آن‌ها مطالعه می‌کند. بوم‌شناسی انسانی (human ecology) علمی است که انسان را در زمینه محیط زندگی او مورد تحقیق قرار می‌دهد و بنابراین به اجتماعات انسانی نظر دارد. از این سبب است که آن را اجتماع‌شناسی (community study) نیز نامیده‌اند.

موضوع بوم‌شناسی محیط‌های گوناگون زندگی انسانی است، و مقصود از محیط زندگی هم محیط طبیعی و هم محیط اجتماعی است. بوم‌شناسی انسانی روابط گروه‌ها را با محیط طبیعی خود (خاک و آب و هوا و مواد خوراکی...) و نیز روابط گروه‌ها را با محیط اجتماعی خود (فرهنگ) جست و جوی می‌کند. با این‌همه آنچه مورد تأکید بوم‌شناسی انسانی قرار می‌گیرد، مختصات جغرافیایی اجتماع و از آن جمله نوع خاک، دسترسی به دریا یا رود، چگونگی اقلیم و کمیت و کیفیت مواد معدنی و خوراکی است.

بوم‌شناسی انسانی با آن که از بوم‌شناسی گیاهی و حیوانی برخاسته و به زیست‌شناسی از تباط دارد، یکی از علوم اجتماعی به شمار می‌آید و از جهت‌هایی به جامعه‌شناسی می‌ماند. بوم‌شناسی انسانی و جامعه‌شناسی هر دو درباره انسان و مناسبات متقابل او و

محیط زندگی مطالعه می کنند، با این تفاوت که بوم‌شناسی انسانی اساساً زندگی انسانی را از لحاظ ارتباطی که با محیط طبیعی دارد، مورد بحث قرار می دهد، و جامعه‌شناسی اساساً زندگی انسانی را در زمینه محیط اجتماعی مطرح نظر می گرداند. اولی بیش تر بر اجتماع، و دومی بیش تر بر جامعه تکیه می کند. ولی نه بوم‌شناسی انسانی از جامعه غافل است، و نه جامعه‌شناسی اجتماع را نادیده می گیرد. بوم‌شناسان انسانی می کوشند که تأثیر عوامل محیط طبیعی یا بوم طبیعی (natural habitat) را در زندگی انسانی تعیین کنند، چنان که جامعه‌شناسان بر آن اند که چگونگی نفوذ جامعه یا شبکه روابط اجتماعی را در زندگی اشخاص و گروه‌ها دریابند.

می توان گفت که بوم‌شناسی انسانی شاخه‌ای است از جامعه‌شناسی عمومی و به زندگی اجتماعی ناحیه‌های معین می پردازد و به بیان دیگر چگونگی و علل پخش گروه‌های انسانی و سازمان‌های اجتماعی را در مکان مطالعه می کند. اما بوم‌شناسی برخلاف اکثر شاخه‌های جامعه‌شناسی، معمولاً به پژوهش‌های پر دامنه دست نمی زند و از این رو دقت بسیار دارد و به کشف نکته‌های اجتماعی دقیقی نائل می شود. این نکته از تحقیقات رابرت لیند (Robert Lynd) و هلن لیند (Helen Lynd)<sup>۱</sup> و پژوهش جیمز وست (James West)<sup>۲</sup> به خوبی برمی آید.

برخی از بوم‌شناسان بوم‌شناسی انسانی را به دو بخش می کنند: یکی بوم‌شناسی فردی (autecology) و دیگری بوم‌شناسی گروهی (synecology). بوم‌شناسی فردی روابط متقابل افراد انسانی و محیط زندگی آنان را مطالعه می کند، و بوم‌شناسی گروهی روابط متقابل گروه‌های انسانی و محیط زندگی آنها را می جوید. بر روی هم موضوع‌هایی که در بوم‌شناسی مورد بحث واقع

1. *Middletown, New York, 1929;*

*Middletown in Transition, New York, 1937.*

2. *Plainville, New York, 1945.*

می‌شوند، پویش‌های بومی (ecological processes) نام گرفته‌اند. پویش‌های بومی جریان‌هایی هستند که در داخل و خارج اجتماعات انسانی پدید می‌آیند و چگونگی توزیع مکانی گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی را نمایش می‌دهند. پویش‌های بومی متعدّدند. از آن جمله اندهجوم (invasion) یعنی رخنه کردن انسان‌ها و سازمان‌ها در محلی، تراکم (concentration) یعنی گرد آمدن انسان‌ها و سازمان‌ها در محلی محدود، تمرکز (centralization) یعنی افزایش تراکم، عدم تمرکز (decentralization) یعنی کاهش تراکم، جدایی‌گزینی (segregation) یعنی استقرار گروه‌ها و سازمان‌ها در مکان‌های اختصاصی، و توالی یا پی‌آبی (succession) یعنی جای گرفتن گروه‌ها و سازمان‌های نو در مکان گروه‌ها و سازمان‌های پیشین.

## II. تطور اجتماع

بنابر بوم‌شناسی انسانی چگونگی اجتماعات انسان-وسعت و اهمیت و رفاه و تطورات آن‌ها- بسته به روابط متقابلی است که بین گروه‌های انسانی و محیط طبیعی برقرار می‌شوند، چنان که می‌توان تاریخ تکامل انسان را تا حدودی مطابق چگونگی ارتباط انسان با محیط طبیعی تبیین کرد.

در آغاز انسان ناتوان ابتدایی بنده زبون محیط طبیعی است. در پی خوراك و پناه‌گاه در جولان است و در هر جا که پناه‌گاه و شکار یا گیاهی خوردنی می‌یابد، درنگ می‌کند. زندگی او بی‌ثبات است، و اجتماعات او در خاک ریشه نمی‌دوانند و وسعت کافی نمی‌گیرند. در این دوره که گردآوری خوراك (food-gathering) نام دارد، شماره اعضای يك اجتماع بین‌ده و چند صد است. این گونه اجتماعات كوچك بدان سبب که وابسته خاکی معین نیستند، در نظر برخی از جامعه‌شناسان اصلا اجتماع محسوب نمی‌شوند.

پس از دوره گردآوری خوراك انسان با كشف رازهای کشاورزی و دامداری، تا اندازه‌ای از بوج محیط طبیعی می‌رهد. دیگر زندگی او بازبچه محض طبیعت نیست، بلکه اراده او اندکی از تحمیلات طبیعت می‌کاهد. انسان این دوره به جای آن که برای یافتن شکار یا گیاهی خوردنی آوارگی پیش گیرد، در محلی مناسب می‌ماند و با کشت کاری و دامداری زندگی می‌کند. در این دوره که دوره تولید خوراك (food-production) نام دارد، خوراك با سهولت و وفور بیش‌تری به دست می‌آید و به اجتماع مجال آسایش و گسترش می‌دهد. اجتماع از ثبات کافی برخوردار است، به این معنی که کشت کاران وابسته زمین خود هستند، و دامداران با آن که در پی علف از جایی به جایی می‌کوچند، به ندرت از حدود بیلاق‌ها و قشلاق‌های معین پا فراتر می‌گذارند.

دوره تولید خوراك که در پی دوره گردآوری خوراك می‌آید، خود شامل چند دور است. در نخستین دور، اجتماعات روستایی ظاهر می‌شوند، و در دور بعد در ناحیه‌های بارخیز زمین مخصوصاً در نزدیکی دریاها و رودها، شهرها قد می‌افرازند. اجتماعات روستایی وسعت چندانی ندارند، و مردم آن‌ها با ابزارهای معدود ابتدایی کار می‌کنند. اما اجتماعات شهری پهن‌آوردند و از ابزارهای فراوان‌تر و کارآمدتر برخوردارند. پس در شهرها تولید افزایش می‌یابد، بین شهرها داد و ستد روی می‌دهد، زندگی گسترده‌تر و پرآسایش‌تر می‌شود و برپهن‌آوری و پیچیدگی شبکه اجتماع می‌افزاید.

سپس در عرصه اجتماعات شهری پیش‌رفته مرحله جدیدی فرا می‌آید: دستگاه‌های ماشینی به جای ابزارهای ساده می‌نشینند، و در نتیجه دوره تولید ماشینی (mechanical production) آغاز می‌شود. در این دوره تولید ماشینی جای تولید دستی پیشین را می‌گیرد، و اجتماعات با سرعت بیش‌تری به پیش می‌تازند. در دوره تولید دستی روستا کانون جامعه است؛ و اکثر مردم در نواحی

روستایی به‌سر می‌برند. ولی در دوره تولید ماشینی روستا از اعتبار می‌افتد، شهرکانون جامعه می‌شود، وزیستگاه‌های بزرگان جامعه و سازمان‌های اجتماعی از روستاها به‌شهرها انتقال می‌یابند.

در عصر حاضر معمولاً يك اجتماع وسیع واحدی است مرکب از اجزائی به‌هم پیوسته شامل شهر و ده و مزرعه و... این اجزا درعین جدایی، چنان به‌يك دیگر پیوند خورده‌اند که می‌توان آن‌ها را مجموعه‌ای یگانه دانست و بدان زنجیره روستایی و شهری (rural-urban continuum) نام داد. در این واحد یا زنجیره به حلقه‌های متفاوت برمی‌خوریم. بعضی از حلقه‌ها کوچک، برخی بسیار کوچک، عده‌ای بزرگ و عده‌ای بسیار بزرگ هستند. رباط (hamlet) و دهکده (village) به‌منزله حلقه‌های کوچک، و شهرها در حکم حلقه‌های بزرگ‌اند.

### III. شهرنشینی

پیش از تشریح مختصات شهرنشینی باید در نظر داشت که همه شهرها یکسان نیستند و شهرنشینی صورت یگانه‌ای ندارد. ذیلاً برخی از انواع شهرها نام می‌بریم:

۱. شهرک یا خرده‌شهر (town): اجتماعی است محدود و متراکم که جمعیت آن از حد معینی کمتر نباشد. در بعضی از کشورها این حد بین ۵۰۰ و ۲۵۰۰ است.

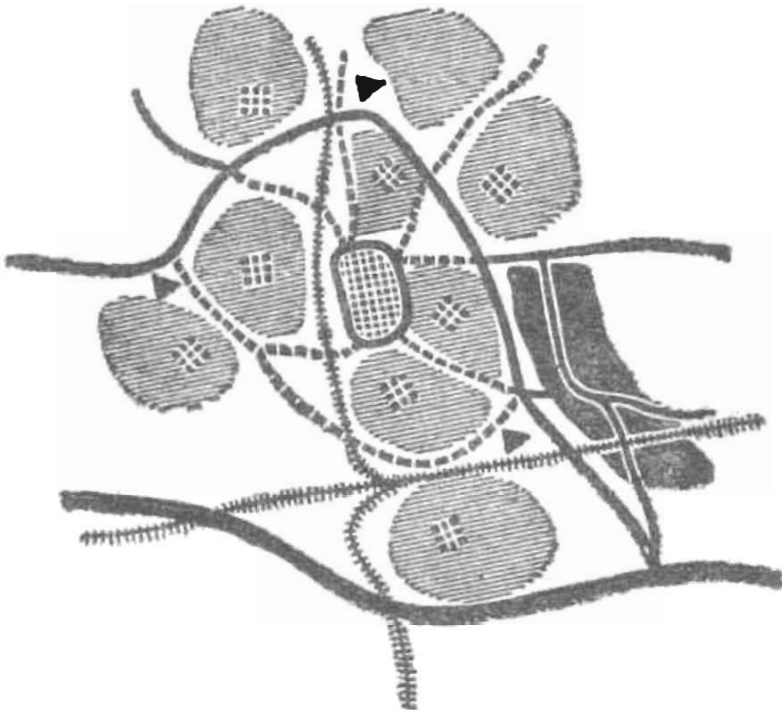
۲. شهر (city): اجتماعی است محدود و متراکم که وسعت و جمعیت آن از شهرک درمی‌گذرد.

۳. آبرشهر (super-city): شهری است وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر از اکثر شهرها.

۴. میانین - شهر یا شهر مرکزی (central city): شهری است که در جامعه‌های صنعتی جدید به وجود می‌آید و کانون زندگی شهرک‌ها و شهرهای پیرامون خود می‌شود. بدین مناسبت کلان‌شهر (metropolis) نیز نام گرفته است.

۵. وابسته-شهر یا شهر اقماری (satellite town): شهر یا شهرکی است نزدیک یک میانین-شهر. زندگی وابسته-شهر تابع زندگی میانین-شهر است. ولی در همان حال بخشی از نیازهای میانین-شهر به وسیله وابسته-شهر برآورده می‌شود.

پیکر ۲۹. یک وابسته-شهر



کراولی (Crawley) یکی از شهرهای کوچک نوبنیادی است که در پیرامون لندن ساخته شده‌اند. سازمان‌های اداری این شهر در میان کوی‌های مسکونی قرار دارند و کارخانه‌ها در خارج شهر واقع‌اند.

۶. حوزه شهری (metropolitan area): اجتماع بسیار وسیعی است شامل يك میانین-شهر و حومه و روستاها و وابسته-شهرهای آن. در ایالات متحد آمریکا ۱۶۸ حوزه شهری یافت می‌شوند، و هر يك بیش از ۵۰۰۰۰ تن جمعیت دارند.<sup>۱</sup>

شهر مخصوصاً شهر بزرگ اجتماعی است که گذشته از تفاوت‌های کمی خود با روستا، از لحاظ کیفی نیز از آن ممتاز است. اجتماع شهری (urban community) اجتماعی است بی آرام که گروه‌کثیری به صورتی انبوه در آن گرد آمده‌اند و به وساطت سازمان‌های اجتماعی پیچیده گوناگون مخصوصاً سازمان‌های رسمی با يك دیگر همکاری می‌کنند. روابط شهریان با يك دیگر معمولاً رسمی یا غیر خصوصی است. آشنایی یا برخورد نزدیک در بین شهریان فراوان نیست. در شهر خانواده تسلط چندانی بر اعضای خود ندارد، خویشاوندان به ندرت با يك دیگر زناشویی می‌کنند و به ندرت در جوار يك دیگر به سر می‌برند. معمولاً محل کار شهرنشین از محل سکونت او دور است. در میان شهریان سنت‌های اخلاقی و دینی به ضعف می‌گرایند. شهرنشینان نسبت به يك دیگر حساس و سخت‌گیر نیستند و کمتر به غیبت و فضولی می‌پردازند. در میان شهرنشینان از لحاظ شغل و تخصص اختلافات عظیمی وجود دارند، و سطح درآمد آنان نسبتاً بالاست. پایگاه‌های اجتماعی افراد شهری تغییر می‌پذیرند، و از این رو تحرك اجتماعی (social mobility) فراوان است.

اجتماع روستایی (rural community) که بدان اجتماع کوچک (little community) و اجتماع قومی (folk community) نیز گفته‌اند، اجتماعی است آرام که در پهنه آن تراکم جمعیت اندک است، روابط دوستانه و خانوادگی سخت استوارند،

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 339.



فرد جزء لاینفک خانواده و اسیر عرف است، و تحرك - تحرك مکانی، تحرك شغلی و مخصوصاً تحرك طبقه‌ای - بسیار ناچیز است. در جامعه‌های غربی هر چه صنعت پیش ترمی رود، اختلافات اجتماعات شهری و روستایی با وضوح بیش تری به چشم می‌خورند. در ایالات متحد آمریکا ملاحظه می‌کنیم که تراکم جمعیت در شهرهای صنعتی بسیار زیاد است. در جزیره من‌هتن (Manhattan) که جزو نیویورک است و ۱۰۰۰۰۰ جمعیت دارد، در هر میل مربع ۸۸۰۰۰ تن به سر می‌برند. اگر مساحت پارک‌ها و خیابان‌ها و مؤسسات عمومی را از مساحت جزیره بکاهیم، به این نتیجه می‌رسیم که مساحت مسکن هر فرد فقط در حدود پنج یارد مربع است.<sup>۱</sup>

در شهرهای صنعتی شماره مؤسسات رسی، سر به صدا می‌زند. از دفتر راهنمای تلفن شهر شیکاگو برمی‌آید که در این شهر ۱۰۵۰ شرکت بازرگانی، ۴۴۸ باشگاه و ۲۱۷ سازمان خدمات عمومی یافت می‌شوند.<sup>۲</sup>

در بسیاری از شهرهای صنعتی جمع‌کنیری از مردم با آن که در داخل شهر کار می‌کنند، در خارج آن سکونت می‌گیرند. در شهر لندن تعداد کسانی که هر بام به شهر می‌آیند و هر شام به خارج شهر باز می‌گردند به ۴۲۵۰۰۰ می‌رسد. شماره کسانی که هر روز به شیکاگو آمد و شد می‌کنند، از سه‌ا‌یه جمعیت دو ایالت آمریکایی آت‌لانتا و جئورجیا بیشتر است.<sup>۳</sup> در نیویورک حداقل دو تن از هر پنج تن دور از محل سکونت خود کار می‌کنند.<sup>۴</sup>

درآمد متوسط در شهر بیش از روستا، و در بر شهر و کلان‌شهر بیش از شهر است. در ایالات متحد آمریکا به سال ۱۹۴۹ درآمد

۱. همان، ص ۳۵۱. ۲. همان، ص ۳۵۰-۳۴۹.

۳. همان، ص ۳۵۲.

4. U.S. Bureau of Census: *Current Population Reports*, No. 60, August 17, 1955.

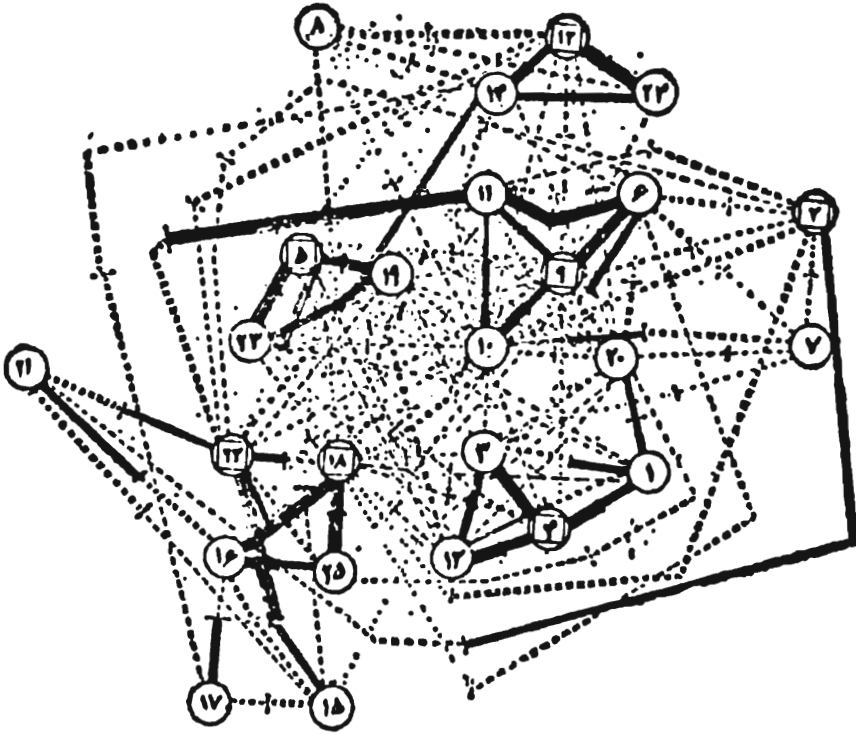
متوسط سالیانه مردم در حوزه‌های شهری ای که بیش از ۳۰۰۰۰۰۰ جمعیت داشتند ۳۰۷۸ دلار بود، در صورتی که این رقم در مورد حوزه‌های شهری ای که دارای جمعیتی بین ۲۵۰۰۰۰ و ۵۰۰۰۰۰ تن بودند، از ۲۶۹۲ دلار تجاوز نمی‌کرد، و در مورد اجتماعات کوچک‌تر به ۲۲۶۸ می‌رسید.<sup>۱</sup> شهرهای بزرگ بیش از شهرهای کوچک باعث تمرکز ثروت و پیدایش گروهی خر-پول می‌شوند. در سال ۱۹۴۹ در شهرهای آمریکایی ای که بیش از ۳۰۰۰۰۰۰ تن جمعیت داشتند، درآمد سالیانه ۶/۵ درصد مردم از ۶۰۰۰ دلار بیش‌تر بود، اما در ناحیه‌هایی که جمعیت بین ۲۵۰۰ و ۱۰۰۰۰ تن بود، فقط درآمد سالیانه ۳/۴ درصد مردم به این رقم می‌رسید.<sup>۲</sup>

روابط غیر رسمی یا خصوصی در اجتماعات شهری محدودند و در اجتماعات روستایی فراوان‌اند. در دهکده آمریکایی ال‌سری‌تو (El Cerrito) که در محلی دور افتاده قرار گرفته و به صورتی ابتدایی باقی‌مانده است، بیست و چهار خانواده به‌سر می‌برند. دور افتادگی دهکده و کمی جمعیت آن سبب شده‌اند که اهالی آن‌همه با یک‌دیگر خویشاوند و صمیمی باشند و هر روز به‌خانه یک‌دیگر رفت و آمد کنند. چنان‌که از پیکر ۳۰ دریافت می‌شود، گاهی تعداد دید و بازدید روزانه هر یک از افراد این دهکده به بیست می‌رسد.<sup>۳</sup> با وجود آن‌که شهرها کیفیات مشترکی دارند، همه از یک نوع نیستند. بسیاری از شهرها در جریان زمان از لحاظ مختصاتی معین نام‌دار شده‌اند. از این‌رو می‌توان شهرها را به شهر بازرگانی، شهر صنعتی، شهر فرهنگی، شهر دینی، شهر سیاسی، شهر تفریحی، شهر ورزشی و جز این‌ها تقسیم کرد.

۱. آگ برن ولیم کوف: پیشین، ص ۳۵۲. ۲. همان.

3. O. Leonard & C. P. Loomis: *Culture of a Contemporary Community, El Cerrito, New Mexico*, Washington D. C., 1941.

بکر ۳۰. دید و بازدید روزانه ۴۴ خانواده روستایی



- |  |       |
|--|-------|
| نماینده دید و بازدید پدر و مادر و فرزندان است. | —     |
| خواهر و برادر است.                             | -o-   |
| عموزادگان است.                                 | ---   |
| عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده است.        | ≠≠    |
| خانواده است.                                   | ○     |
| خانواده نواده دار است.                         | □     |
| هفته‌ای یک بار تا روزی ۲ ر است.                | ---   |
| روزی ۳ تا ۴ بار است.                           | ===   |
| روزی ۵ تا ۶ بار است.                           | ====  |
| روزی ۷ تا ۸ بار است.                           | ===== |
| روزی ۹ بار یا بیش تر است.                      | ===== |

## IV. ساخت شهر

هر يك از اجتماعات انسانی برای خود ساختنی (structure) دارد، چنان که لانه مورچه یا کندوی زنبور عسل هم دارای ساختنی است: ساخت هر اجتماع محصول طرز توزیع جمعیت و سازمان‌های اجتماعی آن اجتماع است. از میان عواملی که در ساخت اجتماع مؤثرند، دو عامل - توزیع گروه‌های اجتماعی و توزیع مؤسسات اقتصادی - واجد اهمیت بیشتری هستند.

معمولا اعضای هر يك از گروه‌های شغلی یا قومی یادینی یا طبقه‌ای يك اجتماع به سبب همانندی خود، در قسمت معینی از شهر گرد می‌آیند و کوی یا بخش مخصوصی تشکیل می‌دهند. در نتیجه شهر موافق رده‌بندی ساکنان خود، به چند بخش متفاوت تقسیم می‌شود. گذشته از این زندگی اقتصادی ایجاب می‌کند که بسیاری از مؤسسه‌های حرفه‌ای در محل معینی گرد آیند و بسیاری از کارگاه‌ها و کارخانه‌ها در کنار يك دیگر برپا شوند. به این ترتیب در هر شهر تعدادی بخش مسکونی و تعدادی بخش تولیدی و تعدادی بخش داد و ستد و تعدادی بخش دیگر به وجود می‌آیند. نقشه یا ساخت شهر ناشی از طرز قرار گرفتن و ارتباط این گونه بخش‌هاست.

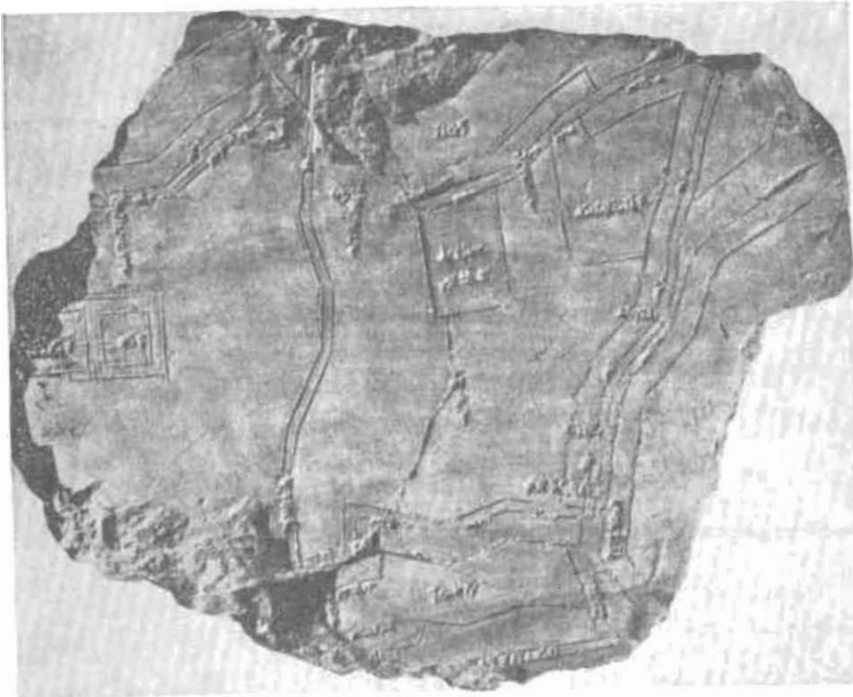
از روی نقشه‌هایی که از شهرهای باستانی به جا مانده‌اند، می‌توان به ساخت آن‌ها پی برد. هیچ يك از این نقشه‌ها کهن‌تر از نقشه شهر سومری نی‌پور (Nippur) نیست. چنان که از این نقشه برمی‌آید، شهر نی‌پور که بین رود دجله و رود فرات قرار داشته است، دارای بناهای گوناگون و چند حصار و دروازه و نیز باغ عمومی (پارک) بوده است.<sup>۱</sup>

شهرها در جریان پیدایش و گسترش خود با سه ساخت یا نقشه اصلی ظاهر شده‌اند: متمرکز (concentric)، قطاعی (sector) و

۱. آک‌برن دلبم کوف: پیشین، ص ۲۳۵.

چند هسته‌ای (multiple nuclei). شهر متمرکز مرکب از نواحی گوناگونی است که یکی پس از دیگری هسته مرکزی شهر را احاطه می‌کنند، و به مرور زمان بر تعداد آن‌ها می‌افزاید. شهر قطاعی مرکب از قطاع‌هایی است که دور هسته مرکزی شهر به وجود می‌آیند، و هر گاه توسعه شهر لزوم یابد، قطاع جدیدی در کنار قطاع‌های پیشین ایجاد می‌شود. شهر چند هسته‌ای از ناحیه‌های

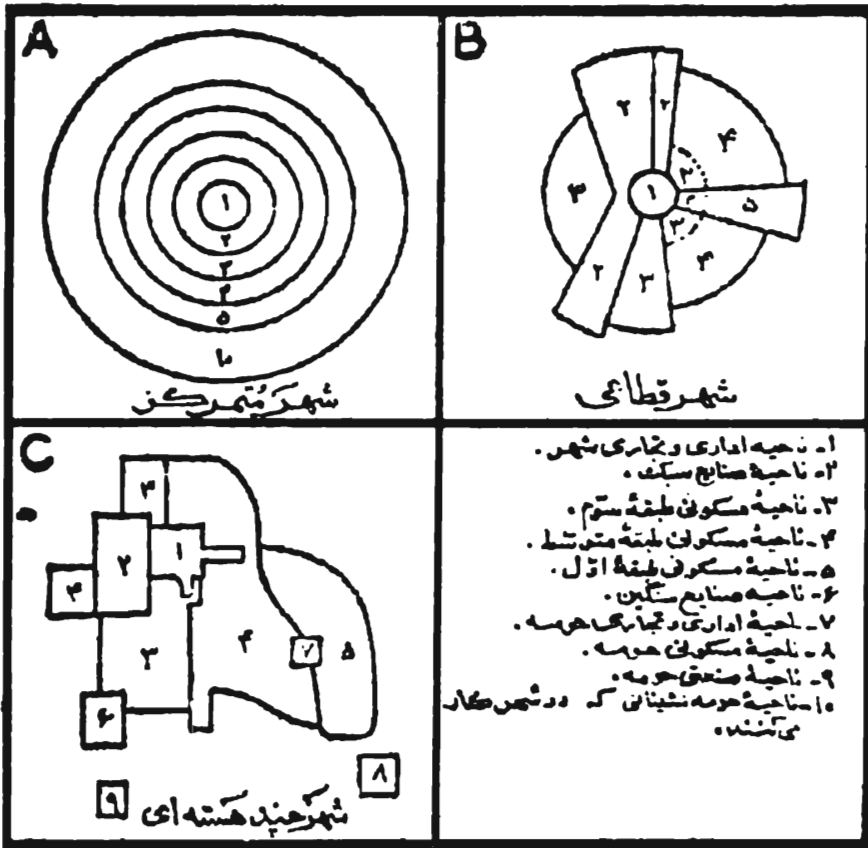
بیکر ۳۱. نقشه شهر باستانی نی‌پور



گوناگونی که در جریان توسعه شهر در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، پدید می‌آید. توسعه شهرهای اروپای غربی بیش‌تر موافق نقشه چند هسته‌ای صورت می‌پذیرد، شهر مسکوساختی متمرکز دارد، و شهرهای ایالات متحد آمریکا اساساً مطابق نقشه‌های متمرکز و قطاعی گسترش می‌یابند. بر روی هم در اجتماعات صنعتی کنونی که تراکم جمعیت و ازدحام و آمد و رفت دشواری‌های فراوانی به بار آورده‌اند، شهر قطاعی بر سایر انواع شهر برتری یافته است.<sup>۱</sup>

۱. همان. ص ۳۶۰.

## بیکر ۳۳. ساخت‌های شهر



تحولاتی که در زندگی شهر روی دهند، دیر یا زود در ساخت آن منعکس می‌شوند. مثلاً اختراع وسایل جدید آمد و رفت نه تنها در خیابان بندی شهرها تغییرهایی به وجود آورده است، بلکه سیمای عمومی شهرها را دیگرگون کرده است.

هر شهری به فرآور ساخت خود، مقتضیات خاصی دارد و مثلاً وسایل حمل و نقل معینی را ایجاب می‌کند، چنان که کوپن‌هاگن، پایتخت دانمارک با جمعیتی نزدیک ۱۳۰۰۰۰ تن دارای ۷۰۰۰۰ دوچرخه و ۶۵۰۰۰۰ اتوموبیل سواری است، و در شهر دو میلیون و سیصد هزار نفری لوس آنجلس (ایالات متحد آمریکا) بیش از ۱۲۰۰۰۰۰ اتوموبیل سواری و ۱۶۰۰۰۰۰

دوچرخه وجود دارند.<sup>۱</sup> بدیهی است که وسایل حمل و نقل در زندگی عمومی شهر مخصوصاً در چگونگی توزیع جمعیت و محل‌های کار و تفریح مردم مؤثرند.

## ۷. دشواری‌های شهرنشینی در عصر حاضر

زندگی شهری کنونی دشواری‌های فراوانی برای انسان پیش آورده است. در گذشته انسان خانه به دوش یا غارنشین یا جنگل نشین یا روستانشین برای سازگاری با محیط خود، ناگزیر از حل دشواری‌های بسیار بود. ولی آن مشکلات در برابر اشکالات انسان شهرنشین کنونی بسیار ناچیزند.

در عصر جدید شهرهای صنعتی با شتابی عظیم رشد کرده و کانون فعالیت‌های جامعه شده‌اند. در اروپای قرون وسطی جمعیت اکثر شهرها از ده - پانزده هزار تن تجاوز نمی‌کرد. لندن در سال ۱۳۰۰ بیش از ۳۵,۰۰۰ تن جمعیت نداشت، ولی این جمعیت در ۱۷۰۰ به ۷۰۰,۰۰۰ رسید و اکنون سر به میلیون‌ها زده است.<sup>۲</sup> متأسفانه به همان نسبت که جمعیت شهرها افزایش یافته است، بر وسعت خاک آن‌ها نیز فزوده است. از این رو شهرهای صنعتی کنونی به ندرت از تراکم جمعیت آزادند. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ جمعیت چهارده شهر نیم میلیونی آمریکایی ۹۱ درصد افزایش یافت، در صورتی که در همین زمان فقط ۱۹ درصد بر مساحت شهرها افزوده شد.<sup>۳</sup>

شهرهای بزرگ پر ازدحام کنونی همچنان که بر دامنه آسایش و آزادی انسان افزوده‌اند، محدودیت‌ها و فشارهای گوناگونی نیز به بار آورده‌اند. از تراکم جمعیت، کثرت وسایل آمد و رفت،

۱. همان، ص ۳۴۲.

۲. همان، ص ۳۳۶.

۳. همان، ص ۳۶۷ و ۳۶۹.

فراوانی کارخانه و عوامل دیگر هزاران نوع گرفتاری می‌زایند. ساکنان شهرهای بزرگ معمولاً بر اثر فشردگی و تنگی خانه‌ها، ناپاکی هوا، کمی نور و گرمی خورشید، شدت هیاهو و پیچ و تاب زندگی اقتصادی دچار بیماری‌های تنائی و روانی گوناگون می‌شوند. در مغرب‌زمین شهرنشینان از روستانشینان کوتاه‌ترند و مخصوصاً بیش از روستانشینان به کج‌روی و بزه‌کاری و بیماری روانی می‌افتند. مثلاً در ایالات متحد آمریکا نسبت دیوانگان شهری تقریباً دو برابر نسبت دیوانگان روستایی است. ۱. بزه‌کاری نیز چنان که از پیکر ۳۳ برمی‌آید، در شهرها بیش‌تر است. ۲.

پیکر ۳۳. نسبت بزه‌کاری در شهرها و روستاهای ایالات متحد آمریکا

روستا	شهر	بزه‌های شناخته شده
۲۳۳	۲۳۲	آدم‌کشی عمدی
۲۳۳	۱۳۵	آدم‌کشی غیر عمدی
۶۳۳	۶۳۴	تجاوز جنسی
۸۳۲	۳۰۳۹	راه‌زنی
۱۷۳۲	۴۱۳۴	حمله
۱۱۳۳۳	۲۱۶۳۱	دزدی بزرگ
۱۵۴۳۴	۵۰۵۳۱	خرده‌دزدی
۲۹۳۷	۹۲۳۳	اتوموبیل ربایی

این جدول نمودار بزه‌هایی است که از ژانویه تا ژوئن ۱۹۵۵ در هر واحد صد هزار نفری از مردم ایالات متحد آمریکا روی داده‌اند.

تباهی‌های شهری جامعه‌های کنونی به‌شتاب در افزایش‌اند. از این رو سلامت افراد انسان چنین ایجاب می‌کند که مبارزه دامنه-

۱. آکبرن ولیم کوف؛ پیشین، ص ۳۶۴. ۲. همان، ص ۳۶۵.



داری برای ایمن کردن زندگی شهری صورت پذیرد. از یک سو باید کاری کرد که زندگی مردم روستایی گشایشی یابد و درآمد آنان بالا رود، و بدین ترتیب هجوم آنان به شهرها لازم نیاید. از سوی دیگر باید مستقیماً به رفع معایب و مخاطرات محیط شهرها پرداخت. برای کاستن تراکم جمعیت، باید به هنگام ایجاد و توسعه شهرها از اکتشافات علمی سود جست و مخصوصاً سازمان‌های عمومی را از مرکز شهر به اطراف آن انتقال داد. برای حل مشکلات وسایل آمد و رفت باید در نواحی پرتراکم به ساختن پل‌های هوایی و راه‌های زیرزمینی دست زد، از هلی‌کوپتر سود جست، و در صورت امکان، خیابان‌های مرکزی بسیار انبوه را به روی اتوموبیل‌های خصوصی بست. همچنین برای بهبود بهداشت شهرها، باید حکومت‌ها با تدابیری مانند محدود کردن حقوق صاحبان خانه‌ها و ملی کردن بسی از سازمان‌های همگانی، از پیدایش منازل نامناسب و زاغه‌ها و ویران‌خانه‌ها جلو گیرند.

تاریخ نشان می‌دهد که شهرنشینی با وجود محدودیت‌هایی که به وجود آورده است، به سود انسان انجامیده است، چنان که عمر شهرنشینان به تدریج دراز شده است. در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۳۹ ساکنان شهرهایی که بیش از ۱۰۰,۰۰۰ جمعیت داشتند، به طور متوسط ۶۱ سال عمر می‌کردند، ولی در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ این رقم به ۶۲ رسید.<sup>۱</sup>

می‌توان انتظار داشت که جامعه‌های فردا بر اثر تحولات انقلابی پرهیزناپذیری که طلیعه آن‌ها به خوبی نمایان است، دست به نوسازی روستاها و بازسازی شهرها زنند، چنان که اختلاف فاحش اجتماعات شهری و روستایی از میانه برخیزد، و هم شهرها و هم روستاها آرامش بخش و دل‌پذیر شوند.

## نتیجه

۱. زندگی گروهی ساکنان يك محل «اجتماع» خوانده می‌شود.
۲. بررسی اجتماعات انسانی برعهده «بوم‌شناسی انسانی» است.
۳. در جریان تکامل انسان، اجتماعات گوناگونی به وجود آمده‌اند، مانند اجتماع ابتدائی (در دوره «گردآوری خوراك») و اجتماع روستایی و اجتماع شهری (در دوره «تولید خوراك»).
۴. شهر اجتماع وسیعی است دارای جمعیت متراکم و سازمان‌های رسمی فراوان. «وابسته‌شهر» و «شهرك» و «ابرشهر» و «میانین-شهر» از انواع شهر هستند.
۵. هر شهر به تناسب طرز توزیع جمعیت و سازمان‌های اجتماعی خود، دارای «ساخت» معینی است، مانند «ساخت متمرکز» و «ساخت قطاعی» و «ساخت چند هسته‌ای».
۶. مردم شهرها مخصوصاً شهرهای صنعتی به سبب تراکم جمعیت و فشردگی و تنگی خانه‌ها و شدت هیاهو و پیچ و تاب زندگی اقتصادی و جزاینها، دچار بیماری‌های تنانی و روانی بسیار می‌شوند.
۷. برای ایمن کردن زندگی انسانی باید جامعه‌ها به نوسازی شهر و روستا پردازند و اختلافات عظیم اجتماعات شهری و روستایی را از میان بردارند.

## فصل چهاردهم

### توزیع جمعیت

---

#### I. مفاهیم اصلی جمعیت‌شناسی

جمعیت‌شناسی (demography یا population study) شیوه‌ای است علمی برای ملاحظه و ثبت چگونگی توزیع و ترکیب و حرکت جمعیت. این علم علمی است مستقل و درعین حال وابسته جامعه‌شناسی.

مراد از جمعیت (population) مجموع اشخاص وابسته به یک محل یا یک قوم یا یک نژاد یا یک واحد سیاسی یا واحدی دیگر است. تقسیم جمعیت از لحاظ مختصات مکانی و سنی و جنسی و جز این‌ها توزیع جمعیت (population distribution یا demotic distribution) خوانده می‌شود، و هیئت ناشی از همه این تقسیم‌ها، ترکیب جمعیت (population composition یا demotic composition) نام دارد. تغییرهایی کمی که در جمعیت روی می‌دهند، حرکت جمعیت (population movement یا demotic movement) نام گرفته‌اند.

حرکت جمعیت بر دو گونه است: حرکت طبیعی جمعیت

که ناشی از زایش و طول عمر و مرگ است، و حرکت اجتماعی جمعیت که معلول پراکندگی و کوچ است. مقصود از پراکندگی (dispersion) پخش شدن گروهی انسان است بدون تأمل و نقشه در پی خوراک بیش تر، و منظور از کوچ یا مهاجرت (migration) پخشی است منظم و سنجیده در پی حیاتی آسوده تر. در مواردی که به عللی، انبوهی جمعیت (population density یا demotic density) یعنی نسبت تعداد مردم يك محل به مساحت زیستگاه آنان بالا رود، پراکندگی و کوچ لزوم می یابند. زیرا در این گونه موارد جمعیت مناسب (optimum population) اجتماع بیشی می گیرد، و افراد و گروه ها بر اثر احساس فشار جمعیت (population pressure یا demotic pressure) که سبب پایین رفتن سطح زندگی است، اجباراً مسکن مألوف خود را رها می کنند و به سرزمین های دیگری شتابند، و چنان که اشاره شد، اگر این کار خود به خودی و تدریجی و بی نقشه باشد، پراکندگی شمرده می شود، و در غیر آن صورت، کوچ به شمار می رود.

کوچ یا مهاجرت بی گمان از جمعیت يك محل می کاهد و بر جمعیت محل دیگری می افزاید. بنا بر این می توان گفت که هر کوچ دو وجه دارد: برون کوچی (emigration) و درون کوچی (immigration). برون کوچی مهاجرت انسان است از زیستگاه دیرین خود، و درون کوچی مهاجرت انسان است به زیستگاه جدید.

عوامل موجد کوچ و نیز پراکندگی در دو مقوله می گنجند: دفع (repulsion یا push) و جذب (attraction یا pull). توضیح این که عوامل نامناسبی که در موطن فرد یا گروه وجود دارند، مانند نیروی دافع، فرد یا گروه را به سوی سرزمین های دیگر می رانند، و عوامل خوش آیندی که در سرزمین های دیگر موجودند، چون نیروی جاذب، آن فرد یا گروه را به سوی خود می کشانند.

## II. کوچ در صد سال اخیر

در صد سال اخیر حرکت جمعیت چه حرکت طبیعی و چه حرکت اجتماعی - سرعت بسیار گرفته است. در اروپا به هنگام انقلاب صنعتی، حرکت طبیعی جمعیت بسیار کند، و دامنه پراکندگی و کوچ بسیار محدود بود، چندان که از آن زمان تا نیمه سده نوزدهم مهاجران اروپا به قاره‌های دیگر سالیانه از ۳۰۰,۰۰۰ تن در نمی‌گذشتند. اما از آن پس به برکت صنعت، جمعیت افزایش طبیعی فراوان یافت و بر شماره کوچندگان افزود. سپس به اقتضای استعمار، شماره سالیانه برون کوچان به سرعت بالا رفت و به یک تایلک و نیم میلیون تن در سال رسید.<sup>۱</sup>

در سه ربع اول قرن نوزدهم نیمی از برون کوچان اروپایی از انگلیس، و در اواسط آن قرن یک ربع مهاجران اروپایی از آلمان برخاستند. اما در آغاز سده بیستم این دو کشور سخت صنعتی و نیازمند کارگر فراوان شدند. پس برون کوچان آن دو کشور کاهش یافتند و جمعاً به ربع برون کوچان اروپایی رسیدند. سه ربع دیگر برون کوچان اروپایی به کشورهای چون روسیه و اتریش و مجارستان و ایتالیا که هنوز درست صنعتی نشده بودند، تعلق داشتند.<sup>۲</sup> بیش تر مهاجران اروپایی به قاره آمریکا رفتند. در زمانی کوتاه تر از یک قرن نزدیک سی میلیون تن به آمریکا کوچیدند<sup>۳</sup> و به ترتیب در ایالات متحد و کانادا و آرژانتین و برزیل سکونت گرفتند. کثیری از مهاجران اروپایی نیز به استرالیا و نیوزیلند شتافتند. بر روی هم بیش از ۸۰ درصد مردم ایالات متحد آمریکا از زادگان مهاجران شمال غربی اروپا، و بقیه از نسل سیاه پوستان و سرخ پوستان و مشرق

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958. P. 370.

۲. همان.

۳. همان.

زمینیان و اروپایان مکزیک هستند.<sup>۱</sup>

در صد سال اخیر گذشته از مردم اروپا، بسیاری از مردم قاره‌های دیگر زمین نیز به مهاجرت پرداخته‌اند، و مخصوصاً میلیون‌ها تن از انگلیس و ایتالیا و اتریش و آلمان و ژاپون و چین و هند به آفریقای جنوبی و آمریکا کوچیده‌اند.

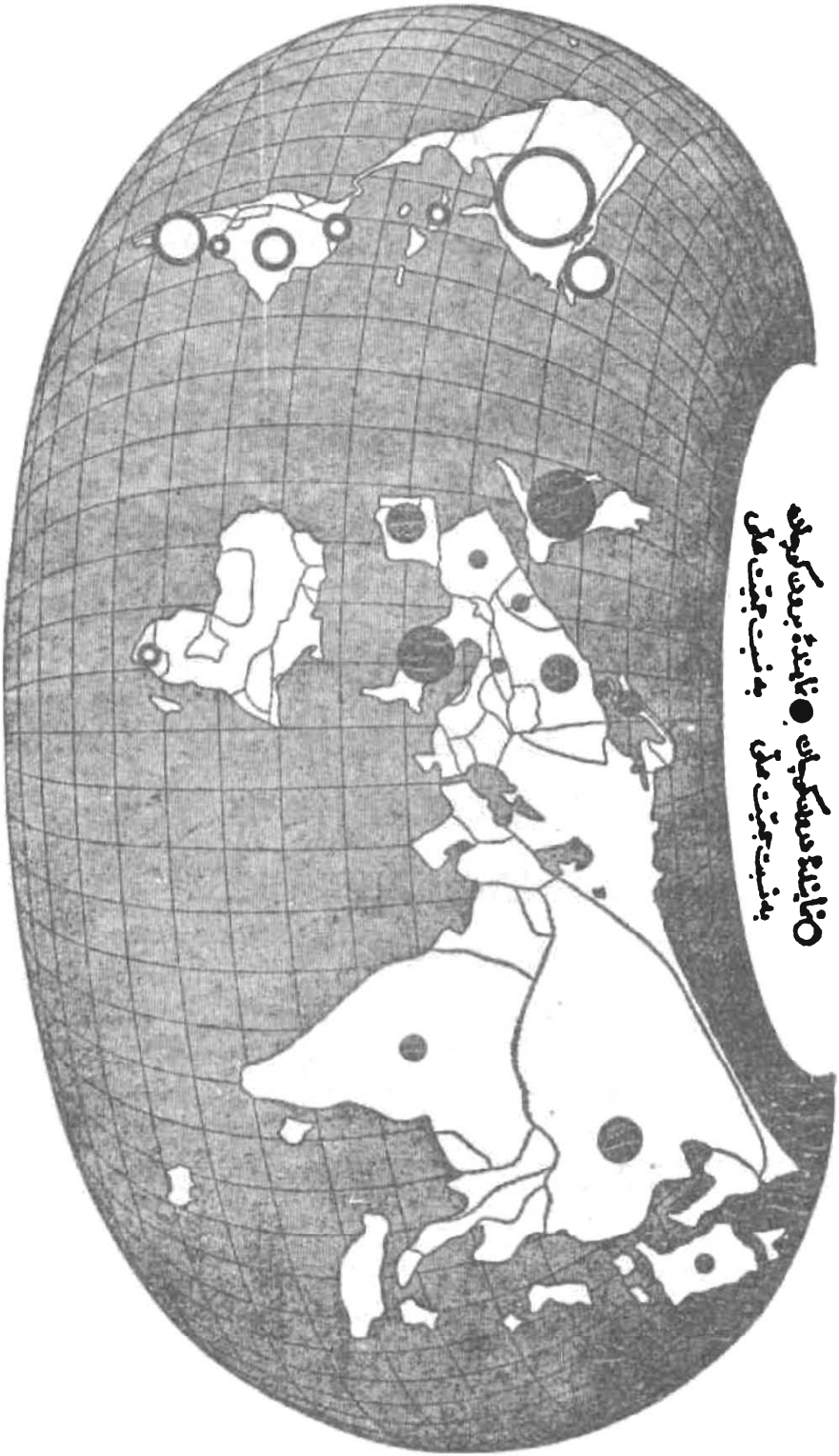
تراکم جمعیت آسیا از دیرباز مردم کشورهای آسیایی را به برون‌کوچی برانگیخته است. تا زمان جنگ چین و ژاپون بین پنج و ده میلیون چینی به منچوری، و نه و نیم میلیون به جاهای دیگر کوچیدند،<sup>۲</sup> و نزدیک چهار میلیون هندی و یک میلیون و نیم ژاپونی نیز مهاجرت کردند.<sup>۳</sup> مهاجران چینی و هندی اکثرآ به کشورهای آسیایی نزدیک چین و هند، و مهاجران ژاپونی بیشتر به فورموز و منچوری و هاوایی روی آوردند. گروه‌های کثیری از مردم آفریقا نیز در گذشته به عنوان برده به قاره‌های دیگر برده شدند.

می‌توان گفت که هر دسته از برون‌کوچان کوشیده‌اند که به سرزمینی همانند موطن خود بکوبند، چنان که بیش تر مهاجران اسپانیایی و پرتغالی به نواحی نسبتاً گرم آمریکای جنوبی کشانیده شده‌اند، و مهاجران اسکان‌دیناوی در نواحی سرد ایالات متحد سکونت گرفته‌اند.

برخی از مهاجرت‌های گروهی بر اثر جنگ پیش آمده‌اند. مثلاً در جریان جنگ جهانی دوم و پس از آن، مرزنشینان شوروی و لهستان و آلمان ناچار از آن شدند. نفرت‌ها و خصومت‌های قومی و ملی که در نتیجه جنگ‌ها انگیزه می‌شوند، گاهی برخی از گروه‌ها را به ترک موطن مألوف خود برمی‌انگیزند، و گاهی برخی گروه‌ها را از ترک وطن و مهاجرت به خاک اجنبی بازمی‌دارند. پس از جنگ جهانی اول مهاجرت تابعان بعضی از کشورها به ایالات متحد آمریکا ممنوع

1. A. M. Carr-Saunders: *World Population*, Oxford, 1937, P. 165.

۲. همان، ص ۵۸-۵۷. ۳. آک برن و نیم کوف؛ پیشین، ص ۲۸۲.

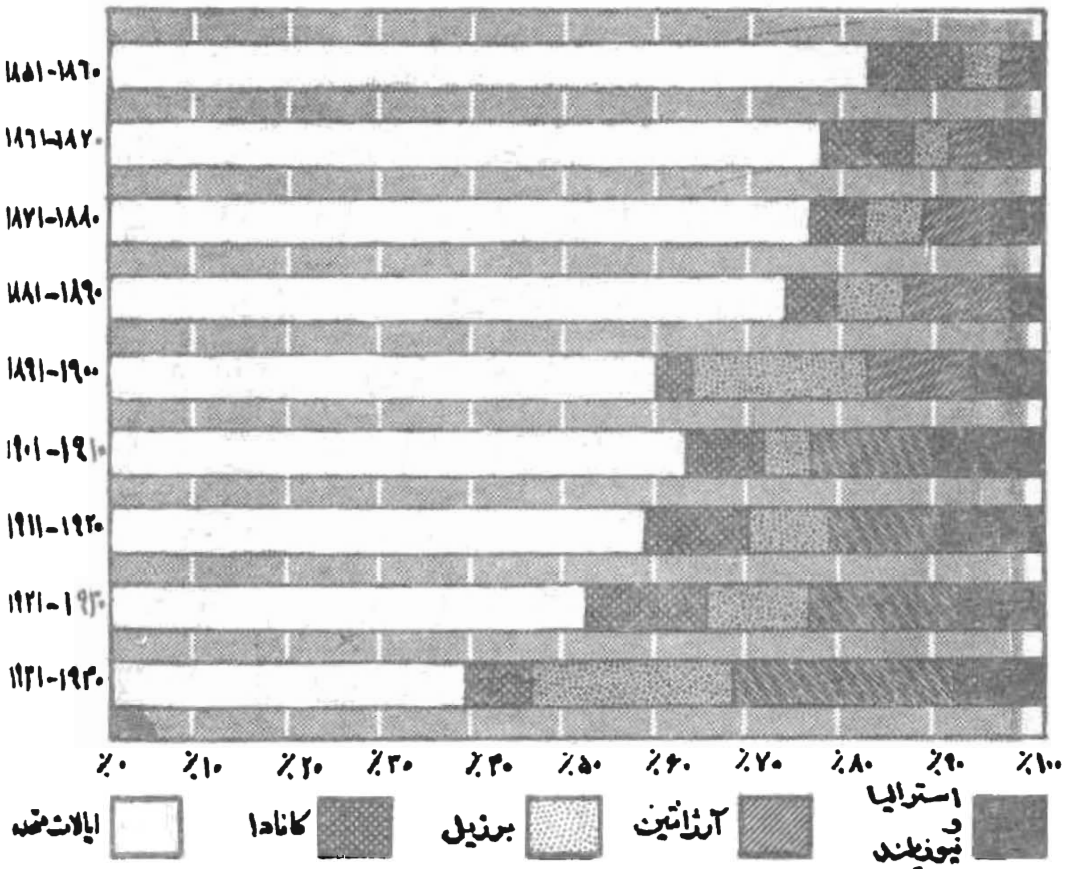


پیکر ۳۳۰ مهاجرت از ۱۸۳۱ تا ۱۹۳۵  
میانند و سوسکچان • نایند برون کولوه  
به نسبت جمعیت ملی به نسبت جمعیت ملی

یا محدود شد، و بسیاری از یونانیان کشور ترکیه به ناگزیر، از آن کشور به یونان کوچ کردند. بعد از جنگ جهانی دوم آلمانیانی که در سایر کشورهای اروپایی به سر می بردند، اجباراً به آلمان بازگشتند، و پس از تشکیل دولت اسرائیل یهودیان جهان گروه گروه به اسرائیل شتافتند.

مسلمانان در آینده نیز مهاجرت فردی و گروهی ادامه خواهد یافت. برخی از ناحیه های زمین مانند کانادا و سیبری و آلاسکا و آمریکای جنوبی و آفریقا و استرالیا برای قبول مهاجر قابلیت تام دارند.

بیکر ۳۵. درون کوچی در مورد چند کشور از ۱۸۵۰ تا ۱۹۴۰





### III. انبوهی جمعیت در عصر حاضر

همچنان که برخی از گروه‌های انسانی از يك جامعه به جامعه دیگر مهاجرت می‌کنند، گروه‌هایی هم هستند که در داخل جامعه خود از جایی به جایی انتقال می‌یابند. یکی از مهم‌ترین انتقال‌هایی که در جمعیت يك جامعه صورت می‌پذیرد، انتقال گروه‌های روستایی است به شهرها. محیط فعال شهرها مخصوصاً شهرهای صنعتی و بازرگانی گروه‌های روستایی را به خود می‌کشند، و این کشش در دوره‌هایی که جامعه دستخوش بحران است، شدت بیش‌تری دارد. در عصر حاضر به اقتضای تکامل پرشتاب صنعت و تجارت، انبوه روستاییان به شهرها روی آورده‌اند، و از این رو در اکثر کشورهای متمدن شهرها دچار تراکم جمعیت شده و بیش از روستاها گسترش یافته‌اند. چنان که از پیکر ۳۶ برمی‌آید، گسترش شهر-نشینی در همه جامعه‌های یکسان نیست. مثلاً در هلند در ۱۹۴۶ شهرهایی که بیش از ۱۰,۰۰۰ جمعیت داشتند، ۷۰ درصد جمعیت کشور را در برمی‌گرفتند، در صورتی که در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۵۰ چنین شهرهایی فقط شامل ۵۲٫۴ درصد جمعیت بودند.<sup>۱</sup>

شهرنشینی در ایالات متحد آمریکا و آرژانتین و اوروگه و اروپای میانه و باختری (به استثنای سویس و فرانسه و آیرلند) و ژاپن و استرالیا دامنه وسیعی دارد. ولی بر روی هم در آسیا و آفریقا و قسمتی از شبه‌جزیره بالکان و قسمت مرکزی آمریکا (از جنوب مکزیک تا برزیل) چندان گسترده نیست.

جمعیت زمین به‌طور کلی در سه ناحیه انبوه شده‌اند: ناحیه هندوسیلان و برمه، ناحیه چین شرقی و ژاپون، و ناحیه اروپا. به بیان دیگر بیش‌تر مردم زمین در کرانه‌های اقیانوس اطلس شمالی و کرانه‌های آسیایی اقیانوس آرام گردآمده‌اند. در شمال خاوری ایالات متحد آمریکا و جزایر آسیای جنوب خاوری و آمریکای لاتین

بیکر ۳۴. شهر نشینی در چند کشور از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۱

نسبت شهر نشینان به جمعیت کشور	کشور
۷۵	انگلیس
۷۰	هلند
۵۷	استرالیا
۵۲	آرژانتین
۵۰	ایتالیا
۴۹	اسپانیا
۴۸	ایالات متحد آمریکا
۴۷	فنلاند
۴۶	بلژیک
۴۶	مجارستان
۴۲	سوئد
۴۲	دانمارک
۴۱	شیلی
۳۸	کانادا
۳۸	فرانسه
۳۳	سوئیس
۳۰	آفریقای جنوبی
۲۶	مکزیک
۲۳	مصر
۲۱	رومانی
۱۸	ترکیه
۱۷	یوگوسلاوی
۱۶	پرتغال
۱۱	هند

در این جدول مقصود از «شهر نشینان» ساکنان محل‌هایی هستند که بیش از ۱۰,۰۰۰ تن جمعیت دارند.

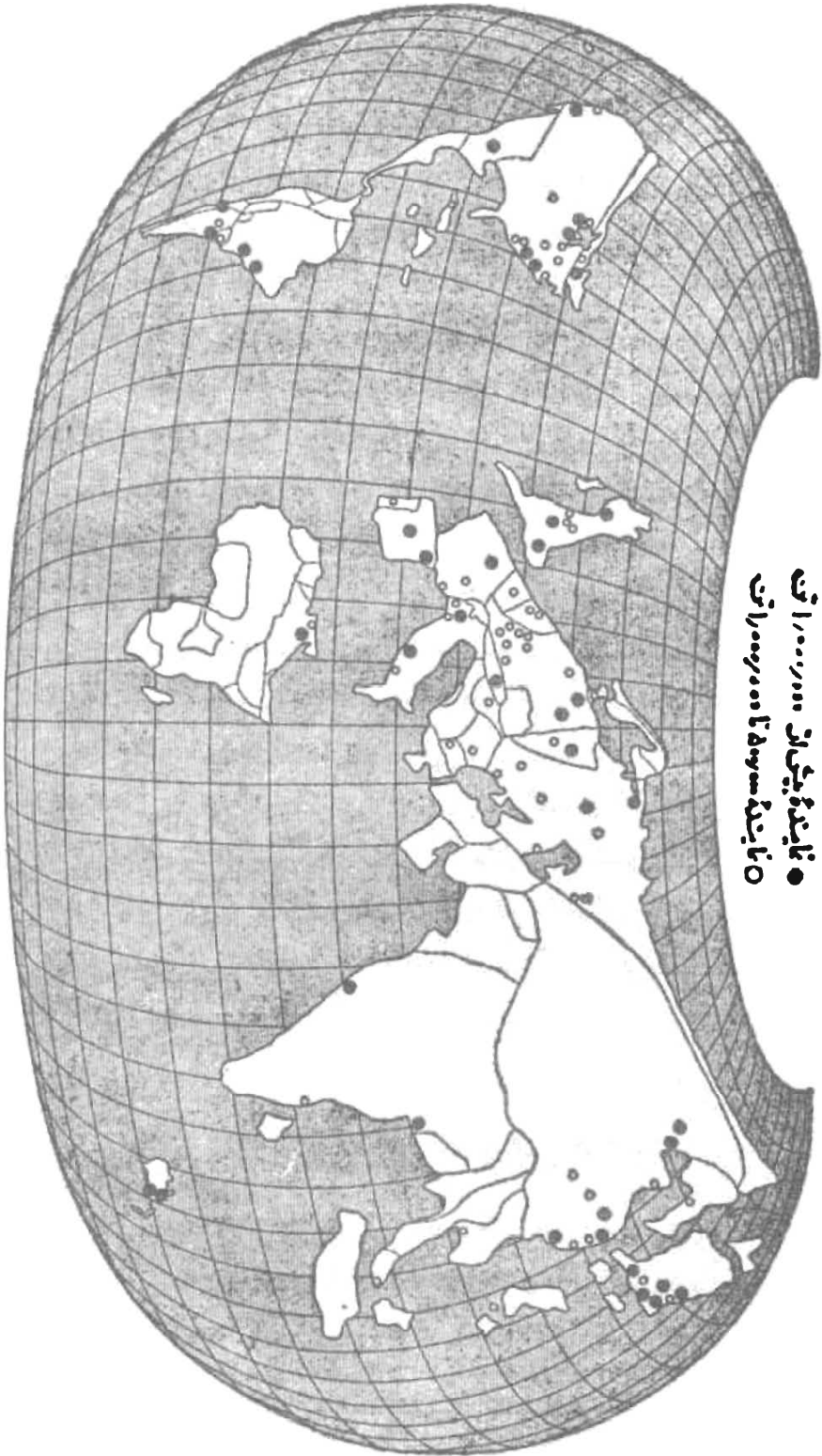
نیز جای جای گروه‌های متر اکم انسانی سکونت دارند. بیشتر ناحیه‌های زمین مخصوصاً شمال آسیا و آمریکا و قلب آمریکای جنوبی و آفریقا و استرالیا از تراکم جمعیت آزادند.

پیکر ۳۷ نشان می‌دهد که شهرهای بزرگ پر جمعیت اکثراً در کنار یا نزدیک رودها و دریاها و اقیانوس‌ها قرار دارند. جمعیت زمین به‌طور کلی در نیمکره شمالی انبوه شده است. در نیمکره جنوبی که شامل یک سوم خاک کره زمین (۱۸۱ میلیون میل مربع) است، اکنون فقط یک دهم جمعیت زمین زندگی می‌کنند.<sup>۱</sup> از میان قاره‌های زمین، آسیا از همه پر جمعیت‌تر است. بیش از نصف جمعیت زمین در آسیا، و نزدیک یک چهارم جمعیت در اروپا به‌سر می‌برند.

اعضای نژاد سفید که از اعضای نژادهای دیگر فراوان‌ترند، در ناحیه‌های متفاوت زمین پراکنده شده‌اند. نژاد سفید شامل ۱۵۰۰ میلیون انسان است، و اکثر اینان در اروپا و آمریکا و هند و آسیای باختری و آفریقای شمالی زندگی می‌کنند. نژاد زرد ۱۲۰۰ میلیون تن را در بر می‌گیرد. بیشتر اینان در آسیای خاوری و جنوبی و جزیره‌های اقیانوس آرام سکونت دارند. اسکیموها و سرخ پوستان آمریکانیز جزو نژاد زرد به‌شمار می‌روند. اعضای نژاد سیاه به ۳۰۰ میلیون تن می‌رسند، و با آن که محل اصلی آنان آفریقا است، به آمریکا و استرالیا و جزیره‌های اقیانوس آرام نیز راه یافته‌اند.

#### IV. تبیین انبوهی جمعیت

محیط جغرافیایی تا اندازه‌ای در چونی و چندی زندگی انسان تأثیر دارد. گرما یا سرمای شدید و خاک کم‌مایه یا بی‌آب با زندگی گیاهی و حیوانی موافق نیستند، و از این رو انسان که نیازمند



پنجر ۳۷. بر جمعیت‌ترین شهرهای زمین

● نماینده بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر  
○ نماینده ۵۰,۰۰۰ تا ۱۰۰,۰۰۰ نفر

خوراک گیاهی و حیوانی است، نمی‌تواند به آسانی در منطقه‌های قطبی و استوایی و ناحیه‌های بی‌آب و علف زمین به سر برد و به فراوانی زاد آورد.

در دوران کنونی آب و هوای منطقه‌های قطبی و ناحیه‌های پیرامون خط استوا و از آن جمله دشت‌های خشک آفریقا و آسیا و آمریکای شمالی و جنوبی و استرالیا برای زیست انسانی و افزایش جمعیت مناسب نیست. در پیکر ۳۸ مشاهده می‌شود که در پنج ناحیه از منطقه‌های معتدل زمین گروه‌های کثیر سکونت گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

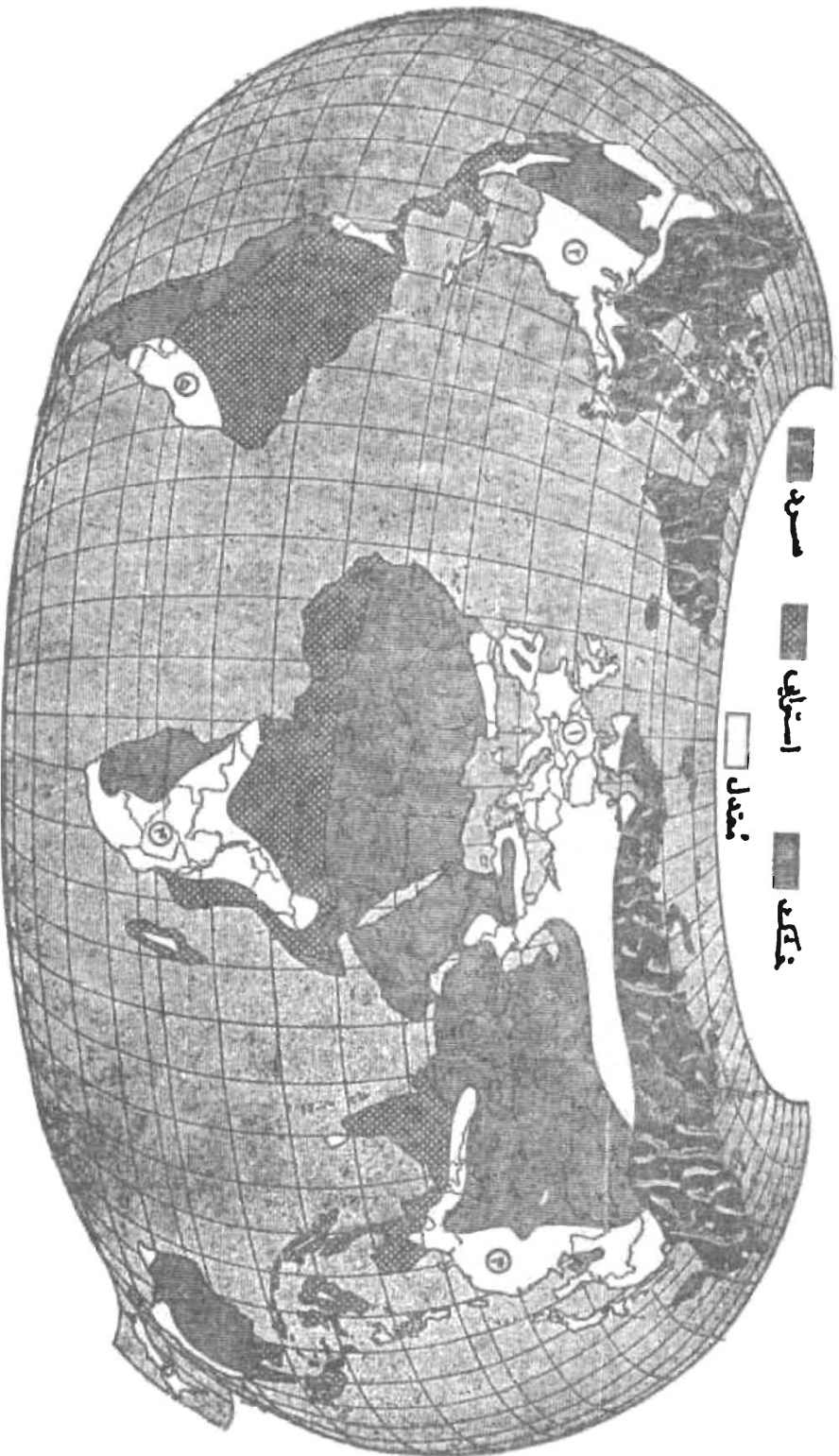
نه تنها طول و عرض جغرافیایی یک ناحیه در زندگی ساکنان آن مؤثر می‌افتند، بلکه ارتفاع آن ناحیه نیز در وضع جمعیت بی‌تأثیر نیست. خشکی‌های کره زمین از لحاظ ارتفاع نسبی تنوع دارند. تقریباً ارتفاع نیمی از سطح زمین نسبت به سطح دریا از ۱۰۰۰ پا در نمی‌گذرد. ارتفاع بیش از سه پنجم سطح زمین از ۲۰۰۰ پا کمتر است، ارتفاع چهار پنجم آن به ۳۰۰۰ پا نمی‌رسد، و ارتفاع نهم آن از ۵۰۰۰ پا کمتر است. بر روی هم یک‌دهم خشکی‌های زمین کوه و زمین مرتفع است، و در حدود ۱۵ درصد خشکی‌های زمین یا کمتر از ۵ درصد کره زمین با کوه‌های بلند پوشیده شده است. ارتفاعی که برای زندگی انسانی مناسب است، در ناحیه‌های معتدل اروپا و ایالات متحد آمریکا در حدود ۸۰۰۰ پا، و در ناحیه‌های استوایی و تبت بین ۱۲۰۰۰ و ۱۵۰۰۰ پا است. به‌طور کلی باید گفت که ۶۸ درصد جمعیت زمین در ۸ درصد زمین‌های مایه‌ور سیاره ما انبوه شده‌اند.<sup>۴</sup>

درجه انبوهی و افزایش و کاهش جمعیت یک محل همانند

1. W. S. and E. S. Woytinsky: *World Population and Production*, New York, 1953, P. 38.

۲. همان، ص ۱۳. ۰۳ آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۷۵.

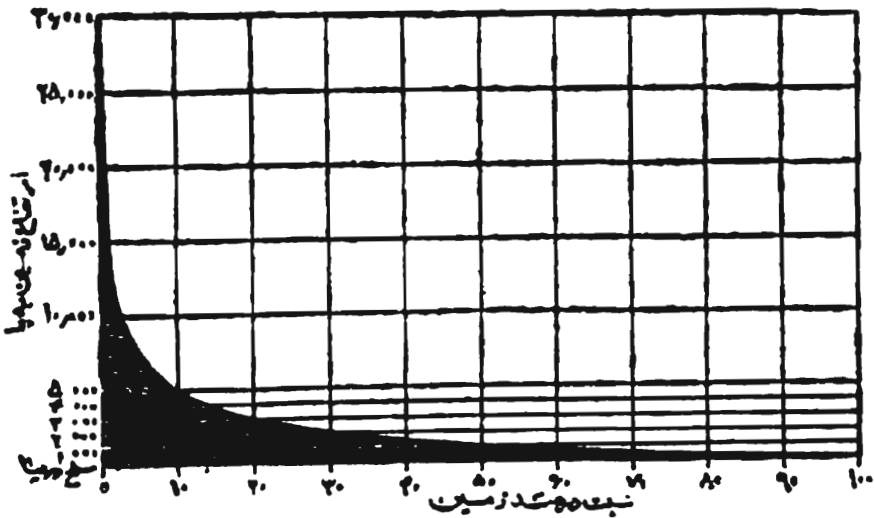
۴. همان، ص ۳۷۶-۳۷۵.



پیکر ۳۰۸. ناحیه‌های پر جمعیت زمین

سایر نمودهای اجتماعی صرفاً معلول مقتضیات طبیعی مانند آب و هوا و سایر عوامل جغرافیایی آن محل نیستند. عوامل اجتماعی گوناگون مخصوصاً نوع و مقدار تولید اقتصادی در کاستن و افزودن جمعیت به شدت مؤثرند. از این رو اگر مثلاً بتوان نقشه‌ای از توزیع جمعیت زمین در دوره گردآوری خوراک فراهم آورد، آن نقشه با نقشه توزیع کنونی جمعیت فرق بسیار خواهد داشت.

پیکر ۳۹. تقسیم کره زمین از لحاظ ارتفاع



چنان که از فصل‌های پیشین دریافت می‌شود، انسان برخلاف دیگر جانوران، بازیچه بی‌اراده طبیعت بیرونی یا طبع درونی خود نیست. انسان موجودی است بسیار انعطاف‌پذیر که نه تنها خود را با تسلط فراوان بر محیط طبیعی انطباق می‌دهد، بلکه محیط را به خواست خود دگرگون می‌گرداند. آنچه مختصات زندگی انسانی را تعیین می‌کند، نیروهای طبیعی نیستند، نیروهای پیچیده‌ای هستند که از روابط انسانی زاده می‌شوند و فرهنگ یا میراث اجتماعی نام می‌گیرند.

انسان به وسیله فرهنگ یا میراث اجتماعی خود، طبیعت را دگرگون، و آسایش خود را تأمین می‌کند. از این رو اگر دارای

فرهنگی عالی باشد، زندگی او بارور خواهد بود و به آسانی گسترش خواهد یافت. در سال ۱۶۵۰ جمعیت آفریقا در حدود ۱۸۳ درصد جمعیت جهان، و جمعیت آمریکا ۲۴ درصد جمعیت جهان بود. ولی در ۱۹۵۰ جمعیت اولی به ۷۹ درصد جمعیت جهان کاهش یافت، و جمعیت دومی به ۱۳۲ درصد ترقی کرد. علت واقعی این ترقی یا آن تنزل تغییر اوضاع جغرافیایی نبود. علت واقعی تحولاتی بود که در فرهنگ این جامعه‌ها روی دادند. بی‌گمان در سده‌های آینده نیز بر اثر تحولات اجتماعی جمعیت قاره‌ها و کشورها از لحاظ گوناگون تغییر خواهد پذیرفت.

پیکر ۴۰. افزایش جمعیت قاره‌های زمین

نسبت جمعیت		جمعیت (به میلیون)		قاره
۱۹۵۰	۱۶۵۰	۱۹۵۰	۱۶۵۰	
۶۷	۰۲	۱۶۸	۱	آمریکای شمالی
۲۱	۱۱	۵۱	۶	آمریکای میانه
۲۴	۱۱	۱۱۱	۶	آمریکای جنوبی
۲۳۸	۱۸۳	۵۹۵	۱۰۰	اروپا
۵۲۶	۶۰۶	۱۳۶۸	۳۳۰	آسیا
۷۹	۱۸۳	۱۹۸	۱۰۰	آفریقا
۰۵	۰۴	۱۳	۲	اقیانوسیه
۱۰۰	۱۰۰	۲۵۰۴	۵۴۵	جمع



## نتیجه

۱. «جمعیت» مجموع افراد وابسته به يك محل یا يك قوم یا يك نژاد یا يك واحد سیاسی یا واحدی دیگر است.
۲. «توزیع جمعیت» شامل تقسیم جمعیت است از لحاظ مختصات مکانی و سنی و جنسی و جزاینها.
۳. تغییرهایی کمی که در جمعیت روی می دهند، «حرکت جمعیت» خوانده می شوند، و آن بر دو قسم است، «حرکت طبیعی جمعیت» یعنی تغییر جمعیت به سبب زایش و طول عمر و مرگ، و «حرکت اجتماعی جمعیت» یعنی تغییر جمعیت بر اثر «پراکندگی» و «کوچ».
۴. «پراکندگی» پخش شدن بی نقشه گروهی انسان است در پی خوراک بیشتر، و «کوچ» پخش سنجیده یا منظم است.
۵. پراکندگی و کوچ معمولاً معلول «دفع» و «جذب» اند. مقصود از «دفع» تأثیر عوامل ناخوشایند زیستگاه کوچندگان است، و مراد از «جذب» تأثیر عوامل خوشایند سرزمینهای دیگر است.
۶. «انبوهی جمعیت» محرك پراکندگی و کوچ است. نسبت تعداد مردم يك محل به مساحت زیستگاه آنان «انبوهی جمعیت» نام دارد.
۷. پراکندگی و کوچ روستاییان باعث گسترش شهرها و انبوهی جمعیت آنها می شود.

## فصل پانزدهم

### حرکت طبیعی جمعیت

---

حرکت جمعیت یعنی افزایش و کاهش جمعیت از دو راه صورت می‌گیرد: اول از افزایش یا کاهش طبیعی یعنی دراز شدن یا کوتاه شدن عمر و نیز بیشی گرفتن شماره نوزادان و شماره مردگان يك اجتماع نسبت به يك ديگر. دوم از راه افزایش یا کاهش اجتماعی یعنی از بیشی گرفتن شماره کسانی که به يك اجتماع مهاجرت می‌کنند (درون - کوچان) و کسانی که از آن اجتماع می‌کوچند (برون - کوچان) نسبت به يك ديگر. بنابراین برای دریافت حرکت جمعیت باید عواملی مانند شماره نوزادان و مردگان و درون - کوچان و برون - کوچان را در دست داشت. به عنوان مثال از حرکت جمعیت در ایالات متحد آمریکا یاد می‌کنیم. در این جامعه در هر هشت ثانیه يك تن زاده می‌شود و در هر بیست و يك ثانیه يك تن در می‌گذرد و در هر دو دقیقه يك مهاجر جدید فرا می‌آید و در هر بیست و چهار دقیقه يك تن به خارج می‌کوچد، و در نتیجه در هر دوازده ثانیه يك تن بر جمعیت می‌افزاید.<sup>۱</sup>

---

1. W. F. Ogburn and W. M. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958 p. 426.

در فصل پیشین با عوامل اجتماعی حرکت جمعیت آشنا شدیم. از این رو فصل حاضر را به حرکت طبیعی و وجوه و نتایج آن اختصاص می‌دهیم.

اگر در اجتماعی شماره زنان جوان کودک آور نسبت به شماره بقیه زنان زیاد باشد یا اگر شماره علیلانی که در خطر مرگ هستند نسبت به شماره بقیه جمعیت کم باشد، حرکت طبیعی جمعیت در جهتی صعودی روی می‌دهد. در این صورت مطالعه افزایش طبیعی جمعیت شامل سه موضوع عمده است: افزایش زایش، کاهش مرگ و دراز شدن عمر.

## I افزایش زایش

افزایش زایش معلول عوامل گوناگون مخصوصاً بهبود وضع اقتصادی اجتماع است. این نکته از ملاحظه تغییرات جمعیت اروپا به خوبی دریافت می‌شود. در این قاره از نیمه سده نوزدهم تا ۱۹۴۰ شماره نوزادان نسبت به شماره جمعیت همواره کاهش یافت، اما در ۱۹۴۰ ناگهان ترقی کرد، و از آن پس هیچ‌گاه به وضع پیش از ۱۹۴۰ بازنگشت. جمعیت ایالات متحد آمریکا نیز از اوایل قرن نوزدهم تا ۱۹۳۴ چنین وضعی داشت، ولی از آن پس رو به فزونی رفت.<sup>۱</sup>

برای تبیین کاهش جمعیت مغرب‌زمین در گذشته می‌توان گفت که اروپاییان در سده نوزدهم به اقتضای دشواری‌های اقتصادی جدید، به فکر محدود کردن خانواده‌های خود افتادند و به ناگزیر برای جلوگیری از کودک‌زایی تدابیری کردند. سپس این تدابیر در ایالات متحد و کانادا و نیوزیلند و استرالیا به کار رفتند. همچنین برای تبیین افزایش جمعیت در سال‌های اخیر می‌توان گفت که فزونی

شماره نوزادان در سال‌های اخیرزاده بهبود اقتصادی اندکی است که مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم در زندگی مردم جنگ‌زده و پریشان‌حال مغرب‌زمین پدید آمد و آنان را به خانواده و توسعه آن راغب گردانید. در ایالات متحد آمریکا پیش از جنگ جهانی نسبت نوزادان در هر هزار تن از جمعیت فقط ۱۸٫۴ بود. ولی پس از جنگ این نسبت به ۲۶٫۶ رسید.<sup>۱</sup> گرفتاری‌های اقتصادی پس از جنگ قسمتی از دستگاه صنعتی ایالات متحد را به آستانه تعطیل کشانید، اما چنان که می‌دانیم چندی پس از جنگ جهانی دوم جنگ کره در گرفت و مجدداً دستگاه صنعتی ایالات متحد را به خلعت جنگ درآورد و جامعه را از بی‌کاری و بحران اقتصادی رها کرد. بعد از آن نیز به برکت در گرفتن جنگ سرد و آماده شدن ایالات متحد برای جنگ جهانی احتمالی آینده، رونق اقتصاد آمریکایی همچنان حفظ شد. بر اثر این رونق اقتصادی، درآمد اعضای جامعه بالا رفت، و در نتیجه آن سن زناشویی پایین آمد، شماره زناشویی و زایش بالارفت و جمعیت فزونی گرفت.

پیش‌بینی کرده‌اند که در اجتماعات صنعتی آینده سن زناشویی همچنین پایین خواهد آمد، و در آن صورت امکانی برای کاهش نوزادان نسبت به جمعیت آن اجتماعات در میان نخواهد بود، مگر آن که بحران اقتصادی درگیرد و زناشویی و تشکیل خانواده را دشوار گرداند.

## II. کاهش مرگ

دو عامل است که از جمعیت يك اجتماع می‌کاهد. یکی از این دو مرگ افراد است، و دیگری مهاجرت افراد است به خارج. اگر در جامعه‌ای دیرگامی تعداد مردگان و تعداد نوزادان برابر

۱. همان، ص ۴۱۱.

بیکر ۴۱. نسبت نوزادان در چند کشور در ۱۹۵۴

نوزادان (در هر ۱۰۰۰ زن)	کشور
۱۵۷۴	سوئد
۱۵۷۹	انگلیس
۱۵۷۵	آلمان غربی
۱۸۷۷	فرانسه
۱۹۷۹	ایتالیا
۲۰۷۶	اسپانیا
۲۱	آیرلند
۲۸۷۳	یوگوسلاوی
۳۰۷۵	لهستان
۲۲۷۹	استرالیا
۲۲۷۷	ایالات متحد آمریکا
۲۱۷۵	ژاپون
۳۹۷۴	سیلان
۴۹۷۲	برمه
۳۰۷۶	پرو
۲۲۷۶	آرژانتین
۴۶۷۱	وهنزوئلا
۴۲۷۶	مکزیک
۵۱۷۳	گوآتمالا

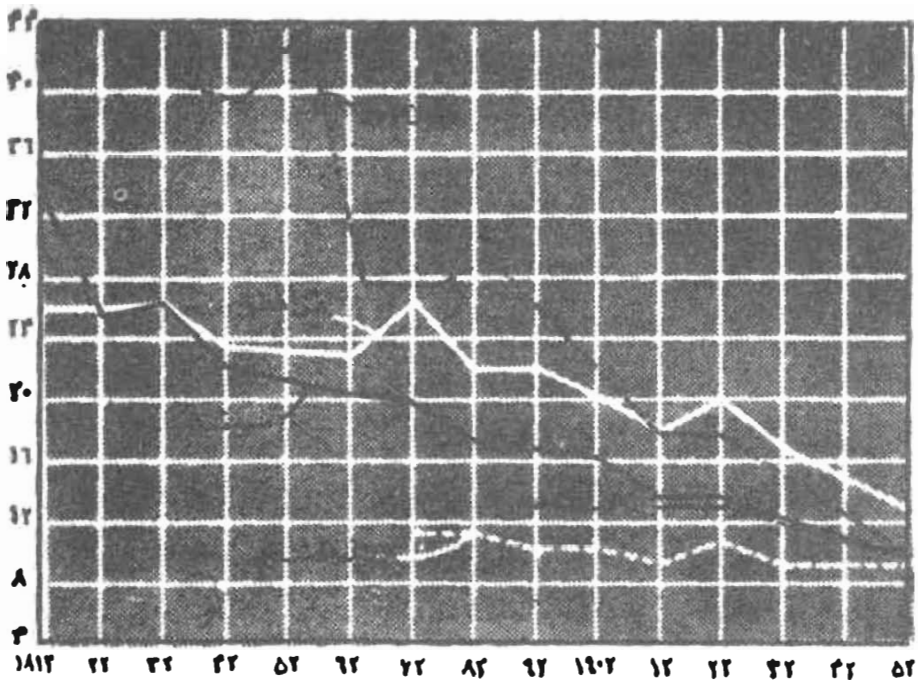
باشند، جمعیت جامعه ثابت می ماند، ولی اگر شماره مردگان بیش از شماره نوزادان باشد، جمعیت در معرض نابودی قرار می گیرد. در سده کنونی بر اثر تکامل جامعه ها و بهبود خورد و نوش و پیشرفت بهداشت، از وفور مرگ مخصوصاً در دوره های خردسالی و جوانی و میان سالی کاسته است. در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۰۰ بیش از ۱۶۲ تن از هر هزار کودک نوزاد در گذشتند، در صورتی که در سال ۱۹۵۰ فقط ۳۳ در هزار نوزادان جان سپردند، و بروی هم پیش از سن پنجاه و پنج احتمال مردن بسیار کم شده است.<sup>۱</sup> در سایر کشورهای پیشرفته نیز مرگ افراد انسانی به تعویق

بیکر ۴۲. نسبت مردگان ایالات متحد آمریکا در ۱۹۰۰ و ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (در هر ۱۰۰۰ تن)	۱۹۰۰ (در هر ۱۰۰۰ تن)	مردگان
۳۳	۱۶۲۲	یک ساله به پایین
۱۲۴	۱۹۲۸	یک تا ۴ ساله
۰٫۶	۳۲۹	۵ تا ۱۴ ساله
۱۲۳	۵۲۹	۱۵ تا ۲۴ ساله
۱۲۸	۸۲۲	۲۵ تا ۳۴ ساله
۳۲۶	۱۰۲۲	۳۵ تا ۴۴ ساله
۸۲۵	۱۵	۴۵ تا ۵۴ ساله
۱۹۲۱	۲۷۲۲	۵۵ تا ۶۴ ساله
۴۰٫۲۷	۵۶۲۴	۶۵ تا ۷۴ ساله
۹۳۲۳	۱۲۳۲۳	۷۵ تا ۸۴ ساله
۲۰۲	۲۶۰۲۹	۸۵ ساله به بالا

افتاده و شماره نوزادگان از شماره مردگان افزون تر شده است. در هر يك از سال‌های بین ۱۸۷۱ و ۱۸۸۰ تعداد مردگان در سوئد و نروژ و دانمارك و انگلیس به طور متوسط به ۲۰ در هزار، و در فرانسه و بلژيك به ۲۳ در هزار، و در آلمان و اتریش و اسپانی و ایتالیا به ۳۰

پیکر ۴۳. کاهش نسبی مرگ



در هزار جمعیت می‌رسید. ولی در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۳ این رقم در سوئد و نروژ و دانمارك و انگلیس از ۱۰٫۳، و در فرانسه و بلژيك از ۱۲٫۵، و در آلمان و اتریش از ۱۱٫۴، و در اسپانی و ایتالیا از ۱۰٫۲ تجاوز نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

1. United States Bureau of the Census: *Historical*

*Statistics of the United States, 1789-1945*, Washington D.C., 1945, p. 49.

### III. دراز شدن عمر

هرجانوری برای صیانت ذات خود و گریز از استحاله‌ای که مرگ نام دارد، همواره تلاش می‌کند. در عالم انسانی از دیرباز تدابیر گوناگونی برای حفظ زندگی و دراز کردن دوره آن اتخاذ شده، و نتایجی هم به دست آمده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که همواره برامکانات حفظ زندگی و درازی عمر افزوده است. به نظر جمعیت‌شناسان، عمر متوسط انسان در آغاز عصر فلز هیجده سال بوده است، و این رقم در اروپای قرون وسطی به سی و سه رسیده و از آن پس به اقتضای تکامل اجتماعی همواره بالا رفته است. اکنون عمر متوسط در جامعه‌های پیش‌رفته نزدیک به ۷۰ است: در فرانسه ۶۶٫۳ (سال‌های ۵۱-۱۹۵۰)، در کانادا ۶۸٫۶ (سال‌های ۵۲-۱۹۵۰)، در ایالات متحد آمریکا ۶۸٫۸ (سال ۱۹۵۳)، در انگلیس ۶۹٫۷ (سال ۱۹۵۲) و در نیوزیلند ۷۰٫۳ (سال‌های ۵۲-۱۹۵۰).<sup>۱</sup> با این‌همه هنوز عمر متوسط در نواحی بسیار و از آن جمله آسیا و آفریقا اندک است، و عوامل گوناگون مخصوصاً استعمار خارجی و استثمار داخلی سبب شده‌اند که نسبت جوانان به پیران بسیار زیاد باشد و به قول جمعیت‌شناسان، «جوانی جمعیت» زندگی اجتماعی را به مخاطره اندازد.

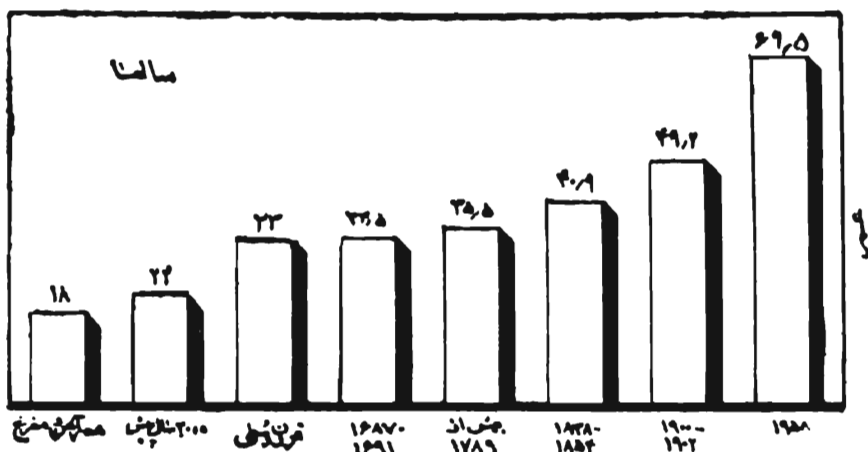
### IV. افزایش جمعیت

از زمانی که انسان از دوره اقتصاد گردآوری خوراک به دوره اقتصاد تولید خوراک منتقل شد و دست از سرگردانی برداشت و به ایجاد ده و شهر پرداخت، جمعیت زمین رو به افزونی رفت. در آغاز دوره گردآوری افزایش جمعیت بسیار کند بود و در هر قرن

۱. آگ برن ولیم کوف؛ پیشین، ص ۴۲۱.



## بیکر ۴۴. افزایش طول عمر در تاریخ انسان



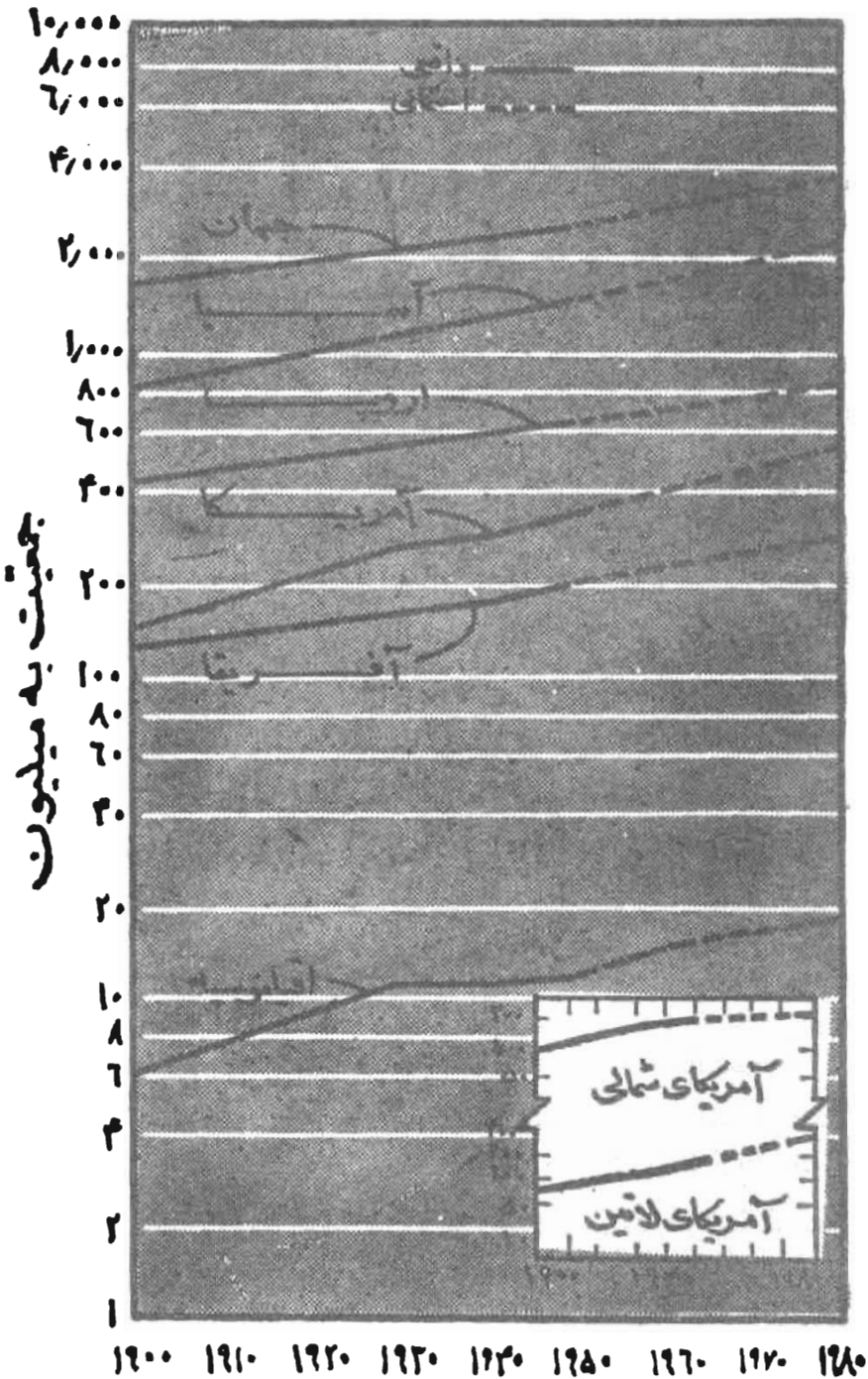
از ۱۰ تا ۲۰ درصد تجاوز نمی کرد. اما بعداً سرعت گرفت و در عصر امپراتوری روم در هر قری به ۶ تا ۱۰ درصد رسید. جمعیت زمین در سال ۱۶۵۰ در حدود ۵۵۰,۰۰۰,۰۰۰ تن و در ۱۸۵۰ نزدیک ۱,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ تن بود، و از این دورقم برمی آید که جمعیت زمین از ۱۶۵۰ تا ۱۸۵۰ از دو برابر گذشته، چنان که در فاصله ۱۸۵۰ و ۱۹۵۰ هم دو برابر شد. جمعیت کنونی زمین تقریباً سه میلیارد است و به شدت افزایش می یابد. در سال ۱۹۶۵ رقم افزایش در برخی از کشورها چنین بود: چین ۱۳ میلیون، هند ۱۲ میلیون، برزیل ۲۲۵ میلیون، آندونزی ۲۲۳ میلیون، پاکستان ۲ میلیون، و مکزیک ۱۲۳ میلیون.

۱. همان، ص ۴۰۱.

2. I. Bestuzhev-Lada and O. Pisarezhevsky: «Population Explosion», *Sputnik Monthly Digest*, April 1968, p. 146.
3. B. Uralnis: «The Problem of Overpopulation», *ibid.*, 1966, P. 154.

مطابق پیش‌بینی‌های علمی که از طرف سازمان ملل متحد صورت پذیرفته‌اند، جمعیت زمین همواره افزایش خواهد یافت.

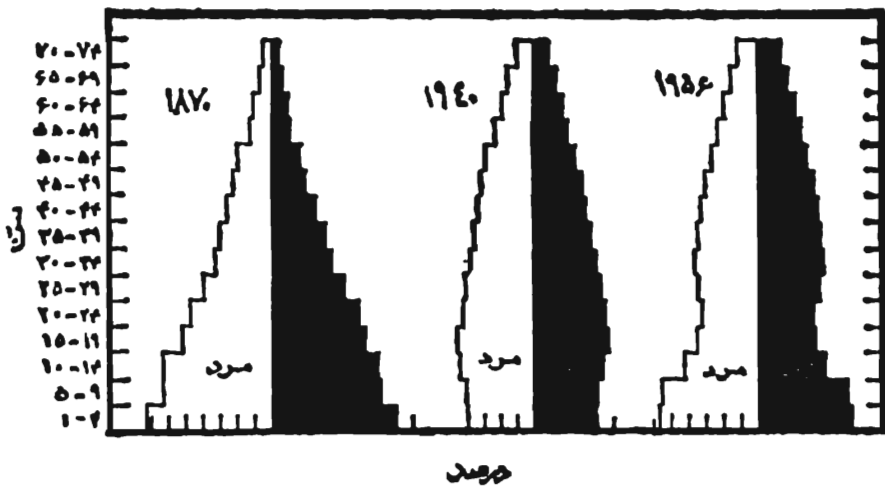
بیکره ۴۵. افزایش احتمالی جمعیت قاره‌ها تا ۱۹۸۰



تا سال ۱۹۸۰ افزایش سالیانه جمعیت زمین به طور متوسط ۱۵ در هزار خواهد بود. ولی البته همه کشورها از این لحاظ وضعی یکسان نخواهند داشت. می توان نسبت افزایش چهارقاره را چنین پیش بینی کرد: اروپا و آمریکای شمالی و اقیانوسیه ۹ در هزار، آفریقا کمتر از ۱۵ در هزار، و آمریکای لاتین ۲۲ در هزار.<sup>۱</sup>

افزایش دائم جمعیت اجتماعات سبب می شود که ترکیب جمعیت آنها همواره دگرگون شود. جمعیت يك اجتماع در هر دوره از لحاظ سنی شامل گروه های متعدد مانند نوزادان، کودکان، نوجوانان، جوانان، میان سالان و سال خوردگان است. هر تغییری که در شماره جمعیت یا طول عمر متوسط يك اجتماع روی دهد، در کمیت این دسته ها مؤثر است. در پیکر ۴۶ گروه های سنی ایالات متحد آمریکا را در سه زمان ۱۸۷۰ و ۱۹۴۰ و ۱۹۵۶ - می بینیم.

پیکر ۴۶ گروه های سنی در ایالات متحد آمریکا



هر گروه سنی شامل پنج سال است، و گروه های سنی هر يك از این سه دوره به صورت يك هرم نمودار شده اند. چنان که ملاحظه می شود، تغییرهایی که در عمر متوسط و شماره جمعیت هر دوره روی

۱. آ. برون و لیم کوف، پیشین، ص ۴۲۹.

داده‌اند، به نوبه خود تغییرهایی در شکل هرم آن دوره پدید آورده‌اند. کاهش زناشویی و زایش در سال‌های بحرانی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ باعث شده است که در ۱۹۴۰ از شماره نوزادان و کودکان بکاهد. همچنین افزایش مهاجران در ربع اول قرن بیستم سبب شده است که در ۱۹۴۰ بر شماره اعضای گروه‌های سنی بین ۴۰ و ۵۵ بیفزاید. بر همین شیوه بر اثر افزایش زناشویی و زایش در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۵۶ شماره کودکان بالا رفته است.<sup>۱</sup>

## ۷. دشواری‌های ناشی از افزایش جمعیت

در سده نوزدهم مال‌توس (Malthus)، اقتصاد شناس انگلیسی از افزایش سریع جمعیت به وحشت افتاد. مال‌توس گمان می‌برد که ثروت اجتماع و سطح زندگی مردم تابع دو عامل—تعداد جمعیت و مقدار خوراک—است. از این رو افزایش جمعیت را مقدمه کاهش خوراک و پایین آمدن سطح زندگی شمرد و اعلام داشت که جمعیت موافق تصاعد هندسی بالا می‌رود، در صورتی که توسعه زمین‌های فلاحتی بنا بر تصاعد عددی صورت می‌گیرد.<sup>۲</sup>

تردید نیست که دشواری‌های بسیاری از افزایش سریع جمعیت زاده می‌شوند. این دشواری‌ها را می‌توان به دو دشواری عمده تحویل کرد: دشواری تهیه خوراک کافی و دشواری تدارک سایر وسایل زندگی.

۱. دشواری تهیه خوراک: هم اکنون ملت‌های بسیار غذای کافی ندارند، و از این رو اورگانیزم‌های اعضای آن‌ها از کالوری کافی بهره‌ور نیستند. در قاره پر جمعیت آسیا روزانه به‌ر تن بیش از ۲۳۰۰

۱. همان، ص ۴۲۴.

2. T. R. Malthus: *An Essay on the Principle of Population*, New York, 1909.

کالوری نمی‌رسد، در صورتی که در آمریکای شمالی هر کس از ۳۲۰۰ کالوری برخوردار می‌شود.<sup>۱</sup>

اگر مساحت زمین‌های زراعتی را به شماره جمعیت کنونی زمین تقسیم کنیم، به هر فرد قطعه زمینی معین خواهد رسید. حال اگر جمعیت زمین تا ۱۹۸۰ نزدیک ۵۰ درصد افزایش یابد ولی بروسعت زمین‌های کشاورزی نیفزاید، سهم هر فرد فقط  $\frac{۲}{۳}$  سهم کنونی خواهد شد.<sup>۲</sup> این نیز مسلم است که گسترش زمین‌های زراعتی نامحدود نیست. مجموع مساحت خشکی‌های زمین نزدیک پانزده میلیون هکتار است، ولی اکنون تنها هفت درصد آن کشت می‌شود. محتملاً می‌توان در آینده این هفت درصد را به پانزده درصد رسانید. اما تجاوز از این نسبت بسیار دشوار است، زیرا بیش‌تر زمین‌های کره ما اساساً قابل کشت نیستند.<sup>۳</sup> اگر جمعیت زمین به همان نسبتی که در سه قرن گذشته افزون شده است، در آینده هم افزونی گیرد، مسائل دشواری پیش خواهند آمد. آیا کره زمین برای سکونت و تغذیه انسان کافی خواهد بود؟ آیا آسایش انسان‌ها از میان نخواهد رفت؟ آیا سطح زندگی انسانی تنزل نخواهد کرد؟

۲. دشواری تهیه سایر وسایل زندگی: دشواری بزرگ دیگری که از افزایش سریع جمعیت می‌زاید، مربوط به تهیه خانه و ساز و برگ خانه و آموزش گاه و بیمارستان و وسایل آمد و رفت هزاران هزارتن است. تدارک این وسایل دشواری فراوان دارد، ولی از تهیه خوراک جمعیت متراکم آینده آسان‌تر است. تکامل اقتصادی به انسان اجازه می‌دهد که با سرعتی بیش از سرعت افزایش جمعیت به تولید کالا بپردازد، چنان‌که از ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ سالبانه ۳۷ در صد بر تولید این‌گونه وسایل افزوده است، حال آن‌که یک درصد

۱. آکس برن ولیم کوف، پیشین، ص ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۰۲.

۳. همان.

بر جمعیت زمین اضافه شده است.<sup>۱</sup> با این همه تهیه وسایل گوناگون زندگی مخصوصاً خانه و آموزش گاه و بیمارستان و گردش گاه برای میلیون‌ها انسان مستلزم حل مسائل فراوان است.

هنگام بحث در باره دشواری‌های افزایش جمعیت، باید متوجه بود که اولاً این دشواری‌ها به آن شدتی که مال‌توس می‌پنداشت خطرناک نیستند، و ثانیاً چاره‌هایی برای رفع آن‌ها اندیشیده شده‌اند. در برخی از دوره‌ها جمعیت به نسبتی که مال‌توس پیش بینی کرده است، افزایش نیافته، و بالاتر از این، تولید کشاورزی با سرعتی بیش از انتظار او توسعه پذیرفته است. در ۱۸۶۰ تعداد نوزادان در نه کشور شمال باختری اروپا ۳۴۱ در هزار جمعیت آن کشورها بود، حال آن‌که هفتاد و پنج سال بعد این رقم پایین آمد و نصف شد.<sup>۲</sup> در دهه‌های اخیر نه تنها تولید غذای طبیعی بلکه تولید خوراک‌های مصنوعی سخت ترقی کرده است، و انتظار می‌رود که روزی انسان بتواند در کف اقیانوس‌ها سکونت و زراعت کند و در همه خشکی‌ها از منابع گوناگون طبیعی سود جوید و حتی از آفتاب و آب و کلوروفیل گیاهان و ترکیبات کربون مواد غذایی بسازد. همچنین با آن‌که ذخایر زمین رو به کاهش می‌رود، و این کاهش در مورد سرب و روی و قلع و کروم و مس به شدت احساس می‌شود، انسان آینده خواهد توانست به یاری اکتشافات و اختراعات خود و نیز با تسخیر کره‌های دیگر، کمداشتهای خود را جبران کند و نیازهای صنعتی خود را بر آورد.

مال‌توس می‌پنداشت که سطح زندگی هر اجتماعی تابع دو عامل - منابع طبیعی خوراک و جمعیت - است. ولی به راستی چهار

1. W. S. & E. S. Woytinsky: *World Population and Production*, New York, 1953, p. 752.

2. A. M. Carr-Saunders: *World Population*, Oxford, 1937, 64.

عامل در سطح زندگی مؤثرند. این چهار عامل منابع طبیعی، اختراعات، هماهنگی اجتماعی و جمعیت هستند.

بدیهی است که منابع طبیعی يك جامعه در سطح زندگی مردم آن تأثیر دارد، چنان که پرمایگی منابع طبیعی انگلیس نسبت به منابع طبیعی نروژ یکی از عواملی است که سطح زندگی مردم انگلیس را از سطح زندگی مردم نروژ بالاتر برده‌اند.

اختراعات به‌نوبه خود به‌بالا رفتن سطح زندگی جامعه کمک می‌کنند. برخی از اختراعات به‌طور مستقیم و بعضی به‌طور غیرمستقیم در بهره‌برداری انسان از طبیعت و تولید ثروت مؤثرند. جامعه‌های صنعتی به‌وسیله اختراعات خود از نیروی آبشارها برای تولید ثروت سود می‌جویند، در صورتی که چنین کاری برای جامعه‌های غیرصنعتی میسر نیست.

هماهنگی اجتماعی (social harmony) یعنی سازگاری شئون متفاوت جامعه مخصوصاً شئون اقتصادی باعث بالا رفتن سطح زندگی مردم می‌شود. هرج و مرجی که پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم در سازمان جامعه‌های اروپایی راه یافت، دیرگاهی سطح زندگی اروپاییان را پایین آورد.

مسئله جمعیت نیز یکی از عوامل مؤثر در سطح زندگی است. اگر جمعیت يك اجتماع به‌سرعت افزایش یابد و بهبود قابلی در تولید فلاحتی روی ندهد، سطح زندگی مردم آن اجتماع خود به خود پایین خواهد آمد. سطح زندگی در کشورهای پرجمعیت ژاپون و چین و هند بسیار پایین، و در کشورهای کم تراکم نی‌وزیلند و کانادا و ایالات متحد آمریکا نسبتاً بالاست.

این چهار عامل مشترکاً (و نه به‌تنهایی) سطح زندگی اجتماع را تعیین می‌کنند. از این رو هیچ‌گاه نباید مانند مال‌توس انتظار داشت که سطح زندگی صرفاً بر اثر افزایش جمعیت تنزل کند و جامعه را به‌خطر اندازد. پیش از جنگ جهانی دوم جمعیت ایتالیا به سرعت افزون می‌شد، ولی در همان حال سطح زندگی بالا

می‌رفت. انبوهی جمعیت در اتحاد جماهیر شوروی ۸ تن در يك كيلو متر مربع، در ایالات متحد آمریکا ۱۷ تن، در چین ۴۱ تن، در هند ۹۰ تن، و در انگلیس ۱۹۵ تن است.<sup>۱</sup> اما همچنان که اتحاد شوروی و ایالات متحد با انبوهی اندک جمعیت خود، سطح زندگی بالایی دارند، انگلیس هم با وجود انبوهی عظیم جمعیت، از لحاظ سطح زندگی دارای مقامی والا است، در صورتی که در چین و هند انبوهی جمعیت زیاد، و سطح زندگی پایین است.

انسان توان آن دارد که با تأمین نظم و عدالت اجتماعی و صلح عمومی و تکامل اختراعات، با موفقیت تام از منابع طبیعی زمین و کره‌های دیگر بهره‌برداری کند و بدین وسیله مخاطرات افزایش جمعیت را از میان بردارد. در این صورت باید گفت که افزایش زایش و کاهش مرگ و دراز شدن عمر و بر روی هم، افزونی طبیعی جمعیت اجتماعات اساساً زاده علل طبیعی نیستند. آنچه این دگرگونی‌ها را به بار می‌آورند، تحولاتی هستند که در زندگی جامعه‌ها روی می‌دهند. هر چه انسان در راه تکامل پیش‌تر رود، برای حفظ و تقویت حیات خود وسایل مناسب‌تری فراهم خواهد آورد و با این شیوه، با سهولت بیش‌تری خواهد زیست، عمری درازتر خواهد داشت و برای زایش و پرورش نوزادان و گسترش اجتماع خود، از امکانات دامنه‌دارتری برخوردار خواهد شد.

---

۱. آگ برن ونیم کوف: پیشین، ص ۴۰۶.



## نتیجه

۱. «حرکت طبیعی» جمعیت اگرزاده افزایش زایش و کاهش مرگ و دراز شدن عمر باشد، صعودی است و سبب افزایش جمعیت می‌شود.
۲. وقتی که جمعیتی افزایش یابد، «ترکیب جمعیت» یعنی نسبت گروه‌های آن از لحاظ سن و جنسیت و جزاین‌ها تغییر می‌کند.
۳. رونق اقتصادی اجتماع به افزایش زایش منجر می‌شود.
۴. تکامل جامعه‌ها با افزایش زایش همراه بوده است.
۵. تکامل جامعه‌ها با کاهش مرگ همراه بوده است.
۶. تکامل جامعه‌ها با دراز شدن عمر همراه بوده است.
۷. افزایش سریع جمعیت مخاطرات بزرگی برای انسان پیش می‌آورد.
۸. می‌توان با تأمین نظم و عدالت اجتماعی و صلح عمومی و تکامل اختراعات، مسائل افزایش سریع جمعیت را حل کرد.

## بخش ششم

# سازمان‌های اجتماعی

---

می‌خواهیم بدانیم چگونه جامعه بر اثر همسازی اجزای خود از «نظم» برخوردار می‌گردد و به اعتبار آن، خود و هر يك از اجزای آن به صورت «سازمان» درمی‌آیند، و چگونه هر سازمانی بر «ساخت» و «کارکرد» معینی دست می‌یابد، و چگونه سازمان‌ها مطابق کارکرد و ساخت خود به رده‌هایی بخش می‌شوند، چگونه تعدادی از کارکردهای مهم اجتماعی، شبکه‌های وسیع و پردوامی به نام «نهاد اجتماعی» و «نظام نهادی» و «مجموعه نهادی» فراهم می‌آورند، و چگونه سازمان‌های اجتماعی مخصوصاً «مؤسسه‌های اجتماعی» در همان حال که رنگ طبقه‌ای دارند، انسان را از توانایی و آزادی بهره‌مند می‌کنند.

می‌خواهیم بدانیم چگونه سازمان‌های اقتصادی جامعه پدید می‌آیند، از دوره‌های گوناگون - دوره «گردآوری خوراك» و دوره «تولید خوراك» و دوره «تولید ماشینی» - می‌گذرند، و در هر دوره فرهنگ خاصی به وجود می‌آورند، و «اقتصاد کارخانه‌ای» بر چه منوال است و در مرحله اول خود، چه مخاطراتی در پیش دارد. می‌خواهیم بدانیم که «سازمان‌های حکومتی» چگونه بر اثر

گسترش جامعه و در هم شکستن «تجانس اجتماعی» و پیدایش «مالکیت خصوصی» زاده می‌شوند، و چرا در عصر کنونی پیچیدگی و وسعت می‌یابند و «دیوان-سالاری» (بوروکراسی) پر دردسری ایجاد می‌کنند و چگونه به «طبقه حاکم» بستگی دارند.

می‌خواهیم «ستیزه» منظم و خشن گروه‌های مستقل را که در دوره تمدنی وابسته «حکومت» بوده است و «جنگ» خوانده می‌شود، دنبال کنیم و ببینیم چگونه به موازات تکامل ابزارسازی، وسعت گرفته و به تکامل اجتماعی زیان زده و در عصر ما به صورت مخاطره حیاتی جهان‌گیری درآمده است.

می‌خواهیم بدانیم چرا ناتوانی عملی انسان ابتدائی او را به خیال‌پروری و «جادوکاری» کشانید، و چگونه در دوره تولید خوراک از تکامل جادو، «دین» به بار آمد، چگونه دین در جامعه‌ها گسترده شد، و چرا در عصر جدید از رونق افتاد.

می‌خواهیم بدانیم که خانواده چگونه سازمانی است، و «خانواده مستقل» و «خانواده گسترده» و «خانواده مادر-تباری» و «خانواده پدر-بومی» و جز این‌ها چیستند؛ چه دگرگونی‌هایی در زناشویی دست داده، و «زناشویی گروهی» چگونه به «چند همسری» و «یک همسری» انجامیده، و چگونه «برون-همسری» جای «درون-همسری» را گرفته است.

می‌خواهیم بستگی‌های متقابل سازمان‌های اجتماعی را دریابیم و سر از چگونگی «سازگاری» و «ناسازگاری» آن‌ها در آوریم.

## فصل شانزدهم

### سازمان‌بندی جامعه

---

#### ۱. مفهوم سازمان اجتماعی

دیده‌ایم که جامعه انسانی جمع پریشانی از افراد انسانی نیست، بلکه واحدی کمابیش متجانس و زاده روابطی استوار است. عناصر جامعه انسانی مانند عناصر سایر مظاهر طبیعت، در عین تکاپو و پراکندگی، نوعی یگانگی یا همبستگی دارند، زیرا به شرحی که گذشته است، همزیستی اعضای جامعه، همسازی و صورت کامل آن، یعنی سازگاری را ایجاد می‌کند، و بر اثر همسازی، نوعی تعادل که هماهنگی اجتماعی (social harmony) یا توازن اجتماعی (social balance) یا تعادل اجتماعی (social equilibrium) یا رابطه هماهنگ (harmonious relationship) نام گرفته است، پدید می‌آید.

اقتضای هماهنگی یا توازن یا تعادل اجتماعی این است که در جامعه نیز مانند سایر مظاهر هستی، روابط کمابیش استواری که مفهوم انتظام (orderliness) را به ما می‌دهند، برقرار گردند. بنابراین نظم (order) که همانا نتیجه نهائی انتظام است، ذات زندگی اجتماعی است، و از این جاست که از دیرباز مفهوم جامعه را با کلمه نظم اجتماعی (social order) هم رسانیده‌اند، و باز

از این جاست که در این اواخر کسانی مانند پاره‌تو (Pareto) ایتالیایی و پارسونز (Parsons) آمریکایی، کلمه نظام (system) را که به معنی مجموعه‌ای یگانه است، از حوزه علوم فیزیکی و زیستی به حوزه علوم اجتماعی کشانیده و نظام اجتماعی (social system) را جایگزین نظم اجتماعی کرده‌اند.

جامعه یا نظام اجتماعی که به قول پارسونز، مجموعه‌ای است مرکب از افراد یا گروه‌هایی که نسبت به یک دیگر کنش‌هایی متقابل می‌کنند،<sup>۱</sup> به اعتبار انتظام ذاتی یا روابط استوار درونی خود سازمان اجتماعی (social organization) نیز خوانده می‌شود. سازمان مجموعه‌ای است مرکب از جزء‌هایی که هر یک به سود بقیه، عهده‌دار کاری معین است. نمونه کامل سازمان، اورگانیزم یا بدن جاندار است: اورگانیزم از اندام‌هایی که به یک دیگر مرتبط‌اند و هر یک کاری معین دارند، تشکیل شده است.

هر سازمانی - چه خرد چه بزرگ - از جزء‌های متعدد ترکیب یافته است. معمولاً جزء‌های سازمان نیز هر یک به منزله دستگامی منظم هستند و بدین سبب سازمان فرعی یا خرده سازمان (sub-organization) یا پاره سازمان (part-organization) به شمار می‌روند. بر این شیوه، همان‌طور که سازمان عمومی جامعه شامل سازمان‌های فرعی متعدد است، هر یک از سازمان‌های فرعی نیز سازمان‌های کوچک‌تری را در بر می‌گیرند، چنان که یک آموزش‌گاه سازمانی اصلی است که در عین وحدت، شامل چند کلاس یعنی چند سازمان فرعی کوچک‌تر می‌شود. پس باید گفت که جامعه با آن که خود سازمانی وسیع است، دستخوش سازمان‌بندی (organization) و مشتمل بر سازمان‌هایی با وسعت‌های متفاوت است. ولی البته این سازمان‌بندی مانع آن نیست که جامعه

---

1. T. Parsons: *Social System*, Glencoe, Ill., 1951, pp. 5-6.

وهریک از سازمان‌های آن از وحدت سازمانی یا به اصطلاح یگانگی (integration) برخوردار باشند.

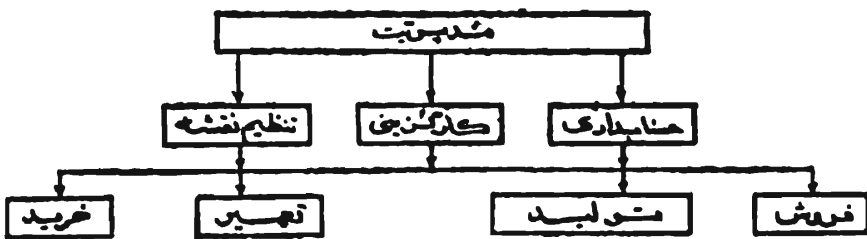
هر سازمان یا خرده-سازمان دو وجه اصلی دارد: ساخت و کارکرد. وضع ناشی از روابط نسبتاً پایداری که میان اجزای سازمان برقرارند، ساخت (structure) سازمان است، وهریک از کارهایی که به وسیله سازمان صورت می‌پذیرد، کارکرد (function) یا مسامحتاً رفتار (behavior) آن است. بی‌گمان ساخت سازمان در کارکرد آن مؤثر است، و تغییر کارکرد نیز منجر به تغییر ساخت می‌شود. اما از میان این دو وجه سازمان اجتماعی، آن که بیشتر مورد توجه جامعه‌شناس قرار می‌گیرد، کارکرد یا رفتار سازمان است، و به این سبب است که علوم اجتماعی را علوم رفتاری (behavioral sciences) نیز خوانده‌اند.

کارکردهای هر سازمان اجتماعی به اقتضای دوام نسبی خود، مایه استواری و ثبات سازمان می‌شوند. از این رو هر سازمان اجتماعی موافق کارکردهای خود، هنجارها یا رفتارهای مقبول معینی را برمی‌گزیند و رعایت آن‌ها را از اعضای خود می‌خواهد، و چنان که می‌دانیم هر کس که بادیگران همساز شود و در نتیجه، با هنجارها هم‌نوایی کند، مورد پشتیبانی جامعه قرار می‌گیرد و شخص به هنجار به‌شمار می‌رود، و کسی که از همسازی و هم‌نوایی بازماند، در وهله اول شخصی ناب‌هنجار و در مرحله بعد کج‌رو به‌شمار می‌رود و از فشار و مخالفت سازمان اجتماعی گزند می‌بیند. با این همه اگر هنجاری ریشه‌دار چندگاهی جزاً نقض شود، از اعتبار می‌افتد و از میان می‌رود. همچنین اگر رفتار نوظهوری که نقیض رفتار اجتماعی معتبری باشد و بتواند دیرزمانی در برابر آن رفتار معتبر دوام آورد، سرانجام خود به صورت رفتار اجتماعی معتبری درخواهد آمد.

چون خرده‌سازمان‌ها یا اجزای هر سازمان با یک دیگر همساز یا هماهنگ هستند و سازمان کلّی یگانه است، معمولاً رابطه همزمانی (synchronization) میان کارکردهای متفاوت آن برقرار

است. مثلاً يك كارخانه پارچه بافی مطابق سازمان بندی خود، مرکب از چند سازمان فرعی است: سازمان فرعی پنبه پاک کنی، سازمان فرعی ریسندگی، سازمان فرعی بافندگی و جز اینها. مسلماً همه این سازمانهای فرعی با يك دیگر کار می کنند، و کارکردهای آنها همزمان اند.

پیکر ۴۷. هماهنگی سازمانی يك كارخانه



اگر واحدهای گوناگون كارخانه با يك دیگر هماهنگ نباشند، كارخانه از کار کرد عمومی خود باز می ماند.

## II. رده بندی سازمانهای اجتماعی

هر يك از سازمانهای اجتماعی کار کرد یا کارکردهایی دارند و بدین وسیله زندگی انسانی را می گردانند. سازمانی که از کار کرد خود باز ماند، بی ارزش است. توانایی کارکردی يك سازمان به مراتب از تواناییهای کارکردی اشخاصی که آنرا تشکیل می دهند، بیشتر است. به عبارت دیگر، اگر توانایی يك تن برابر X باشد، توانایی يك سازمان یکصدتنی X ۱۰۰ نیست، بلکه سر به صدها X می زند. معمولاً سازمانهای اجتماعی تا زمانی که کارکرد آنها مورد حاجت جامعه باشد، دوام می آورند و سپس رفته رفته متلاشی می شوند. با این همه بسیارند سازمانهایی که دیرگامی پس از نازا شدن خود، باقی می مانند و به تباهی نیرو می کشند.

بر روی هم چگونگی هر سازمان متناسب با چگونگی کارکرد آن است. از این رو همچنان که کارکردهای اجتماعی گوناگون اند، سازمانها نیز انواعی دارند. مثلاً حکومت که عملی

سیاسی دارد، سازمانی سیاسی به‌شمار می‌رود، و کارخانه که عاملی اقتصادی است، سازمانی اقتصادی محسوب می‌شود، و ورزش‌گاه که کارکرد آن پرورش تن‌است، سازمان پرورشی است. می‌توان سازمان‌ها را از لحاظ هدف کارکرد آنها به دو بخش کرد:

۱. کارکرد برخی از سازمان‌ها به‌سوی خارج یعنی متوجه سازمان‌های دیگر است. مثلاً کارکرد يك کارخانه پنبه‌پاک‌کنی اساساً متوجه کارخانه ریسندگی است. به این معنی که اگر کارخانه ریسندگی در میان نباشد، کارکرد کارخانه پنبه‌پاک‌کنی قطع می‌شود. در این صورت، هرگاه کارخانه پنبه‌پاک‌کنی نتواند پنبه را برای مصرف کارخانه ریسندگی پاک‌گرداند، عهده‌دار کارکرد اجتماعی مهمی نخواهد بود.

۲. کارکرد برخی از سازمان‌ها به‌سوی داخل یعنی متوجه اجزای همان سازمان‌هاست. مثلاً کارکرد مهم خانواده در عصر حاضر تأمین آسایش اعضای خود آن است، و خانواده‌ای که از عهده این کار بر نیاید، کارکرد اجتماعی مهمی نخواهد داشت.

سازمان‌بندی جامعه از لحاظ ساخت دو مقوله به دست می‌دهد: سازمان رسمی و سازمان غیررسمی.

سازمانی که مطابق نقشه پدید آید و هیئت و سلسله مراتب مشخصی داشته باشد، سازمان رسمی (formal organization) نام می‌گیرد. روابط اعضای سازمان رسمی روابط خشک و رسمی یا به اصطلاح، از نوع روابط دومین هستند. از این رو سازمان رسمی در سلك گروه‌های غیر خصوصی یا به اصطلاح، گروه‌های دومین می‌آید. اداره یا باشگاه نمونه سازمان رسمی است.



سازمان غیررسمی (informal organization) سازمانی است که برخلاف سازمان رسمی، بنا بر نقشه معین به وجود نمی آید، و سلسله روابط خشک و جامد بین اعضای آن برقرار نمی شود، بلکه خود به خود، بر اثر حشر و نشر دیرنده و مناسبات دوستانه ای که روابط نخستین نام دارند، تشکیل می گردد. از این رو باید آن را از نوع گروه های نخستین دانست. خانواده و گروه همبازی یا بازی-گروه از این گونه اند.

گاهی در عرصه یک سازمان رسمی، سازمانی غیر رسمی به بار می آید. به این معنی که بر اثر معاشرت و رفاقت اعضای سازمان رسمی، روابط سازمان رسمی یا روابط دومین جای خود را به روابط سازمان غیررسمی یا روابط نخستین می دهند، و در نتیجه، بر یگانگی سازمان رسمی و قدرت کارکرد آن می افزاید، چنان که در ارتش - که البته سازمانی رسمی است - بر اثر دوستی سربازان با یکدیگر، از فشار محیط رسمی سربازخانه و انضباط سربازی می کاهد، و کارهای سربازی با رضایت و سهولت بیشتری صورت می پذیرند.

### III. نهاد اجتماعی

کارکردهای جامعه جریانها یا پویش های (processes) پیچیده گوناگون به وجود می آورند، و جریان یا پویش نمودی است با تغییر مداوم زمانی. به شبکه ای از پویش های پیچیده اجتماعی که به هدف یا هدف های مهم معینی ناظر است و کل یگانه ای به شمار می آید، نهاد اجتماعی (social institution) نام داده اند. چون این پویش ها معمولاً به یاری وسیله هایی متحقق می شوند، کلمه نهاد اجتماعی گذشته از معنی اصلی خود، بر محل و ساختمانها و سایر وسایلی که برای این پویش ها ضرورت دارند، نیز دلالت

می‌کند.<sup>۱</sup> نهادهای اجتماعی متعددند. شبکه پوی‌های اقتصادی و شبکه پوی‌های خانوادگی به‌منزله مهم‌ترین نهادهای اجتماعی هستند. شبکه پوی‌های دینی در گذشته نهادی معتبر بوده است، و شبکه پوی‌های بین‌المللی نهادی است که پیش از این به‌صورتی ناقص و کم‌اهمیت وجود داشته و در عصر حاضر اعتبار فراوان یافته است. همچنین شبکه پوی‌های آموزش و پرورش اکنون نهادی مستقل است، ولی سابقاً وابسته نهادهای اقتصادی و خانوادگی و دینی شمرده می‌شده است.

معمولاً چند نهاد متجانس به یکدیگر پیوند می‌خورند و یک نظام نهادی (institutional system) به‌وجود می‌آورند، چنان که در جامعه‌های جدید نظام نهادی اقتصادی مرکب از نهادهای گوناگون است همچون نهاد تولید، نهاد دادوستد، نهاد بانک‌داری و جز این‌ها. هر نظام نهادی پاسخ‌گوی گونه‌ای از نیازمندی‌های انسانی است. از این رو می‌توان نظام‌های نهادی را به‌فراخور احتیاج‌های انسانی طبقه‌بندی کرد.

بر روی هم اگر نیازمندی‌های انسانی را به‌دو شاخه اصلی و فرعی تقسیم کنیم، می‌توانیم نظام‌های نهادی را هم دو گونه بدانیم: نظام‌های نهادی نخستین و نظام‌های نهادی دومین.

نظام نهادی نخستین (Primary institutional system) نظامی نهادی است که برای رفع حاجت‌های حیاتی انسانی و بقای جامعه ضرورت تام دارد و از این‌رو جهانگیر است. نظام نهادی اقتصادی و نظام نهادی خانوادگی از این گونه‌اند. نظام نهادی اقتصادی مشتمل است بر نهادهای مهم فراوانی که از راه‌های گوناگون، زندگی اعضای موجود جامعه را تأمین می‌کنند، و

---

1. H. P. Fairchild (ed.) : *Dictionary of Sociology*, New York, 1944, p. 157 & 284; J. T. Zadrozny: *Dictionary of Social Science*, Washington, D. C., 1959, p. 167.

نظام نهادی خانوادگی مشتمل است بر نهادهای مهم فراوانی که به شیوه‌های متعدد، تولید و تربیت اعضای آینده جامعه را برعهده دارند. نهادهای دینی که در عصر جدید از اهمیت افتاده‌اند، در گذشته در شمار نظام‌های نهادی نخستین بوده‌اند و نیازهایی را که انسان ابتدائی از لحاظ تبیین کائنات و تأمین آرامش ذهن خود و تثبیت روابط اجتماعی داشته است، برمی‌آورده‌اند.

نظام نهادی دومین (secondary institutional system) نظامی نهادی است که به نیازهای درجه دوم انسانی پاسخ می‌گوید و خود از مترعات نظام‌های نخستین به‌شمار می‌رود. از این جاست که نظام‌های نهادی دومین عمومیت و ضرورت جهانی ندارند. در مصر حاضر نظام نهادی اخلاقی و نظام نهادی، تربیتی و نظام نهادی هنری و نظام نهادی تفریحی از این جمله‌اند. در گذشته نظام نهادی اخلاقی به‌صورتی مستقل وجود نداشت، بلکه نهادهای اخلاقی ضمیمه نظام نهادی دینی و نظام نهادی خانوادگی بودند. همچنین در عصرهای پیشین نظام مستقلی از نهادهای تربیتی یا نهادهای هنری یا نهادهای تفریحی در میان نبود، بلکه نهادهای تربیتی و نهادهای هنری و نهادهای تفریحی جزو نظام نهادی خانوادگی و نظام نهادی دینی و نظام نهادی اقتصادی محسوب می‌شدند.

چون کارکردهای گوناگون اجتماعی با یکدیگر آمیخته‌اند، نهادهای اجتماعی و حتی نظام‌های نهادی به‌ندرت می‌توانند از تأثیر یکدیگر برکنارمانند. از این رو در موارد بسیار به یکدیگر پیوند می‌خورند، و واحد پیچیده‌تر و دامنه‌دارتری به‌نام مجموعه نهادی (institutional complex) فراهم می‌آورند، چنان که از دیرباز نظام‌های نهادی اقتصادی و دینی پیوستگی داشته‌اند.

نهادهای اجتماعی شیوه‌های منظم یا زمینه‌های مشخصی برای فعالیت به اعضای جامعه عرضه می‌دارند و موجب نهادی گردانیدن (institutionalization) کارکردهای انسانی می‌شوند. نهادی گردانیدن جریانی است که انسان را از آغاز زندگی در بر

می‌گیرد و نیروهای او را در مسیرهای مجاز و مختار جامعه می‌ریزد و هنجارهای اجتماعی را متحقق می‌کند. از این رو می‌توان گفت که هنجارهای اجتماعی بر دو گونه‌اند: هنجار نهاده (institutionalized norm) و هنجار نانهاده (non-institutionalized norm). هنجارهای نهاده آن‌هایی هستند که با آگاهی، از نهادهای مهم اجتماعی مخصوصاً نهادهای حکومتی و دینی ناشی شده‌اند، و هنجارهای نانهاده آن‌هایی هستند که خود به خود در جریان زمان از زندگی اجتماعی برخاسته‌اند. قوانین و مقررات اجتماعی معمولاً از هنجارهای نهاده‌اند، و رسم‌های اجتماعی و میثاق‌های اجتماعی و آداب اجتماعی و تشریفات اجتماعی و شعائر اجتماعی و شیوه‌های قومی و سنت‌های اجتماعی و اخلاق اجتماعی اساساً در شمار هنجارهای نانهاده هستند.

به این ترتیب جریان نهادی‌گردانیدن که برخی از هنجارهای اجتماعی را به شخص تحمیل و او را جامعه‌پذیر (socialized) می‌کند، در تحقق تسلط اجتماعی (social control) سخت مؤثر است. چنین تسلطی را که ناشی از نهادهای اجتماعی است، تسلط نهادی (institutional control) خوانده‌اند.

#### IV. مؤسسه اجتماعی

مؤسسه اجتماعی (social association) سازمانی است رسمی که دوام و انتظام فراوان دارد و کارکرد یا کارکردهای اجتماعی معینی را عهده‌دار است. شرکتها و باشگاه‌ها و بنگاه‌های حرفه‌ای و آموزشگاه‌ها و اداره‌ها از مؤسسه‌های اجتماعی به‌شمار می‌روند.

مؤسسه‌های اجتماعی عموماً وابسته نهادهای اجتماعی هستند. زیرا چنان که می‌دانیم، مؤسسه‌ها و سایر سازمان‌های اجتماعی، چه رسمی و چه غیر رسمی، با کارکردهای خود، نیازهای گوناگون

انسانی را برمی آورند، و نهادهای اجتماعی همانا کارکردهای مهم و حیاتی انسانی هستند که به صورت پوشش‌هایی پیچیده درآمده‌اند. بنابراین سازمان‌های اجتماعی بر اهمیت به‌منزله و سایل یا عوامل نهادهای اجتماعی هستند.

جامعه‌شناسان در تعریف مؤسسه و نهاد به‌هیچ‌رو همداستان نیستند.<sup>۱</sup> برخی این دو را به یک معنی می‌گیرند، و برخی مؤسسات اجتماعی مهم را نهاد می‌خوانند. با این وصف رواست که با مک‌ایور (MacIver) همداستان شویم و بپذیریم که مؤسسه سازمانی است برای وصول به یک یا چند هدف، و نهاد پوشش‌های ناشی از کارکرد مؤسسه است.<sup>۲</sup>

مؤسسه‌های اجتماعی در جامعه ابتدائی پیچیده و متعدد نیستند.

#### بیکر ۴۸

هدف	نهاد	مؤسسه
آموزش و پرورش انسانی	پوشش‌های درسی و امتحانی	آموزش‌گاه
سود خصوصی	پوشش‌های سوداگری و اداری	بنگاه بازرگانی
تأمین زندگی کارگران	پوشش‌های مبارزه و برخورد با کارفرمایان	اتحادیه کارگری
آرامش اجتماعی	پوشش‌های نیایش	کلیسا
تسلط سیاسی	پوشش‌های تبلیغ و مبارزه سیاسی	حزب
انتظام جامعه	پوشش‌های زمام‌داری و اداری	دولت

1. J. Gould and W. L. Kolb: *A Dictionary of Social Sciences*, London, 1964, pp. 338-339.

2. R. M. MacIver: *Society*, New York, 1959, pp. 15-18.

جامعه ابتدائی، کوچک و کم‌جمعیت و شامل روابط اجتماعی ساده و محدود است. بدین علت چنین جامعه نیازی به مؤسسه‌های وسیع گوناگون ندارد. در جامعه ابتدائی مؤسسه ساده یگانه‌ای می‌تواند به چند نوع کارکرد اجتماعی پردازد، چنان‌که خانواده گذشته از تعهد امر تولید مثل، تهیه خوراک و پوشاک و حفاظت و تعلیم کودکان را هم بردوش می‌گیرد.

با این همه نباید پنداشت که مؤسسه اجتماعی در جامعه ابتدائی نادر است. بومیان استرالایی مؤسسه‌های دینی متعدد و پیچیده دارند. سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) برای گروه‌های سنی متفاوت، مؤسسه‌های گوناگون ترتیب داده‌اند. در میان اینان جنس نرینه به ده گروه تقسیم شده است، و هر گروه برای اداره رقص‌ها و سرودها و اموال و امتیازات خود دارای مؤسسه‌های خاص است.<sup>۱</sup>

هرچه جامعه وسیع‌تر و پیچیده‌تر گردد، مؤسسه‌های اجتماعی آن گسترده‌تر و فراوان‌تر می‌شوند. زیرا از طرفی اهمیت برخی از مؤسسه‌ها افزونی می‌گیرد، و از طرف دیگر مؤسسه‌های جدیدی به وجود می‌آیند. از پژوهش‌های گوناگون معلوم شده است که شماره مؤسسه‌های اجتماعی با شماره جمعیت جامعه نسبت مستقیم دارد. مثلاً سه مؤسسه اجتماعی يك جامعه صد نفری را کفایت می‌کنند، در صورتی که اگر جمعیت به ۲۰۰۰ تن برسد، ۲۳ مؤسسه لازم خواهد آمد. این نکته را پیکر ۴۹ به خوبی نشان می‌دهد.

از این‌روست که در کشورهای صنعتی، گذشته از سازمان‌های غیر رسمی، صدها مؤسسه رسمی وجود دارند. از این گونه‌اند باشگاه ورزشی، انجمن هنری، انجمن علمی، انجمن تهذیب اخلاق، انجمن جوانان، انجمن نیکوکاری، انجمن خانه و آموزش‌گاه، شرکت تعاونی، اتحادیه صنفی، اتحادیه کارگری، حزب، آموزش‌گاه، بنگاه بازرگانی، اداره، ....

1. R. H. Lowie: *Primitive Society*, New York, 1920, p.324.

بیکر ۴۹. بستگی مؤسسه‌های اجتماعی به جمعیت جامعه

شماره مؤسسه‌های اجتماعی	شماره جمعیت جامعه
۳	۱۰۰
۵	۲۰۰
۶	۳۰۰
۸	۴۰۰
۹	۵۰۰
۱۲	۷۰۰
۱۵	۹۰۰
۲۰	۱۳۰۰
۲۳	۲۰۰۰
۸۵	۶۰۰۰
۳۵۰	۱۷۰۰۰
۴۵۰	۴۲۰۰۰

می‌توان مؤسسه‌های اجتماعی را از جهت‌های متفاوت رده‌بندی کرد.

مؤسسه‌ها مانند سایر سازمان‌ها، از لحاظ هدف کارکرد خود بر دو نوع‌اند: مؤسسه‌های نوع اول هدفی داخلی دارند، به این معنی که فقط برای تأمین لذت یا راحت اعضای خود تشکیل شده‌اند، چنان‌که هدف باشگاه ورزشی تأمین نیرومندی و تندرستی اعضای آن است. مؤسسه‌های نوع دوم به‌هدفی در خارج خود ناظرند، چنان‌که يك انجمن تهذيب اخلاق می‌کوشد تا به‌وسیله اعضای خود، دیگران را راهنمایی کند.

مؤسسه‌های اجتماعی از لحاظ تعداد کارکرد خود به دو بخش می‌شوند. بعضی از آن‌ها صرفاً عهده‌دار يك کارکرد هستند، و برخی عهده‌دار چندکارکرد. انجمن موسیقی که کارکرد مهم آن ترویج موسیقی است نمونه بخش اول، و آموزش گاه خصوصی که به تحصیل پول و ضمناً بیداری مردم نظر دارد، نمونه بخش دوم است. البته مؤسسه‌های بخش اول با آن که فقط يك کارکرد اصلی دارند، می‌توانند کارکردهای فرعی چندی را هم بر عهده گیرند. مثلاً ممکن است انجمن موسیقی درحین کوشش برای حصول مقصد اصلی خود، در تربیت ذوق و خدمات اجتماعی نیز مؤثر افتد.

## V. جنبه طبقه‌ای سازمان‌های اجتماعی

چون جامعه‌های کنونی به طبقه‌های اجتماعی منقسم شده‌اند، به ناگزیر سازمان‌های اجتماعی نیز رنگ طبقه‌ای دارند. نه تنها اکثر سازمان‌های خصوصی به مرتبه‌های بالای جامعه متعلق‌اند، بسیاری از سازمان‌های عمومی یا حکومتی نیز به نحوی از انحاء وابسته طبقه حاکم جامعه‌اند. اعضای مرتبه‌های پایین جامعه چنان دستخوش فشار و محدودیت هستند که به ندرت می‌توانند با از صحنه فعالیت روزانه بیرون‌گذارند. از این رو اکثر آنان فقط در سازمان‌هایی محدود که به زندگی روزانه آنان مربوط‌اند، عضویت دارند. تحقیقی که در محلی واقع در استان نیویورک صورت گرفته است،<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که در حدود سال ۱۹۲۰ در میان زنان این ناحیه، آنان که سالیانه کمتر از ۵۰۰۰ دلار درآمد داشتند، به‌طور متوسط در کمتر از دو (۱۸۹) باشگاه عضو بودند، زنانی که درآمد سالیانه آنان میان ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ دلار بود، به‌طور متوسط در بیش از دو باشگاه (۲۷۲) فعالیت می‌کردند، و آنان که درآمدی بیش از

1. G. Lundberg and Others: *Leisure*, New York, 1934.



۱۰۰۰۰ دلار داشتند، تقریباً عضویت سه باشگاه (۲۹) را پذیرفته بودند.<sup>۱</sup>

در ناحیه آمریکایی دیگر ۴۳ درصد کارگران در هیچ یک از سازمان‌های تفریحی عضویت ندارند، در صورتی که فقط ۲۶٪ از سوداگران از این گونه سازمان‌ها برکنارند.<sup>۲</sup> در ایلی‌نویز جنوبی ۷۲ درصد کارگران کشاورزی به این گونه سازمان‌ها وابسته نیستند، در صورتی که فقط ۱۹ درصد مستأجران املاک و ۱۳ درصد ملاکان رسماً به عضویت سازمان‌های گوناگون اجتماعی در نیامده‌اند.<sup>۳</sup>

اما سازمان‌های اجتماعی با آن که رنگ طبقه‌ای دارند و اساساً متوجه منافع طبقه بالای جامعه هستند، برای تحقق سعادت و آزادی عمومی انسان‌ها لازم‌اند. در موارد بسیار آسایش و آزادی انسانی زاده سازمان‌های اجتماعی‌اند. اگر سازمان‌های اجتماعی نباشند، انسان مثلاً دارای اتوموبیل و هواپیما و تلفن و تلگراف نخواهد بود، و در نتیجه دامنه آزادی او در زمینه حرکت از یک جا به جای دیگر و ارتباط اجتماعی تنگ خواهد شد. ولی سازمان‌های اجتماعی البته ناگزیر از آن‌اند که برای تأمین آزادی و رفاه عمومی، بخشی از آزادی خصوصی را از میان برند. برای آن که مردم شهرهای بزرگ بتوانند آزادانه تردد کنند، لزوماً قسمتی از آزادی تردد افراد به وسیله مقررات رفت و آمد حذف، و با این عمل بقیه آن تضمین می‌شود.

بنابراین خیال بافانی که انتظام اجتماعی یا سازمان‌های

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 456.
2. R. Lynd & H. Lynd: *Middletown*, New York, 1929, p. 528.
3. D. H. Lindstorm: «Forces Affecting Participation of Farm People in Rural Organizations», *University of Illinois Bulletin*, 423, p. 105.

اجتماعی را مخل آزادی و کامیابی انسانی می‌دانند و با حسرت به دوره‌های سست-نظام پیشین می‌نگرند، بر خطا هستند. نظام اجتماعی ضامن آزادی و شادکامی است، و هرچه این نظام پیچیده‌تر شود، انسان از امکانات مادی و معنوی بیشتری برخوردار خواهد بود و بردامنه آزادی و سعادت او خواهد افزود.

آزادی و کامیابی جز بدین مفهوم در عالم انسانی تحقق نمی‌پذیرد. حریت و سعادت مطلق و زندگی بی‌بند و بار به هیچ‌روی برای کسی که در جامعه به سر می‌برد، میسر نیست - و آیا انسانی هست که بتواند بیرون از جامعه زیست کند؟



## نتیجه

۱. جامعه بر اثر «همسازی» اجزای خود، از «نظم» برخوردار می‌گردد و به اعتبار این نظم، «سازمان» خوانده می‌شود.
۲. هر سازمان شامل تعدادی سازمان فرعی یا «خرده-سازمان» است. از این رو جامعه نیز سازمان‌های فرعی گوناگونی را دربر می‌گیرد.
۳. هر سازمان دو وجه دارد: «ساخت اجتماعی» و «کارکرد اجتماعی». ساخت سازمان وضعی است ناشی از روابطی منظم که اشخاص را به یکدیگر پیوسته‌اند، و کارکرد سازمان کار منظمی است که از ساخت سر می‌زند.
۴. سازمان‌ها انواعی دارند مانند «سازمان غیررسمی» که خود به خود به وجود می‌آید و «سازمان رسمی» که مبتنی بر نقشه و سلسله مراتب معین است.
۵. «پویش» نمودی است با تغییر مداوم زمانی، و «پویش اجتماعی» پویشی است ناشی از کارکردهای اجتماعی. به شبکه‌ای از پویش‌های پیچیده اجتماعی که به هدف یا هدف‌های مهم معینی ناظر باشد، «نهاد اجتماعی» گویند، مانند نهادهای اقتصادی و نهادهای خانوادگی.
۶. سازمان رسمی پر دوام و پیرانتظامی که کارکرد یا کارکردهای معینی برعهده دارد، «موسسه اجتماعی» خوانده می‌شود، مانند شرکت‌ها و اداره‌ها.
۷. سازمان‌های اجتماعی با آن که معمولاً مصالح طبقه بالای جامعه را پاس‌داری می‌کنند، برای سعادت و حریت عمومی انسان‌ها ضروری هستند.

## فصل هفدهم

### سازمان‌های اقتصادی

---

زندگی اقتصادی انسان شامل همه کار کردهایی است که جامعه برای بقای اعضای خود صورت می‌دهد. به شرحی که قبلاً دیده‌ایم، جریان مناسبات انسان با طبیعت که از زندگی اقتصادی می‌زاید، شامل سه دوره متفاوت است: دوره گردآوری خوراک (food gathering) و دوره تولید خوراک (food production) و دوره تولید ماشینی (mechanical production).

#### I. دوره گردآوری خوراک

چنان‌که از شکل دست و پای انسانی برمی‌آید، انسان‌های ابتدایی موجوداتی درخت‌زی بودند. در میان شاخ و برگ درختان به سر می‌بردند و با مواد گیاهی ارتزاق می‌کردند و فقط گاه گاهی پا به خاک می‌نهادند و ریشه‌های خوراکی و احیاناً جانوران کوچک را برغذای درختی خود می‌افزودند. انسان این دوره هنوز با کشت کاری و دام‌پروری آشنا نبود، و صرفاً از طریق برچیدن خوردنی‌هایی که در پیرامون خود می‌یافت، به زندگی ادامه می‌داد. از این رو این

دوره را دوره گردآوری خوراك می نامند.

دوره گردآوری خوراك شامل دو دور است: دور خوراك گیاهی (plant food) و دور خوراك حیوانی (animal food) یا دور شکار.

۱. دور خوراك گیاهی: در این دور زندگی انسان اساساً در درختان می گذرد و خوراك او منحصر به میوه و برگ و جوانه و ریشه گیاهان است. سرخ پوستان هوپا (Hupa) که غذای اصلی آنان بلوط است، نمونه انسان این دورند.

۲. دور خوراك حیوانی یا دور شکار: در این دور انسانها به تدریج درختان را رها می کنند و گوشت و سایر مواد حیوانی را بر خوراك خود می افزایند، حشرات و حیوانات کوچک دیگر را به آسانی می گیرند، و برای دستگیری جانوران بزرگ تر و نیرومندتر ابزارهایی فراهم می آورند و فن شکار را ترتیب می دهند. سرخ پوستان سو (Sioux) که گوشت گاومیش مهم ترین ماده خوراکی آنان است، نمونه انسان این دورند.

در دوره گردآوری خوراك انسانها در گروه های کوچک همباری که کلان (clan) یا سبب (sib) خوانده شده اند، گرد می آیند و مجتمعاً در جست و جوی گیاهان خوردنی و شکار ازجایی به جایی می کوچند. اعضای کلان در نخستین مرحله های تکامل خود، مشترکاً به همه کارها می پردازند، ولی در مراحل بعد انواع کار را بین خود تقسیم می کنند. مثلاً شکار به مردان اختصاص می یابد، و معمولاً گرد آوردن گیاهان خوردنی کار زنان می گردد. مردك (Murdock) با جدولی که ذیلانقل می شود،<sup>۱</sup> نسبت کارهای مردانه

1. G. P. Murdock: «Comparative Data on Division of Labor by Sex», *Journal of Social Forces*, 15, May 1937, p. 551.

وزنانه را در تعدادی از جامعه‌های ابتدایی موجود معلوم کرده است.

پیکره ۵. نسبت کارهای مردانه و زنانه در جامعه‌های ابتدایی

تعداد جامعه‌ها					نوع کار
اکثرأ زنان	فقط زنان	هم مردان هم زنان	اکثرأ مردان	فقط مردان	
۰	۰	۰	۱	۳۴	دستگیری پستان‌داران دریایی
۰	۰	۰	۱۳	۱۶۶	شکار
۲	۱	۴	۱۳	۱۲۸	دام‌گذاری
۴	۳	۱۹	۳۴	۹۸	ماهی‌گیری
۲۵	۷	۸	۲	۹	گردآوری صدف
۶۳	۱۳	۱۵	۳	۱۲	گردآوری میوه
۷۴	۱۴	۱۰	۲	۸	نگهداری گوشت و ماهی
۷۴	۷	۱۱	۱	۸	گردآوری مواد گیاهی
۱۵۸	۲۸	۹	۱	۵	آشپزی

در این دوره کلان‌ها که ناگزیر از جست و جوی خوراک‌اند، ممواره در جنبش هستند و نمی‌توانند در یک جا دوام آورند. از این رو فرهنگ این دوره استوار و ریشه‌دار نمی‌شود، و ابزارسازی به ندرت ترقی می‌کند. با این همه بدیهی است که نباید فرهنگ همه جامعه‌های این دوره را همپایه پنداریم، چنان‌که در مقابل فرهنگ پست بومیان جزیره آندامان (Andaman)، فرهنگ‌های عالی برخی از قبایل سرخ‌پوست آمریکای شمالی قرار دارند.

زندگی اقتصادی جامعه گردآور با آن‌که بسیار پست است، خودبسنده (autarch) است: نیازمند غیر نیست. این خود-

بستگی اقتصادی به کمک عوامل دیگری مانند نبودن وسایل حمل و نقل و دوری آبادی‌ها از یکدیگر، هر یک از جامعه‌های گردآور را به زندگی مستقل خود می‌دهد و از ارتباط مخصوصاً داد و ستد باز می‌دارد.

در این دوره همه وسایل زندگی جامعه مانند زمین و هوا عمومی و در اختیار همگان‌اند، و تقریباً هیچ چیز از آن فرد نیست. این حیات مشترک به قدری از مقتضیات جامعه‌های جدید دور است که دیرگاهی بسیاری از محققان غربی قادر به فهم و قبول آن نبودند. در جامعه‌های کنونی مغرب‌زمین فردگرایی و مالکیت خصوصی و سودجویی فردی محور زندگی شمرده می‌شوند. از این رو فرهنگ‌هایی که برای هنجارها متکی نباشند، از لحاظ بسی از مغرب‌زمینیان، نابه‌نجار و خلاف «طبع انسانی» به‌شمار می‌روند، در صورتی که مطابق آنچه تاکنون گفته‌ایم، انسان طبع ثابتی ندارد و در هر جامعه مطابق مقتضیات فرهنگ آن جامعه، می‌اندیشد و عمل می‌کند.

در دوره گردآوری خوراک اعضای جامعه به صورتی مشترک و مانند تنی واحد از بام تا شام به قصد تهیه غذا و حفظ حیات اجتماعی تلاش می‌کنند و برای این منظور، مشترکاً کارافزار و جنگ افراز می‌سازند. هر کس خود را جزء لاینفک جامعه می‌داند و زحمت<sup>۱</sup> راحت جامعه را زحمت یا راحت خود می‌شمارد. مفهوم سود شخصی و مالکیت خصوصی بر او مجهول است. ابدأ نمی‌تواند با جمع آوردن اشیاء و اختصاص دادن آنها به خود، احترام دیگران را جلب کند. کسی از جمند محسوب می‌شود که دارای قدرت و شجاعت بیشتری باشد و بیش از دیگران به جامعه خدمت کند. پس هر کس هر چه به دست آورد، با شوق عظیم به جامعه عرضه می‌دارد و در اختیار همگان می‌گذارد، بر روی هم در این گونه جامعه‌ها «داشتن» باعث دردسر است،<sup>۱</sup> و از این سبب است که در بین اسکیموهای

I. R. Linton: *The Study of Man*, New York, 1936, p. 144.

تنگه برینگ (Bering) وقتی کسی به کسی وامی می‌دهد، هرگز به فکر بازگرفتن آن نیست.

در چنین جامعه‌ای مهمان‌نوازی و بخشندگی از فضایل بزرگ محسوب می‌شوند. سرخ پوستان شمال غربی آمریکا در مراسم بخشش‌گری (potlach) با بذل آنچه دارند، برای خود احترام می‌خرند، چنان که در جامعه‌های باستانی هم گشاده‌دستی صفتی پسندیده شمرده می‌شده است. پس ارمغان دادن به صورت یکی از وظایف روزانه درمی‌آید: هر کس می‌کوشد که به هنگام زناشویی و سایر وقایع مهم زندگی مردم پیرامون خود، به آنان هدیه بدهد. جامعه‌شناس فرانسوی، مارسل موس (Marcel Mauss) می‌گوید که رسم ارمغان دادن در واقع نوعی دادوستد داخلی است، و جامعه ابتدائی به این وسیله نیازهای متنوع اعضای خود را بر می‌آورد، همان‌طور که رسم معروف به داد و ستد آرام (silent trade) به منزله تجارت خارجی است: موافق رسم داد و ستد آرام، هر گروه چیزهایی را که لازم ندارد، در محل معینی می‌گذارد و به راه خود می‌رود. سپس گروه دیگری که گذارش به آن محل افتد، اگر نیازمند آن چیزها باشد، آنها را برمی‌دارد و در عوض، چیزهای دیگری که مورد نیازش نیست، به جا می‌گذارد و می‌گذرد.<sup>۱</sup>

## II. دوره تولید خوراک

انسان در دوره گردآوری خوراک حیوانی به تدریج می‌تواند در جریان شکار از وجود سگ سودجوید و به دستگیری و نگهداری و رام‌گردانی جانوران سودمندی چون اسب پردازد و

---

1. M. Mauss: «Essai sur le don, forme archaïque de l'échange», *L'Année Sociologique*, 1, 1923-1924, p.30-186.



دام‌داری و دام پروری را بنیاد نهد. از این گذشته رفته رفته به طرز رویش گیاهان پی می‌برد و به کشت کاری روی می‌آورد.

دام‌داری و کشت کاری که در ابتدا کارهایی تفتنی به‌شمار می‌روند، به مرور ایام اهمیت می‌یابند، و معلوم می‌شود که این دو کار به مراتب سودمندتر از گردآوری خوراک‌اند. پس انسان گردآور به‌صورت انسان دام‌دار و کشت کار درمی‌آید، و دوره تولید خوراک آغاز می‌گردد.

کشت کاری که در آغاز بسیار ساده است، در جریان زمان پیچیده و پرداخته می‌شود. از این رو می‌توان دوره تولید خوراک را به دو دور متفاوت بخش کرد:

۱. دور بیل‌زنی: در این دورانسان فقط با وسایل ناقص از قبیل چوب‌های بیل- مانند کشت کاری می‌کند، و بدین سبب از زمین بهره‌کافی بر نمی‌گیرد.

۲. دور شخم‌زنی: در این دور وسایل مؤثری مانند خیش اختراع می‌شود و به کار می‌رود. در نتیجه کشت کاری با سهولت ترقی می‌کند و خواربار وفور می‌یابد.

در هر يك از دوره‌های دوگانه دوره تولید خوراک فرهنگی خاص به‌وجود می‌آید. از این رومی‌توان از دو فرهنگ دوره کشاورزی یعنی فرهنگ دور بیل‌زنی (hoe culture) و فرهنگ دور شخم‌زنی (plow culture) که از پاره‌ای جهات به يك دیگر می‌مانند، نام برد. در آغاز دوره کشاورزی انسان ناگزیر می‌شود که برای مراقبت کشته‌های خود، از سیر و سفر دائم دست‌کشد و در مزرعه خود یا نزدیک آن سکونت کند. این ضرورت انسان را به‌خانه‌سازی و اسی‌دارد. پیدایش خانه ثابت و بادوام به‌تدارك افزارخانه کشانیده می‌شود و لزوم آسفال‌گری و بافندگی و صنایع دستی دیگر

را به پیش می‌رانند.

بر اثر فراوانی خواربار و ذخیره خوراك، بازار داد و ستد گرم می‌شود. در هر ناحیه بازارهای هفتگی برپا می‌گردند و نیازمندی‌های گوناگون مردم را با معامله پایاپای برآورده می‌کنند. از آن گذشته تجارت خارجی نیز رونق می‌گیرد. بسط تقسیم کار و تخصص و کشف فلزات و رام کردن اسب و ساختن چرخ و تعبیه وسایل دریانوردی، تولید اضافی و تجارت دامنه‌دار را میسر می‌گرداند. پس میان مردم نواحی دور از یکدیگر روابط گوناگون به وجود می‌آیند. نتیجه نهائی این پیشرفت‌ها پیدایش شهرهای بازرگانی است.

در دوره گردآوری خوراك همه اعضای جامعه ابتدائی همواره برای بقای خود تلاش می‌کنند، ولی در دوره تولید خوراك بر اثر افزایش تولید و تراکم ثروت، گروهی از مردم می‌توانند بدون کار کردن و رنج بردن زنده بمانند. اینان کسانی هستند که به راه‌های گوناگون بردیگران مسلط می‌شوند و زمین‌ها و ابزارهای تولید را در اختیار می‌گیرند. پس قاطبه مردم به ناگزیر برای تأمین معاش خود، به آنان روی می‌آورند و خدمات خود را عرضه می‌دارند. به این ترتیب اکثریت انبوه مردم با ابزارهایی که در اختیار اقلیتی کوچک هستند، به کار می‌پردازند.

در دوره گردآوری خوراك مالکیت مشترك (communal ownership) یا مالکیت عمومی (common ownership) برقرار است، و مطابق آن تقریباً هیچ‌یک از امکانات جامعه در انحصار اشخاص یا گروه‌های معین قرار نمی‌گیرد. اما در دوره بعد دارایی جامعه به گروه‌ها یا خانواده‌های معین انتقال می‌یابد، و اصل مالکیت خصوصی (private ownership) یا بهتر بگوییم، مالکیت خانوادگی (family ownership) حکم‌روا می‌شود. مالکیت خصوصی جامعه را به دو جناح یا دو طبقه اجتماعی تقسیم می‌کند. در مراحل نخستین طبقه بردگان (slaves) در مقابل طبقه

برده‌داران (slave-owners)، و در مراحل بعد طبقه رعایا (serfs) در مقابل طبقه زمین‌داران (land-owners) پدید می‌آید.

بدیهی است که از چنین جامعه منقسمی، بی‌داد و ناخرسندی و آشوب و شورش می‌زاید، و نیروی انتظامی یا حکومت لازم می‌آید: در هر ناحیه خاندانهای متنفذ برای فرونشاندن طغیان مردم درمانده خشمگین، مجموعه‌ای نهادی که مشتمل بر سازمان‌های گوناگون است و حکومت (government) خوانده می‌شود، ترتیب می‌دهند و برای آن سرباز و سلاح گرد می‌آورند. سپس چون منافع خاندان‌های متنفذ هر ناحیه در موارد بسیار با منافع خاندان‌های متنفذ ناحیه‌های مجاور تعارض می‌یابند، بین حکومت‌های نواحی متفاوت جنگ‌های کوتاه و دراز درمی‌گیرند. گاهی این جنگ‌ها با آشتی‌های موقت قطع می‌شوند، و گاهی به غلبه حکومت یک ناحیه بر حکومت‌های ناحیه‌های دیگر می‌انجامند، و در نتیجه خان یارئیس آن حکومت بر خان‌ها یا رؤسای حکومت‌های دیگر چیرگی می‌ورزد و به صورت فغفور یا فرعون یا سلطان یا امپراتور در می‌آید.

### III. دوره تولید ماشینی

این دوره با انقلاب عظیمی آغاز می‌شود. به این معنی که ماشین جای کار افزارهای ساده کهن را می‌گیرد. و اقتصاد خانگی (household economy) دیرین به صورت اقتصاد کارخانه‌ای (factory economy) درمی‌آید.

۱. ماشین: ماشین ابزاری است پیچیده، مرکب از قطعه‌های گوناگون بهم پیوسته. این خاصیت - مرکب بودن ماشین - همواره مورد نظر مخترعان ماشین بوده است، چنان که لوبلان (Le Blanc) و ویت‌نی (Whitney) در آغاز سده گذشته این نکته

را مورد تأکید قرار دادند.

مرکب بودن ماشین فواید بسیار دارد. یکی این است که ساختن ماشین پیچیده يك پارچه کاری آسان نیست، حال آن که ساختن قطعه‌های ساده گوناگونی که بر يك دیگر سوار می‌شوند و ماشین را تشکیل می‌دهند، چندان دشواری ندارد. فایده دیگر مرکب بودن ماشین این است که می‌توان با بهبود ساختمان قطعه‌های متفاوت، به سهولت در تکامل ماشین کوشید، حال آن که تکامل عمومی ماشین يك پارچه بسیار دشوار است. فایده دیگر این که ممکن است برای قطعه‌های متفاوت ماشین قالب‌هایی ساخت، و به وسیله آن قالب‌ها يك باره و در زمانی کوتاه از هر قطعه هزاران نمونه تولید کرد، حال آن که تهیه هزاران ماشین يك پارچه اگر ممکن باشد - دیر زمانی وقت می‌گیرد. مثلاً اگر ساختن يك ماشین به يك هفته وقت نیازمند باشد، به ناچار برای ساختن ده هزار ماشین يك پارچه ده هزار هفته وقت لازم خواهد بود. اما اگر همین ماشین مرکب از قطعه‌های فراوان باشد، و ساختن و سوار کردن مجموع قطعه‌های يك ماشین يك هفته وقت بگیرد، برای ساختن و سوار کردن قطعه‌های ده هزار ماشین زمانی بسیار کمتر از ده هزار هفته وقت لازم خواهد بود، زیرا می‌توان يك قطعه کوچک را برخلاف يك دستگاه بزرگ، با شیوه‌هایی ساده مانند قالب‌گیری تهیه کرد.

فایده دیگری هم برای مرکب بودن ماشین برمی‌شمارند، و آن مصلحت مصرف‌کنندگان است. اگر مصرف‌کننده‌ای يك دستگاه يك پارچه بخرد، باید به محض آن که قسمتی از دستگاه دچار عیبی مهم شد، آنرا به دور اندازد، در صورتی که اگر دستگاه، يك پارچه نباشد، مصرف‌کننده می‌تواند به آسانی قطعه معیوب را عوض کند. بنابراین بی‌گمان تولید کثیر یا به اصطلاح تولید توده‌وار (mass production) ایجاب می‌کند که هر ماشین مرکب از قطعه‌های گوناگون فراوان باشد، و برای ساختن آن قطعه‌ها، وسایل اندازه‌گیری و قالب‌گیری متنوعی اختراع شوند.

۲. اقتصاد کارخانه‌ای: چنان که می‌دانیم، از عصر رونسانس به این سو بر اثر انتقال فرهنگ‌های متفاوت به اروپا و تکامل روزافزون جامعه‌های اروپایی و اختراع ابزارهای پیچیده یا ماشین‌ها، زندگی اقتصادی مغرب زمین به پیچیدگی می‌گراید و انقلاب صنعتی قرن هیجدهم روی می‌دهد. بر اثر این انقلاب که در قرن‌های نوزدهم و بیستم به بسیاری از جامعه‌های دیگر سرایت می‌کند، صنایع ماشینی با شتابی افزایش یافته توسعه می‌پذیرند، صنایع دستی را از اعتبار می‌اندازند و در تمام شئون زندگی انسانی رخنه می‌کنند. ماشین‌کاری جای دست‌کاری را می‌گیرد و اقتصاد کهن که کانونش خانواده بود و بدین سبب اقتصاد خانگی نام داشت، از اهمیت می‌افتد. ماشین نه تنها به مزارع کشیده می‌شود و کمیت و کیفیت تولید کشاورزی را بالامی‌برد، بلکه وسیله تهیه همه وسایل زندگی می‌گردد. تولید عظیم ماشینی داد و ستد را وسعت می‌بخشد و معاملات پیچیده پولی را جایگزین معاملات ساده قدیم می‌کند. چون در این دوره کارخانه محور زندگی اقتصادی جامعه به‌شمار می‌رود، می‌توان آن‌دا دوره اقتصاد کارخانه‌ای نامید.

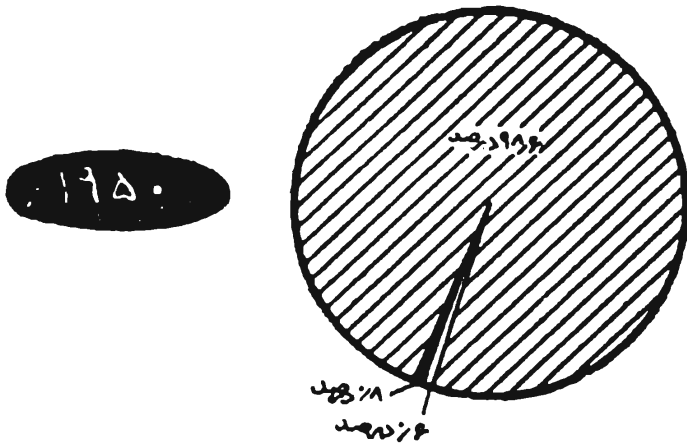
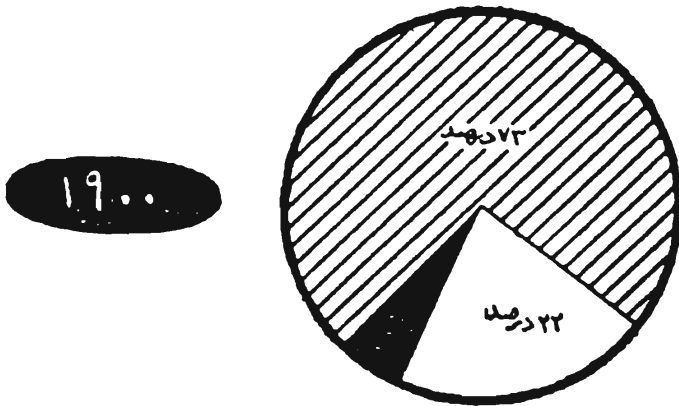
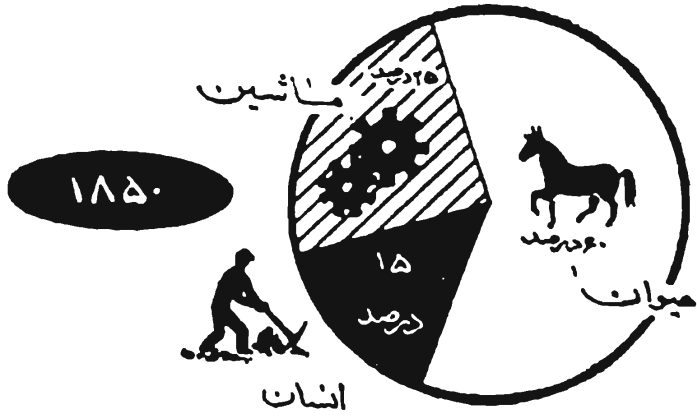
در اقتصاد کارخانه‌ای نیروی ماشین که جانشین نیروی انسان و حیوان می‌شود، همواره شدت و وسعت بیشتری می‌گیرد. چنان که از پیکر ۵۱ برمی‌آید، در ایالات متحد آمریکا در میان سده نوزدهم، فقط ۲۵ درصد نیروهای صنعتی از ماشین به دست می‌آمد، در صورتی که در میان قرن بیستم، ۹۸٫۶ درصد نیروها از ماشین می‌زاید.<sup>۱</sup>

دوره تولید ماشینی یا اقتصاد کارخانه‌ای را می‌توان شامل دو دور دانست:

---

1. W. F. Ogburn and W. M. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958 p. 474.

بیکر ۵۱. افزایش روزافزون نیروی ماشین



الف. دور اول: در این دور قلیلی از مردم با وسایل گوناگون بر مواد و ابزارهای تولید صنعتی دست می‌یابند و در نتیجه آن بر جریان تولید و عواید زحمت میلیون‌ها انسان بی‌مایه و بی‌افزار که اجباراً کار یا تنها دارایی خود را به مؤسسات تولیدی عرضه می‌کنند، مسلط می‌شوند. بنا بر این می‌توان گفت که در این دور هر کس سرمایه یعنی چیزی دارد که رباینده کار یا دسترنج دیگران است، بر دیگران سروری می‌کند، و به کار انداختن سرمایه محور تولید اقتصادی جامعه است.

در دور اول تولید ماشینی نه تنها سازمان‌های اقتصادی قدیم دگرگون می‌شوند و سازمان‌های اقتصادی جدیدی مانند کارخانه و شرکت و بانک به وجود می‌آیند، بلکه سایر سازمان‌های اجتماعی هم تحول می‌پذیرند و سازمان‌های اجتماعی بی‌سابقه نیز ایجاد می‌شوند.

از یک سو به جای دو طبقه برده‌دار و برده و دو طبقه زمین‌دار و رعیت که در اعصار کشاورزی عامل اصلی تولید جامعه بودند، دو طبقه سرمایه‌دار (capitalist) و کارگر (proletariat) قد علم می‌کنند و به‌سبب دامن‌داری که در دوره‌های پیشین میسر نبود، می‌پردازند. از سوی دیگر بسط صنعت موجب توسعه کارخانه‌ها و تمرکز مردم در شهرها می‌شود. پس شهر و شهرنشینی گسترش می‌یابد. شهرم در ۱۸۰۰، شهری فلاحی و دارای ۱۵۰۰۰۰ تن جمعیت بود، ولی در صنعتی سال ۱۹۵۰ جمعیتی نزدیک یک میلیون و نیم تن داشت. بدین شیوه کانون اقتصاد کشورهای صنعتی از روستاها به شهرها انتقال می‌یابد، و شهرهای صنعتی و تجارتی عظیم سر بر می‌آورند. محیط فعال شهر بسیاری از روستایان و زمین‌داران را به خود می‌کشد. روستایان در کارخانه‌ها ازدحام می‌کنند و به‌صورت

---

1.W. Thompson: *Population Problems*, 3rd ed., New York, 1942, p. 312.

کارگر صنعتی در می‌آیند، و زمین‌داران برای حفظ امتیازات خود ناگزیر از آن می‌شود که در شهرها سکونت گیرند، بخشی از ثروت ارضی خود را به صورت پول در آورند و در شهرها به کار اندازند، و خود از صورت زمین‌دار به صورت سرمایه‌دار درآیند.

بنابراین در دور اول دوره تولید ماشینی اکثریت انبوه مردم جامعه‌ها در شهرها به سر می‌برند، حال آن‌که در دوره تولید فلاحی شهرها و شهرنشینان اندک بودند. در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۷۹۰ درست ۹۷ درصد مردم در روستاها و آبادی‌هایی که هیچ یک بیش از ۸۰۰۰ تن جمعیت نداشتند، می‌زیستند، چنان که در چین فلاحی ۱۹۴۰ تقریباً ۹۰ درصد مردم روستا نشین بودند.<sup>۱</sup> بر اثر پیدایش شهرهای بزرگ و اختلاط مردم مختلف الحال، بحث و نقادی و تفکر مستقل فردی رواج می‌گیرند، و کهنه‌پرستی یا تقدیس عرف و سنت که از مختصات انسان روستایی دوره تولید کشاورزی است، در هم می‌شکند. تولید توده‌وار (mass production) سطح زندگی شهرنشینان را بالا می‌برد، و از این راه به تعالی افکار عمومی یاری می‌دهد. ابزارهای ماشینی به نوبه خود، همچنان که رفع حوائج حیاتی را آسان‌تر می‌گردانند، بر سرعت تفکر و بصیرت انسان می‌افزایند. ماشین‌های خودکار (automaton) امکانات عملی و نظری دامنه‌داری برای انسان فراهم می‌آورند. مثلاً ماشین‌های حساب الکترونی کنونی می‌توانند در زمانی برابر یک پانزدهم ثانیه دو عدد بزرگ مثلاً ۳۸۶۴۹۳۲۶۷۸۵۴ و ۹۷۶۷۲۲۴۳۱۸۷۶ را ضرب کنند و نتیجه را به دست دهند.

نظام سرمایه‌داری در اجتماعات روستایی هم مؤثر می‌افتد. به این معنی که خداوندان صنایع اولاً به وسیله حکومت‌ها در تولید

1. G. F. Winfield: *The Land and the People*, New York, 1948, p. 34.



کشاورزی مداخله می کنند و موافق مصالح خود، کشاورزان را به تولید محصولات فلاحتی صنعتی برمی انگیزند و بهای آن محصولات را از نوسان باز می دارند، و ثانیاً می کوشند که زندگی روستایی را هم بر ماشین استوار سازند و مثلاً تراکتور را به جای گاو و اسب نشانند.

در نظام سرمایه داری همچنان که صنعت جانشین کشاورزی می شود و حتی کشاورزی را هم به صورتی صنعتی درمی آورد، فرد جای خانواده را می گیرد. در نظام کشت کاری فرد واحد اجتماع نبود، بلکه جزئی از خانواده بود، و خانواده واحد سازنده اجتماع شمرده می شد. اما در نظام سرمایه داری فرد واحد اجتماع است، و بستگی های خونی و خانوادگی به شدت دوره پیش در زندگی فرد کارگر نمی افتد. هر کس بتواند با هنجارهای اقتصادی جامعه بسازد و کاری انجام دهد، حق حیات دارد و هر کس که بتواند پول فراوان به دست آورد، مقتدر و محترم است.

در دوره تولید دستی یا خانگی هر واحد تولید از چند تن خویشاوند یا دوست که در محیط دلپذیر خانه یا کارگاهی کوچک گرد می آمدند، مرکب بود. اما در دور سرمایه داری واحد تولید همانا کارخانه است، و کارخانه محیط وسیع ناآشنایی است آکنده از هیاهوی ماشین های پر پیچ و تاب و جوش و خروش انسان های ناآشنا. روابط کارگران با یکدیگر و مناسبات آنان با کارفرمایان، صورت هایی خصوصی یا خودمانی ندارند. روابط متقابل کارگرانی که در يك کارخانه بزرگ کار می کنند برخلاف روابط اعضای يك خانواده یا کارگران يك کارگاه کوچک، به وجهی غیر شخصی و رسمی درمی آیند.

جریان تولید کارخانه ای برای کارگران، جاندار و شورانگیز نیست. هنگامی که کسی در خانه خود یا در يك کارگاه کوچک به کار می پردازد و کالای ساده ای می سازد، تمام جریان کار را از نزدیک می بیند و هدف و معنی کار خود را در می یابد. اما

جریان کارکرد کارخانه چنین نیست. تشکیل ماشین از قطعه‌های متعدد و تقسیم کار به واحدهای فراوان همچنان که تخصص را ایجاد می‌کنند، باعث ملالت کارگران می‌شوند. یک اتوموبیل معمولی تقریباً مرکب از پنج هزار قطعه گوناگون است، و ساختن هر قطعه محتاج تخصص است و به دست یک یا چند کارگر معین فراهم می‌آید. بی‌گمان کارگری که همواره به ساختن یکی از قطعه‌های پنج هزارگانه اتوموبیل مشغول باشد برخلاف پیشه‌وری که مثلاً به دست خود یک میز کامل یا یک کوزه ساخته و پرداخته به وجود می‌آورد، کار خود را با معنی نمی‌یابد و از آن لذت نمی‌برد. از این‌ها مهم‌تر، کارخانه برای کارگر محیطی خوشایند نیست. کارگر کارخانه که برخلاف صنعتگران مستقل قدیم، برای خود کار نمی‌کند، نه تنها با شوق به کار خود نمی‌پردازد، بلکه چه بسا با خشم و دشمنی به کار فرما و ماشین و تولید کارخانه‌ای می‌نگرد.

نظام سرمایه‌داری همچنان که روابط و سازمان‌های اجتماعی کهن را دگرگون کرد، ایدئولوژی دوره پیشین را هم تغییر داد. چون این نظام نضج گرفت، معتقدات انسان‌دوره کشاورزی با زندگی بی‌بند و بار فردی و سودجویی بی‌کران سرمایه‌داران مابینت یافت، و هنگامی که نظام سرمایه‌داری ترقی کرد، طرد یا تغییر آن معتقدات لازم آمد. جامعه‌شناسان از آن جمله ماکس وبر (Max Weber)<sup>۱</sup> و ریچارد تاونی (Richard Tawney)<sup>۲</sup> نشان داده‌اند که یکی از مهم‌ترین تحولات نظری که همراه با نظام سرمایه‌داری رخ نمودند، ظهور مذهب پروتستان بود. قوانین سخت مذهب کاتولیک

1. M. Weber : *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, Tr. T. Parsons, New York, 1950.

2. R. Tawney : *Religion and the Rise of Capitalism*, New York, 1952.

با سودگرایی و پول‌پرستی و رباخواری موافقت نداشت. پس مذهب کاتولیک در کشورهای صنعتی جدید راه زوال سپرد و زمینه را برای مذهب پروتستان که با اخلاق سوداگرانه نظام سرمایه‌داری می‌ساخت، هموار کرد.

نظام سرمایه‌داری مخصوصاً در عصر حاضر دچار گرفتاری‌ها و ناروایی‌های عظیمی شده است. اکثر فجایع جهانی کنونی - تنگدستی مبرم، بیکاری پدیده، خودکشی روزافزون، طلاق فراوان، تن‌فروشی دریغ‌آور، بهره‌کشی بهیمی و حتی مستعمره‌طلبی و جنگ‌های جهانی - از عوارض دور سرمایه‌داری هستند. در این دور اشخاص و سازمان‌های سرمایه‌دار سرمایه‌های خود را در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی به جریان می‌اندازند و بی‌پروا به هر وسیله متشبث می‌شوند تا اولاً به کمینه بها ماده خام به دست آورند و بامزد ناچیزی کارگر را به تولید کالا گمارند، و ثانیاً هر چه می‌توانند کالا تولید کنند و بایشینه بها بفروشند. در نتیجه ضرورتاً هم برای تهیه ماده خام و کارگر ارزان و هم برای تدارک بازار فروش کالاها، می‌کوشند که از راه‌های مختلف مانند شرکت مستقیم در حکومت و دستگاه قانون‌گذاری، دخالت در انتخاب نمایندگان مردم و اعضای حکومت، تحمیل بردستگاه قانون‌گذاری (lobbying)، تبلیغات زهر آگین، فریفتن و به‌خطر انداختن مردم و برپا کردن آشوب و جنگ‌های داخلی و خارجی، جامعه را زیر سلطه خود بگیرند.

اتحاد صاحبان صنایع و تشکیل مؤسسه‌های انحصار طلب (monopolist) و شرکت‌های انحصاری بزرگ از قبیل کارتل (cartel) و تراست (trust) کار خداوندان سرمایه را آسان می‌کنند. زیرا یک مؤسسه انحصاری بزرگ با قدرت وسیع خود از سویی همه مؤسسه‌های رقیب را در هم می‌شکند و از آن پس بازارها را به‌خواست خود می‌گرداند، و از سوی دیگر به آسانی در حکومت رخنه می‌کند. از این جاست که در دور سرمایه‌داری خصوصی به سبب پیدایش انحصارهای صنعتی و تجارتنی، بیشتر

سرمایه‌ها در دست اشخاص یا خانواده‌ها یا گروه‌های محدود متمرکز می‌شوند و بر اثر آن، تعدادی مؤسسه بازرگانی غول‌پیکر به وجود می‌آیند و نه تنها زمام‌زدگی اقتصادی جامعه را در دست می‌گیرند، بلکه سیاست داخلی و خارجی جامعه را هم موافق مصالح خود می‌گردانند. چنین مؤسسه‌هایی در ایالات متحد آمریکا فراوانند، چنان‌که دارایی مؤسسه استاندارد اوپل در نی‌یو جرزی (Standard Oil of New Jersey) به هفت میلیارد دلار، و دارایی مؤسسه جنرال موتورز (General Motors) به شش میلیارد دلار می‌رسد.<sup>۱</sup>

در عصر ما سرمایه‌داری با مخاطرات مهلکی که مهم‌ترین آنها وسعت یافتن فواصل طبقه‌های اجتماعی و در گرفتن بحران سوداگری (business depression) یا بحران اقتصادی (economic depression) هستند، مواجه شده‌است. تراکم سرمایه‌ها در دست‌های معدود، اکثر مردم مخصوصاً رنجبران را به فقر می‌کشاند و به شکایت و اعتراض و انقلاب برمی‌انگیزد. از پیکر ۵۲ برمی‌آید که در ایالات متحد آمریکا تقریباً نصف مزد یا حقوق سالیانه جامعه از آن يك

پیکر ۵۲. توزیع مزد و حقوق در ایالات متحد آمریکا

مزد و حقوق	در ۱۹۳۹	در ۱۹۵۳
مرتبه بسیار پایین (۱/۵ - مردم)	۳/۴ درصد کل درآمد	۲/۶ درصد کل درآمد
مرتبه پائین	۸/۴ =	۹/۷ =
مرتبه میانه	۱۵ =	۱۸/۱ =
مرتبه بالا	۲۳/۹ =	۲۵/۴ =
مرتبه بسیار بالا	۴۹/۳ =	۴۴ =

۱. آگ برن ولیم کوف؛ پیشین، ص ۴۸۲.

پنجم مردم است، و نصف دیگر از آن چهار پنجم مردم<sup>۱</sup>. این جدول نشان می‌دهد که بین مرتبه عالی و مرتبه دانی درآمد، اختلاف بسیار عظیمی وجود دارد. به این معنی که در ۱۹۵۳،  $\frac{۱}{۵}$  مردم صاحب ۴۴ درصد درآمد کل، و  $\frac{۱}{۵}$  دیگر فقط دارای ۲۶ درصد درآمد کل بودند.

تردید نیست که تفاوت درآمد مهم‌ترین عاملی است که منجر به فواصل طبقه‌ای وجدایی و دشمنی اجتماعی می‌شود، و یگانگی جامعه را به خطر می‌اندازد. دفاع سرمایه‌گرایانی که وجود فواصل طبقه‌ای را امری طبیعی و ناشی از اختلافات فطری افراد انسانی می‌دانند، به هیچ روی منطقی و مقبول نیست. اگر کسی بگوید که اختلافات طبقه‌ای انعکاس اختلافات طبیعی یا فطری هستند، معنی سخنش این است که هر کس که در منجلاب فقر دست و پا می‌زند ورنج می‌کشد، شخصی است کم استعداد یا کم هوش که به حکم طبع خود، باید به تلخی عمر گذارد، و هر کس که با زورگویی و فریب کاری و دروغ زنی و بزه کاری و دزدی و قمار و سفته‌بازی به تمول و قدرت می‌رسد، فردی است پرهوش یا نابغه که طبیعت او را برای شادکامی و آسایش به جهان آورده است.

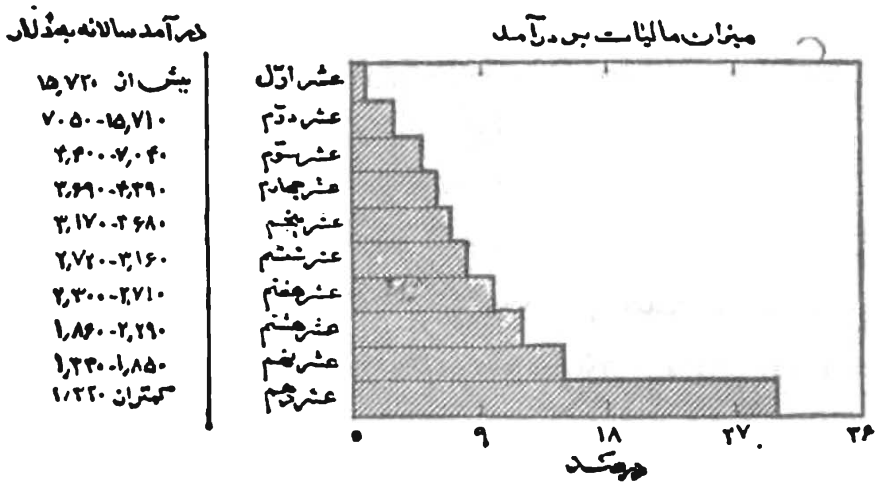
گذشته از آن که کلماتی مانند «فطرت» و «طبع» و «طبیعت» مفاهیم علمی روشنی ندارند، و گذشته از آن که اسناد استعداد و هوش و لیاقت انسانی به فطرت یا طبع یا طبیعت در حکم ارجاع مجهول به مجهول است و نمی‌تواند روشنگر مفهوم استعداد و هوش و لیاقت باشد، به هیچ روی روا نیست که اکثریت تهی دست و اقلیت توانگر را به ترتیب بر کم‌هوشان و پرهوشان منطبق بدانیم. اگر مطابق آمارهای معتبر موجود، مردم ایالات متحد آمریکا را از لحاظ درآمد و سپس از لحاظ توانایی ذهنی، به ده دسته پیاپی تقسیم کنیم،

1. *Statistical Abstract of the United States*, 1955, p. 302.

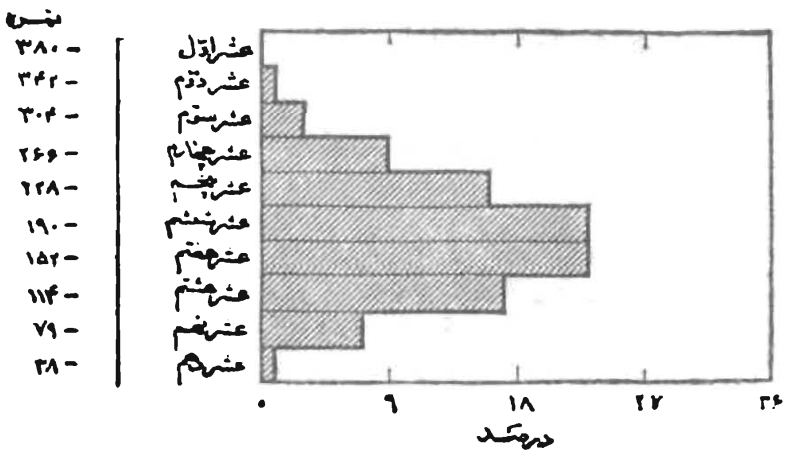
دو نمودار متفاوت به دست خواهند آمد. چنان‌که در پیکرهای ۵۳ و ۵۴ ملاحظه می‌شود، این دو نمودار با آن‌که مطابق رده بندی واحدی فراهم آمده‌اند، باز بريك دیگر انطباق نمی‌یابند، و این عدم انطباق می‌رساند که در جامعه آمریکایی چگونگی توزیع درآمد معلول چگونگی توزیع هوش نیست.<sup>۱</sup>

مخاطره بزرگ دیگری که پیوسته سرمایه‌داری را تهدید می‌کند، بحران اقتصادی است. همچنان‌که در دوره تولید کشاورزی

پیکر ۵۳. نمودار توزیع درآمد در میان مردم ایالات متحد آمریکا



پیکر ۵۴. نمودار توزیع هوش در میان مردم ایالات متحد آمریکا

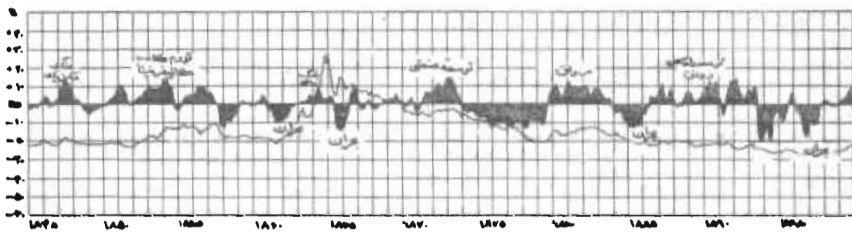


۱. آک برن ولیم کوف : پیشین، ص ۴۸۴.

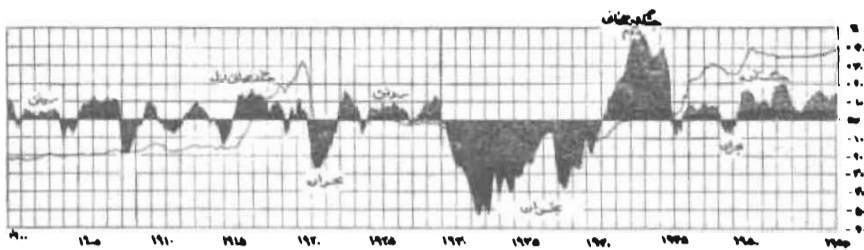
گاه گاهی محصول کافی به دست نمی آید و قحطی در می گیرد، در دور اول دوره تولیدماشینی گاه به گاه تولید کالا از حدود احتیاج جامعه در می گذرد و به اصطلاح علم اقتصاد، عرضه بر تقاضایشی می گیرد. پس بهای کالاها پایین می آید و بسیاری از مؤسسه های صنعتی و تجارتی به زیان می افتند و ناگزیر از تعطیل یا محدود کردن فعالیت خود می شوند. در نتیجه هزاران کارگر کار خود را از دست می دهند و موج بینوایی و پریشانی جامعه را می پوشاند.

بر روی هم در جامعه هایی که نظام سرمایه داری برقرار است، بحران های اقتصادی متوالیاً روی می دهند، و می توان مدعی شد که یک مرحله رونق اقتصادی ضرورتاً یک مرحله بحرانی در پی دارد، و به عبارت دیگر سوداگری دستخوش دورانی جبری یا اسیر ظهور متناوب رونق و بحران است. دور سوداگری (business cycle) یعنی مرحله های متناوب رونق و بحران ایالات متحد آمریکا از ۱۸۴۵ تا ۱۹۵۶ در پیکرهای ۵۵ و ۵۶ انعکاس یافته اند.<sup>۱</sup>

پیکر ۵۵. دور سوداگری در ایالات متحد آمریکا از ۱۸۴۵ تا ۱۸۹۵



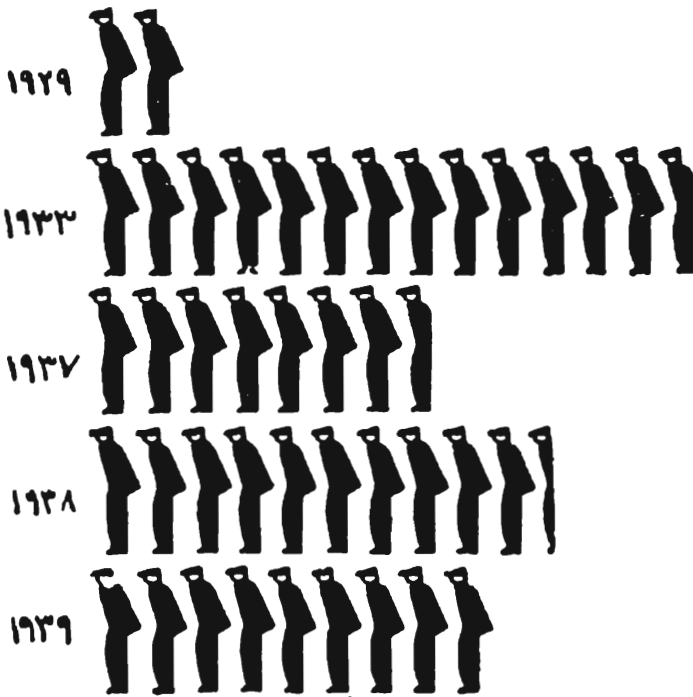
پیکر ۵۶. دور سوداگری در ایالات متحد آمریکا از ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۶



گفته‌اند که بحران اقتصادی با وجود همه خطرهای خود، عاملی سودمند است، زیرا باعث می‌شود که کارگران ناتوان از کارخانه‌ها بیرون روند و بهترین کارگران باقی بمانند و کمیت و کیفیت کار را بالا ببرند. این سخن سخنی بی اعتبار است. هزاران کارگر که به هنگام بحران اقتصادی بی کار و بی نان می‌شوند، الزاماً کارگرانی ناتوان نیستند. بحران اقتصادی موج‌وار پیش می‌تازد و توانا و ناتوان و کاردان و ناکاردان را می‌شوید و می‌برد.

عارضه‌های اصلی زمان بحران اقتصادی بی کاری و ناداری‌اند. بر اثر رکود شدید بازار صنایع گوناگون، به ناگهان هزاران تن از کارخانه‌ها و مؤسسه‌های تجارتي بیرون ریخته می‌شوند، و بی کاری و ناداری که از آفات دائمی دوراول تولید ماشینی هستند، به درجه وحشتناکی افزایش می‌یابند، چنان که در ایالات متحد آمریکا در سال بحرانی ۱۹۳۳، تعداد بی کاران به چهارده میلیون

پیکر ۵۷. شمارهٔ بیکاران در ایالات متحد آمریکا



هر واحد نمایندهٔ یک میلیون است



تن رسید، و در دوره بحرانی ۱۹۳۸-۱۹۳۰، جامعه از چهل و سه میلیون سال کار یک کارگر محروم شد، و بر اثر آن، یکصد و شصت و پنج میلیون دلار از درآمد جامعه کاست.<sup>۱</sup> پیکر ۵۷ نمایشگری است از تعداد بیکاران ایالات متحد آمریکا در طی یک دهه (۱۹۲۹-۱۹۳۹).<sup>۲</sup>

بنا بر تاریخ انسان: قرن بیستم که از انتشارات سازمان ملل متحد است، دیگر جامعه‌های سوداگر نیز از بی‌کاری مصون نمانده‌اند:<sup>۳</sup>

بیکر ۵۸. بی‌کاری در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۴ (درصد)

سال	آلمان فدرال	ایتالیا	ژاپون	انگلیس	ایالات متحد
۱۹۵۴	۷	۱۰	۱/۵	۱/۵	۵/۶
۱۹۵۵	۵/۱	۹/۸	۱/۶	۱/۲	۴/۴
۱۹۵۶	۴	۹/۹	۱/۵	۱/۳	۴/۲
۱۹۵۷	۳/۴	۹	۱/۲	۱/۶	۴/۳
۱۹۵۸	۳/۵	۹	۱/۳	۲/۲	۶/۸
۱۹۵۹	۲/۴	۸/۷	۱/۳	۲/۳	۵/۵
۱۹۶۰	۱/۲	۷/۹	۱	۱/۷	۵/۶

۲. همان.

۱. همان، ص ۴۸۶.

3. C. Ware and Others : *History of Mankind : The Twentieth Century*, Part 1, London, 1966 p. 71.

ب. دور دوم: در زمان حاضر مشکلات و مخاطرات سهمناک نظام سرمایه‌داری انسان‌های هوشیار جامعه‌های جدید را به چاره‌جویی برانگیخته‌اند. گروهی چاره را در برچیدن این نظام می‌دانند. اما بسا از مغرب‌زمینیان انهدام سرمایه‌داری را - دست کم در اوضاع کنونی - میسر نمی‌دانند، و از این‌رو فقط برای دفع برخی از نابه‌هنجاری‌های بزرگ آن می‌کوشند.

روشن است که گرفتاری‌های دور سرمایه‌داری همه از عامل سودجویی نامحدود و بهره‌کشی انسان از انسان سرچشمه می‌گیرند، و در این صورت رفع آن‌ها هنگامی امکان می‌یابد که سود یعنی تفاوت بهای خرید و بهای فروش کالا زیر سلطه جامعه قرار گیرد، و بر اثر آن بهره‌کشی انسان از انسان و در هم شکستن شخصیت انسانی نامیسر شود. تقریباً همه متفکران اجتماعی معاصر در زمینه نظارت بر سود همداستان‌اند، ولی درباره وسایل لازم برای این منظور وحدت ندارند. در این زمینه نظر اندیشمندان سوسیالیست با نظر اندیشمندان غیر سوسیالیست یکسان نیست. سود یعنی تفاوت بهای خرید و بهای فروش کالا باید نصیب که شود؟ سوسیالیست‌ها می‌گویند: نصیب جامعه به وساطت حکومت؛ دیگران می‌گویند: نصیب اشخاص و سازمان‌های خصوصی. بلندپروازان سوسیالیست اعلام می‌دارند که اگر حکومت به نمایندگی جامعه، جریان تولید و توزیع ثروت را زیر سلطه خود بگیرد، از طرفی سودجویی بی‌بند و بار خصوصی و عواقب خطرناک آن از میان می‌روند، و از طرف دیگر از تسلط انسان بر انسان و فشار و بهره‌کشی بیدادگرانه جلوگیری می‌شود. میانه‌گزیان اعلام می‌دارند که جامعه نباید آزادی کار و سودجویی را از افراد بگیرد، بلکه فقط کافی است که حکومت با وضع و اجرای قوانین شایسته، مشکلات و مخاطرات سرمایه‌داری را از میان بردارد. به نظر آنان، حکومت باید با مالیات‌های تصاعدی و تعیین مقدار تولید و بهای کالاها و دستمزد کارگران، از فقر اکثریت مردم و تمرکز ثروت و تشکیل مؤسسه‌های عظیم انحصار

طلب ممانعت کند؛ باید ساعات کار را تقلیل دهد، محیط کارخانه‌ها سالم و «انسانی» گرداند و به مدد علوم اجتماعی مخصوصاً علم نوساخته جامعه‌شناسی صنعتی، از «ماشین شدن» کارگر و در هم شکستن شخصیت انسانی او جلوگیری کند.

چنان‌که هر دو جناح تصدیق می‌کنند، دخالت حکومت در تولید اقتصادی ضرورت دارد. سیاست اقتصاد جامعه باید وحدت یابند، و فرزندگان بزرگ قرن نوزدهم که اقتصاد را «اقتصاد سیاسی (Political economy)» می‌خواندند، به همین یگانگی ناظر بودند. این هم بدیهی است که تسلط اندک یا بسیار حکومت‌ها بر سازمان‌های سیاسی و اقتصادی هنگامی به سود جامعه است که حکومت‌ها نماینده صریح اکثریت مردم باشند.

## نتیجه

۱. مقصود از «زندگی اقتصادی» مجموع کارکردهایی است که جامعه برای بقای اعضای خود صورت می‌دهد.
۲. زندگی اقتصادی انسان شامل چند دوره است، و هر دوره‌ای فرهنگ‌های خاصی می‌پرورد.
۳. نخستین دوره «دوره گردآوری خوراک» است و به دو دور تقسیم می‌شود: «دور خوراک گیاهی» و «دور خوراک حیوانی (شکار)».
۴. پس از دوره گردآوری، «دوره تولید خوراک» آغاز می‌شود. این دوره مشتمل بر دو دور است: «دور بیل‌زنی» و «دور شخم‌زنی».
۵. «دوره تولید ماشینی» در پی «دوره تولید خوراک» می‌آید. در این دوره اقتصاد از خانه و مزرعه خانوادگی به کارخانه منتقل می‌شود، ماشین‌ها جای ابزارهای ساده را می‌گیرند، و مرکز جامعه از روستا به شهر انتقال می‌یابد.
۶. دور اول دوره تولید ماشینی در مراحل ابتدایی خود باعث تکامل سریع جامعه می‌شود و در مراحل بعدی جامعه را به پریشانی می‌کشاند.
۷. در دوردوم دوره تولید ماشینی جامعه از همه یا اکثر ناروایی‌های دور اول خواهد رست.
۸. برای رفع پریشانی جامعه‌های معاصر باید اقتصاد جامعه را تابع مصالح عمومی جامعه کرد و امکان سودجویی بی‌کران خصوصی و بهره‌کشی انسان از انسان را از میان برد.

## فصل هیجدهم

# سازمان‌های حکومتی

---

### I. نبودن حکومت در جامعهٔ ابتدائی

حکومت (government) مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماعی است که برای تأمین روابط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می‌آید. این سازمان‌ها در جامعهٔ ابتدائی وجود ندارند. جامعهٔ ابتدائی به علت پیوستگی و تجانس عظیم خود، بدون متابعت از شخص یا سازمانی معین عمل می‌کند، و فقط به هنگام حوادث مهم مانند جنگ که تمرکز نیروهای جامعه و هدایت دقیق آنها ضرورت می‌یابد، شخص یا اشخاص برجسته‌ای را که در نظر مردم دارای توانایی‌هایی فوق‌العاده هستند، به‌طور موقت به ریاست بر می‌دارد. اما این ریاست معمولاً دیرنده و ریشه‌دار نمی‌گردد، بلکه به محض آن که حادثه اضطراری سپری شود، خود به خود از میان می‌رود، همچنان که در عالم جانورانی مثل اسب و گرگ و میمون نیز رهبری امری موقت و زودگذر است. بومیان جزایر آندامان (Andaman) و مردم تی‌ی‌ه‌را دل فوئه گو (Tierra del Fuego) و قوم بوش من (Bushman) نمونه‌های جامعه بی‌حکومت‌اند.

بوش‌من‌ها تصویری از ریاست یا رئیس ندارند، و به قول تامس (Thomas)، حتی در افسانه‌های آنان نامی از آن به میان نمی‌آید.<sup>۱</sup> رهبر موقت یا خود به خودی جامعه ابتدایی که جامعه‌شناس آلمانی، ماکس وبر (Max Weber) او را به سبب شکوه جادویش، رهبر فرمند (charismatic leader) می‌خواند،<sup>۲</sup> چند گاهی به یاری دیگران مخصوصاً پیران جامعه، کارهای اجتماعی را اداره می‌کند. ولی به هیچ‌روی از سنت‌های جامعه پافراتر نمی‌گذارد و به خودکامی نمی‌گراید.

بی‌نیازی جامعه ابتدایی از حکومت چند علت دارد:

۱. کوچکی گروه: در آغاز دوره گردآوری خوراک گروه‌های انسانی به اقتضای کمیابی خوراک طبیعی و لزوم خانه به‌دوشی، کوچک‌اند و تعداد اعضای آن‌ها معمولاً بین ۱۵ و ۲۰۰ است. چنین گروه‌های کوچکی نیاز مبرمی به حکومت ندارند، و روابط اجتماعی آن‌ها از مناسبات خصوصی یا خانوادگی در نمی‌گذرند.

۲. مالکیت عمومی: چنان‌که می‌دانیم، در گروه ابتدایی مالکیت خصوصی برقرار نیست، و از این رو اختلافات فراوانی که بر اثر مالکیت خصوصی پدید می‌آیند و عوامل حکومتی مانند داروغه و قاضی و زندان‌بان و دژخیم را ایجاب می‌کنند، در گروه ابتدایی راهی ندارند.

۳. سنت پرستی: گروه ابتدایی اسپرسنن خویش است. افراد به ندرت از هنجارهای گروهی منحرف می‌شوند، و اگر هم انحرافی دست

- 
1. W. I. Thomas, *Primitive Behavior*, New York, 1937, p. 422.
  2. H. H. Gerth and C. W. Mills (tr. and ed.), *From Max Weber: Essays in Sociology*, London, 1947, pp. 245-252.

دهد، گروه به حکم سنن خود، کیفر مقرر آن انحراف را در باره فرد منحرف اعمال می‌کند. مثلاً در بسیاری از جامعه‌های ابتدائی هر گاه کسی مرتکب خطایی شود، یکی از نزدیکان او خود به خود پاپیش می‌گذارد و مجازاتی را که عرف جامعه معین کرده است، بر او روا می‌دارد.

در گروه ابتدائی هر کس به اقتضای سنن گروهی، خود را وابسته دیگران می‌داند و نسبت به واکنش آنان در برابر خود، حساس است. از این رو برای آن که در دیگران واکنش‌های نامطلوبی برنیزد، قهرمانان و برگزیدگان گروه را سرمشق قرار می‌دهد و رفتار خود را برهنجارهای گروهی منطبق می‌کند. از این جاست که در جامعه‌های ابتدائی ستایش و نکوهش و آفرین و نفرین و تکریم و تحریم و نوازش و ریشخند سخت مؤثرند. اسکیموها در جشن‌های خود، ترانه‌هایی که حاکی از قضاوت آنان نسبت به برگزیدگان خویش است، می‌خوانند، و این ترانه‌ها جداً در رفتار برگزیدگان مؤثر می‌افتند.<sup>۱</sup> در بین سرخ‌پوستان کرو (Crow) اگر جوانی کاری قهرمانی کند و مثلاً اسب رئیس یکی از قبایل دشمن را بدزدد، مورد ستایش قبیله خود قرار می‌گیرد، و این ستایش در زندگی او تأثیری عملی دارد و مثلاً کار زناشویی را بر او آسان می‌گرداند.<sup>۲</sup>

خرده‌گیری و بدگویی و نیش زنی در جامعه ابتدائی رواج دارند، و هر کس نسبت به قضاوتی که دیگران درباره او می‌کنند، بسیار حساس است. از این رو مردم خود به خود و بدون مداخله رسمی جامعه، موافق هنجارهای اجتماعی رفتار می‌کنند. این وضع هنوز

- 
1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*. Boston, 1958, p. 494.
  2. R. H. Lowie: «Takes-The-Pipe, a Crow Warrior», E. C. Parsons: *American Indian Life*, New York, 1922, pp. 17-33.

به وجهی خفیف در روستاها و شهرهای کوچک جامعه‌های متمدن باقی مانده است.

## II. عناصر حکومت در جامعه ابتدائی

در جامعه ساده ابتدائی از حکومت یعنی دستگاهی که امور مردم را اداره کند، اثری نیست. اما بر اثر تکامل اجتماعی و شروع تمدن، وجود حکومت لازمی آید. با این همه باید دانست که برخی از عناصر سازنده حکومت در جامعه‌های ابتدائی هم راه دارند. مثلاً در جامعه‌های ابتدائی خانواده مانند حکومت بر اعضای خود به شدت سلطه می‌ورزد. معمولاً پدر در مواردی مادر، به عنوان رئیس خانواده، بر دیگران تحکم می‌کند، و بزرگان خاندان‌ها و قبیله‌ها سازمان‌گونه‌ای که به حکومت بسیار ناقصی می‌ماند، تشکیل می‌دهند. این گونه سازمان‌ها در مواقع بحران و خطر که وحدت گروه و همکاری عمومی بیش از پیش ضرور می‌نماید، قدرت و تمرکز بیشتری می‌یابند، و لزوماً يك یا چند تن رهبری آنها را بر عهده می‌گیرند. اعضای قوم ماسای (Masai) هنگامی که با حمله شیران روبه‌رو می‌شوند، يك تن را به رهبری برمی‌دارند. قوم بوش من جنوبی در مواردی مانند حمله و دفاع، برای خود سازمانی ترتیب می‌دهند و رهبری برمی‌گزینند.<sup>۱</sup>

از میان حوادثی که گروه ابتدائی را به سازمانی حکومت مانند می‌کشاند، جنگ اهمیت بیشتری دارد. وقتی که گروهی آغاز جنگ می‌کند، برای تأمین هماهنگی و تسهیل پیروزی خود، ناگزیر از آن می‌شود که يك یا چند تن را به فرماندهی بپذیرد و بی‌چون و چرا به امر و نهی او یا آنان تمکین کند. همچنین وقتی که گروهی به وسیله جنگ بر گروهی دیگر غالب می‌آید، برای بهره‌کشی از اسیران یا باج‌گیری از گروه مغلوب، ناگزیر از ایجاد سازمانی

۱. آکبرن و لیم کوف؛ پیشین، ص ۴۹۶.



می‌شود. از این رو در همهٔ جامعه‌ها یورش‌ها و یغماگری‌ها در تمرکز نیروهای اجتماعی و تشکیل حکومت سهم بزرگی دارند. مثلاً در نروژ باستان یورش‌ها و غلبه‌ها و باج‌گیری‌های یکی از اقوام نروژی که رهبر آن هارالد (Harald) نام داشت، منجر به تشکیل حکومت شد، و در پرو چیرگی قوم اینکا (Inca) بر قوم‌های دیگر، به ظهور حکومت زورمندی که با حکومت امپراتوری‌های ایران و روم باستان قابل مقایسه بود، انجامید.<sup>۱</sup>

در آغاز کار رهبران جنگی گروه ابتدائی فقط تا زمانی که گروه از مخاطره نرسته‌است، بر مسند رهبری می‌مانند. تسلط آنان تسلطی ناپایدار است و دیر یازود پایان می‌یابد. اما رفته رفته بر اثر تحکیم مالکیت خصوصی، رهبران جامعه از یک سو بخشی از اموال جامعه را به طور دائم در اختیار می‌گیرند و از سوی دیگر اقتدارات اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهند و پس از خود، هر دو را به فرزندان خود وامی‌گذارند. به این ترتیب اقتدارات اجتماعی در دست‌های معینی تثبیت می‌شوند، و طبقهٔ حاکم قوام می‌گیرد.

### III. حکومت در جامعهٔ متمدن

سازمان‌های حکومتی واقعی تنها در جامعهٔ متمدن پدیدار می‌شوند. زیرا با پیدایش تمدن، مختصات سه‌گانهٔ جامعهٔ ابتدایی یعنی محدودیت گروه و مالکیت عمومی و سنت پرستی حاد از میان می‌روند، و به ناگزیر مؤسسه‌هایی رسمی برای اداره امور جامعه لازم می‌آیند. جامعهٔ متمدن به سبب وسعت و پیچیدگی خود، ضرورتاً شامل مردم بسیار است، و از این رو اعضای آن به قدر اعضای جامعهٔ ابتدائی با یکدیگر خویشاوندی و رفاقت و تجانس ندارند و از رسوم کاملاً یگانه‌ای پیروی نمی‌کنند. از این‌ها مهم‌تر

۱. همان، ص ۴۹۷.

تکامل جامعه افزایش تولید اقتصادی را ایجاب می‌کند، و افزایش تولید اقتصادی سبب می‌شود که دسترنج بخشی از اعضای جامعه برای معیشت همه اعضا کافی باشد. در نتیجه گروهی از اعضای جامعه می‌کوشند که به جای شرکت در تولید اجتماعی، به نحوی از انحاء دیگران را مورد بهره‌کشی قرار دهند، و برای این منظور وجود حکومت را ضرور می‌یابند.

بنابراین باید پذیرفت که در آغاز تمدن، جامعه وسعت می‌گیرد و تجانس ابتدائی از میان می‌رود و جامعه به دو جناح یا طبقه ناسازگار تقسیم می‌شود. آن‌گاه یکی از دو طبقه برای تأمین منافع خود و دهم شکستن مقاومت طبقه دیگر و تحمیل اراده خود بر آن، حکومتی به بار می‌آورد. طبقه حاکم جامعه هم برای فرونشاندن شورش‌های طبقه محکوم و تأمین آرامش جامعه و هم برای غلبه بر جامعه‌های دیگر ناگزیر از تحکیم روزافزون حکومت است. به بیان دیگر ستیزه‌های داخلی و خارجی جامعه مایه استواری و نیرومندی حکومت می‌شوند و پایه دولت را می‌ریزند.

دولت (state) یا به لفظ دقیق‌تر، دولت سیاسی (political state) سازمان اجتماعی وسیعی است شامل حکومت و مردم و سرزمینی با مرزهای معین. دولت به وسیله حکومت، میان مردمی که در داخل مرزهای سرزمین به سر می‌برند و اتباع یا شهروندان (citizens) آن به شمار می‌روند، روابطی منظم برقرار می‌کند.

چنان‌که از این تعریف بر می‌آید، دولت متضمن سه عنصر است. حکومت و مردم و سرزمین. اگر یکی از این سه عنصر در میان نباشد، دولت به وجود نمی‌آید، چنان‌که اقوام آواره صیاد که پای‌بند سرزمین معینی نیستند، تشکیل دولت نمی‌دهند.

چون حکومت نمایشگر قدرت دولت است، این دو مفهوم در زندگی روزانه مرادف شده‌اند و در موارد بسیار به جای یک دیگر به کار می‌روند. با این وصف باید در تحقیقات علمی هر یک از این دو را در جای خود استعمال کرد.

## IV. مختصات حکومت در عصر حاضر

در عصر جدید حکومت به صورت بسیار پیچیده‌ای درآمده و عهده‌دار وظایف بسیار خطیر و دامنه‌داری شده است. سه عامل مهم در این پیچیدگی دخالت دارند:

۱. وسعت خطه: فتوحات برخی از دولت‌ها و پیوستن و یگانه شدن اقوام گوناگون باعث پیدایش دولت‌های بسیار وسیعی شده‌اند. اکنون در برابر دولت‌های ابتدائی مثلاً دولت قوم استرالیایی آراندا (Aranda) که در حدود ۷۰۰۰ میل مربع وسعت داشت،<sup>۱</sup> وسعت دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به ۸۰۴۷۳۳۴۴ میل مربع می‌رسد.

۲. پیچیدگی زندگی اجتماعی: کمتر دولت جدیدی هست که فقط مشتمل باشد بر یک ملت (nation) یعنی بر یک جامعه متجانس با سوابق تاریخی کمابیش یکسان و منافع کمابیش یگانه و زبان مشترك. برخی از دولت‌های جدید مردم کثیری را که از لحاظ نژادی و قومی و دینی و جز این‌ها با یک دیگر اختلافات فاحش دارند، در برمی‌گیرند. مثلاً در ایالات متحد آمریکا همه نژادها ۲۲ قوم و بیش از ۵۰ دین و مذهب متفاوت و ۴۵۰ نوع شغل وجود دارند.<sup>۲</sup>

۳. تحول دائم: جامعه‌های کنونی به سرعت صنعت، همواره دستخوش تغییرند، و این تغییر دائم برای حکومت دشواری‌های

1. H. Hart : « Technology and the Growth of Political Areas », W. F. Ogburn (ed.) : *Technology and International Relations*, Chicago, 1949, p. 30.

۲. آگ برن و لیم کوف : پیشین، ص ۵۰۰.

پایان‌ناپذیری به وجود می‌آورد. مثلاً اختراع اتوموبیل و افزایش تولید آن حکومت را با وظایف فراوانی مانند راه‌سازی و تنظیم عبور و مرور روبه‌رو می‌سازند. در آغاز قرن بیستم در ایالات‌متحد آمریکا اتوموبیل چیزی تجملی و بسیار کم‌باب بود. ولی اکنون شماره اتوموبیل‌های این کشور سر به ده‌ه‌های میلیون زده، و بر اثر آن راه‌سازی و تنظیم عبور و مرور دشواری‌های فراوانی به بار آورده‌اند.

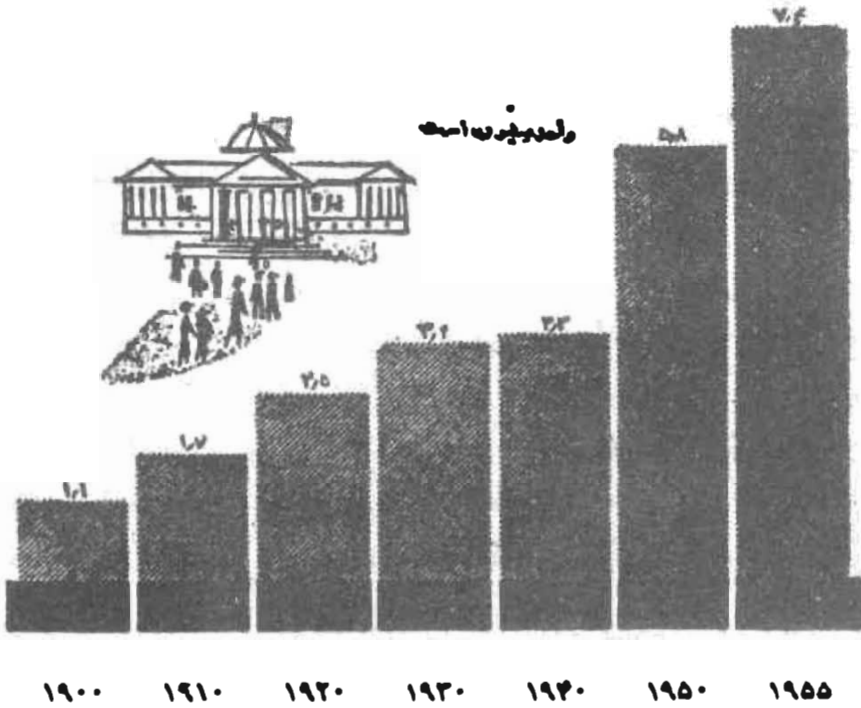
این‌گونه عوامل سبب پیچیدگی و دشواری وظایف حکومت شده‌اند، چندان که حکومت‌های کنونی نمی‌توانند مانند حکومت‌های پیشین به آسانی زندگی اجتماعی را منظم و ایمن گردانند. انحراف از هنجارهای اجتماعی و شورش و انقلاب که در اکثر جامعه‌های متمدن رو به فزونی می‌روند، حفظ نظم اجتماعی را سخت مشکل کرده‌اند.

در نتیجه پیچیدگی کار حکومت‌های کنونی، بر شماره سازمان‌ها و کارگزاران دیوانی افزوده، و جامعه به شدت اسیر دیوان‌سالاری یا بوروکراسی (bureaucracy) شده است. در ایالات متحد آمریکا توسعه دیوان‌های حکومتی در سراسر سده بیستم و مخصوصاً در طی جنگ‌های جهانی بسیار هنگفت بوده است. از پیکر ۵۹ به خوبی برمی‌آید که در این کشور شماره کارمندان حکومتی از ۱۹۰۰ به بعد همواره فزونی یافته است.<sup>۱</sup> گفتمنی است که حکومت ایالات متحد به سبب کثرت ادارات خود، دچار «کمبود نام» شده است و از این‌رو بسیاری از ادارات را به نام‌های دوازده‌مرکیبی که معمولاً با چند حرف اختصاری شناخته می‌شوند، می‌خوانند.

---

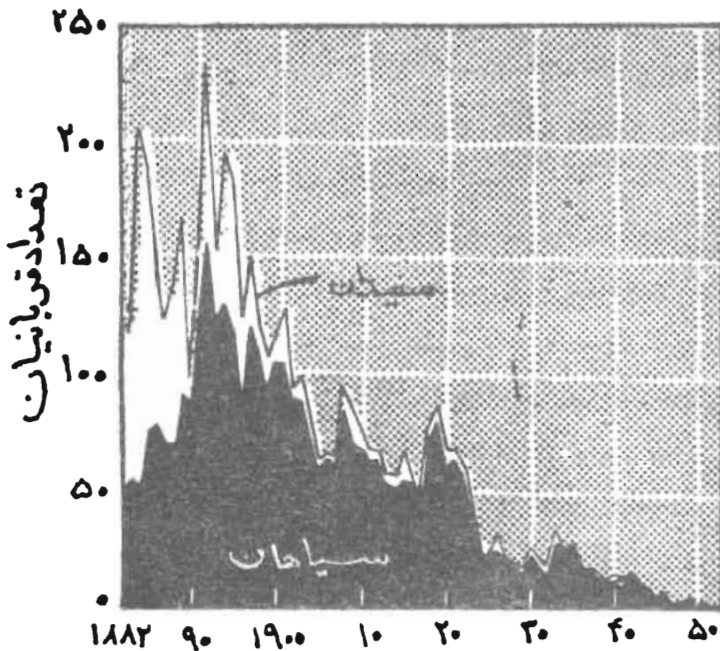
— 1. S. Fabricant : *The Rising Trend of Governmental Activity Since 1900*, New York, 1952.

پیکر ۵۹. افزایش کارمندان حکومت در ایالات متحد آمریکا



حکومت با افزودن کارگزاران دیوانی، به طرز مؤثرتری از همة کارکردهای خود برمی آید، و چنان که آمار نشان می دهد، در ایالات متحد آمریکا لینچ کردن یا مثله کردن سیاه پوستان و احیاناً سفیدپوستان در جریان زمان با بسط قدرت حکومت و افزایش کارگزاران دیوانی نسبت معکوس داشته است (پیکر ۶۰). با این وصف به شرحی که جامعه شناسانی مانند ماکس-وبر (Max Weber) و رابرت مرتون (Robert Merton) نوشته اند، افزایش کارگزاران یا بسط سازمان های دیوانی در همان حال که برای تأمین نظم جامعه ضرورت دارد، خود مشکلاتی به وجود می آورد. از یک سو بر اثر توسعه دیوان-سالاری، جریان کارها بسیار پیچیده و دداز می شود، و تشریفات و کاغذ بازی بیهوده پیش می آیند. از سوی دیگر کارمندان فراوان این

پیکر ۶۰ راجه لینگ کردن با توسعه سازمان‌های دیوانی



دستگاه‌ها که از شغل‌هایی کم‌ایش پایدار و محترم برخوردارند، اسیر سکون و جمود و رفتار قالبی (stereotypy) می‌شوند، و شخصیت آنان به تحجر می‌گراید. در نتیجه در زندگی فردی و اجتماعی خود، از تغییر می‌گریزند و سدی در مقابل تکامل جامعه می‌گردند.

## ۷. کارکردهای جدید سازمان‌های حکومتی

دامنه اختیارات حکومت و مداخلات آن در زندگی اعضای جامعه پیوسته و سعت گرفته است. این نکته در مورد همه کشورها و صنعتی حتی در مورد کشورهایی مانند ایالات متحد آمریکا و انگلیس که فردگرایی فلسفه سیاسی مختار است و بسیاری از امور مهم اجتماعی به وسیله اشخاص و مؤسسه‌های خصوصی اداره می‌شوند، راست می‌آید. مثلاً در استان آمریکایی مینه‌سوتا

( Minnesota ) حکومت در سال ۱۸۵۸ فقط عهده‌دار ۱۴ نوع کارکرد اجتماعی بود. ولی این پیکر در دهه‌های بعدی به ترتیب به ۱۹ و ۳۶ و ۵۸ و ۹۱ و ۱۲۳ رسید و در ششمین دهه یعنی در سال ۱۹۱۸ به ۱۵۵ سرزد. حکومت‌های نواحی دیگر ایالات متحد هم دچار چنین توسعه‌ای بوده‌اند.

بر روی هم در همه کشورهای صنعتی همواره بر کیفیت و کمیت کارکردهای سازمان‌های حکومتی می‌افزاید. حکومت‌ها در بسیاری از فعالیت‌های خصوصی که اهمیت عمومی دارند، مداخله می‌کنند. خوش‌بینان گفته‌اند که حکومت‌ها علاوه بر کارکرد های دیرین خود که برای تأمین نظم اجتماعی صورت می‌پذیرفتند، کارکردهای بی سابقه‌ای که هدف آن‌ها تأمین رفاه عمومی است، بر عهده می‌گیرند. به این ترتیب دولت که در گذشته صرفاً دولت سیاسی بود، به صورت دولت بهبود بخش ( welfare state ) یا دولت خدمت‌گزار جامعه ( social-service state ) درمی‌آید.

در برابر توسعه روزافزون مداخلات حکومتی، در جامعه - هایی که فردگرایی سابقه‌ای دراز دارد، اقلیت‌های توانگر به نام حفظ آزادی، خواستار محدودیت دخالت‌های حکومتی می‌شوند. ولی سوسیالیست‌ها خواهان آن‌اند که حکومت گذشته از عهده داری خدمات اجتماعی مانند تدارک وسایل درمان بیماران و نگه‌داری پیران و از کارماندگان و تأمین کار، سراسر جریان‌های تولید و توزیع کالا را نیز زیر سلطه خود در آورد. به نظر آنان، بدین شیوه دولت بهبودبخش تکامل می‌یابد و به دولت تولیدی ( production state ) تبدیل می‌شود.

چنین می‌نماید که تدریجاً در همه جا زمینه دولت‌تولیدی فراهم می‌آید. اگر دامنه کارکردهای سازمان‌های حکومتی

---

1. M. B. Lambie : *Administration of the State of Minnesota*, Minneapolis, 1924, p. 6.

همچنان بسط یابد، حکومت در آینده‌ای نه چندان دور همه شئون زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد و دولت‌تولیدی تحقق می‌پذیرد. در عصر حاضر اتحاد جماهیر شوروی و چین و کشورهای اروپای شرقی به سرعت در این راه پیش می‌تازند، و برخی از کشورهای مانند انگلیس گام‌هایی به سوی این هدف بر می‌دارند. سایر کشورها و از آن جمله ایالات متحد آمریکا نیز دیر یا زود به ناگزیر به این هدف خواهند گرایید. بحران‌های بزرگ اجتماعی معاصر چنین ایجاب می‌کنند.

دولت به هنگام بحران و مخصوصاً در وقت جنگ برای آن که بتواند با سرعت و وحدت فراوان عمل کند، ناگزیر از آن می‌شود که به صورت دولت جنگی (war state) درآید و در نتیجه آن، بر حوزه اقتدار سازمان‌های اجرائی خود بیفزاید، در بسیاری از فعالیت‌های تولیدی خصوصی دخالت ورزد و آزادی فردی را محدود کند. دولتی که به دولت جنگی تبدیل می‌شود، پس از رفع هر بحران، به قصد جلوگیری از بحران‌های دیگر، همچنان مجهز و مقتدر می‌ماند. چنین دولتی که لس‌ول (Lasswell) آن را به یک پادگان نظامی تشبیه می‌کند و دولت پادگانی (garrison state) می‌خواند،<sup>۱</sup> در عصر حاضر کم نظیر نیست. دولت جنگی یا پادگانی اگر در جهت اداره تولید جامعه گام بردارد، می‌تواند به نوبه خود راه دولت تولیدی را هموار کند.

## VI . طبقه حاکم

در همه دوره‌های تاریخ حکومت در دست طبقه واحدی نبوده است. پیش از دوره جدید، نخست طبقه اشراف برده‌دار

---

1. H. D. Lasswell : « The Garrison State », *American Journal of Sociology* , January 1941.



وسپس طبقه اشراف زمین‌دار سرور جامعه بود و اقتدارات حکومتی را همانند منابع ثروت جامعه، در انحصار خود داشت. پس از آن با تکامل جامعه و ترقی صنعت، سوداگران به قدرت رسیدند و به صورت طبقه حاکم درآمدند. در عصر حاضر مردم متعارف که بار تولید فلاحتی و صنعتی را بردوش دارند، خواهان انتقال قدرت‌های حکومتی به خود هستند.

بر روی هم باید گفت که جامعه‌های صنعتی پیش از جامعه‌های فلاحتی به مداخله مردم در امور اجتماعی مجال می‌دهند. پیش از دوره تولید ماشینی طبقه حاکم معمولاً به وساطت حکومتی خشن، خواست‌های خود را بر طبقه محکوم تحمیل می‌کرد و مقاومت مردم را به زور فرو می‌نشانید. حکومت که لزوماً به استبداد یا دیکتاتوری گرایش داشت، از گروهی دیکتاتور-یکی از آنان دیکتاتور ظاهری یا اسمی (nominal dictator) جامعه بود - تشکیل می‌شد، و سرکوبی مردم و تأمین منافع روز-افزون طبقه حاکم مهم‌ترین کارکرد آن به شمار می‌رفت. در عصر ما بر اثر تکامل اجتماعی و بیداری و پرخاش‌گری مردم، پیدایش و دوام چنین حکومت‌ها دشوار گردیده‌اند، و چنان که پایان کار رژیم نازی آلمان و رژیم فاشیست ایتالیا نشان می‌دهد، دیکتاتوری مرضی است که تمام جامعه و از آن جمله طبقه حاکم را به پریشانی و تباهی می‌کشاند.

در هر يك از جامعه‌های غربی، طبقه حاکم به ادعای خود، دیکتاتوری را خوش ندارد و به دموکراسی راغب است. از این رو از يك سو می‌کوشد که با وسایل نسبتاً ملایمی مانند تلقین و آوازه‌گری و گروه‌های فشار، مردم را برای پذیرفتن تحمیلات خود آماده کند. و از سوی دیگر به مردم حقوقی مانند حق انتخاب نماینده می‌دهد و به این ترتیب آنان را تا اندازه‌ای در امور حکومتی شریک و با خود هماهنگ می‌گرداند. بسیاری از مصلحان اجتماعی این ادعای فرادستان جامعه‌های غربی را ناروا

می‌دانند و برآن‌اند که آزاد منشی طبقه حاکم همانا دیکتاتوری فریبده و آراسته ظاهر است، و آزادی انسانی وقتی تحقق می‌پذیرد که اعضای جامعه گذشته از حقوق سیاسی متساوی، از امکانات اقتصادی متساوی هم برخوردار باشند.

بهراستی جامعه‌ها هنوز از آزادی و مردم‌سالاری (دموکراسی) بسیار به‌دورند. در هر جامعه معمولاً طبقه حاکم با قدرت اقتصادی و سیاسی خود به نام دموکراسی، دیکتاتوری می‌کند. وجود دسته‌بندی‌های سیاسی و گروه‌های فشار و نادانی و فریب خواری مردم باعث تسهیل دیکتاتوری دموکراسی‌نمای طبقه حاکم می‌شود. در ایالات متحده آمریکا با آن‌که ظاهر آحق انتخاب اعضای مجلس‌های قانون‌گذاری و حتی رؤسای نیروی اجرائی جامعه از آن همه مردم است، حکومت ذات طبقه‌ای خود را از دست نمی‌دهد، و با وصفی که دموکراسی زبانزد خاص و عام است و مظاهر صوری آن مراعات می‌شوند، جامعه به ساز طبقه حاکم می‌رقصد. تبلیغات رنگارنگ و دامنه‌دار طبقه حاکم و تحمیلات گروه‌های فشار جامعه را آنی‌فارغ نمی‌گذارند، و مأموران گروه‌های تحمیل‌گر (lobbyist) علناً به مجلس‌های قانون‌گذاری رفت‌وآمد می‌کنند و اعضای مجلس‌ها را به باد تلقین و تحمیل می‌گیرند. علاوه بر این، فشارهای اقتصادی زندگی بسیاری از مردم را از شرکت در امور سیاسی و انتخاب رهبران جامعه بازمی‌دارند. مثلاً در سال ۱۹۵۶ از میان ۱۰۲۷۰۰۰۰ تن از مردم ایالات متحده که قانون‌نامی توانستند برای انتخاب رئیس‌جمهوری رأی بدهند، فقط ۶۲۰۰۰۰۰ تن عمل‌رأی دادند.<sup>۱</sup> حتی کثیری از مردم این کشور مانند مردم بسیاری از کشورهای دیگر، بر اثر محرومیت‌ها و محدودیت‌های حیاتی خود، از لحاظ سیاسی و اجتماعی به حد کفایت رشد نمی‌کنند و نمی‌توانند مصالح جامعه خود را دریابند. آماری که در یکی از سال‌های اخیر فراهم شده است، نشان

۱. آگ برن و لیم کوف: پیشین، ص ۵۱۰.

می‌دهد که ۵۲ درصد کشاورزان آمریکایی با حوادث ملی و بین‌المللی خود بیگانه‌اند و مثلاً نقشه بلندآوازه مارشال (Marshall) را که دستگاه‌های تبلیغی ایالات متحد آمریکا به‌عنوان حلال مشکلات اروپا به جهان معرفی کردند، نمی‌شناسند. مطابق همین آمار، نه تنها اکثر مردم نافرخته، بلکه ۶۴ درصد از دبیرستان رفته‌های آمریکایی با چگونگی مجلس نمایندگان و منجمله طول دوره آن آشنا نیستند.<sup>۱</sup> از آنچه گذشت، چنین بر می‌آید که در عصر حاضر با وجود تکامل دائم جامعه و رشد روزافزون مردم، حکومت‌های اکثر جامعه‌های صنعتی همچنان وابسته فرادستان‌اند و با آن که بسیاری از امتیازات را از افراد و مؤسسات خصوصی سلب می‌کنند و بسیاری از خدمات عمومی را بردوش خود می‌گیرند، هنوز پاسدار منافع اشخاص و گروه‌های ممتازند. بسط مداخلات حکومت در زندگی اجتماعی که به نام دولت بهبودبخش یا دولت تولیدی روی می‌دهد، در اوضاع کنونی راه یکه‌تازی (totalitarianism) را به روی حکومت‌ها می‌گشاید و به هیچ روی مستلزم دگرگونی ذات طبقه‌ای دولت نیست.

---

1. L. Rogers : *The Pollsters*, New York, 1949.

## نتیجه

۱. «حکومت» مجموعه‌ای است از سازمان‌های اجتماعی برای تأمین روابط اجتماعی و حفظ انتظام جامعه.
۲. در جامعه ابتدائی که معمولاً کوچک و وابسته سنت است و با مالکیت خصوصی الفتی ندارد، حکومت به وجود نمی‌آید.
۳. در آغاز تمدن بر اثر گسترش جامعه و در هم شکستن سنت و رفع تعانس اجتماعی، حکومت لزوم می‌یابد.
۴. در عصر حاضر همواره بر کیفیت و کمیت کارکردهای سازمان‌های حکومتی می‌افزاید، زیرا وسعت و پیچیدگی و تحول دائم زندگی اجتماعی چنین اقتضا می‌کنند.
۵. از این رو حکومت در بسیاری از جامعه‌ها گذشته از کارکرد-های اداری و سیاسی و جنگی دیرین خود، کارکردهای اقتصادی و رفاهی نیز بر عهده می‌گیرد.
۶. وسعت دامنه کارکردهای حکومتی موجب دیوان سالاری (بوروکراسی) پرچم و خمی که در بسا موارد مخمل زندگی اجتماعی است، شده است.
۷. حکومت با آن که از آن همه جامعه است، از قیدهای طبقه‌ای آزاد نیست و به فرادستان جامعه اتکاء دارد.
۸. حکومت‌های اکثر جامعه‌های صنعتی در زمان حاضر به یک‌تازی گراییده‌اند.

## فصل نوزدهم

### جنگ

---

می‌دانیم که از ارتباط متقابل اجتماعی (social communication) دو یا چند تن، کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) روی می‌دهند، و این کنش‌ها یا مثبت و پیوسته (associative) هستند و به همکاری و مانده‌گردی (assimilation) می‌انجامند، یا منفی و گسسته (dissociative) هستند و به سبقت‌جویی (competition) و رقابت (rivalry) و ستیزه‌کاری (conflict) منجر می‌شوند. این را هم می‌دانیم که آمیختگی کنش‌های پیوسته و کنش‌های گسسته به همسازی (accommodation) یعنی کوشش برای هماهنگ کردن کنش‌های پیوسته و گسسته می‌کشد، و همسازی انواعی دارد.

حال بر این سخن می‌افزاییم که در حوزه ارتباطات دولت‌ها، اگر کنش‌های پیوسته به حد کفایت بر کنش‌های گسسته غالب آیند، صلح رخ می‌نماید و اگر خلاف آن واقع شود، وضع دشواری که جنگ نام گرفته است، تظاهر می‌کند، و در هر دو مورد کوشش‌های گوناگونی برای همسازی ضرورت می‌یابند.

## I. بنیاد ستیزه گروهی

جنگ را ستیزه گروهی (group conflict) خوانده‌اند. ستیزه - چه به صورت فردی، چه به صورت گروهی - در زندگی جانوران فراوان است. در عالم حیوانات همواره مخصوصاً هنگامی که مصالح حیاتی در میان باشد، ستیزه و نیز رقابت به شکل‌های گوناگون پدید می‌آیند: ماکیان‌ها هنگام دانه‌خواری، به یک‌دیگر نوك می‌زنند؛ میمون‌های نر برای تصاحب جفت، با یک‌دیگر می‌ستیزند، و بر روی هم اکثر حیوانات به اتکای عوامل بدنی مانند وزن و جنه خود، رقابت می‌کنند، و رقابت حیوانی به وجهی صریح و خشن روی می‌نماید.

رقابت و ستیزه انسانی در مراحل ابتدائی به رقابت و ستیزه حیوانی می‌مانند، چنان‌که کودکان و نیز مردم ابتدائی زور بدنی را وسیلهٔ تفوق قرار می‌دهند. اما رقابت و ستیزه در جامعه‌های متمدن به وجهی ملایم صورت می‌گیرند و معمولاً متکی به قدرت بدنی نیستند. فرق دیگر رقابت و ستیزهٔ انسان متمدن با رقابت و ستیزهٔ جانوران دیگر این است که رقابت و ستیزه انسان متمدن تقریباً هیچ‌گاه درنگ نمی‌پذیرند، در صورتی که حیوانات دیگر اکثراً فقط در مواردی که رقابت و ستیزه را برای صیانت ذات خود ضرور می‌یابند، بدان‌ها می‌پردازند.

داروین، کاشف بزرگ تکامل طبیعی گفته است که تنازع بقا و بقای انبساط قوانین عمومی زندگی حیوانی هستند. ولی از این سخن نباید چنین نتیجه گرفت که انسان نیز چون اصلی حیوانی دارد، ذاتاً ستیزه‌جویی گردد. از آنچه در فصل‌های گذشته دیده‌ایم، به‌خوبی بر می‌آید که انسان از آغاز پیدایش خود تا کنون پیوسته از موازین زندگی حیوانی فراتر رفته و خود را از نظامات طبیعی آزادتر کرده است، چندان که اکنون عوامل طبیعی به راستی تابع عوامل انسانی یا اجتماعی شده‌اند. کسانی که می‌خواهند

مانند فروید، نظریه داروین را عیناً بر زندگی انسانی منطبق کنند، بر خطا هستند، و نظر آنان به هیچ روی قادر به تبیین ستیزه‌ها و نیز همسازی‌های اجتماعی نیست.

ستیزه‌های گروهی انسان اگر مانند ستیزه‌های حیوانی، رفتاری «طبیعی» و معلول سائقه پرخاش‌گری (aggression drive) یا غریزه جنگ‌جویی (pugnacious instinct) باشند، باید مانند شور جنسی یا گرسنگی در فواصل منظمی تجلی کنند، و بر اثر آن، همه قوم‌ها و ملت‌ها منظمأ خواستار و گرفتار ستیزه گروهی یا جنگ باشند، حال آن‌که بسا قوم‌ها و ملت‌ها از جنگ بیزار و گریزان‌اند. مثلاً اسکیموهای گرینلند با آن که مانند ما گاهی اسیر خشم و نفرت می‌شوند و پرخاش‌گری و مردم‌کشی می‌کنند، از ستیزه پردامنه دو گروه یا دو قوم تصویری ندارند. هنگامی که کاشف دانمارکی، راس موسن (Rasmussen) اوضاع اروپا و از آن جمله، جنگ‌های دامنه‌دار را برای اسکیموهای گرینلند شرح داد، همه آنان به شگفتی افتادند و کسی معنی سخن راس موسن را در نیافت.<sup>۱</sup> اقوام دیگری مانند ودا (Veddah) های سیلان نیز با ستیزه گروهی آشنا نیستند.<sup>۲</sup>

در این صورت باید ستیزه گروهی انسان را ناشی از مقتضیات زندگی اجتماعی بدانیم و قوانین آن را با علوم اجتماعی بجویم.

## II. ستیزه گروهی در جامعه انسانی

ستیزه گروهی در جامعه ابتدائی دامنه بسیار محدودی دارد،

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston 1958, P. 516.
2. M. R. Davie: *The Evolution of War*, New Haven, Conn. 1929, Ch. 4.

و به ندرت جمعی کثیر در يك ستیزه گروهی شرکت می کنند. فقط چند جامعه ابتدائی از قبیل جامعه قوم آشان تی (Ashanti) در آفریقا از این اصل مستثنی هستند.<sup>۱</sup>

ستیزه های گروهی جامعه ابتدائی را می توان زاده عوامل زیرین دانست:

۱. غنیمت و غارت : گروه ابتدائی برای ربودن خوراك و ابزارهای گروه های دیگر، به ستیزه گروهی و وسایل خشن دیگر متوسل می شود.

۲. بیگانگی-ترسی ( xenophobia ) : گروه كوچك ابتدائی كه معمولا برای صیانت ذات خود، ناگزیر از دفع خطرات بی - شمار است، به ناگزیر هر نمود بیگانگی را با بدگمانی و بیزاری و بدخواهی و بیم می نگرند، و به اندك بهانه ای با گروه های دیگر در می افتند.

۳. خودنمایی : چون شجاعت از لوازم زندگی ابتدائی است، بسا مردم ابتدائی بر آن اند که باید برای اثبات شجاعت خود، ستیزه ای برانگیزند و هنرنمایی کنند.

۴. تلافی : زندگی مشترك گروه ابتدائی سبب می شود که هر کس خود را نماینده تام و تمام گروه بشمارد و محض اهانت یا بی دادی که از طرف گروهی دیگر نسبت به گروه او یا یکی از همگروه های او صورت گیرد، خواستار تلافی و ستیزه گروهی گردد.

1. M. J. Herskovits: *Man and His Works*, New York, 1948. , p . 344.



ستیزه‌های گروهی که در جامعه ابتدائی معدودند، در جامعه متمدن افزایش می‌یابند. تمدن همچنان که با پیدایش کتابت و افزایش جمعیت و توسعه ثروت و مالکیت خصوصی همراه است، با توسعه روابط گروه‌ها نیز ملازمت دارد. بر اثر بسط طرق و وسایل ارتباطی، گروه‌های همسایه با یکدیگر می‌آمیزند، و گروه‌های دور به یکدیگر نزدیک می‌شوند، و در نتیجه، روابط گروه‌ها و از آن جمله، ستیزه‌های گروهی افزونی می‌گیرند.

در جامعه متمدن جنگ معلول عوامل نظری و عملی پیچیده متعدد است. ولی مهم‌ترین علت آن را باید در اختلافات طبقه‌ای جست. فراستان جامعه معمولاً برای تاراج جامعه‌های دیگر، دست به جنگ می‌زنند و به قصد آن که اکثریت مردم جامعه خود را به جنگ بکشانند، ندا در می‌دهند که جنگ آنان جنگی سودجویانه نیست، بلکه جنگی است محض مصالح وطن یا دین یا حتی انسانیت. طبقه حاکم با این شیوه، خود خواهی و سودجویی خود را در لباس شرافت و افتخار می‌پوشاند و مردم ساده دل را به جان فشانی بی دریغ برمی‌انگیزد. جنگ‌های انقلاب ایالات متحد آمریکا که در فاصله سال‌های ۱۷۷۶ و ۱۷۸۳ روی دادند، ظاهراً به تحریک وطن دوستی و برای تحصیل آزادی و استقلال در گرفتند. ولی علت اصلی آن جنگ‌ها سودجویی خداوندان زور و زر آن دیار بود. اینان می‌خواستند از مالیاتی که حکومت انگلیس از آنان می‌گرفت، برهند و نیز قیدهایی را که حکومت انگلیس بر سوداگری سودآور آنان بسته بود، بگسلند.<sup>۱</sup>

هر گونه ستیزه‌گروهی جنگ محسوب نمی‌شود، بلکه جنگ در اصطلاح علم سیاست فقط به ستیزه‌های گروهی معینی تعلق می‌گیرد: جنگ ستیزه‌خشن منظمی است که بین دو یا چند اجتماع مستقل درگیرد. جنگ در این معنی، نمود اجتماعی جدیدی است،

۱. آک برن و لیم کوف، پیشین، ص ۵۳۱.

و قدمت آن از دور شخم زنی در نمی‌گذرد.

برای تحقق جنگ جمع آمدن چند عامل لازم است:

۱. باید دو یا چند اجتماع مستقل که هر یک در خطه معینی سکونت دارند، موجود باشند. ستیزه‌های اجتماعات نامستقل و به هم آمیخته جنگ نیستند.

۲. باید این اجتماعات با یک دیگر در ارتباط باشند. میان اجتماعات بی‌ارتباط نه جنگ روی می‌دهد و نه صلح مصداق می‌یابد.

۳. باید روابط ستیزه‌آمیزی بین آن اجتماعات برقرار شود. اگر روابط خشنی که ستیزه به شمار می‌روند، به وجود نیایند، جنگ تحقق نمی‌پذیرد.

۴. باید روابط ستیزه‌آمیز اجتماعات انتظام کافی داشته باشند. زدوخوردهای نامنظم، جنگ به شمار نمی‌روند.

### III. بستگی جنگ به صنعت

در هر جامعه چگونگی جنگ بسته به چگونگی صنعت است، و ابزارها مخصوصاً اسلحه و وسایل حمل و نقل تأثیر عظیمی در قدرت جنگی جامعه دارند. در روزگاران گذشته برخی از جامعه‌های آسیایی بر اثر رام کردن اسب و ساختن گردونه، انقلابی در جنگ به وجود آوردند و سلطه خود را بر جامعه‌های دیگر تحمیل کردند. در اروپای قدیم نیز قوم وی‌کینگ (Viking) با کشتی‌های تندرو خود، زندگی مردم کناره‌های اروپا را به مخاطره انداختند. همچنین سرخ پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) پس از آن که به کار گرفتن اسب را از سفیدپوستان آموختند، نیرومندتر و جنگی‌تر شدند. در عصر جدید اکتشافات و اختراعات در کیفیت جنگ و قدرت جامعه‌ها سخت مؤثر افتادند. انگلیس پس از انقلاب صنعتی با کشتی‌های بخاری نیرومند خود، بر دریاها مسلط شد و

تا قرن نوزدهم یکه تاز بود. سپس به ترتیب ایالات متحد آمریکا و آلمان و ژاپون و روسیه و بلژیک و فرانسه بر اثر بسط صناعت خود، در مقابل انگلیس قد علم کردند، چنان که در عصر حاضر نیز چین و هند از طریق صنعت، بر قدرت دست یافته‌اند. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که اکنون صاحب قدرت جنگی عظیمی است، پیش از آن که از لحاظ صنعتی به پیش رود، چنین نبود. به همان نسبت که تولید فولاد این کشور به وسیله اجرای نقشه‌های اقتصادی منظم فزونی یافته است، بر اقتدار جنگی آن نیز افزوده است.

معمولا دولتهایی که قدرت جهانی محسوب می‌شوند، آن‌هایی هستند که به مدد صنعت، دستگاه جنگی توانایی فراهم می‌آورند. در اعصار پیشین مصر و ایران و روم به نوبت قدرت بین‌المللی بودند. در عصر جدید کشورهای اروپایی کانون‌های قدرت شده‌اند. در اواخر قرن نوزدهم هفت کشور غربی و یک کشور شرقی یعنی انگلیس و آلمان و فرانسه و اتریش - هنگری و روسیه و ایتالیا و ایالات متحد آمریکا و ژاپون زمام قدرت بین‌المللی را به دست داشتند. در اواسط سده بیستم همه قدرت‌ها در مقابل دو قدرت برتر یادو آبر نیرو (super-power) - ایالات متحد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - ناچیز شدند.

اما روشن است که توانایی صنعت و قدرت جنگی ناشی از آن به منابع طبیعی و منابع انسانی فراوان وابسته‌اند. کشورهایی مانند چین و هند که دارای جمعیت بسیارند، آسان‌تر از کشورهای کم جمعیت، صنعتی و مقتدر می‌شوند، و کشورهایی که دارای کان‌های فلزات و مواد سوختی پرمایه هستند، به سهولت به صورت جامعه‌های توانای صنعتی درمی‌آیند. علت نیز معلوم است: هر صنعتی نیازمند انواع مواد است، چنان که مثلا از میان صد و چند عنصر شناخته شده، بیش از نیم آن‌ها در صنعت اتوموبیل سازی دخالت دارند. در گذشته فولاد و زغال سنگ مهم‌ترین مواد

صنعتی بودند، ولی اکنون اورانیوم از همه مواد مهم‌تر شده و دلیل آن هم آشکاراست: یک پوند اورانیوم ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ ر۰۲۰۰۰ کیلووات-ساعت نیرو به دست می‌دهد، در صورتی که یک پوند زغال‌سنگ فقط ۳۵ کیلووات-ساعت تأمین می‌کند.

#### IV. تأثیر جنگ در جامعه

روابط بین دولت‌ها انواع گوناگون دارند. ولی تاکنون معمولاً فقط یکی از این روابط - جنگ - بین دولت‌ها داوری کرده‌است. سوروکین (Sorokin) در تحقیق معروف خود، تعدادی از کشورهای اروپایی را در فاصله ۵۰۰ پیش از مسیح و ۱۹۲۵ مسیحی مورد ملاحظه قرار می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که کشور های مورد بحث در طی این مدت بر روی هم دچار ۹۶۷ جنگ بزرگ یا خارجی شده‌اند، و هر یک به طور متوسط در هر دو سال به یک جنگ تن در داده‌اند.<sup>۱</sup> محقق دیگری محاسبه کرده است که ایالات متحد آمریکا به تنهایی از سال ۱۷۵۰ تاکنون ۱۲ جنگ بزرگ و ۱۷۰ جنگ کوچک به خود دیده است.<sup>۲</sup> همچنین از پژوهش سوروکین بر می‌آید که ۴۰ درصد سال‌های تاریخ اتریش را جنگ فرا گرفته است. این رقم در مورد تاریخ آلمان به ۲۸، در مورد تاریخ ایتالیا به ۳۶، در مورد تاریخ هلند به ۴۴، در مورد تاریخ روسیه به ۴۶، در مورد تاریخ فرانسه به ۵۰، در مورد تاریخ انگلیس به ۵۶، در مورد تاریخ لهستان و لی‌توانی به ۵۸، و در مورد تاریخ اسپانی به ۶۷ می‌رسد.<sup>۳</sup>

1. P. A. Sorokin: *Social and Cultural Dynamics*, New York, Vol. III, 1937, P. 283.

2. Q. Wright: *A Study of War*, Chicago, 1942, P. 636, 650 & 655.

۳. سوروکین: پیشین، ص ۲۵۲.

نگاهی به تاریخ معلوم می‌دارد که دولت‌ها حتی در دوره‌هایی که بایک‌دیگر عملاً در جنگ نبوده‌اند و نوعی همسازی دوستانه داشته‌اند، با وسایل گوناگون مانند سیاست بازی (دیپ‌لو- ماسی) و تبلیغ و تهدید و تسلیح جنگی (جنگ سرد - cold war) خود را برای جنگ عملی آماده می‌کرده‌اند. جنگ به قدری بر دولت‌ها سلطه ورزیده است که حتی انواع دیگر روابط بین‌المللی را به صورت رابطه جنگی در آورده است، چنان که داد و ستد یا بازرگانی - این رابطه سودمند و مسالمت‌آمیز - بارها بر اثر رقابت و خصومت دولت‌ها، به خدمت جنگ در آمده است.

گفته‌اند که جنگ باعث تحریک جامعه و تسریع تکامل اجتماعی می‌شود و صناعت را پیش می‌راند و دولت را وسعت می‌بخشد و اقوام را آمیخته و یگانه می‌گرداند. در پاسخ باید به یاد آورد که اولاً اگر چنین نتایج سودمندی بر جنگ مترتب باشد، باز زیان‌های جنگ بیش از سودهای آن‌اند. ثانیاً تکامل جامعه و توسعه صناعت، مخصوصاً وحدت اقوام مدیون جنگ نیستند. جنگ در موارد فراوان بسا جامعه‌ها را با همه صنایع آن‌ها به نیستی کشانیده است. البته می‌توان پذیرفت که جنگ به سیر تکامل صنعتی جامعه سرعت می‌بخشد. ولی نکته این است که اگر جنگی هم نمی‌بود، باز جامعه‌ها بدون گسیختگی و درنگ به سیر تکامل خود ادامه می‌دادند، و در آن صورت تکامل اقتصادی جامعه‌ها خود به خود سبب ارتباط آن‌ها می‌شد و به آمیختن اقوام و وحدت دولت‌ها می‌انجامید. از این گذشته جنگ و غلبه قومی بر قوم دیگر همواره به یگانگی آن دو منجر نمی‌شوند. اگر عوامل موافقی برای مانند گردی (assimilation) اقوام در میان نباشند، جنگ به جای پیوستگی و دوستی، گسستگی و دشمنی به بار می‌آورد. کشورهای آلمان و ایالات متحد آمریکا ظاهراً وحدت داخلی خود را به وسیله جنگ تحصیل کردند. ولی واقع این است که اگر میان اقوام هر يك از این دو سرزمین همانندی فرهنگی نبود، وحدت هیچ‌يك

تحقق نمی‌یافت. قوم بورگونی (Bourgogne) نمونه دیگری است. حکومت فرانسه این قوم را مغلوب و مسخر کرد. ولی این قوم چون بامردم فرانسه همانندی اجتماعی نداشت، مدت‌ها گردن-کشی کرد و با فرانسویان درافتاد. همچنین تسلط حکومت انگلیس بر مردم آیرلند هیچ گاه باعث یگانگی مردم آیرلند و مردم انگلیس نشد، زیرا مردم انگلیس و مردم آیرلند دارای اشتراکات فرهنگی کافی نیستند.

## ۷. جنگ در عصر حاضر

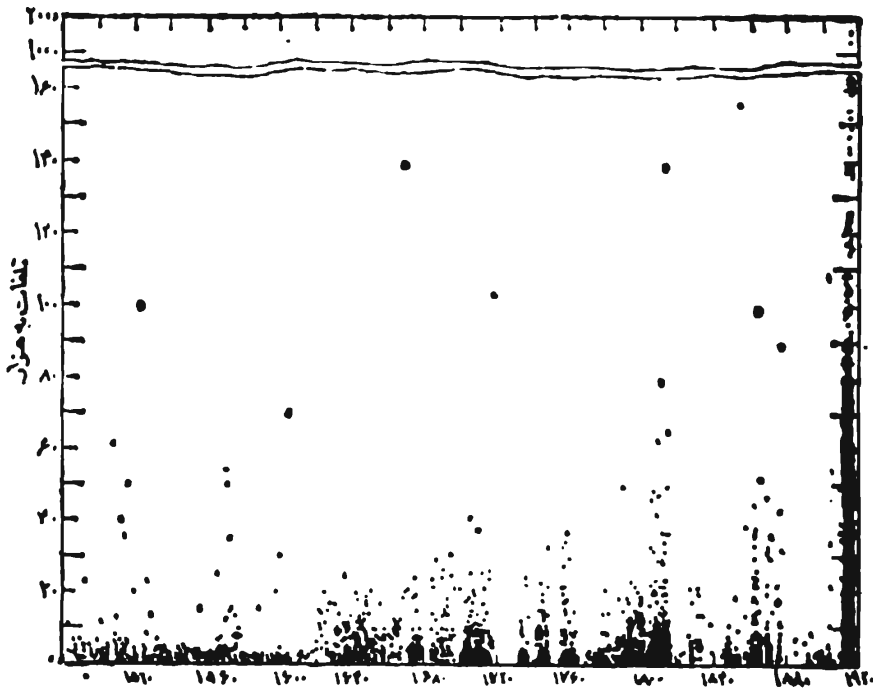
اکثر انسان‌ها در همه دوره‌های تاریخ از جنگ زیان برده و خواستار صلح بوده‌اند. ولی در عصر حاضر مرتبه‌ها برزیان‌های جنگ افزوده و حفظ صلح پایدار لزوم بیش‌تری یافته است. چند عامل زاینده این وضع‌اند:

۱. در عصر حاضر بر اثر ترقی صنعتی عظیم، سلاح‌هایی ویران‌گر که برای نابودی تمام جامعه‌های متمدن کافی هستند، به دست آمده‌اند: اختراع بمب‌های اورانی-یوم و ایدروژن و کوبالت و دیوتریوم (deuterium) قدرت انهدامی جنگ را به پایه‌ای باور نکردنی بالا برده است.

از سده پانزدهم به این سو به همان نسبت که بر قدرت سلاح‌های تخریبی افزوده است، شماره تلفات جنگ‌ها فزونی یافته است. چنان که از پیکر ۶۱ بر می‌آید، تلفات جنگی قرن بیستم - اعم از کشته و زخمی و مفقود - به هیچ روی با تلفات جنگی قرن پانزدهم قابل مقایسه نیستند.

بی‌گمان باید بخشی از افزایش تلفات را ناشی از افزایش جمعیت کشورها دانست. برای آن که عامل افزایش جمعیت در محاسبه ما راه نیابد، بهتر آن است که تعداد تلفات را نسبت به تعداد معینی از جمعیت مثلاً یک هزار یا ده هزار تن بسنجیم. رایت (Wright)

## پیکر ۶۱. تلفات جنگی از قرن پانزدهم تا قرن بیستم



چنین آماری درباره کشتگان جنگی دهه‌های تاریخ فرانسه از سده پانزدهم تا سده بیستم فراهم آورده است (پیکر ۶۲).  
 آمار تلفات جنگ جهانی دوم سرسام‌آور است، و مسلماً اگر جنگ دیگری درگیرد، تلفاتی به مراتب بیش‌تر از تلفات جنگ جهانی دوم وارد خواهند شد، زیرا وسایل جنگی کنونی - موشک و ماهواره و هواپیمای بسیار تندرو و بمب‌های هسته‌ای - قدرت مخرب موحشی به وجود آورده‌اند. اگر یک بمب ایدروژنی معمولی (نه فوق‌العاده) در شهر بزرگ پرجمعیتی مانند نیویورک فرود آید، در لحظه انفجار ۲۵۰ میل مربع را ویران می‌کند. و ۷۵ میلیون تن را به هلاکت می‌رساند. سپس غبارهای مرگ آور آن به شکنجه و کشتار جان‌داران می‌پردازند، و برخی از ذرات آن مانند استرون-

۱. رایت: پیشین، ص ۲۲۸.

۲. آگ برن و لیم کوف: پیشین، ص ۵۳۵.

## پیکر ۶۲. کشتگان جنگی فرانسه در سی دهه

تعداد	سال	تعداد	سال	تعداد	سال
۰	۱۸۳۰	۱۰	۱۷۳۰	۹	۱۶۳۰
۰	۱۸۴۰	۳۶	۱۷۴۰	۳۲	۱۶۴۰
۱۳	۱۸۵۰	۱۴	۱۷۵۰	۵	۱۶۵۰
۰	۱۸۶۰	۷	۱۷۶۰	۱	۱۶۶۰
۴۳	۱۸۷۰	۱	۱۷۷۰	۲۱	۱۶۷۰
۰	۱۸۸۰	۳	۱۷۸۰	۱	۱۶۸۰
۰	۱۸۹۰	۱۴۸	۱۷۹۰	۳۱	۱۶۹۰
۰	۱۹۰۰	۱۱۹	۱۸۰۰	۵۸	۱۷۰۰
۵۶۳	۱۹۱۰	۱۵۴	۱۸۱۰	۲۶	۱۷۱۰
۰	۱۹۲۰	۰	۱۸۲۰	۰	۱۷۲۰

تعداد تلفات هردهه به نسبت  $\frac{۱}{۱۰,۰۰۰}$  جمعیت داده شده است.

تی یوم (strontium) و سزی یوم (cesium) حتی ذرمغز استخوان حیوانات راه می یابند و سالها دوام می آورند و اورگانیزم ها را فاسد می گردانند.

تکامل صنعت ایجاب می کند که همواره سلاح های مخرب موحش تری به دست آیند. پیکر ۶۳ نشان می دهد که قدرت تخریبی يك بمب (که بر شهر نیویورک فروافتد) از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴ به چه نسبتی افزایش یافته است.<sup>۱</sup>

به این ترتیب در قرن بیستم همچنان که زیستن انسانی به وسیله تولید توده وار کالا (mass production of goods) اداره می شود،

1. F. R. Allen & Others: *Technology and Social Change*, New York, 1957. P. 224.



پیکر ۶۳. بسط دامنه تخریب یک بمب



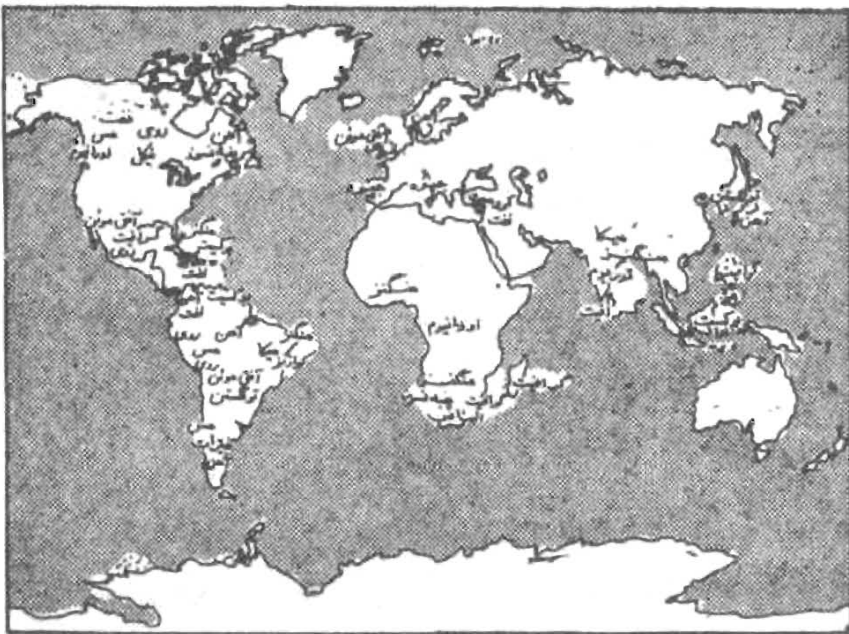
مردن انسانی نیز دستخوش تولید توده‌وار مرگ (mass produc-  
tion of death) است، و از این‌جا ضرورت تغییرات عظیمی در  
روابط بین‌المللی دریافت می‌شود.

۲. حکومت‌های جدید در زمان جنگ تمام سازمان‌های  
تولیدی مهم جامعه را در اختیار می‌گیرند و به خدمت جنگ‌وایی دارند.  
از این‌رو جنگ برای جامعه هزینه‌هایی سرسام‌آور پیش می‌آورد،  
و در نتیجه، جامعه را به فقر اقتصادی می‌کشاند و از بسط بهداشت  
و آموزش و پرورش و ترقی فرهنگ معنوی جامعه جلو می‌گیرد.  
برای استنباط زیان‌های عظیم اقتصادی جنگ باید به یاد آورد  
که حکومت ایالات متحد آمریکا با همه توانگری خود، در سال  
۱۹۴۰ معادل ۲۶ درصد تولید خود در آن سال، یعنی ۴۵ میلیارد

دلار به مردم وام داشت، این وام بر اثر هزینه تجهیزات جنگی دوره جنگ سرد، در ۱۹۵۳ به ۲۲۸ میلیون دلاری معادل ۷۴ درصد تولید آن کشور در آن سال رسید<sup>۱</sup>

۳. زندگی اقتصادی جدید- تولید و توزیع کثیر-بازرگانی دامنه‌دار را ایجاد می‌کند، و این هم باعث وابستگی کشورها به یکدیگر می‌شود. امروز هیچ کشوری نیست که بتواند اقتصاد خود را از سایر کشورها بی‌نیازگرداند و بدون صادرات و واردات دوام آورد. مثلاً کشور ایالات متحده آمریکا به همه قاره‌های عالم وابسته است. پیکر ۶۴ این وابستگی را به خوبی نشان می‌دهد.

پیکر ۶۴. منابع مواد معدنی که به ایالات متحده آمریکا صادر می‌شوند



در همه دوره‌ها بستگی‌های بازرگانی دولت‌ها باعث جنگ شده‌اند، چنان‌که انقلاب ایالات متحده آمریکا و جنگ آن کشور در ۱۸۱۲ و دخالت ایالات متحده آمریکا در جنگ جهانی

۱. آگ برن و لیم کوف؛ پیشین، ص ۵۱۴.

اول محض مصالح بازرگانی صورت گرفتند. اما چون در عصر حاضر این بستگی‌ها به میزان شگفت‌آوری افزایش یافته‌اند، بر امکان وقوع جنگ نیز افزوده است. از این رو هرگونه ستیزه محلی ممکن است منافع اقتصادی دولت‌های دوردست را به خطر اندازد و آن‌ها را به مداخله وادارد، و در نتیجه، حادثه‌ای کوچک را به جنگی بزرگ تبدیل کند.

۴. به شرحی که گفته شد، در عصر حاضر همه قدرت‌های بزرگ پیشین جای خود را به دو قدرت برتر - قدرت اتحاد جماهیر شوروی و قدرت ایالات متحد آمریکا - داده‌اند. سایر کشورها حتی آن‌ها که دم‌از بی طرفی می‌زنند، به نحوی از انحاء به یکی از این دو کشور بستگی دارند. در این صورت اگر در جهان دو قطبی کنونی جنگی درگیرد، چه بسا که همه کشورها و از آن جمله، کشورهای به اصطلاح بی طرف را به کار کشد و همه تمدن را به نابودی سوق دهد.

گفتنی است که بی طرفی نه امری عملی است و نه کاری اخلاقی. معمولاً جنگ دولت‌های متخاصم دامن بی طرف‌ها را هم می‌آلاید، و از این گذشته در جنگ دو گروه، بی تفاوت ماندن و ظالم و مظلوم را با یک چشم نگریستن دور از انسانیت است.

## VI. لزوم حیاتی صلح

برای حفظ صلح باید کاری کرد که دولت‌ها به وسیله روابط عالی انسانی به یکدیگر پیوند خورند و خواستار وحدت ملت‌ها و برقراری حکومت یگانه‌ای در کره زمین شوند. تردید نیست که وحدت ملت‌ها و برقراری حکومت یگانه در اوضاع واحوال کنونی امکان ندارد و تا زمانی که ریشه‌های اقتصادی و سیاسی جنگ نخشکد، تحقق نخواهد یافت. به همین سبب روابط صوری دولت‌ها مانند مبادله وزیرمختار و سفیر و دیدو بازدید تشریفاتی

و شرکت در اجتماعات بین‌المللی و پیمان‌بندی به تنهایی تأثیر قابل‌ی در حفظ مناسبات دوستانه دولت‌ها نمی‌گذارند. در گذشته بی‌اعتباری این‌گونه روابط بارها آزموده شده‌اند، چنان‌که در سال ۱۹۲۹، ۶۲ دولت با امضای پیمان پاریس جنگ را نفی کردند، اما ده سال بعد یکی پس از دیگری وارد جنگ شدند.

آشنایی و نزدیکی ملت‌ها با یک‌دیگر نیز به خودی‌خود ضامن صلح بین‌المللی نیست. در جنگ جهانی دوم کشورهای سواحل اقیانوس اطلس که اجتماع اطلس (Atlantic Community) خوانده شده‌اند، کوشیدند که به‌انکای علائق فرهنگی مشترک، ملت‌های خود را همداستان کنند. پس خود را «جهان آزاد» (free world) و آلمان و متحدان آن را «جهان اسیر» (slave world) نامیدند. مسلماً علائق مشترک کشورهای کرانه‌های اقیانوس اطلس و از آن جمله: علاقه‌مندی که ملت‌های اجتماع اطلس به دموکراسی پارلمانی داشتند، در استواری بستگی‌های سیاسی دولت‌های اجتماع اطلس مؤثر افتادند. ولی این علائق پیوندهایی نیرومند نبودند و از عهده حل اختلافات اقتصادی آن‌ها بر نمی‌آمدند. از ایزرو پس از جنگ، دولت‌های اجتماع اطلس با یک‌دیگر در افتادند.

درست است که رسوم و زبان‌ها و تعصبات متنوع اقوام و ملت‌ها فواصلی بین آن‌ها به وجود آورده‌اند. ولی این فواصل چندان عمیق و اهمیت ندارند که ملت‌ها را به جنگ بکشانند. تاریخ نشان می‌دهد که مردم ساده کشورهای با وجود اختلافات گوناگون خود، خواستار خصومت و انهدام یک‌دیگر نیستند. در جنگ جهانی دوم با آن‌که ایالات متحد آمریکا با تبلیغات خود، سربازان آمریکایی را به خون ژاپونیان تشنه کرده بود، سربازان آمریکایی هر چه به سربازان ژاپونی نزدیک‌تر می‌شدند، کمتر نسبت به آنان احساس نفرت و عداوت می‌کردند. ۱. عامل اصلی جنگ ملت‌ها سودجویی

1. S. A. Slouffer & Others : *The American Soldier*, Princeton, N. J., Vol. II, 1949, Ch. 3.

حکومت هاست، و این عامل است که از جدایی‌ها و تعصبات اقوام و ملل بهره‌برداری می‌کند. معمولاً گروه‌هایی که زمام حکومت‌ها را به دست دارند، برای تأمین منافع خود، از تعصبات مردم متعارف سود می‌جویند و آنان را بی‌دریغ به جان یک‌دیگر می‌اندازند. از این‌رو برای تأمین صلح باید به موازات تأمین دوستی ملت‌ها، از خود کامگی حکومت‌ها جلو گرفت. باید کاری کرد که حکومت‌ها به منزله نیروی اجرائی طبقه یا گروه‌های معینی نباشند، بلکه نماینده همه یا دست کم اکثریت ملت محسوب شوند. در این صورت می‌توان گفت که حل مسئله جنگ و بسیاری دیگر از مسائل بین‌المللی به حل مسائل ملی بسته است.

در زمان ما ضرورت دارد که همه ملت‌ها برای حفظ صلح دست به جهادی عظیم زنند. این جهاد باید به هدف‌های گوناگونی ناظر باشد: جلوگیری از بهره‌کشی انسان از انسان، استقرار حکومت‌های ملی، سرکوبی استعمار و امپریالیسم اقتصادی معاصر، برقراری مناسبات متنوع انسانی بین ملت‌ها، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دولت‌ها، خلع سلاح عمومی با نظارت دستگاهی بین‌المللی و....



## نتیجه

۱. جنگ، ستیزه‌گرایی منظم و خشنی است بین دو یا چند اجتماع مستقل که با یکدیگر ارتباط دارند.
۲. جنگ ناشی از مقتضیات زندگی اجتماعی انسان است و به هیچ روی از طبع انسان بر نمی‌آید.
۳. در جامعه ابتدائی جنگ وجود ندارد، ولی عواملی مانند طلب غنیمت و غارت و بیگانه‌ترسی و خودنمایی و تلافی، منجر به ستیزه‌های گروهی محدود می‌شوند.
۴. در جامعه متمدن طبقه حاکم معمولاً موافق مصالح خود، ملت را گرفتار جنگ‌های مکرر می‌کند.
۵. تکامل ابزارسازی در توسعه و تشدید جنگ تاثیر داشته است.
۶. جنگ‌های فراوان دولت‌ها از موانع تکامل اجتماعی هستند.
۷. در عصر حاضر جنگ خطر عظیمی برای تمدن زمام‌فراهم آورده است. زیرا از طرفی سلاح‌ها قدرت تخریبی وحشت‌آوری یافته‌اند، و از طرف دیگر تقریباً همه دولت‌ها به یکدیگر بستگی یافته‌اند و جنگ دو دولت احتمالاً به جنگ همه دولت‌ها می‌کشد.
۸. برای نابودی جنگ، سرکوبی استثمار داخلی و استثمار خارجی و استقرار حکومت‌های ملی و نزدیکی ملت‌ها به یکدیگر و نیز خلع سلاح عمومی ضرورت دارند.

## فصل بیستم

### خانواده

---

#### I. انواع خانواده

در جهان جانوران عالی مثلاً میمون‌ها از تجمع يك يا چند ماده و يك نر و بچه یا بچه‌های آن‌ها واحدی اجتماعی به وجود می‌آید که کارکرد آن تولید مثل و نگهداری نوزادان است و خانواده زیستی (biological family) خوانده می‌شود. در بین برخی از حیوانات عالی، در مواردی خانواده زیستی وسعتی بیشتر می‌یابد. به این معنی که گاهی يك يا چند جانور نر بالغ، شاید به ملاحظه ماده‌های متعدد خانواده، به آن می‌پیوندند، و گاهی چند خانواده با هم می‌آمیزند.<sup>۱</sup>

خانواده زیستی در عالم انسانی هم تشکیل می‌شود. ولی معمولاً خانواده انسانی پایدارتر از خانواده حیوانی است و بیش از آن تحول و تنوع می‌پذیرد. همچنین کارکردهای خانواده انسانی از کارکردهای خانواده حیوانی بیشترند. به بیان دیگر خانواده

---

1. S.Zuckerman: *The Social Life of Monkeys and Apes*, New York 1932, pp. 225-226 .

انسانی معمولاً از خانواده زیستی درمی‌گذرد و واحدی اجتماعی می‌گردد. بنابراین می‌توان خانواده انسانی را واحدی دانست که در جریان زندگی اجتماعی دگرگونی می‌پذیرد و انواعی به دست می‌دهد.

خانواده انسانی چون گذشته از وظیفهٔ کودک‌زایی و کودک‌پروری، کارکردهای دیگری مانند تولید اقتصادی و پرورش و آموزش نیز بردوش دارد، بعد از رشد نوزادان گسسته نمی‌شود، بلکه همچنان اعضای خود را دربر می‌گیرد و بدین وسیله کارکردهای اجتماعی خود را بهتر برمی‌آورد. بدین ترتیب خانواده کوچک زیستی که آن را خانواده هسته‌ای (nuclear family) یا خانواده مستقل (independent family) نیز نامیده‌اند، با ننگه‌داشتن فرزندان به صورت خانواده گسترده (extended family) در می‌آید. خانواده مستقل از بستگی سببی یعنی زناشویی فراهم می‌شود. از این رو آن را خانواده زناشویی (conjugal family) نیز می‌خوانند. ولی خانواده گسترده اساساً بر بستگی‌های نسبی استوار است، و بدین سبب خانواده همخون (consanguine family) نیز نام می‌گیرد. با این همه پوشیده نیست که در خانواده گسترده در نتیجه زناشویی اعضای جوان با افراد خانواده‌های دیگر، بستگی‌های سببی نیز وجود دارند. پس باید گفت که خانواده گسترده شامل چند گروه خونی (blood group) و چند گروه زناشویی (marital group) است.

هر کس - چه در خانواده مستقل و چه در خانواده گسترده زاده شود - در آغاز جزو خانواده پدر و مادری (parental family) خویش است و موافق آموزش و پرورش که از آن می‌گیرد، با راه و چاه زندگی آشنا می‌شود. بنابراین می‌توان خانواده پدر و مادری را خانواده راه‌یابی (family of orientation) نام داد.

فرزندان خانواده مستقل معمولاً پس از دوره برنایی، آنرا ترک می‌گویند و به وسیله زناشویی برای خود خانواده جدیدی که



اصطلاحاً خانواده فرزندزایی (family of procreation) خوانده می‌شود، تشکیل می‌دهند، در صورتی که فرزندان خانواده گسترده مخصوصاً پسران، پس از ازدواج نیز در خانواده پدر و مادری خود می‌مانند.

خانواده مستقل در همهٔ جامعه‌های صنعتی جدید وجود دارد، و خانواده گسترده فقط در کشورهایمانند ایران و چین و ژاپون که هنوز سنت‌های کهن را يك سره نشکسته‌اند، دیده می‌شود. لوپله (Lo Play) از نوعی خانواده که میانجی خانواده مستقل و خانواده گسترده است و خانواده ستاکی (stem family) خوانده شده است، نام می‌برد. در توضیح خانواده ستاکی باید گفت که پدر و یکی از پسران او در خانواده اصلی می‌مانند و بقیه فرزندان برای خود خانواده‌های مستقلی تشکیل می‌دهند. ولی هیچ يك از پسران رابطه خود را با خانواده اصلی قطع نمی‌کنند، و اگر فرزندی که با پدر به سر می‌برد، دهم‌گذرد، یکی دیگر از پسران دست از زندگی مستقل می‌کشد و به خانواده پدر می‌پیوندد.<sup>۱</sup> چنین خانواده‌ای جای جای در اروپای غربی و جامعه‌های دیگری که کارفران است و اعضای خانواده‌های بزرگ به امید زندگی بهتر، خانواده پدر و مادری خود را ترك می‌کنند، یافت می‌شود.

در خانواده گسترده معمولاً پدر و مادر به يك اندازه اهمیت ندارند، و از این رو فرزندان گاهی به خانواده پدر و گاهی به خانواده مادر خود بستگی می‌یابند، و به عبارت دیگر خویشاوندی، خویشاوندی يك سوی (unilateral kinship) است. خانواده گسترده بر حسب آن که به زن یا شوهر بستگی داشته باشد، دو صورت به خود می‌گیرد: خانواده مادری (materna] family) و خانواده پدری (paternal family). هر يك از این دو صورت اقسامی دارند، همچون خانواده

---

1. C. C. Zimmerman & M. E. Frampton: *Family and Society*, New York, 1935, pp. 125-128.

مادر-تباری (matrilineal family) و خانواده پدر-تباری (patrilineal family) و خانواده مادر-بومی (matrilocal family) و خانواده پدر-بومی (patrilocal family) و خانواده مادر-نامی (matronymic family) و خانواده پدر-نامی (patronymic family).

خانواده مادر-تباری خانواده گسترده‌ای است مرکب از مادر و دختران و پسران و فرزندان دختران. تبار خانواده از طرف مادر است. پدر در امور خانواده دخالتی ندارد، و برادر مادر رئیس خانواده به‌شمار می‌رود. خانواده پدر-تباری خانواده‌ای گسترده است که مادر در آن اهمیتی ندارد و از پدر و پسران و دختران و فرزندان پسران مرکب است. در خانواده مادر-تباری به اقتضای خویشاوندی یک‌سویی، معمولاً نام فرزندان از نام مادر گرفته می‌شود (مادر-نامی)، و در خانواده پدر-تباری نام فرزندان از نام پدر برمی‌آید (پدر-نامی). همچنین اقتضای خویشاوندی یک‌سویی این است که خانواده گسترده در محل اقامت مادر یا پدر سکونت کند. اگر خانواده در موطن مادر مستقر شود، مادر-بومی نام می‌گیرد، و اگر در اقامت‌گاه پدر سکونت‌گزیند، خانواده پدر-بومی به‌شمار می‌رود. معمولاً خانواده‌های پدر-تباری، همیشه پدر-بومی هستند، ولی خانواده‌های مادر-تباری گاهی مادر-بومی و گاهی پدر-بومی هستند. مطابق تحقیقی که درباره ۲۵۰ جامعه ابتدائی زنده و مرده صورت گرفته است، ۱۴۶ جامعه از این ۲۵۰ جامعه پدر-بومی و بقیه مادر-بومی بوده‌اند.<sup>۱</sup>

خانواده اگر از نوع خانواده مادر-تباری و مادر-بومی و مادر-نامی باشد، به ناگزیر زمامش در کف زنان قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسان به‌چنین خانواده‌ای خانواده‌مادر-سالاری (matriarchal family) و به خانواده مقابل آن، خانواده پدر-سالاری

1. G. P. Murdock: *Social Structure*, New York, 1949.

(patriarchal family) گفته‌اند.

## II. زناشویی

در برخی از جامعه‌های کهنسال اعضای هر خانواده فقط با يك ديگر ازدواج می‌کردند. ولی این نوع زناشویی که درون‌همسری (endogamy) نام دارد، تدریجاً دستخوش محدودیت‌هایی شده است، چنان‌که اکثر جامعه‌های متمدن باستان و جامعه‌های ابتدائی کنونی ازدواج پدر و دختر یا مادر و پسر یا برادر و خواهر را زناى با محارم تلقی کرده و تابو (taboo) یا حرام شمرده‌اند. فقط در خاندان‌های اشرافی جامعه‌هایی مانند مصر و پرو و قوم مایا (Maya) همسری خواهر و برادر دیرگاهی رواج داشته است. تابوهای درون‌همسری به قدری اهمیت یافته‌اند که در بعضی جامعه‌ها حتی ازدواج اعضای يك طایفه با يك ديگر کاری ناپسند است. حتی در چین وصلت دو تن که نام مشترکی داشته باشند، جایز نیست. در هاوایی و نیوزیلند و کوسایه (Kusaie) و جزایر گیلبرت (Gilbert) و جزایر مارشال (Marshall) هر کس همه خویشان دور و نزدیک خود را به منزله برادر یا خواهر خود می‌داند و از همسری آنان می‌پرهیزد.<sup>۱</sup>

به این ترتیب در جریان تکامل اجتماعی، درون‌همسری جای خود را به برون‌همسری (exogamy) می‌دهد. و جامعه مقرر می‌دارد که هر مرد و زنی باید برای همسرگزینی پا از دایره محدود بستگان نزدیک خود بیرون‌گذارد. بدیهی است که مرزهای این دایره در همه جامعه‌ها برابر نیستند.

رسم همسرگزینی و خانواده‌سازی بسیار بسیار کهن است.

---

1. R. H. Lowie: *Culture and Ethnology*, New York, 1917, p. 102 & pp. 109-111.

تصور دوره‌ای که در طی آن روابط زن و مرد بر موزاین معینی استوار نباشند، دشوار است. با این وصف برخی از جامعه‌شناسان بر آن اند که در سپیده دم تاریخ انسان، زنان و مردان آزادانه اختلاط داشتند و بی بند و بار با یکدیگر می آمیختند، و سپس این در آمیختگی جنسی (sexual promiscuity) مختصر انتظامی پذیرفت و به شکل زناشویی گروهی (group marriage) که در جاهایی مانند جزایر مارکیز (Marqueses) دیده شده است، درآمد. <sup>۱</sup> اقتضای زناشویی گروهی این است که هیچ زن یا مردی همسر مرد یا زنی معین نباشد. با این همه زناشویی گروهی تابع قیده‌های زمانی و مکانی چندی است. این نوع زناشویی با پیدایش مالکیت خصوصی از میان می‌رود.

زناشویی از لحاظ شماره زنان یک مرد یا شماره شوهران یک زن دو صورت کلی به خود گرفته است: چند همسری (polygamy) و یک همسری (monogamy). چند همسری شامل چند زنی (polygyny) و چند شویی (polyandry) است، و یک همسری شامل یک زنی (monogyny) و یک شویی (monandry) است. چند شویی در دوره‌های گذشته دامنه‌ای وسیع داشت، ولی هیچ‌گاه مانند چند زنی رواج نیافت. این دو رسم بر اثر عوامل گوناگون به میان آمدند. مقتضیات زندگی اقتصادی و کمی زن یا مرد از آن جمله بودند. در جامعه ابتدائی هنگامی که کشاورزی آغاز شد و کارگران فراوان لازم آمدند، مردان به چند زن گزیدن و نیز به برده گرفتن پرداختند. کمی تعداد مردان نسبت به تعداد زنان در چند زن گیری مؤثر افتاد. در جامعه ابتدائی، مردان بر اثر زندگی پر فعالیت خود، زودتر از زنان از پا در می‌آیند. در میان یک گروه از اسکیموهای جنوبی، ۱۰۵ پسر بچه در مقابل ۱۰۰

---

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 585.

دختر بچه، ولی ۹۲ مرد در مقابل ۱۰۰ زن یافت می‌شدند.<sup>۱</sup> و نیز در سال ۱۸۰۵ در میان ۲۳۰۰۰ تن از سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) در برابر هر ۱۰۰ زن، تنها ۴۴ مرد وجود داشتند.<sup>۲</sup> فرقه آمریکایی مورمون (Mormon) نیز که چند زن‌گیری را روا می‌داند، در گذشته بارها دچار کمبود مرد شده است. مثلاً در سال ۱۸۷۰ در بین مورمون‌های سه ناحیه از استان یوتا ۹۵۶ زن در برابر ۸۵۴ مرد موجود بودند.<sup>۳</sup>

در عصر حاضر چند شو‌گزینی بسیار کمیاب، و چند زن‌گزینی منحصر به برخی از جامعه‌های کشاورز شده است. برخی از قوم‌های دورافتاده مانند تبتی‌ها و تودا (Toda) های هند جنوبی، بر اثر نفوذ سنت‌های کهن و فقر اقتصادی به اصل چند شویی پای بندند، به این معنی که گاهی زنی با چند برادر ازدواج می‌کند و همه آنان را پدر فرزندان خود می‌شمارد، و گاهی چند مرد ناخویشاوند زنی مشترک می‌گیرند، و یکی از آنان پدر فرزندان او به شمار می‌رود.<sup>۴</sup>

چند زن‌گزینی هنوز در پاره‌ای نواحی مانند استرالیا و کشورهای اسلامی رایج است. ولی دشواری نگهداری چند زن خود به خود باعث محدودیت این رسم شده است، به طوری که مطابق سرشماری ۱۹۴۷ مصر، فقط ۳۸ درصد مردان متأهل، بیش از یک زن داشتند. این نسبت در عراق بالاتر است و به ۹ درصد

1. F. Boas: «The Central Eskimo», *Sixth Annual Report of the Bureau of Ethnology, 1884-1885*, Washington D. C., 1888, p. 426.

2. C. Wissler: «Changes in Population Profiles Among the Northern Plains Indian», *Anthropological Papers...*, Vol. 36, Part 1, p. 43.

۳. آک برن و بیم کوف: پیشین.

۴. همان، ص ۵۸۶

می‌رسد.<sup>۱</sup>

بر روی هم زناشویی در دوره‌های تمدنی از چند همسری به يك همسری گراییده است.

### III. خانواده در دوره تولید خوراك

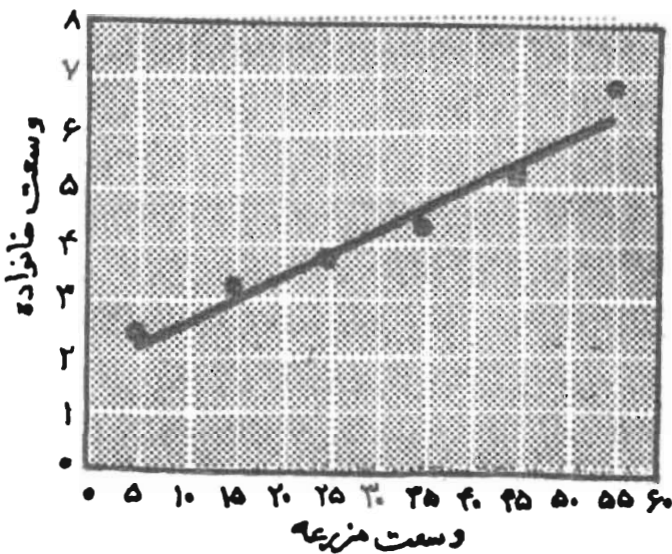
در آغاز دوره تولید خوراك خانواده معمولاً از نوع خانواده مادر-بومی بود: زنان محور خانواده محسوب می‌شدند، و مردها گاه به گاه دست از سرگردانی و گردآوری خوراك می‌کشیدند و نزد زنان خود برمی‌گشتند. اما وقتی که کشاورزی و دامداری ترقی کردند، و دور شخم‌زنی جایگزین دور بیل‌زنی شد، جامعه يك‌سره از گردآوری خوراك بی‌نیازی یافت. آن‌گاه مردان به جای ترك زنان وجست‌وجوی شکار، نزد زنان ماندند، و به‌کشت‌کاری و دام‌پروری پرداختند و تدریجاً سلطه خود را بر زنان تحمیل کردند و محور زندگی اجتماعی شدند. پس شکل خانواده تغییر یافت. شوهر دیگر در خانه زن نمی‌زیست و وابسته خانواده او به شمار نمی‌آمد، بلکه زن به‌خانه شوهر می‌رفت و جزو خانواده او به‌شمار می‌آمد. چون گسترش روزافزون کشاورزی و دام‌پروری مستلزم کارگروهی کثیر بود، وسعت گرفتن خانواده لازم آمد. در نتیجه خانواده ازسویی به‌وسیله نگهداری فرزندان بالغ خود، و ازسوی دیگر به‌وسیله رسم چند زن‌گیری همواره گسترده‌تر شد. درچین که تا این اواخر گرفتار اقتصاد خانگی بود، معمولاً خانواده برای نگهداری اعضای دور و نزدیک خود تلاش می‌ورزید. تحقیقی که در باره ۲۶۴۰ خانواده از خانواده‌های روستایی هفت ایالت چین صورت گرفته است، نشان می‌دهد که در روستاهای

1. M. Kamel Nahas: «The Family in the Arab World», *Marriage and Family Living*, 16, November 1954, p. 295.

چین بسیاری از خویشاوندان نسبی و سببی حتی المقدور بایکدیگر به سر می‌برند و خانواده گسترده واحدی تشکیل می‌دهند. به طور متوسط تعداد اعضای هر خانواده ۵ یا ۶ تن بود، ولی در آن میانه، ۴۹ خانواده هریک ۱۱ عضو، ۲۲ خانواده هریک ۱۳ عضو، ۱۸ خانواده هریک ۱۴ عضو داشتند، و یک خانواده دارای ۲۷ عضو، یک خانواده دارای ۲۸ عضو، و یک خانواده دارای ۲۹ عضو بود،<sup>۱</sup> و طبعاً خانواده‌ای که اعضای بیشتری داشت، در مزرعه بزرگ‌تری به سر می‌برد.<sup>۲</sup>

در جامعه فلاحی قدیم، زن گرچه زیر دست مرد بود، به سبب ارزش اقتصادی خود، پایگاه اجتماعی نسبتاً والایی داشت، و مرد مجبور بود در مقابل هر زنی که به همسری برمی‌گزیند،

پیکر ۶۵. رابطه خانواده و مزرعه در چین



هر چه افراد بالغ خانواده بیشتر باشند، مزرعه خانواده بزرگ‌تر خواهد بود.

1. J. L. Buck: *Chinese Farm Economy*, Chicago, 1930, p. 320.

چیزی به پدر یا برادر او پردازد. در این دوره ارزش زن بسته به ارزش کار او بود. هرزنی که بیش تر از دیگران به تولید اقتصادی کمک می کرد، «بهرتر» و «زیباتر» به شمار می رفت. و این واقعیتی است که از کتب اخلاق و امثال و حکم قدیم برمی آید. به این شیوه خانواده زیستی با گسترده کردن خود به صورت واحد تولید اقتصادی در آمد و دوره اقتصاد خانگی شروع شد و اعضای هر خانواده مشترکاً به تولید فلاحی و صنایع خانگی پرداختند.

#### IV. خانواده در دوره تولید ماشینی

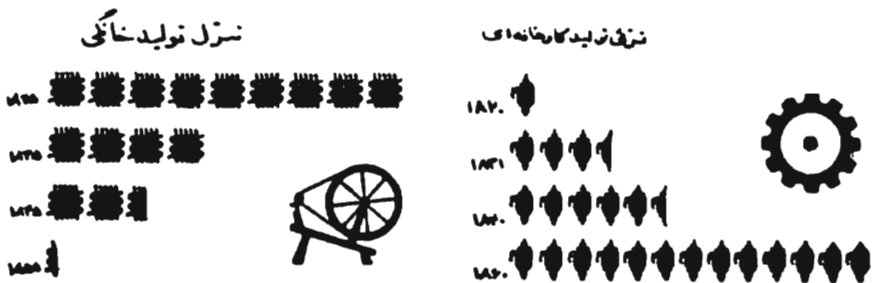
می دانیم که تکامل زندگی اقتصادی انسان باعث تخصص شد، و تخصص از طرفی گروه های حرفه ای متعدد به وجود آورد، و از طرفی بردامنه تولید اقتصادی افزود. این دو عامل نیز اقتصاد خانگی را دگرگون کردند. خانواده که در گذشته واحد اقتصادی قائم به ذاتی بود، دیگر نمی توانست مستقلاً به زندگی خود ادامه دهد، زیرا هم برای افزایش تولید به یاری اهل تخصص حاجت داشت، و هم برای مبادله فرآورده های اضافی خود، به گروه های دیگر محتاج بود.

بابسط تخصص، گروه های صنعت گر يك سره از خانواده های کشاورز تفكيك شدند. صنعت گران در خارج مزارع برای خود کارگاه ها و رسته ها و بازارهایی ترتیب دادند، و به مرور ایام شهرک هایی در مقابل روستاها ایجاد کردند. هر چه بر تکامل اجتماعی و ترقی صنایع افزود، اهمیت اقتصادی این شهرک ها فزونی یافت، و از استقلال و رفاه روستاها کاست. در نتیجه بسیاری از روستاییان به شهرک های نو بنیاد روی آوردند و در کارگاه های روزافزونی که طلیعه کارخانه های عصر جدید به شمار می آیند، به کار پرداختند.



این تحول که در مغرب زمین سریع تر و منظم تر از مشرق زمین روی داده است، سبب شد که خانواده گسترده خونی درهم شکند و به خانواده محدود مستقل تبدیل گردد و اهمیت تولیدی خود را از کف دهد.

پیکر ۶۶. رابطه تولید خانگی و تولید کارخانه‌ای در ایالات متحد



چپ : تنزل تولید خانگی از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵.  
راست : ترقی تولید کارخانه‌ای از ۱۸۲۰ تا ۱۸۶۰.

در جامعه‌های صنعتی جدید مخصوصاً در شهرهای بزرگ دیگر همه‌اعضای خانواده مشترکاً به کار معینی اشتغال نمی‌ورزند، و به بیان دیگر، سازمان خانواده واحدی اقتصادی نیست، بلکه اعضای آن که معمولاً بیش از یک زن و یک شوهر و یک یا چند کودک نیستند، هر یک در سازمان‌هایی معین به کاری متفاوت اشتغال می‌ورزند. کودک یا کودکان در پرورش‌گاه‌ها و آموزش‌گاه‌ها به بار می‌آیند، و پدر و مادر هر یک عهده‌دار شغلی خاص می‌شوند. اعضای خانواده تنها در ساعات خورد و خواب جمع می‌آیند و مشترکاً کارهای خانه را صورت می‌دهند. مرد عملاً بر زن و کودک تسلط قابلی ندارد و از لحاظ حقوق اجتماعی با زن برابر است. با این همه هنوز در بعضی از جامعه‌ها برخی از کارها مانند پختن و دوختن و شستن و رفتن و کودک پروردن و ظایفی زنانه تلقی و به زنان واگذار می‌شوند. در این گونه جامعه‌ها معمولاً زنان یا در

خانه می‌مانند و صرفاً خانه‌داری می‌کنند، یا گذشته از خانه‌داری، در خارج خانه نیز عهده‌دار شغلی می‌شوند. ولی در هر دو حال ریاست خانه و خانواده هملا در دست آنان است.

با این همه می‌توان گفت که چند نوع خانواده در جامعه‌های متمدن کنونی وجود دارند. از این قبیل اند خانواده پدری (paternal family) یا خانواده‌ای که زیر سلطه پدر است، خانواده مادری (maternal family) یا خانواده‌ای که زیر سلطه مادر است، خانواده برابری یافته (equalitarian family) یا خانواده‌ای که در آن پدر و مادر نفوذی یکسان دارند، خانواده فرزندمدار (filocentric family) یا خانواده‌ای که غایت قصوای آن تولید و تربیت کودک است، و مصالح پدر و مادر فدای مصالح کودک می‌شود.

## ۷. مختصات خانواده جدید

به‌طور کلی خانواده در همه‌جا مخصوصاً در شهرها رفته رفته به صورت خانواده برابری یافته درمی‌آید، و مختصات زیرین را به‌خود می‌گیرد:

۱. خانواده سازمان اجتماعی کوچکی است مرکب از زن و شوهر. معمولاً کودک یا کودکان آن‌دو نیز تا زمانی که رشد کافی نکرده و از مادر و پدر بی‌نیاز نشده‌اند، جزو خانواده هستند.

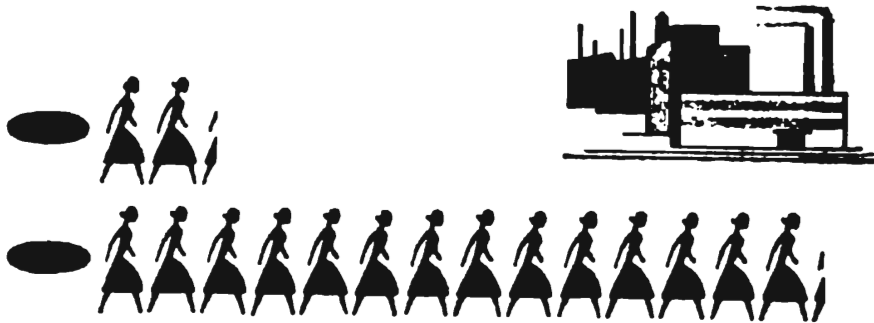
۲. خانواده دیگر واحد تولید اقتصادی نیست، بلکه سازمانی است که برای تأمین سعادت زن و شوهر و زادن و بار آوردن فرزند فعالیت می‌کند.

۳. پدر دیگر اختیار امور خانواده را در انحصار خود ندارد و مسئول اعمال خصوصی زن و فرزندان نیست. همه اعضای خانواده جزو جامعه بزرگ محسوب می‌شوند و از حقوق اجتماعی برخوردارند.

۴. زن متکی به مرد نیست، بلکه چه پیش از زناشویی و چه در جریان زناشویی و چه پس از طلاق، می‌تواند شخصاً معاش خود را تأمین کند. زن در خانه نمی‌ماند، بلکه در خارج خانه به کاری می‌پردازد. هرچه جامعه صنعتی‌تر شود، از تعداد زنان خانه‌دار کاهش می‌یابد.

۵. تسلط پدر بر اعضای خانواده رو به کاهش و تسلط مادر رو به افزایش است. در طبقات متوسط و پایین جامعه مادریش از پدر بر خانواده چیرگی می‌ورزد.

پیکر ۶۷. افزایش زنان کارگر از ۱۸۹۰ تا ۱۹۵۵



۶. گرفتاری‌های خارجی زن و شوهر سبب شده‌اند که خانواده قسمتی از کارکردهای تربیتی دیرین خود را به سازمان‌های دیگری مانند پرورش‌گاه و آموزش‌گاه محول کند. با این وصف پدر و مادر هنوز وظایف تربیتی خطیری برعهده دارند. کودکان معاصر بیش از کودکان گذشته به پدر و مادر خود اعتنا می‌کنند و رفتار آنان را سرمشق قرار می‌دهند. برای اعتنای شدید کودکان به پدران و مادران می‌توان دو علت برشمرد:

اولاً خانواده جدید به سبب موانع اقتصادی از تولید مثل فراوان خودداری می‌ورزد. در نتیجه کودک در محیط خانواده همبازی کافی نمی‌یابد، و ناگزیر بیش از کودکان دوره‌های پیشین به پدر و مادر توجه می‌کند و رفتار خود را بر رفتار آنان انطباق می‌دهد. این امر هم بر مسئولیت تربیتی خانواده می‌افزاید،

بیکر ۶۸. رابطه تسلط مادر و پدر با طبقه اجتماعی

تسلط		طبقه اجتماعی
مادر	پدر	
۰	۳۵	طبقه بالا
۱۶	۳۰	طبقه بالای متوسط
۱۰	۲۵	طبقه متوسط
۳۴	۸	طبقه متوسط پایین
۳۲	۱۹	طبقه پایین بالا
۲۹	۲۵	طبقه پایین

چندان که پدر و مادر باید محض مصالح کودک، همواره رفتار خود را بر موازین تربیتی منطبق کنند.

ثانیاً چون در جامعه‌های صنعتی مقتضیات شغلی باعث کوچیدن بسیاری از خانواده‌ها از محلی به محل دیگر می‌شود، کودک به ندرت به کودکان محل سکونت خود انس می‌گیرد، و در عوض، به مادر و پدر خود توجه شدیدی مبذول می‌دارد.

۷. خانواده جدید بیش از خانواده قدیم دستخوش گسستگی است، زیرا زندگی جامعه صنعتی خانواده را دچار ناسازگاری‌های بسیار کرده است. مثلاً زن و مرد جدید در عین آن که واقعاً از لحاظ اقتصادی وابسته یک دیگر نیستند، هنوز مانند زن و مرد جامعه کشاورزی، از لحاظ عاطفی به یک دیگر بستگی دارند و با توقعات زن و مرد قدیم به یک دیگر می‌نگرند. البته چنین وضعی راه جدایی را هموار می‌سازد.

## VI . ناستواری زناشویی در عصر حاضر

ناستواری زناشویی (marital instability) که نتیجه نهائی آن طلاق است، خانواده را از کارکردهای خودباز می‌دارد و مخصوصاً به کودکان لطمه می‌زند. عواقب زیان‌بخش طلاق در مورد انواع گوناگون خانواده به درجات متفاوت ظاهر می‌شوند. زبانی که طلاق به خانواده مستقل می‌رساند به مراتب عظیم‌تر از زبانی است که به خانواده گسترده می‌زند. زیرا خانواده مستقل چون صرفاً مرکب از زن و شوهر و کودک است، بر اثر طلاق یک‌سره متلاشی می‌شود و کودک را بی‌خانمان می‌کند، حال آن‌که جدایی زن و شوهر نمی‌تواند خانواده گسترده را از هم بگسلد و پرورش کودک را به‌خطر اندازد. از این‌رو در جامعه‌هایی که خانواده گسترده برقرار است، طلاق حادثه‌ای غم‌انگیز نیست. در قبیله زونی (Zuni) که خانواده صورتی گسترده دارد، چون زنی خواهان جدایی از شوهر خود باشد، کافی است که اشیای متعلق به او را در کنار درخانه گذارد.<sup>۱</sup>

مردم جامعه‌های ابتدائی بیش از مردم جامعه‌های متمدن به طلاق متوسل می‌شوند. مطالعه چهل جامعه ساده (هشت جامعه آسیایی، هشت جامعه اقیانوسیه‌ای، هشت جامعه آفریقایی، هشت جامعه از آمریکای شمالی و هشت جامعه از آمریکای جنوبی) نشان می‌دهد که طلاق در بیست و چهار جامعه از این چهل جامعه فراوان‌تر از ایالات متحد آمریکا است.<sup>۲</sup> با این همه فراموش نباید کرد که در برخی از جامعه‌های ابتدایی مانند جامعه ودا (Veddah)

۱. آکس برن و لیم کوف؛ پیشین، ص ۵۸۷.

2. G. P. Murdock: «Family Stability in Non-European Cultures», *The Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, 272, November 1950, pp. 195-201.

های سیلان طلاق به هیچ‌روی مجاز نیست.<sup>۱</sup>  
 افزایش طلاق در بین اعضای همه طبقات و اصناف جامعه  
 به يك نسبت نیست. بررسی طلاق‌های شهر فیلادلفیا از ۱۹۳۷ تا  
 ۱۹۵۰ نشان می‌دهد که طلاق در بین کارگران شیوع بیش‌تری  
 دارد.<sup>۲</sup>

به‌همان نسبت که طلاق افزایش یافته است، زناشویی مجدد  
 نیز رو به فزونی رفته است. تعداد زناشویی‌های مجدد مخصوصاً  
 از زمان جنگ جهانی دوم به این سو سخت بالا رفته است. از  
 مقایسه زنان مطلقه‌ای که در ۱۹۱۰ و ۱۹۴۰ مجدداً ازدواج  
 کرده‌اند، برمی‌آید که تعداد آنان در ۱۹۴۰ تقریباً  $\frac{1}{9}$  بیش از تعداد  
 آنان در ۱۹۱۰ بوده است.<sup>۳</sup>  
 آمار معلوم می‌دارد که عوامل زیرین در طلاق بسیار مؤثرند:

۱. کم‌سالی: در خانواده‌هایی که سن زن و شوهر کم است،  
 طلاق بیش‌تر روی می‌دهد. تقریباً دو ثلث طلاق‌ها بین زنان و  
 شوهرانی که از زناشویی آنان بیش از ده سال نمی‌گذرد، روی  
 می‌دهند.<sup>۴</sup>

۲. بی‌فرزندگی: فرزند مخصوصاً فرزند خردسال به منزله پیوندی  
 است بین مادر و پدر، و از این‌رو بی‌فرزندگی و حتی کم‌فرزندگی

۱. آگ برن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۵۸۷.

2. W. M. Kephart: «Occupational Level and Marital Disruption», *American Sociological Review*, 20, August 1955, pp. 456-465.

3. Metropolitan Life Insurance Company: «The Frequency of Remarriage», *Statistical Bulletin*, January 1948, p. 8.

۴. آگ برن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۵۹۷.

باعث سستی خانواده می‌شود. در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ نیمی از خانواده‌هایی که در ایالت آیووا در ایالات متحد آمریکا دستخوش طلاق شدند، آن‌ها بودند که فرزند کوچک نداشتند.<sup>۱</sup>

۳. زندگی شهری: در شهرها بر اثر شکستن سنت‌ها و معتقدات کهن و استقلال مالی زنان، ناسازگاری خانوادگی به سهولت به طلاق می‌انجامد. زن شهری جدید به اتکای حقوق و امتیازات خود، می‌کوشد که در همه کارها با مرد برابری کند. ولی مرد شهری جدید هنوز به الهام سنت‌های کهنه، زن را از خود متفاوت و حتی پست‌تر می‌داند، و از این‌رو خواهان تحمیل اراده خود بر اوست. در نتیجه در همه وجوه زندگی خانوادگی بین زن و شوهر تضاد پیش می‌آید و استواری خانواده را به خطر می‌اندازد.

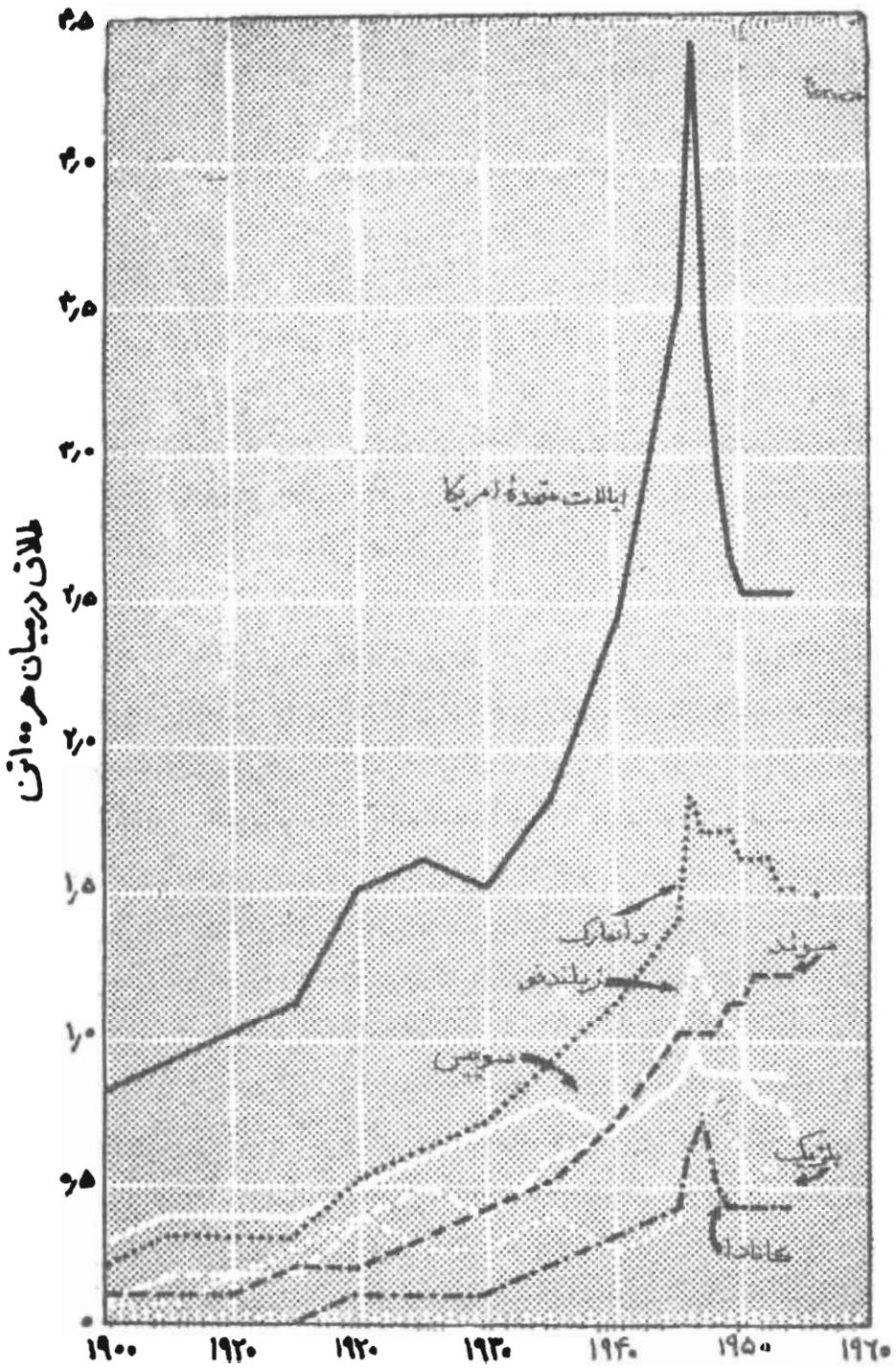
## VII. خانواده سالم

به خانواده‌ای می‌توان «سالم» گفت که اولاً محیط سالمی برای سعادت زن و شوهر، و ثانیاً محیط سالمی برای تربیت کودکان فراهم آورد.

۱. محیط سالم برای سعادت زن و شوهر: گذشته از اختلافات اقتصادی و سیاسی و دینی و اخلاقی و تربیتی و سنی زن و شوهر، عواملی مانند برخی عادات و مختصات روانی و جنسی باعث نیرنگی روابط آنان می‌شود. ترمن (Terman) عوامل گوناگونی را که بین زن و شوهر جدایی می‌اندازند، برشمرده است. از این گونه‌اند بی‌مهری و بی‌وفایی و رشک و تندخویی و بدزبانی و خود-

1. Th. P. Monahan : «Is Childlessness Related to Family Stability», *American Sociological Review*, 20, August 1955, pp. 446-456.

بیکر ۶۹. افزایش طلاق در چند کشور





بینی و دروغ‌گویی و بدگمانی و نیز می‌گساری و ولگردی و بستگی شدید به خویشان و دوستان.<sup>۱</sup>

روابط جنسی زن و شوهر نیز می‌توانند سعادت خانواده را بزدایند. اختلافات زن و شوهر در این باره گاهی ناشی از ضعف یا انحرافات طبیعی است و گاهی معلول عادات و انتظارات متفاوت است. عوامل اخیر در تیرگی افق خانواده تأثیر عمیق‌تری دارند. چنان‌که از تحقیق کینزی (Kinsey) و دیگران دریافت می‌شود، هر کس در امور جنسی مطابق اوضاع طبقه و صنف و خانواده خود، دارای سلیقه و عادات معینی می‌شود و با انتظارات مخصوصی به جفت خود می‌نگرد و در صورتی که انتظارات او برآورده نشوند، به ناخرسندی می‌افتد. بنا بر این می‌توان گفت که بیشتر مسائل جنسی زاده مقتضیات اجتماعی هستند.

۲. محیط سالم برای کودک پروری: دومین وجه مشخص خانواده سالم این است که محیط آن برای پرورش کودک مناسب باشد. سعادت زن و شوهر با آن که برای خانواده ضرورت حیاتی دارد، به تنهایی کافی نیست. خانواده باید گذشته از تأمین خوشی زن و شوهر، آسایش و پرورش کودکان را هم تا سرحد امکان میسر گرداند. کودکانی که در محیط خانوادگی خود از آسایش بر-خوردار نباشند و درست پرورش نیابند، محتملاً در بزرگی مردمی سعادت‌مند نخواهند شد. محققان دریافته‌اند که معمولاً خانواده سعادت‌مند مرکب از زن و مردی است که دوره کودکی خود را در محیط خانوادگی سالمی گذرانیده باشند، و خانواده متزلزل نمی‌تواند کودکان سازگار و سالمی به بار آورد. در یک مورد از میان ۳۳ کودک که مورد تحقیق قرار گرفتند، ۲۰ کودک که متعلق به محیط

1. L. M. Terman & Others: *Psychological Factors. in Marital Happiness*, New York, 1938, p. 105.

خانوادگی آشفته‌ای بودند، به حد کفایت از سازگاری اجتماعی نصیب نمی‌بردند، ولی ۱۰ کودک که به خانواده‌هایی آرام و آسوده تعلق داشتند، بادیگران هماهنگی و سازگاری می‌ورزیدند. رفتار مادر و پدر با کودک باید طوری باشد که کودک به آسانی بتواند با پیچ‌وتاب زندگی سازگار شود و فردی اجتماعی گردد. کودک ناسازگار معمولاً جامعه‌ستیز (anti-social) و خودستیز (anti-self) است. به این معنی که نیروهای او به جای آن که در راه‌هایی سودبخش بریزند، به زیان جامعه یا خود او به کار می‌روند و در نتیجه به روان‌رنجوری (psychopathy) و روان‌نژندی (psychoneurosis) و روان‌پریشی (psychosis) منجر می‌شوند.

مادر و پدر باید بامهر از کودک خود مراقبت کنند. علاقه ناقص یا کم‌مهری (underaffection) و محافظت ناقص یا کم‌تیماری (underprotection)، همانند علاقه مبرم یا بیش‌مهری (overaffection) و محافظت مبرم یا بیش‌تیماری (overprotection) مانع سازگاری کودک با محیط است. کودکی که از مهر و مراقبت کافی برخوردار نشود، احساس بی‌کسی و ناامنی می‌کند، و چه بسا که برای جبران دغدغه خود، با جامعه درمی‌افتد. تحقیقات متعدد به اثبات رسانیده‌اند که از میان فرزندان خانواده‌ها، آنان که از لحاظ علاقه و توجه مادر یا پدر کمبود دارند، به بسزه‌کاری می‌گرایند و بسیاری از کسانی که در کودکی محبت و مراقبت کافی ندیده‌اند، در پرورش فرزندان خود به حد افراط سخت‌گیر و خشن می‌شوند. بدیهی است که افراط در نوازش و نگهداری کودک هم او را به «لوسی» و خودپسندی و تزلزل شخصیت

- 
1. D. W. Baruch: «A Study of Reported Tension in Interparental Relationships...», *Journal of Experimental Education*, 8, December 1937, pp. 187-204.

می‌کشاند.

بر روی هم خانواده وقتی برای کودک پروری مناسب است که پدر و مادر عصبی و خرده‌گیر نباشند، به يك‌ديگر و به کودک اعتماد ورزند، اشتراك مساعي کنند، و به طرزی معتدل كودك را مورد نوازش قرار دهند.

## VIII. آينده خانواده

خانواده سازمانی است اجتماعی که با وجود تحولات دائم خود، در طی هزاره‌ها دوام آورده است. در قرون جدید زندگی صنعتی سبب حذف کارکردهای اقتصادی خانواده شده و برخی از کارکردهای اجتماعی آن را نیز تخفیف داده است. با آن‌که همواره بخشی از کارکردهای خانواده به جامعه منتقل و از دامنه فعالیت خانواده کاسته می‌شود، باز نمی‌توان انتظار داشت که خانواده در آینده نزدیک از میانه برخیزد. آنچه قابل پیش‌بینی است این است که در جامعه‌های آینده خانواده همچنان تحقق خواهد یافت و بیش‌ازپیش ازعهده تأمین سعادت زن و شوهر و تربیت کودک برخوردار آمد.

در آینده مؤسسه‌های تربیتی همچنان به کارکردهای دیرین خانواده تجاوز خواهند کرد، و کودک‌پروری به وسیله نوزادگاه (nursery) ها و کودکستان‌ها صورت خواهد گرفت. مؤسسه‌های تربیتی—از نوزادگاه تا دانشگاه—مطابق اصول علمی در پرورش نسل‌های نو خواهند کوشید. پرورش کاران ورزیده با روشی معتدل و دور از بی‌اعتنایی یا شیفتگی، با کودکان مواجه خواهند شد، و دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها خواهند توانست مردمی جامعه‌گرای و قابل معاشرت و خانواده دوست به بار آورند. کار زناشویی بر مبنای علمی استوار خواهد شد. زن و

مرد خردمندانه با يك ديگر معاشرت خواهند كرد و با بصيرتی علمی يك ديگر را خواهند شناخت. نیروهای عاطفی آنان در مسیر-هایی شایسته جریان خواهند یافت و عشق‌های دل‌انگیز و زندگی-بخش پدید خواهند آورد. در نتیجه پیوند آنان پیوندی ژرف و ریشه‌دار خواهد بود و به آسانی گسسته نخواهد شد.

تکامل علوم و صنایع خانواده را به صورت سازمانی بسیار دلپذیر و آسایش‌بخش در خواهد آورد. اختراعاتی کامل‌تر از رادیو و تله‌ویزیون اعضای خانواده را به محیط خانوادگی خواهند کشانید و از تفننات خارج خانه بی‌نیازتر خواهند کرد. وسایل فنی جدید کارهای خانگی را سخت آسان و شیرین خواهند گردانید، و تغذیه و تولید مثل و بچه‌داری با بازی و هنر خواهند آمیخت. بر همین شیوه همنشینی و همکاری زن و شوهر به صورت فعالیت‌هایی آموزنده و لذت‌بخش در خواهد آمد، و کودک‌پروری در پرتو اکتشافات آتی، کاری ساده و دلنشین خواهد شد.

## نتیجه

۱. «خانواده» سازمانی است اجتماعی مرکب از مادر و پدر و کودک و احیاناً بستگان آنان.
۲. خانواده‌انواعی دارد، مانند «خانواده مستقل» و «خانواده گسترده» و «خانواده مادر-تباری» و «خانواده پدر-بومی».
۳. تحولات جامعه‌ها سبب تنوع همسرگزینی و پیدایش «درون-همسری» و «برون همسری» و جزاین‌ها شده‌اند.
۴. جامعه‌ها از لحاظ زناشویی مراحل چند پیموده‌اند - از «در آمیختگی جنسی» و «زناشویی گروهی» تا «چند-همسری» و «یک-همسری».
۵. در جامعه فلاحتی خانواده و سمت و ثبات فراوان دارد و عهده-دار کارکردهای گوناگون است.
۶. در جامعه صنعتی خانواده کوچک و کم ثبات و دارای کارکرد-های محدود است.
۷. خانواده سالم آن است که سمادت زن و شوهر را تأمین کند و محیط سالمی برای تربیت کودکان فراهم آورد.
۸. انتظار می‌رود که در آینده با زهم از کارکردهای خانواده بکاهد و بر آسایش و خوشی‌های آن بیفزاید.

## فصل بیست و یکم

### دین

---

#### I. جادو

انسان ابتدائی به حکم زندگی، ناگزیر از آن است که نمودهای هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین و با معنی کند. از این رو عملاً و نظراً به تلاش می‌پردازد. اما چون تجربه کافی ندارد و نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش، بسیاری از اشیاء و امور پیرامون خود را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن خلجان و بی‌تکلیفی خود، به خیال پناه می‌برد و با تخیل ابتدائی خود هستی را تبیین می‌کند و به این طریق پاسخ‌هایی برای برخی از مسائل بی‌شمار زندگی می‌یابد و موافق آن‌ها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود، دست به فعالیت‌هایی می‌زند. این گونه فعالیت‌ها که زاده خیال پروری و امیدند و به موازات کارهای مثبت تولیدی جریان می‌یابند، جادو نام گرفته‌اند.

در جامعه ابتدائی جادو در همه مظاهر زندگی مخصوصاً مظاهر پیچیده‌ای که به دشواری شناخته و مطیع اراده انسانی می‌شوند، راه دارد. همه وجوه رفتار انسانی مخصوصاً زادن و زناشویی و تولید اقتصادی و درمان بیماری و مرگ در همان حال که موضوع

شناخت تجربی انسان قرار می‌گیرند، با جادو می‌آمیزند. مثلاً انسان در همان حال که عملی‌کار و آب‌باری می‌کند و می‌درود، به مراسمی جادویی که به نظر او برای بارآوری کشتزار لازم‌اند، تن درمی‌دهد. کار عملی باعث تغییر طبیعت و رفع نیازمندی‌های انسانی می‌شود، و کار جادویی به تغییر ذهن یعنی آرامش خاطر و امیدواری می‌انجامد.

انسان جادو-کار ابتدائی برای تبیین حرکات خود و طبیعت، باور می‌دارد که چیزی یا نیرویی در همه چیزها جریان دارد، و همه تغییرات زاده آن است. بومیان مه لانزی و پولی نزی این نیرو را مانا (mana) می‌خوانند، سرخ‌پوستان آلگون کوین (Algonquin) بدان مانی تو (manitou) می‌گویند، و سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) آن را واکان (wakan) می‌نامند. به گمان مردم ابتدائی، هر جا که مانا باشد، قدرت و نشاط هست. بومیان جزایر مارکیز بر آن‌اند که هر کس از مانا تهی شود، به نادانی می‌گراید. مردم برخی از نواحی پولی نزی مثلاً تاهی تی معتقدند که اقتدار رئیس قبیله نتیجه بهره‌عظیمی اوست از مانا، درست همچنان که مردم برخی از جامعه‌های متمدن قدیم رهبران و پادشاهان خود را دارای فره (charisma) یعنی موهبتی آسمانی می‌دانستند و برای آنان حقوق الهی می‌شناختند.<sup>۱</sup>

بر اثر تحولات گوناگون جامعه، رفته رفته مفهوم مانای مرموز هستی گستر هستی بخش به صورت مفهوم جان یا همزاد (anima) در می‌آید. به این معنی که انسان ساده‌اندیش ابتدائی برای تبیین مظاهر گوناگون طبیعت اعتقاد می‌کند که هر چیز دارای جان یا همزاد یا مانایی مستقل است، و جنبش و آرامش آن از حرکت و سکون یا حضور و غیاب جان یا همزاد می‌زاید. پس انسان ابتدائی برای تسلط بر مظاهر طبیعت، می‌کوشد که با جادو-

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff, *Sociology*, Boston, 1958, p. 551.

کاری، همزاد یا جان اشیا را موافق خود گرداند. با تکامل بعدی جامعه و درهم شکستن تجانس اجتماعی و تقویت فکر انتزاعی، مفهوم جان یا همزاد که در آغاز، مستقل از نمودها به شمار نمی‌رود، از جسم تجرید می‌شود. انسان باور می‌دارد که جان چیزی است متفاوت و مستقل از جسم و دارای نظامی متفاوت از نظام اشیا محسوس. پاره‌ای از آزمایش‌های زندگی مانند رؤیا و بیماری و مرگ که برای انسان ابتدائی روشن نیستند، به تجرید مفهوم جان کمک می‌کنند. در نتیجه مفهوم ساده جان به مفهوم‌هایی پیچیده تبدیل می‌شود، و اعتقاد به جان یا همزادگرایی (animism) به صورت دین ابتدائی درمی‌آید.

## II . آغاز دین

انسان دینی ابتدائی چنین می‌پندارد که قوام جسم بسته به روح یعنی عاملی غیر جسمانی است، و مرگ وقتی دست می‌دهد که روح از جسم جدایی گیرد و به اصل خود واصل شود. مثلاً به عقیدهٔ اعضای قبیله استرالیایی مورن گین (Murngin)، مرگ هنگامی روی می‌نماید که روح از جسم بیرون جهد و به چاهی که خاست‌گاه نخستین اوست، بازگردد.<sup>۱</sup> در مراحل بعدی زندگی اجتماعی، ارواح موافق مصالح زندگی انسانی، به دو بخش می‌شوند. برخی نیکوکار و سود رسان به شمار می‌آیند، و بعضی عواملی سیاه‌کار به شمار می‌روند، و لزوماً باید اولی‌ها را جلب و دومی‌ها را دفع کرد.

پس هر یک از اقوام ابتدائی مطابق مقتضیات اوضاع زندگی اجتماعی، خدایان و شیطان‌هایی برای خود می‌آفرینند و همه مظاهر خوش و ناخوش هستی را نشئه‌های آنها می‌دانند. خدایان و شیطان‌های همه اقوام و طرز کار یا «آفرینش» آنها همانند نیستند. در



بعضی جامعه‌ها هزاران خدا و شیطان سراسر آسمان و دریا و زمین و زیرزمین را فرا گرفته‌اند، و در برخی بیش از چند خدا و شیطان وجود ندارند، و در برخی مانند قبیله کاگابا (Kagaba) در آمریکای جنوبی و قبیله آمازولو (Amazulu) در آفریقای جنوبی فقط یک خدا موجود است.<sup>۱</sup> خدایان و شیطان‌ها در بسیاری از جامعه‌ها نرینه، در برخی مادینه، و در بعضی هم نرینه و هم مادینه شمرده می‌شوند. خدایان و شیطان‌های مادینه در جامعه‌های ابتدائی بسیار فراوان‌اند. از این زمره‌اند ماده-خدای سرخ‌پوستان بل لاکولا (Bella Coola) در کولومبیای انگلیس و سدنا (Sedna)، ماده-خدای اسکیموهای مرکزی.<sup>۲</sup>

به این ترتیب وحدت انسان و طبیعت از میان می‌رود، و هستی به دو بخش-بخش جسمانی یا زمینی و بخش روحانی یا آسمانی- تقسیم می‌شود. هر گروه اجتماعی که پیش از این خود را وابسته نیروهای طبیعت وزاده جانوران یا گیاهان پیرامون می‌پنداشت، برای خود بنیادی آسمانی قائل می‌شود و به جای ساختن توتم (totem) یعنی پیکر جانور یا گیاهی یا چیزی بی جان که اصل گروه به شمار می‌رود، درصدد تجسم وجود فرضی خدایان و شیطان‌ها برمی‌آید و بت می‌سازد. به این ترتیب توتم پرستی (totemism) ابتدائی به صورت دین در می‌آید.

اگر وجوه مشترك صدها دین ابتدائی و متمدن را در نظر گیریم، درمی‌یابیم که کلمه دین معمولاً در دو معنی به کار می‌رود: الف. در معنی فردی، شبکه‌ای است از اعتقادات پیچیده به نیروهایی فوق طبیعت. مقصود از اعتقاد (belief) گرایشی شدید

1. P. Radin: *Primitive Man as Philosopher*, New York, 1927, pp. 351 & 357.

2. F. Boas: «The Mythology of the Bella Coola Indians», *Jesup North Pacific Expedition*, New York, 1898, Vol. 1, Part II.

و نامستدل است، و منظور از نیروهای فوق طبیعت (supernatural forces) نیروهایی است خارج از جهان محسوس موجود.  
 ب. در معنی اجتماعی، شبکه‌ای است از سازمان‌های اجتماعی که بر اساس آن اعتقادات فراهم آمده‌اند.

دین در این معنی مبتنی بر سه‌گونه عامل است:

۱. مفاهیمی درباره چونی و چندی «نیروهای فوق طبیعت».
۲. احکامی درباره روابط و وظایف متقابل انسان و «نیرو-های فوق طبیعت».

۳. شعائر یا مناسکی موافق آن مفاهیم و احکام.

مدیران سازمان‌های دینی، موافق مفاهیم و احکام و شعائر خود، برخی از اشیا و اعمال را وابسته «نیروهای فوق طبیعت» می‌دانند و مقدس (sacred) می‌خوانند، و قائل می‌شوند که هر چه مقدس نیست به ناگزیر پلید (profane) است.

دین دست‌کم در مراحل نخستین خود، سخت به جادوی ابتدائی می‌ماند. به این معنی که جادو-کار و دین‌دار هر دو می-کوشند که با تدابیری هستی را بر سر مهر آورند و آسایش خود را تأمین کنند. جادو-کار و دین‌دار هر دو می‌خواهند که به خواسته-های خود برسند و آرزوهای خود را بر آورند. پس هر دو ندا در می‌دهند و از نیروهای مطلوب خود یاری می‌جویند، با این تفاوت که اولی نیروهای یاری‌رسان و راحت‌بخش را در طبیعت می‌داند، و دیگری آن‌ها را در خارج طبیعت می‌جوید؛ با این تفاوت که اولی برای دست یافتن بر نیروهای پیرامون خود، هم عملاً در طبیعت تصرف می‌کند و هم آمرانه به آن‌ها فرمان می‌دهد که به خدمت او شتایند، در صورتی که دومی برای جلب نیروهای دور دست غیرطبیعی، راهی جز تضرع نمی‌یابد. جادو-کار بر نیروهای طبیعی عمل می‌کند و آن‌ها را به همراهی می‌خواند. اما دین‌دار از نیروهای «غیرطبیعی» می‌خواهد که او را در مقابل نیروهای طبیعی دریابند. جادو-کار به آنچه مورد نظر اوست، آمرانه

می گوید: «یار من باش!»، دین دار صرفاً استرحام می کند. هنگامی که جامعه‌ها از دوره گردآوری خوراك به دوره تولید خوراك رسیدند، دین آغاز ترقی کرد. زیرا کشت کاری مخصوصاً کشت کاری با شخم سبب شد که خوراك سریع تر و آسان تر ازدوره پیش به دست آید، و تدریجاً تولید اقتصادی بالا رود، تا جایی که برخی از گروه‌های جامعه توانستند دست از کار تولید خوراك بکشند و به کارهای نظری یا غیر تولیدی پردازند. در دوره گردآوری خوراك همه اعضای جامعه در همه کارها و از آن جمله در جادو- کاری شرکت داشتند. ولی در دوره کشت کاری برخی از گروه‌ها به جای شرکت در کار تولید خوراك، جادو- کاری را که تدریجاً به دین و فعالیت‌های نظری دیگر تقسیم شد، در انحصار خود گرفتند. پیدایش این گروه‌ها در دره‌های نیل و فرات و سند و نواحی بارخیز پرو و مکزیك و آمریکای مرکزی با پیشرفت کشاورزی و آغاز شهرنشینی همزمان بوده است.

نخستین دین یاران یا مدیران امور دینی جامعه، موافق تکامل روزافزون اجتماعی، به تنظیم مفاهیم و احکام و مراسم پرداختند و سازمان‌های مخصوصی به وجود آوردند. برای جلب عطف ارواح نیک و خدایان، نیایش گاه‌ها و تشریفات مرموزی ترتیب دادند، و برای دفع ارواح بد و شیاطین تدابیری کردند. با این همه چون در این دوره هنوز تخصص پیشرفت کافی نکرده بود، سازمان‌های دینی عهده‌دار کارکردهای بسیار متنوع بودند، و دین یاران گذشته از نقش تنظیم و اداره احکام و مراسم دینی، به کارهای دیگری مانند پزشکی و ستاره‌شناسی و تاریخ‌گزاری و آموزش و پرورش نیز اشتغال داشتند.

آنچه از مطالعه همه دین‌ها برمی آید این است که اولاً دین یکی از سازمان‌های اجتماعی کهن است، و ثانیاً مفاهیم و مقولات و مراسم هر دین به مقتضیات جامعه‌ای که زادگاه آن است، بستگی دارد.

### III. دین‌های پردامنه

در اعصار تمدنی جامعه‌های پهناور به وجود آمدند و از این‌رو نظام‌های استوار و دامنه‌دار دینی نیز زاده شدند، و حتی بسیاری از آن‌ها از جامعه زادگاه خود فراتر رفتند، چنان‌که دین اسلام از آندونزی تا مراکش گسترده شد. دین‌های دامنه‌دار ضرورتاً در بسیاری از جامعه‌ها با یک‌دیگر تلاقی کردند. مثلاً در هند دین هندو و دین بودایی و دین اسلام در کنار یک‌دیگر جریان یافتند، در چین دین کونفوسیوس و دین تائویی و دین بودایی هم‌خانه گردیدند، و در ژاپن دین شین‌تو (Shinto) با دین بودایی هم‌سایه شد.

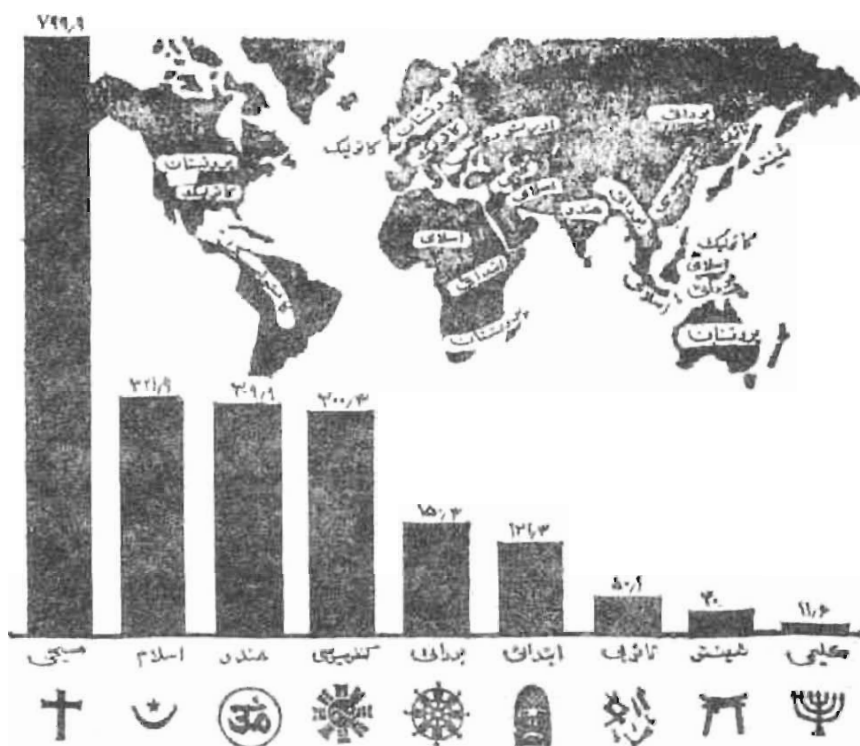
با آن‌که دین‌های تمدنی معمولاً از خاست‌گاه نخستین خود تجاوز کرده‌اند، باز هیچ‌گاه رنگ جامعه زادگاه خود را از کف نداده‌اند. مثلاً دین کونفوسیوس در همه‌جا مطابق مقتضیات جامعه چینی که بر احترام پدران و نیاپرستی (ancestor-worship) تکیه داشت، دینی خانوادگی شمرده می‌شود و هدف آن تحکیم و تقویت روابط خانوادگی است، و دین هندو مانند جامعه هندی، اختلافات طبقات منفصل (castes) را مورد تأکید قرار می‌دهد.

دین‌های تمدنی با وجود آن‌که نسبت به دین‌های ابتدائی تکامل کرده‌اند، باز یک‌سره با دین‌های ابتدائی بیگانه نشده‌اند و همچنان برای خود شبکه وسیعی از مفاهیم لاهوتی و مراسم و نیایش‌گاه‌های اختصاصی دارند. فقط تخصص روزافزون سبب شده است که به تدریج از دامنه کارکردهای دین‌ها بکاهد و برخی از وظایف دیرین آن‌ها به سازمان‌های تربیتی و علمی و هنری و حکومتی انتقال یابد.

در جهان کنونی هشت دین پردامنه وجود دارند. این هشت دین عبارتند از دین مسیحی و دین اسلام و دین هندو و دین کونفوسیوسی و دین بودایی و دین تائویی و دین شین‌تو و دین

یهود. دین‌های ابتدائی موجود را هم اگر به عنوان يك واحد به حساب آوریم، تعداد دین‌های مهم معاصر به نه خواهد رسید. تعداد پیروان این دین‌ها را می‌توان از پیکر ۷۰ دریافت.

پیکر ۷۰. پیروان دین‌های متفاوت



واحد رقم پیروان هر دین يك میلیون است. نقشه‌ای که در زمینه نمودار دیده می‌شود، دین اکثریت مردم هر کشور را نمایش می‌دهد.

بدیهی است که پیروان این دین‌ها به نسبت يك سانی در نواحی زمین پخش نشده‌اند. اما چنان‌که از پیکر ۷۱ برمی‌آید، بیش‌تر مسیحیان در اروپا و آمریکا، بیش‌تر مسلمین در آسیا و آفریقا، بیش‌تر هندوان و بوداییان و کونفوسیوسی‌ان و تائوئی‌ان و شین‌توئی‌ان در آسیای شرقی و آسیای میانه به سر می‌برند.<sup>۱</sup>

1. *Encyclopaedia Britannica Book of the Year, 1955.*

پیکر ۷۱. پیروان دین‌های متفاوت در ناحیه‌های متفاوت

اقیانوسیه	آفریقا	آسیا	اروپا	آمریکای جنوبی	آمریکای شمالی	دین
۲۵,۶۵۶	۲۷,۹۷۴	۳۰,۰۰۰	۴۵۷,۴۵۱	۱۰۹,۰۰۰	۱۴۹,۷۹۴	مسیحی
۵۸	۶۷۵	۱,۶۱۰	۳,۴۲۴	۶۳۸	۵,۲۲۲	یهودی
۷۵	۶۱,۵۶۶	۲۵۶,۲۵۲	۳,۸۶۶	۱۳۹	۳۲	اسلام
۱۰۰	۳۰۰	۳۰۹,۲۶۴	-	۲۷۵	۱۰	هندو
-	-	۱۵۰,۰۰۰	۱۰	۱۳۵	۱۶۵	بودایی
۵۲	۸	۳۰۰,۰۰۰	۵۰	۹۵	۸۶	کنفوسیوسی
۸	۱	۵۰,۰۰۰	۱۲	۱۷	۱۵	تائویی
-	-	۳۰,۰۰۰	-	-	-	شین‌تو
۱۰۰	۷۵,۰۰۰	۴۵,۰۰۰	-	۱,۰۰۰	۵۰	ابتدائی
-	-	۱۴۰	-	-	-	زردشتی

واحد ارقام پیروان دین‌ها ۱۰۰۰ است.

#### IV. عقب نشینی دین در عصر حاضر

همه دین‌های معاصر از جهاتی به يك ديگر شباهت دارند. یکی از این جهت که همه با وجود کثرت پیروان رسمی خود، مؤمن واقعی کم دارند؛ دیگر از این جهت که رفته رفته از کار کردهای رسمی آنها می‌کاهد.

۱. ضعف ایمان دینی: پیشرفت عظیم علوم و برکسری نشستن نظریاتی مانند نظریه مرکزیت خورشید و نظریه تکامل طبیعی، مردم را نسبت به بخشی از معتقدات دینی سخت بی‌پرواگردانیده‌اند. از زمان انقلاب صنعتی تاکنون مردم مخصوصاً شهریان پیوسته از کیهان‌شناسی دینی و نیز فلسفه‌های دینی روی برتافته‌اند. حتی بسا از دین‌یاران هم از این بی‌اعتقادی معاف نمانده‌اند. از تحقیقی که در ۱۹۲۸ در باره ۶۳۳ کشیش پروتستان آمریکایی صورت گرفت، چنین برمی‌آید که نزدیک نصف این عده جنبه الهی تورات و انجیل را منکر بودند و داستان آفرینش را بدان‌سان که در سفر تکوین آمده است، قبول نداشتند.<sup>۱</sup>

می‌توان گفت که درس خوانده‌ها کمتر از مردم عامی به دین راغب‌اند، و دین در شهرها مخصوصاً شهرهای بزرگ صنعتی کمتر از روستاها پیرو دارد. در ۱۹۳۵ در روستاهای ایالات متحد آمریکا دوثلث افراد بالغ وابستگی کلیسایی داشتند، در صورتی که فقط ۵۹ درصد مردم شهرهای بزرگ وابسته کلیسا بودند.<sup>۲</sup> از تحقیقی که درباره کلیساروهای فرانسه صورت گرفته است، چنین برمی‌آید که مردم شهرهای صنعتی بزرگ کمتر از مردم شهرهای صنعتی کوچک، و کارگران کمتر از کار-

۱. آکبرن و بیم‌کوف، پیشین، ص ۵۶۳.

2. H. P. Douglass and E. Brunner: *The Protestant Church as a Social Institution*, New York, 1935, pp. 30 & 41.

فرمایان به کلیسا می‌روند.<sup>۱</sup>

پیکر ۷۲. کلیساها در فرانسه (درصد)

پای تخت	شهر صنعتی کوچک	شهر صنعتی بزرگ	کلیساها
۱۳	۴۳	۵۰-۶۰	مدیران و مهندسان
۲/۵	۲۲-۳۵	۳۰	کارمندان
۲/۵	۹	۲۰	پیشه‌وران و کارگران متخصص
۲/۵	۶	۵-۱۰	کارگران صنایع و معادن

برای دریافت عواملی که در دین‌داری اشخاص مؤثرند، در سال ۱۹۴۱ در شهر ایندیاناپولیس ایالات متحد آمریکا ۸۶ زن و شوهر پروتستان مورد تحقیق قرار گرفتند.<sup>۲</sup> سن زن‌ها از ۳۰ و سن مردها از ۴۰ در نمی‌گذشت، و تحصیلات هیچ یک از کلاس هشتم کمتر نبود. نتایج زیرین از این تحقیق به دست آمدند:

جنسیت: زن‌ها به نسبت ۶ درصد بیش از مردها به دین گرایش دارند.

فرزند: فرزندانها بیش از بی فرزندانها دینی هستند.

شغل: بستگی‌های شغلی و صنفی اشخاص در دین آنان

چندان مؤثر نیستند.

1. C. Ware and Others: *History of Mankind: The Twentieth Century*, Parts 2-4, London, 1966, p. 857.
2. G. E. Lenski: "Social Correlates of Religious Interest", *American Sociological Review*, 18, October 1953, pp. 533-544.



درآمد: کسانی که کمتر از ۳۰۰۰ دلار در سال درآمد دارند، دینی ترند.  
 محل: کسانی که در روستاها پرورش یافته‌اند، به دین پای‌بندترند.  
 همسر: کسانی که همسرشان با ایشان هم‌دین است، در دین‌داری جدی‌ترند.  
 ترقی: هر چه امکان ترقی شخص کمتر باشد، دین‌داری او شدیدتر است.

۲. کاهش کارکردهای سازمان‌های دینی: هرچه جامعه تکامل یابد، سازمان‌های حکومتی قدرت بیش‌تری می‌یابند و کارکردهای گوناگون سازمان‌های اجتماعی را مستقیماً برعهده می‌گیرند. از این‌رو وظایفی که در گذشته از آن مؤسسه‌های غیرحکومتی بوده‌اند. همواره به مؤسسه‌های حکومتی منتقل می‌شوند. روزگاری در عالم مسیحی و عالم اسلام زمام حکومت در دست سازمان‌های دینی بود. ولی اکنون حکومت از دین مستقل است. روزگاری بسیاری از قوانین اجتماعی به وسیله دستگاه دینی تنظیم و اجرا می‌شدند. ولی اکنون چنین نیست.

در کشورهای گوناگون سازمان‌های دینی در مقابل تحولات اخیر جامعه دو راه درپیش گرفته‌اند. سازمان‌های دینی سخت‌گیر و نزدیک‌بین به جای قبول مقتضیات جدید، دست به تحریم علم و تکفیر تجددطلبان زده‌اند، و سازمان‌های دینی دوران‌دیش کوشیده‌اند که موافق اوضاع جدید، تحول کنند. در همان حال که سازمان‌های سخت‌گیر رو به زوال می‌روند، سازمان‌های دینی تجدد طلب با پذیرش و ستایش بسیاری از مردم و از آن میان، برخی از اهل علم مواجه می‌شوند. در نظر این‌گونه مردم، اگر سازمان‌های دینی به عنوان سازمان‌هایی اخلاقی برای راهنمایی و یاری جامعه به کار افتند، می‌توانند بدون تجاوز به خطه علم، به

زندگی خود ادامه دهند و به صورت عامل‌های اخلاقی مؤثری دوام آورند.

در اکثر کشورهای مغرب زمین معاصر دین نظامی اخلاقی گردیده، و مؤسسه‌های دینی به صورت مؤسسه‌های غیر رسمی خدمت‌گزار درآمده‌اند. تحقیقی که درباره چند صد کلیسای پروتستان صورت گرفته است، نشان می‌دهد که این کلیساها، گذشته از وعظ که کارکرد دیرین آن‌هاست، عهده‌دار ۳۳ کارکرد جدید که اکثراً غیردینی هستند، شده‌اند.<sup>۱</sup>

بیکر ۷۳. سازمان‌ها و کارکردهای کنونی ۳۵۷ کلیسای پروتستان

درصد	سازمان یا کارکرد
۱۰۰	آموزش‌گاه دینی روز یکشنبه
۹۰	راهنمایی زنان
۸۶	انجمن تبلیغ زنان
۸۳	انجمن جوانان
۷۶	دسته آواز
۶۳	خدمات عمومی
۵۸	سازمان مردان
۴۸	پیشاهنگی پسران
۴۸	کلاس‌های تبلیغ
۳۲	مهمان‌داری
۲۹	دسته موسیقی
۲۹	باش‌گاه پسران

1. H. P. Douglass: *1000 City Churches*, New York, 1926, pp. 58 & 79.

درصد	سازمان یا کارکرد
۲۹	سخنرانی
۲۸	کتابخانه
۲۷	باش گاه دختران
۲۷	کنسرت
۲۱	پیشاهنگی دختران
۲۰	سازمان پدران و مادران
۲۰	سازمان زنان جوان
۱۳	باش گاه نمایش
۱۲	کلاس های ورزش
۱۲	کلاس های دوزندگی
۹	کودکستان
۹	کلاس های خانه داری
۹	اداره کاربایی
۷	کلاس های موسیقی
۷	پرستاری از نیازمندان
۴	کلاس های بهداشت
۴	کلاس های زبان آموزی
۳	کلاس های نمایش
۳	پرورش گاه روزانه نوزادان
۲	درمان گاه
۱	کلاس های آموزش های اجتماعی و اقتصادی

## ۷. آینده دین

اگر غایت دین را بر گذاری شعائر دینی بدانیم، باید بگوییم که در آینده وصول به این غایت به هیچ روی میسر نخواهد بود، و انسان تجربی و استدلالی معاصر به مناسکی صوری که بر اساس اعتقادات جزمی فراهم آمده‌اند، نخواهد گرایید. اما اگر ایمان به عظمت هستی و وظایف عالی انسانی و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی را غایت قصوای دین بینگاریم، آن گاه می‌توانیم با جرئت اعلام داریم که آینده دین بسی درخشان است. دین در این معنی، هدفی است گرامی و پایدار و انسانی که باید با همه وسایل ممکن به سوی آن شتافت.

تاریخ گواهی می‌دهد که جامعه‌ها در جریان تکامل خود آرام آرام به این هدف معنوی تقرب جسته‌اند و همواره اعضای خود را با شدت و سرعتی روزافزون برای ایمان به عظمت هستی و وظایف عالی انسانی و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی آماده کرده‌اند. جامعه‌ها در این راه از وسایل گوناگون همچون علم و هنر و فلسفه سود جسته‌اند، و هر وسیله‌ای در جای خود سودمند افتاده است. از این رو آنان که بر گذاری شعائر را یگانه وسیله حصول این مقصود می‌دانند، بر خطا هستند. بسیارند کسانی که از راه علم و هنر و فلسفه و خدمت و فداکاری بر معنویت دست یافته‌اند و از همان آرامش عمیقی که نصیب پارسیانی چون پو ل س رسول و اگوستین قدیس و بون یان (Bunyan) و تالستوی بوده‌است، برخوردار شده‌اند. در عصر جدید شوقی که مردم به خدمات اجتماعی و تکامل جامعه یافته‌اند، همچون محرکی عظیم، آنان را از خود بینی و خانوادگی پرستی دیرین دور کرده و به معنویت انسان دوستانه کشانیده‌است. این شوق در گذشته نیز گاه گاهی تظاهر کرده و نتایجی عالی به بار آورده‌است. مثلاً در قرن هیجدهم انقلابیان فرانسه که از شریعت رایج رو گردانده و مثلاً کلیسای

قدیس ژنهویو ( Genevieve ) را به آرام‌گاه قهرمانان ملی تبدیل کرده بودند ، به نیروی همین شور، به جان‌بازی‌های قهرمانی و بزرگواری‌های پارسایانه دست زدند.

شوق اجتماعی انسان معاصر که می‌توان آن را جامعه-پرستی (sociolaty) خواند، در همه‌جا در شرق و غرب-موج می‌زند و از معنویتی اجتماعی که جامعه آینده را انتظار می‌کشد، بشارت می‌دهد.



## نتیجه

۱. انسان ابتدائی هنگامی که در عمل نمی‌تواند بر طبیعت مسلط شود، به اقتضای اندیشه‌ساده خود، می‌کوشد تا به وسیله خیال بر آن استملا یا بد. این فعالیت خیالی که ملازم زندگی عملی است، «جادو» نام دارد.
۲. انسان «جادو-کار» برای نمودهای عالم نیروهای مخفی قائل می‌شود و تلاش می‌کند که با تدابیری بر آن‌ها دست یابد. این نیروها به نام‌هایی مانند «مانا» و «مانی‌تو» و «واکان» خوانده شده‌اند.
۳. در دوره کشاورزی، انسان نیروهای جادویی را به تدریج از نمودها انتزاع می‌کند و به صورت ارواح نیک و بد و سایر مفاهیم دینی در می‌آورد.
۴. «دین» از لحاظ فردی، شبکه‌ای است از اعتقادات پیچیده به «نیروهای فوق طبیعت»، و از لحاظ اجتماعی، شبکه‌ای است از سازمان‌های اجتماعی بر اساس آن اعتقادات و شامل مفاهیم و احکام و شعائر مخصوص.
۵. مفاهیم و احکام و شعائر دینی هر جامعه با فرهنگ آن جامعه تناسب دارند.
۶. برخی از دین‌ها از مرزهای جامعه زادگاه خود تجاوز می‌کنند و به جامعه‌های دیگر می‌رسند. از این قبیل اند دین مسیحی و دین یهودی و دین اسلام و دین بودایی و دین کنفوسیوسی.
۷. در جامعه‌های صنعتی کنونی ایمان دینی رو به ضعف می‌رود و نیز از دامنه کارکرد سازمان‌های دینی می‌کاهد.
۸. محتمل است که در آینده، علم دوستی یا جامعه پرستی بتواند بزرگ‌ترین دعوی دین را تحقق بخشد و انسان را به عظمت هستی و وظایف انسانی و مجاهده در راه تعالی انسانیت مؤمن کند.

## فصل بیست و دوم

# روابط متقابل سازمان های اجتماعی

### I. مفهوم روابط متقابل

می دانیم که هستی ذاتی پویا (dynamic) دارد، و از این رو اجزای آن با یکدیگر ارتباط می یابند و در یکدیگر مؤثر می افتند. روابط متقابل (interrelations) یا مناسبات متقابل (interrelationships) اجزای هستی، مخصوصاً اجزای جاندار آن سبب می شوند که نوعی تعادل یا سازگاری میان آنها پدید آید. معمولاً تغییر یکی از عوامل یک مجموعه یا منظومه به نحوی از انحاء عوامل دیگر را هم به تغییر وامی دارد و مجدداً تعادلی در مجموعه یا منظومه به وجود می آورد. مثالی می زنیم: در ۱۹۰۶ شماره آهوان در پشته کای باب (Kaibab) در استان آمریکایی آریزونا (Arizona) کاهش یافت و به ۴۰۰۰ رسید. پس برای آن که نسل آهو از بین نرود، صید آن را ممنوع کردند و با دشمنان طبیعی آهو به مبارزه برخاستند. از آن سال تا سال ۱۹۲۳ بیش از ۳۰۰۰ از یوزپلنگان و جانوران آهوکش دیگر به قتل رسیدند، و شماره آهوان به ۱۰۰,۰۰۰ سرزد. پس آهوان در جست و جوی خوراک به چراگاهها هجوم بردند. در نتیجه

چراگاه‌ها سخت آسیب دیدند و روبه ویرانی رفتند. آن‌گاه آهوان غذای کافی نیافتند و به نوبه خود به نابودی گراییدند. از ۱۹۲۳ تا دو سال بعد ۶۰,۰۰۰ آهو از گرسنگی مردند، و در ۱۹۳۹ تعداد آن‌ها به ۱۰,۰۰۰ تنزل کرد.<sup>۱</sup>

از این واقعه می‌توان دریافت کرد که کاهش دشمنان آهو به افزایش آهوان می‌کشد، و افزایش آهوان سبب انهدام گیاهان می‌شود، و انهدام گیاهان به کاهش آهوان می‌انجامد. به بیان دیگر، بر اثر بستگی‌های متقابل جان‌داران مخصوصاً بر اثر یکی از این بستگی‌ها که زنجیر خوراک (food chain) نام دارد، تعادل یا سازشی در عالم جان‌داران برقرار می‌شود.

در جامعه انسانی نیز انواع مناسبات متقابل و تعادل یا سازگاری برقرارند. مطالعه زندگی قوم چوکچی (Chukchi) این امر را به خوبی روشن می‌گرداند. این قوم در شمال شرقی سیبری سکونت داشت و با صید خوک آبی گذران می‌کرد. در میان اعضای آن از مالکیت خصوصی و مال‌اندوزی و دزدی خبری نبود. اینان در مهمان‌نوازی افراط می‌نمودند، ولی به زنان و سال‌خوردگان حرمت چندانی نمی‌گذاشتند. در آغاز جوانی زناشویی می‌کردند، و عملاً به چندزنی (polygyny) رغبتی نداشتند. اما بعداً تغییر بزرگی در طرز معیشت آنان روی داد: دست از صید خوک آبی برداشتند و به پرورش آهو پرداختند. بر اثر این تغییر، تعادل زندگی اجتماعی آنان از میان رفت، و باز یافتن تعادل، دیگرگونی همه روابط اجتماعی را ایجاب کرد. به این معنی که اینان به اقتضای دام‌داری، خانه به دوش شدند، و هر کس برای خود رمه و ابزارهایی فراهم آورد. پس مالکیت خصوصی اهمیت یافت، و در پی آن، مهمان‌نوازی محدود شد، و دزدی رواج گرفت. همچنین زنان محیط تنگ خانه را ترک گفتند و در عرصه دام‌داری

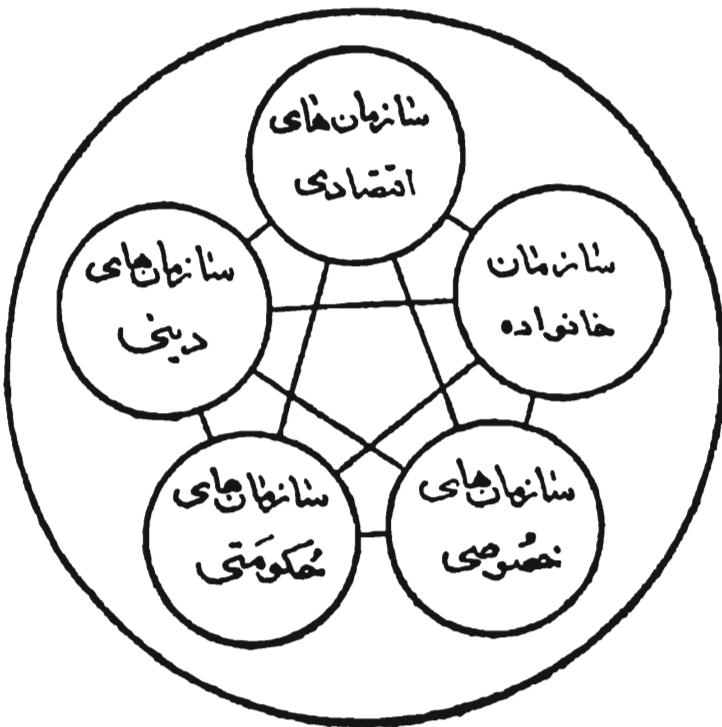
1. W. C. Alee & Others : *Principles of Animal Ecology*, Philadelphia, 1949, p. 706.



با مردان همکاری کردند. در نتیجه ارزش اقتصادی آنان بالا رفت، و چند زن گیری شیوع یافت، و مردان سالدار بدان سبب که در جریان زندگی برای خود مالی گردآورده و توانگر شده بودند، مورد احترام جامعه قرار گرفتند.<sup>۱</sup>

سازمان‌های گوناگون هر يك از جامعه‌های انسانی الزاماً با يك ديگر مناسباتی متقابل دارند، و از این رو نسبت به يك ديگر متعادل و سازگارند. مثلاً به طوری که از پیکر ۷۴ استنباط می‌شود، سازمان‌های اقتصادی و دینی و حکومتی و خانواده و انجمن‌های خصوصی از جهت‌های گوناگون به يك ديگر پیوند می‌خورند.

پیکر ۷۴. همبستگی سازمان‌های اجتماعی



1. R. Lowie: *Social Organization*, New York, 1948  
pp. 26 & 27.

بی‌گمان همه سازمان‌های اجتماعی کمابیش در يك ديگر تأثیر می‌گذارند، و از این‌رو نوعی هماهنگی بین آنها برقرار می‌شود. اما از آن‌جا که شئون اجتماعی در عین بستگی به يك ديگر، وجودها و مقتضیاتی خاص دارند، سیر همه شئون اجتماعی عیناً بريك شیوه نیست، بلکه برخی از سازمان‌ها در سیر خود از سازمان‌های ديگر پیش یا پس می‌افتند.

بستگی متقابل شئون اجتماعی به يك ديگر و تشخیص چگونگی آنها و کشف علل پیش‌و‌پس افتادن آنها کار اصلی جامعه‌شناسی است. همبستگی سازمان‌های اجتماعی ایجاب می‌کند که این علم برای شناخت هر يك از سازمان‌ها، به زمینه عمومی جامعه و انگاره‌های فرهنگی (culture patterns) توجه کند و هر جزء را در پرتو کل و در میان اجزای ديگر بجوید. محققى که بخواهد شئون اجتماعی را جدا از يك ديگر بکاود و بشناسد، کشتی به خشکی رانده است. بدین سبب جامعه‌شناسی خرد (microsociology) که در راه شناخت راه و رسم گروه‌های جامعه می‌کوشد، بدون استفاده از اکتشافات جامعه‌شناسی بزرگ (macrosociology) یعنی بدون شناخت قوانین عمومی جامعه بیهوده و مایه گمراهی است.

بدبختانه بی‌سروسامانی کنونی مغرب زمین سبب شده است که علم جامعه و عظمت پیشین خود را از کف دهد و اساساً از صورت جامعه‌شناسی بزرگ درآید، جامعه‌شناسی خرد گردد و در نتیجه به جای کشف قوانین عمومی سیر جامعه‌ها و تبیین تکامل تاریخی انسان، به تجزیه نظام اجتماعی و مطالعه کارکرد گروه‌ها، به ویژه گروه‌های کوچک پردازد. به بیان ديگر، اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی و اروپایی و مقلدان آسیایی و آفریقایی و اقیانوسیه‌ای آنان جامعه‌نگاری (sociography) و جامعه‌سنجی (sociometry) را جانشین جامعه‌شناسی کرده‌اند و روشن است که کار جامعه‌نگاری همانا توصیف سطحی و نه

تعلیل یا تبیین عمیق مؤسسات اجتماعی است، و کار جامعه-سنجی چیزی جز شمارش و نمایش ساده روابط افراد و گروه‌ها نیست.

## II. نتایج روابط متقابل اجتماعی

از مطالعه روابط متقابل سازمان‌های اجتماعی چند نتیجه به دست می‌آیند:

۱. هرگاه سازگاری یا هماهنگی سازمان‌های اجتماعی از میان رود، جامعه دستخوش پریشانی می‌شود و اگر نتواند مجدداً به تعادلی برسد، درهم می‌شکند. این بی‌تعادلی در دوره‌های انحطاط جامعه‌ها به‌خوبی آشکاراست. امپراتوری روم در آستانه سقوط خود گرفتار چنین عدم تعادلی شد، و جامعه قوم مایا (Maya) پیش از آن که مغلوب مهاجمان اسپانیایی شود، به بی-تعادلی افتاد و نظام خود را از کف داد.

۲. چون تغییری شدید در یکی از سازمان‌های اجتماعی روی دهد و هماهنگی آن سازمان با سازمان‌های دیگر از میان رود، تعادل جامعه به خطر می‌افتد، و اگر تغییر سایر سازمان‌ها میسر نشود و بی‌تعادلی جامعه دوام آورد، دیری نمی‌گذرد که جامعه سقوط می‌کند. بنابراین جامعه هر چه از تغییر برکنارتر باشد، کمتر متزلزل می‌شود. جامعه روستایی یا جامعه ساکن یا جامعه ایستی (stationary society) یا جامعه ایستا (static society) به مراتب کمتر از جامعه شهری یا جامعه متغیر یا جامعه دگرگونی-پذیر (changing society) یا جامعه پویا (dynamic society) در معرض پریشانی و نابودی قرار می‌گیرد.

۳. سازمان‌های اجتماعی هم از لحاظ ساخت (structure) و هم از حیث کارکرد (function) به یکدیگر بستگی دارند. ولی معمولاً بستگی‌های کارکردی آنها بارزتر از بستگی‌های

ساخت‌های آن‌هاست. مثلاً سازمان‌های صنعتی و تربیتی با آن‌که در کارکرد يك ديگر تأثیر می‌گذارند، به این آسانی‌ها ساخت يك ديگر را تغییر نمی‌دهند. تأثیر متقابل این دو تأثیری کارکردی است، به این معنی که صنعت باعث می‌شود که آموزش‌گاه نونهالان را با وسایل بهتر و روش‌های مؤثرتری پرورد، و آموزش‌گاه به نوبه خود، با پروردن مردمی دانشمند، صنعت را به تکامل می‌کشانند. بر همین شیوه، دین در ساخت خانواده یعنی تعداد و روابط اعضای آن مداخله نمی‌کند، بلکه فقط خانواده را برمی‌انگیزد که رفتار داخلی و خارجی خود را بر انگاره‌های معینی انطباق بخشد.

۴. ملاحظه شد که ساخت يك سازمان اجتماعی کمتر از

کارکرد آن دستخوش تغییر می‌گردد. ساخت يك سازمان تا اندازه‌ای تابع سکون اجتماعی یا مانداجتماعی (social inertia) یا سکون فرهنگی یا ماند فرهنگی (cultural inertia) است، و کارکرد يك سازمان سخت وابسته دگرگونی اجتماعی (social change) یا دگرگونی فرهنگی (cultural change) است. بنا - بر این هر سازمان یا فعالیت اجتماعی می‌تواند در جریان زمان بی‌آن‌که چندان تغییری در ساخت خود پدید آورد، عهده‌دار کار-کردهایی متفاوت شود. مثلاً جادو که در جامعه ابتدائی عاملی مثبت و وابسته تولید اقتصادی بوده است، کمابیش با ساخت کهن خود باقی مانده است، ولی کارکرد آن در دوره‌های اخیر به هیچ‌روی مثبت و مفید نیست. بر همین سیاق اصل سیاسی مونرو (Monroe) که بیش از يك قرن پیش برای طرد نفوذ بیگانگان از قاره آمریکا به میان آمد، در دهه‌های اخیر وسیله رخنه کردن سرمایه‌گذاران ایالات متحد آمریکا در کشورهای آمریکای میانه و آمریکای جنوبی شده است. همچنین بسیاری از تشریفات که اکنون در برخی از جشن‌های کهن سال راه دارند و مایه سرگرمی به شمار می‌روند، در گذشته فعالیت‌هایی جادویی یادینی بوده‌اند.

۵. سازمان‌های اجتماعی چون می‌توانند در جریان زمان

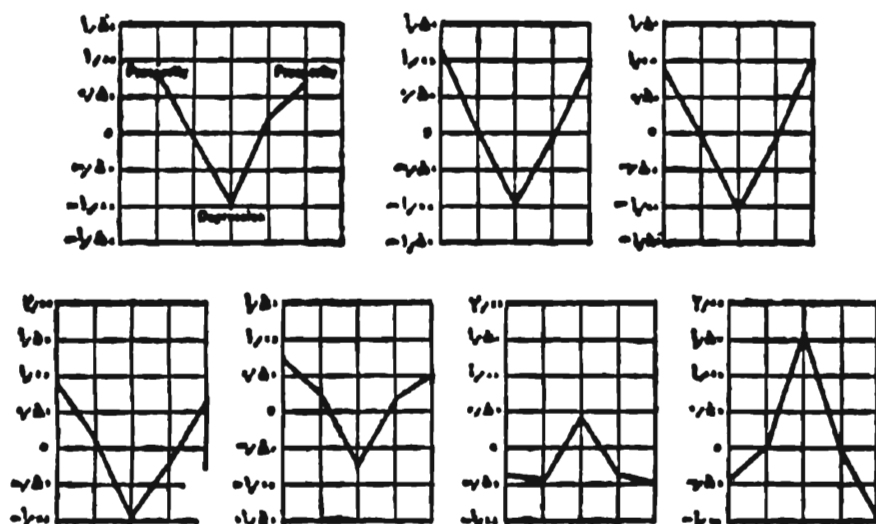
عده‌دار کارکردهای جدید شوند، چه بسا در همان حال که دارای ساخت‌هایی مستقل هستند، از لحاظ کارکرد، وجوهی مشترک می‌یابند، چنان که آموزش گاه و خانواده و کارخانه و مؤسسه‌های دینی با وجود تفاوت‌های خود، عواملی تربیتی به شمار می‌روند و در پرورش شخصیت انسان مؤثرند.

۶. با این همه باید دانست که هر يك از سازمان‌های اجتماعی تا اندازه معینی می‌توانند در کارکردهای سازمان‌های دیگر مداخله کنند یا به کارکردهای جدید بپردازند. سازمانی که بیش از حد معینی از کارکردهای اصلی خود چشم پوشد و به کارکردهای تازه اشتغال ورزد، دیر یا زود دستخوش دگرگونی خواهد شد و ساخت آن تغییر خواهد پذیرفت.

۷. سازمان‌های اجتماعی به نسبت یکسانی در يك دیگر تأثیر نمی‌کنند، بلکه تأثیر بعضی شدیدتر یا سریع‌تر و تأثیر برخی ملایم‌تر یا کندتر است. سازمان‌هایی که مخصوصاً در عصر جدید سخت بر سازمان‌های دیگر سلطه ورزیده‌اند، سازمان‌های اقتصادی‌اند. نه تنها تطورات کلی این سازمان‌ها، بلکه تحولات اقتصادی کوچکی نیز که نوسانات اقتصادی (economic fluctuations) خوانده می‌شوند، دیر یا زود در سراسر جامعه انعکاس می‌یابند. این نوسانات اقتصادی زاینده‌دوره‌های سوداگری (business cycles) هستند، و دوره‌های سوداگری، چنان که می‌دانیم، هیچ‌گاه درنگ نمی‌پذیرند، به تناوب موجب رونق (prosperity) و بحران یا کساد (depression) اقتصادی می‌شوند و تحولات قاطعی در سازمان‌های گوناگون جامعه به بار می‌آورند.

آگ‌برن (Ogburn) و تامس (Thomas) از مطالعه دوره‌های سوداگری ایالات متحد آمریکا در فاصله سال ۱۸۷۰ و ۱۹۲۰ توانسته‌اند، سیريك دور سوداگری متوسط را تعیین کنند و سپس به اثبات برسانند که سیر هر يك از شئون اجتماعی کمابیش با

پیکر ۷۵. هماهنگی دور سوداگری با سایر شئون جامعه



بالا، چپ: نمودار متوسط دورهای سوداگری ایالات متحد از ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۰.

- بالا، میان: نمودار زناشویی در همان سال‌ها.
- بالا، راست: نمودار طلاق در همان سال‌ها.
- پایین، چپ: نمودار زایش در همان سال‌ها.
- پایین، دوم: نمودار مرگ در همان سال‌ها.
- پایین، سوم: نمودار بزه‌کاری در همان سال‌ها.
- پایین، راست: نمودار خودکشی در همان سال‌ها.

سیر دور سوداگری هماهنگ است.<sup>۱</sup> پیکر ۷۵ این هم‌نوایی را نمایش می‌دهد.

از آمار برمی‌آید که در بحران‌های ملایم اقتصادی از شماره زناشویی و تولید مثل و طلاق می‌کاهد، اما در بحران‌های شدید اقتصادی برداشته‌های آمیزش‌های جنسی غیرقانونی و زایش کودکان

1. W. F. Ogburn & D. S. Thomas: 'Influence of Business Cycle...', *Journal of the American Statistical Association*, 18, September 1922, pp. 324-340.

نامشروع و بی‌کاری و وابستگی شدید فرزندان به پدر و مادر می‌افزاید، اعتبار پدر در خانواده تقلیل می‌یابد، خانواده‌ها مخصوصاً خانواده‌های ناساز با شدت بیش‌تری از هم می‌گسلند، مردم کمتر به سازمان‌های دینی کمک می‌کنند، و در نتیجه فعالیت این سازمان‌ها محدود می‌شود. همچنین از تأثیر سازمان‌های حکومتی می‌کاهد و اعتصاب و شورش و خودکشی و جنایت راه افزایش می‌سپارد. آموزش و پرورش نیز دگرگونی می‌پذیرد، چنان‌که یک بحران اقتصادی سبب شد که نزدیک صد نوع تغییر در آموزش و پرورش به‌وجود آید.<sup>۱</sup>

### III. تغییر کارکردهای سازمان‌ها در عصر جدید

تحولات تاریخی دامنه‌داری که باعث تبدیل جامعه فلاحی قرون وسطی به جامعه صنعتی معاصر شده‌اند، در کیفیت و کمیت کارکردهای سازمان‌های اجتماعی دگرگونی‌های بارزی پدید آورده‌اند. این دگرگونی‌ها که به تدریج از دوره نوزایش (رونسانس) تا کنون روی داده‌اند، چنین‌اند:

۱. حذف برخی از کارکردهای سازمان‌ها: در عصر جدید برخی از کارکردهای سازمان‌های اجتماعی یک‌سره از میان رفته‌اند. مثلاً برده‌پروری و فرزندکشی که در بعضی از عصرهای تاریخ جزو کارکردهای خانواده بودند، در عهد ما به‌هیچ‌روی موردی ندارند. برخی از کارکردها نیز از بعضی از سازمان‌ها حذف و به سازمان‌های دیگر منتقل شده‌اند. مثلاً وظایف اقتصادی و حکومتی و دینی خانواده قدیم به سازمان‌های صنعتی و حکومتی و دینی انتقال یافته‌اند، و از این‌رو در جامعه صنعتی کنونی وظیفه‌ای جز تدارک‌کانون

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, pp. 623-624.

آرامی برای آسایش زن و شوهر و احیاناً نگه داری کودک بردوش خانواده نیست.

۲. پیچیده شدن کارکردهای برخی از سازمان‌ها؛ تحولات اجتماعی اخیر برخی از کارکردهای سازمان‌های اجتماعی را پیچیده گردانیده‌اند، چنان‌که در عصر حاضر کارکردهای اجتماعی آموزش و پرورش و حکومت سخت پیچیده شده‌اند.

۳. افزایش کارکردهای برخی از سازمان‌ها: بسیاری از سازمان‌های اجتماعی در جریان زمان به ناگزیر تن به کارکردهای تازه‌ای داده‌اند. مثلاً حکومت‌های جدید تأمین بیمه‌های اجتماعی و تدارک تفریحات شایسته و ده‌ها وظیفه بی‌سابقه دیگر را بروظایف خود افزوده‌اند. گذشته از این حکومت‌ها بسیاری از کارکردهای سازمان‌های دیگر را به خود اختصاص داده‌اند. در اخصار پیشین، سازمان‌های دینی جامعه قدرتی پر دامنه داشتند. اما به تدریج بخش بزرگی از کارکردهای آنها مخصوصاً در زمینه آموزش و پرورش و قانون‌گذاری و دادگستری و بسیاری از خدمات اجتماعی حذف و به مؤسسه‌های حکومتی منتقل شدند.

۴. تمرکز کارکردهای اجتماعی: در عصر جدید بر اثر انحطاط نظام زمین‌داری (فئودالیسم) و پیدایش حکومت متمرکز و تقویت روزافزون ملت‌گرایی (ناسیونالیسم)، زمام بسیاری از کارکردهای اجتماعی در دست حکومت افتاده است. دامنه این تسلط در همه جامعه‌ها روزافزون است، و گمان می‌رود که در آینده نیز چنین باشد.

مقتضیات اجتماعی معاصر ایجاب می‌کنند که شئون گوناگون اجتماعی از پراکندگی برهند و مخصوصاً سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جامعه که هنوز وحدت کافی نیافته‌اند، یگانه شوند. از



این رو می توان انتظار داشت که در دهه های آینده حکومت ها نیرو- های تولیدی را در اختیار خود گیرند. از میان عواملی که وحدت اقتصاد و سیاست را تأمین می کنند، سه عامل اهمیت بیش تر دارند: الف. جنگ و بحران و حتی صلح مسلح حکومت ها را برمی- انگیزند که زمام نیروهای تولیدی را در دست گیرند، زیرا تمرکز و تنظیم دستگاه تولیدی جامعه همواره مخصوصاً به هنگام بحران برای جامعه ضرورت دارد. در طی دو جنگ جهانی قرن بیستم حکومت ها هم در اروپا و هم در آمریکا مستقیماً بر صنایع خصوصی تسلط ورزیدند.

ب. حکومت محض حفظ تعادل جامعه و تأمین مصالح اکثریت مردم ناگزیر است که از ستمگری و سودجویی بی کران خداوندان صنایع جلوگیری و برای این امر به کارهای گوناگونی دست زند - از تعیین نرخ ها و دستمزدها و ممانعت از تشکیل مؤسسه های بزرگ انحصار طلب تا انتقال صنایع خصوصی به جامعه.

پ. پیشرفت سریع که کمال مطلوب همه جامعه های معاصر است، حکومت ها را بر آن می دارد که صنایع را متمرکز کنند و با نقشه و نظام سنجیده یگانه ای مورد بهره برداری قرار دهند. به عبارت دیگر حکومت ها برای تبدیل اقتصاد خود به خودی (spontaneous economy) یا اقتصاد نسنجیده یا اقتصاد بی نقشه (planless economy) سازمان های خصوصی به اقتصاد سنجیده یا اقتصاد بانقشه (planned economy) دولتی، از متمرکز کردن صنایع ناگزیرند.

در ربع دوم و سوم سده بیستم سلطه حکومت ها با شدت روزافزونی بر صناعت گسترده شده است. برخی از جامعه ها مانند اتحاد جماهیر شوروی و چین و چکوسلواکی در این راه سخت پیش رفته و همه صنایع را به حکومت خود سپرده اند. برخی دیگر از جامعه ها مانند انگلیس و سوئد به ملی کردن بعضی از صنایع

خصوصی پرداخته و آن‌ها را در اختیار حکومت نهاده‌اند. استیلای حکومت بر صنایع در کشورهای نیمه صنعتی از قبیل هند نیز آغاز شده است. ولی با وجودی که اکثر کشورهای متمدن به اقتصاد سنجیده و متمرکز روی برده‌اند، ایالات متحد آمریکا تا کنون از ملی کردن صنایع خصوصی روی گردانیده و به هیچ‌روی خواستار مالکیت حکومتی (governmental ownership) نگردیده است. فقط کارخانه‌های تولید برق آبی دره تهنه‌سی (Tennessee) و کارخانه‌های انرژی اتمی را از دست‌یاز مالکیت خصوصی برکنار نگه داشته است.

هواداران اقتصاد بی‌بندوبار (laissez-faire economy) یا به اصطلاح، دادوستد آزاد (free enterprise) در ایالات متحد آمریکا و کشورهای دیگر سخت می‌کوشند که پیشرفت جبری اقتصاد سنجیده را متوقف کنند. ولی چنین به نظر می‌رسد که هیچ‌گاه بر هدف مطلوب خود دست نخواهند یافت. سبب این است که این جریان در همه‌جا به نتایج جامعه‌پسندی انجامیده است. مثلاً اتحاد جماهیر شوروی با اقتصاد سنجیده خود توانسته است از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ نیم برابر سریع‌تر از ایالات متحد آمریکا تولید اقتصادی خود را به پیش برد. <sup>۱</sup> انگلیس با ملی کردن بیست درصد صنایع خود که شامل وسایل ارتباط دور و هواپیمایی و صنایع برق و زغال‌سنگ و بانک‌هاست، بسیاری از موانع پیشرفت اقتصادی خود را زدوده است. <sup>۲</sup> همچنین کشورهای چین و هند بر اثر کنترل صنایع خود، گام‌های بلندی در راه تکامل صنعتی برداشته‌اند، چندان که اکنون هند می‌تواند معادل ۸ یا ۹ درصد تولید خود را صرف بهبود صنایع کند، و چین قادر است معادل ۲۲

۱. آک برن و لیم کوف: پیچین، ص ۶۲۷.

2. H. Finer: «Planning and Nationalization in Great Britain», *International Labor Review*, 57, April 1948, pp. 283-299.

درصد تولید خود را برای تکامل صنایع به مصرف رساند.<sup>۱</sup>  
 در هر حال سیر جامعه‌ها به ما نشان می‌دهد که در عصر حاضر  
 اقتصاد جامعه‌ها به نظم و تمرکز می‌گراید، و آرام آرام زمینه  
 دولت تولیدی (production state) - دولتی که دستگاه‌های  
 اقتصادی جامعه را متحد و متمرکز می‌کند - و دولت خدمتگزار  
 جامعه (public-service state) یا دولت بهبودبخش (welfare  
 state) - دولتی که مدعی رفاه عمومی است - فراهم می‌آید.

---

۱. آگه‌برن و بیم‌کوف؛ پیشین، ص ۶۲۸.

## نتیجه

۱. به سبب روابط متقابل و سازگاری سازمان‌های اجتماعی، شناخت يك سازمان بدون توجه به سازمان‌های دیگر مهسر نیست.
۲. هرگاه سازگاری سازمان‌های اجتماعی از میان روده هماهنگی و یگانگی جامعه به خطر می‌افتد.
۳. «جامعه‌های ساکن، کم‌تراز جامعه‌های متغیر، در معرض خطر انحلال قرار دارند، زیرا دگرگونی و ناسازگاری کمتر در آن‌ها راه می‌یابند.
۴. دگرگونی اجتماعی بیشتر در «کارکرد» سازمان‌ها مؤثر می‌افتد تا در «ساخت» آن‌ها.
۵. سازمان‌های اجتماعی می‌توانند در جریان زمان بسی آن‌که چندان تغییری در ساخت خود پدید آورند، عهده‌دار کار-کردهایی متفاوت شوند.
۶. برخی از سازمان‌های اجتماعی در همان حال که دارای ساخت-های مستقل هستند، از لحاظ کارکرد، وجوهی مشترك دارند.
۷. با این‌همه سازمان‌ها فقط تا اندازه معینی می‌توانند کارکردهای يك دیگر را بر عهده گیرند.
۸. برخی از سازمان‌های اجتماعی و از آن جمله، سازمان‌های اقتصادی بیش از سازمان‌های دیگر در جامعه مؤثر می‌افتند.
۹. در عصر حاضر دگرگونی‌های بزرگی در کارکردهای سازمان‌های اجتماعی روی داده‌اند.
۱۰. سازمان‌های اجتماعی با شتاب روبه تمرکز می‌روند.

## بخش هفتم

---

### پویایی اجتماعی

---

می‌خواهیم بدانیم چرا جامعه در جریان مبارزه درنگ‌ناپذیر خود با طبیعت دچار نیازمندی‌ها و دشواری‌های تازه می‌شود و به ناگزیر با پیوند «عصرهای فرهنگی»، به «نوآوری اجتماعی» یعنی اکتشاف و اختراع می‌پردازد و بر «انباشتگی فرهنگی» خود می‌افزاید، چگونه «بخش فرهنگی» بر شدت نوآوری می‌افزاید و جامعه‌ها را از «پیوستگی فرهنگی» برخوردار می‌گرداند، چگونه نوآوری با شیوه «واگرایی فرهنگی» و «پی‌آبی فرهنگی» و «همگرایی فرهنگی» در فرهنگ مادی و غیر مادی جامعه تغییرات پیچیده و پیوسته‌ای به نام «دور اجتماعی» به وجود می‌آورد؛ و تأثیر عظیم نوآوری‌های مادی از کجاست؟

می‌خواهیم در پرتو «پویایی‌شناسی اجتماعی» در باره «پویایی اجتماعی» و انگیزه‌های مخالفت «ایست‌گرایان» با آن به مطالعه پردازیم، «جامعه پویا» و «جامعه ایستا» را بشناسیم، چگونه «پس‌افتادگی» نسبی برخی از عصرهای فرهنگی را در برابر پیشرفت نسبی عناصر دیگر دریابیم، و به «ناسازگاری‌های فرهنگی» که بر اثر «پس‌افتادگی فرهنگی» پدید می‌آیند و جامعه را به بی‌سازمانی و بی‌نظمی می‌کشاند، پی‌بریم.

می‌خواهیم آنگاه شویم چگونه برای بازیافتن سازگاری اجتماعی، «بازسازی» جامعه لزوم می‌یابد و «اصلاح اجتماعی» و «مهندسی اجتماعی» و بالاتر از این دو، «انقلاب اجتماعی» روی می‌دهند، و انقلاب اجتماعی تا چه پایه در پویایی جامعه مؤثر است.

می‌خواهیم پویایی اجتماعی را مورد داوری قرار دهیم و ببینیم که آیا این پویایی به سود انسان است، آیا از «تکامل اجتماعی» چه مفهومی برمی‌آید، آیا رأی منکران تکامل اجتماعی اعتباری دارد و آیا تاریخ در مسیری تکاملی سیر می‌کند.

## فصل بیست و سوم

# نوآوری اجتماعی

### I. بستگی نوآوری به فرهنگ

انسان برای حفظ حیات خود ناگزیر از آن است که همواره با طبیعت پیرامون خود بستیزد و نظراً و عملاً بر آن چیره شود. مبارزه انسان با طبیعت در جریان زمان بر منوالی یگانه ادامه نمی‌یابد، بلکه در هر دوره به تناسب مقام اقتصادی انسان و نیز تا اندازه‌ای موافق مقتضیات طبیعی، به خود شکلی می‌گیرد. تغییر عوامل دوگانه مخصوصاً تغییر عامل نخستین ضرورتاً انسان را به تدبیرهای نظری و عملی نو برمی‌انگیزد. این تدبیرها در آغاز ظهور خود نوآوری اجتماعی (social innovation) یا نوآوری فرهنگی (cultural innovation) خوانده می‌شوند.

نوآوری اجتماعی یا فرهنگی به دو صورت اصلی تظاهر می‌کند: اکتشاف و اختراع. اکتشاف شناختن چیزی است که در گذشته شناخته نبوده است، و اختراع ساختن چیزی است که در گذشته ساخته نشده است.

نوآوری از دو جهت وابسته فرهنگ یا میراث اجتماعی

است:

۱. هر عنصر نو از عناصری که بالفعل در فرهنگ جامعه وجود دارند، به وجود می‌آید. زیرا هیچ چیز نمی‌تواند از هیچ زاده شود.

۲. انسان وقتی خواستار عنصری نو می‌شود و آن را فراهم می‌آورد که فرهنگ جامعه او چنان اقتضا کند.

درباره نکته اول باید گفت که هر فرهنگ مرکب از عناصر گوناگون است، و هر عنصر فرهنگی (culture element) که نام دیگر آن ویژگی فرهنگی (culture trait) است، کارکرد (function) یا وظیفه‌ای دارد. همه نیازهای جامعه به وسیله کارکردهای عناصر فرهنگی برآورده می‌شوند. هنگامی که جامعه در جریان مبارزه با طبیعت پا به مرحله تازه‌ای می‌گذارد، دچار نیازمندی‌های جدیدی که عنصرهای فرهنگی موجود درست قادر به رفع آنها نیستند، می‌شود. از این رو ابداع عناصری جدید لازم می‌آید، و ابداع آنها بدون استفاده از عنصرهای موجود فرهنگ امکان نمی‌یابد. پس جامعه با آمیختن برخی از عناصر فرهنگی موجود یا به اصطلاح، از راه پیوند فرهنگی (culture cross-fertilization) عنصرهای نو را می‌آفریند. مثلاً نظریه تکامل‌گرایی (evolutionism) داروین از آمیختن بسیاری از عناصر علوم طبیعی با یکی از عناصر علوم اجتماعی یعنی نظریه جمعیت‌شناختی مال‌توس (Malthus) فراهم آمده است. گاهی جامعه بر عنصر فرهنگی جدیدی دست می‌یابد، بی‌آن که عنصرهای قبلی خود را از دست دهد، ولی گاهی ایجاد یک عنصر نو مستلزم نسخ عنصر یا عناصری کهنه است. چنان که کشف فلز موجب نسخ ابزارهای سنگی و استخوانی شد. در چنین موردی یک عنصر فرهنگی جای عنصر دیگری را می‌گیرد، و به اصطلاح، جابه‌جایی فرهنگی (culture displacement) روی می‌دهد. جابه‌جایی فرهنگی گاهی چنان است که عنصرهای فرهنگی کهن در برابر عنصرهای فرهنگی نو یک‌سره از میان می‌روند، چنان که فن مومیایی مصریان کهن و فنون باستانی ساختن زره و



شیشه رنگین کاملاً فراموش شده‌اند.

درباره نکته دوم باید دانست که اولاً هر اکتشاف یا اختراع معمولاً هنگامی درست صورت می‌پذیرد که هم مورد احتیاج جامعه و هم در استطاعت نظری و عملی جامعه باشد؛ و ثانیاً اکتشاف یا اختراعی که با نیازمندی و توانایی جامعه متناسب نباشد ولی از خارج به جامعه راه یابد یا در داخل جامعه به وجهی استثنائی پدید آید، به ندرت می‌تواند در زندگی جامعه نقش فعالی بیابد و دگرگونی‌های ژرفی به بار آورد. برخلاف آن، هر نوآوری که پاسخ‌گوی حاجتی واقعی باشد، به شتاب رواج می‌یابد. مثلاً اختراع اتوموبیل چون به کار جامعه‌های صنعتی جدید می‌خورد، به سرعت در زندگی اجتماعی آن‌ها رخنه کرد و همواره اهمیت بیش‌تری یافت. آمار نشان می‌دهد که در سال ۱۹۵۱ از میان هر بیست تن از مردم ایالات متحد، یک تن از طریق اتوموبیل‌سازی و اتوموبیل‌رانی و اتوموبیل‌فروشی و این‌گونه کارها معیشت می‌کرد، و افزایش اتوموبیل‌سوار موجب گردید که رستوران‌ها و بانک‌ها و سینماها و کتاب‌خانه‌ها و لباس‌شویی‌ها و صندوق‌پست‌های مخصوصی برای اتوموبیل‌سواران فراهم شوند.<sup>۱</sup> علت این تحولات را باید در نیازی که جامعه صنعتی به سرعت دارد، جست‌وجو کرد. اگر چنین نیازی در میان نبود، اصلاً اختراع اتوموبیل صورت نمی‌گرفت، و فرضاً اگر هم صورت می‌گرفت، ابداً مورد استقبال جامعه واقع نمی‌شد. اتوموبیل و بسیاری دیگر از نوآورده‌های جامعه‌های صنعتی با آن‌که از آغاز ظهور خود تاکنون به جامعه‌های به اصطلاح کم‌پیشرفت (underdeveloped) آسیایی و آفریقایی صادر شده‌اند، باز چون با نیازمندی‌های حیاتی این جامعه‌ها سازگار نبوده‌اند، در آن‌ها نفوذ کافی نکرده و منشاء تغییرات عمده نشده‌اند.

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 681.

نوآوری‌های بزرگ اجتماعی و خلاقیتی که در برخی از دوره‌های تاریخ يك جامعه دیده می‌شوند، زاده مقتضیات اجتماعی هستند. جامعه در زمانی که پا به مرحله تاریخی جدیدی می‌گذارد، با نیازمندی‌ها و دشواری‌های جدید روبرو می‌شود و ناگزیر برای رفع آن‌ها به تلاش می‌افتد. این نیازمندی‌ها و دشواری‌های مرحله جدید است که ذهن اعضای مستعد جامعه را به تب و تاب و چاره‌جویی می‌اندازد. پس آفرینندگی فردی (individual creativity) و به همراهی آن، آفرینندگی اجتماعی (social creativity) یا آفرینندگی فرهنگی (cultural creativity) فرامی‌آیند. تاریک‌اندیشانی (obscurantists) که خلاقیت را به کرامت یا نبوغ جادویی فرد یا به مقتضیات نژادی یا جغرافیایی انسان و یا به سرنوشت یا مشیت خارج از جامعه انسانی نسبت می‌دهند، خیال خام می‌بافند - از نی‌چه تا اسپنگر (Spengler) که جامعه‌ها را اسیر «سرنوشت» و پویش دوری (cyclic process) جاویدان می‌شمارد و خلاقیت فرهنگی را اقتضای جبری نخستین مراحل هر دور می‌داند.

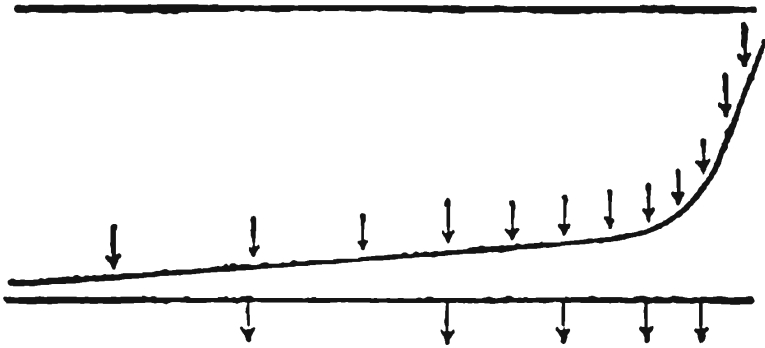
هر نوآوری اجتماعی همچنان که خود زاده و وابسته فرهنگ جامعه است، به نوبه خود آن را بارور و پرمایه می‌کند و برانباشتگی فرهنگی (cultural accumulation) می‌افزاید. انباشتگی فرهنگی هنگامی دست می‌دهد که عناصر فرهنگی نو یا آنچه در جریان زمان بر فرهنگ می‌افزاید از عناصر فرهنگی مرده و منسوخ یا آنچه از فرهنگ می‌کاهد، افزون‌تر باشد. انباشتگی فرهنگی معمولاً در همه جامعه‌های متمدن صورت می‌پذیرد، و همواره بر شدت آن می‌افزاید.

## II. پخش فرهنگی

بی‌گمان آفرینندگی‌ها و نوآوری‌های هر جامعه از ذات آن

جامعه می‌تراوند. با این وصف نباید تأثیر جامعه‌ها را در يك ديگر نادیده انگاشت. به عبارت ديگر پویایی (dynamism) هر جامعه

#### پیکر ۴۶. انباشتی فرهنگی

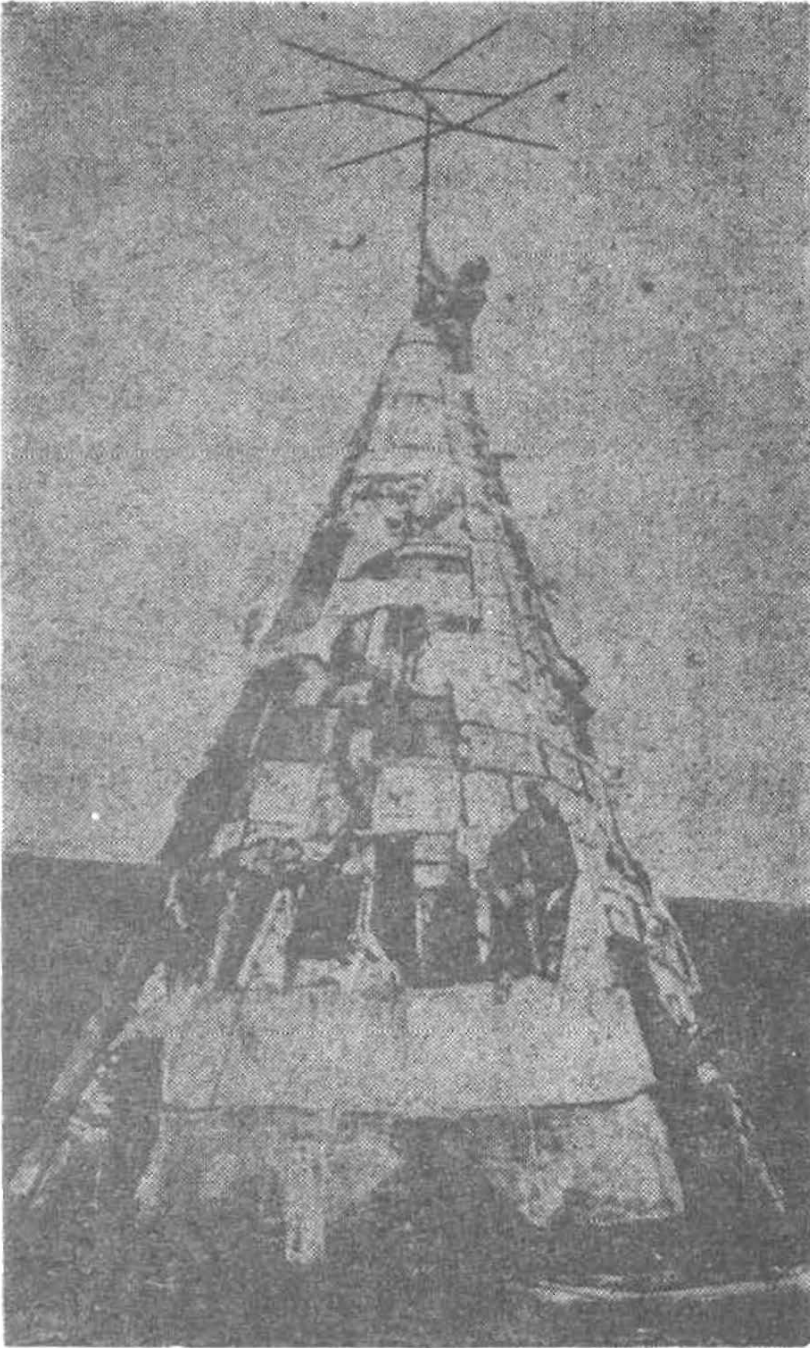


پیکان‌های خط زهرین نشانه کاهش فرهنگی و پیکان‌های خط سبزین نشانه افزایش فرهنگی است. سیر خط سبزین از چپ به راست نشانه جریان روزافزون افزایش فرهنگی است.

در همان حال که اساساً خود-پویایی یا درون-پویایی (autodyna-  
mism) است، می‌تواند تا حدی از دگر-پویایی یا برون-پویایی  
(heterodynamism) نیز بهره‌ور باشد. جامعه‌ها ضرورتاً در  
جریان تکامل خود با يك ديگر برخورد می‌کنند و از فرهنگ يك  
ديگر متأثر می‌شوند. از نفوذ فرهنگ يك جامعه در فرهنگ جامعه  
ديگر نوعی پیوند فرهنگی که پخش فرهنگی (culture diffusion)  
خوانده شده است، به وجود می‌آید.

بی‌آن که بخواهیم مانند پخش گرایان (diffusionists)  
تحولات بزرگ فرهنگ‌های همه جامعه‌ها را زاده پخش فرهنگ  
يك یا چند جامعه اصلی بدانیم، باید بپذیریم که پخش فرهنگی  
می‌تواند عمیقاً در آفرینندگی و نوآوری جامعه‌ها تأثیر گذارد، به  
شرط آن که آنچه جامعه‌ای از جامعه‌ای ديگر می‌گیرد، از مقتضیات  
خود آن دور نباشد. اگر این شرط مراعات نشود پخش فرهنگی  
یا بی‌تأثیر خواهد بود و یا تأثیر سطحی و زودگذری خواهد داشت.

## پیکر ۷۷. تراوش فرهنگی



یکی از سرخ‌پوستان قوم ایروکوی (Iroquois) در مونت‌ریل (Montreal) برف‌راز کلبه قدیمی خود آلتن تله‌ویزیون نصب می‌کند.

درموردی که جامعه نیازمند و آماده تحولی باشد، می‌تواند عناصر فرهنگی لازم برای آن تحول را از جامعه‌های دیگر فرا گیرد و با سرعت بیشتری تحول کند. کشور ژاپون از ۱۸۵۴ به این سو با استفاده از فرهنگ‌های جامعه‌های صنعتی تحول صنعتی خود را تندگردانیده است. بر همین سیاق فرهنگ یونان باستان به مدد عناصر فرهنگی مشرق زمین، شکفته شد، و فرهنگ اسلامی در نخستین سده‌های عمر خود از فرهنگ‌های گوناگون دنیای قدیم سود جست و به هنگام خود در هموار کردن راه جنبش نوزایش (رونسانس) اروپا تأثیر بخشید. لینتون (Linton) نشان می‌دهد که دامنه پخش فرهنگی از آن چه انتظار می‌رود، وسیع‌تر است، و تقریباً همه جامعه‌های متمدن بزرگ در گذشته و حال از يك ديگر مایه گرفته‌اند، چنان که فرهنگ ایالات متحد آمریکا از همه فرهنگ‌های بزرگ کنونی متأثر است.<sup>۱</sup>

اکثر فرهنگ‌های جامعه‌های گذشته و حال به يك ديگر پیوسته‌اند، و اصل پیوستگی فرهنگی (culture continuity) بر جامعه‌های انسانی فرمان فرمایی می‌کند، و تاریخ‌های خصوصی جامعه‌های گوناگون به منزله بخش‌های متوالی تاریخ یگانه‌اند. در هر يك از فرهنگ‌های معاصر عناصر خارجی فراوانی به چشم می‌خورند. طاق نصرت که در اروپای عصر جدید اهمیت یافت، زاده فرهنگ‌های یونانی و رومی است، و اتحادیه‌های کاری که در همه کشورهای مرفعی کنونی وجود دارند، دنباله انجمن‌های صنفی اروپای قرون وسطی به شمار می‌روند. بنا بر این می‌توان گفت که فرهنگ انسانی همواره استمرار می‌یابد و در نتیجه آن، میراث فرهنگی و امکان تکامل هر نسلی مرتبه‌ها از موارث و امکانات نسل‌های پیشین در می‌گذرند. در این زمینه نیوتون گفته است: «اگر من فواصل دورتر را دیدم بدان سبب بود که برشانه»

1. R. Linton: *The Study of Man*, New York, 1936, pp. 326-327.

های بلندی قرار داشتیم.»<sup>۱</sup>

### III. چگونگی تأثیر نوآوری در جامعه

نوآوری فرهنگی به سه شیوه اصلی در جامعه منعکس می-شود: به شیوه واگرایی فرهنگی (cultural dispersion)، به شیوه توالی فرهنگی یا پی‌آبی فرهنگی (cultural succession) و به شیوه همگرایی فرهنگی (cultural convergence).

پیکر ۷۸. بخش فرهنگی در جامعه یونانی



چند سده پیش از مسیح بسیاری از عناصرهای فرهنگی دنیای قدیم مانند دام‌داری (۱) و ابزار آهنی (۲۲) و ابزار مفرغی (۳) و چرخ (۵) و الفبا (۶) در فرهنگ جزایر دریای اژه و شبه جزیره یونان رخنه کردند و باعث خلاقیت شدن آن فرهنگ شدند.

۱. واگرایی فرهنگی: معمولاً نتایج نوآورده‌های مهم اجتماعی به حوزه‌های متفاوت جامعه می‌رسند. مثلاً اختراع رادیو در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی راه یافته و در کار و تفریح و آموزش و پرورش و بیداری مردم مؤثر افتاده است. همچنین جامعه‌های دور را با یکدیگر آشنا کرده، از مخاطرات برخی از

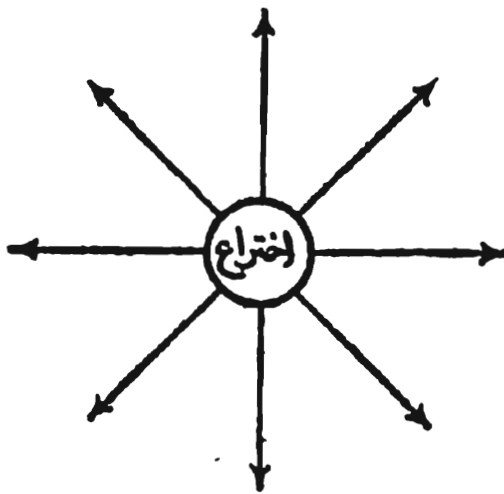
۱. آگ برن و لیم کوف: پیشین، ص ۶۳۸.

وسایل مسافرت مانند هواپیما کاسته و باعث رواج هنرها شده است. نوآورده‌های دیگر نیز تأثیرهای متنوعی در جامعه به جا می‌گذارند، چنان‌که يك حادثه اجتماعی بزرگ مثلاً يك جنگ همه نهادها و مؤسسه‌های اجتماعی را به تغییر می‌کشاند.

واگرایی تأثیرات نوآورده‌های فرهنگی را می‌توان چنین

نمایش داد:

پیکر ۷۹



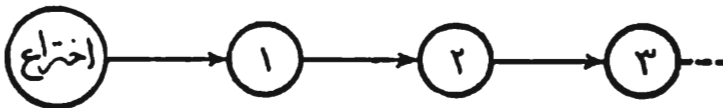
۲. پی‌آیی فرهنگی: چون عناصر فرهنگ جامعه به يك ديگر مربوط اند، تأثیر يك نوآورده فرهنگی منحصر به نتیجه‌ای که مستقیماً از آن به دست می‌آید، نیست، بلکه نتیجه مستقیم هر نوآورده‌ای به يك رشته نتایج غیر مستقیم کشیده می‌شود. مثلاً در ایالات متحد آمریکا اختراع دستگاه پنبه پاك‌کنی که مستقیماً باعث ترقی صنایع ریسندگی و بافندگی و افزایش کشت پنبه شد، به‌طور غیرمستقیم به دگرگونی‌های اجتماعی بسیار انجامید: افزایش کشت مستلزم افزایش کارگر بود. پس آوردن برده از آفریقا لزوم بیشتری یافت و برگرمی بازار برده‌داری افزود. بر اثر آن، مبارزات اقتصادی و فکری ایالات شمالی و جنوبی شدت گرفت و گام بلندی به سوی

جنگ داخلی برداشته شد.<sup>۱</sup>

اختراع هواپیما از سویی مستقیماً در فنون جنگی تأثیر کرد و از سویی به طور غیرمستقیم در وضع دولت‌ها و سیاست بین‌المللی مؤثر افتاد. به این معنی که تغییر فنون جنگی قدرت دولت‌ها را دگرگون کرد، و دگرگونی قدرت دولت‌ها به تغییر سیاست بین‌المللی انجامید. همچنین هنگامی که حکومت ایالات متحد آمریکا قانونی برای جلوگیری از تهیه نوشابه الکلی گذرانید، نه تنها در تفریح و تفنن مردم دگرگونی‌هایی به بار آمدند، بلکه زمینه تحولات اجتماعی مهم‌تری مانند رواج قاچاق نوشابه الکلی و افزایش بزه‌کاری نیز فراهم شد.

پی‌آبی تأثیرات نوآورده‌های فرهنگی را می‌توان چنین نمایش داد:

بیکر ۸۰



۳. همگرایی فرهنگی: معمولاً برخی از نوآورده‌ها تأثیرهایی مشابه دارند، و از این رو مشترکاً باعث دگرگونی اجتماعی یگانه‌ای می‌شوند. مثلاً بر اثر تغییرات متعدد مانند تکامل وسایل تولید و حمل و نقل و بهبود راه‌ها و بسط داد و ستد، شهرهای بزرگ صنعتی کنونی به وجود آمدند، و اختراع وسایل متعدد مانند راه آهن و اتوموبیل و تلفن به شهرنشینان امکان داد که دور از محل کار خود سکونت کنند و از مرکز شهر به حومه گرایند. بر همین منوال اختراع شش لول و سیم‌خاردار و آسیاب بادی به گروهی از نخستین مهاجران ایالات متحد آمریکا اجازه داد که در دشت‌های بزرگ (Great Plains) یعنی چراگاه‌های هموار و بسی‌درخت

۱. آگ برن و لیم کوف: پیشین، ص ۶۷۶.



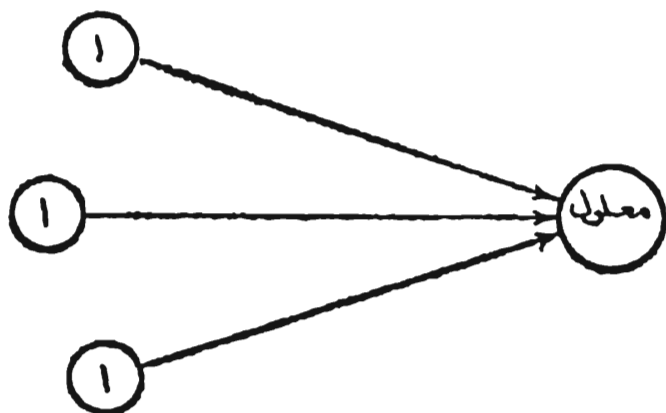
بین رود می‌سی‌سی‌پی و کوه‌های راکی (Rocky) سکونت گیرند. اگر شش لول نبود، مهاجران نمی‌توانستند با تفنگ و تپانچه یک تیر در مقابل رگبار تیرهای سرخ پوستان ایستادگی ورزند، همچنان که اگر سیم خاردار وجود نداشت، مهاجران نمی‌توانستند در آن ناحیه بی‌درخت اراضی را محصور کنند و چارپایان را در چراگاه‌های خود نگه دارند، و اگر آسیاب بادی نبود، هیچ‌گاه نان آنان به آسانی فراهم نمی‌شد.

در بسیاری از جامعه‌های متمدن ابتکار قوانینی مانند قانون جلوگیری از استخدام کودکان و قانون آموزش اجباری، کودکان را از کارهایی که سابقاً محض مصالح خانواده خود بردوش می‌گرفتند، معاف کرده و وضع خانواده و تربیت اطفال را تغییر داده است. و نیز همگرایی نوآورده‌های فرهنگی متعدد مانند ماشین‌مولد برق و اتوموبیل و وسایل جدید خانه وضع بسیاری از سازمان‌های اجتماعی و از آن جمله خانواده را تغییر داده است.

می‌توان همگرایی نوآورده‌های فرهنگی را چنین نمایش

داد:

بیکر ۸۱



1. W. P. Webb, *The Great Plains*, Boston, 1931. pp. 169-179.

## IV. دور اجتماعی

عنصرهای فرهنگی مانند اشخاص و گروه‌ها با یکدیگر روابطی پویا (dynamic) دارند و دستخوش بستگی متقابل (interrelation) و نفوذ متقابل (interpenetration) و کشش متقابل دورانی (circular interaction) هستند. از این رو هر نو-آوری اجتماعی در همان حال که در جامعه دگرگونی‌هایی به وجود می‌آورد، خود نیز بر اثر آن دگرگونی‌ها، دستخوش تغییر می‌شود و آن‌گاه به اقتضای وضع جدید خود، دگرگونی‌های تازه‌ای در جامعه برمی‌انگیزد و باز خود دگرگونی می‌پذیرد. جریان مستمر تأثیر و تأثر عوامل اجتماعی را دور اجتماعی (social vicious circle) یا تأثیر دورانی اجتماعی (social circular effect) خوانده‌اند. دور اجتماعی گاهی فقط بین دو عامل در می‌گیرد و در آن صورت به وضعی که در پیکر زیرین نمودار شده است، درمی‌آید.

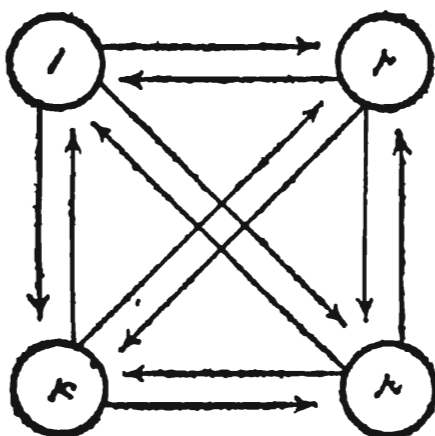
پیکر ۸۲



در این مورد دو عامل (۱) و (۲) همواره یکدیگر را تغییر می‌دهند. اگر عامل (۱) را فقر و عامل (۲) را بیماری بخوانیم، می‌توانیم بگوییم که فقر بر وخامت بیماری می‌افزاید و بیماری به نوبه خود، فقر را شدت می‌بخشد. معمولاً تأثیر متقابل این دو هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد. زیرا مجدداً فقر در بیماری و بیماری در فقر و باز فقر در بیماری و بیماری در فقر تأثیر می‌کند. در بیشتر موارد دور اجتماعی بین عوامل متعدد درمی‌گیرد. در موردی که چهار عامل در میان باشند، چنان‌که در پیکر ۸۳ دیده می‌شود، هر یک از چهار عامل سه عامل دیگر را تغییر می‌دهد و

خود به وسیله آن سه تغییر می‌کند. اگر عامل شماره (۱) را نمودار تبعیض نژادی نسبت به سیاه‌پوستان و عامل شماره (۲) را نمودار

پیکر ۸۴

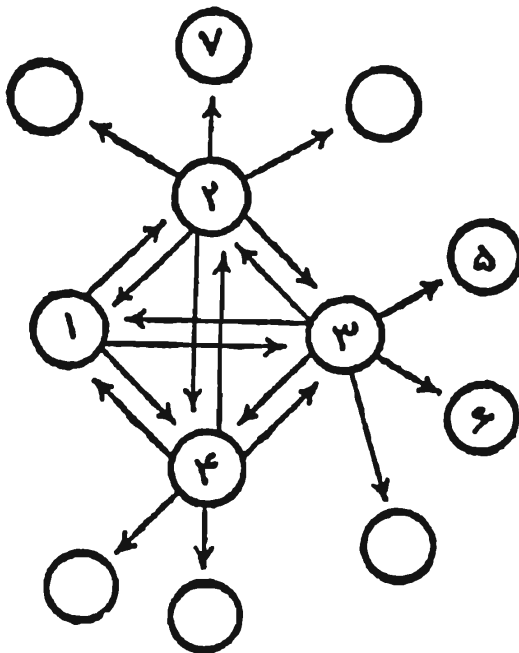


دستمزد سیاه‌پوستان و عامل شماره (۳) را نمودار آموزش و پرورش و عامل شماره (۴) را نمودار مسکن آنان بشماریم، می‌توانیم بگوییم که در ایالات متحد آمریکا کاهش تبعیض نژادی باعث افزایش دستمزد و بهبود آموزش و پرورش و مسکن سیاه‌پوستان می‌شود، و افزایش دستمزد به کاهش تبعیض نژادی و بهبود مسکن و آموزش و پرورش می‌انجامد، و بر همین روال....

عوامل دوگانه یا چندگانه‌ای که باعث دور اجتماعی می‌شوند، البته از تأثیر سایر عوامل اجتماعی برکنار نمی‌مانند. از این رو ممکن است دور بر اثر عوامل دیگر، محدود یا متوقف شود. از پیکر ۸۴ برمی‌آید که عوامل چهارگانه سابق‌الذکر چون به عوامل دیگر پیوند خورند، از آنها تأثیر برمی‌دارند: دور ناشی از روابط متقابل عامل شماره (۱) یعنی تبعیض نژادی و عامل شماره (۲) یعنی دستمزد و عامل شماره (۳) یعنی آموزش و پرورش و عامل شماره (۴) یعنی مسکن به وسیله عامل شماره (۵) یعنی مالیات و عامل شماره (۶) یعنی وضع استخدام و عامل شماره (۷) یعنی سطح

دستمزد عمومی کارگران دستخوش محدودیت می‌شود، زیرا سطح دستمزد عمومی کارگران در دستمزد هر نوع کارگری تأثیر

پیکر ۸۴



دارد، و وضع مالیات و استخدام در امکانات آموزشی همه مردم و از آن جمله سیاه‌پوستان تأثیر می‌گذارد و...

### ۷. اهمیت نوآوری مادی

می‌دانیم که فرهنگ یا میراث اجتماعی شامل دو بخش است: فرهنگ مادی یا ابزارها و اشیاء و ساختمان‌هایی که از نسلی به نسلی می‌رسند و فرهنگ غیرمادی یا رسوم و معتقدات و علوم و هنرها و به طور کلی مناسبات و سازمان‌های انسانی که بیشتر به وسیله زبان و خط و از راه یادگیری در اختیار اعضای جدید جامعه قرار می‌گیرند.

نوآوری‌های اجتماعی هم در حوزه فرهنگ مادی و هم در

حوزه فرهنگ غیرمادی روی می‌دهند، و مسلماً نوآوری هر حوزه در حوزه دیگر مؤثر می‌افتد. از این نفوذ متقابل فرهنگی (cultural interpenetration) چهار نکته برمی‌آیند:

۱. هر ابداعی که در فرهنگ مادی صورت گیرد، باعث دگرگونی فرهنگ غیرمادی می‌شود، چنان‌که بر اثر صنایع جدید، انبوه مردم در شهرهای صنعتی متراکم شدند، خانواده کار تولید اقتصادی را به کارخانه سپرد، دامنه وظایف اقتصادی و اداری حکومت وسعت پذیرفت، قدرت و فعالیت‌های دستگاه دینی جامعه رو به کاهش رفتند، و اجتماعات دور با یک دیگر ارتباط یافتند.
۲. هر نوآوری مادی به نوآوری‌های مادی دیگری می‌انجامد، چنان‌که اختراع بمب هسته‌ای منجر به اختراع ماشین مولد برق اتمی و زیردریایی اتمی و یخ‌شکن اتمی شد.
۳. هر ابداعی که در حوزه فرهنگ غیرمادی روی دهد، کمابیش به دگرگونی فرهنگ مادی می‌کشد، چنان‌که قوانین اخیر شهرداری نیویورک برای تأمین روشنایی خانه‌ها و خیابان‌ها، سبب شدند که تغییر عمده‌ای در سبک معماری ساختمان‌های بلند روی دهد و مثلاً آسمان خراش‌ها به صورت هرم ساخته شوند.<sup>۱</sup>
۴. هر نوآوری غیرمادی نوآوری‌های غیرمادی دیگری در پی دارد، چنان‌که جنگ باعث تحولات اجتماعی دامنه‌داری است.

این پرسش پیش می‌آید که آیا نوآوری‌های مادی اولویت و اهمیت بیشتری دارند یا نوآوری‌های غیرمادی. با آن‌که هیچ‌یک از نوآوری‌های اجتماعی از نوآوری‌های دیگر جدایی تام ندارند و برکنار از یک‌دیگر و بیرون از زمینه عمومی جامعه، قابل سنجش و ارزش‌گذاری نیستند، باز می‌توانیم نوآورده‌های مادی را به مراتب مؤثرتر از نوآورده‌های

۱. آگ برن و بیم کوف؛ پیشین، ص ۶۸۸.

غیرمادی شماریم و بر آن شویم که مقتضیات فرهنگ مادی مختصات کلی فرهنگ غیرمادی و به طور کلی وضع تاریخی جامعه را تعیین می کند، و تاریخ آفرینی برعهده فرهنگ مادی است. با این همه پوشیده نیست که نوآوری های فرهنگ غیرمادی نیز به نوبه خود در فرهنگ مادی جامعه تأثیر می بخشند. مثلاً ادراکات سنجیده ما که زاینده علوم هستند، در صناعت و تولید اقتصادی جامعه نفوذ می کنند، و عواطف و آرزوها و خیالات ما در گرایش های (attitudes) ما یعنی در طرز برخورد نظری و عملی ما با جهان سخت مؤثرند و حتی هنگامی که به صورت هایی ابلهانه مانند تعصب در می آیند، انگیزه فعالیت های بسیار می شوند، چنان که تعصب نژادی نظام نازیسم، با آن که به حکم اکتشافات زیست شناسی و مردم شناسی، با واقعیت منافات داشت، به یگانگی و غرور ملی آلمانیان و جنگند جویی و فداکاری آنان کمک کرد.

### نتیجه

۱. مبارزه درنگ ناپذیر جامعه با طبیعت، آن را ناگزیر از «نوآوری» یعنی اکتشاف و اختراع می‌کند.
۲. هر نوآوری به تناسب مقتضیات جامعه، از «پیوند فرهنگی» یعنی از آمیختن «عناصرهای فرهنگی» به وجود می‌آید و بر «انباشتگی فرهنگی» می‌افزاید.
۳. بر اثر روابط جامعه‌ها با یک دیگر، «پخش فرهنگی» روی می‌دهد و نوآوری‌های جامعه‌ای به جامعه دیگر انتقال می‌یابند.
۴. «پخش فرهنگی» سبب می‌شود که جامعه‌ها از «پیوستگی فرهنگی» برخوردار شوند.
۵. نوآوری‌ها با سه‌شویه «واگرایی فرهنگی» و «پی‌آیی فرهنگی» و «همگرایی فرهنگی» - در جامعه نفوذ می‌کنند.
۶. بر اثر «نفوذ متقابل» عناصر فرهنگی، همواره نوآوری‌ها بر یک دیگر تأثیر می‌گذارند و انگیزه «دور اجتماعی» می‌شوند.
۷. نوآوری‌های مادی بیش از نوآوری‌های غیرمادی در پویایی جامعه مؤثر می‌افتند و محرک اصلی حرکت جامعه به شمار می‌روند.

## فصل بیست و چهارم

# ناسازگاری اجتماعی

---

### I. پویایی فرهنگی

هر نوآوری اجتماعی چنان که انتظار می‌رود، تغییری در راه و رسم جامعه ایجاد می‌کند. گفته‌اند که ابداع گرما به باعث رکود بازار عطر شد، به این معنی که بزرگان اروپا قرن‌ها برای زدودن گندپلشتی‌های بدن، به خود عطر فراوان می‌زدند، ولی پس از آن که به لزوم شست‌وشویی بردند و گرما به ساختند، کمتر خواستار عطر شدند. گفته‌اند که ابداع یخدان از استعمال ادویه کاست، زیرا اروپاییان پیش از ابداع یخدان، برای جلوگیری از فساد گوشت، بر آن ادویه فراوان می‌پاشیدند و همین لزوم ادویه بود که کریستوف کولون را به امید کشف راه دریایی سرزمین ادویه پرور هندوستان، به قاره آمریکا کشانید!

خواه این‌گونه سخنان راست و خواه ناراست باشد، مسلم است که بین نوآوری و پویایی اجتماعی رابطه‌ای مستقیم هست. در این باره شاهد های فراوان در دست‌اند. در جامعه‌های بسیار اختراع تله‌ویزیون منشاء تغییرات اجتماعی بزرگی شده و از آن جمله، از رونق بازار سینما کاسته و بر گرمی کانون خانواده افزوده است،



و اختراع تراکتور کشاورزان بسیاری را بیکار کرده و به شهرها رانده است، و اختراع اتوموبیل در شئون گوناگون زندگی حتی در کار دسته‌های تباه کار دگرگونی‌هایی به بار آورده، و اختراع تانک جنگی از اهمیت سوارنظام کاسته است. همچنین اختراع ماشین مولد برق قسمتی از کار و تفریح روزانه انسان را به شب انداخته است. در گذشته روشنایی روز ایجاب می‌کرد که انسان روزها به کار و تفریح و شب‌هنگام به استراحت پردازد. اما اختراع ماشین مولد برق و وسایل دیگر موجب شد که در این مورد هم انسان از عادت سایر جانوران منحرف شود.

پویایی فرهنگی (cultural dynamism) ملازم نوآوری اجتماعی است و از ذات زندگی اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. پویایی فرهنگی اساساً از خواست فرد برکنار است و برای خود نظام و قوانینی دارد، چنان که در سراسر هستی، کل در عین بستگی به جزءهای خود، از آن‌ها مستقل و مشخص است. با این همه می‌دانیم که پویایی اکثر جامعه‌ها منحصر به پویایی ذاتی یا خود-پویایی آن‌ها نیست، بلکه از پویایی جامعه‌های دیگر یا دگر-پویایی نیز بهره دارد.

بررسی پویایی فرهنگی یا پویایی اجتماعی (social dynamism) که جامعه-پویایی (sociodynamism) نیز خوانده شده است، یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی یعنی مبحث پویایی‌شناسی فرهنگی (cultural dynamics) یا پویایی‌شناسی اجتماعی (social dynamics یا sociodynamics) را تشکیل می‌دهد. در این مبحث همه عامل‌هایی که جامعه را به دگرگونی می‌کشاند، بررسی می‌شوند، چنان که در روان‌شناسی هم مبحثی به نام پویایی‌شناسی روانی (psychical dynamics یا psychodynamics) وجود دارد و درباره موجبات دگرگونی‌های روانی یعنی پویایی روانی (psychical dynamism) یا روان-پویایی (psychodynamism) بحث می‌کند. در مقابل مبحث پویایی‌شناسی اجتماعی

یا پویایی شناسی فرهنگی مبحثی هست به نام ایستایی شناسی فرهنگی (cultural statics) یا ایستایی شناسی اجتماعی (social statics یا sociostatics) که موضوع آن عوامل ثبات و تعادل جامعه یعنی ایستایی اجتماعی (social staticism) یا ایستایی فرهنگی (cultural staticism) یا جامعه-ایستایی (sociostaticism) است.

## II. جامعه پویا و جامعه ایستا

از لحاظ پویایی شناسی اجتماعی، هیچ جامعه‌ای -چه ابتدائی چه متمدن- از دگرگونی برکنار نیست. ولی برخی از جامعه‌ها مرتبه‌ها تندتر از جامعه‌های دیگر تغییر می‌کنند. جامعه‌های پرتغییر اصطلاحاً جامعه پویا یا جامعه متغیر و جامعه‌های بسیار کم‌تغییر، جامعه ایستا یا جامعه ساکن نامیده می‌شوند.

جامعه ایستا برخلاف جامعه پویا، بر اثر عوامل گوناگون تاریخی و جغرافیایی، در جریان تولید اقتصادی از تحول اساسی باز می‌ماند. چنین جامعه‌ای معمولاً به نوآوری نمی‌پردازد و از بخش فرهنگی سود نمی‌جوید. در چنین جامعه‌ای زندگی نظامی تقریباً ثابت دارد. سنت‌ها با قهر و غلبه تام بر مردم حکومت می‌کنند. تولید اقتصادی با شیوه‌های کهن صورت می‌گیرد. انگاره‌های حکومت و دین و نهادهای اجتماعی دیگر تغییر نمی‌پذیرند. وضع خانوادگی و طایفه‌ای و طبقه‌ای نقش اجتماعی و پایگاه اجتماعی و حتی زناشویی و مرگ هر کس را تعیین می‌کند. تحرك اجتماعی تقریباً محال است. اخلاق اجتماعی اسیر عرف است. نادیده گرفتن هنجارهای اجتماعی یا به قول دورکم، «بی‌هنجاری اجتماعی» (social anomie)<sup>1</sup> سخت به ندرت روی می‌دهد، و آن

1. E. Durkheim: *Suicide*, Trans. J. A. Spaulding and G. Simpson, London, 1952, p. 258.

هم با واکنش شدید جامعه مقابل می‌شود. سال‌خوردگان که خزانة سنت‌ها به شمار می‌روند، جامعه را می‌گردانند. محیط اجتماعی هیچ‌گونه تحریک تازه‌ای بر اشخاص وارد نمی‌کند و آنان را به نقادی و ابتکار نمی‌کشاند. هر کاری به وجهی ثابت وقوع می‌یابد، و همه کارها حتی طرز پوشیدن لباس و جویدن غذا قبلاً تعیین شده‌اند. جامعه امید و انتظار بهبود ندارد، و زندگی يك نواخت و تیره است. از این‌رو مردم از يك سو خود را با خوشی‌های كوچك روزانه سرگرم می‌کنند و از سوی دیگر به زندگی خوشی که به گمان آنان پس از مردن آغاز می‌شود، دل خوش می‌دارند.

پیش از عهد نوزایش (رونسانس) اروپا بیشتر جامعه‌ها در بیشتر عمر خود به صورتی ایستا به سر می‌بردند. بر روی هم جامعه‌ها در هر دو مرحله دوره تولید خوراك یعنی دور برده‌داری و دور زمین‌داری انگاره‌هایی ایستا یا دقیق‌تر بگوئیم، نیمه‌ایستا (semi-static) داشتند، و هنوز هم برخی از جامعه‌ها که پا به دوره تولید ماشینی نگذاشته‌اند، به شیوه‌ای ایستا زندگی می‌کنند. با این‌همه نمونه‌تأم زندگی ایستا را باید در اجتماع‌های كوچك و کم‌مایه و دور-مانده‌ای که نتوانسته‌اند مراحل تکامل را پیمایند و «ابتدائی» خوانده می‌شوند، جست. این اجتماع‌ها به سبب آن که محیط طبیعی زندگی یا بوم طبیعی (natural habitat) آنها برای تکامل اجتماعی آماده نبوده است، در مرحله گردآوری خوراك مانده و بر تمدن دست نیافته‌اند. محیط طبیعی یا جغرافیایی مساعد با آن که در تحولات جامعه‌های بزرگ تمدن چندان نفوذی ندارد، برای شروع تمدن و انتقال از مرحله گردآوری خوراك به مرحله تولید خوراك ضروری است. از این جاست که بسیاری از اجتماع‌های ناحیه‌های کم‌نعمت قطبی و استوائی و اجتماع‌های کوهستان آند غربی و کوهستان تی‌به را دل‌فونه‌گو (Tierra del Fuego) به سبب عوامل بوم طبیعی ناموافق مانند آب و هوا و خاک نامساعد

و دور ماندگی جغرافیایی، در مرحله گردآوری خوراک ایست کرده‌اند. برخی از اجتماع‌های کوهستانی ایالت‌های آمریکایی کن‌تاکی و کارولینای شمالی و تهنه‌سی هم‌حیاتی ایستا دارند. صنایع دستی آن‌ها از زمان کشف آمریکا تاکنون تغییر محسوسی نپذیرفته‌اند، و هر خانواده تقریباً همه کالاهای مورد لزوم خود را به استقلال تولید می‌کند. در یکی از این اجتماع‌ها هنوز سازوآواز چند قرن پیش رواج دارند. در همین اجتماع ویولون نواز پیر نابینایی بود که ترانه‌های انگلیسی عصر الیزابت اول را ترنم می‌کرد. او را به انگلیس بردند تا برای پادشاه انگلیس ترانه‌های فراموش شده سده‌های پیشین را بخواند.<sup>۱</sup>

در مقابل جامعه ایستا، جامعه پویا قرار دارد. نمونه برجسته جامعه پویا جامعه صنعتی است. پیش از این دیده‌ایم که شهر یا کشور صنعتی پیوسته در دست تغییر است. نهادها و مؤسسه‌های آن ثبات ندارند. سنت‌ها گرامی نیستند. رفتار اجتماعی موافق قالب‌های جامد صورت نمی‌گیرد. تحرك اجتماعی و تحرك طبقه‌ای نسبتاً به آسانی تحقق می‌یابند. تفکر انتقادی و ابتکار و بت‌شکنی و حتی انحراف از هنجارهای اجتماعی فراوان‌اند. افکار نو و افراد جوان محور فعالیت اجتماعی شمرده می‌شوند، و زندگی پرتحول جامعه همه کس را به تکاپو می‌اندازد.

### III. ایست‌گرایی

با آن‌که دگرگونی اجتماعی ذات زندگی اجتماعی است، جامعه‌ها یا دست‌کم، گروه‌هایی از جامعه‌ها معمولاً نه تنها از دگرگونی اجتماعی استقبال نمی‌کنند، بلکه در بسا موارد در مقابل آن به مقاومت می‌پردازند. این حال که در برابر دگرگونی‌گرایی

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958. p. 640.

(transformism) قرار دارد، ایست‌گرایی (fixism) خوانده می‌شود. نمونه‌های ایست‌گرایی را در رفتار مردم بسیاری از جامعه‌های ابتدائی و فلاحتی به فراوانی می‌توان یافت. مثلاً یکی از اقوام بورنئو به نام دیاک (Dyak) به اقتضای ایست‌گرایی مدت‌ها از شیوه ساده سفیدپوستان که با تبر درختان را قطع می‌کردند، روی می‌گردانید و به رسم دیرین خود، برای قطع درخت به تراشیدن دور آن می‌پرداخت.<sup>۱</sup>

بیکر ۸۵. قوم دیاک برای قطع درخت دست از شیوه نیاکان خود بر نمی‌دارد.



تاریخ جامعه‌های ابتدائی و متمدن نمونه‌های فراوانی از ایست‌گرایی و مخالفت کهنه‌پرستان با تحولات فرهنگی عرضه می‌دارد. در سده هفدهم کشف گردش خون به وسیله هاروی (Harvey) با ستیزه بسیاری از مردم حتی پزشکان و دانشمندان روبه‌روشد، و به قول خود او، هر کس از چهل سال پیش تر داشت، با کشف او مخالفت ورزید.<sup>۲</sup> در عهد ادوارد اول قانون‌گذاران

1. R. R. Marett: *Anthropology*, New York, 1912, p. 184.

2. R. Willis : *Introduction to the Works of Harvey*, London, 1847. p. X]VII.

محافظه کارانگلیس استعمال يك ماده سوختنی نوشناخته را ممنوع شمردند و شخصی را به جرم استفاده از آن محاکمه و اعدام کردند - این ماده سوختنی چیزی جز زغال سنگ نبود<sup>۱</sup>

نوآوری‌های حوزه فرهنگ غیرمادی جامعه بیش از نوآوری‌های حوزه فرهنگ مادی با مخالفت و عناد و تکفیر کهنه‌پرستان مقابل شده‌اند. مثلاً در ایالات متحد آمریکا کهنه‌پرستان بیش از نیم قرن از اعطای حقوق سیاسی به زنان خودداری نمودند، و ده‌ها سال از تصویب قوانین مالیات بر درآمد و تأمین حقوق کارگران جلوگیری کردند و هنوز هم به برابری اجتماعی سیاهان و سفیدان یعنی نفی سفید سالاری (alboocracy) تن در نمی‌دهند.

این گونه مخالفت‌ها زاده عوامل چندی هستند:

۱. برخی از گروه‌های اجتماعی که از امتیازات فراوان برخوردارند، حفظ وضع موجود (status quo) را می‌خواهند و هر تغییری را دشمن می‌دارند. مثلاً در ایالات متحد آمریکا صاحبان وسایل حمل و نقل آبی با تأسیس راه آهن سخت ضدیت نمودند، زیرا بیم آن داشتند که راه آهن رونق راه‌های آبی را از میان برد و به منافع آنان لطمه زند.<sup>۲</sup>
- این قبیل گروه‌ها یا به قول وبلن (Veblen)، جامعه - شناس تیزبین آمریکایی، گروه‌های همسود (vested-interest groups)<sup>۳</sup> همواره با تبلیغ و دروغ و فریب، منافع خصوصی خود

1. B. Stern: «Resistances to the Adoption of Technological Innovations», *Technological Trends and National Policy*, Washington, D. C., 1937.

۲. آک برن ولیم کوف؛ پیشین، ص ۶۶۳.

3. Th. Veblen: *Vested Interests and the State of the Industrial Arts*, New York, 1919.

را به صورت مصالح مقدس عمومی جلوه می‌دهند و توده مردم را به پاس‌داری آن‌ها و مخالفت با تغییر وضع موجود اغوا می‌کنند. گروه‌های همسود در سراسر تاریخ از بزرگ‌ترین موانع تکامل فرهنگ بوده‌اند و در جامعه‌های صنعتی معاصر نیز برای تحمیل اراده خود به مردم، سازمان‌های وسیعی به وجود آورده‌اند. از این قبیل‌اند گروه‌های فشار و خصوصاً گروه‌های تحمیل‌گر آمریکایی که مردم و مخصوصاً اعضای مجالس قانون-گذاری ایالات متحد را زیر فشار می‌گذارند.

۲. معمولاً هر فرد متعارف نسبت به کارهای اعتیادی خود سهل‌گیر و خوش‌بین است و مایل به ترك یا تغییر آن‌ها نیست و از این رو با هر گونه نوآوری که باعث نسخ عادات او شود، درمی‌افتد.

۳. بسیاری از مردم مخصوصاً سال‌خوردگان که اکنون و آینده را موافق حال خود نمی‌یابند، به گذشته پناه می‌برند، زشتی‌های گذشته را از نظر دور می‌دارند و زیبایی‌های آن را برای خود درشت می‌کنند و بر اثر آن، از هر نومی گریزند. آمار نشان می‌دهد که در ایالات متحد آمریکا ۵۱ درصد زنانی که بیش از چهل و پنج سال دارند، اخلاق جامعه را پست‌تر از آن می‌دانند که در دوره جوانی آنان بود<sup>۱</sup> و جوانان بیش از پیران تغییرحزب می‌دهند و کمتر از آنان تغییر قانون اساسی را گناه می‌شمارند.<sup>۲</sup>

۴. اکثر اختراعات و طرح‌های نو در آغاز کار ناقص و کم‌سودند و نمی‌توانند توجه مردم را به سوی خود کشند.

۵. بسیاری از نوآوری‌ها سبب می‌شوند که جامعه هزینه‌ها و فشارهای تازه‌ای تحمل کند. این هم برای مردم ناگوار است و ضرورتاً آنان را به مخالفت با نوآوری برمی‌انگیزد. مثلاً کشف شیوه تهیه باران مصنوعی تاکنون مورد توجه جامعه‌ها قرار نگرفته

1. *Ladies Home Journal*, May 1938. p. 14.

۲. آک. برن و ایم کوف؛ پیشین، ص ۶۶۲.

است، زیرا هزینه آن بسیار سنگین است. طرح افزودن فاصله بین خطوط آهن نیز با آن که برای توسعه واگون‌ها و آسایش مسافران ضرورت دارد، باز چون مستلزم تغییرات بسیار پرخرجی است، هیچ‌گاه اجرا نشده است.

#### IV. پس‌افتادگی فرهنگی

با وجود ایستادگی لجوجانه ایست‌گرایان اجتماعی در برابر دگرگونی اجتماعی، جامعه‌های بزرگ بر اثر نوآوری فرهنگی همواره دگرگونی می‌پذیرند.

هنگامی که یکی یا بعضی از عنصرهای فرهنگی يك جامعه دگرگون شود، به ناگزیر تناسبی که بین آن عنصر و عنصرهای دیگر برقرار است، از میان می‌رود، و در نتیجه پس‌افتادگی فرهنگی (cultural lag) پدید می‌آید. پس‌افتادگی فرهنگی که یکی از نکته‌های مهم پویایی‌شناسی فرهنگی است، بر عقب ماندن نسبی يك عنصر فرهنگی از عنصر فرهنگی دیگر اطلاق می‌شود، و این عقب‌ماندن نسبی يك عنصر یا معلول مداخله عمده‌ی انسان و یا زاده‌کنندگی سیر خود آن عنصر است.

چنان‌که می‌دانیم، دگرگونی يك عنصر فرهنگی به سه شیوه اصلی - همگرایی و واگرایی و پی‌آبی - در جامعه تأثیر می‌گذارد، و تأثیر آن به صورت دور اجتماعی از يك عنصر به عنصر دیگر، و از يك حوزه به حوزه دیگر فرهنگ می‌رسد و تقریباً همه عنصرهای فرهنگی را به تغییر وامی‌دارد. هر نوآوری کوچک یا بزرگ زاینده چنین تغییر دامنه‌داری است - از اختراع رادیو گرفته تا نوسازی آموزش و پرورش و وضع قوانین جدید. مثلاً پرداختن زنان به کارهای اداری و فنی در روش بچه‌داری و آموزش و پرورش مؤثر افتاده است، و ماشینی شدن کشاورزی زندگی روستاییان را سخت دگرگون کرده است.

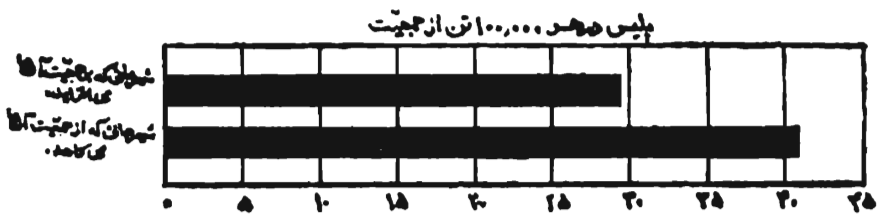


اما چون هر يك از عنصرهای فرهنگی در عین بستگی به عنصرهای دیگر، ذاتی متفاوت و وضعی خاص دارند، دگرگونی يك عنصر با سرعت يكسانی در عنصرهای دیگر منعکس نمی‌شود، بلکه هر عنصری مطابق مختصات خود و به نسبت رابطه‌ای که بین آن و عنصر دگرگون شده برقرار است، با سرعت معینی تغییر می‌کند. از این رو هر يك از عنصرهای فرهنگی يك جامعه برای آن که به عنصر تغییر یافته برسند و با آن همسازی یابند، به مقدار زمانی که البته برای همه آنها مساوی نیست، نیازمندند. پس افتادگی فرهنگی از این جا زاده می‌شود. اختراع اتوموبیل ایجاب می‌کند که دگرگونی‌های فراوانی در فرهنگ مادی و غیر مادی جامعه و از آن جمله در وضع کوچه‌ها و خیابان‌ها و خانه‌ها و چگونگی تولید کارخانه‌ها و چگونگی تفریح و کار مردم و وظایف پلیس و دادگستری پدید آیند، و بدیهی است که همه این دگرگونی‌ها يك باره تحقق نمی‌یابند. همچنین اختراع بمب اتمی منجر به تغییر بسیار در سیاست ملی و بین‌المللی و امکانات تهاجمی و تدافعی جامعه‌ها و ساختمان شهرها می‌شود، ولی همه این تغییرها به محض انفجار يك بمب اتمی یا حتی در ظرف چند سال دست نمی‌دهند.

پس افتادگی فرهنگی هم در جامعه ایستا و هم در جامعه پویا رخ می‌نماید. مثلا بر اثر رخنه کردن تمدن صنعتی جدید در اجتماعات ایستای سرخ‌پوستان آمریکا برخی از عنصرهای فرهنگی سرخ‌پوست دچار دگرگونی و برخی دستخوش پس افتادگی شدند. سرخ‌پوستان به شتاب سوارکاری و تیراندازی با تفنگ را از سفیدپوستان فراگرفتند، و این دو عامل تغییرهای گوناگونی در زندگی آنان ایجاد کردند. اما البته این دگرگونی‌ها عمق و وسعت یکسانی نداشتند. برخی از عنصرهای فرهنگی مانند شیوه معاش و شیوه جنگ به سرعت دگرگون شدند، و برخی مانند دین تغییر چندانی نپذیرفتند.

در جامعه‌های پویا که تغییر با شدت بیشتری روی می‌دهد، پس افتادگی فرهنگی به فراوانی دیده می‌شود. مثلاً در ایالات متحد آمریکا، در نتیجه آمدن مهاجران بیگانه و نیز بالا رفتن سطح زندگی، جمعیت شهرهای پر فعالیت به شتاب افزوده شده است، حال آن که افراد پلیس به همان نسبت افزایش نیافته‌اند، و در این صورت باید گفت که در این شهرها پلیس دچار پس افتادگی شده است.<sup>۱</sup>

پس افتادگی فرهنگی دیگر عقب ماندن سازمان سیاسی بسیاری از جامعه‌هاست نسبت به تکامل اقتصادی آنها. در عصر جدید به برکت بسط تولید اقتصادی و بهبود وسایل حمل و بالا بیکر ۸۶. پس افتادگی پلیس از سایر عنصرهای فرهنگی



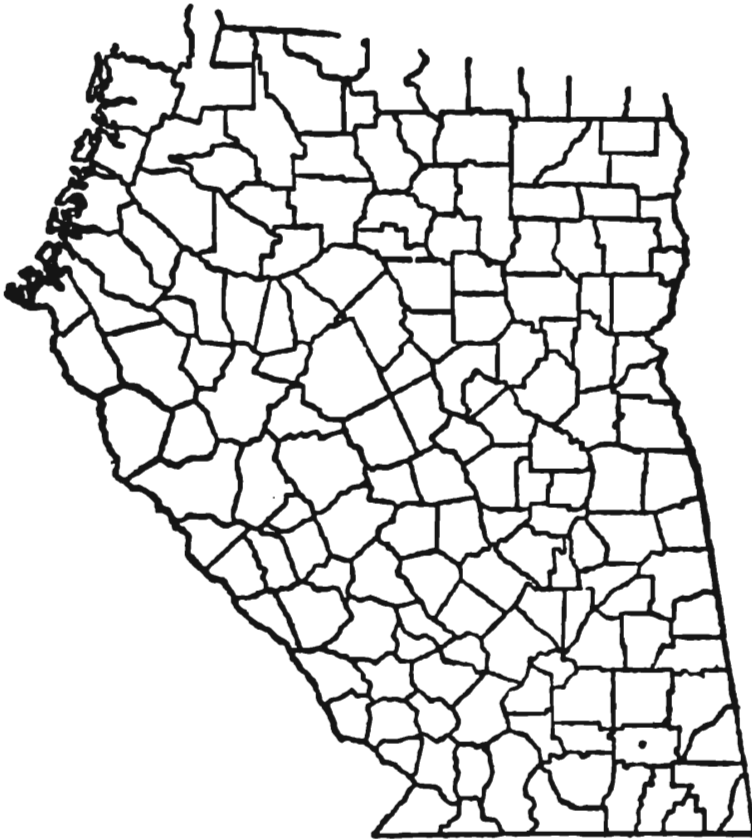
رفتن سطح زندگی، روابط گوناگونی بین جامعه‌ها برقرار شده‌اند، و فاصله‌های جغرافیایی به راستی از میانه برخاسته‌اند. با این همه هنوز مرزهای سیاسی و قیدهای اداری کهن چندان تغییری نکرده‌اند. از بیکر ۸۷ برمی‌آید که با وجود تحولات اقتصادی عظیم کنونی، هنوز ایالت آمریکایی جئورجیا مانند اعصاری که وسایل تندرو وجود نداشت و گروه‌های انسانی جدا از یکدیگر می‌زیستند، به ۱۵۹ بخش متفاوت تقسیم شده است، در صورتی که بخش‌های واقعاً مجزای آن از ۱۰ در نمی‌گذرند.<sup>۲</sup>

1. W. F. Ogburn : «Factors in the Variaton of Crime Among Cities», *American Statistical Association Journal*, 30, March 1935, pp. 12-34.

۲. آگ برن و لیم کوف، پیشین، ص ۷۱۰.

نمونه بسیار مهم پسا افتادگی فرهنگی عقب ماندن روابط تولید از نیروهای مولد است. ابزارهایی که جامعه برای تولید اقتصادی به کار می برد، به سرعت دگرگونی می پذیرند، ولی روابطی که بر تولید حاکم اند و مثلاً کارگر را به کار فرمایند نمی دهند،

پیکر ۸۷. پسا افتادگی فرهنگی در جنوب جیا



به تناسب دگرگونی انقلابی ابزارهای تولید تغییر نمی کنند. علت اصلی درنگ روابط تولید مقاومت ایست گرایانی است که چون روابط تولید موجود را به سود خود می یابند، با تمام امکانات خود در حفظ آنها می کوشند. اما برای این درنگ علت هایی فرعی نیز می توان شناخت. از آن جمله یکی این است که تغییر ابزارهای تولید به فوریت نمی تواند به دگرگونی حوزه روابط پیچیده تولید که انسانها را اسیر عادتها و پیش داوریها

و گرایش‌های ریشه‌داری کرده است، منجر شود. بر روی هم در جامعه‌های پویا دگرگونی‌ها و نیز پس-افتادگی‌های ملازم آن‌ها سبب شده‌اند که عنصرهای فرهنگی و همچنین مجموعه‌های فرهنگی (culture complexes) با یک دیگر همگام نباشند، چنان‌که تحول کند قوانین حقوقی و تحول تند صنعت هماهنگ نبوده‌اند، و علوم اجتماعی به قدر علوم طبیعی دگرگون نشده‌اند.

### V. بی‌سازمانی اجتماعی

پس افتادگی یکی یا بعضی از عنصرهای فرهنگی باعث تزلزل هیئت فرهنگی یا پیکربندی فرهنگی (culture configuration) می‌شود و جامعه را به سوی ناسازگاری (unadjustment) و صورت نهائی آن، بی‌سازمانی (disorganization) می‌راند. از آن‌چه در فصل‌های پیشین آمده است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) فعل‌هایی هستند که بین دو تن یا عده بیشتری انسان در می‌گیرند و در آنان نوعی همانندی به وجود می‌آورند. چنین کنش‌هایی که مبنای رفتار اجتماعی (social behavior) به شمار می‌روند، بر دو گونه‌اند: کنش‌های متقابل پیوسته (associative interactions) و کنش‌های متقابل گسسته (dissociative interactions). دسته اول کنش‌های متقابلی هستند که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند و دسته دوم کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند. از کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته جریان‌هایی با جهت و کیفیت معین که پویای اجتماعی (social processes) نام گرفته‌اند، پدید می‌آیند. این پویاها در همه حوزه‌های اجتماعی راه می‌یابند و انگیزه جنبشی پیچیده به نام پویایی اجتماعی می‌شوند. پویایی اجتماعی ایجاب می‌کند که پاره‌های گوناگون

جامعه در يك ديگر سخت تأثير گذارند و به يك ديگر وابسته گردند، و به ناگزير همسازي اجتماعي (social accomodation) پيش آيد. همسازي اجتماعي كوششي است دامنه دار براي دفع اختلاف كنش هاي متقابل پيوسته و كنش هاي متقابل گسسته. همسازي اجتماعي هر گاه با خواست و آگاهي صورت پذيرد، سازگاري اجتماعي (social adjustment) نام مي گيرد. به بيان ديگر سازگاري كه صورت نهائي همسازي است، به كوشش هايي كه افراد و گروه ها عمداً براي ايجاد تعادلي بين خود و جامعه مبذول مي دارند و نيز به تعادلي كه حاصل چنين كوشش هايي است، اطلاق مي شود. سازگاري اجتماعي از آن رو كه تعادلي بين جزء هاي متفاوت و حتي متخالف جامعه برقرار مي كند، زابنده انتظام (orderliness) نسبتاً پايداري است كه سازمان اجتماعي (social organization) نام دارد. سازمان اجتماعي در معني وسيع خود، مجموعه اي است مركب از افراد و گروه هايي كه هر يك به سود بقيه عهده دار كاري معين است.

چون زندگي اجتماعي حاصل كنش هاي متقابل است، و اين كنش ها بعضي پيوسته و برخي گسسته اند، هيچ جامعه اي به سازگاري اجتماعي تام نائل نمي آيد. همچنان كه نو آوري اجتماعي پاره اي از عنصر هاي فرهنگي را دگرگون و پاره اي را دچار پس افتادگي مي كند، سازگاري اجتماعي کاهش مي يابد. پس در وهله اول سازگاري نسبتاً جامع پيشين به سازگاري ناقص يا كژسازگاري يا دژسازگاري (maladjustment)، و در وهله دوم به ناسازگاري مي گرايد. دژسازگاري باعث تزلزل سازمان جامعه مي شود، و ناسازگاري با سازمان شكني يا بي سازماني همراه است، و بي سازماني كه نام ديگرش بحران اجتماعي (social crisis) يا آشفنگي اجتماعي (social chaos) است، پايان زندگي اجتماعي است.

هر سازماني - چه خود جامعه باشد، چه يكي از مؤسسات آن - به سبب ناسازگاري، به بي سازماني كشاننده مي شود. در نتيجه ناسازگاري داخلي سازمان، روابط سازمان هاي فرعي آن

می‌گسلند و همزمانی و یگانگی آنها از میان می‌روند. از این رو سازمان از کارکردهای خود عاجز می‌آید - و این عجز نشانه صریح بی‌سازمانی است.

يك كارخانه وقتی که دچار سانحه بزرگی مانند بمباران یا اشغال بیگانه شود، سازمان خود را از دست می‌دهد. کارگران کارخانه پریشان می‌گردند و کارگامها از اجرای کار خود باز می‌مانند. يك شهر هنگامی که به سیلی موحش یا هجومی ناگهانی گرفتار آید، بی‌سازمان می‌شود. پس شهرنشینان دست از کارهای خود می‌کشند، بر آوردن نیازمندی‌های عمومی به دشواری بر- می‌خورند، هرج و مرج روی می‌دهد، و شهر چنان می‌شود که مرگرت می‌چل (Margaret Mitchell) در داستان معروف بر باد رفته وصف کرده است.<sup>۱</sup>

صحنه‌هایی که نمایشگر بی‌سازمانی باشند، فراوان‌اند. چنین است پاریس در زمان هجوم آلمانیان، و شهر نیواورلینز (New Orleans) به وقت طغیان رود می‌سی‌سی‌پی، و مردم اونزویل (Evansville) در موقع طغیان رود اوهایو، و هندیان کناره‌های رود جومنا (Jumna) به هنگام طغیان آن رود. در مقابل بی‌سازمانی کارخانه‌ای که اشغال می‌شود و شهری که در معرض سیل قرار می‌گیرد، دسته سربازان مجهزی که کارخانه را تسخیر می‌کند، یا گروه کمکی منظمی که به نجات سیل‌زدگان می‌شتابد، سازمانی مشخص دارد، و اعضای آن بر خلاف کارگران آشفته‌حال و شهرنشینان آواره، با انضباط و آرامش و همکاری، وظایف خود را انجام می‌دهند.

بی‌سازمانی همانند سازمان، حدود معینی ندارد. صورت وسیع آن در يك شهر سیل‌زده یا يك کارخانه بمباران شده به نظر می‌رسد، و صورت‌های محدود آن در زندگی روزانه کراراً به

1. M. Mitchell: *Gone With the Wind*, New York, 1938, pp. 358-361.

چشم می‌خورند. اعتصایی که در کارخانه‌ای در می‌گیرد یا اغتشاشی که بر اثر تراکم وسایل آمد و شد در خیابانی پدید می‌آید، معمولاً به بی‌سازمانی محدود و گذرانی منتهی می‌شود. بی‌سازمانی اجتماعی را نباید با مفاهیم اخلاقی مانند «فساد» یا «بدی» اشتباه کرد. زیرا در موارد بسیار نمی‌توان بی‌سازمانی اجتماعی را مورد قضاوت قاطعی قرار داد و «خوب» یا «بد» خواند. اعتصایی که در کارخانه‌ای در می‌گیرد، با آن که کارخانه را به طور موقت از سازمان می‌اندازد، ضرورتاً «بد» نیست. همه مردم درباره یک اعتصاب حکم یکسانی صادر نمی‌کنند، چنان که معمولاً کارفرمایان اعتصاب را «بد»، و کارگران آن را «خوب» می‌دانند.

به طوری که گفته شد، سازمان قائم به وجود جزء‌هایی است که آن را تشکیل داده‌اند، و گسستگی آن جزءها به بی‌سازمانی منجر می‌شود. ولی بی‌سازمانی تأثیر قابلی در وجود مستقل جزءها نمی‌کند. مثلاً پیاده کردن یک ماشین سازمان آن را از میان می‌برد، اما لطمه‌ای به قطعه‌های آن نمی‌زند. با این همه چون انسان ذاتی اجتماعی دارد و دائماً از جامعه متأثر می‌شود، در هم شکستن یک سازمان اجتماعی بی‌گمان در وجود اعضای آن مؤثر می‌افتد. تأثیر انحلال یک سازمان اجتماعی در افرادی که آن را تشکیل می‌دهند، گاهی شدید و گاهی خفیف است. مثلاً انحلال یک باش‌گاه تغییر مهمی در زندگی اعضای آن ایجاد نمی‌کند، ولی انحلال یک خانواده معمولاً تأثیرهای ژرفی در زندگی اعضای آن می‌گذارد و حتی گاهی اعضای خانواده را به بی‌سازمانی شخصی (personal disorganization) یا بی‌سازمانی شخصیت (personality disorganization) که یکی از کج روی‌های اجتماعی است، سوق می‌دهد.

بدیهی است که اگر بی‌سازمانی دامنگیر سراسر جامعه شود، رنج‌های فردی و اجتماعی بسیار بزرگی به بار خواهند آمد. در

فصل « انحراف شخصیت » دیده‌ایم که بسیاری از کج‌روی‌های اجتماعی اعم از روان‌رنجوری (psychopathy) و روان‌نژندی (psychoneurosis) و روان‌پریشی (psychosis) زاده ناسازگاری و بی‌سازمانی جامعه‌اند.

ناسازگاری و بی‌سازمانی اجتماعی هم در جامعه ایستا و هم در جامعه پویا روی می‌دهند. جامعه ایستا البته کمتر از جامعه پویا دستخوش دگرگونی و نیز پس‌افتادگی فرهنگی می‌شود. ولی هرگاه تغییری پذیرد، بیش از جامعه پویا به تزلزل می‌افتد و در خطر ناسازگاری و بی‌سازمانی قرار می‌گیرد. چنین جامعه‌ای بر اثر برکناری از عوامل حیاتی‌نو، به ندرت با دشواری‌های بی‌سابقه روبه‌رو و ناگزیر از نوآوری فرهنگی می‌شود. از این رو از قوام و سکون نسبی ژرف و ریشه‌داری برخوردار است، و عنصرها و مجموعه‌های فرهنگی آن با پیوندهای استواری به یکدیگر بسته شده‌اند و سازگاری فراوان دارند. جامعه ایستاهنگامی که بر اثر عواملی، آغاز تغییر کند، در همان حال که پیچیدگی و گستردگی می‌یابد، به شتاب سازگاری خود را از دست می‌دهد و دچار بی‌نظمی‌ها و نابه‌نجاری‌ها و ناروایی‌های گوناگون می‌شود. این وضع رنج‌آور در بسیاری از جامعه‌های به اصطلاح کم‌پیشرفت (underdeveloped) و نیز در بعضی از جامعه‌های ابتدائی یا بی‌پیشرفت (undeveloped) راه دارد. این‌گونه جامعه‌ها معمولاً در نتیجه پخش فرهنگی جامعه‌های دیگر، به سوی دگرگونی‌هایی ناگهانی و ناسازگاری و بی‌سازمانی اجتماعی رانده می‌شوند.

اجتماع بومیان هاوایی را نمونه می‌آوریم. مردم کنونی این جزیره تقریباً در سده پنجم مسیحی در آن سکونت گرفتند و در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم مورد هجوم اقوام پولی‌نزی، و پانصد سال بعد مورد تجاوز سفیدپوستان واقع شدند. به این ترتیب این اجتماع در نخستین هزاره خود از تغییر شدید مصون ماند، و از این رو سازگار، عمیقی بر آن حاکم شد. در این هزار



سال منابع محدود هاوایی برای زندگی جمعیت سیصد یا چهار صد هزار نفری آن کافی بود، و دور افتادگی جزیره آن را از ترکناز بسیاری از ناخوشی‌ها و ناخرسندی‌های ناحیه‌های دیگر زمین حفظ می‌کرد. اما در ۱۷۷۸ با آمدن ناخدا کوک (Cook) و سایر کاشفان انگلیسی، عنصرهای فرهنگی تازه‌ای در اجتماع بومیان هاوایی راه یافتند. تمدن استعماری غربی بیماری‌ها و گرفتاری‌های جدیدی به همراه داشت. پس سازگاری جامعه از میان رفت، هرج و مرج پدید آمد و شماره بومیان هاوایی که مدت هزار سال بین سیصد و چهار صد هزار بود، در ظرف يك قرن ونیم به  $\frac{1}{10}$  تنزل کرد.<sup>۱</sup>

برخی از محققان اجتماعی ناسازگاری‌های اجتماعی پر-دامنه را که به بی‌سازمانی جامعه‌ها می‌انجامند، سه گونه دانسته‌اند: ناسازگاری طبع انسانی و جامعه، ناسازگاری طبیعت و جامعه، و ناسازگاری شتون اجتماعی با يك دیگر.

گفته‌اند که اگر طبع انسانی برای پذیرش برخی از فشارهای بزرگ اجتماعی آمادگی نداشته باشد یا جامعه از عهده خرسند کردن برخی از نیازهای مهم انسانی بر نیاید، ادامه زندگی اجتماعی میسر نخواهد بود. گفته‌اند که اگر طبیعت خارجی با مقتضیات جامعه موافق نباشد، سازمان اجتماعی در هم خواهد شکست. گفته‌اند که اگر شتون اجتماعی يك جامعه به شدت از يك دیگر فاصله بگیرند و همسازی آن‌ها از میان رود، بی‌سازمانی پیش خواهد آمد.

در این که جامعه انسانی از يك سو بر اورگانیزم انسانی و از سوی دیگر بر طبیعت خارجی قائم است، تردیدی نیست. ولی چنان که در فصل‌های نخستین ملاحظه شد، اورگانیزم انسانی نظام یا طبع استوار جاویدانی ندارد و مطابق تغییر اجتماعی،

1. A. W. Lind: *An Island Community*, Chicago, 1938, Ch. 5.

تغییر می‌پذیرد، و طبیعت خارجی نیز چون اسیر قانون‌هایی است که همواره مورد کشف و سلطه انسانی قرار می‌گیرند، با سرعتی روزافزون مسخر می‌شود و به کام انسان می‌گردد. بی‌گمان به مرور زمان نیروهای طبیعی زندگی بخشی که در خدمت انسان‌اند افزایش می‌یابند، نیروهای طبیعی زیان‌بخش یا مرگ‌آور بیش از پیش سرکوب می‌شوند، توانایی روانی انسانی که زاینده علم و هنر و فلسفه و صناعت است، و نیز توانایی بدنی انسانی (به شهادت حد نصاب یا رکوردهای ورزشی) پیشی می‌گیرند و بر تندرستی و طول عمر او می‌افزاید.

همه ناسازگاری‌هایی که در زندگی انسانی راه دارند چه به صورت ناسازگاری بدن انسان و مقتضیات زندگی اجتماعی باشد، چه به صورت ناسازگاری جامعه و طبیعت به ناسازگاری‌های داخلی جامعه منتهی می‌شوند. اگر جامعه از انسجام داخلی برخوردار باشد، می‌تواند از خطر سیل و طوفان و آتشفشان و بیماری و بی‌بارانی و آفت‌های دیگر برهد. اکثر رنج‌های اورگانیک و گرفتاری‌های طبیعی ما معلول ناسازی جامعه‌های ماست. جامعه اگر دچار دژ سازگاری و مخصوصاً ناسازگاری نباشد، می‌تواند طبیعت را رام و موافق گرداند. بنا بر این بی‌سازمانی جامعه و مخاطرات وابسته آن زاده ناسازگاری داخلی جامعه است.

در عصر حاضر گذشته از جامعه‌های کم‌پیشرفت آسیا و آفریقا که گرفتار ناسازگاری اجتماعی هستند، جامعه‌های به اصطلاح پیشرفته (developed) مغرب زمین نیز به علت ناهماهنگی شتون گوناگون اجتماعی به ویژه ناهماهنگی نیروهای مولد و روابط تولید، در آستانه بی‌سازمانی قرار گرفته‌اند. در این جامعه‌ها در نتیجه تکامل سریع نیروهای مولد، سخت بر ثروت جامعه افزوده است. ولی از این ثروت فراوان، سهم قابل‌ی به اکثر اعضای جامعه نمی‌رسد، و از این رو بین محرومان و صاحبان امتیازات اجتماعی مبارزه‌ای پدیده که اعتراض و اعتصاب و انقلاب از جلوه‌های آن-

اند، جریان دارد. بر اثر آزمندی بی کران آنان که دارند و تنگدستی عظیم آنان که ندارند، گاه به گاه تولید اقتصادی چندان بالامی رود و قوه خرید جامعه چندان پایین می آید که چرخ صناعت از کار باز می ایستد و بحران اقتصادی در می گیرد. بحران به بی کاری می کشد، و بی کاری فقر را به اوج می رساند، و این دو خانواده را در هم می شکنند و بیماری های بدنی و روانی را دامن می زنند و دامنه انحرافات اجتماعی را می گسترند. پس اندیشه به انحطاط می گراید، علم و هنر و فلسفه پریشان می شوند، انسان محض خوشی-های گذران فردی، مصالح اجتماعی را لگنمال می کند، و لریزه بر ارکان سازمان اجتماعی می افتد.



## نتیجه

۱. بر اثر «نوآوری اجتماعی»، برخی از «عنصرهای فرهنگی» جامعه دگرگون و «پویایی فرهنگی» زاده می‌شود.
۲. جامعه‌های پرتغییر را «جامعه پویا»، و جامعه کم‌تغییر را «جامعه ایستا» گویند.
۳. پویایی فرهنگی از مخالفت «ایست‌گرایان» آسیب می‌بیند.
۴. دگرگونی برخی از عنصرهای فرهنگی موجب «پس‌افتادگی فرهنگی» یعنی عقب ماندن نسبی يك عنصر فرهنگی از عنصر فرهنگی دیگر می‌شود.
۵. عقب ماندن «روابط تولید» از «نیروهای مولد» یکی از خطیرترین پس‌افتادگی‌های فرهنگی است.
۶. دگرگونی برخی از عنصرهای فرهنگی و پس‌افتادگی عنصرهای دیگر، به سازگاری عنصرها لطمه می‌زند و «دزسازگاری اجتماعی» را پیش می‌آورد.
۷. دزسازگاری اجتماعی شدید به «ناسازگاری اجتماعی» و «بی‌سازمانی اجتماعی» می‌کشد.
۸. بسیاری از جامعه‌های «کم پیشرفت» و «پیش‌رفته» کنونی در آستانه بی‌سازمانی هستند.

## فصل بیست و پنجم

### بازسازی جامعه

---

#### I. لزوم بازسازی

دیده‌ایم که بر اثر نوآوری مخصوصاً نوآوری مادی، برخی از عناصر جامعه سخت دگرگون می‌شوند و بعضی تغییری ژرف نمی‌کنند، و آن‌گاه پس‌افتادگی اجتماعی روی می‌دهد، تعادل جامعه از میان می‌رود و ناسازگاری اجتماعی پیش می‌آید. این را هم می‌دانیم که ناسازگاری اجتماعی زاینده کج روی‌های فردی و جمعی گوناگون است و حیات فرد و بقای جامعه را به‌خطر می‌اندازد.

بنابراین باید گفت که زندگی اجتماعی با ناسازگاری نمی‌سازد، و جامعه چون به ناسازگاری افتد، ناگزیر از آن است که با تلاش خود، دگرگونی‌هایی پدید آورد و بدین وسیله بر سازگاری جدیدی دست یابد. سازگاری جدیدی که از سازگاری پیشین تمام‌تر و وابسته نظام اجتماعی کامل‌تری باشد.

دگرگونی‌هایی که جامعه برای هم‌نو کردن مجدد عناصر خود به بار می‌آورد یا مثبت یا منفی هستند:

۱. دگرگونی مثبت پیش راندن عناصری است که دستخوش

پس افتادگی شده‌اند، به سانی که این عناصر به عناصر پیش رفته برسند و با آنها سازگار گردند.

۲. دگرگونی منفی پس‌راندن عناصری است که پیش رفته‌اند، به سانی که وضع پیشین خود را بازیابند و با عناصری که پس مانده‌اند، سازگار شوند.

روشن است که دگرگونی مثبت نوعی سیر تکاملی و مستلزم نوآوری‌های تازه است و دگرگونی منفی نوعی سیر قهقرایی است و نفی نوآوری‌های پیشین را ایجاب می‌کند. به شرحی که در فصل بعد خواهیم دید، جامعه‌های بزرگ انسانی سیری تکاملی دارند و فقط در بعضی از مراحل تاریخ خود از جهاتی موقتاً به عقب می‌گرایند، و بر اثر آن ارتجاع ممتد می‌شود. بنابراین باید پذیرفت که در جامعه‌های بزرگ و بر روی هم در تاریخ عمومی انسان سیر تکاملی اصل است و سیر قهقرایی استثناء.

نمایش‌های تکاملی یا مثبتی که جامعه برای بازسازی (reconstruction) خود یعنی بازیافتن سازگاری مجدد یا نوسازگاری (readjustment) و یافتن نظامی کامل‌تر صورت می‌دهد، به دو شکل درمی‌آیند: جنبش‌های کند یا اصلاحی و جنبش‌های تند یا انقلابی.

## II. جنبش‌های اصلاحی

جنبش یا نهضت (movement) رفتار گروهی نسبتاً منظم و بادوامی است برای نیل به هدف اجتماعی کمابیش معینی موافق نقشه‌ای معین. نهضت اصلاحی یا جنبش اصلاحی (reform movement) جنبشی است آرام و تدریجی برای ایجاد نوآوری‌هایی که وسیله رفع ناسازگاری اجتماعی پنداشته می‌شوند.

برای ظهور يك جنبش اصلاحی چند مقدمه لازم است:

۱. نوآوری در بعضی از شئون اجتماعی.
۲. پس افتادگی سایر شئون اجتماعی و ناسازگارشدن جامعه.
۳. تشخیص لزوم بازسازی جامعه.
۴. تعیین نوآوری‌های لازم برای بازسازی جامعه.
۵. فراهم کردن وسایل ضروری.

در گذشته مخصوصاً در جامعه‌های ایستای فلاحی جنبش اصلاحی به ندرت و با دشواری روی می‌داد. طبقه حاکم که تثبیت امتیازات خود را در تثبیت اوضاع اجتماعی می‌دید، طبعاً از هر گونه اصلاحی روی گردان بود. فقط هنگامی که تحولاتی جبری پیش می‌آمدند و سازگاری اجتماعی از میان می‌رفت و بازسازی جامعه با سیر قهقراپی میسر نمی‌شد، طبقه حاکم برای آن که جامعه را از انفجار انقلابی باز دارد، به‌اکراه به پاره‌ای تغییرات اصلاحی تن می‌داد.

در عصر حاضر همچنان که جنبش‌های تند انقلابی رواج یافته‌اند، جنبش‌های اصلاحی نیز فراوان شده‌اند. یکی از انواع جنبش‌های اصلاحی که در همه کشورهای کنونی به کار بسته می‌شود، مهندسی اجتماعی (social engineering) یا نقشه‌کشی اجتماعی (social planning) است.

مهندسی یا نقشه‌کشی اجتماعی کوششی سنجیده است برای جلوگیری از مشکلات اجتماعی آینده یا بهبود جامعه فردا با طرح و اجرای نقشه‌های دقیق و محدود. مهندسی اجتماعی از جهاتی با انواع دیرین جنبش اصلاحی تفاوت دارد. زیرا جنبش اصلاحی در معنی پیشین خود کوشش دامن‌داری است که معمولاً برای جبران نقص‌ها و کمبودهای گذشته صورت می‌گیرد، در صورتی که مهندسی اجتماعی کوششی است نسبتاً محدود برای بهره‌برداری صحیح از امکانات آینده. حکومت‌های کنونی که خود را خادم جامعه و مسئول آینده آن می‌شمارند، موافق مصالح نزدیک و دور

خود، نقشه‌های عملی و محدود و مؤثری طرح و اجرا می‌کنند. هر نقشه چون محدود و سنجیده است، معمولاً درست عملی می‌شود، چنان‌که در بسیاری از جامعه‌های معاصر نقشه‌های دقیقی که برای وصول به نتایج معینی در حوزه آموزش و پرورش و تولید صنعتی و بهره‌برداری از نیروی آب تنظیم و اجرا شده‌اند، نتیجه‌بخش بوده‌اند.

نقشه‌کشی یکی از کارهای ضرور و مداوم جامعه‌های صنعتی است. در این جامعه‌ها سراسر نظام اجتماعی همواره در تغییر است، و از این رو اگر دگرگونی‌ها از سنجش و محاسبه و نظارت و دخالت برکنار مانند، ناسازگاری‌ها و بحرانهای پدیده به میان خواهند آمد. جامعه‌شناسان جدید برخلاف بسیاری از محققان اجتماعی گذشته، نقشه‌کشی اجتماعی را کاملاً لازم می‌دانند. پیش از این، کسانی مانند روسو و اس‌پن‌سر بر آن بودند که دخالت انسان در راه و رسم زندگی خود باعث پریشانی و ناسخ‌سندی می‌شود و بدین سبب فعالیت‌هایی از قبیل نقشه‌کشی اجتماعی را نمی‌پسندیدند. اما با تکامل علم جامعه، نادرستی این اندیشه آشکار شد. اوگوست کنت دریافت که پیش‌بینی آینده جامعه و تنظیم تکاپوی اجتماعی هم میسر است و هم ضروری. لسن‌تروارد با مفهوم هدف‌جویی اجتماعی (social telosis) و کارل مارکس با توصیه مبارزه اجتماعی، به همین ضرورت اشاره کرد.

در بسیاری از جامعه‌های صنعتی موجود نقشه‌کشی یا مهندسی اجتماعی رواج تام دارد. در این جامعه‌ها نقشه‌های قابل اجرای متنوعی طرح و عمل می‌شوند. هر نقشه دامنه و عمری محدود دارد، ولی اجرای آن معمولاً به طرح و اجرای نقشه دیگری می‌کشد. به بیان دیگر بهبود هر یک از شئون اجتماعی بهبود شئون دیگر را ایجاب می‌کند و به این ترتیب زمینه تکامل عمومی جامعه را فراهم می‌آورد. هر اصلاح جزئی گامی است که به سوی اصلاح کلی جامعه برداشته می‌شود، و هر اصلاح کلی به نوبه خود



اصلاحات جزئی گوناگونی را پیش می‌کشد. بنابراین جامعه‌هایی که به نقشه‌کشی اجتماعی می‌پردازند به مسافری می‌مانند که به جای تعیین مقصدی دور، به سوی مقصدی نزدیک می‌شتابد و پس از وصول به آن، بی‌درنگ مقصد دورتری بر می‌گزیند و رهسپار می‌شود.

در سال‌های اخیر هم جامعه‌های پیش‌رفته و هم جامعه‌های به اصطلاح کم پیشرفت در اجرای نقشه‌های اصلاحی موفقیت‌های بزرگی به دست آورده‌اند. از آن جمله دو کشور چین و هند به وسیله نقشه‌های دقیق پنج‌ساله خود، سخت به پیش‌رفته‌اند. چنان که از پیکر ۸۸ برمی‌آید، در نقشه‌های پنج‌ساله این دو کشور اولاً هر یک از هدف‌های اصلاحی مقید به حدود و مدت معینی است، و ثانیاً هند بیش از چین به تولید کالاهای مصرفی توجه دارد، و چین می‌کوشد که دو برابر هند کالاهای غیر مصرفی تولید کند.<sup>۱</sup> اما نقشه‌کشی اجتماعی کاری آسان نیست. یکی از دشواری‌های آن این است که معمولاً نقشه‌ها با خیال‌پروری و خوش بینی

پیکر ۸۸. هدف‌های نقشه‌های پنج‌ساله چین و هند

چین		هند		برخی از مواد
دهه‌افزایش	۱۹۵۷	دهه‌افزایش	۱۹۵۵-۵۶	
۱۵۰	۱,۸۵۱	۶۹	۱,۶۵۰	فولاد (به هزار تن)
۷۸	۵۳	۱۸	۳۹	زغال (به میلیون تن)
۱.۷	۶	۷۸	۲,۸	سخت‌افزار (به میلیون تن)
۱۲۰	۱۵۰۹	۵۲	۳,۵	نبردی سبوت (به میلیون کیلوگرم)
۷۵	۶۵۰	۷۵	۲۰۰	سنگ آهن (به هزار تن)
۱۷۶	۱۹۲,۸	۱۷	۶۱,۶	سنگ آهن (به میلیون تن)
۲۵.۲	۱۶۲۵	۲۲	۸۳	پنبه (به هزار تن)
۱۷۵	۶۸۶	۲۴	۱۵۰	قند (به هزار تن)

در این جدول فقط هدف‌های نخستین سال‌های نقشه‌های پنج‌ساله ذکر شده‌اند.

1. W. Malenbaum: «India and China: Development Contrasts», *Eastern Economist Pamphlet*, 1956, p. 18.

مفرط طرح می‌شوند و از این رو بر واقعیت‌ها انطباق نمی‌یابند و درست به نتیجه نمی‌رسند، چنان که هیچ‌گاه رویا گرایسی (utopianism) اصلاح طلبان سده‌های گذشته و از آن جمله، سوسیالیست‌های رویائی (utopian socialists) که خواسته‌اند یکباره جامعه فردا را به صورت «ناکجا آباد» یعنی مدینه‌ای فاضله (utopia) در آورند، تحقق نپذیرفته است.

مهندسان اجتماعی (social engineers) برای رفع موانعی که در راه نقشه‌های اجتماعی قرار دارند، تدابیری کرده‌اند:

۱. باید به جای اتکاء به امکانات نامسلم آینده، به امکانات حتمی حال متکی شد، افزایش فرضی امکانات جامعه را به حساب نیاورد و براساس امکانات موجود، برای آینده نقشه کشی کرد.

۲. باید در تنظیم نقشه‌های درازمدتی که برای اصلاح‌شئون اجتماعی طرح می‌شوند، از عواملی که اکنون وجود ندارند، ولی جبراً در آینده ظاهر خواهند شد، غفلت نورزید.
۳. باید هر نقشه‌ای فقط به تحول یکی از شئون اجتماعی ناظر باشد. نقشه وسیعی که شئون گوناگون اجتماعی را دربر گیرد، به ندرت تحقق می‌پذیرد.

۴. باید نقشه‌های اصلاحی را چنان طرح کرد که در زمانی نسبتاً کوتاه اجرا شوند. نقشه‌ای که اجرای آن بیش از عمر یک نسل به درازا کشد، به دشواری‌های بسیار برمی‌خورد. یکی از آن دشواری‌ها این است که چنین نقشه‌ای مستلزم پیش‌بینی حوادث آینده دوراست، و این کار هم به آسانی میسر نمی‌شود، حال آن که می‌توان نقشه کوتاه زمان را که به واقعیت‌های قابل حصول و قابل سنجش تعلق می‌گیرد، در جریان عمل مورد محاسبه و داوری قرارداد و پیوسته وسایل و هدف‌ها را با یک دیگر موافق گردانید. پیروزی سیاست صنعتی شدن اتحاد جماهیر شوروی به وسیله اجرای چند نقشه مستقل پنج‌ساله تأمین شد.

۵. برای تنظیم و اجرای نقشه‌های اصلاحی باید از آخرین اکتشافات و اختراعات انسانی سود جست. غفلت يك جامعه از نوآوری‌هایی که در جامعه‌های دیگر روی می‌دهند، نقشه‌های اصلاحی آن جامعه را دچار کندی می‌کند.

۶. برای آن‌که نقشه‌های اصلاحی درست اجرا شوند، باید سازمان‌های متمرکز و وسیع‌نیرومندی به‌وجود آیند. چنین سازمان‌هایی باید سخت از انضباط برخوردار باشند و نقشه سنجیده اصلاحی را بدون توجه به منافع خصوصی هریک از اعضاء یا گروه‌های جامعه به دقت اجرا کنند. در جامعه‌های صنعتی غربی برخی از افراد و گروه‌های سودجو به این بهانه که دموکراسی پارلمانی با اقتصاد متمرکز و سنجیده نمی‌سازد، با نقشه‌های اصلاحی حکومت‌ها مخالفت می‌کنند. از این‌رو اجرای نقشه‌های اجتماعی نیازمند نیرویی است که پرخاش‌گری‌ها و کارشکنی‌های ارباب منافع را خنثی کند.

۷. باید حکومت‌ها سرمایه کافی در اختیار سازمان‌های نقشه‌کشی بگذارند. حکومتی که رقم بزرگی از بودجه خود را به اصلاحات اجتماعی تخصیص ندهد، ناگزیر است که یا از اصلاحات اجتماعی چشم‌پوشد و یا اجرای نقشه‌های اصلاحی خود را از کشورهای دیگر بخواهد و به این ترتیب قسمتی از حاکمیت خود را عملاً به آن‌ها واگذارد.

### III. جنبش‌های انقلابی

نهضت انقلابی یا جنبش انقلابی (revolutionary movement) جنبشی است سخت و ناگهانی برای ایجاد نوآوری‌هایی که وسیله رفع ناسازگاری اجتماعی پنداشته می‌شوند. جنبش انقلابی هنگامی پیش‌می‌آید که اولاً ناسازگاری جامعه بر اثر روی ندادن جنبش اصلاحی یا کاستی‌های آن، به

نهایت برسد، و ثانیاً مردم به شدت از ناسازگاری جامعه رنج بکشند و متشکل شوند. در چنین وضعی است که انفجار درمی گیرد، و تحول عظیمی که به مراتب از نهضت‌های اصلاحی عمیق‌تر است، به بار می‌آید. بی‌گمان در تاریخ انسان نهضت‌های انقلابی به فراوانی نهضت‌های اصلاحی نیستند. حساب کرده‌اند که در هیچ جامعه‌ای فاصله دو انقلاب کمتر از سه نسل نبوده است. با این وصف در نتیجه مخالفت‌های لجوجانه‌ای که گروه‌های ممتاز جامعه در مقابل تحولات اجتماعی کرده‌اند، انقلاب‌های گوناگونی طومار زندگی انسانی را درنوردیده‌اند.

جنبش‌های انقلابی انواعی دارند. گاهی بسیار شدیدند و گاهی نسبتاً ملایم. انقلاب انگلیس شدت بسیار نداشت، ولی انقلاب فرانسه بسیار شدید بود و انقلاب روسیه از آن شدیدتر. برخی از انقلابات مانند جنبش‌های اصلاحی، بریکی از شئون اجتماعی ناظرند، و بعضی شامل همه جامعه می‌شوند. هر دو نوع انقلاب مخصوصاً انقلاب اجتماعی بزرگ که همه جامعه را دربرمی‌گیرد، رنگ طبقه‌ای دارند، چنان‌که انقلاب‌های انگلیس یا فرانسه یا روسیه یا چین انقلاب طبقه‌ای برضد طبقه‌ای بودند.

چنان‌که می‌دانیم، بنیاد انقلاب‌های اجتماعی را باید در زندگی اقتصادی جامعه یعنی مجموع کارکردهایی که جامعه برای بقای خود صورت می‌دهد، جست. پایه زندگی اقتصادی روابطی است که بین گروه‌های انسانی و طبیعت برقرار می‌شوند و تولید نام دارند. تولید کوششی است برای فراهم کردن چیزهایی که در طبیعت به شکل دلخواه انسان موجود نیستند. چون تولید نیازمند ابزار یعنی وسیله کار است، انسان به ناگزیر دست به ابزارسازی زده است.

تولید گروهی انسانی دو جنبه اصلی دارد: نیروهای مولد

1. L. P. Edwards: *The Natural History of Revolution*, Chicago, 1927, p. 16.

وروابط تولید. نیروهای مولد نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و از عملی که انسان‌ها به وسیله ابزارهای خود بر طبیعت می‌کنند، ناشی می‌شوند. روابط تولید روابطی هستند که در جریان عمل انسان‌ها بر طبیعت، بین آنان به وجود می‌آیند و چگونگی توزیع ابزارهای کار و عواید تولید را در میان انسان‌ها تعیین می‌کنند. تولید در هر زمانی موافق چگونگی دو جنبه خود، وضع معینی می‌یابد. این وضع که زاده ترتیب اجزاء جنبه‌های دو گانه است، ساخت اقتصادی یا وجه تولید نام گرفته است.

ساخت اقتصادی ایجاب می‌کند که انگارگان یا ایدئولوژی یا روابط ایدئولوژیک معینی بر هر گروه انسانی مسلط شود. انگارگان یک گروه مجموعه‌ای است از اندیشه‌های مطلوب و متناسب آن گروه که برای تأیید روابط تولید، از ساخت اقتصادی گروه سرچشمه می‌گیرد و شامل معتقدات سیاسی و اخلاقی و دینی و هنری و فلسفی و حتی آگاهی‌های علمی گروه است. هر گروهی به اقتضای انگارگان خود، با دید معینی به جامعه و طبیعت می‌نگرد، واجد شعور یا آگاهی معینی می‌شود و برای خود سازمان‌های معینی برپا می‌دارد.

چون ساخت اقتصادی زمینه آرمان و سازمان‌های انسانی است، می‌توان آن را شالوده یا زیرساخت یا مسامحتاً فرهنگ مادی نامید و انگارگان سازمان‌ها را روساخت یا مسامحتاً فرهنگ غیرمادی خواند.

در هر گروه بزرگ یا جامعه انسانی، بر اثر بهبود ابزار-سازی و تکامل تولید، کالاهای تولیدی افزایش می‌یابند، چندان که کار بخشی از جامعه تدارک کالاهایی را که برای همه جامعه لازم‌اند، کفایت می‌کند. پس تولید اضافی امکان می‌یابد، و گروه‌هایی به اتکای تولید اضافی، در صدد برمی‌آیند که بدون دخالت مستقیم در کار تولید، از عواید تولید جامعه برخوردار گردند، و چون تولید بدون ابزار تولید میسر نیست، می‌کوشند که ابزارهای

تولیدی را در اختیار خود بگیرند و بدین وسیله مردم بی ابزار را به خود وابسته و نیازمند کنند.

در نتیجه جامعه به دو قطب یا دو طبقه اجتماعی تقسیم می‌شود. طبقه اجتماعی گروه نسبتاً وسیع و پایداری است مرکب از زنان و مردان و کودکان که از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید دارای وضعی کمابیش یکسان‌اند. بدیهی است که یکی از دو طبقه جامعه بار کار تولید را بر دوش دارد و دیگری بر اثر تسلط بر ابزارهای تولید، از عواید تولید جامعه سهم شیر می‌برد. اولی را طبقه مولد یا طبقه بهره‌ده یا طبقه رنجبر، و دومی را طبقه نامولد یا طبقه بهره‌کش یا طبقه حاکم نامیده‌اند. به سبب تقسیم جامعه به دو طبقه، فرهنگ عمومی جامعه نیز به دو خرده-فرهنگ یا دوپاره-فرهنگ یا دو فرهنگ طبقه‌ای بخش می‌شود. در نتیجه انگارگان و آگاهای اجتماعی نیز منقسم می‌گردند، و در هر طبقه انگارگان طبقه‌ای و آگاهای طبقه‌ای خاصی پدید می‌آید.

این وضع که البته به سود طبقه بهره‌کش است، ایجاب می‌کند که آن طبقه سازمان‌های اجتماعی را به خود اختصاص دهد و به وسیله آن سازمان‌ها در حفظ امتیازات و ادامه انگارگان خود بکوشد.

دیده‌ایم که در هر جامعه هر یک از عناصر اجتماعی با عناصر اجتماعی دیگر نوعی سازگاری دارد، و اگر سازگاری عناصر جامعه بیش از حد معینی کاهش یابد، جامعه دستخوش بحران یا آشفتنگی می‌گردد، و چون سازگاری اجتماعی به شدت زوال یابد، نظم اجتماعی جای خود را به بی‌نظمی اجتماعی می‌دهد.

مقدمه بی‌نظمی اجتماعی ظهور یک نمود نو یا تغییر یک نمود کهنه یا به اصطلاح، نوآوری اجتماعی است. بر اثر نوآوری اجتماعی، در برخی از حوزه‌های جامعه دگرگونی اجتماعی روی می‌دهد و در پی آن، حوزه‌های دیگر دستخوش پس‌افتادگی

اجتماعی می‌شوند، و به این ترتیب سازگاری اجتماعی از میان می‌رود.

روابط یا بستگی‌های متقابل اجتماعی موجب می‌شوند که دگرگونی‌های ناشی از نوآوری از حوزه‌ای به حوزه‌ای انتقال یابند و تغییر هر حوزه‌ای به نوبه خود، در حوزه‌های دیگر منعکس گردد، و به اصطلاح، دور اجتماعی روی دهد. این دور همواره سازگاری اجتماعی را برهم می‌زند و جامعه را دستخوش دژسازگاری و ناسازگاری می‌کند.

در جریان زمان بر اثر دگرگونی اوضاع اجتماعی و گسترش دامنه نیازمندی‌های انسان، نوآوری و دگرگونی زیر ساخت اقتصادی جامعه لازم می‌آیند. پس نیروهای مولد گسترده می‌شوند و تغییر روابط تولید را ضروری می‌گردانند. ولی طبقه بهره‌کش چنین تغییری را که همانا تغییر وضع ممتاز آن طبقه است، به زیان خود می‌یابد و لاجرم به دفاع و حفظ روابط تولید دیرینه همت می‌گمارد و به وسیله سازمان‌های اجتماعی که زیر نفوذ آن طبقه است، تا حدی که می‌تواند، مانع تغییر روابط تولید می‌شود. پس بین نیروهای مولد و روابط تولید ناسازگاری به وجود می‌آید و در نتیجه شدت گرفتن این ناسازگاری، طبقه نوی که در پرتو تکامل نیروهای تولیدی قوام یافته است، برضد طبقه بهره‌کش موجود که نماینده روابط تولید کهنه است، انقلاب می‌کند.

انقلاب اجتماعی یعنی قیام سریع و پرشور یک طبقه اجتماعی نوخاسته برضد طبقه فرسوده مسلط، مهم‌ترین عامل بازسازی جامعه است. پوشیده نیست که هرگونه طغیان یا شورش، انقلاب اجتماعی به شمار نمی‌رود. شورشی که طبقه بهره‌کش در مقابل انقلاب طبقه نوخاسته ترتیب دهد، ضد انقلاب (counter-revolution) نام می‌گیرد، و شورش گروه‌هایی از طبقه بهره‌کش برضد گروه‌های بهره‌کش دیگر، کودتا (coup d'état) یا انقلاب کاخی (palace revolution) خوانده می‌شود، و کودتای بی‌حاصل،

پوچ (putsch) نام دارد.

انقلاب‌های بزرگ اجتماعی معمولاً به فروافتادن طبقه اجتماعی کهنه و نیرو گرفتن طبقه اجتماعی نو می‌انجامد، و بدین شیوه ساخت اقتصادی دیرینه وروساخت آن درهم می‌شکنند، ساخت وروساخت جدیدی فرامی‌آیند و نظام تاریخی جدیدی آغاز می‌شود.

#### IV. نظام‌های تاریخی

جامعه‌های بزرگ در جریان زندگی خود کراراً به بازسازی پرداخته و نظام خود را دگرگون کرده‌اند. در مورد بسیاری از جامعه‌های متمدن می‌توان از سه نظام تاریخی دم زد و در هر نظام، دو طبقه اجتماعی — یک طبقه بهره ده و یک طبقه بهره کش — شناخت. اما چنان که دیده‌ایم، جامعه‌ها اولاً پیش از رسیدن به تمدن، از نظام طولانی دیگری گذشته‌اند، و ثانیاً از این پس نیز پا به نظام نوی — که طلیعه آن هم اکنون هویدا شده است — خواهند گذاشت. بنابراین اگر همه نظام‌ها را در شمار آوریم، می‌توانیم سیر اجتماعی انسان را شامل پنج نظام تاریخی که در سه دوره خلاصه می‌شوند، بدانیم :

۱. دوره گردآوری خوراک (food-gathering) یا دوره نظام ابتدایی (primitive system). این دوره که در حوزه باستان شناسی، پارینه سنگی خوانده می‌شود، از آغاز ظهور انسان تا حدود ده هزار سال پیش ادامه داشت. در این دوره ابزارها ساده و تولید بسیار دشوار بود. از این رو گروه‌های انسانی به حکم ضرورت مانند سایر جانوران، از پام تا شام برای یافتن خوراک‌های گیاهی و حیوانی پیرامون و نیز برای حفظ خود از مخاطرات تلاش می‌ورزیدند. در این دوره همه اعضای گروه به وسیله روابط ساده به یکدیگر پیوند خورده بودند و حیاتی مشترک داشتند. چون کمتر کسی قادر بود که بیش از احتیاج خود غذا به دست آورد،



هیچ فرد یا گروهی نمی‌توانست انگل افراد یا گروه‌های دیگر شود. در نتیجه جامعه واحدی متجانس و بسی طبقه بود، و ظهور گروهی که بخواهد و بتواند از دسترنج طبقه دیگر بهره‌برداری کند، امکان نداشت.

۲. دوره تولید خوراک (food-producing). این دوره که در حوزه باستان‌شناسی نوسنگی نام دارد، در حدود ده هزار سال پیش به برکت تکامل ابزار سازی و کشف شیوه‌های کشاورزی و دام‌داری آغاز شد. انسان به‌جای آن که به گردآوری خوراک پردازد و اسیر طبیعت باشد، در دگرگون کردن طبیعت و تولید خوراک کوشید و بر زندگی پرمایه پیچیده‌ای که تمدن خوانده می‌شود، دست یافت. چون محصول تولید هر فرد از نیازمندی خود او درمی‌گذشت، تولید اضافی امکان یافت. پس گروه‌هایی از جامعه توانستند بدون شرکت در عمل تولید، از عواید آن برخوردار شوند. اینان با ربودن ابزارهای کار، مردم را نیازمند و اسیر خود کردند. پس جامعه تجانس خود را از کف داد و به دو طبقه تقسیم شد.

دوره تولید خوراک را می‌توان شامل دو نظام دانست: نظام برده‌داری (slavery) و نظام زمین‌داری (feudalism). در نظام برده‌داری طبقه بهره‌کش نه تنها از دسترنج طبقه بهره‌ده سود می‌جست، بلکه خود را مالک همه وجود اعضای آن طبقه می‌شمرد. از این رو طبقه بهره‌کش این مرحله را طبقه برده‌دار (slave-owner) و طبقه بهره‌ده را طبقه برده (slave) نام نهاده‌اند.

تکامل ابزارهای کار و توسعه تولید سخت بر شماره بردگان افزود و اداره‌آنان را دشوارتر ساخت و سرانجام ادامه برده‌داری را نامی‌سر گردانید. پس انقلاب در گرفت، و زمین‌داری جایگزین برده‌داری شد. در این نظام طبقه بهره‌کش خداوند وجود اعضای طبقه مولد نبود، بلکه فقط ابزار اصلی تولید یعنی زمین را در

اختیار داشت. اعضای طبقه بهره ده نیز برده زمین داران به شمار نمی رفتند، بلکه تنها ناگزیر از آن بودند که در زمین های آنان کار کنند و دسترنج خود را در اختیار آنان گذارند. در این نظام طبقه بهره کش، طبقه زمین دار (feudal) و طبقه بهره ده، طبقه رعیت (serf) خوانده می شود.

۳. دوره تولید ماشینی (mechanical production). با تکامل زندگی اقتصادی، ابزارها پیچیده شدند، ماشین به وجود آمد، و جامعه ها توانستند، به موازات تولید خوراک به تولید کالاهای گوناگونی که برای گسترده گی زندگی انسانی لازم اند، پردازند. از عصر نوزایش (رونسانس) اروپا به این سو، دوره تولید ماشینی آغاز شد. صنعت گران و بازرگانانی که در پرتو تکامل ابزار سازی پدید آمدند، چون نظام زمین داری را مانع زیستن و به زیستن خود یافتند، با آن درافتادند و سرانجام با انقلاب خود، آن را برانداختند.

دوره تولید ماشینی راهم می توان مانند دوره تولید خوراک شامل دو دور دانست.

هنگامی که طبقه زمین دار از میانه برخاست، طبقه سوداگر (bourgeoisie) بر جایش نشست، و نخستین دور دوره تولید ماشینی شروع شد. در این دور طبقه کارگر صنعتی (proletariat) که تا اندازه ای از طبقه رعیت آزادتر است، بار تولید را بردوش گرفت.

در قرن حاضر به برکت تکامل دم افزون زندگی اجتماعی طبقه مولد قوت گرفته و خواستار نفی ساخت طبقه ای جامعه و باز یافت تجانس اجتماعی شده است. از این رو می توان قرن حاضر را طلیعه دومین دور از دوره تولید ماشینی دانست.

## نتیجه

۱. هنگامی که بر اثر نوآوری، سازگاری اجتماعی از میان می‌رود، زندگی اجتماعی به خطر می‌افتد و بازسازی جامعه لازم می‌آید.
۲. برای بازسازی جامعه دو راه وجود دارند، بازسازی مثبت یا تکاملی و بازسازی منفی یا قهرانی.
۳. بازسازی منفی تحقق‌پذیر نیست و بازسازی مثبت یا به صورت «جنبش اصلاحی» است یا به صورت «جنبش انقلابی».
۴. جنبش اصلاحی جنبشی است آرام و تدریجی برای ایجاد نوآوری‌هایی که ناسازگاری اجتماعی را بزداید.
۵. جنبش انقلابی جنبشی است تند و ناگهانی برای ایجاد نوآوری‌هایی که ناسازگاری اجتماعی را بزداید.
۶. جنبش اصلاحی که عمدتاً وسیله جلوگیری از جنبش انقلابی بوده است، در عصر حاضر اهمیت بسیار یافته و به صورت «مهندسی اجتماعی» در آمده است.
۷. در مواردی که «نیروهای مولد» سخت ترقی کنند ولی روابط تولید ثابت مانند، جامعه دستخوش ناسازگاری عظیمی می‌شود و انقلاب اجتماعی ضرورت می‌یابد.
۸. هر انقلاب اجتماعی بزرگ به وسیله طبقه نو خاسته‌ای که زاده تکامل نیروهای تولید است، برضد طبقه‌ای که روابط تولید دیرینه را به سود خود می‌یابد، در می‌گیرد.
۹. با هر انقلاب اجتماعی بزرگ، «ساخت اقتصادی» جامعه و نیز «زیرساخت» آن کیفی‌آنگرگون می‌شوند و نظام تاریخی جدیدی فرا می‌آید.
۱۰. تاکنون در عرصه تاریخ انسان پنج نظام تاریخی پدید آمده‌اند.

## فصل بیست و ششم

# تکامل اجتماعی

---

### I. نادرستی رأی منکران تکامل اجتماعی

تکامل اجتماعی (social evolution) یا ترقی اجتماعی (social progress) یا پیشرفت اجتماعی (social development) یکی از مهم‌ترین مقولات علوم اجتماعی و تکیه‌گاه نهضت‌های انقلابی و اصلاحی قرن بیستم است. موافق نظریه تکامل اجتماعی دگرگونی‌های درنگ‌ناپذیر عناصر اجتماعی و نیز تطور عمومی هر جامعه و پویایی تاریخ انسان جز در مواردی استثنائی، نمودار نوعی پیش‌روی یا سیر تکاملی (progression) هستند، و از این‌رو جامعه‌های انسانی و عناصر آنها همواره با توانایی بیش‌تری از عهده کارکردهای خود که همانا تأمین آسایش و خوشی انسانی است، برمی‌آیند.

در مقابل نظریه معتبر تکامل اجتماعی، رأی‌های مخالفی مانند تغییر دوری اجتماعی یا گردگشت اجتماعی (cyclic social change) و تنزل اجتماعی یا واگشت اجتماعی (social retrogression) وجود دارند. بنا بر رأی نخستین که اسپنگر (Spengler) آلمانی

و توین بی (Toynbee) انگلیسی آخرین پیمبران آن‌اند، جامعه‌ها در مسیر ملودر مسدودی سیر می‌کنند، و تطورات تاریخی چیزی جز مکررات نیستند. مطابق رأی دوم که منادی قرن بیستم آن روحانی انگلیسی نام آوری به نام اینگک (Inge) است، هرچه از عمر تاریخ انسان می‌گذرد، جامعه‌ها کمتر در تأمین سعادت انسانی توفیق می‌یابند، و بنابراین باید گفت که به جای پیشروی یا سیر تکاملی، پسروی یا سیر قهقرائی می‌کنند.

مخالفتان نظریه تکامل اجتماعی - خواه آنان که هوادار گرد-گشت اجتماعی هستند، خواه آنان که به واگشت اجتماعی گرایش دارند - برای رد تکامل اجتماعی می‌گویند که تکامل اجتماعی دو معنی می‌تواند داشته باشد: یکی پیشرفت به سوی هدفی مقرر، دیگری بالارفتن از وضع موجود. معنی اول ایجاب می‌کند که جامعه‌های انسانی در همه دوره‌های تاریخ جویای هدف یا هدف‌های ثابتی باشند و با تقرب به آن‌ها، طلب کمال کنند. معنی دوم مستلزم آن است که جامعه‌ها برای خود «بالا» و «پایینی» بشناسند و با گرایش به «بالا» راه تکامل سپارند. اما نه هدف یا هدف‌های مشترک و مشخصی وجود دارد و نه ملاکی برای تشخیص «بالا» و «پایین». از منظر منکران تکامل اجتماعی، جامعه‌ها یکسان نیستند و هدف‌های مشترکی ندارند، و اگر فرضاً برای آن‌ها هدف‌های مشترکی بیابیم، چنان هدف‌هایی بسیار کلی و انتزاعی خواهند بود و به کار مقایسه جامعه‌ها و تعیین درجه پیشی و پستی آن‌ها نخواهند خورد. مثلاً اگر «سعادت» یا «عدالت» هدف مشترک جامعه‌های گوناگون باشد، تعیین درجه تقرب جامعه‌ها به این هدف‌ها میسر نخواهد بود. زیرا «سعادت» یا «عدالت» مفاهیمی بسیار انتزاعی و مبهم هستند و از این رو در هر جامعه یا حتی در هر نظام اجتماعی در معنی ویژه‌ای به کار می‌روند. بنابراین هدف‌های مشترک جامعه‌ها معانی مشترکی ندارند، و نمی‌توان جامعه‌ها را با آن‌ها سنجید و به تکامل یا انحطاط تاریخی پی برد.

منکران تکامل اجتماعی می گویند که چون جامعه‌ها به هدف‌های مشترکی ناظر نیستند، الزاما باید برای تبیین تکامل اجتماعی، وضع موجود جامعه‌ها را مورد توجه قرارداد و «بالارفتن» از وضع موجود را تکامل دانست، و در این صورت برای تعیین «بالا» و «پایین» ملاکی لازم است. اما آیا چنین ملاکی وجود دارد؟ زندگی کنونی ما از زندگی گذشتگان پرمایه‌تر است، ولی آیا پرمایگی زندگی نشانه تکامل است؟ کسانی چون عیسی مسیح این پرمایگی را کمال نمی‌دانند. ما اکنون مرتبه‌ها تندتر از نیاکانمان طی ارض می‌کنیم، ولی آیا سرعت نشانه تکامل است؟ فرهنگ‌های صنعتی جدید از فرهنگ‌های ابتدائی و فرهنگ‌های فلاحتی مشرق زمین سخت پیچیده‌تر و گسترده‌ترند، و حکومت‌های جامعه‌های صنعتی جدید بسیار پرمسئولیت و مقتدرند. اما آیا جامعه‌های صنعتی کامل‌تر از جامعه‌های دیگرند؟ بسیاری از مشرق زمینان تفوق غرب را کمال نمی‌شمارند، و برخی از گروه‌های اجتماعی مانند هواخواهان اقتصاد بی‌بندوبار (laissez-faire economy) بسط قدرت و مسئولیت حکومت‌های جدید را انحطاط جامعه می‌انگارند.

بدین ترتیب منکران تکامل اجتماعی تحولات اجتماعی را برخلاف تحولات طبیعی، متضمن نوعی تکامل نمی‌دانند. ادعا می‌کنند که تکامل طبیعی جریانی است عینی، نمودار پیچیده‌شدن تدریجی جان‌داران و افزودن مداوم قدرت تنازع آنان برای بقا، در صورتی که در زندگی اجتماعی چنین سیر عینی و عمومی و قاطعی ملاحظه نمی‌شود. اینان می‌گویند که تحولات اجتماعی برای کسان یا گروه‌هایی که از آن تحولات سودی برده‌اند، تکامل است، و برای زیان‌دیدگان بی‌گمان این گونه نیست. به عبارت دیگر منکران تکامل اجتماعی بر آن‌اند که تطورات اجتماعی به خودی خود معنی و جهتی ندارند، و این ما انسان‌ها هستیم که آن تطورات را موافق اوضاع و احوال ذهنی خود مورد ارزش‌گذاری

قرار می‌دهیم و کمال یا نقص می‌نامیم، چنان که تاگ‌ول (Tugwell) توسعه سوداگری را مایه بهبود زندگی اجتماعی می‌پندارد،<sup>۱</sup> و بران‌دیس (Brandeis) همین توسعه را تنزل و انحطاط می‌خواند.<sup>۲</sup> بر همین شیوه اروپاییان قرون وسطی زنان جادوگر را به هلاکت می‌رسانیدند و کار خود را به سود جامعه و ترقی آن می‌دانستند، در صورتی که این کار در نظر اروپاییان کنونی، کاری غیرمترقی است. همچنین نخستین ساکنان سفید پوست کالی فورنیا دزدان دام‌ها را به مرگ محکوم می‌کردند و این سخت‌گیری را برای ترقی جامعه خود لازم می‌شمردند، ولی اکنون مردم کالی فورنیا چنین نظری را نمی‌پسندند.

بنابر رأی منکران تکامل اجتماعی، داوری درباره خوبی یا بدی، زشتی یا زیبایی و تکامل یا انحطاط به ملاک‌های خصوصی و متغیری که از مقتضیات اجتماعی شخص داور زاده می‌شوند، بستگی دارد و از این رو عینی و قاطع و بی‌چون و چرا نیست. به بیان دیگر هر جامعه یا حتی هر گروه اجتماعی پای‌بند ارزش‌هایی است و موافق آن ارزش‌ها، درباره اشیاء و امور داوری می‌کند. بسیاری از اقوام نامتمدن مانند سرخ‌پوستان بلک‌فوت (Blackfoot) دزدیدن اموال بیگانگان را کاری نیک می‌انگارند و بسیاری از محرومان ستمدیده ربودن اموال بیدادگران را «دزدی» و «بد» نمی‌شمارند، در صورتی که صاحبان امتیازات اجتماعی معمولاً هیچ‌یک از این دو نظر را نمی‌پذیرند.<sup>۳</sup>

به این ترتیب منکران تکامل اجتماعی ادعا می‌کنند که چون جامعه‌ها هدف‌ها و ملاک‌های مشترک مشخصی ندارند، سنجش

1. R. G. Tugwell : *The Industrial Discipline and the Governmental Arts*, New York, 1933.
2. A. Lief : *The Social and Economic Views of Mr. Justice Brandeis*, New York, 1930.
3. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff : *Sociology*, Boston, 1958, p. 723.

پویش‌های تاریخی و تعیین تکامل و انحطاط میسر نیست. در برابر خرده‌گیری‌های منکران تکامل اجتماعی باید گفت که اولاً جامعه‌های گوناگون دارای هدف‌های عمومی مشخص قابل سنجشی هستند، و ثانیاً ملاک‌های مشترکی نیز برای تعیین تکامل یا انحطاط پویش‌های تاریخی وجود دارند.

۱. هدف‌های مشترک جامعه‌ها : جامعه‌ها دارای هدف‌های مشترکی هستند، و چنان‌که منکران تکامل اجتماعی می‌گویند، ممکن است که این هدف‌ها بسیار کلی و انتزاعی باشند. ولی مفهوم انتزاعی کلی برخلاف ادعای تاریک اندیشانی چون کارل فدرن (Karl Federn)<sup>۱</sup>، ضرورتاً بی‌معنی و غیر قابل محاسبه نیست. چون هدف انتزاعی مصادیق و معانی فراوانی را دربر می‌گیرد، اندازه‌گیری آن و سنجش درجه تقرب به آن دشوار است. با این وصف چنین اندازه‌گیری و سنجشی محال نیست، و این کار علم است که چنین مفاهیمی را بشناسد و بسنجد.

انقلابیان فرانسه «آزادی و برابری و برادری» را هدف تکامل اجتماعی می‌شمردند. فیلسوفان سودگرای (utilitarianist) سده هیجدهم انگلیس می‌گفتند که هدف تکامل اجتماعی، تأمین «بزرگ‌ترین سعادت برای بیش‌ترین عده» است. هوب‌هاوس (Hobhouse) «همکاری اجتماعی واقعی» را هدف عمومی انسان می‌دانست،<sup>۲</sup> و محققان دیگر به تفاوت، آسایش خاطر و مجال فراغت و برخی دیگر از عوامل رفاه را ملاک می‌شمارند.<sup>۳</sup> بی‌گمان

- 
1. K. Federn : *The Materialist Conception of History*, London, 1939, pp. 204-206.
  2. L. T. Hobhouse: *Social Evolution and Political Theory*, New York, 1911, pp. 152-153.
  3. H. Hart : *The Technique of Social Progress*, New York, 1931, Ch. 4.



این مفاهیم همه انتزاعی و نامعین هستند. اما وظیفه عالم جامعه است که این مفاهیم را در زمینه حوادث واقعی جامعه دنبال کند و مراحل و مدارج آنها را دریابد. مفاهیمی انتزاعی چون تکامل تولید و سعادت انسانی با آن که کلی و مبهم هستند و به آسانی بر واقعیت‌ها منطبق نمی‌شوند، بازچراغ‌های راهنمایی شمرده می‌شوند که برای قضاوت و عمل اجتماعی ما ارزش فراوان دارند.

مسئله فراموش نباید کرد که هدف‌های کلی انسانی مانند بسط تسلط انسان بر طبیعت و فزونی آسایش انسانی و گسترش امکانات انسان، در همه جامعه‌ها و نظام‌های اجتماعی به طرق یکسان تحقق نمی‌پذیرند، و از این جهت در هر مورد باید اوضاع زمانی و مکانی را به حساب آورد. آنچه در یک جامعه به صورت معینی ظاهر شده است، لزوماً در جامعه‌های دیگر با همان صورت ظاهر نمی‌شود. و آنچه در یک نظام اجتماعی عاملی تکاملی است، چه بسا که در نظام اجتماعی دیگر عاملی انحطاطی است، چنان که به کار واداشتن کودکان در یک جامعه صنعتی و یک قبیله پس‌مانده معنی ارزش یگانه‌ای ندارد. در جامعه پیشرفته صنعتی کار کودکان نه لازم است و نه مجاز، در صورتی که قبیله به کار همه اعضای خود و از آن جمله، کودکان نیازمند است و به حکم ضرورت، کار کودکان را تجویز می‌کند. پس برای تعیین تکامل هر جامعه باید به مقتضیات خاص آن توجه داشت و هر یک از مراحل آن را نسبت به سایر مرحله‌های خود آن سنجید و مورد داوری قرار داد.

۴. «بالا» و «پایین»، رفتن وضع موجود: اگر تکامل را بالا رفتن از وضع موجود، و انحطاط را پایین رفتن از وضع موجود بدانیم، لازم می‌آید که وضع موجود دارای «بالا» و «پایین» باشد. پس باید دید که آیا برای تعیین «بالا» و «پایین» ملاکی هست یا نه.

در پاسخ باید بگوییم که چنین ملاکی موجود است. به این معنی که جامعه کلا' - و نیز هر يك از عناصر آن - عهده دار کار کرد مشخصی است، و بنا بر این هر گاه کار کرد جامعه یا کار کرد یکی از عناصر آن با دقت یا سهولت بیشتری انجام شود، به حق می توان به تکامل جامعه یا ترقی آن عنصر اجتماعی معتقد شد، و چنین اعتقادی ناشی از عوامل ذهنی و اغراض خصوصی نخواهد بود. مثلاً کار کرد هر ابزاری همانا رفع بعضی از نیازهای گوناگون انسانی است، و چون ابزارها به اعتبار ملاکهای عینی، همواره با دقت و سهولت بیش تری کار کرد خود را انجام داده اند، باید پذیرفت که ابزارسازی از دوره پارینه سنگی تا کنون در راه تکامل بوده است.

تشخیص چونی و چندی کار کردهای همه جامعه یا برخی از عناصر آن به سادگی میسر نیست. با این همه کثیری از عالمان بزرگ جامعه در این راه سخت پیش رفته و توانسته اند نه تنها بهبود کار کرد بسیاری از عناصر اجتماعی، بلکه ترقی بسا جامعهها و تکامل عمومی جامعه انسانی را دریابند. موافق نظر اینان، در تاریخ انسانیت سیر تکاملی اصل است و سیر قهقرائی استثناء. امکان دارد که برخی از عناصر اجتماعی و حتی برخی از جامعهها از پیشرفت بازمانند یا درهم شکنند. با این همه جامعه انسانی کلا' به پیش می رود و فقط گاهی دستخوش درنگی موقت که مقدمه جهشی به پیش است، می شود. بنا بر این برخلاف نظریه های گرد-گشت اجتماعی و واگشت اجتماعی، جامعهها در راه تکامل اند. ولی این تکامل بدان سان که تکامل گرایان (evolutionists) افراطی یعنی پیروان نظریه ترقی خطی (lineal progress) می پنداشتند، پیوسته و ناگسیخته و برکنار از ایست و پسرفت نیست. مسیر تاریخ نه دایره ای مسدود است و نه خطی راست و بسی شکست. مسیر تاریخ خطی است زیگزاگ یا مارپیچ - خط زیگزاگ در عین

شکستگی، محوری استوار دارد که از پایین به بالا امتداد می‌یابد، و مارپیچ با آن که از حلقه‌هایی مشابه تشکیل می‌شود، با نظامی موزون به بالایی گراید. از این جاست که بسیاری از جامعه‌شناسان دم از ترقی زیگزاگ (zigzag progress) و ترقی مارپیچی (spiral progress) و مارپیچ اجتماعی (social spiral) و مارپیچ اجتماعی فرازین (upward social spiral) و دگرگونی اجتماعی مارپیچی (spiral social change) می‌زنند.

حمله‌های ناروایی که در قرن بیستم به وسیله اشپنگ‌لرها و اینگها به تکامل اجتماعی شده‌اند، حاکی از انحطاطی هستند که در نظام اجتماعی مغرب‌زمین راه یافته است. در سده هفدهم و سده هیجدهم که نظام سوداگری اروپا رفته‌رفته نضج می‌گرفت، اکثر محققان اروپایی چون کوندورسه (Condorcet) و هررد (Herder) و کانت، موافق وضع تکاملی جامعه خود، با خوش‌بینی به طبیعت و جامعه می‌نگریستند و دم از تکامل درنگ‌ناپذیر اجتماعی می‌زدند. اما در قرن بیستم که این نظام راه زوال می‌پوید، وابستگان کهنه‌پرست آن تکامل اجتماعی را مورد تردید قرار می‌دهند.

قرن حاضر قرن‌ی است پر آشوب. در این قرن پویایی تاریخ انسان چنان شدتی یافته است که همه جامعه‌ها حتی جامعه‌های کم‌پیشرفت و احیاناً بی‌پیشرفت دستخوش تحولی ژرف و دامنه‌دار شده‌اند. جامعه‌های پس‌مانده که هنوز به دوره تولید ماشینی نرسیده‌اند، ناگهان به پا خاسته‌اند و بر آن‌اند که يك شبه ره صد ساله روند و از نظام زمین‌داری به آن سوی نظام سوداگری جهند. جامعه‌های پیش‌رفته هم گرفتار تحولی دیگرند - انتقال از نخستین دور دوره تولید ماشینی به دومین دور.

این تحولات بسیاری از محققان مخصوصاً آنان را که وابسته نظام اجتماعی فرسوده هستند و چشم دیدن نظامی نو ندارند، گیج و پریشان و نومید و بدبین کرده‌اند. اینان نمی‌توانند از

خلال آشفته‌گی‌های کنونی، شبکه منظم تاریخ را ببینند و در میان هرج و مرج، نظام تکاملی جامعه را دریابند. حال اینان به حال کودکانی می‌ماند که جریان برچیده شدن بیک سیرک را تماشا می‌کنند: سیرک مطابق نقشه و نظم در محلی برچیده می‌شود تا به محل دیگری انتقال یابد و کار پرشور خود را دنبال کند. اما در نظر کودکان نزدیک‌بین، فرو افتادن تیرها و تناب‌ها و چادرها و آمد و رفت انسان‌ها و چارپایان معنایی جز انحلال و پایان‌کار سیرک ندارند.

در عصر حاضر واژه تکامل زیانزد اهل علم است. دانشمندان باور دارند که نوع انسان بر اثر تکامل جانداران دیگر پدید آمده است، و جامعه‌های انسانی همواره تکامل کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند. مردم ساده متعارف نیز معمولاً بی آن که با مبحث علمی تکامل آشنا باشند، نتایج عینی تکامل را در زندگی فردی و جمعی خود استنباط می‌کنند. با این همه کسانی که بر اثر فرو ریختن نظام‌های اجتماعی کهن، غبار در چشم دارند و درست نمی‌بینند، انحطاط نظام‌های اجتماعی خود را تعمیم می‌دهند و تمام تاریخ جامعه و سیر انسان‌را از پیشرفت یا بهبود برکنار می‌دانند و مانند فون ویزه (Von Wiese) که در «سومین کنگره جهانی جامعه‌شناسی» (آمستردام، اوت ۱۹۵۶) فرصت سخن‌رانی یافت،<sup>۱</sup> با اطمینان از قبول حقایق تکاملی تاریخ خودداری می‌ورزند.

## II. تبیین تکامل اجتماعی

جامعه همانند هر یک از اجزاء خود، کارکرد یا وظیفه‌ای اساسی دارد، و آن تأمین آسایش انسانی است. به شهادت تاریخ، آسایش انسانی اساساً به دوامکان-امکان‌دفع موانع زنده ماندن و

1. L. Von Wiese, *The Transactions of the Third World Congress of Sociology*, New York, Vol. 1, 1956, p.2.

امکان تحقق خواست‌ها - بستگی دارد، و بدیهی است که این دو امکان بدون تسخیر طبیعت دست نمی‌دهد، و تسخیر طبیعت نیز هنگامی امکان می‌یابد که روابط اجتماعی شایسته‌ای میان انسان‌ها برقرار شوند.

جامعه چون دستخوش ناسازگاری گردد، از کارکرد خود بازمی‌ماند. ولی اگر خود را بازسازد و از نو سازگاری یابد، قادر به تعهد کارکرد خود می‌شود. از آن‌جا که ناسازگاری جامعه زاده دگرگون شدن برخی از عناصر زندگی اجتماعی و ثابت ماندن عناصر دیگر است، و از آن‌جا که باز یافتن سازگاری یا بازسازی جامعه موجب دگرگون شدن عناصر ثابت مانده می‌شود، ضرورتاً سازگاری باز یافته یا نوجامعه با سازگاری از میان رفته یا کهنه تفاوت می‌یابد، و از این رو کیفیت کارکرد جامعه نیز در طی مراحل تاریخ جامعه تغییر می‌پذیرد. به عبارت دیگر نظام‌های اجتماعی متوالی‌ای که هر یک به نسبت معینی از عهده تأمین سعادت انسان برمی‌آیند، در عرصه تاریخ ظهور می‌کنند.

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا هر نظام اجتماعی بیش از نظام اجتماعی پیش از خود از عهده تأمین آسایش انسانی برمی‌آید یا کمتر از آن.

در فصل گذشته دیدیم که بر اثر فزونی تجارب نسل‌ها و انباشتگی دائم فرهنگ، پیوسته ابزارسازی آسان‌تر و نتیجه بخش‌تر می‌شود و به برکت آن، نیروهای تولیدی جامعه گسترش می‌یابند و لزوماً با روابط تولید جامعه ناسازگار می‌شوند. آن‌گاه انقلاب اجتماعی در می‌گیرد، و بر اثر آن، ساخت اقتصادی پیشین با روساخت خود فرو می‌ریزد و ساخت اقتصادی نوی فرا می‌آید و روساخت نوی با خود می‌آورد. پس نظام ناسازگار فرسوده از میانه برمی‌خیزد و نظامی نوسازگار (readjusted) که به مراتب کارآمدتر از نظام پیشین است، به بار می‌آید و در نتیجه آن، جامعه برای تعهد وظیفه یا کارکرد خود که همانا ایمن

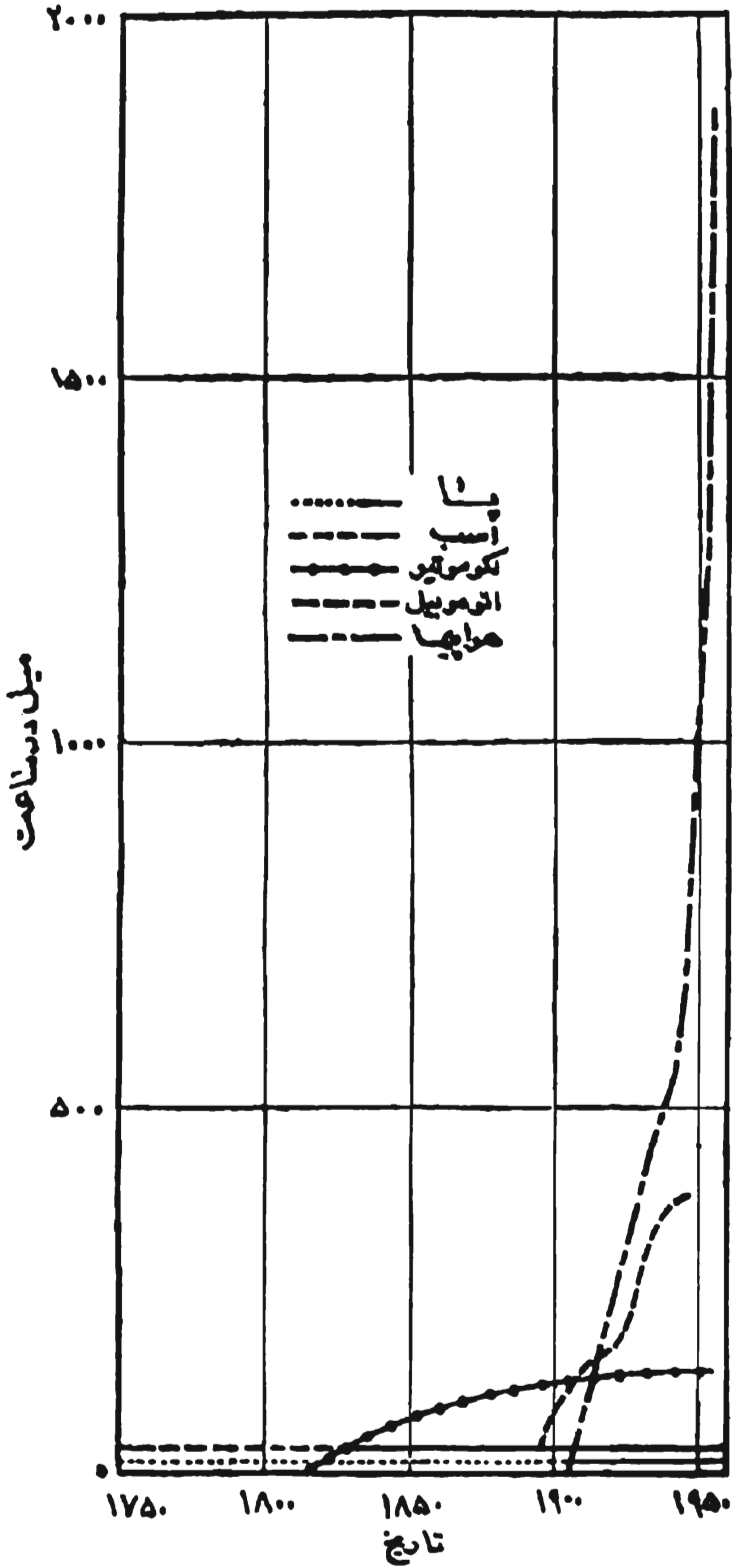
کردن زندگی و خرسند گردانیدن خواست‌های انسانی است، توانا تر و آماده‌تر می‌شود.

در این صورت باید گفت که جامعه‌های بزرگ تاریخی در سیر خویش کرا را سازگاری خود را از دست می‌دهند و سپس با تلاش خود، ناسازگاری را از میان برمی‌دارند و برسازگاری نوی که پایه و مایه‌ای والاتر دارد، دست می‌یابند، و به زبان دیگر، به علت ناسازگاری یا تضاد درونی خود و باحل آن ناسازگاری یا تضاد، پیوسته راه تکامل می‌سپارند، و این جریان همواره با سرعتی تصاعدی پیش می‌رود و تازمانی که جامعه انسانی باقی باشد، ادامه خواهد یافت.

بر روی هم اکتشافات علوم اجتماعی کنونی از یک سو تکامل هر یک از جامعه‌های بزرگ تاریخی، و از سوی دیگر تکامل عمومی نوع انسان و تکامل هر یک از عناصر حیاتی فرهنگ انسانی را به اثبات می‌رسانند. چنان که دیده‌ایم، در فصل‌های گذشته کتاب حاضر، در ضمن بیان حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی موضوع تکامل اجتماعی کرا را به میان آمد، و بهبود کارکرد هر حوزه‌ای تأیید شد. مثلاً تکامل نیروی ماشین در صفحه ۳۵۳، مکانیزه شدن روزافزون کشاورزی در صفحه ۳۵۶، تکامل اندیشه به موازات تکامل ماشین در صفحه ۳۵۵، دراز شدن عمر در صفحه ۳۱۴، کاهش مرگ در صفحه‌های ۳۱۴-۳۱۰، افزایش زایش در صفحه‌های ۳۱۰-۳۰۹، افزایش جمعیت در سراسر فصل پانزدهم، بهبود روابط خانوادگی در صفحه‌های ۴۲۳-۴۲۲، بسط زندگی شهری و تمدن در صفحه ۳۵۵، سیر تکامل نظام‌های اجتماعی و اقتصادی در صفحه ۲۷۹ و سراسر فصل هفدهم، گسترش و پرمایگی و انباشتگی دم‌افزون فرهنگ در صفحه‌های ۱۲۳-۱۲۰، تکامل جبری نظام صنعتی کنونی و ظهور مسلم نظامی انسانی تر در صفحه‌های ۳۶۶-۳۶۵ ....

تکامل اجتماعی که از دوران یخ‌بندان زمین به این سو،

پیکر ۸۹. افزایش در تک‌ناپذیر سرعت و سایر وسایل مسافرت



جای‌گزین تکامل طبیعی انسان شد و جلوه بارز آن تکامل ابزار-سازی است، در جامعه‌های ابتدائی بسیار کند بود، چنان‌که نزدیک نیم میلیون سال طول کشید تا تغییر قابلی در ابزارهای سنگی ابتدائی روی داد. اما پس از دوره پارینه سنگی، تکامل ابزارسازی سرعت گرفت. در دوره میانه سنگی از استعمال سنگ کاست و بر شماره ابزارهای استخوانی و عاجی افزود و فرهنگی شبیه فرهنگ اسکیموهای قرن نوزدهم به وجود آمد. در حدود هشت هزار سال پیش دوره نوسنگی یا به قول گوردون چایلد (Gordon Childe) انقلاب نوسنگی (neolithic revolution) آغاز شد، و ابزارهای سنگی تراشیده به سرعت جای ابزارهای خشن پیشین را گرفتند، و فرهنگی همانند فرهنگ سرخ پوستان آمریکا که دام‌داری و کشت‌کاری می‌دانند، رواج یافت. سپس دور فلز فرا آمد و دومین انقلاب یعنی انقلاب مدنی یا انقلاب شهری (urban revolution) روی داد، و سخت بردامنه نوآوری فرهنگی افزود.<sup>۱</sup> يك نوآوری بزرگ در آغاز دوره پارینه سنگی به زمانی برابر صدها هزار سال نیازمند بود، ولی در اواخر دوره پارینه سنگی به ده‌ها هزار سال و در دوره نوسنگی به چند هزار سال احتیاج داشت، و در عصر حاضر فقط به چند یا حتی يك سال نیازمند است.

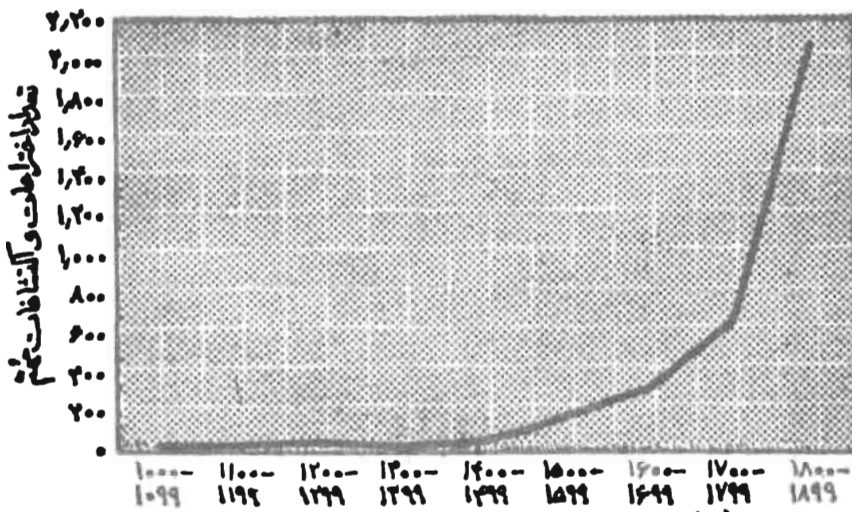
همراه با تکامل ابزارسازی، اندیشه انسانی نیز پیوسته بارورتر می‌گردد و بر اکتشافات و اختراعات می‌افزاید. فرهنگ جامعه در جریان زندگی و تجربه اندوزی نسل‌ها انباشته‌تر می‌شود، و از این رو هر نسلی نسبت به نسل پیش از خود، از انباشتگی فرهنگی بیشتری بهره می‌برد، بر شالوده فرهنگی پرمایه‌تری دست می‌یابد و به مدد عناصر فرهنگی فراوان خود، بیش از پیش به نوآوری می‌پردازد. اگر جامعه‌ای که دارای ۱۰,۰۰۰ عنصر فرهنگی است بتواند در زمانی معین محرك يك نوآوری شود،

1. V. Gordon Childe : *Man Makes Himself*, London, 1938, Chs. V-VII.



جامعه‌ای که ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ عنصر دارد، در صورتی که سرعت تحولاتش از جامعه اولی بیش تر نباشد، در همان مدت دارای ۱۰۰۰ نوآوری خواهد شد، از این جاست که هر چه از عمر انسان می‌گذرد، نوآفرینی و نوآیینی امکان بیشتری می‌یابد. در نخستین سده‌های هزاره پیشین اکتشاف و اختراع نمودهایی نادر بودند و مطابق اسنادی

بیکر ۹۰. افزایش نوآوری از ۱۰۰۰ ق. م. تا ۱۹۰۰ پ. م.



که در دست‌داریم، حتی به ده نمی‌رسیدند. اما فقط در قرن گذشته بیش از دو هزار اختراع و اکتشاف بزرگ صورت گرفتند.<sup>۱</sup> در سده بیستم جامعه‌های صنعتی آنی از نوآوری باز نمی‌ایستند، و دامنه اکتشاف و اختراع به جایی رسیده است که در يك جامعه صنعتی برای رفع مه از محوطه فرودگاه‌ها، در ظرف چند روز بیست و پنج شیوه متفاوت ابداع و عرضه شد.<sup>۲</sup> شدت نوخواهی کنونی را می‌توان از این نکته دریافت که بسیاری از

۱. آک برن و بیم کوف، پیشین، ص ۶۴۵.

2. S. C. Gilfillan : «The Prediction of Inventions»,

*Technological Trends and National Policy*, 1937, p. 22.

مردم با آزمندی روزافزون به اختراعات می‌نگرند و یکی از این آزمندان زبان به شکایت می‌گشاید که چرا تاکنون ۱۵۰۰ ابداع که به نظر او برای انسان ضرورت دارند، تحقق پذیرفته‌اند! ۱  
 لووی (Lowie) افزایش سرسام‌آور نوآوری‌ها را با تمثیلی بیان کرده است: اگر انسانیت را به انسانی صد ساله تشبیه کنیم، باید بگوییم که این انسان مدت هشتاد و پنج سال در کودکستان ماند، و ده سال در دبستان عمر گذاشت، و سپس باخیزی از مراحل

بیکر ۹۱. اختراعات ایالات متحد آمریکا از ۱۸۶۰ تا ۱۹۵۵

شماره متوسط اختراعات در هر سال	دوره
۴۰,۰۰۰	۱۹۵۰-۱۹۵۵
۳۱,۰۰۰	۱۹۴۰-۱۹۴۹
۴۴,۰۰۰	۱۹۳۰-۱۹۳۹
۴۲,۰۰۰	۱۹۲۰-۱۹۲۹
۳۸,۰۰۰	۱۹۱۰-۱۹۱۹
۳۱,۰۰۰	۱۹۰۰-۱۹۰۹
۲۲,۰۰۰	۱۸۹۰-۱۸۹۹
۲۰,۰۰۰	۱۸۸۰-۱۸۸۹
۱۳,۰۰۰	۱۸۷۰-۱۸۷۹
۷,۰۰۰	۱۸۶۰-۱۸۶۹

1. R. F. Yates : *Fifteen Hundred Needed Inventions*.  
 New York, 1933.

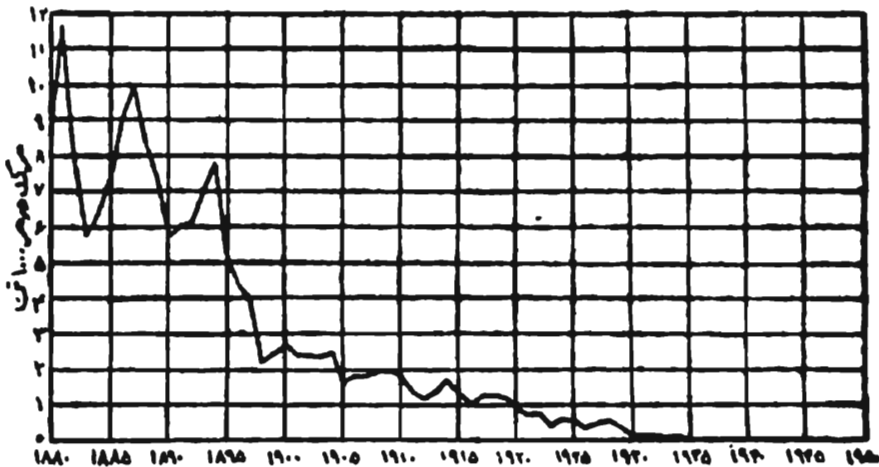
دیرستانی و دانشگاهی گذشت. ۱. اختراعاتی که از ۱۸۶۰ تا ۱۹۵۵ در ایالات متحد آمریکا به ثبت رسیده‌اند، ۲. این خیز عظیم عصر جدید را نمایش می‌دهند (پیکر ۹۱).

تکامل نیروهای تولیدی، انسان را به توانایی‌های عظیمی رسانیده است. انسان با این توانایی‌ها سخت بر طبیعت و نیروهای آن مسلط شده و توانسته است با استفاده از قوانین طبیعی، رودها را بگرداند، کوه‌ها را ریشه کن کند، باتلاق‌ها را بخشکاند، آب و هوا و برف و باران مصنوعی بیافریند، جنگل برویاند و بیشه‌زارها را از پیش‌پای خود بردارد. انسان توانسته است با اختراع تبر ویل و چرخ و خانه و موتور جت و موشک و هزاران چیز دیگر، نیروهای طبیعت را در اختیار خود گیرد و زندگی را بر خود آسان گرداند. انسان توانسته است با شناخت قوانین وراثت‌ورشد، در طبع خود و جانوران دیگر دخالت ورزد. توانسته است بسیاری از بیماری‌ها را براندازد و بر کیفیت حیات بخش خوردنی‌ها بیفزاید. توانسته است با مداخله در کار تخمدان مرغ‌های نوزاد، آنان را واجد تاج و کاکل و آویزه خروسان کند،<sup>۳</sup> و موش‌ها را با تغییر خوراک آن‌ها، به سهولت فرسوده و پیر گرداند،<sup>۴</sup> و یا با پیوند کردن غده صنوبری موش نوزاد، آن را به شتاب به مرحله

- 
1. R. Lowie : *Culture and Ethnology*, New York, 1917, p. 78.
  2. U. S. Bureau of the Census: *Historical Statistics of the United States, 1789-1945*.
  - 3 L. V Domm : «New Experiments on Ovariectomy...», *Journal of Experimental Zoology*, 48, 1927, p. 31.
  4. A. F. Morgan and H. D. Simms : «Adrenal Atrophy and Senescence...», *Science*, 89, June 16, 1930, pp. 565-566.

کمال عمر برسانند،<sup>۱</sup> در ساختمان بدن خود دست برد، بیماری‌ها را پیش‌گیری یا درمان کند و بر عمر خود بیفزاید. وقتی اهمیت حیاتی تسلط انسان بر طبیعت را درست درمی‌یابیم که تاریخ بیماری طاعون را در نظر آوریم. این بیماری که اکنون تقریباً از میان رفته است، در سال ۱۳۴۸ مسیحی ثلث و بلکه نصف جمعیت انگلیس را به هلاکت رسانید و دو منطقه انگلیس را با همه مردم و

بیکر ۹۲. کاهش تلفات خناق



در فاصله ۱۸۸۰ و ۱۹۴۷ بر اثر بهبود بهداشت در شهر نیویورک، از شمارهٔ کودکان ده ساله به پایین که به علت خناق مرده اند سخت کاسته است.

سازمان‌های آن‌ها نابود کرد. ۲ در این صورت بی‌گمان بین تسلط انسان بر طبیعت و آسایش انسانی رابطه مستقیمی برقرار است.

1. P. E. Smith and E. T. Engle : «Experimental Evidence Regarding the Role of the Anterior Pituitary...», *American Journal of Anatomy*, 40, 1927, p. 159.
2. J. F. K. Hecker: *Epidemics of the Middle Ages*, London, 1844, p. 23.

محققان پنجاه کشور را مطابق مقدار بهره‌برداری آنها از نیروهای طبیعت درجه‌بندی کرده و نشان داده است که در سال ۱۹۴۹ در اکثر کشورها، بین بهره‌برداری از نیروهای طبیعت و درآمد جامعه رابطه مستقیمی وجود داشته است (پیکر ۹۳) ۱۰.

پیکر ۹۳. درجه بندی ۵۰ کشور از لحاظ بهره‌برداری از نیروهای طبیعی و درآمد

درآمد	نیروهای طبیعی	کشور	درآمد	نیروهای طبیعی	کشور
۱۰	۲۶	اسرائیل	۱	۱	ایالات متحد آمریکا
۳۰	۲۷	سکزیکه	۲	۲	کانادا
۱۹	۲۸	اوروگونه	۵	۳	انگلیس
۲۶	۲۹	ایتالیا	۹	۴	نروژ
۲۲	۳۰	کوبا	۱۰	۵	بلژیک
۲۰	۳۱	یوگوسلاوی	۱۳	۶	آیسلند
۲۹	۳۲	پاناما	۸	۷	استرالیا
۳۱	۳۳	کلمبیا	۶	۸	سوئد
۳۳	۳۴	ترکیه	۱۶	۹	چکوسلواکی
۲۵	۳۵	پرتغال	۲۰	۱۰	آلمان غربی
۳۴	۳۶	کوستاریکا	۳	۱۱	نیوزیلند
۳۲	۳۷	یونان	۱۲	۱۲	فرانسه
۳۶	۳۸	ارژنل	۲۱	۱۳	لهستان
۴۰	۳۹	عراق	۴	۱۴	سوئیس
۴۲	۴۰	هوندوراس	۲۴	۱۵	آرژانتین جنوبی
۴۷	۴۱	اکوادور	۱۱	۱۶	هند
۳۹	۴۲	مصر	۷	۱۷	دانمارک
۴۴	۴۳	هند	۲۷	۱۸	آلبانی
۴۳	۴۴	سپان	۱۷	۱۹	فنلاند
۴۱	۴۵	لیکاراتوا	۱۴	۲۰	آیرنلند
۴۵	۴۶	بولیوی	۲۳	۲۱	مجارستان
۴۶	۴۷	پاکستان	۲۸	۲۲	شیلی
۵۰	۴۸	آندونزی	۳۸	۲۳	ژاپن
۴۹	۴۹	برمه	۱۸	۲۴	آرژانتین
۴۸	۵۰	هایتی	۳۷	۲۵	رودنهای جنوبی

1. J. F. Dewhurst & Others: *Americas Needs and Resources*, New York, 1955, p. 1099.

بهبود فرهنگ مادی یعنی بهبود ابزارسازی و تسلط روزافزون انسانی بر طبیعت هم فرهنگ غیر مادی و ایدئولوژی انسانی را ژرف تر و گسترده تر کرده و تفکر دقیق انتقادی و عواطف لطیف انسان - دوستانه را تحقق بیشتری بخشیده است و هم با افزایش تحرك طبقه‌ای و راندن جامعه‌های بسته یا طبقه‌ای به سوی نظامی بازیا بی طبقه، بر آوردن نیازها و خواست‌های انسانی را آسان تر گردانیده است. از این رو هر چه زمان می‌گذرد، ایدئولوژی‌های طبقه‌ای بیش از پیش تعمیمی انسانی می‌یابند، و سازمان‌های اجتماعی از انحصار طبقه بهره‌کش بیرون می‌آیند و با توانایی بیشتری به سود جامعه به کار می‌افتند.

این تحولات سبب می‌شوند که در آینده‌ای نه چندان دور، دوره بهره‌کشی انسان از انسان يك سره پایان یابد و نیروهای عظیم طبیعت به سود همه جامعه به کار روند. آن گاه انسان خواهد توانست بیش از پیش جبر طبیعت را درهم شکند و مایه آزادی گرداند، مخاطرات زندگی را بزدايد، زمانی بسیار دراز زنده ماند، شخصیت خود را سخت پرورد، خواست‌های والای انسانی را گسترش دهد و بر آورد، فرهنگ گرانمایه یگانه‌ای بیافریند و از نعمت خلاقیت علمی و هنری و فلسفی که تا کنون از آن افرادی استثنایی بوده است، به همه اعضای خود نصیبی وافر ارزانی دارد.

### III. رهبری تکامل اجتماعی

چنان که دیده‌ایم آسایش و خوشی انسانی با آن که نمودهایی ذهنی هستند، به برکت نمودهایی عینی به بار می‌آیند، و همچنان که نمودهای عینی زندگی راه کمال می‌سپارند، آسایش و خوشی انسانی نیز شدت می‌گیرند. نمودهای دو گانه در سراسر تاریخ انسان کمایش به موازات يك دیگر تکامل یافته‌اند، و همواره بر سرعت تکامل آنها افزوده شده است، چندان که در قرن حاضر زندگی

انسانی سیمای درخشان کاملاً نوری به خود گرفته است. با این همه هنوز نقص‌های بزرگی در زندگی انسان راه دارند. هنوز انسان به حد کفایت بر طبیعت و جامعه مسلط نیست. هنوز نمی‌تواند درست بر آب و هوا و باد و برف و باران چیرگی ورزد، بیماری‌هایی چون سرطان را براندازد، در ساختمان جنین انسانی مداخله کند و بدن خود را با دگرگونی‌های مطلوبی که مورد نظر ژرف اندیشانی چون ولز (H. G. Wells) و برنارد شو (Bernard Shaw) بوده است، پرمایه‌سازد. هنوز انسان نمی‌تواند روابط اجتماعی را به صورتی انسانی درآورد، از کوه‌تپه‌بینی و تعصب و سودجویی خصوصی برهد، بهره‌کشی انسان از انسان را پایان بخشد و ناداری و نادانی و بی‌دادگری و جنگ را بسزاید. هنوز انسان نمی‌تواند مسئله خوراک و مسکن و ایمنی فردی و جمعی را حل کند و با خاطری آسوده به مسائلی والا تر چون کشف حقیقت و خلق زیبایی و ترویج نیکی پردازد و پا به آستانه جهان شگرفی گذارد که ایوان یفریموف (Ivan Yevremov)، نویسنده دورنگر شوروی در کتاب اعجاب آور خود،<sup>۱</sup> وصفش کرده است.

تکامل يك ميليون ساله انسانی در قبال تکاملی که مورد نظر انسان معاصر است، ناچیز است، و از این رو انسان برای نیل به خواست‌های بزرگ خود باید در راه تکامل اجتماعی، تن به کوشش‌هایی قهرمانی دهد. اگر در دنیای آهسته‌پوی گذشته فقط افراد استثنائی معدودی با خواست و آگاهی در تغییر نظام اجتماعی می‌کوشیدند و تاریخ-آفرین می‌شدند، دنیای تند-آهنگ کنونی ایجاب می‌کند که همه مردم با عمد و وقوف پا در میدان تاریخ-آفرینی گذارند و با تلاشی انقلابی، جامعه را در تکامل خودشتاب دهند. اگر همه مردم زمام تکامل اجتماعی را به دست نگیرند، نه

1. I. Yevremov: *Andromeda: A Space-Age Tale*,  
Transl. G. Hanna, Moscow, [n. d.] .

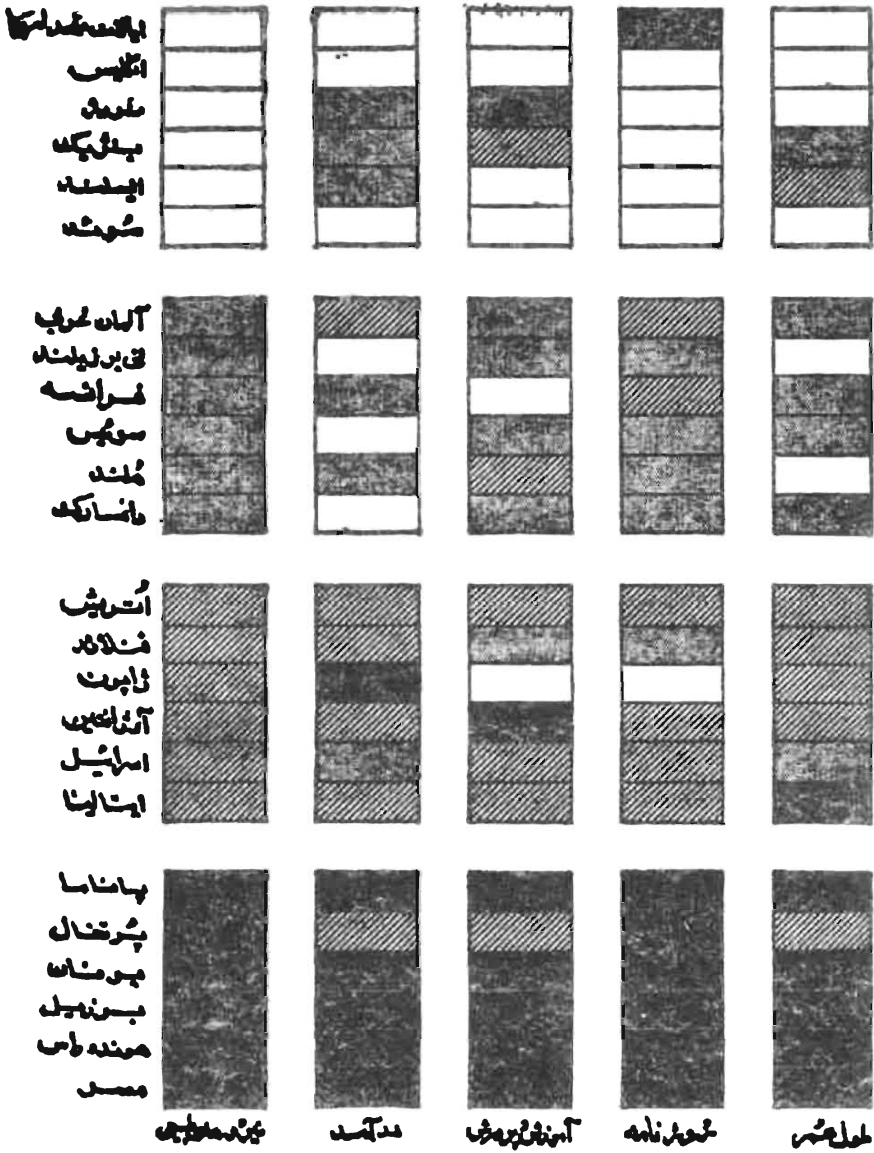
تنها جامعه با سرعت دلخواه انسان تکامل نخواهد یافت، بلکه ایستادگی لجوجانه سودجویان در برابر تحولات جبری، تضادهای گوناگونی در عرصه زندگی اجتماعی به وجود خواهد آورد و جامعه را به کام مصیبت‌های بزرگی چون بحران اقتصادی و تنگ دستی و روان‌بیماری و تباه کاری و آشوب و خودکامگی و خونریزی خواهد افکند.

کسانی که مفهوم روابط متقابل اجتماعی را درست در نمی‌یابند، گمان می‌برند که جامعه سراسر از دستیاز انسان بیرون است. با آن که هر جامعه‌ای کلی است واحد و جبراً با همه اعضای خود در راهی پرهیزناپذیر پیش می‌رود، اعضای جامعه موجوداتی منفعل نیستند و می‌توانند در سیر جامعه خود مؤثر افتند. جامعه با پویایی خود، افراد را در جهت معینی می‌راند. ولی افراد که عناصر سازنده جامعه‌اند، می‌توانند در راه مقرر به تندی یا به کندی گرایند و به این ترتیب قهراً در حرکت جامعه تأثیر کنند. قبول جبرگرایی تاریخی (historical determinism) با قبول فعالیت و تأثیر انسان در جامعه منافاتی ندارد.

انسان همچنان که با شناخت قوانین یا ضرورت‌های طبیعی، نیروهای طبیعی را مهار می‌کند و طبیعت را به خواست خود می‌گرداند، می‌تواند با شناخت قوانین یا ضرورت‌های تاریخی در تغییرات تکاملی جامعه تأثیر گذارد. لزوم شناخت قوانین تکاملی جامعه از این جاست. کسانی که راه تکاملی جامعه خود را می‌شناسند و با شوق و خواست پا بر آن می‌نهند، خود به خود تندتر و چابک‌تر از آنانی که نادانسته و ناخواسته و تنها به حکم جبر جامعه، رانده می‌شوند، پیش می‌تازند و با پیش تازی خود، تکامل جامعه را تسریع می‌کنند - لزوم بیداری و بینش اجتماعی از این جاست. ایدئولوژی هر کس در فعالیت‌های او مؤثر است. جانوران پست‌تر از انسان فقط به تحریک عوامل عینی محیط خود به تکاپو می‌پردازند، ولی انسان هم از عوامل عینی وهم از عوامل غیرعینی



پیکر ۹۴. درجه تکامل ۲۴ جامعه



اگر پنج عنصر فرهنگی - بهره‌برداری از نیروهای طبیعی و مقدار درآمد و گسترش آموزش و پرورش و شماره روزنامه‌ها و طول عمر - را نمودار تکامل جامعه بدانیم، درجه تکامل ۲۴ جامعه از روی خانه‌های این پیکر معلوم خواهد شد. هرچه رنگ یک خانه روشن‌تر باشد، درجه تکامل عنصر فرهنگی وابسته آن بیشتر است.

متأثر می‌شود. ایدئولوژی عاملی است غیرعینی که در بسا موارد مانند عوامل عینی محرك فعالیت های انسانی می‌شود. از این رو روشن‌فکرانی که ایدئولوژی ترقی‌خواهانه‌ای دارند، به جای آن که ندانسته دنباله‌رو پویش‌های تاریخ باشند، پیشاپیش آن‌پویش‌ها به حرکت در می‌آیند و رهبری را جای‌گزین دنباله‌روی می‌کنند. ایدئولوژی هر کس زاده محیط اجتماعی مخصوصاً پایگاه طبقه‌ای اوست. ولی روشن‌فکری که به نیروی دانش علمی مجهز باشد، می‌تواند خود را بر پویش‌های تکاملی جامعه انطباق دهد. چنان‌که می‌دانیم، هلم‌ذاتاً پیش‌بین و دوراندیش و آینده‌نگر است، و دانشمند به‌حکم دانش خود، با نتایج جبری وضع حال یعنی با وقایع حتمی آینده سروکار دارد و چه بسا از آینده بالقوه نیز مانند حال بالفعل متأثر می‌شود. بنابراین روشن‌فکری که صادقانه با بینش ژرف علمی به جامعه بنگرد، می‌تواند به نیروی وضع جبری آینده، تا اندازه‌ای جبر موجود را خنثی کند و در نتیجه از پایگاه طبقه‌ای خود فراتر رود، از مصالح نزدیک خود درگذرد، ایدئولوژی مترقی عصر خود را بپذیرد، موافق پویش‌های تکاملی جامعه عمل کند و با مداخله خود، بر سرعت تکامل اجتماعی بیفزاید.

بی‌گمان مداخله فرد در پویش‌های اجتماعی، امری نامشروط نیست. هواداران فردگرایی که دم از آزادی اراده فرد می‌زنند و مانند پی‌روان دریه (Pierre Vendryès)<sup>۱</sup>، ضرورت تاریخی را انکار می‌کنند، سخت برخطا هستند. اینان اصرار می‌ورزند که فرد یا دست‌کم، برخی از افراد قهرمان آسای استثنائی را دارای نیرویی برکنار از زمان و مکان بدانند و به قهرمان پرستی بگرایند. اما فرد - هر که باشد - دستخوش قیود و محدودیت‌های اجتماعی است و امکان آن ندارد که يك سره از مقتضیات جامعه

1. P. Vendryès: *De la Probabilité en Histoire*, 1952, p. 285.

خود برکنار رود. اگر مقتضیات اجتماعی ایجاب نکنند، نه قهرمانی به بار می آید و نه کسی نابغه می گردد. هیچ فردی حتی رهبری خود کامه، نمی تواند امکانات بالفعل و بالقوه جامعه خود را نادیده گیرد و بدون همداستانی جامعه یا حداقل، بدون همراهی برخی از پویش های اجتماعی و بدون اتکاء به بعضی از گروه های اجتماعی، در جامعه نفوذ کند. فرهدریک دوم، امپراطور مقتدر پروس، چون از مقتضیات تاریخی انحراف جست، درهم شکست: فرهدریک دوم در عصری که قدرت کلیسا در تاروپود جامعهها ریشه دوانیده بود، به دشمنی دستگاه پاپ برخاست و سرنگون شد. در ۱۹۲۸ هربرت هوور (Herbert Hoover) از طرف حزب جمهوری خواه ایالات متحد آمریکا نامزد ریاست جمهوری شد و با رأی فراوان بر نامزد حزب دموکرات غلبه کرد. ولی در بحران اقتصادی ای که در گرفت همین مرد با وجود لیاقت فوق العاده خود، نتوانست کاری از پیش برد و از این رو در انتخابات ۱۹۳۲، از فرانک لین روزولت (Franklin Roosevelt) شکست خورد.

همه کسانی که سالم به این جهان می آیند، برای هزاران نوع تکاپوی ذهنی و عینی آمادگی دارند. ولی هر یک مطابق پایگاه اجتماعی خود، به فعالیت های معینی کشانیده می شوند. از تاریخ تکامل طبیعی انسان برمی آید که ساختمان بدنی انسان از دوران یخ-بندان تا کنون تغییر قابل توجهی نکرده است. مغز انسان کنونی و مغز انسان کرومان یون (Cro-Magnon) یکسان اند، و از لحاظ ساختمانی، بین سوئدیان و ایرانیان تفاوتی نیست. تفاوت انسان کرومان یون و انسان کنونی همانند تفاوت ایرانیان و سوئدیان، زاده محیط های اجتماعی متفاوت است. همچنین تفاوت های افراد یک واحد اجتماعی اساساً زاده روابط اجتماعی است.

هر انسانی یارای آن دارد که در حدود امکانات تاریخی عصر خود، در جامعه مؤثر افتد، همچنان که هر معلولی می تواند علت گردد و خود به خود در علت خود تأثیر گذارد. انسانی که از بیداری

وینش اجتماعی برخوردار باشد، امکانات وسیعی برای دگرگونی جامعه، برای تاریخ-آفرینی می‌یابد. می‌تواند عمیقاً پویش‌های میرنده مرگ آور را از پویش‌های نوزندگی گستر باز شناسد و به اقتضای شناخت خود و به‌الهام نیروهای زنده واقعیت، دستی بردست‌های سازنده فردا بیفزاید و با خواست و آگاهی، جامعه را در راه پرنشیب و فراز تکامل رهبری کند.



## نتیجه

۱. نظریه «تکامل اجتماعی» با آن که تکیه گاه نهضت‌های انقلابی و اصلاحی قرن بیستم است، مورد مخالفت کسانی چون پیروان «گردگشت اجتماعی» و «واگشت اجتماعی» قرار گرفته است.
۲. منکران تکامل اجتماعی بر آن اند که جامعه‌ها دارای هدف‌ها و ملاک‌های مشترك مشخصی نیستند، و از این رو سنجش پویش‌های تاریخی و تعیین تکامل امکان ندارد.
۳. اما در واقع، هم جامعه‌ها دارای هدف‌هایی عمومی و مشخص و قابل سنجش هستند و هم ملاک‌های مشترکی برای تعیین تکامل پویش‌های تاریخی وجود دارند.
۴. ملاک تکامل عمومی انسان افزایش آسایش انسانی است، و آسایش انسانی مستلزم ایمن گردیدن زندگی و خرسند شدن خواست‌های انسانی است.
۵. جامعه‌های بزرگ انسانی در جریان تاریخ خود به وسیله انقلاب‌های اجتماعی همواره سازگاری بیشتری یافته‌اند و کار‌کردهای خود را که همانا ایمن کردن زندگی و خرسند ساختن خواست‌های انسانی است، با دقت و سهولت بیشتری برعهده گرفته‌اند.
۶. اکتشافات علوم اجتماعی از يك سو تکامل هر يك از جامعه‌های بزرگ تاریخی و از سوی دیگر تکامل عمومی نوع انسان و تکامل هر يك از عناصر حیاتی فرهنگ انسانی را به اثبات رسانیده‌اند.
۷. تکامل اجتماعی، برخلاف نظر هواداران «ترقی خطی»، جهتی راست و بی شکست ندارد، بلکه در مسیری زیگزاگ یا مارپیچ سیر می‌کند.
۸. انسان می‌تواند در حدود امکانات تاریخی عصر خود در جامعه مؤثر افتد و با کوشش آگاهانه، بر سرعت تکامل اجتماعی بیفزاید و تاریخ-آفرین گردد.

## واژه‌نامه

### A

Abnormal	ناپه‌هنجار
Abnormality	ناپه‌هنجاری
Absolutism	مطلق‌گرایی، مطلق‌آیینی
Absolutist	مطلق‌گرای، مطلق‌آیین
Acceptance	پذیرش
Accommodated	همساز
Accommodated society	جامعه‌همساز
Accommodation	همسازی
Accommodation group	گروه همسازی
Acculturated	فرهنگ‌پذیر، فرهنگ‌یافته، فرهخته
Acculturation	فرهنگ‌پذیری، فرهنگ‌یابی، فرهختگی
Achieved role	نقش محقق
Achieved status	پایگاه محقق
Act	کنش، فعل
Acting crowd	جماعت فعال
Active crowd	جماعت فعال
Active observation	مشاهده فعال
Adaptation	انطباق
Adapted	منطبق، انطباق‌یافته
Adjusted	سازگار
Adjusted society	جامعه‌سازگار

Adjustment	سازگاری
Affection	مهر، علاقه
Aggressive	پرخاشگر
Aggressiveness	پرخاشگری
Aggression	پرخاشگری
Aggression drive	سائقه پرخاشگری
Albocracy	سفید-سالاری، حکومت سفیدپوستان
Albocrat	خواهان سفید-سالاری
Analysis	تجزیه، تحلیل، جداگری
Analytic sociology	جامعه‌شناسی تحلیلی
Ancestor cult	پرستش نیاکان، نیاپرستی
Ancestor worship	نیاپرستی
Ancestor worshiper	نیاپرست
Anima	جان، همزاد
Animal sociology	جامعه‌شناسی حیوانی
Animism	جان‌گرایی، همزادگرایی، همزادآیینی
Animist	جان‌گرای، همزادگرای، همزادآیین
Anomie	بی‌هنجاری
Antagonism	تعارض
Antagonistic cooperation	همکاری تعارض‌آمیز
Anthropologist	مردم‌شناس، انسان‌شناس
Anthropology	مردم‌شناسی، انسان‌شناسی
Anti-communist hysteria	هیستری ضد کمونیسم
Anti-realism	واقع‌ستیزی، ضد‌رئالیسم
Anti-realist	واقع‌ستیز، ضد‌رئالیست
Anti-self	خودستیز، ضدخود
Anti-social	جامعه‌ستیز، ضدجامعه
Application	کاربرد، اعمال
Applied	کاربردی، اعمالی
Applied sociology	جامعه‌شناسی کاربردی، جامعه‌شناسی اعمالی
Arbitration	داوری

Archeologist	باستان‌شناس
Archeology	باستان‌شناسی
Area	حوزه
Armed peace	صلح مسلح
Art	هنر
Artist	هنرمند
Artistic cognition	شناخت هنری
Assembled crowd	جماعت همجا
Assembled mass	توده همجا
Assigned role	نقش محول
Assigned status	پایگاه محول
Assimilation	مانند‌گردی
Association	مؤسسه
Associative interaction	کنش متقابل پیوسته
Attitude	گرایش
Attraction	جذب
Autarch	خود-بسنده
Autarchy	خود-بسندگی
Autecology	بوم‌شناسی فردی
Autodynamic	خود-پویا، درون-پویا
Autodynamism	خود-پویایی، درون-پویایی
Automaton	خودکار، ماشین خودکار

## B

Balance	توازن
Base	شالوده، زیرساخت
Behavior	رفتار
Behavioral sciences	علوم رفتاری
Behaviorism	رفتارگرایی
Behaviorist	رفتار‌گرای
Belief	اعتقاد



Biographer	زندگی-نامه نویس، بیوگرافی نویس
Biography	زندگی-نامه نویسی، بیوگرافی
Biological family	خانواده زیستی
Biological sciences	علوم زیستی
Biologism	زیست شناسی گرایی، زیست شناسی پرستی، زیست گرایی
Biologist	زیست شناس
Biology	زیست شناسی
Biometrics	زیست سنجی
Bipolar	دوقطبی
Blood group	گروه خونی
Bourgeois	بورژوا، سوداگر
Bourgeois class	طبقه بورژوا، طبقه سوداگر
Bourgeois ideology	ایدئولوژی بورژوا، انکارگان طبقه سوداگر
Bourgeois society	جامعه بورژوا، جامعه سوداگری
Bourgeois system	نظام بورژوا، نظام سوداگری
Bourgeoisie	بورژوازی، طبقه سوداگر
Brachicephalic	گرد-سر
Brachicephaly	گرد-سری
Brain	مغز
Brain washing	مغزشویی
Brain-work	کارمغزی، کارذهنی، اندیشه-کاری
Brain-worker	کارگرمغزی، کارگرذهنی، اندیشه-کار، روشن فکر
Bureaucracy	بوروکراسی، دیوان سالاری
Bureaucrat	بوروکرات، دیوان سالار
Business	سوداگری
Business cycle	دورسوداگری
Business depression	بحران سوداگری، کسادسوداگری
Business man	سوداگر
Business prosperity	رونق سوداگری

## C

Capacity	استعداد
Capital	سرمایه
Capital investment	سرمایه‌گذاری، به کار انداختن سرمایه
Capitalism	کاپیتالیسم، سرمایه‌داری، سرمایه‌گرایی، سرمایه‌آیینی
Capitalist	کاپیتالیست، سرمایه‌دار، سرمایه‌گرای، سرمایه‌آیین
Capitalist class	طبقه کاپیتالیست، طبقه سرمایه‌دار
Capitalist ideology	ایدئولوژی کاپیتالیسم انکارگان طبقه سرمایه‌دار
Capitalist society	جامعه کاپیتالیست، جامعه سرمایه‌دار
Capitalist system	نظام کاپیتالیسم، نظام سرمایه‌داری
Cartel	کارتل
Case	سرگذشت
Case analysis	سرگذشت‌کاوی، تحلیل وضع
Case analyst	سرگذشت‌کاو
Case history	سرگذشت پژوهی تاریخی، مطالعه تاریخی سرگذشت
Case study	سرگذشت پژوهی، مطالعه سرگذشت
Caste	کاست، طبقه منفصل
Caste society	جامعه کاستی، جامعه طبقات منفصل
Caste system	نظام کاستی، نظام طبقه‌ای منفصل
Casual crowd	جماعت تصادفی
Causal	علی، علیتی
Causality	علیت
Cause	علت
Central city	میانین شهر، شهر مرکزی
Centralization	تمرکز
Cephalic index	نمودار جمجمه
Ceremonies	تشریفات

Chain of causes	زنجیر علل
Change	دگرگونی، تغییر
Changing	دگرگونی‌پذیر، متغیر
Changing society	جامعه‌دگرگونی‌پذیر، جامعه‌متغیر
Chaos	آشفتنگی
Charisma	فره، فر، تفضل
Charismatic leader	رهبر فرمند، رهبر فره‌مند
Chart	نگاره
Chauvinism	خاک‌پرستی، میهن‌پرستی تعصب آمیز، خاک‌آیینی
Chauvinist	خاک‌پرست، میهن‌پرست متعصب، خاک‌آیین
Circular effect	تأثیر دورانی
Circular interaction	کنش متقابل دورانی
Circular reaction	واکنش دورانی
Citizen	شهروند
City	شهر
Civil	مدنی، شهری
Civilization	تمدن، شهرنشینی
Clan	کلان
Class	طبقه
Class barrier	مانع طبقه‌ای
Class consciousness	آگاهی طبقه‌ای، شعور طبقه‌ای
Class culture	فرهنگ طبقه‌ای
Class differentiation	تفکیک طبقه‌ای
Class ideology	ایدئولوژی طبقه‌ای، انکارگان طبقه‌ای
Class mobility	تحرك طبقه‌ای
Class society	جامعه طبقه‌ای
Class status	پایگاه طبقه‌ای
Class system	نظام طبقه‌ای
Classification	طبقه‌بندی
Classless society	جامعه بی‌طبقه
Classless system	نظام بی‌طبقه

Clergy	دین‌یار، روحانی
Climate	اقلیم
Climatologist	اقلیم‌شناس
Climatology	اقلیم‌شناسی
Clique	جرگه
Closed class-system	نظام طبقه‌ای بسته
Closed society	جامعه‌بسته
Closed system	نظام بسته
Coercive control	تسلط اجباری، کنترل اجباری
Coexistence	همزیستی
Cognition	شناخت
Cohesion	به‌هم‌پیوستگی
Cohesive	به‌هم‌پیوسته
Cohesiveness	به‌هم‌پیوستگی
Cold war	جنگ سرد
Collective	مجموع، جمعی
Collective behavior	رفتار جمعی
Collective feeling	عاطفه‌جمعی
Collective ownership	مالکیت جمعی
Collectivity	جمع
Common ownership	مالکیت عمومی
Communal ownership	مالکیت مشترك
Communication	ارتباط
Communism	کمونیسم، مردم‌گرایی، مردم‌داری، مردم‌آینی
Communist	کمونیست، مردم‌گرای، مردم‌دار، مردم‌آین
Communist ideology	ایدئولوژی کمونیسم، افکارگان مردم‌گرایی
Communist society	جامعه کمونیست، جامعه مردم‌گرای، جامعه مردم‌دار
Communist system	نظام کمونیسم، نظام مردم-گرای، نظام مردم‌داری
Community	اجتماع

Community of nations	اجتماع ملل
Community study	اجتماع شناسی
Comparison	مقایسه
Competition	سبقت جویی
Complex	مجموعه، عقده
Compliance	اجابت کردن
Composition	ترکیب
Compromise	سازش
Concentration	تراکم
Concentric city	شهر متمرکز
Concentric structure	ساخت متمرکز
Concept	مفهوم
Conception	مفهوم، مفهوم آفرینی
Conciliation	توافق
Concurrent variation	تغیر همگام
Conduct	سلوک
Configuration	پیکربندی، هیئت
Conflict	مستیزه، مستیزه کاری، کشاکش
Conflict group	گروه هم مستیزی
Conform	همنوایی کردن
Conformity	همنوایی
Conjugal family	خانواده زناشوهری
Consanguine family	خانواده همخون
Conscious	آگاه
Consciousness	آگاهی
Consensus	وفاق، اجماع
Constant	ثابت
Construction	ساختمان
Contact	برخورد
Contagion	واگیری
Contiguous crowd	جماعت همجا
Contiguous mass	توده همجا

Continuity	پیوستگی، استمرار
Continuum	زنجیره
Control	تسلط، کنترل
Convention	میثاق
Convergence	همگرایی
Conviction	مجاب شدن
Cooperation	همکاری
Corporation	صنف
Correlation	همبستگی
Cosmologist	گیهان‌شناس
Cosmology	گیهان‌شناسی
Counter-propaganda	پاد-آوازه‌گری، تبلیغ متقابل
Counter-revolution	ضد انقلاب
Coup d'état	کودتا
Craze	جنون
Creativity	آفرینندگی
Crisis	بحران
Crowd	جماعت
Cultural accumulation	انباشتگی فرهنگی
Cultural anthropology	مردم‌شناسی فرهنگی
Cultural conflict	ستیزه‌فرهنگی، کشاکش فرهنگی
Cultural contact	برخورد فرهنگی
Cultural convergence	همگرایی فرهنگی
Cultural dispersion	واگرایی فرهنگی
Cultural dynamics	پویایی‌شناسی فرهنگی
Cultural dynamism	پویایی فرهنگی، دینامیسم فرهنگی
Cultural function	کارکرد فرهنگی، فنکسیون فرهنگی
Cultural heritage	میراث فرهنگی
Cultural imperialism	امپریالیسم فرهنگی، جهان - گشایی فرهنگی
Cultural imperialist	امپریالیست فرهنگی، جهان - گشای فرهنگی

Cultural inertia	ماند فرهنگی
Cultural lag	پس افتادگی فرهنگی
Cultural process	پویش فرهنگی
Cultural sociology	جامعه شناسی فرهنگی
Cultural staticism	ایستایی فرهنگی
Cultural statics	ایستایی شناسی فرهنگی
Cultural succession	پی آیی فرهنگی، توالی فرهنگی
Culture	فرهنگ
Culture area	حوزه فرهنگی
Culture complex	مجموعه فرهنگی
Culture configuration	پیکربندی فرهنگی، هیئت فرهنگی
Culture cross-fertilization	پیوند فرهنگی
Culture displacement	جابجایی فرهنگی، جا به جا جایی فرهنگی
Culture element	عنصر فرهنگی
Culture model	مدل فرهنگی
Culture pattern	انگاره فرهنگی
Culture trait	ویژگی فرهنگی
Culturologist	فرهنگ شناس
Culturology	فرهنگ شناسی
Curiosity crowd	جماعت کنجکاو
Custom	رسم
Cycle	دور
Cyclic	دوری
Cyclic process	پویش دوری
Cyclical	دوری
Cyclical change	دگرگونی دوری، تغییر دوری
Cyclical social change	تغییر دوری اجتماعی، گرد- گشت اجتماعی

## D

Decentralization	عدم تمرکز
Deduction	استقراء، استنتاج استقرائی
Definition	تعریف
Degrouping	بی‌گروهی، بی‌گروه شدن
Deindividuation	بی‌فردیتی، بی‌فردیت شدن
Demand	تقاضا
Democracy	دموکراسی، مردم‌سالاری
Democrat	دموکرات، خواهان مردم‌سالاری
Demographer	جمعیت‌شناس
Demography	جمعیت‌شناسی
Demotic attraction	جذب جمعیت
Demotic composition	ترکیب جمعیت
Demotic density	انبوهی جمعیت
Demotic distribution	توزیع جمعیت
Demotic movement	حرکت جمعیت
Demotic pressure	فشار جمعیت
Demotic pull	جذب جمعیت
Demotic push	دفع جمعیت
Demotic repulsion	دفع جمعیت
Density	انبوهی
Depression-	بحران، کساد
Derived group	گروه فرعی
Description	توصیف
Descriptive method	روش توصیفی
Descriptive study	مطالعه توصیفی
Desideratum	مطلوب
Determinism	جبرگرایی، جبرآیینی
Determinist	جبرگرای، جبرآیین
Developed	پیش‌رفته
Developed country	کشور پیش‌رفته



Development	پیشرفت
Deviant	کج‌رو، منحرف
Deviate	کج‌رو، منحرف
Deviation	کج‌روی، انحراف
Diagram	نما
Dictator	دیکتاتور، خودکامه
Differentiation	تفکیک
Diffusion	پخش
Diffusionism	پخش‌گرایی
Diffusionist	پخش‌گرای
Direct-contact group	گروه راست-برخورد
Discontinuity	ناپیوستگی، عدم استمرار
Discovery	اکتشاف
Disintegrated	نایگانه، پریشان
Disintegration	نایگانگی، پریشانی
Disorder	بی‌نظمی
Disorderliness	بی‌انتظامی، عدم انتظام
Disorganization	بی‌سازمانی، سازمان‌شکنی
Dispersion	واگرایی
Displacement	جاب‌جا شدن، جاب‌جایی
Dissociation	گسستگی
Dissociative interaction	کنش متقابل گسسته
Document	سند
Documentary method	روش‌سندی
Dolichocephalic	دراز‌سر
Dolichocephaly	دراز‌سری
Downward social spiral	مارپیچ اجتماعی فزاین
Drive	سائقه
Dynamic	هویا، دینامیک
Dynamic society	جامعه‌هویا، جامعه‌دینامیک
Dynamics	هویایی‌شناسی
Dynamism	هویایی، دینامیسم

## E

Ecological process	پویش بومی
Ecologist	بوم‌شناس
Ecology	بوم‌شناسی
Economic depression	بحران اقتصادی، کساداقتصادی
Economic fluctuation	نوسان اقتصادی
Economic prosperity	رونق اقتصادی
Economics	اقتصادشناسی، علم اقتصاد
Economism	اقتصادگرایی، اقتصادپرستی
Economist	اقتصادشناس، عالم اقتصاد
Economy	اقتصاد
Effect	معلول، تأثیر
Ego	خود، نفس
Ego-centrism	خود-مداری
Element	عنصر
Élites	برگزیدگان
Emigration	برون-کوچی
Emotion	عاطفه، شور
Emotional cognition	شناخت عاطفی
Endogamy	برون-همسری
Enterprize	دادوستد
Environment	محیط
Environmentalism	محیط‌گرایی
Environmentalist	محیط‌گرای
Ephemeral group	گروه گذران
Epistemologist	شناخت‌شناس، معرفت‌شناس
Epistemology	شناخت‌شناسی، معرفت‌شناسی
Epoch	دور
Equilibrium	تعادل
Equalitarian family	خانواده برابری یافته
Era	دوران

Esprit de corps	روح گروهی
Ethnocentrism	قوم‌مداری
Ethnocentrist	خواهان قوم‌مداری
Ethnographer	قوم‌نگار، تیره‌نگار
Ethnography	قوم‌نگاری، تیره‌نگاری
Ethnologist	قوم‌شناس، تیره‌شناس
Ethnology	قوم‌شناسی، تیره‌شناسی
Ethnos	قوم، تیره
Evolution	تکامل
Evolutionism	تکامل‌گرایی، تکامل‌آیینی
Evolutionist	تکامل‌گرای، تکامل‌آیین
Exogamy	برون‌همسری
Experience	تجربه
Experimental method	روش آزمایشی
Experimentation	آزمایش
Explanation	تبیین
Explicative	تبیینی
Exploited	بهره‌ده، استثمارشده
Exploited class	طبقه بهره‌ده، طبقه استثمارشده
Exploiter	بهره‌کش، استثمار‌کننده
Exploiting class	طبقه بهره‌کش، طبقه استثمار‌کننده
Expression	نمایش
Expressive crowd	جماعت نمایشی
Extended family	خانواده گسترده

## F

Face-to-face group	گروه رویاروی
Fact	واقعیت
Factory economy	اقتصاد کارخانه‌ای
Fad	هوس

<b>False class-consciousness</b>	آگاهی طبقه‌ای کاذب ، شعور طبقه‌ای کاذب
<b>False consciousness</b>	آگاهی دروغین، شعور دروغین
<b>Family</b>	خانواده
<b>Family of orientation</b>	خانواده راه‌یابی
<b>Family of procreation</b>	خانواده فرزندزایی
<b>Family ownership</b>	مالکیت خانوادگی
<b>Fashion</b>	مد، آسا
<b>Feudal</b>	فئودال، زمین‌دار
<b>Feudal class</b>	طبقه فئودال، طبقه زمین‌دار
<b>Feudal ideology</b>	ایدئولوژی فئودالیسم، انکارگان طبقه زمین‌دار
<b>Feudal system</b>	جامعه فئودال ، جامعه زمین‌دار
<b>Feudal society</b>	نظام فئودال، نظام زمین‌داری
<b>Feudalism</b>	فئودالیسم، زمین‌داری
<b>Figure</b>	پیکر
<b>Filocentric family</b>	خانواده فرزندمدار
<b>Fixism</b>	ایست‌گرایی، ثبات‌گرایی
<b>Fixist</b>	ایست‌گرای ، ثبات‌گرای
<b>Fluctuation</b>	نوسان
<b>Folk</b>	قوم، قومی
<b>Folk community</b>	اجتماع قومی
<b>Folklore</b>	فرهنگ قوم، علم فرهنگ قومی
<b>Folksong</b>	ترانه قومی
<b>Folktale</b>	قصه قومی
<b>Folkways</b>	شیوه‌های قومی
<b>Followism</b>	دنباله‌روی
<b>Followist</b>	دنباله‌رو
<b>Food chain</b>	زنجیر خوراک
<b>Food-gathering</b>	گردآوری خوراک
<b>Food-gathering system</b>	نظام گردآوری خوراک
<b>Food-producing system</b>	نظام تولید خوراک

Food-production	تولید خوراک
Formal	رسمی، صوری
Formal group	گروه رسمی
Formal organization	سازمان رسمی
Frame of reference	مبنای راهنمایی
Free enterprize	کار آزاد، دادوستد آزاد
Free world	جهان آزاد
Function	کارکرد، فونکسیون
Functiona <sup>1</sup>	کارکردی، فونکسیونل

## G

Gang	دسته
Garrison state	دولت پادگانی
Geographer	جغرافی‌شناس، عالم جغرافی
Geographism	جغرافی‌گرایی، جغرافی‌پرستی
Geography	جغرافی، علم جغرافی
Gesture	حرکت، ادا
Gesture language	زبان حرکتی
Government	حکومت
Governmental ownership	مالکیت حکومتی
Graph	نمودار
Gregarious	گروه‌جو
Gregarious instinct	غریزه گروه‌جویی
Group	گروه
Group dynamics	پویایی‌شناسی گروهی
Group dynamism	پویایی گروهی، دینامیسم گروهی
Group ego-centrism	خود-مداری گروهی
Group in absence	گروه ناهمنشین
Group in presence	گروه همنشین
Group marriage	زناشویی گروهی
Group process	پویایی گروهی

Group staticism	ایستایی گروهی
Group statics	ایستایی شناسی گروهی
Group with absence	گروه غیابی
Group with presence	گروه حضوری
Group without absence	گروه غیرحضوری
Group-centrism	گروه‌مداری

## H

Habit	عادت، خو
Habitat	بوم
Hamlet	رباط
Hand-work	کار دستی، دست‌کاری
Hand-worker	کارگر دستی، دست‌کار
Harmony	هماهنگی
Heredity	وراثت
Heritage	میراث
Hermeneutic	تشریحی
Hero	قهرمان
Hero-worship	قهرمان‌پرستی
Hero-worshiper	قهرمان‌پرست
Heterodynamic	دگرچویا، برون‌چویا
Heterodynamism	دگرچویایی، برون‌چویایی
Heterogeneity	عدم تجانس
Heterogeneous	نامتجانس
Hierarchy	سلسله مراتب
Historian	تاریخ‌گزار، مورخ
Historical determinism	جبرگرایی تاریخی
Historical determinist	جبرگرای تاریخی
Historical dynamism	چویایی تاریخی، دینامیسم تاریخی
Historical materialism	ماده‌گرایی تاریخی، ماتریالیسم تاریخی

Historical materialist	ماده‌گرایی تاریخی، ماتریالیست تاریخی
Historical necessity	ضرورت تاریخی
Historical process	پویای تاریخی
Historical sociology	جامعه‌شناسی تاریخی
Historiographer	تاریخ‌نگار
Historiography	تاریخ‌نگاری
Historiologist	تاریخ‌شناس
Historiology	تاریخ‌شناسی
History	تاریخ
History-maker	تاریخ‌آفرین
History-making	تاریخ‌آفرینی
Hoe culture	فرهنگ دوربیل‌زنی
Homo faber	انسان ابزارساز
Homo loquax	انسان سخن‌ور
Homo oeconomicus	انسان اقتصادی
Homo politicus	انسان اجتماعی
Homo sapiens	انسان اندیشه‌ورز
Homogeneity	تجانس
Homogeneous	متجانس
Horizontal mobility	تحرک افقی
Horizontal social mobility	تحرک اجتماعی افقی
Host culture	فرهنگ میزبان
Household economy	اقتصاد خانگی
Human ecologist	بوم‌شناس انسانی
Human ecology	بوم‌شناسی انسانی
Human herd	گله انسانی
Human nature	طبع انسانی، فطرت انسانی
Human sociologist	جامعه‌شناس انسانی
Human sociology	جامعه‌شناسی انسانی
Humanization	انسانی‌گردانیدن
Hypnosis	خواب‌تحمیلی، خواب‌مصنوعی

Hypnotism	خواب‌شناسی، خواب‌تحمیلی خواب‌مصنوعی
Hypnotist	خواب‌شناس، خواب‌انگیز
Hypnotized	خواب‌پذیر
Hypnotizer	خواب‌انگیز
Hypothesis	فرضیه، گمانه
Hysteria	هیستری

## I

Idea	انکار، معنی، تصور
Ideal	آرمان، آرمانی
Idealism	انکارگرایی، انکارآیینی، ایده‌آلیسم
Idealist	انکارگرای، انکارآیین، ایده‌آلیست
Ideological relation	رابطه ایدئولوژیک، رابطه‌انکارگانی
Ideologist	ایدئولوگ، انکارگان‌شناس
Ideology	ایدئولوژی، انکارگان
Image	نکار، تصویر
Imitation	تقلید
Immaterial	مجرد
Immaterial culture	فرهنگ مجرد
Immigration	درون-کوچی
Imperialism	امپریالیسم، جهان‌گشایی
Imperialist	امپریالیست، جهان‌گشا، خواهان امپریالیسم
Independent family	خانواده مستقل
Indirect-contact group	گروه ناراست‌برخورد
Individual	فردی، فردی
Individual ownership	مالکیت فردی
Individualism	فردگرایی
Individualist	فردگرای
Indoctrination	ارشاد
Induction	استقراء، استنتاج استقرائی
Industrial revolution	انقلاب صنعتی



Industry	صنعت
Informal	غیررسمی
Informal group	گروه غیررسمی
Informal organization	سازمان غیررسمی
Infrastructure	زیر ساخت
In-group	درون-گروه
Innovation	نوآوری، تجدد
Insanity	جنون، دیوانگی
Instability	نااستواری
Instinct	غریزه
Instinctivism	غریزه‌گرایی
Instinctivist	غریزه‌گرای
Institution	نهاد
Institutional complex	مجموعه نهادی
Institutional control	تسلط نهادی، کنترل نهادی
Institutional system	نظام نهادی
Institutionalization	نهادی‌گردانیدن
Institutionalized norm	هنجار نهاد
Integrated	یکانه
Integration	یکانگی
Intellectual	اندیشمند، روشن‌فکر
Intelligence	هوش
Intelligence quotient	ضریب هوشی
Intelligentsia	اندیشمندان، روشن‌فکران
Interaction	کنش متقابل
Intercommunication	ارتباط متقابل
Interdependence	اتکای متقابل، وابستگی متقابل
Inter-group cooperation	همکاری بین گروه‌ها
Inter-group opposition	ضدیت بین گروه‌ها
Inter-group relation	رابطه بین گروه‌ها
Intermittent group	گروه تناوبی
Internal antagonism	تعارض درونی

Internalization	درونی گردانیدن
International community	اجتماع بین‌المللی
International culture	فرهنگ بین‌المللی
International society	جامعه بین‌المللی
Interpenetration	نفوذ متقابل
Interrelation	رابطه متقابل
Interrelationships	مناسبات متقابل، روابط متقابل
Interstimulation	تحریک متقابل
Interview	مصاحبه
Intra-group cooperation	همکاری درونی گروه
Intra-group opposition	ضدیت درونی گروه
Intra-group relation	رابطه درونی گروه
Intuition	شهود
Invasion	هجوم
Invention	اختراع

## J

Judgement	حکم، قضاوت
-----------	------------

## K

Kinship	خویشاوندی
Knowledge	معرفت، شناخت

## L

Lag	پس‌افتادگی
Laissez-faire economy	اقتصاد بی‌بندوبار
Land-owner	زمین‌دار
Law	قانون
Leader	رهبر

Leadership	رهبری
Leisure class	طبقه تن آسان
Life-chance	امکان زندگی
Life-style	سبک زندگی
Lineal progress	ترقی خطی
Linguist	زبان شناس
Linguistics	زبان شناسی
Little community	اجتماع کوچک
Lobbying	تحمیل (بر دستگاه قانون گذاری)
Lobbyism	تحمیل گری، لوبی ایسم
Lobbyist	تحمیل گر، لوبی ایست
Lobbyist group	گروه تحمیل گر، گروه لوبی ایست
Logical cognition	شناخت منطقی
Looking-glass self	خود آینه ای
Lynching	زجرگشی، لینچ کردن، مثله کردن

## M

Macrosociology	جامعه شناسی بزرگ
Magic	جادو
Maladjusted	کژ-سازگار، کژ-سازگار
Maladjusted society	جامعه کژ-سازگار، جامعه کژ-سازگار
Maladjustment	کژ-سازگاری، کژ-سازگاری، کم-سازگاری
Malbehavior	کژ-رفتاری، کژ-رفتاری، بدرفتاری
Mana	مانا
Mania	شیدایی
Manic-depressive insanity	جنون شیدایی و افسردگی
Manitou	مانی تو
Manners	آداب
Marginal man	انسان حاشیه نشین
Marital group	گروه زناشویی
Marital instability	نااستواری زناشویی

Marital stability	استواری زناشویی
Mass	توده
Mass communication	ارتباط توده‌گیر
Mass production	تولید توده‌وار
Mass production of death	تولید توده‌وار مرگ
Mass production of goods	تولید توده‌وار کالا
Masses	توده‌ها
Material	مادی
Material culture	فرهنگ مادی
Materialism	ماده‌گرایی، ماده‌آیینی، ماتریالیسم
Materialist	ماده‌گرای، ماده‌آیین، ماتریالیست
Maternal family	خانواده مادری
Matriarchal family	خانواده مادر-سالاری
Matriarchy	مادر-سالاری
Matrilineal family	خانواده مادر-تباری
Matrilocal family	خانواده مادر-بومی
Matronymic family	خانواده مادر-نامی
Measurement	اندازه‌گیری
Mechanical production	تولید ماشینی
Mechanical solidarity	انسجام ماشینی
Mechanicism	مکانیک‌گرایی، مکانیک‌پرستی
Mechanicist	مکانی‌سیست، مکانیک‌گرای
Mediation	میانجی‌گری
Membership	عضویت
Membership group	گروه عضویت
Mental complex	عقده ذهنی، عقده روانی
Mental conflict	ستیزه‌ذهنی، ستیزه روانی، کشاکش ذهنی
Mental deficiency	کاستی ذهنی، کاستی روانی
Mental disease	بیماری ذهنی، بیماری روانی، روان-بیماری
Mental disorder	بی‌نظمی ذهنی، بی‌نظمی روانی
Mental image	نگار ذهنی، تصویر ذهنی
Mental process	پویش ذهنی، پویش روانی

Method	روش
Methodology	روش‌شناسی
Metropolis	کلان‌شهر، مه‌شهر
Metropolitan area	حوزه شهری
Microsociology	جامعه‌شناسی خرد
Migration	کوچ، مهاجرت
Milling	جنب‌وجوش
Mind	ذهن، روان
Mind-work	کار ذهنی، اندیشه - کاری
Mind-worker	کارگر ذهنی، اندیشه - کار، روشن‌فکر
Mob	غوغا
Mobility	تحرك
Mobocracy	غوغا-سالاری، حکومت‌غوغا
Mobocrat	خواهان غوغا-سالاری
Mode of production	وجه تولید، طرز تولید
Model	مدل
Monandry	يك همسری، يك همسرگزینی
Monogamy	يك شویی، يك شوگزینی
Monography	تك‌نگاری، تك‌پژوهی، تك‌پژوهش
Monogyny	يك زنی، يك زن‌گزینی
Monopolism	انحصارطلبی، انحصارگرایی
Monopolist	انحصارطلب، انحصارگرای
Monopoly	انحصار، امتیاز انحصاری
Morale	دل‌گرمی
Morals	اخلاق
Mores	رسوم اخلاقی
Motivation	انگیزش
Motive	انگیزه
Movement	حرکت، جنبش، نهضت
Multiple-nuclei city	شهر چند هسته‌ای
Multiple-nuclei structure	ساخت چند هسته‌ای

## N

Name index	نام‌نامه، نام‌نما
Nation	ملت
National culture	فرهنگ ملی
National society	جامعه ملی
Nationalism	ناسیونالیسم، ملت‌گرایی، ملت‌آیینی
Nationalist	ناسیونالیست، ملت‌گرای، ملت‌آیین
Nationality	ملیت
Nationalization	ملی‌کردن
Natural adaptation	انطباق طبیعی
Natural habitat	بوم طبیعی
Natural pressure	فشار طبیعی
Natural process	پویش طبیعی
Nature	طبیعت، طبع، فطرت
Near-man	انسان-گونه
Necessity	ضرورت
Neurasthenia	نوراستنی
Neurosis	نژندی، نوروز
Neurotic	نژند، نوروزیک
Nominal dictator	دیکتاتور ظاهری، دیکتاتور اسمی
Non-conformity	ناهمنوایی
Non-contiguous crowd	جماعت ناهمجا
Non-contiguous mass	توده ناهمجا
Non-ego	جز خود، غیر
Non-face-to-face group	گروه نارویاروی
Non-institutionalized norm	هنجار نانهاد
Non-material culture	فرهنگ غیرمادی
Non-producing class	طبقه نامولد
Non-voluntary group	گروه غیرارادی، گروه نابه‌خواست
Norm	هنجار
Normal	به‌هنجار

Normality	به هنجاری
Normative	هنجاری
Normative integration	یکگانگی هنجاری
Normless	بی هنجار
Normlessness	بی هنجاری
Nuclear family	خانواده هسته‌ای
Nursery	نوزادگاه

## O

Objective	برونی، عینی
Objective reality	واقعیت برونی، واقعیت عینی
Objectivism	برون گرایی، عین گرایی
Objectivist	برون گرایی، عین گرایی
Obscurantism	تاریک اندیشی
Obscurantist	تاریک اندیش
Observation	مشاهده
Observational method	روش مشاهده‌ای
Ochlocracy	غوغا-سالاری، حکومت غوغا
Ochlocrat	خواهان غوغا-سالاری
Offer	عرضه
Open class-system	نظام طبقه‌ای باز
Open society	جامعه باز
Open system	نظام باز
Opinion	عقیده
Optimum population	جمعیت مناسب
Order	نظم
Orderliness	انتظام
Organic	عضوی، اورگانیک، زنده
Organic solidarity	انسجام اورگانیک، انسجام زنده
Organism	اورگانسیم
Organization	سازمان، سازمان‌بندی

Organizational integration	یکپانگی سازمانی
Organized crowd	جماعت منظم
Orgiastic crowd	جماعت مجذوب
Original group	گروه اصلی
Other-group	گروه غیر
Outcaste	اجنبی
Out-group	برون-گروه
Over-affection	بیش-مهری، علاقه مبرم
Over-protection	بیش-تیماری، محافظت مبرم
Ownership	مالکیت

## P

Palace revolution	انقلاب کاخی، انقلاب کاخ‌نشینان
Panic	هراس
Panty raid	یورش زیرجامه
Paranoia	پارانویا
Parent culture	فرهنگ مادری
Parental family	خانواده پدر و مادری
Part-culture	پارم‌فرهنگ
Part-group	پارم-گروه
Part-organization	پارم-سازمان
Party	حزب
Party ideology	ایدئولوژی حزبی، انگارگان‌حزبی
Passive observation	مشاهده منفعل
Paternal family	خانواده پدری
Patriarchal family	خانواده پدر-سالاری
Patriarchy	پدر-سالاری
Patrilineal family	خانواده پدر-تباری
Patrilocal family	خانواده پدر-بومی
Patronymic family	خانواده پدر-نامی
Pattern	انگاره



Peace	صلح
Peaceful coexistence	همزیستی مسالمت آمیز
Peer group	گروه همالان
Penetration	نفوذ
Perception	ادراک
Perceptual cognition	شناخت ادراکی
Period	دوره
Permanent group	گروه پایدار
Person	شخص
Personal disorganization	بی سازمانی شخصی
Personality	شخصیت
Personality disorganization	بی سازمانی شخصیت
Personality trait	ویژگی شخصیت
Persuasive control	تسلط اقناعی
Philosopher	فیلسوف، حکیم
Philosophical cognition	شناخت فلسفی
Philosophy	فلسفه، حکمت
Philosophy of history	فلسفه تاریخ
Philosophy of sociology	فلسفه جامعه شناسی
Physical anthropology	مردم شناسی جسمانی
Physical sciences	علوم فیزیکی
Physicalism	فیزیک گرایی، فیزیک پرستی
Physiologist	تن-کردشناس، فیزیولوژیست
Physiology	تن-کردشناسی، فیزیولوژی
Planless economy	اقتصاد نسنجیده، اقتصاد بی نقشه
Planned economy	اقتصاد سنجیده، اقتصاد با نقشه
Planner	نقشه کش، طراح
Planning	نقشه کشی، طراحی
Play group	بازی-گروه، گروه همبازی
Plow culture	فرهنگ دور شخم زنی
Poise	برازندگی
Polar	قطبی

Policy	سیاست، خط‌مشی
Policy-maker	سیاست‌آفرین، سیاست‌ساز
Policy-making	سیاست‌آفرینی، سیاست‌سازی
Political economist	عالم اقتصاد سیاسی
Political economy	اقتصاد سیاسی
Political state	دولت میاسی
Politics	سیاست‌شناسی، علم سیاست
Polling	رای‌جویی
Polyandry	چندشوویی، چندشوگزینی
Polygamy	چندهمسری، چندهمسرگزینی
Polygyny	چند زنی، چند زن‌گزینی
Popular	مردم‌پسند، وجیه
Popularity	مردم‌پسندی، وجاهت
Population	جمعیت
Population attraction	جذب جمعیت
Population composition	ترکیب جمعیت
Population density	انبوهی جمعیت
Population distribution	توزیع جمعیت
Population movement	حرکت جمعیت
Population pressure	فشار جمعیت
Population pull	جذب جمعیت
Population push	دفع جمعیت
Population repulsion	دفع جمعیت
Population structure	ساخت جمعیت
Population study	جمعیت‌شناسی
Positivism	اثبات‌گرایی
Positivist	اثبات‌گرای
Possibility	امکان
Potlach	پوت‌لاچ، بخشش‌گری
Practical sociology	جامعه‌شناسی عملی
Pragmatism	مصلحت‌گرایی، مصلحت‌آیینی
Pragmatist	مصلحت‌گرای، مصلحت‌آیین

Prejudice	پیش‌داوری، تعصب
Pressure	فشار
Pressure group	گروه فشار، گروه تحمیل
Prestige	اعتبار
Prestige ranking	اعتبار‌گذاری
Primary group	گروه نخستین
Primary institutional system	نظام نهادی نخستین
Primary relation	رابطه نخستین
Primate	نخستی
Primatologist	نخستی‌شناس
Primateology	نخستی‌شناسی
Primitive	ابتدائی
Primitive society	جامعه ابتدائی
Primitive system	نظام ابتدائی
Principle	اصل
Private ownership	مالکیت خصوصی
Process	پویش
Producing class	طبقه مولد
Production	تولید
Production relations	روابط تولید
Production state	دولت تولیدی
Productive forces	نیروهای مولد
Profane	پلید، نجس
Progress	ترقی
Progression	پیش‌روی، سیر تکاملی، فراگشت
Proletarian	پروله‌تر، کارگری
Proletarian class	طبقه پروله‌تر، طبقه کارگر
Proletarian ideology	ایدئولوژی پروله‌تر، افکارگان طبقه کارگر
Proletarian society	جامعه پروله‌تر، جامعه کارگری
Proletarian system	نظام پروله‌تر، نظام کارگری
Proletariat	پروله‌تاریا، طبقه کارگر

Promiscuity	درآمیختگی
Propaganda	آوازه‌گری، تبلیغ
Propagandist	آوازه‌گر، مبلغ
Property	ملك، مال
Prosperity	رونق
Protection	تیمارداری، محافظت
Proximate cause	علت نزدیک
Pseudo-custom	رسم دروغین
Psychasthenia	پسیکاستنی
Psyche	روان
Psychical dynamics	پویایی‌شناسی روانی
Psychical dynamism	پویایی روانی
Psychical process	پوییش روانی
Psychoanalysis	روان‌کاوی
Psychoanalyst	روان‌کار
Psychodynamics	پویایی‌شناسی روانی
Psychodynamism	روان - پویایی
Psychograph	روان - نگار
Psychography	روان - نگاری
Psychological type	سنگ روانی، تیپ روانی
Psychologism	روان‌شناسی‌گرایی، روان‌شناسی‌پرستی، روان پرستی
Psychologist	روان‌شناس
Psychoneurosis	روان‌نژندی، پسیکونوروز
Psychoneurotic	روان‌نژند، پسیکونوروزیک
Psychopath	روان‌رنجور
Psychopathy	روان‌رنجوری
Psychosis	روان‌پریشی، پریشی، پسیکوز
Psychosociology	روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی روانی
Psychotic	روان‌پریش، پریش، پسیکوزیک
Public	عامه، عمومی
Public consensus	وفاق عمومی، اجماع عام

Public opinion	عقیده عمومی
Public ownership	مالکیت عمومی
Pugnacious	جنگجو
Pugnacious instinct	غریزه جنگجویی
Pull	جذب
Push	دفع
Putsch	پوچ

## Q

Quantitative sociology	جامعه شناسی کمی
Questionnaire	پرسش نامه، پرسش نما
Quotient	ضریب

## R

Race	نژاد
Race-centrism	نژاد - مداری
Racism	نژادگرایی، نژادپرستی، نژادآیینی
Racist	نژادگرای، نژادپرست، نژادآیین
Raid	یورش
Ranking	رتبه بندی
Rapport	ربط
Rational cognition	شناخت عقلی
Reaction	واکنش
Readapted	از نو منطبق شده، انطباق مجددیافته
Readaptation	نو انطباق، انطباق مجدد
Readjusted	نوسازگار
Readjustment	نوسازگاری
Realism	واقع گرایی، واقع آیینی، رآلیسم
Realist	واقع گرای، واقع آیین، رآلیست
Reality	واقعیت، هستی

Reason	خرد، عقل
Reasoning	استنتاج، تعقل
Reconciliation	آشتی
Reconstruction	بازسازی
Reference group	گروه راهنمایی
Reform	اصلاح، رفورم
Reform movement	جنبش اصلاحی، نهضت اصلاحی
Regulations	مقررات
Relation	رابطه
Relationships	مناسبات، روابط
Relativism	نسبی‌گرایی، نسبی‌آیینی
Relativist	نسبی‌گرای، نسبی‌آیین
Religion	دین
Remote cause	علت دور
Renaissance	رونسانس، نوزایش
Repression	وازدگی
Repulsion	دفع
Reputation	آبرو
Response	پاسخ
Retrogression	پس‌روی، سیر قهرائی، واگشت، قنزل
Revolution	انقلاب
Revolutionary movement	جنبش انقلابی، نهضت انقلابی
Rites	مناسک
Rites of passage	مناسک‌گذر
Rituals	شعائر
Rivalry	رقابت
Role	نقش
Role-conflict	مستیزه نقش‌ها
Ruling class	طبقه حاکم
Rural	روستایی
Rural society	جامعه روستایی
Rural sociology	جامعه‌شناسی روستایی

Rural-urban continuum

زنجیره روستایی و شهری

## S

Sacred	مقدس، پاک
Sampling	نمونه گیری
Satellite town	وابسته شهر، شهرک اقماری
Schizophrenia	اسکی زوفرنی
Science	علم
Science of evolution	علم تکامل
Science of history	علم تاریخ
Science of man	علم انسان، مردم شناسی
Scientific cognition	شناخت علمی
Scientific law	قانون علمی
Scientific method	روش علمی
Scientist	عالم، دانشمند
Secondary group	گروه دومین
Secondary institutional system	نظام نهادی دومین
Secondary relation	رابطه دومین
Sect	مذهب
Sector city	شهر قطاعی
Sector structure	ساخت قطاعی
Segregation	جدایی گزینی، جدایی
Self	خود
Self-consciousness	خود آگاهی
Semi-dynamic	نیمه پویا، نیمه دینامیک
Semi-dynamic society	جامعه نیمه پویا
Semi-static	نیمه ایستا، نیمه استاتیک
Semi-static society	جامعه نیمه ایستا
Sensation	احساس
Sense	حس
Sense cognition	شناخت حسی

Serf	سرف، رعیت
Serfdom system	نظام سرفی، نظام رعیتی
Sexual promiscuity	در آمیختگی جنسی
Sib	سیب
Silent trade	داد و ستد آرام
Simultaneous variation	تغییر همزمان
Slave	برده
Slave society	جامعه برده‌داری
Slave system	نظام برده‌داری
Slave world	جهان اسیر، جهان برده
Slave-owner	برده‌دار
Slavery	بردگی
Sociability	جامعه‌پذیری
Sociable	جامعه‌پذیر
Social acceptance	پذیرش اجتماعی
Social accommodation	همسازی اجتماعی
Social act	کنش اجتماعی، فعل اجتماعی
Social adjustment	سازگاری اجتماعی
Social anomie	بی‌هنجاری اجتماعی
Social anthropology	مردم‌شناسی اجتماعی
Social ascending	صعود اجتماعی
Social assimilation	مانند‌گردی اجتماعی
Social association	مؤسسه اجتماعی
Social attitude	گرایش اجتماعی
Social balance	توازن اجتماعی
Social behavior	رفتار اجتماعی
Social biometrics	زیست‌سنجی اجتماعی
Social ceremonies	تشریفات اجتماعی
Social change	دگرگونی اجتماعی، تغییر اجتماعی
Social chaos	آشفته‌گی اجتماعی
Social circular effect	تأثیر دورانی اجتماعی
Social class	طبقه اجتماعی



Social climbing	صعود اجتماعی
Social clique	جرگه اجتماعی
Social cohesion	به هم پیوستگی اجتماعی
Social cohesiveness	به هم پیوستگی اجتماعی
Social communication	ارتباط اجتماعی
Social conduct	سلوك اجتماعی
Social configuration	پیکربندی اجتماعی، هیئت اجتماعی
Social conflict	مستیزه اجتماعی، کشاکش اجتماعی
Social conformity	همنوایی اجتماعی
Social consciousness	آگاهی اجتماعی، شعور اجتماعی
Social consensus	وفاق اجتماعی، اجماع اجتماعی
Social contact	برخورد اجتماعی
Social contagion	واگیری اجتماعی
Social continuity	پیوستگی اجتماعی، استمرار اجتماعی
Social control	تسلط اجتماعی، کنترل اجتماعی
Social convention	میناق اجتماعی
Social cooperation	همکاری اجتماعی
Social correlation	همبستگی اجتماعی
Social craze	جنون اجتماعی
Social creativity	آفرینندگی اجتماعی
Social crisis	بحران اجتماعی
Social custom	رسم اجتماعی
Social descending	نزول اجتماعی
Social desideratum	مطلوب اجتماعی
Social determinism	جبرگرایی اجتماعی
Social determinist	جبرگرای اجتماعی
Social development	پیشرفت اجتماعی
Social deviant	کچرو اجتماعی، منحرف اجتماعی
Social deviate	کچروی اجتماعی، انحراف اجتماعی
Social deviation	کچروی اجتماعی، انحراف اجتماعی
Social differentiation	تفکیک اجتماعی
Social discontinuity	ناپیوستگی اجتماعی، عدم استمرار اجتماعی

Social disintegration	نایگانگی اجتماعی، پریشانی اجتماعی
Social disorder	بی‌نظمی اجتماعی
Social disorderliness	بی‌انتظامی اجتماعی، عدم انتظام اجتماعی
Social disorganization	بی‌سازمانی اجتماعی، سازمان - شکنی اجتماعی
Social distance	فاصله اجتماعی
Social dynamics	پویایی‌شناسی اجتماعی
Social dynamism	پویایی اجتماعی، دینامیسم اجتماعی
Social engineer	مهندس اجتماعی
Social engineering	مهندسی اجتماعی
Social equilibrium	تعادل اجتماعی
Social evolution	تکامل اجتماعی
Social evolutionism	تکامل‌گرایی اجتماعی
Social evolutionist	تکامل‌گرای اجتماعی
Social fad	هوس اجتماعی
Social fashion	مد اجتماعی
Social fixism	ایست‌گرایی اجتماعی، ثبات‌گرایی اجتماعی
Social fixist	ایست‌گرای اجتماعی، ثبات‌گرای اجتماعی
Social function	کارکرد اجتماعی، فونکسیون اجتماعی
Social group	گروه اجتماعی
Social habitat	بوم اجتماعی
Social harmony	هماهنگی اجتماعی
Social heritage	میراث اجتماعی
Social heterogeneity	عدم تجانس اجتماعی
Social homogeneity	تجانس اجتماعی
Social ideology	ایدئولوژی اجتماعی، انگارگان اجتماعی
Social inertia	ماند اجتماعی
Social innovation	نوآوری اجتماعی، تجدد اجتماعی
Social institution	نهاد اجتماعی
Social integration	یکگانگی اجتماعی
Social interaction	کنش متقابل اجتماعی
Social intercommunication	ارتباط متقابل اجتماعی

<b>Social interdependence</b>	اتکای متقابل اجتماعی، بستگی متقابل اجتماعی
<b>Social interpenetration</b>	نفوذ متقابل اجتماعی
<b>Social interrelation</b>	رابطه متقابل اجتماعی
<b>Social interrelationships</b>	مناسبات متقابل اجتماعی، روابط متقابل اجتماعی
<b>Social interstimulation</b>	تحریک متقابل اجتماعی
<b>Social lag</b>	پس افتادگی اجتماعی
<b>Social law</b>	قانون اجتماعی
<b>Social maladjustment</b>	دژ-سازگاری اجتماعی، کژ-سازگاری اجتماعی
<b>Social mania</b>	شیدایی اجتماعی
<b>Social manners</b>	آداب اجتماعی
<b>Social mobility</b>	تحرك اجتماعی
<b>Social morale</b>	دلگرمی اجتماعی
<b>Social morals</b>	اخلاق اجتماعی
<b>Social necessity</b>	ضرورت اجتماعی
<b>Social non-conformity</b>	ناهمنوایی اجتماعی
<b>Social norm</b>	هنجار اجتماعی
<b>Social normlessness</b>	بی هنجاری اجتماعی
<b>Social order</b>	نظم اجتماعی
<b>Social orderliness</b>	انتظام اجتماعی
<b>Social organization</b>	سازمان اجتماعی
<b>Social panic</b>	هراس اجتماعی
<b>Social pathology</b>	دردشناسی اجتماعی
<b>Social penetration</b>	نفوذ اجتماعی
<b>Social planner</b>	نقشه کش اجتماعی، طراح اجتماعی
<b>Social planning</b>	نقشه کشی اجتماعی، طراحی اجتماعی
<b>Social poise</b>	پرازندگی اجتماعی
<b>Social popularity</b>	وجاهت اجتماعی
<b>Social pressure</b>	فشار اجتماعی
<b>Social prestige</b>	اعتبار اجتماعی

Social process	پویش اجتماعی
Social progress	ترقی اجتماعی
Social progression	پیش‌روی اجتماعی، سیر تکاملی اجتماعی، فراگشت اجتماعی
Social ranking	رتبه‌بندی اجتماعی
Social readjustment	نوسازگاری اجتماعی
Social reconstruction	بازسازی اجتماعی، بازسازی جامعه
Social reform	اصلاح اجتماعی، رفورم اجتماعی
Social regulations	مقررات اجتماعی
Social relation	رابطه اجتماعی
Social relationships	مناسبات اجتماعی، روابط اجتماعی
Social reputation	آب‌روی اجتماعی
Social retrogression	پس‌روی اجتماعی، سیر قه‌قرایی اجتماعی، واگشت اجتماعی، قنزل اجتماعی
Social revolution	انقلاب اجتماعی
Social rites	مناسک اجتماعی
Social rituals	شعائر اجتماعی
Social role	نقش اجتماعی
Social sciences	علوم اجتماعی
Social shifting	تحرک اجتماعی
Social sinking	نزول اجتماعی
Social solidarity	انسجام اجتماعی
Social spiral	مارپیچ اجتماعی
Social staticism	ایستایی اجتماعی
Social statics	ایستایی‌شناسی اجتماعی
Social status	پایگاه اجتماعی
Social stimulation	تحریر اجتماعی
Social stratification	قشر‌بندی اجتماعی، لایه‌بندی اجتماعی
Social stratum	قشر اجتماعی، لایه اجتماعی
Social structure	ساخت اجتماعی
Social survey	پیمایش اجتماعی
Social syncretism	همتایی اجتماعی

Social system	نظام اجتماعی
Social telesis	هدف جویی اجتماعی
Social tolerance	مدارای اجتماعی
Social tradition	سنت اجتماعی
Social transformism	دگرگونی گرای اجتماعی، تحول گرایی اجتماعی
Social transformist	دگرگونی گرای اجتماعی، تحول گرای اجتماعی
Social type	تیپ اجتماعی، سنخ اجتماعی
Social unadjustment	ناسازگاری اجتماعی
Social valuation	ارزش گذاری اجتماعی
Social value	ارزش اجتماعی
Social vicious circle	دور اجتماعی
Social-service state	دولت خدمت گزار جامعه
Socialism	سوسیالیسم، جامعه گرایی، جامعه داری، جامعه آیینی
Socialist	سوسیالیست، جامعه گرای، جامعه دار، جامعه آیین
Socialist ideology	ایدئولوژی سوسیالیسم، انگارگان جامعه گرایی
Socialist society	جامعه سوسیالیست
Socialist system	نظام سوسیالیسم، نظام جامعه گرای
Sociality	جامعه جویی
Socialization	جامعه پذیری، اجتماعی شدن
Socialized	جامعه پذیر، اجتماعی شده
Sociation	جامعه زیستی
Society	جامعه
Sociodynamics	پویایی شناسی اجتماعی
Sociodynamism	پویایی اجتماعی
Sociogenic	جامعه زاد
Sociogenic need	نیاز جامعه زاد
Sociogeny	جامعه زایی
Sociographer	جامعه نگار

Sociography	جامعه‌نگاری
Sociolaty	جامعه‌پرستی
Sociologist	جامعه‌شناس
Sociology	جامعه‌شناسی
Sociology of knowledge	جامعه‌شناسی شناخت، جامعه‌شناسی دانش
Sociometry	جامعه‌سنجی
Sociopath	جامعه‌درجوره، جامعه‌زده
Sociopathy	جامعه‌درنجوری، جامعه‌زدگی
Sociosphere	محیط اجتماعی
Sociostaticism	ایستایی اجتماعی
Sociostatics	ایستایی‌شناسی اجتماعی
Socious	جامعه‌زی، موجود اجتماعی
Solidarity	انسجام
Somatic anthropology	مردم‌شناسی بدنی
Species	نوع، انواع
Speech	سخن‌گویی، تکلم
Spiral cultural change	دگرگونی فرهنگی مارپیچی
Spiral progress	ترقی مارپیچی
Spiral social change	دگرگونی اجتماعی مارپیچی
Spontaneous	خودبه‌خودی، ارغالی
Spontaneous economy	اقتصاد خودبه‌خودی
Spiritual culture	فرهنگ معنوی
Sputnik	ماهواره، اسپوت‌نیک
Stability	استواری
State	دولت
State ownership	مالکیت دولتی
Static	ایستا، استاتیک
Static society	جامعه ایستا، جامعه استاتیک
Staticism	ایستایی
Statics	ایستایی‌شناسی
Stationary	ساکن

Stationary society	جامعه ساکن
Statistic	آمارگیری
Statistics	آمارشناسی
Status	پایگاه
Status-fixing	تثبیت پایگاه
Status-quo	وضع موجود
Status study	وضع پژوهی، مطالعه وضع
Stem family	خانواده ستاکی
Stereotype	متحجرشدن، رفتار قالبی داشتن
Stereotypy	تحجر، رفتار قالبی
Stimulation	تحريك
Stimulus	محرک
Stratification	قشربندی، لایه بندی
Stratum	قشر، لایه
Structure	ساخت
Struggle	مبارزه، تنازع
Struggle for existence	مبارزه برای زندگی، تنازع بقا
Style	سبك
Sub-culture	خرده-فرهنگ
Sub-group	خرده-گروه
Subject index	موضوع نامه، موضوع نما
Subjective	درونی، ذهنی
Subjective reality	واقعیت درونی، واقعیت ذهنی
Subjectivism	درون گرایی، ذهن گرایی
Subjectivist	درون گرایی، ذهن گرایی
Subordination	فرمان برداری
Sub-organization	خرده-سازمان
Succession	پی آیی، توالی
Suggestion	تلقین
Super-city	ابرشهر
Supernatural forces	نیروهای فوق طبیعت
Superordination	فرمان فرمایی

Super-power	ابرنیرو، قدرت برتر
Superstructure	روساخت
Surplus production	تولید اضافی
Survey	پیمایش، زمینه‌یابی
Survival	بقا
Survival of the fittest	بقای انطباق
Synchronization	همزمانی
Syncretism	همتایی
Synecology	بوم‌شناسی گروهی
Synthesis	ترکیب
System	نظام، سیستم
Systematic sociology	جامعه‌شناسی نظام‌پذیر، جامعه‌شناسی سیستماتیک

## T

Table	جدول
Taboo	تابو، محرم
Technics	صناعت، صناعت‌شناسی، تکنیک
Technique	شیوه، تکنیک
Technology	صناعت‌شناسی، تکنیک‌شناسی، تکنولوژی
Telesis	هدف‌جویی
Theoretical sociology	جامعه‌شناسی نظری
Theorist	نظریه‌آفرین، نگرش‌آفرین
Theory	نظریه، نگرش
Therapy	درمان
They-group	گروه بیگانه
Toiling class	طبقه رنجبر
Tolerance	مدارا
Tolerent	بامدارا، مداراآمیز
Tool	ابزار
Tool-maker	ابزارساز



Tool-making	ابزارسازی
Totalitarian	یکه تازی
Totalitarianism	یکه تازی، آیین یکه تازی
Totalitarianist	خواهان یکه تازی
Totem	توتم
Totemism	توتم گرایی، توتم آیینی
Totemist	توتم گرای، توتم آیین
Town	شهرک، خرده شهر
Trade	دادوستد
Tradition	سنت
Trait	ویژگی
Transformism	دگرگونی گرایی، تحول گرایی
Transformist	دگرگونی گرای، تحول گرای
True	حقیقی، راست
Trust	تراست
Truth	حقیقت، راستی
Type	سنخ، تیپ
Typical	سنخی، نوعی، تیپیک
Typology	سنخ شناسی، تیپ شناسی

## U

Unaccommodated	ناهمساز
Unaccommodation	ناهمسازی
Unacculturated	فرهنگ ناپذیر، فرهنگ نایافته، نافرخته
Unacculturation	فرهنگ ناپذیری، فرهنگ نایابی، نافرختگی
Unadaptation	عدم انطباق
Unadapted	نامنطبق، انطباق نایافته
Unadjusted	ناسازگار
Unadjusted society	جامعه ناسازگار
Unadjustment	ناسازگاری

Unassembled crowd	جماعت ناهمجا
Unassembled mass	توده ناهمجا
Underaffection	کم مهری، علاقه ناقص
Underdeveloped	کم پیشرفت
Underdeveloped country	کشور کم پیشرفت
Underprotection	کم تیماری، محافظت ناقص
Undeveloped	پیش نرفته، بی پیشرفت
Undeveloped country	کشور پیش نرفته، کشور بی پیشرفت
Unilateral kinship	خویشاوندی یک‌سویی
Unsocialization	جامعه‌ناپذیری، اجتماعی نشدن
Unsocialized	جامعه‌ناپذیر، اجتماعی نشده
Upward social spiral	مارپیچ اجتماعی فزاین
Urban	شهری
Urban society	جامعه شهری
Urban sociology	جامعه‌شناسی شهری
Utilitarianism	سودگرایی
Utilitarianist	سودگرای
Utopia	ناکجا آباد، بی‌نام شهر، جامعه آرمانی
Utopian	رؤیایی، تخیلی، آرمانی
Utopian socialism	سوسیالیسم رؤیایی، جامعه‌گرایی تخیلی
Utopian socialist	سوسیالیست رؤیائی، جامعه‌گرای تخیلی
Utopianism	رؤیاگرایی، رؤیاپردازی

## V

Valuation	ارزش‌گذاری
Value	ارزش
Variability	تغییرپذیری
Variable	متغیر
Variation	تغییر
Vertical mobility	تحرك عمودی

Vertical social mobility	تحرك اجتماعى عمودى
Vested-interest group	گروه همسود
Vicious circle	دور
Village	دهکده، روستا
Vocabulary	واژه‌نامه
Vocal language	زبان صوتى
Voluntary	ارادى، به‌خواست
Voluntary group	گروه ارادى، گروه به‌خواست

## W

Wakan	واکان
War	جنگ
War state	دولت جنگى
We-group	گروه خودى
Welfare state	دولت بهبودبخش
Weltanschauung	جهان‌بینى
Work	کار
Worker	کارگر
Work-therapy	کار-درمانى
World community	اجتماع جهانى
World culture	فرهنگ جهانى
World society	جامعه جهانى
Worship	پرستش، پرستش‌گرى
Worshiper	پرستش‌گر، پرستنده

## X

Xenocentrism	بیگانه-مدارى
Xenophobia	بیگانه-ترسى

# Z

Zigzag progress

ترقی زیگزاک

## موضوع نامه

- آبروی اجتماعی ۱۹۹، ۳۹  
 آداب اجتماعی ۱۵۶، ۳۶  
 آزادی فردی ۲۱۴  
 آشتی ۲۹  
 آشفتنکی اجتماعی... بحران اجتماعی  
 آشوب‌گرایی ۲۶۷  
 آفرینندگی ۴۶۲  
 آگاهی ۵۰۵، ۲۲۸  
 آگاهی طبقه‌ای ۲۱۶، ۲۰۳، ۴۱  
 آگاهی طبقه‌ای دروغین ۲۰۶-۷  
 آمارگیری ۱۹  
 آموزش و پرورش ۵۳۳، ۱۸۹  
 آوازه‌گری ۱۸۴-۹۰  
 ابر شهر ۲۸۰  
 ابر نیرو ۳۹۸، ۳۹۰  
 ابزارسازی ۲۵، ۲۰، ۱۱۷-۲۹، ۱۲۷، ۵۰۵-۶  
 اتکای متقابل اجتماعی ... وابستگی  
 متقابل اجتماعی  
 اجابت کردن ۱۵۷  
 اجتماع ۳۵، ۲۷۵-۸۰  
 اجتماع‌شناسی ... بوم‌شناسی انسانی  
 اجتماع عام ۱۸۲، ۱۸۱، ۳۴  
 اجماع گروهی ۱۴۴-۴۵  
 احساس ۲  
 اختراع ۴۲۵-۲۷، ۴۸۳، ۳۲۱  
 اخلاق اجتماعی ۱۵۷، ۳۶  
 ادراك ۹، ۸، ۴-۵، ۳، ۲  
 اراده ۳  
 ارتباط توده‌گیر ۱۷۹  
 ارتباط متقابل اجتماعی ۲۷، ۱۳  
 ارتجاع ... پس‌روی  
 ارزش اجتماعی ۵۱۵، ۱۸۲  
 ارزش‌گذاری اجتماعی ۱۹۹، ۲۲۷-۲۸  
 ارشاد ۱۸۴  
 آزمایش ۱۹  
 استبداد ... دیکتاتوری  
 استعداد ۳۶۰، ۹۵  
 استقراء ۲  
 استنتاج ۲  
 اصلاح اجتماعی ... جنبش اصلاحی  
 اعتبار‌گذاری ۲۱۴-۱۵  
 اعتقاد ۴۲۸-۲۹  
 افزایش جمعیت ۳۰۸، ۳۰۶، ۲۸۹  
 ۳۱۶-۲۲  
 افزایش زایش ۳۰۹-۱۰  
 اقتصاد با نقشه ... اقتصاد سنجدیده

- اقتصاد بی‌بند و بار ۴۵۳، ۵۱۴  
اقتصاد بی‌نقشه ... اقتصاد نسنجیده  
اقتصاد خانگی ... تولید خانگی  
اقتصاد خود به‌خودی ... اقتصاد نسنجیده  
اقتصاد نسنجیده ۴۵۲  
اقتصاد سیاسی ۳۶۶  
اقتصادشناسی ۱۶، ۷۷  
اقتصاد کارخانه‌ای ... تولید ماشینی  
اقتصاد نسنجیده ۴۵۲  
اکتشاف ۵۲۵  
امپریالیسم فرهنگی ۱۵۸-۵۹، ۱۶۳  
امکان‌های طبقه‌ای ۲۰۸-۱۳  
انباشتگی فرهنگی ۴۶۲، ۴۶۳  
انبوهی جمعیت ۲۹۴، ۳۰۶-۲۹۹  
انتظام ۱۴۲، ۳۲۷، ۴۸۹  
انتقال اجتماعی ... تحرك اجتماعی  
انحراف اجتماعی ... کج‌روی اجتماعی  
اندازه‌گیری ۱۹  
انسان ابزارساز ۲۵، ۱۱۹  
انسان اجتماعی ۲۷  
انسان اقتصادی ۲۷  
انسان اندیشه‌ورز ۲۵، ۱۱۹  
انسان حاشیه‌نشین ۱۶۲  
انسان سخزور ۲۵، ۱۱۹  
انسان کرومان یون ۱۲۵، ۵۳۵  
انسان ماگ‌دالنی ۹۸  
انسان نشان درتال ۸۳، ۱۲۵  
انسجام اورگانیک ۱۴۳  
انسجام اجتماعی ۳۵، ۱۴۳  
انسجام ماشینی ۱۴۳  
انطباق طبیعی ۱۲۳  
انقلاب اجتماعی ... جنبش انقلابی  
انقلاب شهری ... انقلاب مدنی  
انقلاب صنعتی ۳۵۲  
انقلاب کاخی ... کودتا  
انقلاب مدنی ۵۲۴  
انقلاب نوسنگی ۵۲۴  
انکارگان ... ایدئولوژی
- انکارگان طبقه‌ای ... ایدئولوژی طبقه‌ای  
انکارگرایی ۵۷  
انکاره فرهنگی ۳۸، ۱۲۷  
اورگانسیم ۱، ۱۰۵-۹۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۲۲۴، ۲۵۰، ۲۶۳، ۴۹۳، ۵۱۵  
ایدئولوژی ۲۶، ۳۵۷، ۵۰۵، ۳۴-۵۳۲  
ایدئولوژی طبقه‌ای ۴۰، ۵۳۰  
ایستایی اجتماعی ۴۷۸  
ایستایی فرهنگی ... ایستایی اجتماعی  
ایستایی شناسی اجتماعی ۷۸-۴۷۷  
ایستایی‌شناسی فرهنگی... ایستایی-شناسی اجتماعی  
ایست‌گرایی ۸۴-۴۸۰، ۴۸۷  
بارماب شرطی ۲-۱  
بازتاب فطری ۱  
بازسازی اجتماعی ۳-۴۲، ۵۰۸-۴۹۸  
بازی گروه ... گروه همبازی  
باستان‌شناسی ۷۸، ۷۹  
بحران اجتماعی ۴۱، ۴۸۹  
بحران اقتصادی ۸-۶۷، ۸۵، ۳۵۹، ۶۳-۳۶۱، ۴۴۸، ۵۳۵  
بحران سوداگری ... بحران اقتصادی  
بخشش‌گری ۲۳۵، ۶۲-۲۶۱، ۳۴۷  
برازندگی اجتماعی ۲۴۲، ۲۶۶  
برخورد اجتماعی ۲۶  
برده‌داری ۴۳، ۳۷۹، ۵۰۹  
برگزیدگان ۲۱۳  
برون پویایی ... دگرپویایی  
برون کوچی ۲۹۴، ۳۰۸  
برون گروه ۳۱، ۱۰۴، ۱۴۰  
برون همسری ۴۰۶  
بزه‌کاری ۲۹۰، ۴۴۹

- بستگی متقابل اجتماعی ۳۸  
 بقای انطباق ۳۸۵  
 بوروکراسی ۳۷۶، ۳۷۵  
 بوم‌شناسی ۲۷۶، ۵۰، ۴۹  
 بوم‌شناسی انسانی ۲۷۵-۲۸  
 بوم طبیعی ۱۵-۱۰۷، ۱۱۷، ۱۲۳،  
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۱-۶،  
 ۴۷۹  
 بوم‌شناسی فردی ۲۷۷  
 بوم‌شناسی گروهی ۲۷۷  
 بهره‌کنشی ۵۳۰، ۳۶۵  
 به هم پیوستگی اجتماعی ... یگانگی  
 اجتماعی  
 به‌هنجاری ۱۶۳، ۳۸  
 بیداری اجتماعی ۵۳۲  
 بیش‌مهری ۴۲۱  
 بی‌طرفی ۳۹۸  
 بی‌سازمانی اجتماعی ۴۱، ۸۹-۴۸۸  
 بی‌فردیتی ۱۷۹  
 بی‌کاری ۳۶۳-۶۴  
 بیگانه‌ترسی ۳۸۷  
 بیگانه‌مداری ۱۵۸  
 بی‌گروهی ۱۶۰، ۱۴۸  
 بیماری روانی ... روان بیماری  
 بی‌نظمی ۴۱  
 بی‌نظمی روانی ... روان بیماری  
 بی‌هنجاری ۴۷۸، ۱۶۸  
 یاد-آوازه‌گری ۱۹۰  
 پاره‌گروه ... خرده‌گروه  
 پاره‌سازمان ... خرده‌سازمان  
 پاره‌فرهنگ ... خرده‌فرهنگ  
 پاسخ ... واکنش  
 پایگاه اجتماعی ۳۹، ۱۹۸-۲۰۰  
 پایگاه طبقه‌ای ۲۰۱، ۱۵-۲۰۸،  
 ۵۳۴  
 پایگاه محقق ۲۰۰  
 پایگاه محول ۲۰۰  
 بخش فرهنگی ۶۴-۴۶۲  
 پذیرش اجتماعی ۱۶۱  
 پراگندگی ۲۹۴  
 پرخاشگری ۱۵۹، ۳۸۶  
 پرسش‌نامه ۲۲، ۲۳  
 پریشانی اجتماعی ۱۴۹  
 پریشی ... روان پریشی  
 پس‌افتادگی اجتماعی ۴۱، ۸۸-۴۸۴  
 پس‌افتادگی فرهنگی ... پس‌افتادگی  
 اجتماعی  
 پس‌روی اجتماعی ۴۹۸، ۱۶-۵۱۳  
 پوت‌لاچ ... بخشش‌گری  
 پوچ ۴۲، ۵۰۷-۸  
 پویایی اجتماعی ۲-۳۱، ۵۲-۱۴۸،  
 ۴۷۶-۲۸، ۴۸۸  
 پویایی ذاتی ... خود پویایی  
 پویایی روانی ۴۷۷  
 پویایی عرضی ... دگر پویایی  
 پویایی فرهنگی ... پویایی اجتماعی  
 پویایی‌شناسی اجتماعی ۴۷۷، ۴۸۴  
 پویایی‌شناسی روانی ۴۷۷  
 پویایی‌شناسی فرهنگی ... پویایی  
 شناسی اجتماعی  
 پویش ۳۳۲  
 پویش اجتماعی ۱۴۹، ۴۸۸  
 پویش بومی ۲۷۸  
 پویش تاریخی ۵۳۴  
 پویش دوری ۴۶۲  
 بی‌آمی بومی ۲۷۸  
 بی‌آمی فرهنگی ۶۸-۴۶۷  
 پیش‌داوری ... تعصب  
 پیش‌رفت اجتماعی ... تکامل اجتماعی  
 پیش‌روی اجتماعی ۹۹-۴۹۸، ۵۱۲  
 پیکربندی ۳۸، ۱۲۷  
 پیمایش اجتماعی ۲۳  
 پیوستگی فرهنگی ۴۶۵  
 پیوند فرهنگی ۴۶۰

- تابو ۱۶۴، ۲۰۶  
 تأثیر دورانی اجتماعی ... دوراجتماعی  
 تاریخ آفرینی ۴۷۴، ۵۳۶، ۵۳۷  
 تاریخ شناسی ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۶۶، ۷۷، ۷۸-۹، ۸۰  
 تبلیغ ... آوازه‌گری  
 تبلیغ مقابل ... پاد-آوازه‌گری  
 تبیین ۱۵  
 تثبیت پایگاه ۳۹، ۲۰۰  
 تجانس اجتماعی ۴۸-۱۴۷  
 تجربه ۷، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۷، ۷۱، ۷۲  
 تجزیه ۱۹  
 تحرك اجتماعی ۳۹-۴۱، ۲۰۶، ۲۸۲، ۲۱۵-۱۸  
 تحرك افقی ۳۹-۴۰، ۲۱۵  
 تحرك طبقه‌ای ۱-۴۰  
 تحرك عمودی ۳۹-۴۰، ۲۱۵-۱۶  
 تحريك ۱، ۲، ۵، ۲۶  
 تحريك مقابل اجتماعی ۲۷  
 تحمیل‌گری ۱۸۳  
 تخصص ۱۴۲، ۴۱۱  
 تخیل ۲  
 تراکم بومی ۲۷۸  
 تراکم جمعیت ۲۸۳  
 ترقی اجتماعی ... تکامل اجتماعی  
 ترقی خطی ۵۱۸  
 ترقی زیگ‌زاگ ۵۱۹  
 ترقی مارپیچی ... ترقی زیگ‌زاگ  
 ترکیب ۱۹  
 ترکیب جمعیت ۲۹۳، ۳۱۵  
 تسلط اجباری ۱۶۴  
 تسلط اجتماعی ۱۶۳-۶۸، ۳۳۵  
 تسلط اقناعی ۱۶۴  
 تسلط نهادی ۳۳۵  
 تشخیص مسئله ۱۸، ۷۱  
 تشریفات اجتماعی ۳۶، ۱۵۶  
 تصویر ذهنی ... نگار ذهنی  
 تعادل اجتماعی ... هماهنگی اجتماعی
- تعریف ۱۹  
 تعصب ۴-۱۰۳، ۱۸۲  
 تعلیل ... تبیین  
 تغیر ۵-۸۴، ۹۶  
 تغیر همزمان ۸۵  
 تغیر همگام ... تغیر همزمان  
 تغییر اجتماعی ... دگرگونی اجتماعی  
 تغییر دوری اجتماعی ... گردگشت اجتماعی  
 تغییر دوری فرهنگی ... گردگشت اجتماعی  
 تغییر فرهنگی ... دگرگونی اجتماعی  
 تفکر ۱۱۸، ۹۳-۱۹۲  
 تقاضا ۳۶۲  
 تقسیم کار ۱۳۲، ۱۴۲  
 تقلید ۲۷، ۱۳۷، ۱۴۲  
 تکامل اجتماعی ۴۳، ۶۸، ۶۹، ۱-۱۰۰، ۲۵-۱۲۴، ۳۶-۵۱۲  
 تکامل‌شناسی ۷۸  
 تکامل طبیعی ۳۸۵  
 تکامل فرهنگی ... تکامل اجتماعی  
 تکامل گرای ۴۶۰، ۵۱۸  
 تکلم ... سخن‌وری  
 تکنیک تحقیق اجتماعی ... شیوه تحقیق اجتماعی  
 تلقین ۲۲، ۱۳۷، ۲۸-۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۲  
 تمدن ۱۲۷، ۵۰۹  
 تمرکز بومی ۲۷۸  
 تنازع بقا ۳۸۵  
 تنزل اجتماعی ... واگشت اجتماعی  
 تنزل فرهنگی ... واگشت اجتماعی  
 توازن اجتماعی ... هماهنگی اجتماعی  
 توافق ۹-۲۸  
 توالی بومی ... پی‌آیی بومی  
 توالی فرهنگی ... پی‌آیی فرهنگی  
 توتم پرستی ۴۲۸  
 توده ۳۴  
 توده ناهمجا ۳۴



- توده‌ها ۳۴  
 توده همجا ۳۴  
 توزیع جمعیت ۲۹۳-۳۰۶  
 تولید اجتماعی ... تولید اقتصادی  
 تولید اضافی ۵۰۹، ۵۰۵، ۳۴۹  
 تولید اقتصادی ۶-۲۵، ۱۱۴، ۲۰۲.  
 ۵۰۴-۷  
 تولید توده وار کالا ۳۹۵، ۳۵۵  
 تولید توده‌وار مرکب ۳۹۵-۹۶  
 تولید خانگی ۳۵۲، ۳۵۰، ۲۷۹  
 ۴۱۲، ۳۵۶  
 تولید خوراک ۲۷۹، ۳۴۷-۵۰  
 ۵۰۹، ۴۰۹-۱۱  
 تولید دستی ... تولید خانگی  
 تولید فلاحی ۳۵۵  
 تولید کارخانه‌ای ... تولید ماشینی  
 تولید ماشینی ۲۷۹، ۳۵۰-۵۶  
 ۵۱۰. ۴۱۱-۱۳
- جابه‌جایی فرهنگی ۴۶۰  
 جادو ۴۲۵-۲۷، ۴۳۰، ۴۴۷  
 جامعه ۳۵، ۴۰-۱، ۱۱۴، ۱۱۹-۲۰  
 ۳۲۸، ۲۷۵، ۱۵۴  
 جامعه ابتدائی ۴-۱۰۳، ۱۱۲، ۱۴۲  
 ۱۸۱، ۲۳۴-۳۵، ۲۳۹  
 ۲۷۸-۷۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۸-۷۲  
 ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۷۹-۸۰  
 جامعه ایستا ۴۱، ۴۷۸-۸۰  
 جامعه-ایستایی ... ایستایی اجتماعی  
 جامعه ایستی ... جامعه ایستا  
 جامعه‌باز ۴۰، ۲۱۶  
 جامعه با طبقه ۴۱، ۲۰۴، ۲۰۶  
 جامعه بسته ۴۰، ۱۸-۲۱۶  
 جامعه بی‌پیشرفت ۴۹۲  
 جامعه بی‌طبقه ۴۱، ۵-۲۰۴، ۵۰۹  
 جامعه‌پذیری ۲۸، ۳۸، ۱۳۸  
 ۱۵۴-۵۹  
 جامعه‌پرستی ۴۴۰
- جامعه پویا ... جامعه شهری  
 جامعه-پویایی ... پویایی اجتماعی  
 جامعه پیشرفته ۴۹۴  
 جامعه پیش نرفته ... جامعه بی-  
 پیشرفت  
 جامعه جویی ۲۷  
 جامعه‌داری ... سوسیالیسم  
 جامعه‌دگرگونی‌پذیر ... جامعه  
 شهری  
 جامعه دوستی ۲۷  
 جامعه روستایی ... جامعه فلاحی  
 جامعه زی ... انسان اجتماعی  
 جامعه زیستی ۲۷  
 جامعه ساکن ... جامعه ایستا  
 جامعه ستیز ۴۲۱  
 جامعه‌سنجی ۸۱، ۴۴۵  
 جامعه‌شناسی ۱۶، ۲۲، ۶۵،  
 ۷۶-۸، ۲۷۶-۷۷، ۴۴۵-۴۶  
 جامعه‌شناسی اداری ۸۱  
 جامعه‌شناسی اعمالی ... جامعه-  
 شناسی عملی  
 جامعه‌شناسی اقتصادی ۸۱  
 جامعه‌شناسی بزرگ ۸۱، ۴۴۵  
 جامعه‌شناسی پرورشی ۸۱  
 جامعه‌شناسی تاریخی ۴۹، ۵۲،  
 ۵۳، ۵۶، ۸۱  
 جامعه‌شناسی تحلیلی ۴۹، ۵۱،  
 ۵۲، ۵۳، ۵۶  
 جامعه‌شناسی خرد ۸۱، ۴۴۵  
 جامعه‌شناسی حقوقی ۸۱  
 جامعه‌شناسی حیوانی ۷۶  
 جامعه‌شناسی دانش ... جامعه‌شناسی  
 معرفتی  
 جامعه‌شناسی دینی ۸۱  
 جامعه‌شناسی روستایی ۵۰، ۸۱  
 جامعه‌شناسی سیاسی ۸۱  
 جامعه‌شناسی شهری ۵۰، ۸۱  
 جامعه‌شناسی صنعتی ۸۱  
 جامعه‌شناسی عملی ۱-۸۰

- جامعه‌شناسی عینی ۵۷  
 جامعه‌شناسی فرهنگی ۴۹، ۵۰-۱  
 جامعه‌شناسی کمی ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷
- جامعه‌شناسی معرفتی ۵۶، ۸۱  
 جامعه‌شناسی نظام‌پذیر ۵۱  
 جامعه‌شناسی نظری ۸۰-۱  
 جامعه‌شناسی هنری ۸۱
- جامعه شهری ۱۰-۲۷۹، ۲۸۲، ۴۴۶، ۴۷۸-۱۰
- جامعه صنعتی ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۸۳، ۲۸۹، ۳۱۰، ۳۷۷، ۳۸۰
- ۴۱۵، ۴۸۰-۱، ۵۰۰
- جامعه طبقه‌ای ... جامعه باطبقه  
 جامعه فلاحتی ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۷۹، ۲۸۲-۸۳
- ۳۵۵-۵۶، ۳۷۲-۷۳، ۳۸۰، ۴۱۰، ۴۴۶
- جامعه قومی ... جامعه فلاحتی  
 جامعه کاستی ۱-۴۰، ۱۸-۲۱۶  
 جامعه کم پیشرفت ۴۶۱، ۴۹۲، ۴۹۴
- جامعه کوچک ... جامعه فلاحتی  
 جامعه‌گرایی ... سوسیالیسم  
 جامعه متجانس ۱۹۶  
 جامعه متغیر ... جامعه شهری  
 جامعه متمدن ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۱، ۲۴۴، ۳۸۸
- جامعه نامتجانس ۱۹۷  
 جامعه‌نگاری ۴۴۵  
 جامعه نیمه‌ایستا ۴۷۹  
 جامعه نیمه‌صنعتی ۴۵۳  
 جان ۴۲۶
- جبرگرایی تاریخی ۳۶-۵۳۲  
 جدایی ۱۴۹  
 جدایی‌گزینی ۲۷۸  
 جذب جمعیت ۲۹۴  
 جرگه اجتماعی ۲۴۹  
 جز خود ۲۲۷
- جغرافیا‌گرایی ۱۲-۱۱۰  
 جماعت ۴-۳۳، ۸۱-۱۷۷  
 جماعت تصادفی ۳۳، ۱۸۰  
 جماعت فعال ۳۳، ۱۸۰  
 جماعت کنجکاو ... جماعت تصادفی  
 جماعت مجذوب ۳۳، ۱۸۰  
 جماعت منظم ۳۳، ۱۸۰  
 جماعت ناهمجا ۳۴، ۱۸۱  
 جماعت نمایشی ۳۳، ۱۸۰  
 جماعت همجا ۱۸۱  
 جمع ۴-۳۳، ۱۱-۱۷۵  
 جمعیت ۳۰۶-۲۹۳، ۲۲-۳۰۸  
 جمعیت‌شناسی ۴۹، ۵۱، ۲۹۳  
 جمعیت مناسب ۲۹۴  
 جنب و جوش ۳۳، ۱۷۷  
 جنبش اصلاحی ۴۲، ۸۱، ۵۰۳-۴۹۸  
 جنبش انقلابی ۳-۴۲، ۸۱، ۸-۵۰۳  
 جنگ ۱۴۷، ۲۹۶، ۳۵۰، ۷۲-۳۷۱، ۴۰۰-۳۸۴
- جنگ سرد ۱۸۸، ۳۱۰، ۳۹۲  
 جنون اجتماعی ۳۷، ۱۷۳  
 جهان آزاد ۳۹۹  
 جهان اسیر ۳۹۹  
 جهان بیرونی ... واقعیت بیرونی  
 جهان درونی .. واقعیت درونی
- چندزنی ۴۰۸، ۴۰۹  
 چندشویی ۴۰۷، ۴۰۸  
 چندگرایی ۶۳-۱۶۲  
 چند همسری ۴۰۷
- حرکت اجتماعی جمعیت ۲۹۴  
 حرکت جمعیت ۹۸-۲۹۳  
 حرکت طبیعی جمعیت ۹۴-۲۹۳، ۲۲-۳۰۸  
 حقوق‌شناسی ۷۷  
 حقیقت ۷-۵

- حکم ۳  
حکومت ۳۴۸-۸۲، ۴۵۰-۵۱  
حوزه شهری ۲۸۲  
حوزه فرهنگی ۱۲۷
- خاک پرستی ۱۰۴  
خانواده ۸۲، ۱۳۹، ۱۴۷، ۲۳۹،  
۲۴۵-۴۸، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۷۱،  
۴۰۲-۲۳  
خانواده انسانی ۴۰۲-۲۳  
خانواده برابری یافته ۴۱۳  
خانواده پدر بومی ۴۰۵  
خانواده پدر تباری ۴۰۵  
خانواده پدر سالاری ۴۰۵-۶  
خانواده پدر نامی ۴۰۵  
خانواده پدر و مادری ۴۰۳  
خانواده پدری ۴۰۴، ۴۱۳  
خانواده حیوانی ۴۰۲  
خانواده راه یابی ۴۰۳  
خانواده زناشوهری ... خانواده  
مستقل  
خانواده زیستی ۴۰۲  
خانواده سالم ۴۱۸-۲۲  
خانواده ستاکی ۴۰۴  
خانواده فرزندزایی ۴۰۴  
خانواده فرزند مدار ۴۱۳  
خانواده گسترده ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۲،  
۴۱۶  
خانواده مادر بومی ۴۰۵، ۴۰۹  
خانواده مادرتباری ۴۰۴-۵  
خانواده مادر سالاری ۴۰۵  
خانواده مادر نامی ۴۰۵  
خانواده مادری ۴۰۴، ۴۱۳  
خانواده مستقل ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۶  
خانواده هسته‌ای ... خانواده مستقل  
خانواده همخون ... خانواده گسترده  
خدا ۴۲۷-۲۸  
خرده سازمان ۳۲۸
- خرده شهر ... شهرک  
خرده فرهنگ ۱۶۰، ۲۴۱  
خرده گروه ۳۱، ۱۴۸-۴۹  
خلافت ... آفرینندگی  
خواب‌انگیزی ۱۷۷، ۱۷۹  
خود ۳۰-۲۲۷  
خودآگاهی ۲۲۸  
خود آینه‌ای ۲۳۰  
خودبسنندگی اقتصادی ۳۴۵-۶۰  
خود پویایی ۴۶۳، ۴۷۷  
خود ستیز ۴۲۱  
خودکشی ۴۴۹  
خود مداری گروهی ... گروه مداری  
خویشاوندی یک‌سویی ۴۰۴
- داد و ستد آرام ۳۴۷  
داد و ستد آزاد ۴۵۳  
داوری ۲۹  
در آمیختگی جنسی ۴۰۷  
در دشناسی اجتماعی ۴۹، ۵۱، ۵۶  
درون کوچی ۲۹۴، ۳۰۸  
درون گروه ۳۱، ۱۰۴، ۱۴۰  
درون همسری ۴۰۶  
درهم شکستن شخصیت ۳۶۶  
دژ سازگاری ... کژ سازگاری  
دسته ۳۴  
دفع جمعیت ۲۹۴  
دگر پویایی ۴۶۳، ۴۷۷  
دگرگونی اجتماعی ۴۱، ۴۷۱، ۴۸۰،  
۴۹۸-۹۹  
دگرگونی اجتماعی ماریچی ... ترقی  
زیگ‌زاک  
دگرگونی گرای ۸۱ - ۴۸۰  
دگرگونی مثبت ... پیش‌روی اجتماعی  
دگرگونی منفی ... پس‌روی اجتماعی  
دلگرمی اجتماعی ۱۴۴  
دموکراسی ۸۷، ۳۸۱  
دور اجتماعی ۴۱، ۷۲-۴۷۰

- اجتماعی  
 رای جویی ۱۸۲  
 رباط ۲۸۰  
 ربط ۳۳، ۱۷۷  
 رتبه بندی ۱۹۹  
 رسم اجتماعی ۳۶، ۱۵۵  
 رسم اخلاقی ... اخلاق اجتماعی  
 رسم دروغین ... هوس اجتماعی  
 رفتار ... کارکرد  
 رفتار جمعی ۳۲-۵، ۹۳-۱۷۲  
 رفتار قالبی ۳۷۷  
 رفتار گرایی ۴۹  
 رفتار گروهی ۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲  
 رفورم اجتماعی ... جنبش اصلاحی  
 رقابت ۲۸، ۱۳۸  
 رنجوری ... روان رنجوری  
 روان بیماری ۵۸-۲۵۳  
 روان بیماری اورگانیک ۲۵۵  
 روان بیماری کارکردی ۵۸-۲۵۵  
 روان پریشی ۵۸-۲۵۴  
 روان پویایی ... پویایی روانی  
 روان رنجوری ۲۵۴  
 روان شناسی ۱۶، ۲۲، ۷۷، ۸۰،  
 ۹۷، ۹۵  
 روان شناسی اجتماعی ۴۹، ۵۲، ۵۷،  
 ۷۷  
 روان شناسی گرایی ۵۸  
 روان کاوی ۴۹، ۴۷-۲۴۶  
 روان نژندی ۵۸-۲۵۵  
 روان نگار ۲۳  
 روح ۴۲۷  
 روح گروهی ۱۴۴  
 روساخت ۲۶، ۵۰۵  
 روستا ۹۰-۲۸۹  
 روستا نشینی ۶۱-۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۴،  
 ۲۸۵  
 روش آزمایشی ۲۱، ۲۲  
 روش توصیفی ۲۱، ۳-۲۲  
 روش سندی ۲۱، ۲۲، ۴-۲۳
- دور سوداگری ... بحران اقتصادی  
 دهکده ۲۸۰  
 دولت ۳۷۳  
 دولت بهبودبخش ۳۷۸، ۴۵۴  
 دولت پادگانی ۳۷۹  
 دولت تولیدی ۳۷۸، ۳۸۲، ۴۵۴  
 دولت جنگی ۳۷۹  
 دولت خدمتگزار جامعه ۳۷۸، ۴۵۴  
 دولت سیاسی ۳۷۳  
 دیکتاتور اسمی ... دیکتاتور  
 ظاهری  
 دیکتاتور ظاهری ۳۸۰  
 دیکتاتوری ۳۸۰  
 دین ۴۰-۴۲۵  
 دین ابتدائی ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین اسلام ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین بودایی ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین تائویی ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین زردشتی ۴۳۳  
 دین شین تو ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین کنفوسیوسی ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین مسیحی ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین هندو ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳  
 دین یهود ۴۳۲، ۴۳۳  
 دیوان سالاری ... بوروکراسی
- ذهن ۱-۳، ۴، ۱-۱۰۰  
 ذهن گرایی ۵۷
- رابطه اجتماعی ۴۶-۱۴۵، ۵۳۵  
 رابطه ایدئولوژیک ... ایدئولوژی  
 رابطه تولید ۶-۲۵، ۴۲، ۴۸۷،  
 ۵۰۵  
 رابطه دومین ۳۲۲، ۳۳۱  
 رابطه متقابل اجتماعی ۴۴۲  
 رابطه نخستین ۱۴۶، ۳۲۲  
 رابطه هماهنگ اجتماعی ... هماهنگی

- روشن شناسی ۵۵  
 روش علمی ۱۶-۲۱، ۶۶، ۷۰-۱، ۷۲-۳  
 روش علوم اجتماعی ۲۱-۴، ۸۱-۸  
 روش غیرمستقیم ... روش مندی  
 روش مستقیم ... روش توصیفی  
 روش مشاهده‌ای ۲۱-۳  
 روشن فکر ۵۳۴  
 رونق اقتصادی ۴۸۸، ۳۶۲  
 رویاگرایی ۵۰۲  
 رهبر ۳۷۱-۷۲، ۳۶۹
- زایش ۴۴۹  
 زبان ۱۱۸، ۱۶۱  
 زبان حرکتی ۱۱۸  
 زبان صوتی ۱۱۸  
 زبان شناسی ۷۸  
 زمین‌داری ۴۳، ۳۸۰، ۵۰۹-۱۰  
 زمینه‌یابی اجتماعی ... پیمایش  
 اجتماعی  
 زناشویی ۹-۴۰۶، ۴۴۹  
 زناشویی با محارم ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۶۳  
 زناشویی گروهی ۴۰۷  
 زنجیر خوراک ۴۴۳  
 زنجیر علل ۸۶  
 زنجیره روستایی و شهری ۲۸۰  
 زیرساخت جامعه ۲۶، ۳۸-۹، ۵۰۵  
 زیست‌سنجی انسانی ۷۸  
 زیست‌شناسی گرایي ۵۸، ۱۰۵
- سازگاری اجتماعی ۲۹، ۴۱، ۱۲۳، ۱۴۱-۴۲، ۴۸۹، ۵۲۱-۲۲  
 سازمان اجتماعی ۳۵-۶، ۷۷، ۸۱، ۱۴۲، ۳۲۷-۳۲، ۴۴۲-۵۴، ۴۵۰-۵۴، ۴۸۹  
 سازمان اقتصادی ۸۰، ۳۴۳-۶۶  
 سازمان بندی ۴۱-۳۲۷  
 سازمان حکومتی ۸۲-۳۶۸  
 سازمان رسمی ۳۵، ۳۳۱  
 سازمان شکنی ... بی‌سازمانی  
 سازمان غیررسمی ۳۵، ۳۳۲  
 سازمان فرعی ... خرده سازمان  
 سبقت‌جویی ۲۸، ۱۳۸، ۱۵۱-۵۲  
 سبک طبقه‌ای ۱۵-۲۱۳  
 ستیزه اجتماعی ۲۸، ۱۴۸-۵۲، ۳۸۵-۸۹  
 ستیزه نقش‌ها ۱۹۷  
 سخن‌وری ۲۵، ۲۷، ۱۱۷-۲۰، ۱۳۷  
 سرشماری ۲۳  
 سرگذشت پژوهی ۲۳  
 سرگذشت پژوهی تاریخی ... سر-گذشت پژوهی  
 سرگذشت کاوی ... سرگذشت پژوهی  
 سرمایه‌داری ۴۳، ۴۵، ۳۵۴-۶۶، ۳۸۰، ۴۴۸-۵۰  
 سرمایه‌گذاری ۳۵۴  
 سرمایه‌گرایی ... سرمایه‌داری  
 مفید سالاری ۲۱۸، ۴۸۲  
 سکون اجتماعی ... ماند اجتماعی  
 منت اجتماعی ۳۶، ۱۵۷، ۳۶۹-۷۰، ۴۷۸  
 سنخ شناسی ۹۷، ۴۰-۲۳۸  
 سودگرایی ۵۱۶  
 سوداگری ... سرمایه‌داری  
 سوسیالیسم ۳۶۵، ۵۰۲  
 سوسیالیسم رؤیایی ۵۰۲  
 سیاست‌شناسی ۷۷
- ساخت اجتماعی ۳۱، ۳۲۹  
 ساخت چند هسته‌ای ۸۷-۲۸۶  
 ساخت شهر ۸۹-۲۸۶  
 ساخت قطاعی ۸۷-۲۸۶  
 ساخت متمرکز ۸۷-۲۸۶  
 سازش ۲۸

- میب ... کلان  
 سیر تکاملی اجتماعی ... پیش روی  
 اجتماعی  
 سیر قهرائی اجتماعی ... پس روی  
 اجتماعی
- شالوده اجتماعی ... زیر ساخت جامعه  
 شخص ... انسان اجتماعی  
 شخصیت ۳۶-۲۲۳، ۲۳۸-۵۱  
 ۲۵۳-۷۱
- شعائر اجتماعی ۳۶، ۱۵۶  
 شعائر گذر ۱۹۸  
 شعور ... آگاهی  
 شعور طبقه‌ای ... آگاهی طبقه‌ای  
 شعور طبقه‌ای کاذب ... آگاهی  
 طبقه‌ای دروغین  
 شناخت ۱۵-۱، ۶۶، ۷۰  
 شناخت ادراکی ۵-۴  
 شناخت اشراقی ... شناخت ناگهانی  
 شناخت تبیینی ... تبیین  
 شناخت تدریجی ۴-۳  
 شناخت حسی ۲، ۳، ۵  
 شناخت‌شناسی ۵۵  
 شناخت شهودی ... شناخت ناگهانی  
 شناخت عاطفی ۵-۴  
 شناخت عقلی ۴  
 شناخت علمی ... علم  
 شناخت فلسفی ... فلسفه  
 شناخت منطقی ۳-۲، ۵  
 شناخت ناگهانی ۴-۳  
 شناخت هنری ... هنر  
 شهر ۸۴-۲۸۰، ۵۵-۳۵۴  
 شهر آقماری ... وابسته شهر  
 شهر چندهسته‌ای ... ساخت چند  
 هسته‌ای  
 شهر قطعی ... ساخت قطعی  
 شهرک ۲۸۰  
 شهر متمرکز ... ساخت متمرکز
- شهر مرکزی ... میانین شهر  
 شهرنشینی ۷۴، ۱۰۸، ۶۱-۲۶۰،  
 ۲۶۲، ۸۴-۲۸۰، ۹۱-۲۸۹،  
 ۲-۳۰۰، ۵۵-۳۵۴، ۴۳۴  
 شهود ... شناخت ناگهانی  
 شیدایی اجتماعی ۳۷، ۷۶-۱۷۳  
 شیطان ۴۲۸-۴۲۷  
 شیوه تحقیق اجتماعی ۲۲، ۴-۲۳  
 شیوه قومی ۳۶، ۱۵۶
- صعود اجتماعی ۴۰، ۲۱۵  
 صلح ۳۸۴  
 صنعت ۹۱-۳۸۹  
 صنف ۲۰۱
- ضد انقلاب ۴۲، ۵۰۷  
 ضرورت تاریخی ۳۶-۵۳۲  
 ضرورت طبیعی ۵۳۲  
 ضریب هوشی ۱۰۱
- طبع انسانی ... فطرت  
 طبیعت ۱  
 طبقه اجتماعی ۴۰-۳۹، ۱۵-۲۰۰،  
 ۲۳۳، ۲۴۱، ۴۰-۳۳۹، ۵۰-۳۴۹  
 ۳۸۸، ۴۱۵، ۴۱۷، ۱-۵۰۶  
 طبقه بالا ... طبقه بهره‌کش  
 طبقه برده ۴۳، ۴۳-۳۴۹، ۳۵۴  
 ۵۰۹  
 طبقه برده‌دار ۴۳، ۴۳-۳۴۹، ۳۵۴  
 ۵۰۹  
 طبقه‌بندی ۱۹، ۲۰  
 طبقه‌بندی جامعه ۲۱۸-۱۹۵  
 طبقه بهره‌ده ۳۹، ۲۰۲، ۵۰۶  
 ۵۰۸  
 طبقه بهره‌کش ۳۹، ۴۲، ۲۰۲

- ۳۳۹، ۸۲-۳۷۰، ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۰۸  
 طبقه پایین ... طبقه بهره‌ده  
 طبقه تن‌آسان ... طبقه بهره‌کش  
 طبقه حاکم ... طبقه بهره‌کش  
 طبقه رعیت ۴۳، ۳۵۱، ۳۵۴، ۵۱۰  
 طبقه رنجبر ... طبقه بهره‌ده  
 طبقه زمین‌دار ۴۳، ۲۰۴، ۳۵۱، ۳۵۴، ۵۱۰  
 طبقه سرمایه‌دار ۴۳، ۳۵۴، ۵۱۰  
 طبقه سوداگر ... طبقه سرمایه‌دار  
 طبقه کارگر ۴۳، ۱۱۴، ۲۰۸، ۳۵۴، ۳۶۳، ۴۱۷، ۵۱۰  
 طبقه منفصل ۴۳۱  
 طبقه مولد ... طبقه بهره‌ده  
 طبقه نامولد ... طبقه بهره‌کش  
 طلاق ۸۶، ۱۴۷، ۲۶۱، ۱۸-۴۱۶، ۴۴۹
- عادت ۱۵۶  
 عاطفه ۲، ۳، ۴-۵، ۸، ۹  
 ۱۳-۱۵  
 عاطفه جمعی ۱۷۵  
 عامه ... جماعت ناهمجا  
 عدم تجانس اجتماعی ۱۴۷  
 عدم تمرکز یومی ۲۷۸  
 عرضه ۳۶۲  
 علاقه مبرم ... بیش‌مهری  
 علاقه ناقص ... کم‌مهری  
 علم ۸-۷، ۱۰، ۱۱، ۶۶-۷۱  
 عقده ۱۸۲  
 عقیده عمومی ۳۴، ۸۲، ۱۸۱، ۱۸۸  
 علم اجتماع ... جامعه‌شناسی  
 علم اقتصاد ... اقتصادشناسی  
 علم انسان ... مردم‌شناسی  
 علم تاریخ ... تاریخ‌شناسی  
 علم حقوق ... حقوق‌شناسی  
 علم سیاست ... سیاست‌شناسی
- علوم اجتماعی ۱۶، ۲۱، ۵-۶۴، ۸۰-۷۷، ۳۲۹  
 علوم اجتماعی خاص ۷۷، ۸۰  
 علوم اجتماعی عام ۷۷-۸۰  
 علوم انسانی ... علوم اجتماعی  
 علوم رفتاری ... علوم اجتماعی  
 علوم ریاضی ۷، ۱۶  
 علوم زیستی ۷، ۱۶  
 علوم فیزیکی ۷، ۱۶، ۷۲  
 علیت ۵-۸۴  
 عمر ۳۱۴، ۵۳۳  
 عنصر فرهنگی ... ویژگی فرهنگی  
 عین‌گرایی ۵۵
- غریزه ۱، ۸۵، ۶-۹۵، ۱۲۱  
 ۲۵-۲۲۴، ۳۸۶  
 غریزه‌گرایی ۹۶  
 غوغا ... جماعت فعال  
 غوغاسالاری ۳۳
- فتوالیسم ... زمین‌داری  
 فاشیسم ۳۸۰  
 فاصله اجتماعی ۲۰۳  
 فرد ۲۷، ۵۳۱، ۳۶-۵۳۴  
 فردگرایی ۲۷-۱۲۶، ۲۶۶، ۳۴۶، ۵۳۴  
 فرضیه ... گمانه  
 فرمان‌برداری ۲۸  
 فرمان‌فرمایی ۲۸  
 فره ۳۶۹، ۴۲۶  
 فرهنگ ۳۸۹، ۲۳-۱۲۰  
 ۹۲-۱۹۰، ۳۶-۲۳۲، ۴۳-۲۴۰  
 ۵۱-۲۵۰، ۶۳-۲۵۹، ۲۶۸، ۴۲-۴۵۹  
 فرهنگ‌پذیری ۲۸، ۳۸، ۱۳۸  
 ۵۵-۱۵۴، ۱۶۳-۱۵۹  
 فرهنگ‌دوربیلزنی ۳۴۸

- ۳۳۰-۳۲، ۳۲۹  
 کاست ... جامعه کاستی  
 کاستی روانی ۲۵۴  
 کاهش جمعیت ۳۰۸  
 کاهش مرگ ۳۱۰-۱۴  
 کجروی اجتماعی ۳۸، ۵۶، ۱۶۳،  
 ۲۵۳-۷۱  
 کژسازگاری ۴۱، ۴۸۹  
 کساد اقتصادی ... بحران اقتصادی  
 کلان ۳۴۴-۴۵  
 کلان شهر ... میانین شهر  
 کم‌تیماری ۴۲۱  
 کم‌سازگاری ... کژسازگاری  
 کم‌مهری ۴۲۱  
 کمونیسم ۱۶۸، ۲۳۶، ۲۹۵-۹۶  
 کنترل اجتماعی ... تسلط اجتماعی  
 کنش اجتماعی ۲۶  
 کنش متقابل اجتماعی ۸-۲۷،  
 ۴۸۸، ۱۳۷-۳۸  
 کنش متقابل پیوسته ۸-۲۷، ۱۳۸،  
 ۴۸۸  
 کنش متقابل دورانی ... واکنش  
 دورانی  
 کنش متقابل گسسته ۲۷، ۱۳۸،  
 ۴۸۸  
 کوچ ۱۴۷، ۱۶۱، ۲۹۴-۹۸، ۳۰۸،  
 ۴۱۵، ۳۱۰  
 کودتا ۴۲، ۵۰۷  
 کودتای بی‌حاصل ... پوچ
- فرهنگ دور شخم‌زنی ۳۴۸  
 فرهنگ‌شناسی ۱۲۵-۲۹  
 فرهنگ طبقه‌ای ۲۰۲-۳  
 فرهنگ غیر مادی ۳۸، ۸۹،  
 ۱۲۵-۲۶، ۱۳۱-۳۲، ۱۴۴،  
 ۲۳۲، ۲۳۵-۳۶، ۵۰۵  
 فرهنگ فرعی ... خرده فرهنگ  
 فرهنگ مادری ۶۱-۱۶۰  
 فرهنگ مادی ۳۸-۹، ۱۲۵-۲۶،  
 ۱۲۹-۳۰، ۲۳۲-۳۴، ۵۰۵  
 فرهنگ مجرد ... فرهنگ غیرمادی  
 فرهنگ معنوی ... فرهنگ غیر-  
 مادی  
 فرهنگ میزبان ۶۱-۱۶۰  
 فشار اجتماعی ۶۷-۱۶۴  
 فشار جمعیت ۲۹۴  
 فطرت ۸۵، ۹۵، ۱۲۲، ۲۲۴-۲۵،  
 ۳۴۶، ۳۶۰، ۴۹۳  
 فلسفه ۷، ۱۴-۱۱  
 فلسفه تاریخ ۷۹  
 فلسفه جامعه‌شناسی ۴۹، ۵۲، ۵۳  
 فیزیک‌گرایی ۵۸
- قانون ۱۸، ۲۰، ۷۱، ۷۲  
 قانون اجتماعی ۳۶، ۴-۷۳، ۱۵۷  
 قدرت برتر ... ابر نیرو  
 قشر اجتماعی ۳۹، ۲۰۳  
 قشریندی اجتماعی ۳۹  
 قوم ۹۸  
 قوم‌شناسی ... مردم‌شناسی فرهنگی  
 قوم‌مداری ۱۰۴  
 قوم‌نگاری ۷۸  
 قیاس ۳
- کاپیتالیزم ... سرمایه‌داری  
 کار-درمانی ۲۷۰  
 کارکرد اجتماعی ۶-۳۵، ۱۲۶، ۱۳۸،



- کله انسانی ۳۴-۵
- گروه پایدار ۲۹-۳۰
- گروه تحمیل گر ۱۸۳، ۳۸۱، ۴۸۳
- گروه تناوبی ۳۱
- گروه حضوری ... گروه رویاروی
- گروه خودی ... درون گروه
- گروه خونی ۴۰۳
- گروه دومین ۳۰، ۴۰-۱۳۹، ۱۴۶، ۳۳۱
- گروه راست برخورد ... گروه رویا- روی
- گروه راهنمایی ۳۱، ۱۴۰، ۵۰-۲۴۳
- گروه رسمی ۲۹، ۱۳۹، ۱۷۵
- گروه رویاروی ۳۰، ۱۴۰
- گروه زناشویی ۴۰۳
- گروه عضویت ۳۱، ۱۴۰، ۲۴۴
- گروه غیابی ... گروه نارویاروی
- گروه غیر ... برون گروه
- گروه غیرارادی ... گروه غیررسمی
- گروه غیر حضوری ... گروه نا- رویاروی
- گروه غیر رسمی ۲۹، ۱۳۹، ۱۷۵
- گروه فشار ۱۸۳، ۴۸۳
- گروه گذران ۲۹، ۱۷۶
- گروه متجانس ۱۷۷
- گروه-مداری ۳۱، ۱۴۰، ۱۵۸
- گروه ناراست برخورد ... گروه نا- رویاروی
- گروه نارویاروی ۱-۳۰، ۱۴۰
- گروه ناهمنشین ... گروه نارویا- روی
- گروه نخستین ۳۰، ۴۰-۱۳۹، ۱۴۶
- گروه همالان ۲۴۵، ۵۰-۲۴۸
- گروه همبازی ۱۳۹، ۲۴۹، ۳۳۲
- گروه همسازی ۳۰
- گروه هستیزی ۳۰
- گروه همسود ۸۳-۴۸۲
- گروه همنشین ... گروه رویاروی
- گسترش اجتماعی ... تکامل اجتماعی
- گمانه ۱۸، ۷۱، ۷۲
- ماشین ۵۲-۳۵۰، ۳۵۳
- ماشین خودکار ۳۵۵
- مالکیت حکومتی ... مالکیت دولتی
- مالکیت خانوادگی ۳۴۹
- مالکیت خصوصی ۱۳۲، ۱۸۵، ۲۱۴، ۳۴۶، ۳۷۲
- مالکیت دولتی ۱۸۵، ۴۵۳
- مالکیت عمومی ۱۸۵، ۳۴۹، ۳۶۹
- مالکیت مشترك ... مالکیت عمومی
- مانا ۴۲۶
- ماند اجتماعی ۴۴۷
- مانع طبقه‌ای ۲۰۳
- مانند گردی ... فرهنگ‌پذیری
- مانی تو ۴۲۶
- مبنای راهنمایی ۳۱، ۱۴۰، ۲۴۴
- مجاب شدن ۱۵۷
- مجموعه فرهنگی ۱۲۶
- مجموعه نهادی ۳۳۴
- محافظت مبرم ... بیش‌تیماری
- محافظت ناقص ... کم‌تیماری
- محیط ۱، ۱۰۵
- محیط اجتماعی ... جامعه
- محیط جغرافیایی ... بوم طبیعی
- محیط‌شناسی ... بوم‌شناسی
- محیط طبیعی ... بوم طبیعی
- محیط‌گرایی ۹۶
- مد اجتماعی ۳۷، ۱۷۳
- مدارای اجتماعی ۲۹، ۷۰-۱۶۸

- مدل فرهنگی ... انکاره فرهنگی  
مدینه فاضله ۵۰۲  
مذهب آناپاپ تیسیم ۲۵۹  
مذهب پروتستان ۳۵۷  
مذهب کاتولیک ۳۵۷-۵۸  
مذهب مورمون ۲۶۴، ۴۰۸  
مردم سالاری ... دموکراسی  
مردم‌سنجی ۷۸، ۷۹  
مردم‌شناسی ۲۲، ۷۷-۸، ۷۹، ۸۰  
مردم‌شناسی اجتماعی ۷۸، ۷۹  
مردم‌شناسی بدنی ... مردم‌شناسی  
جسمانی  
مردم‌شناسی جسمانی ۷۸، ۷۹  
مردم‌شناسی فرهنگی ۷۸  
مردم‌گرایی ... کمونیسم  
مرگ ۱۶۶، ۲۰۹، ۴۴۹  
مشاهده ۱۹  
مشاهده آزمایشی ... مشاهده فعال  
مشاهده ساده ... مشاهده منفعل  
مشاهده غیرمستقیم ۲۲، ۲۳-۴  
مشاهده فعال ۱۹  
مشاهده مستقیم ۲-۲۱، ۲۳  
مشاهده منفعل ۱۹  
مصاحبه ۲۲  
مصلحت‌گرایی ۵۵، ۵۶  
مطالعه توصیفی ... وضع پژوهی  
مطالعه تکوینی ... سرگذشت پژوهی  
مطالعه وضع ... وضع پژوهی  
مطلق‌گرایی فرهنگی ۱۵۸  
مطلوب‌گروهی ۱۴۲  
معرفت ... شناخت  
مغزشویی ۱۸۵  
مفاهیم جامعه‌شناسی ۲۵-۴۳  
مفهوم ۳، ۱۴-۱۵، ۸۷  
مقایسه ۱۹، ۲۰  
مقررات اجتماعی ۳۶، ۱۵۷  
مکانیک‌گرایی ۵۷  
ملت ۳۷۴  
ملت‌گرایی ۲۶۶، ۴۵۱
- مناسبات متقابل اجتماعی ... بستگی  
متقابل اجتماعی  
مناسک اجتماعی ... شعائر اجتماعی  
منطق ۱۷  
موجود اجتماعی ... انسان اجتماعی  
مؤسسه اجتماعی ۳۵-۶، ۳۳۵-۳۹  
مؤسسه انحصار طلب ۳۵۸، ۳۶۵  
مهاجرت ... کوچ  
مهندسی اجتماعی ... نقشه‌کشی  
اجتماعی  
میانجی‌گری ۲۹  
میانین شهر ۲۸۱، ۲۸۳  
میثاق اجتماعی ۳۶، ۱۵۶  
میراث اجتماعی ... فرهنگ  
میراث فرهنگی ... فرهنگ
- نا استواری زناشویی ۱۸-۴۱۶  
نابه‌هنجاری ۳۸، ۱۶۳  
نازیسم ۳۸۰  
ناسازگاری اجتماعی ۴۱، ۶۷-۲۶۳  
۹۵-۴۷۶، ۴۸۹، ۲۲-۵۲۱  
ناسیونالیسم ... ملت‌گرایی  
ناکجا آباد ... مدینه فاضله  
ناهنوایی اجتماعی ۱۶۳  
نایگانگی اجتماعی ... پریشانی  
اجتماعی  
نزول اجتماعی ۴۰، ۲۱۵  
نژاد ۱۰۴-۹۷، ۲۲۴  
نژاد‌گرایی ۱۰۴-۹۵  
نژاد-مداری ۱۰۴  
نژندی ... روان‌نژندی  
نسبی‌گرایی ۱۵۸  
نظام اجتماعی ... جامعه  
نظام تاریخی ۳۸، ۳۲۸، ۱۰-۵۰۹،  
۵۲۱  
نظام طبقه‌ای باز ... جامعه باز  
نظام طبقه‌ای بسته ... جامعه بسته  
نظام طبقه‌ای منفصل ... جامعه

- کاستی  
 نظام نهادی ۳۳۳-۳۴  
 نظام نهادی دومین ۳۳۴  
 نظام نهادی نخستین ۳۳۳-۳۴  
 نظریه ... نگرش  
 نظم اجتماعی ۳۵، ۳۸، ۷۷، ۲۸-۳۲۷  
 نفوذ متقابل اجتماعی ۳۲  
 نقش اجتماعی ۳۹، ۹۸-۱۹۵، ۳۵-۲۲۷  
 نقش محقق ۱۹۶  
 نقش محول ۱۹۶  
 نقشه کنشی اجتماعی ۴۲، ۸۱، ۵۰۳-۴۹۹  
 نقشه مارشال ۳۸۲  
 نگار ذهنی ۱۵-۱۴  
 نگرش ۱۸، ۱-۲۰، ۶۸، ۷۱، ۷۲  
 نمودار جمجمه ۱۰۰، ۱۰۲  
 نمونه گیری ۲۲، ۲۳، ۸۳  
 نوآوری اجتماعی ۴۱، ۱۲۶، ۲۴-۴۵۹، ۴۸۲، ۴۸۳  
 ۲۷-۵۲۴  
 نوآوری فرهنگی ... نوآوری اجتماعی  
 نوسازگاری اجتماعی ۴۹۸  
 نوسان اقتصادی ۴۴۸  
 نهاد اجتماعی ۳۵-۶، ۳۳۲-۳۵، ۳۳۶  
 نهادی گردانیدن ۳۳۴  
 نهضت اصلاحی ... جنبش اصلاحی  
 نهضت انقلابی ... جنبش انقلابی  
 نیابرسی ۴۳۱  
 نیاز جامعه‌زاد ۲۷-۲۲۵  
 نیروی تولیدی ۶-۲۵، ۴۲، ۴۸۷  
 ۵-۵۰۴، ۵۲۷  
 نیروی فوق طبیعت ۴۲۹  
 وابسته شهر ۲۸۱  
 وابستگی متقابل گروهی ۳۲  
 واقمیت ۱، ۶  
 واقمیت اجتماعی ۷۲، ۷۳  
 واقمیت بالفعل ۱۰  
 واقمیت بالقوه ۱۰  
 واقمیت بیرونی ۲، ۱۱  
 واقمیت درونی ۹  
 واکان ۴۲۶  
 واکنش ۲۶، ۳۲  
 واکنش دورانی ۳۲، ۱۷۲  
 واکنش عاطفی ۱۷۵  
 واگرایی فرهنگی ۶۷-۴۶۶  
 واگشت اجتماعی ۲۰-۵۱۳  
 واگیری اجتماعی ۳۲، ۱۷۳  
 وجاهت اجتماعی ۳۹، ۱۹۹  
 وجه تولید ... زیرساخت جامعه  
 وراثت ۹۵، ۷-۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵  
 وسیله تحقیق اجتماعی ۳-۲۲  
 وضع موجود ۴۸۲  
 وفاق عمومی ... اجماع عام  
 وفاق گروهی ... اجماع گروهی  
 ویژگی ۲۳۰  
 ویژگی شخصیتی ۲۳۳، ۲۵۰  
 ویژگی فرهنگی ۵-۵۲، ۱۲۶، ۲۳۳، ۲۵۰، ۴۶۰  
 هجوم ۱۴۷، ۲۷۸  
 هدف‌جویی اجتماعی ۵۰۰  
 هراس اجتماعی ۳۷، ۷۵-۱۷۴  
 هستی ... واقمیت  
 هماهنگی اجتماعی ۳۵، ۳۲۱، ۳۲۷  
 همتایی اجتماعی ... فرهنگ‌پذیری  
 همزاد ... جان  
 همزادگرایی ۴۲۷  
 همزمانی ۳۲۹  
 همزیستی ۱۴۱  
 همزیستی مسالمت‌آمیز ۱۴۱  
 همسازی اجتماعی ۹-۲۸، ۴۱-۱۴۰، ۴۸۹

- هیئت ... پیکربندی  
 هیپنوتیسم ... خواب انگیزی  
 هیچ گرای ۲۶۷  
 هیستری ضد کمونیست ۱۶۸
- یادگیری ۲، ۱۹-۱۱۸، ۲۲۵  
 یکنونی ۱۲۷، ۴۰۷  
 یک شویی ۴۰۷  
 یک گرای ۱۶۲-۶۳  
 یک تازی ۳۸۲  
 یک همسری ۴۰۷  
 یگانگی گروهی ۳۲، ۱۴۳-۴۸  
 یگانگی هنجاری ۱۵۹
- هستیزی اجتماعی ۱۳۸  
 همسرگزینی ۴۰۶  
 همکاری ۲۸، ۱۳۸، ۱۴۲-۴۳، ۱۴۸-۵۲  
 همگرایی فرهنگی ۴۶۸-۶۹  
 همنوایی اجتماعی ۳۸، ۱۵۴-۷۰  
 هنجار اجتماعی ۳۷، ۱۵۵، ۱۶۳، ۳۳۵  
 هنجارشکنی ۱۶۵، ۱۶۸-۷۰  
 هنجار نانهاده ۳۳۵  
 هنجار نهاده ۳۳۵  
 هنر ۱۱-۹، ۱۳-۱۵  
 هوس اجتماعی ۳۷، ۱۷۳  
 هوس ۱۰۱، ۳۶۰



## نام نامه

ای بل ۴۵، ۵۱، ۵۲	آدامس ۴۴
اینک ۵۱۳، ۵۱۹	آرخی مه دس ۴
	آگ برن ۴۵، ۵۱، ۴۴۸
	آل پورت ۵۰
بارنز ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۹	آنا ۲۴۸
باسرد ۴۷، ۵۱، ۵۸	آن درسون ۵۰
بایرن ۴۸	
بران دیس ۵۱۵	ارسطو ۲۰۱
براون ۲۲۵	اسین سر ۵۳، ۶۵، ۵۰۰
برجس ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۶	اسپیک من ۵۲
برنرد ۴۸، ۴۹، ۵۱	استای نر ۵۰
بکر ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۹	اس ترن ۴۵
بلومن تال ۵۰	اس توفر ۴۶، ۵۰
بواس ۵۰	استین بک ۱۴
بودن هوفر ۵۱	اسمال ۴۵
بوگاردوس ۴۹، ۵۱	اسروین ۴۷
بون یان ۴۳۹	اشرینک لر ۴۶۲، ۵۱۹
بنه دیکت ۵۱، ۲۳۸	اشمید ۴۸
بی بر ۵۱	اگوستین ۴۳۹
بیرد ۴۴	الکسان در ۲۵۹
بی کن، ر. ۶۴	الوود ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۲
بی کن، ف. ۶۴	الیزابت اول ۴۸۰
بیلی ۴۸	الیوت، ت. د. ۴۸، ۴۹
بین ۴۷، ۵۰، ۲۲۷	الیوت، م. ۵۱
	انجل ۴۶
پارسونز ۵۲، ۳۲۸	اودوم ۴۸، ۵۱، ۵۹

داروین ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۶۰	بارك ۵۱، ۵۶
دالرد ۴۷	پاره‌تو ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۸، ۳۲۸
دان‌ته ۱۴	پرل ۵۱
داوین‌چی ۱۴	پری ۴۴
دوبوآ ۵۱	پرینگ‌تون ۴۴
دورکم ۵۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۴۷۸	پولس ۴۳۹
دوسن ۵۱	پیاژه ۲۲۷
دمووتو ۵۸	
دی ۹۵	
دیردورف ۴۶	تاد ۴۸
دیلی ۴۷	تارتینی ۴
دیوی ۴۷	تارد ۵۳
دیویس ۴۷، ۵۱	تاگبول ۵۱۵
دیویس ۴۴	تالس‌توی ۱۴، ۴۳۹
	تامپسون ۵۲
	تامس ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۳۴۸، ۳۶۹
راس ۴۶، ۵۱	تاونی ۳۵۷
راسل ۵۳	تایلر ۱۲۰
راس‌موسن ۳۸۶	ترمن ۴۱۸
رایت ۳۹۳	ترنر ۵۲
رایس ۴۵، ۵۰	تگرت ۴۹، ۵۲
ردفیلد ۵۱	تنی ۴۵
رگلس ۵۰	تویس ۵۳
روسو ۵۰۰	توین‌بی ۵۱۳
روی‌تر ۵۱	
	جان‌سون ۴۸
زنایکی ۵۶	جلال‌الدین ۱۴
زی‌مرمن ۴۸، ۵۰	جیننگز ۵۱
زی‌میل ۵۳	جورج ۴۴
	جرت ۴۶
زنه‌ویو ۴۴۰	
	چدوک ۴۵، ۵۰
سایپر ۵۱	چرمین ۴۷
سام‌نر ۴۷، ۴۹، ۲۶۸	
میلین ۴۷	داب‌لین ۵۱
سوروکین ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶	داد ۵۲

کوک ۴۹۳	۳۹۱، ۵۸
کولی ۲۳۰، ۲۲۷، ۲۰۵، ۴۶، ۴۹	سیمز ۵۰
کوندورسه ۵۱۹	
کویین ۵۰	
کویین ۵۱	شا ۵۰
کینزی ۴۲۰، ۲۱۳	شاتول ۵۲
	شل تینک ۴۵
	شلدن ۹۷
	شو ۵۳۱
کالتون ۱۰۲، ۶۵	
کتیس ۵۱	
کرووز ۵۱، ۴۸	
کوئر ۴۶	عیسی ۵۱۴
کوردون چایلد ۱۱۳	
گولدن وایزر ۵۱-۵۰	
گهزل ۲۴۶	فدرن ۵۱۶
گم دینگز ۵۱، ۴۹، ۴۵	فرانک ۵۸
گم لین ۵۰، ۴۶	فروم ۵۰
گینس برگ ۵۳	فروید ۳۸۶، ۲۴۶-۴۷، ۱۷۷، ۹۵
	فرهدریک دوم ۵۳۵
	فری زری بر ۵۱
لاپیر ۵۰	فریس، ا. ۴۹، ۴۶
لسول ۳۷۹	فریس، ر. ا. ل. ۵۹
لوبلان ۳۵۰	فولسم ۵۰
لوبون ۱۷۷	فونویزه ۵۲۰
لوپله ۴۰۴، ۵۳	فیرچایلد ۵۸، ۵۱
لوری ۴۷	
لوندبرگ ۵۰	
لوی ۵۱، ۴۸	کار ۴۷
لهوین ۵۰	کارین تر ۵۰
لی برن ۵۱، ۴۷	کاردی تر ۲۳۹، ۵۰
لینتون ۴۶، ۵۱، ۱۶۲، ۲۳۹، ۴۶۵	کرک پتریک ۴۸
	کروبر ۵۱، ۴۹
لیند، ر. س. ۲۷۷، ۴۵	کروفرد ۵۲، ۴۷
لیند، . ۲۷۷	کروگر ۵۰
لیند من ۵۰	کلاکون ۲۶۶-۶۷، ۵۱
	کلاین برگ ۱۰۱، ۵۰
مارکس ۵۰۰، ۲۰۱، ۵۳	کلر ۴۷
مارکی ۵۰	کلسی ۴۷
	کنت ۵۰۰، ۶۵، ۵۳

وود ۴۶	مال توس ۳۱۸-۲۲، ۴۶۰
وودبری ۲۰۹، ۲۱۰	مرتون ۳۷۶، ۵۵، ۵۲
وولستون ۴۹	مرداک ۳۴۴، ۴۷
ویتنی ۳۵۰	مریل ۵۱
ویرت ۴۶، ۵۱	مک‌هایور ۳۳۶، ۵۶، ۵۲، ۵۱، ۴۵
ویلی ۴۸	مک‌دوگال ۹۵
ویلی‌یمنس ۲۶۶-۶۷	مکنزی ۵۰، ۴۶
وین‌سنت ۴۶	مکورمیک ۵۰، ۴۶
ویور ۵۰	مهم‌فرد ۵۰
	مور ۵۰
	مورر ۴۸
هارالد ۳۷۲	مورگان ۴۴
هارپر ۵۱	موره‌نو ۵۰
هاروی ۴۸۱	موس ۳۴۷، ۱۴۳
هال ۴۴	مون‌رو ۴۴۷
هال‌بواکس ۲۱۴	می‌چل ۴۹۰
هان‌تینگ‌تون ۱۱۰، ۱۱۱	مید، ج. ۲۲۹
هاوس ۵۱، ۵۲	مید، م. ۲۶۴، ۲۵۱، ۵۱
هایمز ۵۱، ۵۸	میردل ۵۱
هرتس ۱۴۳	میلر ۵۱
هردر ۵۱۹	
همیل‌تون ۴۶	ناصر خسرو ۱۴
هن‌درسون ۴۶	نی‌چه ۴۶۲، ۲۳۸
هن‌کینس ۴۵، ۵۱، ۵۶	نیوتون ۴۶۵
هوبر ۱۴۳	
هوب‌هاوس ۵۳، ۵۱۶	
هورنای ۲۶۵، ۵۰	
هورر ۵۳۵	وارد ۵۰۰، ۶۵، ۴۹، ۴۷
هیتلر ۱۸۰	والر ۴۵
هیلر ۵۱	والیس ۵۱، ۴۸
هیز ۴۶	وان‌دریه ۵۳۴
	وانس ۵۱، ۴۸
	وبر ۳۷۶، ۳۶۹، ۳۵۷، ۵۳
یانگ، ا. ف. ۵۰	وب‌لن ۴۸۲، ۴۴
یانگ، د. ۴۷	وست ۲۷۷
یانگ، ک. ۴۶، ۴۹، ۵۰	وست‌مارک ۵۳
یفره‌موف ۵۳۱	ولد ۴۸
یوبنک ۵۱	ولز ۵۳۱، ۱۷۴





شماره ثبت کتابخانه ملی: ۱۵۱۴-۱۱/۲۵-۱۳۵۴

~~بها محمد زینالی~~